UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228594

UNIVERSAL
LIBRARY

جلد اول

ظفر نامه

از تالیفات

مولانا شرف الدین علی یزدی

بتصحیح و تحشیهٔ سالک مسالک صدق و سداد خیرخواه عباد

مولوی محمد الهداد

سابق مدرس بهرهٔ عربی مدرسهٔ کلکته

حسب الحکم اهالی حل و عقد اشیاتک سوسایٹی بنگاله

در

بپٹست مشن پریس واقع کلکته

چاپ شد

۱۸۸۷ ع

ظفر نامه

بســـــم الله الرحمن الرحيم

حمد اكثيرا مباركا لمن يوتى الملک من يشاء
و ينزع الملک ممن يشاء و صلوة طيبة دائمة
على خاتم الانبياء و سيد الاولياء محمد و آله
الاصفياء و اصحابه النجباء و عترته البررة الاتقياء

مقاله اول در ذكر صادرات افعال و واردات
احوال حضرت صاحب قراني انار الله برهانه

* نظم *

بنام خدائي كه از نام او است * كه مارا توانائي گفت و گو است
خداوند كل آشكار و نهـــان * نهان آشكارا بنـــزدش عيـــان
طرازنـــدهٔ پيكـــر آفتـــاب * نگارندهٔ نقش مارا بر آب
خدائي كه هستي مراورا سزا است * بجز هستي او فنا در فنا است
جهان مي نمايد كه هست ارچه نيست * بجز ظل هستي حق دان يكيست

زهي صنع کامل که از یک وجود * پدیدار شد هرچ هست انچه بود
زیک خم بر آورده صد گونه رنگ * فلک با شتاب و زمین با درنگ
زیک شاخ رست انچه بیني ببار * ز نرمي گل تا درشتي خار
اگر طالبي آفریننده را * میالا بغیرش دو بیننده را
که هستي غیرش برای صواب * خیالیست همچون فریب سراب
یقین است کاول خدا بود وبس * درین خود نیفتد بشک هیچکس
مکن سهو کاخر همان اول است * ولی دیدهٔ عقل ما احول است
سوی ذاتش اندیشه را راه نیست * کزان عقل فرزانه آگاه نیست
سخن چون بذاتش رسد لب بدوز * بذکر صفاتش روان بر فروز

مالک الملکي که عون عنایت بي نهایتش مطعون من یفسد فیها ویسفک الدماء را برسریر مصیراني جاعل فی الارض خلیفة سروري آفرینش بفضیلت دانش و بینش کرامت نمود و اولاد امجادش را بتاج موفور الابتهاج ولقد کرمنا بني آدم سرفراز گردانید و در بحر و برعالم مکنت تملک و تصرف واستعمرکم فیها ارزاني فرمود ولله الحمد رب السموات و رب الارض رب العالمین توانائي که رایت اقتدار سلاطین کامگار باوج فرمان دهي و کشور ستاني بر افراخت و صفحهٔ (۱) شمشیر مصقول پادشاهان جهان کشای را آینه چهرهٔ نمای عروس فتح و نصرت

(۱) در سه نسخه موجوده همچنین است و در دو نسخه موجوده بجای صفحه صحیفه است *

ساخت نضارت ریاض شریعت را بآبیاري تیغ آتشبار مجاهدان منوط گرد فید و سر سبزي نهال اسلام را بسرخ روئي حسام خون آشام غازیان مربوط فرمود قادري که قهرمان تقدیرش سحاب عنبرین نقاب را بچتر داري سلطان پیغامبران فرمان داد و حامي[۲] حمایتش عنکبوت مبهوت را در معماري حصار سرور انبیاء و رسل مکنت و توانائي بخشید * * نظم *

شهي چتر او ابر مشکین پرند * سر سدره از پای تختش بلند
جهان داوري یثربش بارگاه * بشرق و بغرب امتش پادشاه
بعهدش زرفعت شده فرش عرش * پئ کرد نعلین او عرش فرش
شجاعي که چون دست آرد بجنگ * کفش ریزهٔ سنگ سازد خدنگ
خدنگش بکوري دشمن روان * رباید ز اعداي ملت روان
بنزد انتقامش ز کفار حیف * قوي داشت دست نبوت بسیف
هزاران هزار آفرین و درود * زجان آفرین خالق هست و بود
برو باد و بر آل و اولاد او * بر اصحاب و احفاد امجاد او

اللهم صل علی سیدنا محمد و آله وصحبه بارک وسلم کلما ذکره الذاکرون و کلما غفل عن ذکره الغافلون قال الله جل وعلا وربک یخلق ما یشاء و یختار و ماکان لهم الخیرة سبحان الله و تعالی عما یشرکون پادشاه بي انباز و ملک عالم و عالمیان بي تاویل و مجاز عظم سلطانه و بهر برهانه قادر مختار

---

(۲) در همان دو نسخه بعد لفظ حامي (که) است *

است و مطلع بر نهان و آشکار هرچه خواهد آفریند و از آفریده هر کرا خواهد بر گزیند سابقه عنایت ازلي چون رقم اختصاص بر صفحه حال بر گزیدهٔ کشد مقالید مقاصد و مرادات بقبضه اقتدار او سپارد و رابطه ارادت لم یزلي چون برفعت منزلت سروري تعلق گیرد عروج بر مدارج معالي بپای مکنتش آسان گردد و پرتو آفتاب تاییدات رباني چون بر ساحت سعادت مقبلي تابد انوار آثارش بسایه ابري که از بخار پندار معاندان در هوای خیال محال بندد پوشیده نگردد و نسیم رضا و رحمت صمداني اگر بر چمن اقبال دولت منديي وزد طراوت بهار گیتي نگارش بآسیب خزاني که از دم سرد حسودان خیزد نقصان و ذبول نپذیرد و نهال دولتي که پرورده جویبار توفیق الهي بود از تند باد حوادث روزگار گزند نیابد و کاخ رفعتي که بر افراخته لطف نامتناهي باشد بمنجنیق مکر و احتیال اختلال پذیر نگردد *

* بیت *

بزرگ کرده او را فلک نبیند خرد * عزیز کرده او را جهان ندارد خوار

و مصداق این سیاق صورت حال حضرت صاحب قراني است که در بیان کیفیت آن شروع میرود و من الله العون و التوفیق و الهدایة الی سواء الطریق *

تشبیب سخن و ذکر شمه از مفاخر صاحب قراني

* نظم *

همایون شبي چون سواد بصر * همه ظلمتش روشني سر بسر

شبي قدرش از روز روشن فزون * مهش بدر و بدرش زکاهش مصون
کواکب همه سعد و مسعود حال * مبارک بتاثیر و فرخ بفال
مرا بخت فرخنده یار آمده * مراد دل اندر کنار آمده
بپرداختم مجلس از خاص و عام * بیارستم بزم عشرت بکام
بر افروخته شمع از نور فکر * خرد ساقي و می معاني بکر
فرازندهٔ ساز بزم سروش * سرایندهٔ نغمهٔ ذوق و هوش
همه شب بدینگونه عشرت کنان * دل کامیابم به پرورد جان
چو صبح سعادت دمیدن گرفت * نسیم عنایت و زیدن گرفت
خروس ظفر تاج نصرت بسر * بیفشاند بال و بگسترد پر
بهنگام دولت چو آواز داد * دلم مرغ اندیشه پرواز داد
و زان پس چوطوطي دهن بازکرد * ز صاحب قران قصه آغاز کرد
که آن شاه دیندار گیتي ستان * باندک زمان چون گرفت این جهان
چو زین بر سمند سعادت نهاد * بمردي کمر بست و عالم کشاد
زسرحد چین تابپایان روم * چه از مصر و شام و چه از هند بوم
چه ایران چه توران چه بحر و چه بر * بجایی که بود از عمارت اثر
بنفس شریف خود آنجا رسید * بگیتي ستاني چو لشکر کشید
بهرجا سپاهش توجه نمود * نخست آن زمین نعل اسپش بسود
جهان گشت یکسر کران تاکران * چو فتح و ظفر لشکر از پی روان
بهرجا رسید و بهر سو گذشت * بتایید دادار فیروز گشت
خدائی جهان آفرین یاورش * همه خسروان جهان چاکرش

شده سر فرازان و را زیر دست * سپهرش پرستنده او حق پرست
فلک بندهٔ و آفتابش غلام * زمانه مطیع و جهانش بکام
مرادي که در خاطر آراستي * چنان رو نمودي که او خواستي
یقینش قوي بود و دینش درست * بجز دادگر یاري از کس نجست
بنیروی مردی وفرهنگ خویش * بگردون بر افراشت اورنگ خویش
نه رایش بتدبیر محتاج غیر * نه امضای رایش بجز محض خیر
بتدبیر کاریکه رو مي نمود * مشیرش جز الهام دولت نبود
هر آنجا که از لطف کردي نگاه * بلا را نبودي دران بوم راه
وگر آتش قهر افروختي * بیک شعله زان کشوري سوختي
بکوه ار زکین سایه انداختي * چو یخ پیش خورشید بگداختي
بخشم ار سوی چرخ کردی نگاه * شده تیره رخسار خورشید و ماه
دم از کین او کس بعالم نزد * وگر زد دگر در جهان دم نزد
خلافش در اندیشهٔ کس نگشت * که جانوا وصال تنش بس نگشت
کس ازخط فرمان اوسر نتافت * که همچون قلم تیغ برسر نیافت
چوبختش برادرنگ شاهي نشاند * بعالم جز او تاجور کس نماند
همه پادشاهان آفاق پاک * بدر گاه او بنده یا زیر خاک
چو روی زمین شد بفرمان او * جهان غرقهٔ موج احسان او
سر گنج بکشاد و دست کرم * در فتنه بربست و پای ستم
بهر کس که روزي عطایش رسید * دگر نسل او روی حاجت ندید
بعهد همایون آن دادگر * بعالم نماند از تباهي اثر

بر انداخت رسم فساد و فجور * ز گیتي بیکباره نزدیک و دور
نه در شهر و مخزن نه در کوه و دشت * خیانت در اندیشهٔ کس نگشت
زر و مال عالم دران روزگار * تو گفتي ز مرد بدو دزد مار
امان در زمانش بحدی رسید * که منسوخ شد رسم بند و کلید
ز نقش کژی لوح گیتي زدود * همین راستي رستیش مهر بود
تو گفتي زمین سر بسر شد حرم * بر افتاد آئین ظلم و ستم
ببومي که باران عدلش بشست * دگر باره خارِ جفای نرست
ز مرآت دین زنگ بدعت ز دود * ز باغ جهان خار عصیان درود
مرادش ز شاهي و فرماندهي * ز تخت بزرگي و تاج مهي
مراعات دین بود و تعظیم شرع * همین اصل دید وجز این جمله فرع
همه کوشش بهر اسلام بود * دگر چیز ها دانه و دام بود
ندیدي کس از خویش و از اجنبي * گرامي تر از اهل بیت نبي
بجان معتقد بود سادات را * همان اهل تقوی و طاعات را
کجا کاملي بودي از اهل علم * تواضع نمودي مر او را بحلم
نکو داشتي اهل دستار را * بتخصیص مفتي دین دار را
چو اندیشهٔ کاري آراستي * ز خلوت نشینان مدد خواستي
بسوی مزار بزرگان دین * باخلاص رفتي ز راه یقین
چو کار بزرگش فراز آمدي * بخلوت سرای نیاز آمدي
توجه نمودي بدادار پاک * نهادي جبین تضرع بخاک
مناجات کردي و خواهش گرے * ز حق خواستي نصرت و برتري

بسوز دل و آب چشم از خدا * طلب داشتي حاجت خويش را
چو از هاتف دولتش بيخروش * صدائي اجابت رسيدي بگوش
روان سجدهٔ شكر كردي نخست * بصدقي تمام و يقيني درست
پس آنگه سر از سجده بر داشتي * لوائي كرامت بر افراشتي
ز گنجور كردي ذخائر طلب * ز بسياريش مانده گردون عجب
ببخشيدے از چند و از چون برون * كسي را كه محتاج بودي فزون
نمانده دران بوم كس را جدا * دل از شادماني زبان از دعا
چو زان پس بمقصود پرداختي * قضا انچه او خواستي ساختي
همه ميل طبعش بخيرات بود * كه روشن دل و كامل الذات بود
بسي بقعهٔ خير پرداخته * بايوان كيوان بر افراخته
چه از خانقاهات افگنده خوان * چه از مسجد جامع و غير آن
چنين بوده صاحب قرانرا حسب * در انديشه در شاه راه نسب
پدر بر پدر تا بآدم رود * همه پای برتخت شاهي نهد
كمالات آن شاه دريانوال * فزون بوده از هرچه بندي خيال
ببالای قدرش قبای ثنا * چو تنگ است و كوته بروقت ادا
مرتب كنم حلهٔ شاهوار * كه اخبار شاهش بود پود و تار
از اول كنم در ولادت شروع * كه كي كرد خورشيد شاهي طلوع

گفتار در ولادت همايون حضرت صاحب قراني

از نص كلام قديم پادشاه عليم عظمت كبرياوٴه و عمت نعماوٴه
حيث قال عزمن قائل فاراد ربک ان يبلغا اشدهما

و یستخرجا کنزهما رحمة من ربک مستفاد میشود که چون لطف فیاض علی الاطلاق از خزانه اعطی کل شیء خلقه ثم هدی خلعت محبت صلاح و میل نیکو کاري پیرایه قامت دولت و بختیاري سعادت مندي سازد از میامن برکات آن در احوال و اوضاع اولاد و اسباط امجاد او آثار گرامي و نتایج ارجمندي بظهور پیوندد و مضمون فرموده حضرت رسالت پناه ختمي علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات و ان صلاح الرجل لیدرک البطن السابع بر صدق این معني دلیلي واضح است و برهاني لایح ومطابق این اشارت و موافق این بشارت حال فرخنده مآل پدر نامدار حضرت صاحب قرانیست که جبله کریم امیر طراغای تغمده الله بغفرانه بر مودت و دوستي اهل صلاح و تقوی مفطور بوده چنانچه در مقدمه سبق[1] ذکر یافته و مدت العمر بمجالست و مجاورت سعادت نشان آن طایفهٔ عالي شان رغبتي تمام داشته و شک نیست که انس و الفتي باین غایت بي مناسبتي ذاتي و آشنائي که در مجمع الارواح جنود مجندة فما تعارف منها ایتلف واقع شده باشد صورت نه بندد *

* مصراع *

* با خود آورده ازانخانه بخود بر بسته *

لا جرم از برکت دانه دوستي دوستان حضرت عزت که در کشت زار

---

(۱) همچنین است در چهار نسخه موجوده و در یک کتاب بجای سبق سابق است *

صدق نیت آن کامکار ستوده آثار به پروش انبتها الله نباتا حسنا بر آمده بود فضای صحرای فسیح المجال آمال از خرمن دولت و اقبال و دخل کرامت و افضال مالا مال گشت * * بیت *

چو بخشش ز اقبال منشور داد * سپهرش یکی نامور پور داد

در عهد سلطنت قران سلطان خان تباشیر صبح پادشاهي از افق تاییدات الهي دمیدن گرفت و شعشعه اختر جهانباني از اوج عنایت رباني درخشیدن اغاز نهاد و بتاریخ شب سه شنبه بیست و پنجم شعبان سنه ست و ثلثین و سبعمایة موافق سچقان ائیل که مبدأ دور سالهای مغول است در ظاهر خطه دلکش کش از خدر طهارت مآب تکینه خاتون که بآیین شرع مطهر درحباله آن نوئین دین پرور بود آفتاب وجود حضرت صاحب قراني از مطلع ولادت فرخندهٔ آثار طالع گشت وماه غره عالم افروزش از برج سعادت پایدار لامع شد *

* نظم *

بر آسمان بزرگي هلالي از نوتافت * ببوستان معالي گلي ز نوشکفید
درست مغربي خورنهاد بر رویش * سپهر چونکه بآن ماه پاره در نگرید
جهاني در صورت انسانی بجهان آمد جهان نثار مقدم همایونش ساختند و عالمي در کسوت فردی قدم در عالم نهاد علم پادشاهي عالمش باوج اقتدار بر افراختند * * نظم *

* چو قدرش با سپهر افزود گردوني زیاده شد *
* چو ذاتش در جهان آمد جهاني در جهان آمد *

عابدان مجامع لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یومرون تاذات شریفش از آسیب عین الکمال محفوظ ماند بتلاوت وان یکاد الآیه مواظبت نمودند ومسبحان صوامع و الملئکة یسبحون بحمد ربهم و یستغفرون لمن فی الارض تا پایه قدر رفعتش با قصی مدارج کمال ترقی نماید با قامت و ظائف دعا مبادرت جستند *

* شعر *

که سرسبز باد این همایون نهال * که شد رستهٔ درباغ جاه و جلال جوان بخت باد او فیروز رای * توانا و دانا و کشور کشای بتاج و بتختش جهان تازه باد * سر خصم او تاج دروازه باد و از طلوع آن نیر سعادت پرتو سر حقیقت رویای صالحه که اشاره حدیث صحیح بتصحیح آن تصریح نموده بظهور پیوست و صدق خواب قاچولی بهادر که تو منای خان بتلقین (ارباب الدول ملهمون) تعبیر کرده بود و قصه آن در مقدمه مسطور است محقق شد که کوکب هشتم که بلسان تعبیر عبارت از صاحب دولتی بود از بطن هشتم قاچولی بهادر که انوار سلطنتش جهات[1] خافقین منور گرداند و بعد ازو از میامن آثار عدل و انصاف اولاد و اخلافش همچنان روشن بماند از مشرق فتح و فیروزی ظهور آغاز نهاد و زمانه از وفور سرور و بهجت زبان تهنیت بفحوای * نظم *

---

(۱) در بعضی نسخه بجای (جهات) و جنات و در بعضی نسخه جنبات است *

زهي خوابي كه تعبيرش توباشي • خوش آن آيت كه تفسيرش توباشي

بر كشاد از فرجبين خجسته اش همچو آفتاب مي تابيد كه سپهر سرير سلطنت هفت اقليم را هرچه زود تر آفتابي شود گيتي افروز و از امارات طالع مسعودش چون صبح صادق روشن كه شب پريشاني عالم عنقريب از طلوع صبح دولتش روزي گردد خرم تر از عيد و نوروز و تحقيق اين سخن آنست كه چون در وضع قواعد سلطنت و رفع مباني خلافت وجود مبارک آنحضرت آساس و بنياد دولت دودمان ثابت اركان صاحب قران آخرالزمان بود و در طالع چنان بنيادي هرآينه ثبات واستقرار بغايت مناسب افتد واحوال و اوضاع عالم را از تغيير و انقلاب چاره نيست حكمت باهره يدبر الامر من السماء الي الارض كه در كارخانه تكوين و ايجاد نقش كمخاء حوادث جهان كون و فساد بر بالا بسته چنان اقتضا فرمود كه طالع همايونش برجي باشد كه ثباتش منافي انقلاب نبود ومتجلي باين صفت برج جدي است كه ثبات در عنصريات بخاک منسوب است ودر فلكيات از سيارات بزحل و جدي با آنكه از بروج منقلب است خانه خاكي زحل واقع شده و اين غايت ثبات است در عين انقلاب و دليلي ازين قويتر براستمرار و استقرار متصور نيست چه نزد اهل تحقيق مقرر است كه نهايت كمال هر صفتي دران است كه با ضد خود معانق تواند شد چنانكه از تامل در نظم اسماي حسنى تعالت و تقدست روشن مي گردد هو الاول و الآخر و الظاهر

و الباطن و هو بكل شيء عليم وازين مقدمات لطيف غريب بوضوح پيوست كه از براى طالع حوادث كوني آنچه دران ثبات و دوام مطلوب باشد موافق تر برجي جدي تواند بود و شمامه صدق اين دعوى از حدائق حقائق از هار اسرار مقطعات حروف منزلة قرآني استنشاق مي توان نمود * * شعر *

مرد بايد كه بو تواند برد * ور نه عالم پر از نسيم صبا است
بالماس فكرت گهر سفته شد * سخن بين كه در پرده چون گفته شد

لا جرم طالع فرخنده برج جدي اتفاق افتاد و صاحب جدي كه علو مطلق از علويات ثلاث او راست چه برتر كوكبيست از كواكب سيارة بحسب تسويه در دهم بود كه هنگام ولادت ارفع محلي آنست از فلك دوارو لهذا خانه رفعت است و اقبال و منصب و اشغال و بحسب برجيت درپازد هم كه خانه اماني است و آمال تا اختر دولت خداوند طالع چون باوج سلطنت صعود نمايد بعلو قدر و رفعت منزلت برسايز سلاطين روزگار فائق و برتر آيد و صورت هر مراد كه بكلك اميد بر لوح انديشه نقش بندد برحسب دلخواه بحصول پيوندد و نيراعظم كه كوكب جلالت است و اقتدار در وتد رابع كه خانه مقام است و قرار بمحل شرف خويش با عطارد چنانچه بمثابت دو آفتاب باشند از بيست و درم درجه حمل رايت فتح و فيروزي بر افراشته و منشور اقبال بتوقيع سعادت نگاشته تا هنگام طلوع آفتاب سلطنت در مقام اصلي خود ظهور فرموده همانجا مقر سرير پادشاهي گرداند و آن

مملکت را در زینت و رونق و معموري و عظمت از سایر دیار و بلاد عالم بگذراند و مشتري که ینبوع سعادت وحافظ صورت بامریخ که کوکب قوت است و قدرت درپنجم طالع که خانه فرزند است افاضت عطیات ارجمند را متعاضد گشته تا از کثرت اولاد واعقاب سعادتمند فرشوکت صورت دولت ابدپیوند قرنا بعد قرن باقي و پایدار ماند و سعد اصغر که درین طالع خجسته هم صاحب عاشر است خانه جاه واعتضاد و هم صاحب خامس خانه اولاد و احفاد بمحل شرف خویش که سوم طالع است و خانه اقربا در شانزدهم درجه حوت ساز سعادت از پرده ملایمت نواخته و قمر واسطه و صول تاثیر علویات به سفلیات اوست در چهاردهم درجه همان برج پرتو اتصال برو انداخته تا از موافقت فرزندان و خویشان منقبت سلطنت و پادشاهي باقصي مدارج کمال رسیده تا انقراض عالم از تطرق نقص و زوال ایمن ماند *

* نظم *

در احکام هفت اختر آمد پدید * که دنیا بدو داد خواهد کلید
لاجرم قابله قبول حقش بمهد سلامت و استقامت برآورد و دایهٔ لطف ایزدش بشیر دلپذیر تربیت و رعایت مي پرورد *

* بیت *

بناز دایهٔ بختش به بر در آورده * بشیر کام ز پستان لطف پرورده

و چون ایام رضاع بگذرانید و سن مبارکش بمبادي حد تمییز رسید از ریاض حرکات و سکناتش بوی سلطنت و جهانداري چون نکهت

رياحين از نسيم بهاري مي‌دميد و از مجاري گفتار و كردارش نور سروري و كامكاري چون بارقه برق از ابر آذاري مي درخشيد *

* نظم *

ببازي اگر نيزش آهنگ بود * حديثش ز ديهيم و اورنگ بود
بآئين فرماندهي داشت ميل * شدندي برش كودكان خيل خيل
شده كودكي بر سپاهش امير * يكي نصب گشتي برسم وزير
ز چوب و زني آدمي ساختي * بكاري ز هر سو برون تاختي
چنان فرض كردي كه فرمان نجست * بيورغو در آوردي او را نخست
چو روشن شدي جرم بر كهترش * بريدي و بر نيزه كردي سرش
سزا گفتي اينست تا كهتران * نه پيچند ديگر سر از مهتران
بجد بود مانندهٔ بازي او * ببازي نه بُد سرفرازي او
چون در ديوان نحن قسمنا بپروانچه عنايت نفع درجات من نشاء منشور دولتش بطغراي جهان آراي و آتيناه الملك موشح گشته بود خاطر خطيرش بركوب باد پايان گيتي نورد و ممارست سوارے و مباشرت آلات و اسباب نبرد ميلي تمام داشت و از ده سالگي تا عنفوان شباب روزگار بمداومت شكار و مباشرت رسوم و آئين رزم و پيكار ميگذاشت * * بيت *

شب و روز در بزم بود و شكار * دل و جان در انديشهٔ كار زار

ذات مكارم آياتش مظهر لطف نامتناهي الهي و مكنون ضمير مستنيرش محض خير و نيك خواهي بود و آنچه بحسب ظاهر از آثار

قهر و سیاست در مبادي حال از بعضي اتباع و اشياع عالم اقطاعش صدور مي يافت چنانچه شرح پذير خواهد گشت جهت ضرورات جهانگيري و لوازم کشور کشائي بود * * بيت *

ملک را اگر قرار خواهي داد * تيغ را بي‌قرار بايد کرد

دليل بر آنکه اين سخن از تکلف بيگانه و از ريا بريست و نه از قبيل تصنعات منشيانه و آرايش سخنوريست سر اشارت حضرت رسالت است حيث قال صلي الله عليه و سلم الولد سر لابيه چه از سليل صلب همايونش داد گستري بر تخت خلافت است جاودان باقي باد که اگر گويند (من المهد الى العهد) هرگز ازان حضرت موري آزرده نگشته است اهل عالم از نزديک و دور باتفاق تصديق نمايند * * بيت *

جهانداري که گوئي دولت او برد * سليمان قدر و زو موري نيازرد

جوان بختي که با وجود جمعيت اسباب ترفه و کامکاري و آلات دولت و بختياري يک لحظه اوقات قدسي ساعاتش بشيوهٔ ملاعب وملاهي چنانچه شيمه سر خوشان شراب دولت و نشوهٔ جاه باشد آلوده نگردد بلکه روزگار سعادت آثارش مطلقا باداي فرائض طاعات و نوافل عبادات و تلاوت قرآن وغمخواري جهان و جهانيان صرف مي‌شود و هذه المعاني اظهر من الشمس و ابين من الامس خلافت پناهي که حشمت فريدون و شجاعت اسفنديار با عفت ذوالنون وعبادت مالک دينار جمع فرموده و ابهت و اقتدار خسروان کامگار

بامتابعت سیر گوشهٔ نشینان ولایت شعار در سلک توفیق انتظام داد *

* مصراع * * خداوندا نگهدار از زوالش *

هو السلطان الاعظم المطاع و الخاقان الاعدل الاكمل الواجب الاتباع رافع رايات الخلافة بالعدل و الاحسان راقم آيات الرحمة والرافة على صحائف الامكنة والازمان آية الله بين البرايا المجتهد في اعلاء كلمته العليا مفيض النعم الظاهرة و الباطنة الموعود بلسان النبوة فى المايه الثامنة مشيد مباني الشرع المبين ظل الله فى الارضين المخصوص باوفرالحظ من عناية الاله الرحمن معين الحق و السلطنة و الدنيا و الدين ابو النصر شاه رخ بهادر سلطان خلدالله تعالى سبحانه ملكه و خلافته و سلطانه * چون خامه مشگین عمامه بعد ازین خصوصا در مقاله ثاني بذكر مناقب سنيه آنحضرت عطرسای خواهد گشت عنان بيان از شروع دران كشيده شد * ع * * كان نه بحريست كه پايان و كناري دارد *

و باز از اولاد امجاد این حضرت انچه چشم امید از مشاهده آن روشن است و نه بواسطه اخبار از ديگر ديار استماع ميرود يوسف طلعتي مصر مملكت سليماني را بمقامات ابراهيمي و منزلات اسماعيلي مشحون بمكارم اخلاق مصطفوي و مآثر بسالت و شجاعت مرتضوي على المصطفى وعليهم الصلوة و السلام عزيز كرده و آراسته است كه * بيت *

* خجسته ذات شریفش بصورت بشرے *

* تبارک الله گوئي که رحمتیست جسیم *

سلطنت پناهي که با آنکه در حسن سیرت و نقای سریرت خلعت معاش پسندیده را بطراز الولد الرشید یقتدي بوالده الحمید مطرز داشته بلکه در کمال حلم و کم آزاري مصدوقهٔ حسنات الابرار سیات المقربین بظهور رسانیده ذات ملکی صفاتش جامع اصناف فضائل و کمالات و منبع انواع فواضل و مکرمات است *

* شعر *

* ابکی و اضحک خصمه و ولیه *
* بالسیف والقلم الضحوک الباکی *
* الدر و الدري خافا جوده *
* فتحصنا بالبحر و الافلاک *

ذهن وقادش در ادراک دقائق حقائق و اسرار مفسر یکاد زیتها یضیٔ و لولم تمسسه نار و رای مشکل کشایش درکشف خفیات رموزوحل معضلات امور کاشف سر نور علی نور *

* نظم *

ملک سیرتي صورتش زآب و گل * پر از هوش مغز و پر از رای دل
نپو شد ز اغیار سرِّ قدر * که رایش نگردد ازان با خبر
زبان معجز بیانش که ترجمان ملهم توفیق است چون گاه تقریر
بینه ان من البیان لسحرا روشن سازد *

* بیت *

* روح از نهیب آنکه مگر وحی منزلست *

* اندر فتد بسجده که سبحان لم یزل *

چون ازبنان گوهر افشانش که مفاتیح خزاین فضل و احسان است در وقت تحریر آثار امتنان علم بالقلم مشاهده افتد *

* نظم *

عقل واله شود ودیده بماند حیران * دل منور شود وقوت روان یابد جان

اذا قال فالدر الثمین منظم * و ان خط فالوشی البدیع متمم

بکلک لطائف نگار بدایع آثار که شرفات قصر شرفش بکتابه نون و القلم وما یسطرون مزین است فحوای * * بیت *

* ای حسن خط از دفتر اخلاق تو بابی *

* سلطانی از اوصاف توحرفی ز کتابی *

بر در و دیوار روزگار بهر دیار بخوبتر صورتی نگاشته حاجت بیان نیست لا یحتاج الصباح الی المصباح و حبر خامه مکرمت صریرش در بطون اوراق مصاحف و مجلدات قرانی و در متون کتب و دروج بل بروج شموس و اقمار معالی و معانی جمال وکمال وفي ذلک فلیتنا فس المتنا فسون بر نظر دیده وران اطراف و اکناف عالم به نیکوتر وجهي جلوه داده لاخبر بعد المعاینة * * بیت *

چه گویم در اوصاف این سرفراز * که هست آفتاب ازصفت بي نیاز

و هرچند محقق است که * * نظم *

گر بگویم و اگر نه داند عقل * کین طراز قبای دولت کیست

اما چون قلم به نشر شمه از صفات محمدت آیاتش زبان بآب حیات شسته اگر بذکر القاب همایون استسعاد یابد شاید * * نظم *

چو وصف ذات شریفش کند زبان قلم * عجب مدار که آب حیات ازو زاید

غره جبین آفرینش و روشنی دیدهٔ اهل دانش و بینش خلاصه کارخانه ایجاد و تکوین صورت لطف و رحمت ارحم الراحمین *

* نظم *

نشاننده شاه و ستاننده گاه * روان گشته فرمانش بر هور و ماه

نگهدار کیهان و پشت مهان * سر تاجداران و شاه جهان

وارث ملک سلیمان سمي خلیل الرحمن الموید من السماء المظفر علی الاعداء مطرز شعار شرع سید المرسلین قهرمان الماء و الطین المنظور بانظار الطاف الملک المنان مغیث الحق و السلطنة و الدنیا و الدین ابو الفتح ابراهیم سلطان خلد الله تعالی في مراضیه مآثر ملکه و سلطانه و افاض علی العالمین دوارق فضله و احسانه * * نظم *

دران قسمت که بخششها نمودند * دو ابراهیم را رتبت فزودند

یکي دولت سرای ملت آراست * یکي شد کار ملک از عدل او راست

ازان گشت آتش سوزنده ریحان * وزین نار ستم شد نور احسان

ازان شد خانهٔ در مکه پر نور * و زین ملک سلیمان گشت معمور
شکست آن یک بت آزر بچستي * و زین شد دین احمد را درستي
شد اسمعیل آنرا کیش قربان * و ز اسمعیل این قربان سر و جان
زهي نامي که هست از بخشش عام * حروف ابرویم ز آغاز و انجام
میان ابرویم زین نام ایمن * دو چشم های همت گشته روشن
جهان نامي ازین نامي بلنداست * سریر سلطنت زو ارجمند است
لا جرم زمزمه زبان حال و مقال صغار و کبار فحوای این گفتار است *

* نظم *

خدایا برحمت نظر کردهٔ * که این سایه بر خلق گستردهٔ
دعا گوي این دولتم بنده وار * خدایا تو این سایه پاینده دار

چون محل آنکه پرنیان بیان بزواهر جواهر مفاخر و مآثر آنحضرت مرصع گردد مقاله سیم است عنان قلم بصوب ثبت اخبار و آثار صاحبقران گیتي ستان انعطاف مییابد و نخست کیفیت طرز و نسق این تالیف و طریق ضبط و تحقیق آن باز نموده میشود و من الله العون و التایید انه حمید مجید *

گفتار در خصایص این تالیف و ذکر مزیتي چند که بآن متفرد است در میان اشباه و نظایر

تاریخ مفاخر و مآثر حضرت صاحب قراني بروجهي که مسوده آن مکمل شده و بي تغییري دران بزیادتي و نقصان به بیاض خواهد رفت از سایر تواریخ ارباب دولت و اقبال و اصحاب عظمت و جلال که

متقدمان و متاخران بنظم و نثر نوشته اند و بتازي و فارسي در سلک بيان کشيده بسه گونه مزيت مخصوص است يکي وفور فوايد و کثرت نفع چه سود بخش تر ميوهٔ که در بوستان تصانيف اين فن و شاخسار خصايص هر يک بانامل تامل توان چيد آگاه گشتن است از غرايب احوال و عجايب اتفاقات و انقلابات که در طي اطلاقات احکام تقدير بر دقايق حيل و لطائف تدبيرات مترتب شده باشد که هر آينه انتقاش الواح ضماير بآن اهل کياست و دانش را مرآتي بود صواب نمای که هنگام وزيدن رياح دولت و فرصت در تحصيل مطالب عليه و تکميل مراتب سنيه چهرهٔ راي صايب دران توان ديد و گاه هبوب نکباء نکبت در بيرون شدن از مضايق اهوال و اخطار و تحرز نمودن از طوارق احداث روزگار عکس تدبيري منجح دران مشاهده توان کرد *

* بيت *

جز عکس راي اهل سعادت گمان مبر * آئينهٔ که چهره نمايد در و ظفر

و چون حضرت صاحبقراني از مبداء تاسيس کاخ سروري و ملک ستاني تا غايت ترفيع شرفات قصر سلطنت و جهانباني معظمات امور را مجموع بنفس همايون خود التفات مي فرمود و با آنکه تمام ممالک اسلام از ايران و توران جولانگاه يکران فرمان آنحضرت شده بود همت عالي نهمتش در هيچ حال از توسيع دائر حکومت و تفسيح عرصهٔ مملکت شبي يا روزي غافل و ذاهل نغنود و نياسود در اثنای سفر بود که از زين سمند لشکرکشي و کشور کشائي

بسریر پادشاهي و فرمانروائي برآمد و با سلطنت روی زمین هم در اثنای سفر دعوت حق را اجابت نمود و تخت شاهي بتخته تابوت رحمت نامتناهي الهي بدل شد نور الله مضجعه با نوار الرحمة و الرضوان لا جرم چندان بدایع وقایع که آن موید گیتي ستان را روی نموده و آن مقدار آثار غریب و اتفاقات عجیب که بر رایهای رزین و تدبیرات اصابت آئین آن صاحبقران سعادت قرین ترتب پذیرفته از هیچ نامدار سپهر اقتدار از اساطین سلاطین و عظماء ملوک کامگار عشر عشیر آن مروي نیست * * مصراع *

* و آنکه گوید که هست گو بنمای *

و مزیتي دیگر تبیین جزویات قضایا است و باز نمودن نقیر و قطمیر آن چه بیان کیفیت هر قضیه و تفتیش از چگونگي وقوع آن بتفصیلي که درین صحیفه ظفر التزام رفته در هیچ نسخه از تواریخ ملوک متقدم و متاخر اتفاق نیفتاده با آنکه صاحب منظومه ترکي گفته که بعضي از غرایب امور که آنحضرت بنفس مبارک خود متصدي آن شده بود نگذاشت که بسلک تحریر در آید که شاید

* مصراع *

* که مردم بعد ازین باور ندارند *

و حمل پر تکلف و تصلف نمایند و بدین سبب بسیاري از بدایع وقایع و محاربات که آنحضرت را در اوائل احوال دست داده ناگفته ماند و هرکه از مبادي تا مقاطع این کتاب بنظر تامل و تدبر در آورد

و از طور و طرز نظایر و احوال او واقف باشد یقین داند که اختصاص او بدین دو فضیلت که اشارت بآن رفته امریست واقعي و دران اصلا شایبه تکلف و سخن آرائي نیست * * نظم *

محک خرد آزمایش بود * که معیار ذم و ستایش بود
خرد زان محک کزین بي‌غبار * بداند نقود سخن را عیار

و مزیت سیوم حلیه صدقست و راستي و درستي قصص و اخبار چه حضرت صاحب قران را درسفر و حضر پیوسته اعاظم ارباب عمایم از سادات و علماء و فقهاء و اهل فضل و دانش از بخشیان ایغور و دبیران فرس ملازم مي بوده اند و همواره جمعي از یشان برحسب فرمان قضا جریان هر چه وقوع مي یافت از صادرات افعال و اقوال آنحضرت و واردات احوال ملک و ملت و ارکان دولت همه را تحقیق نموده باهتمامي تمام قلمي میکردند و حکم چنان بود برسبیل تاکید که هر قضیه چنانچه درواقع بوده باز نموده شود بي تصرفي دران بزیادتي و نقصان بتخصیص درباب اصالت و شجاعت هرکس که اصلا مراعات جانب و مداهنت کرده نشود خصوصا در آنچه بشهامت و صرامت آنحضرت تعلق داشته باشد که دران بهیچ وجه مبالغه نرود وهم باشارت علیه آنحضرت اصحاب بلاغت و براعت آنرا کسوت عبارت پوشانیده بنظم و نثر در سلک تالیف مي‌کشیدند بهمان شرط که درضبط آن رفته بود و بکرات در مجلس عالي بسمع مبارک میرسانیدند تا وثوق تمام بصحت آن

حاصل مي شد و بدين نمط منظومه تركي و مولفي فارسي هر يك ازان مشتمل بر معظمات احوال و اوضاع آنحضرت رقم زده كلك نظم و تاليف شده بود و بغير ازان بعضي از بندگان درگاه عالم پناه متصدي تدوين تاريخ آنحضرت شده در تفتيش و تحقيق آن سعي بليغ مي نمودند وفضلای سخن پرداز درظل تربيت و رعايت ايشان آنرا بنظم و نثر تركي و فارسي مرتب و مكمل ساخته و پرداخته بودند و چون درين كتاب كه سبب تاليف و كيفيت وضع مقدمه و مقالاتش در ديباچه سبق ذكر يافته نوبت بيان باين مقاله رسيد حضرت سلطنت پناهي كه خامه بتجديد درين محال بذكر القاب خجسته فالش فايز گشت التفاتي كه بذات شريف در جمع و ترتيب اين تصنيف از اول باز ميفرمود سمت از دياد و تضاعف پذيرفت و مجموع نسخ مذكور را از منظوم و منثور تركي و فارسي از تمام ممالک طلبداشته جمع آمده بود و آماده نهاده و هنگام توجه مبارک بآن شغل فرخنده سه طايفه مردم از خواننده و داننده و نويسنده در حواشي بساط جلالت مناط از سر تيقظ و احتياط باقامت وظايف خدمت قيام مي نمودند و بخشيان تركي و سخن دانان فارسي زبان هريك نسخه ازان نسخها مي خوانند و در هر واقعه جمعي كه گاه وقوع آن حاضر بوده اند اوضاع آنرا چنانچه برای العين ديده بودند عرضه ميداشتند و بعد از اطلاع بر مضمون نسخ و تقرير ارباب وقوف

امیر قزغن که از عظمای امرای عهد بود و اویماق او به بیعت با بعضي امرای الوس چغتای اتفاق نموده یاغي شد و در سالي برای تجمیع و ترتیب لشکر مشغول گشته عزم محاربه او کرد و قران سلطان خان چون واقف شد با لشکري متوجه دفع او گشت و از قهلغه گذشته در صحرای قریه دره زنگي بتاریخ سنه ست و اربعین و سبعمایة اتفاق محاربه افتاد و امیر قزغن را چشم زخم رسیده یک چشم او بزخم تیري که از شست قران سلطان خان کشاد یافت تیره شد و از دیدن باز ماند و شکست یافت و قران سلطان خان بطرف قرشي باز گشت و دران زمان زمستان بود سرمای عظیم شد و اکثر چهار پایان لشکر او تلف شدند و چون امیر قزغن بران حال اطلاع یافت لشکر جمع آورده روی همت بدفع او نهاد و متوجه قرشي شد و در سنه سبع و اربعین و سبعمایة با او جنگ کرد و ظفر یافته اورا از میان برداشت و مدت سلطنت قران سلطان خان در ما وراء النهر و ترکستان چهارده سال شمسي بود بعد ازو مملکتش در تحت تصرف امیر قزغن درآمد و دانشمند اوغلن را که از نسل او گدای قا آن بود بجای او بخاني بر گزید و بعد از دو سال اورا شونقار کرده بدارالقرار فرستاده بیان قلي اوغلن ابن سورغدو ابن دواخان را بر سریر خاني نشاند * * نظم *

* شاهي که چو بر سریر خاني به نشست *

* دست و در جود وفتنه بکشاد و به بست *

* با همت او حوصلهٔ دریا تنگ *

* با رفعت او مرتبهٔ گردون پست *

و مدت سلطنت او ده سال متمادي شد و امیر قزغن بضبط مملکت و تدبیر امور و نسق مصالح سلطنت و اسعاف حرایج جمهور بنوعي قیام نمود که آثار مفاخر او طراز تواریخ سلاطین رفیع مقدار زیبد و ذکر خصال پسندیده اش دیباچه مآثر ملوك گردون اقتدار * * نظم *

جهان پروري شیمه اش دین وداد * حلیم و خردمند و نیکو نهاد
ستم را زیان عدل را سود ازو * خدا راضي و خلق خشنود ازو
بروزگار فرخنده آثارش دست هیچ ظالم حلقه تشویش بر درخانه رعیتي نزد و پای هیچ ستم پیشه ساحت سرای کسي بگام مناقشه و مزاحمه نسپرد (۱) * نظم *

* هر خوشدلي کز اهل جهان فوت گشته بود *
* آنرا بیک لطیفه قضا کرد روزگار *
* محتاج بود ملک به پیرایهٔ چنین *
* آخر مراد ملك روا کرد روزگار *

بر جادهٔ قویم شریعت و منهاج مستقیم طریقت راسخ قدم بود و صادق دم و وضیع و شریف از مواهب بیدریغش غریق نعم

---

(۱) همچنین است در چهار نسخه موجوده و در یک نسخه بجای آن (مساحت ننمود) *

و مشمول کرم و از معظمات امور که در ایام او وقوع یافت آن بود که ازارهنگ سرای لشکر کشیده بدر هرات[1] آمد و شرح اینحال برسبیل اجمال آنست که چون بعد از وفات سلطان ابوسعید در تخت ایران از نسل جنگیز خان پادشاهي ذو شوکت نافذ فرمان استقلال نیافت و امرای ترک در خراسان عموم تسلط و استیلای که سابقا ایشانرا بود نداشتند و در الوس چغتای خان اواخر عهد قران سلطان خان بود و بواسطه افراط سیاست و قهر خاطر مردم ازو بغایت رمیده و متنفر گشته چنانچه اشارتي بدان رفت ملک معزالدین حسین پسر ملک غیاث الدین را که در مقدمه ایمای باصل ونژاد ایشان رفته در هرات قوت و مکنتي تمام حاصل شد و شیخ حسین خوري و امیر وجیه الدین مسعود سربدال با لشکري آراسته از شجعان و ابطال از سبزوار متوجه او شدند و او نیز سپاه خود مترتب داشته روی جلادت بمقابله و مقاتله ایشان آورد و سیزدهم صفر سنه ثلث و اربعین و سبعمایة در زاوه لشکر جانبین بهم رسیده جنگي عظیم در پیوست و در اول شکست بر سپاه ملک افتاد و بسیار از یشان کشته شدند ملک بامعدودي چند ببالای پشته بر آمد و اشارت کرد که رایت بر افراشته طبل فرو کوفتند و از لشکریانش که متفرق شده بودند سي صد سوار باو پیوستند ملک

---

(۱) درپنج نسخه موجوده املای آن باین صورت است (هراة) و آن صحیح و درست نیست درعبارت فارسي کما لا یخفی *

مردم خود را دل داده گفت یک حمله دیگر مي کنیم که ایشان بغارت مشغول شده‌اند امیر مسعود را چشم بریشان افتاد روان متوجه ایشان شد و شیخ حسین ازعقب او میراند دران حال از حسن اتفاق که دولت بحقیقت عبارت ازانست شخصي هم از میان ایشان شمشیري بپهلوی شیخ حسین خوري فرو برد چنانچه ازانجانب بیرون آمد و درزمان جان تسلیم کرد و او بامیر مسعود سر بدال گفته بود که اگر من دربن کارزار کشته شوم توروان برگرد و اصلا توقف منمای و چون شیخ حسین بروفق فالي که خود زده بود سر در سرفضولي کرد , امیر مسعود بنابر وصیت شیخ بي توقف رو بگریز نهاد و سپاه ملک پس از شکست غالب گشته تیغ انتقام در سر بدالیان برگشته روز نهادند و غنیمت فراوان بدست ایشان افتاد و ملک بعد از حصول مراد چون بتفقد سپاه خود پرداخت هیچ دمچه نبود که کسي از یشان بقتل نیامده بود اما بحکم الامور بخواتمها خلعت فتح و فیروزي از خزانه تنصر من تشاء وانت العزیز الرحیم بر قامت سعادت او راست آمد و چون مظفر و منصور باغنایم و فتوحات نا محصور بهرات معاودت نمود نهال اقبال او نشو و نمای بکمال یافت و از بخار پندار در هوای دماغش سحاب غرور و اعجاب تراکم پذیرفت و با آنکه آبا واجدادش مجموع از یمن التفات شاهزادگان چنگیزي و حمایت امرای ایشان حکومت هرات کرده بودند او دم استقلال زد و باظهار

شعار سلطنت چون تخمیس نوبت و رفع چتر جسارت نمود و یکران اقتدار در میدان خاني تیز کرده چند کرت لشکر کشید و تا حدود اند خود و شبرغان تاخت کرد * * بیت *

چوخاني گردد از گوهر خزینه * بیا قوتي نشیند آبگنیه

و چون از میامن عدالت و برد باري امیر قزغن ممالک ماوراء النهر بقرار خود باز آمد جمعي از مشایخ عظام جام که با ملک حسین قرابت سببي داشتند و از حرکات او که بر تر از حد خود مي زیست راضي نبودند پیش امیر قزغن رفتند و ازو شکایت کردند و امراء ارلات و اپردی که ملک حسین با ایشان مصافي داشته بود و بسیاري از مردم ایشان را بقتل آورده بزبان تشنیع بسمع امیر قزغن رسانیدند * * نظم *

مگر نسل چنگیز خان بر فتاد * که کس گوهر شاه نارد بیاد

چنان غره شد غوري بد گهر * که جز خود نیارد کسي در نظر

امیر قزغن چون برکیفیت حال ملک حسین اطلاع یافت فرمود که تا جیک را چه راه آن باشد که دعوي سلطنت کند و از فرمان پادشاهان سر کشد باد نخوت و غرور از دماغ پر پندار او به تیغ آبدار آتش بار بیرون کنم و بسم باد پایان آتش سرعت شهر و حصار او را با خاک برابر کرده از خون پر دلانش جیحون سازیم وبدین عزم تو اچیانرا باطراف ممالک فرستاد که عساکر از آب آمویه گذشته بمیعاد مقرر در بلخ جمع شوند و چون آن امر بنفاذ انجامید امیر

قزغن در رکاب بیان قلي خان روان شد و امراء الوس مثل امیر بیان سلدوز و محمد خواجه اپردي و ستلمش و امیر اولجایتو اپردي و امیر عبدالله پسر تایغو و شاهان بدخشان جمع آمدند و باتفاق روی توجه بصوب هرات آوردند و چون خبربملک حسین رسید امیر آخر را با سیصد سوار بخبرگیري روان ساخت که تا آنجا که تواند برود و کیفیت احوال بازداند و اگر یقین شود که لشکر چغتای از آب عبور نموده است اصلا توقف نکند و سبک باز گردد و چون امیر آخر از آب مرغاب بگذشت و گذشتن لشکر توران زمین از جیحون محقق شد روان مراجعت نمود و پیش ملک حسین آمده عرضه داشت که *

* نظم *

قزاغن سپهدار ترکان رسید * ز توران بایران سپاهي کشید
بآلات پیکار و ساز نبرد * بگردنده گردون برآورد گرد
تو گوئي که کرده بفرمان دهي * همه ملک توران ز آمن تهي

ملک حسین سران سپاه و اعیان و اشراف مملکت خود را جمع کرده صورت واقعه بطریق مشورت با ایشان در میان نهاد که * * نظم *

سپاهي ز توران بایران رسید * که از گرد شان شید شد ناپدید
گروهي بر حمله کوه شکیب * گه حمله چون سیل اندر نشیب
نخستین مراعات جان کرده ترک * پس آنگه نهاده ز فولاد ترک

اصحاب ملک هریک را رائي رو مي‌نمود چون سپاه توران هم بعدد زیاده بودند و هم در جنگ صحرا از ایشان دلیر تر ملک یارا نداشت

و چون ملک از مضیق محاصره در تنگ بود اکابر و اشراف شهر را در میان داشت که قضیه بمصالحت رسانند مبني برآنکه ملک درین مجال ایشانرا خدمتي کند و سال دیگر احرام اخلاص بسته بدرگاه خان و امیر قزغن رود و عذر جرایم و تقصیرات گذشته بخواهد و چون امیر قزغن حاکم عادل رحیم دل بود و دانست که رعایا وعجزه در زحمت اند و خرابي تمام بحال آن ولایت راه یافته بصلح رضا داد * * نظم *

رعایای مسکین به تنگ آمدند * ز تنگي بکام نهنگ آمدند
نه کاریست پیکار و خون ریختن * نگشته درو کردن و بیختن

ملک حسین برسم پیشکش و ساوري[1] بسي چیز از اسپان آراسته و اصناف خواسته از نقد و جنس و غیرآن بیرون فرستاد و وعده کرد که چون امیر بمبارکي مراجعت نماید و بتختگاه فرود آید بنده متوجه احراز سعادت زمین بوس گردد و این معني را بعهود و مواثیق موکد گردانید و امیر قزغن بجانب ماوراء النهر معاودت فرمود و این وقایع درشهور سنة اثنین و خمسین و سبعمایة که صورت حرفي آن ذنب باشد موافق توشقان ائیل اتفاق افتاد و بعد ازان واقعه کار ملک حسین رو بتراجع نهاد و وقعي که در خاطرها داشت نقصان پذیرفت و سران سپاهش که اکثر غوري بودند

(۱) همچنین است در چهار نسخه و در یک نسخه بجای آن (ساوی) است منسوب بساو بمعني باج و خراج *

بغایت مسلط شدند بقصد او اتفاق نمودند که اورا گرفته برادرش ملک باقررا بجای او نصب کنند و ملک این معنی دریافت وقدرت بر دفع آن نداشت و خود را بصنعت(۱) نگاه میداشت غوریان با یکدیگر اتفاق کرده بودند که چون ملک سوار شود فرصتی نگاهدارند و او را بگیرند روزی ملک از بستان سرای خود سوار شده بیرون آمد دید که غوریان با همدیگر فکری و عزیمتی دارند تفرس نمود که همان زمان قصد او خواهند کرد و جمعی از بادغیس آمده بودند و اسپی چند در بازار کرده و غلبه بسودا و خرید و فروخت آن جمع شده بودند درین حالت ملک را نظر بر ایشان افتاد غوریانرا گفت این جماعت را بغارتید غوریان از غایت حرص بتاراج مشغول شدند ملک فرصت غنیمت دانسته کوچه غلطی بایشان داد و متوجه قلعهٔ اشکلچه شد که اجداد او در جلگاے هرات بطرف جنوبی مایل بغربی شهر ساخته بودند و درانوقت معمور بود و مشحون بذخایر بسیارو در شهور سنهٔ ثلث و خمسین و سبعمایة ملک برحسب وعده که کرده بود ازاشکلچه عازم ما وراء النهر شد و چون بآنجا رسید امیر قزغن مقدم او را باعزاز و اکرام تلقی نمود و بانواع نوازش مخصوص گردانیده نوید داد که هرات را که غوریان ببرادر او ملک باقرداده بودند باز ستاند وباو ارزانی دارد لیکن امرای الوس با ملک بد بودند و درهروقت امیر قزغن را بران

(۱) چنین است درچهار کتاب و در یک نسخه بجای آن (بحیله) است ●

مي داشتند که او را بگیرد و چون امیرقزغن سخن ایشان نمي شنید اتفاق نمودند که ملك را بقتل آورند که بعد از وقوع کسي از ایشان باز خواست نخواهد کرد و چون امیرقزغن ازانحال آگاه گشت ملك را طلب کرد و از قصد و اندیشه امرا خبر داده فرمود که مصلحت آنست که هم امشب متوجه دیار خود گردي تا گزندے بتو نرسد ملك وظیفه دعا و ثنا بجاے آورده او را وداع کرد و بمنزل خود باز گشت و چون شب در آمد سوار شده روی توجه بصوب هرات نهاد و چون بدانجا رسید بي دهشت بشهر درآمد و در حصار بمسند حکومت نشسته کس فرستاد و ملك باقررا گرفته محبوس کرد و از جمله وقایع که هم درین آیام وقوع یافت آن بود که امیرزاده عبدالله پسر امیر قزغن از سمرقند لشکر مرتب داشته بخوارزم رفت و آنرا تسخیر کرد و امیر قزغن زمستان شالي سرای را مخیم اقامت ساختي و در بهار بگلزار قرانور پرداختي و تا بستان و خزان در شهر مونك رایت توطن افراختي و بیشتر اوقات صید کردي و جانور انداختي روزي از مراعات حزم ذاهل و از محافظت شرایط احتیاط و تقیظ غافل باده پانزده کس بي سلاح از شالي سرای سوار شد و از جیحون عبور نموده در ارهنگ آهنگ جانور انداختن کرد شاهانه شاهین صید آئین را بشکار طیور طیار پرواز مي داد ناگاه شاهباز اجل بقصد مرغ روح او از مکمن اینما تکونوا یدرککم الموت کمین برکشاد و قتلغ تمور بورالدای

که او یماقش اوزنات بود و هم داماد امیر قزغن و از دیرگاه باز در مکمن کمین کین انتهاز فرصتي چنین مي نمود مجال یافت و با گروهي غدار بر سر او شتافت و آن نامدار عدالت شعار را به تیر غدر انداخته بتیغ ظلم شهید گردانید و از امرا و خواص امیر قزغن طایفه که * نظم *

زه و رسم شان رزم و کین ساختن * هوس ریزش خون و خو تاختن
زره جامه شان روز و شب جای زین * زمین پشت اسپ و هوا گرد کین

در عقب قتاع تمور تاخت کرده و در حوالي قندز باو رسیده او را درمیان گرفتند و بشمشیر انتقام گذرانیدند * نظم *

سر انجام غدار نبود نکو * بود بد کُنشْ را جهان کینه جو

و امیر قزغن را بشالي سرای نقل نموده دفن کردند * مصرع *

روانش بمینو پر از نور باد *

و این وقایع در شهور سنه تسع و خمسین و سبعمایة موافق ایت ائیل دست داد *

ذکر حکومت امیرزاده عبدالله بن قزغن

بعد از حادثه امیر قزغن امیرزاده عبدالله از سمرقند آمده متصدي منصب پدر گشت و امراء بمتابعت و مطاوعت او اتفاق نمودند و در اوایل حال بیان قلي را برقرار سابق بخاني مقرر و ممکن داشت و چون در زمان حیات پدر مدتي بسمرقند بسر برده بود و بمتنزهات دلکش آن دیار فردوس وش

خو پذیر شده خواست که مرکز رایت دولتش همانجا باشد عازم سمرقند شد و بیان قلیخان را با خود به برد و هر چند امیر قوتغو و دیگر امرا و ارکان دولت پدرش از راه نصح و دولت خواهي عرضه داشتند که مقام اصلي را گذاشتن از رعایت حزم دور است اصلا سودمند نیفتاد * * نظم *

* آنکس که نصیحت ز عزیزان نکند گوش *
* بسیار بخاید سر انگشت ندامت *

و درانجا هم دران سال بنابر غرضي فاسد و نظري که با حرم بیان قلیخان داشت بقتل او اقدام نمود وتمور شاه اوغلن پسر بیسون تمور خان را بجای او بخاني به نشاند و نعش بیان قلي خان را ببخارا نقل نموده بجوار مزار مکرم شیخ العالم شیخ سیف الدین باخرزي قدس سره دفن کردند * * مصرع

* مرقدش پر نور باد از شمع رضوان جاودان *

ذکر لشکر کشیدن بیان سلدوز و شکست یافتن امیرزاده عبدالله

بحکم و من یعمل سوءا یجز به قتل بیان قلي خان بر امیرزاده عبدالله مبارک نیامد و امیر بیان سلدوز لشکر جمع آورده از حصار شادمان متوجه سمرقند شد و چون بحدود کش رسید امیر حاجي برلاس بن بورلقي بن قموکه بن یسومنکا بن قرا چار با تمامت سپاه خویش باو پیوست و باتفاق برسر امیرزاده عبدالله آمدند و جنگ کرده او را

بیاندند برادرانش تمور شاه را که بخاني برداشته بود از میان برداشتند * نظم *

چو بدکردي مباش ایمن ز آفات * که واجب شد طبیعت را مکافات

و امیرزاده عبدالله گریخته و از جیحون گذشته ببالای بقلان به اندراب رفت و درانجا بسر مي برد تا وفات یافت اتباع و اشیاع امیر قزغن مجموع متفرق شدند و امیر بیان سلدوز و امیر حاجي برلاس که از نوئینان کامگار و امراء نامدار دران روزگار بمزید شوکت و اقتدار ممتاز بودند مملکت را در حوزهٔ تصرف آورده متصدي ضبط امور و نسق مصالح جمهور گشتند و امیر بیان سلدوز مردي حلیم کم آزار بود اما بشرب مدام شغفي تمام داشتي و مانند غنچه و لاله بي صراحي و پیاله روزگار نگذاشتي چنانچه در سالي هفته هشیار نبودي و بغیر از نقش * مصرع *

* جز باده که یاد نیست دیگر باد است *

در آئینه پندار نه دیدي لاجرم باندک زماني انیاب ذیاب شر و شور تیز شد و هرج مرج بحال مملکت راه یافت و از امرا و نوئینان هرکس در مقامي که بود بکلک پندار نیرنگ پیشوائي و فرمان روائي برصفحه تصور نگاشت و رایت استقلال و استبداد برافراشت هرکه تیغي داشت مرغ خیالش در آشیانه دماغ بیضه اندیشه سروري و کردن فرازي نهاد و هرکرا قوتي بیشتر بود شهباز آرزویش درهوای سودای سلطنت طیران مي نمود شهرکش با توابع و لواحق که از سوالف ایام

با زتعلق بآبا و اجداد حضرت صاحب قراني و امير حاجي برلاس داشت برقرار در تصرف ايشان بود و خجند در تصرف امير با يزيد جلاير وبعضي از ولايات در تصرف امير حسين بن مسلا بن امير قزغن و او باخيل و حشم تلاش منصب پدر ميكرد و اولجاي بوغاي سلدوز در بلخ با قوم خود دم استقلال ميزد و در شيورغان محمد خواجه اپردي كه اويماق او نايمان بود همين طريق مي سپرد و شاهان بدخشان در كوه هاي خويش سر بديگري فرو نمي آوردند و كيخسرو و اولجايتو اپردي در ولايت ختلان وارهنگ همين سبيل داشت و امير حضر يسوري كه يورت قديم او سرپول و تا تكنت از نواحي سمرقند بود مجموع يسوريانرا جمع آورده ديگري را در حساب نمي گرفت و درميان اين طوايف مختلف بكرات و مرات مقابله و مقاتله واقع شد و مردم بسيار عرضه تلف گشتند ازانجمله محمد خواجه اپردي با امير ستلمش كه حاكم قهستان بود و از قصد و محاربه ملك معز الدين حسين به تنگ آمده بماوراءالنهر رفته بود و ازانجا باز گشته و بامير محمد خواجه پيوسته و ميان ايشان صداقتي عظيم حاصل شده بايكديگر عهد كردند كه باتفاق لشكر بسر ملك حسين كشند بامضاء آن عزم لشكري عظيم ترتيب كرده متوجه هرات شدند و ملك نيز لشكر خود جمع آورده باستقبال ايشان روانه شد و محمد خواجه و ستلمش از غايت غرور و پندار با خود مقرر كرده بودند كه چون ملك را به بينند بر او حمله كنند و تا سرش از تن جدا نكنند عنان باز نه پيچند و چون ملك از آب مرغاب گذشته

در صحراے بیغو لشکرطرفین بهم رسیدند محمد خواجه و ستلمش تیغ کشیده پیش از همه حمله کردند و از غرایب اتفاقات دو تیر از صف لشکر ملك برمقتل آن دو سردار آمد و هردو بر خاك هلاك افتادند و هیچ آفریده دیگر را گزندي نرسید * * نظم *

نه خاکي بخونِ کس آغشته شد * نه یک مور در زیر پي کشته شد

و لشکري بان کثرت وشوکت منهزم و پریشان گشت القصه بسبب هرج و مرج الوس چغتاي آتشِ بلا بالا گرفت و فتنه و آشوب انتشار یافت و رعایاي بیچاره در کشاکش تشویش و پریشاني مبتلا و گرفتار ماندند *

ذکر لشکر کشیدن توغلوق تمور خان بمملکت ماوراء النهر

چون اوضاع ممالك ماوراء النهر از حدوث وقایع مذکور بهم برآمد توغلوق تمور خان بن اُوغُلْ خواجه بن دواخان از نسل چغتاي خان که پادشاه جته بود و اورا بحسب نسب سلطنت آن ممالك میرسید حشم و اتباع خود جمع آورده لشکر برآراست و در ربیع الثاني سنه احدی و ستین و سبعمایة موافق سُچْقان ائیل برسم کشورکشائي روي آرزو بسوي ماوراء النهر نهاد و از زمان وفات ترمه شیرین خان تا باین وقت که سي و سه سال بود درین قرن هشت خان در الوس چغتاي خان پادشاهي کردند و چون توغلوق تمور خان بموضع چناق بلاق رسید که بقرب آب خجند واقع است از صحاري تاشکند با امرا و

ارکان دولت جانقي کرده صلاح امر دران دیدند که الغ تغتمور که اویماق او کرایت و حاجي بیگ که اویماقش از کنوت و بیکیجک که اویماقش قا نغلي بود برسم منغلای از پیش روان شوند امراء ثلث بامتثال فرمان مبادرت نمودند و چون از آب خجند عبور کردند امیر بایزید جلایر قدم متابعت در راه موافقت نهاده با قوم خود بایشان پیوست و باتفاق روی عزیمت بصوب شهرسبز آوردند امیر حاجي برلاس لشکرکش و قرشي و آن نواحي را گرد آورده بعزم مدافعه و معارضه ایشان سوار شد و چون امضاء آن عزم مصلحت ندانست پیش از آنکه سپاه جانبین بهم رسند عنان توجه بصوب خراسان تافت

* نظم *

همي تا برآید بتدبیر کار * طریق سلامت به از کارزار

گفتار در مشورت حضرت صاحب قران با امیر حاجي برلاس و مراجعت نمودن از لب جیحون و ملاقات کردن با امرای توغلوق تمور خان

* نظم *

الرای قبل شجاعة الشجعان * هواول و هی المحل الثاني
فاذا هما اجتمعا لنفس حرة * بلغت من العلیاء کل مکان

حکمت بالغه قادر حکیم تعالی و تقدس که وقوع هر امري بوجود سببي منوط گردانیده و حصول هر مقصودي بتوسط وسیله مربوط ساخته شغل خطیر سلطنت را که ظل مرتبه الوهیت است بدو

خصلت از خصال پسندیده انساني باز بسته اول رای ثاقب که چون شب حادثه نیک تیره شود به پرتو انوارش راه بمامن نجات توان برد * * نظم *

برائي لشکرے را بشکني پشت * بشمشیري یکي تاصد توان کشت

و دوم شجاعتي کامل که هنگام تلاطم امواج حروب و فتن بقوت قلب و سکون حشا پای جلادت و ثبات توان فشرد * * بیت *

بجائي که کار اندر آید به تنگ * جگر باید انجا و لختي درنگ

و بحسب رتبت رای بر شجاعت اقدم است و افضل و فواید تدبیر از عواید شمشیر و تیراتم است و اشمل تیغ اگر چه به تیز زباني آیتي است آیت فتح مبین از تلقین رای رزین اموزد سنان هرچند بایوان میدان شمع سان درخشان است شمع ظفر ازپرتو تدبیر صواب افروزد حکم شمشیر اگر به پروانچه رای مستقیم نفاذ یابد قبول آن بگردن دشمنان فرود آید و پیغام تیر اگر از تقریر تدبیر باشد در دل خصم جایگیر افتد روشني دیدهٔ اقبال از غبار معرکه افزاید و در تاریکي معرکه روشني رای مستنیر دستگیر آید * * نظم *

بهنگام تدبیر یک رای نیک * به از صد سپاه چو دریای ریگ

مصداق این سیاق آنست که چون امیر حاجي برلاس از توجه سپاه جته متوهم شد و یورت قدیم را مهمل گذاشته عازم خراسان گشت و از چول عبور نموده بکنار آب جیحون رسید حضرت صاحب قراني * * نظم *

جهاندار جم قدر گردون شکوه * قیامت نهیب و ستاره گروه
فلک قدر تیمور دریا نوال * که بادا برو رحمت ذوالجلال
به یقین دانست که اگر بیش ازین خویشتن داري مي کند وطن
اصلي بیکباره زیر و زبر خواهد شد و مقام موروثي سمت قاعًا
صفصفًا خواهد گرفت چه پدرش امیرطراغای دران سال بجوار
رحمت حق پیوسته بود * * نظم *

پدر رفته و عم گریزان شده * ز بیگانه کشور پریشان شده
مخالف مسلط اُلُسْ درخطر * کشاده عقابِ بلا بال و پر

و درچنین حال با وجود آنکه سن مبارکش هنوز از حدود بیست و پنج سالگي تجاوز نه نموده بود و آئینه ضمیر منیرش از صیقل تجارب روزگار جلا پذیر نگشته رای مشکل کشایرا که مطرح انوار تاییدات الهي و مهبط اسرار عنایات نامتناهي بود برکشف آن واقعه ها یله گماشت و سنت سنیه و شاورهم فی الامر کاربند گشته برسم مشورت بر صفحه ضمیر امیرحاجي نگاشت که مملکت اگربي حاکم بماند البته خللهاے فاحش با وضاع آن راه یابد و سکان و اهالي آن از صدمات قهر و غدر مخالفان بکلي مستاصل گردند *

* نظم *

ملک بي‌سر چون تنِ بیجان بود * حال تن بیجان یقین ویران بود

صواب آن مي نماید که چون شما بجانب خراسان خواهید رفت من بطرف کش باز گردم و الوس را استمالت داده ازانجا بخدمت

خان روم و امراء و ارکان دولت را به بینم تا ولایت خراب نشود و رعایا که ودایع حضرت افریدگار اند بزحمت و تشویش نیفتند امیر حاجي ازین سخن که نتیجه الهام رباني بود روائح سعادت و اقبال استشمام کرد و آن رای را استحسان فرمود حضرت صاحبقران عنان دولت بصوب ولایت منعطف داشته روان شد و چون بموضع خزار رسید حاجي محمود شاه یسوري را دید که منغلای لشکر جته را غجرجي شده گروهي انبوه بتعجیل هرچه تمام تر مي آمدند دندان طمع بنهیب و غارت آن ولایت تیز کرده و کیسهاے آز و آرزو از پي ذخایر و اموال آن حدود و نواحي دوخته حضرت صاحب قران بیداري دولت روزافزون او را تسکین فرمود که شما چندان توقف نمائید که من بروم و با امراء ملاقات کنم و باستصواب ایشان انچه یراق و مصلحت وقت باشد بتقدیم رسد کلام شریف آنحضرت چون مطلقا از تلقین ملهم دولت آسماني بود چون حکم قضا هرگز در هیچ باب بارد مقابل نشد لاجرم ایشان با کمال شغفي که برفتن داشتند هما نجا بایستادند و حضرت صاحب قران بسعادت روان شد و چون بکش رسید امراء جته نیز بآنجا رسیده بودند بامیران سه گانه ملاقات کرد و چون ایشان بارقه فرّ ایزدي در جبین مبارکش مشاهده نمودند مقدم همایونش را بانواع اعزاز و اکرام گرامي داشتند و اورا بر اظهار متابعت خان ستایشها نمودند و تومان امیر قراچار و ایالت ولایت کش با توابع و لواحق بر او مقرر شد

و از میامن رای عقده کشایش سیل قهر و بلا که روبآن دیار نهاده بود باز گشت و باران لطف و احسان که امید ساکنانش ازان گسسته بود باریدن آغاز نهاد و مضمون * * نظم *

غم از قِبَل تو شاد مانی گردد * عمر از نظر تو جاودانی گردد
گرباد بدوزخ برد از کوی تو خاک * آتش همه آبِ زندگانی گردد

بظهور پیوست مردم کوته نظر را تصور آن بود که این معنی دولتی عظیم است که آن حضرت را رو نموده اما قضا بهزار زبان بادا میرسانید که * * نظم *

بوی تو نکرد است صبا فاش هنوز * تا بر تو وزد باد صبا باش هنوز

حضرت صاحب قران از پیش امراء جته مراجعت نمود و سایه التفات بر ضبط و محافظت الوس انداخت و بجمع لشکر از شهر سبز تا بکنار آب جیحون فرمان داد باندک زمانی سپاه بسیار جمع آمد و از انجا نهضت فرموده بامیر خضر یسوری پیوست درین اثنا میان امراء جته مخالفت افتاد و با تمام لشکر خویش ازان نواحی کوچ کرده باز گشتند و باردوی توغلوق تمور خان پیوستند و امیر بایزید جلایر با اتباع خود بحضرت صاحب قران و امیر خضر یسوری ملحق شد *

ذکر لشکر کشیدن امیر حسین بعزم رزم امیر بیان سلدوز * و مدد خواستن از امراء *

امیر حسین نبیره امیر قزغن درین ولا از کابل توجه نموده آهنگ

جنگ امیر بیان سلدوز کرد و بترتیب و تجهیز لشکر مشغول شد و ایلچي روان داشته از حضرت صاحبقراني و امیر با یزید جلایر و امیر خضر یسوري مدد طلبید ایشان بعد از مشورت صلاح دران دانستند که حضرت صاحب قراني و امیر خضر یسوري ملتمس امیر حسین مبذول دارند و امیر بایزید متوجه توغلوق تمور خان شود تا امراء جته را مجال بدگوئي و بد فرصتي نماند امیر بایزید بامضای آن رای مبادرت نمود و چون بولایت خجند رسید خبر شنید که توغلوق تمور خان با مجموع لشکر باز گشته است و در کنار آب جو باغرق خود پیوسته ازان اندیشه که داشت ایمن گشت و همان جا توقف نمود و ازان جانب حضرت صاحبقران و امیر خضر با لشکري آراسته * نظم *

بگه وقفه یک بیک صف دار * بگه حمله سر بسر صفدر
چرخ از زخم تیغ شان بفزع * مرگ از نوک رمح شان بحذر
با هزبران بیشه هم بالین * با پلنگان کوه هم بستر

روی توجه بمعاونت امیر حسین آوردند و از قهلغه که آنرا دربند آهنین گویند گذشته بامیر حسین رسیدند و باتفاق عازم حصار شادمان گشتند که امیر بیان سلدوز آنجا بود و چون او قوت مقابله با ایشان در خیز مکنت خود ندید بضرورت فرار اختیار کرد و روی بجانب بدخشان آورد و ایشان در عقب او روان شدند و چون به بدخشان رسیدند شاه بهاء الدین که والی آنجا بود بگریخت و مملکت در تحت

تصرف امیر حسین در آمد و بعد از ضبط و نسق آن کیقباد برادر کیخسرو ختلاني را بیاساق رسانید و چون صحیفه آمال امیر حسین از میامن امداد صاحب قران و امیر خضر بنقوش دولت و اقبال زینت پذیرفت مراسم منت و سپاس داري بتقدیم رسانید و ایشان بعزم معاودت روان شده روی سعادت بولایت خویش نهادند *

* نظم *

ظفر هم عنان نصرت اندر رکاب * ز بخت جوان خرم و کامیاب

و چون گذار امیر خضر بر ولایت و دیار حضرت صاحب قراني بود مکارم خسروانه اقتضای آن کرد که مراسم مهمانداري بنوعي که لایق آئین پادشاهان باشد بتقدیم رسد درموضع کشم بدخشان از پیش روان شد و ازانجا تا بشهر سبز که پانزده روزه راه بیش است بچهار شبانروز قطع فرمود و هنگام چاشت در الغ میدان که از ییلاق کش است نزول کرده بترتیب طوی فرمان داد و چون امیر خضر بنزدیک رسید حضرت صاحبقراني اشارت حدیث نبوي را علیه الصلوة و السلام که اکرموا الضیف امتثال فرمود و مهمان را استقبال نمود و انچه از لوازم اکرام و اجلال تواند بود باقصی الغایة بجای آورد بندگان حضرت صاحب قراني اسباب طوی را مهیا و آماده داشته بودند و مجلس انس و عشرت را مقدمات بهجت و مسرت انتظام داده * * نظم *

شد آراسته مجلس ارجمند * مهیا درو هرچه باشد پسند

خورش خورده شد جام برداشتند * ز جام طرب کام برداشتند

و بعد از طوي امير خضر بولايت خود توجه نمود و حضرت صاحبقران در مقر ابهت و جلال خويش استقرار يافت و آفتاب مرحمت و احسانش بردر و ديوار روزگار صغار و كبار آن ديار تافت • نظم •

منور شد از نور عدلش جهان • رعايا همه شاد و ملک آبدان

ذكر مدد خواستن امير حسين از حضرت صاحب قراني نوبت ثاني

در اثنای اين احوال امير توغاغ سلدوز با امير حسين آغاز مخالفت نهاد و تيغ تمرد و عناد از بی آبي آب داد امير حسين را چون پشت دولت باستظهار حضرت صاحب قراني گرم بود معتمدي فرستاد و صورت واقعه با راى مشكل كشايش درميان نهاد و امير بايزيد و امير خضر يسورى را نيز ازان حال آگهي داد حضرت صاحب قران از فرط فتوت و مردى كه شيوهٔ آن خسرو كامكار بود فى الحال بجمع سپاه فرمان داد و گروهي كه در بزم رزم شمشير زمرد فام را لب لعل خوبان طراز انگارند و تاب و پيچ كمندرا محلقه و چين زلف ماه رويان چين شمارند • نظم •

همه سپر تن و شمشير دست و تيرانگشت
همه سپه شكن و ديو بند و پيل شكار
بسان دريا ليكن بحمله صاعقه فعل
كه ديد هرگز دريای صاعقه كردار

و باچنين لشكر جرار روى شوكت و اقتدار بصوب معاونت امير

حسین آورد و در موضع قهلغه امیر خضر با سپاه خود بموکب همایون پیوست و باتفاق روان شده در حصار بامیر حسین رسیدند دشمن چون پشه که پیش از رسیدن باد گریزد و مانند دیوار بي بنیاد که سیل بآن نارسیده از هم فرو ریزد گریخته بود امیر حسین مقدم فرخنده ایشان را باانواع اعزاز و اکرام تلقي نمود و رسم طوي و اغولمشي اقامت کرده هریك را بمستقر دولت خویش روانه داشت صاحب قران چون از در بند آهنین بگذشت خبر بمسامع جلال پیوست که امیر حاجي برلاس که هنگام یاس از هراس امراء جته بخراسان رفته بود باز آمده است و با امیر با یزید ملاقات کرده اتفاق نموده اند که لشکرها جمع کرده بسر خضر یسوری روند و امیر حاجي از پیش بکش آمده تا سپاه آن جانب را گرد آورد و چون رای عالم آرای ازین خبر آگاهي یافت با لشکری که بسعادت ملازمت رکاب همایون فایز بودند از پایان کش عبور نموده بامیر خضر پیوست و باتفاق روی توجه بصوب کش نهادند *

گفتار در محاربه حضرت صاحبقران و امیر خضر یسوري با امیر حاجي برلاس و شکست یافتن او

چون امیر حاجي از توجه صاحب قران و خضر یسوری وقوف یافت سپاه جمع کرده از کش روان شد و جنگ را آماده گشت و در موضع اقیار لشکر طرفین بهم رسیدند * نظم *

پراز نالهٔ کوس شد مغز میغ * پراز آب شنگرف شد جان تیغ

دهاده برآمد ز هر دو گروه * بیابان نَبُدْ هیچ پیدا زکوه
دلیران همه درهم آویختند * چو رود روان خون همي ریختند

بهادران هرد و سپاه کوششی نمودند که زمانه از ذکر آثار رستم و اسفندیار شرمسار شد و بهرام تیغ گذار از فراز حصار فیروزه کار سپهر بزینهار آمد و از اعیان امرا اردوان بخشي عرضهٔ شمشیر فنا گشت و عاقبة الامر صبح ظفر از مطلع اقبال حضرت صاحب قران بي همال بدمید و نسیم فیروزي بر رایت نصرت شعار خسرو گردون اقتدار وزید و امیر حاجي ازانجا گریخته رو بجانب سمرقند نهاد و بامیر بایزید ملحق شد حضرت صاحب قران بالشکر شهرسبز و امیر خضر و یسوریان عزم سمرقند جزم کرده از عقب او روان شدند در اثنای راه لشکرکش باجمعهم جاده سعادت از دست داده پای جسارت به پی راه ضلالت نهادند و گریز بی هنگام نموده بامیر حاجي پیوستند و بغیر از امیر جاکو بن مبارک بن طوغان بن قادان بن شرغه بن قراچار نویان کسی پیش حضرت صاحب قران نماند امیر خضر این معني را حمل بر مواضعه کرد و توهمي بی وجه بخاطر خود راه داد و چهرهٔ مصادقت و مصافات را بناخن بد گماني بخراشید چنانچه آثار آن از مجاري گفتار و کردارش مي ترابید حضرت صاحب قران را چون یقین گشت که امیر خضر یسوري هرچند بخضر معروف است راه صواب گم کرده ازو کناره جست وصلهٔ رحم را ملاحظه فرموده با امیرجاکو روانه شد و بامیر حاجي بولاس ملحق گشت و باتفاق

پیش امیر بایزید رفتند امیر بایزید از مقدم خجسته آنحضرت بغایت مبتهج و شادمان گشته رایت افتخار و استظهار بر افراشت و از اقامت وظایف ترحیب و تعظیم و لوازم اعزاز و تکریم هیچ دقیقه نامرعي نگذاشت و لاغرو * بیت * • بیت *

آزاد بندهٔ که بود در رکاب تو * خرم ولایتي که تو آنجا سفر کني

گفتار در محاربه حضرت صاحب قراني با امیر خضر یسوري

حضرت صاحب قران چون مدتي بامیر خضر طریق مودت و مصادقت مسلوک داشته بود و از دقایق مراعات و محافظت جانب او در هیچ باب هیچ نکته فرو نگذاشته دران ولا که خدمتش از بد گماني خویش غدر و مکرے که اصلا پیرامون ضمیر منیر آنحضرت نگشته بود بر صفحه حال او کشید خاطر خطیرش از اندازه از و آزرده گشت چنانچه حمیت خسروانه بهیچ وجه تحمل آن غبن رخصت نمي داد و امیر با یزید و امیر حاجي خود آهنگ قصد او داشتند درینحال باتفاق لشکري گران ترتیب کرده متوجه امیر خضر شدند و حضرت صاحب قراني * • نظم *

آنکه چون آتش سنانش را * باد حمله دهد سرافرازے

فتح بیني که با زبانهٔ او * چون سمندر همي کند بازے

برسم منغلای از پیش روان شد و چون از عقبهٔ کش عبور فرمود در موضع سروش تلاقي لشکر جانبین اتفاق افتاد امیر خضر هر چند

میدانست که سر رشته دولت بخطا از دست داده است و روزگار برگشته اش دم بدم بگوش جان فرو میخواند * نظم *

سالها جام جم بدست تو بود * چون تونشناختي کسي چه کند

برده بودي و داوت آمده بود * چون توکج باختي کسي چه کند

اما قدامت را فایده نبود بتکلف جلادتي اظهار کرد و سپاه خود را مرتب داشته در مقابله بایستاد از طرفین کوورگه و کوس فرو کوفتند و دلاوران با نعره و خروش در هم آویختند * نظم *

بر چرخ برده بادهوا خاک معرکه * بر باد داده آب حیات آتش سنان

پیکان چوعشق درحرم دل گرفته جای * حربه چون عقل قبهٔ سر ساخته مکان

گه تیر همچو غمزهٔ دلدار دلربا * گه نیزه همچوقامت جانانه جان ستان

بر کشتگان معرکه بر رسم تعزیت * چشم زره چودیده عشاق خون فشان

تا بر فوات جیش بنالد سپردمي * رخسارش از زبان سنان گشته پردهان

هوای معرکه از گرد سپاه سیاه شد و زمین نبردگاه از خون دلیران لعل فام گشت امیرخضر چون طاقت مقاومت نداشت همچون روزگار دولت خود پشت برگردانید و مانند بخت برگشته روی فرار بصوب ادبار آورد * بیت *

پلنگ دمان گرچه باشد دلیر * نیارد زدن پنجه با نره شیر

و امیر بایزید از میامن اقبال حضرت صاحب قراني در مسند حکومت متمکن گشت و امیر حاجي نیز حاکم قوم خود شد * نظم *

ظفر جوئي بگرد مقبلان گرد * که زود از مقبلان مقبل شود مرد

اما سر لطایف خفیه که در ضمن تقدیرات الهي مضمر است وعقول بشري از فهم حکمت آن قاصر و بیخبر درین اثنا طریق صواب از نظر بصیرت امیر با یزید پوشیده داشت و روز دیگر از بي دولتي خیال محال بسته خواست که نسبت با حضرت صاحب قراني غدري سگالد رای انور آنحضرت چون پیوسته مطرح انوار الهامات ربانی بود بحکم اتقوا فراسة المومن فانه ینظر بنور الله در مجلس آن شعبده را بفراست دریافت و ببهانه رعاف دست پیش بیني گرفته بیرون آمد و فی الحال سوار شد و بر پشت اسپ ترکش بر میان و دل بر عون عنایت ملک دیان بست و روی توکل به بیابان نهاده ازان ورطه مخوف خود را بکنار انداخت آنرا که حامي حفظ الهي محافظت نماید از آسیب غدر معاندان گزند نیابد و طایر دولتي که از آشیان عنایت ازلي پرواز کرد بدام مکر و حیله بد فرجامان پای بند نگردد * بیت *

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای * نبرد رگي تا نخواهد خدای

و چون امیر حاجي برلاس از رفتن حضرت صاحب قران واقف شد از پي او کس فرستاد و رای عقده کشایش را آگاهي داد که خبر رسیده که عبد الله تایغو و زنده حشم پسر محمد خواجه اپردي لشکر فراهم آورده اند و اندیشه مخالفت و عصیان در سر دارند از آب عبور ننمایند و لشکر چول را جمع آورند و ازینجانب نیز چوغام را با انبوهي تمام از عقب خواهم فرستاد تا دفع فساد ایشان کرده

آنش فتنه بالا نگیرد • • مصرع •

• علاج واقعه پیش از وقوع باید کرد •

و چوغام پسر ایلادوار بن اوچار بن لالا بن قراچار نویان بود و حضرت صاحب قران چون بر کیفیت آن حال اطلاع یافت با سپاه چول بي آنکه انتظار وصول چوغام کشد روی سعادت بدفع آن حادثه نهاد و امیر بایزید از جلکاي کش مراجعت نموده بخجند رفت و چون حضرت صاحب قراني بحوالي ترمد رسید شیخ علي جرجرجي پای جسارت از حد خود بیرون نهاده بالشکری پیش آمد و درموضع انکار اتفاق پیکار افتاد رسیدن لشکر بیکدیگر همان بود و شکست یافتن مخالفان همان دلاوران موکب ظفرپناه بحمله اول ایشانرا برداشتند و تا ترمد کهنه دوانیده متفرق و پراگنده گردانیدند و چون ازان جنگ به پرداختند ترمد کهنه را مخیم نزول همایون ساختند •

ذکر لشکر کشیدن توغلوق تمورخان بولایت ماوراءالنهر نوبت دوم

چون توغلوق تمورخان را داعیه سلطنت ماوراءالنهر دیگرباره دامن همت گرفت لشکر بیقیاس جمع آورده جمادی‌الاول[1] سنه اثنین و ستین و سبعمایة موافق اردائیل[2] روی توجه بان دیار نهاد و چون بخجند

---

(۱) همچنین است درپنج نسخه موجوده چنانکه مشهور نزد عوام است و آن خطا صواب (جمادي الاولی) است (۲) و در بعضی نسخه بجای آن (لوی ئیل) •

رسید امیر بایزید جلایر کمر متابعت بر میان انقیاد بست و امیر بیان سلدوز نیز طریق اطاعت سپرده برسم استقبال تا بسمرقند بیامد و امیر حاجي برلاس با آنکه نوبت اول مخالفت کرده بود توکل شعار خود ساخته پیش خان رفت و در اثنای این حال خان بگرفتن امیر بایزید و کشتن او فرمان داد و امیر حاجي برلاس وهم و هراس بخود راه داده فرار اختیار کرد و رو بولایت کش نهاد و بعضی از الوس خود را کوچانیده از آب جیحون بگذرانید و از سپاه جته کشمیر با غلبه بتکا مشي او از عقب بیامدند و جنگي واقع شد و چوغام برلاس کشته شد و امیر حاجي متوجه خراسان گشت و چون بخوراشه رسید که قریه ایست در بلوک جوین از ولایت سبزوار جمعي از اشرار آنجا او را با ایدکو برادرش بیخبر گرفته بقتل آوردند و عنقریب بعد از فتح خراسان از آثار انتقام صاحب قران گیتي ستان بعد ازان که جماعتي ازیشان به تیغ قهر کشته شدند آن قریه بسیورغال از اقطاع وارثان امیر حاجي گشت و تا غایت اهالي آنجا بارکش و کارگذار ایشانند و از امراء جته امیر حمید که اویماقش کرلکوت بود و از اقران و امثال خویش بکمال عقل و مزید کیاست و کفایت ممتاز پیش خان راهی تمام داشت و هرچه بر سبیل نصیحت و نیکو خواهي با خان گفتي مقبول مي افتاد درین حال شمه از کمال شهامت و صرامت حضرت صاحب قران بعرض خان رسانید و درباب ولایتي که بحسب ارث تعلق بآن حضرت داشت امان طلبید خان سخنان او را بسمع رضا اصغا نمود

و ایلچي روان کرده حضرت صاحب قرانرا طلب فرمود و چون آنحضرت بحسب اشارت پیش خان آمد مقدم او را بانواع تربیت و نوازش گرامي داشت و ایالت ولایت کش و تومان موروثي با توابع و لواحق باو ارزاني فرمود و خان دران زمستان عزم رزم امیر حسین جزم کرده متوجه او شد و امیر حسین نیز لشکر فراهم آورده تا کنار آب وَخْش بیامد و آن موضع را مخیم عساکر خویش ساخت و چون خان از دربند آهنین گذشته بآن جا رسید و سپاه طرفین سیاهي یکدیگر دیده صفها آراستند کیخسرو ختلانے با اتباع خود از امیر حسین رو گردان شد و صف ویران ساخته بلشکر خان پیوست امیر حسین چون آن حال مشاهده نمود روي بهزیمت نهاد و خان مظفر و منصور از عقب او روان شد و از جیحون گذشته تا بقندز بیامد و لشکریانش ایْل و الوس آن حدود و نواحي را تا عقبه هندوکش غارت کردند و بهار و تابستان دران اطراف و نواحي بگذرانیدند *

ذکر مراجعت توغلوق تمور خان بتختگاه خویش

چون پاییز درآمد متوجه سمرقند شد و در راه فرمان داد تا امیربیان سلدوز را بیاساق رسانیدند و چون به سمرقند رسید و تمام ممالک ماوراء النهر به تحت تسخیر و تصرف درآمده بود مجموع امرا و نوییّنان اطراف بکام و ناکام سربرخط فرمان نهاد جماعتي را که از فساد ایشان اندیشناک بود بیاساق رسانید و بعضي را که محل اعتماد بودند بعنایت و ترتیب اختصاص بخشید و پسر خود را الیاس خواجه اُغْلَنْ بحکومت آن دیار

نصیب فرمود و غلبهٔ تمام از امرا و لشکریان جته مقدم برهمه بیکیجک را بملازمت او نام زد کرد و حضرت صاحب قرانرا بصنوف تربیت و عواطف مخصوص داشته پیش پسر بگذاشت و چون از مجاري احوال و اوضاع آن حضرت آثار شهامت و صرامت تفرس مي نمود ضبط امور آن ممالک را برای رزین او مفوض فرمود و خود درعین جلالت و کامکاري بمستقر سریر سلطنت باز گشت * نظم *

ظفر ملازم و نصرت قرین و دولت یار * قوي بطالع فرخنده پشت استظهار

گفتار در توجه نمودن حضرت صاحب قران بطلب امیر حسین

قال الله تبارک و تعالی سنة الله التی قد خلت من قبل و لن تجد لسنة الله تبدیلا حضرت ملک علام که ذوالجلال و الاکرام است گلزار لطف دلفروزش بي خار قهر جگردوز نیست و انوار انعام عامش خالي از شوایب ظلام انتقام نه * شعر *

یصرفهم فی قبضتین ولا ولا * قبضة تنعیم و قبضة شقوة

فراز اوج توتی الملک را نشیب حضیض و تنزع الملک در مقابل است و کشادگي فضاي یبسط الرزق لمن یشاء را بستگي مضیق و یقدر له معادل * مصراع *

گنج و مار و گل و خار و غم و شادي بهم اند

لاجرم سنة الله جاری شده که چون عنایت بي علت بعلوشان

برگزیدهٔ تعلق گیرد اورا در مبادي احوال بانواع شدايد و بلا آزمایش نمایند و چون ظهور سر ان الارض لله یورثها من یشاء در مظهر جلوه گری اغاز نهد اورا باصناف مشقت و عنا پرورش دهند * * نظم *

اول شکسته باش که اوج سریر ملک
یوسف پس از مجاورت قعر چاه یافت

آدم علي نبینا و علیه الصلوة و السلام که پدر همه است تا برهنگي ینزع عنهما لباسهما نکشید خلعت گران مایه فاجتباه ربه بطراز فتاب علیه مطرز نشد و حضرت خاتم انبیاء علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات که بهترین همه اوست چون برکربت غربت و زحمت مهاجرت مصابرت فرمود منشور بلند پایه انا فتحنا لک فتحا مبینا بتوقیع و ینصرک الله نصرا عزیزا موشح گشت * نظم *

وصال دوست طلب مي‌کني بلا کش باش
که خار و گل همه با یکدگر تواند بود
کسي بگردن مقصود دست حلقه کند
که پیش تیر بلاها سپر تواند بود

و از نظایر این تشبیب مجاري احوال حضرت صاحب قراني است که چون توغلوق تمورخان از دیار ماوراء النهر باز گشت و تقدم امرا و مردم جتهٔ بامیر بیکیجک مسلم داشته بود و کفایت مصالح اهالي آن مملکت بحسن تدبیر حضرت صاحب قراني باز گذاشته امیر بیکیجک بر حسب فرمودهٔ خان نمي زیست دست تظلم و بي‌داد برکشاد

و از سر بي‌باكي پاى جسارت براه عدوان و طغيان نهاد و حضرت صاحب قراني چون مشاهده فرمود كه ياساق خان برقرار نماند و حال ملك باختلال خواهد انجاميد اقامت دران ديار مصلحت ندید عزم طلب داشتن امير حسين جزم كرد و روى همت بلند جناب براه آورد و چون از امير حسين خبرى ظاهر نبود بتفحص حال او در بيابانها و چولها ميگشت تا در برابري خيوق بسر چاه ساغچ بار رسيد و ازانجا باتفاق پيش تكل حاكم خيوق رفتند آن بد نهاد و غدار خواست كه ايشانرا بگيرد * نظم *

كز سرشتِ بد نيايد جز بدي * از بدان دوري گزين گر بخردي

ايشان بران مكر واقف شدند و ازانجا سوار گشته با شصت نفر روى توكل بطرف پاياب نهادند تكل با هزار سوار مكمل از عقب ايشان تاخت آورد و چون برسيد از اول روز جنگ در پيوست زبان تيغ آيت كل من عليها فان بگوش جان ميخواند و صفير تير پيغام كل نفس ذائقة الموت بنزديک و دور مي رسانيد از اتباع حضرت صاحبقران امير طغي بوغا برلاس و امير سيف‌الدين را بعد از كوشش بسيار اسپ از كار باز ماند و هردو دران ريگستان پياده بماندند و ايلچي بهادر را نيز اسپ از پا درآمد و همچنان از غايت مردانگي روى از پيكار نمي‌تافت و تير در كمان نهاده پياده ميرفت

* نظم *

خروشان چو شير و پلنگ و نهنگ * پياده درآيند هر سه بجنگ

حضرت صاحب قران که جبلهٔ مبارکش بمحافظت و غمخواري زیردستان مجبول بود کمان از دست او بستد و زه را پاره کرد تا دست از جنگ بازدارد و از آسیب غدر آن بی‌باکان عوضه تلف نگردد و دلاوران هردو طرف تا بحدی کوشیدند که از هزار کس که با تکل بود پنجاه سوار بیش با او نماند و ازینجانب که شصت نفر بودند هفت سوار ماند امیر حسین دست جلادت برآورده برسر تکل تاخت و بشمشیر صاعقه کردار * نظم *

دُرَفش تکل را بدو فیم کرد * دل رزم جویان پراز بیم کرد

و چون سپاه تکل بر امیر حسین ریختند حضرت صاحب قران با تیغ ظفر پیکر نصرت نشان حمله کرد و مجموع را متفرق گردانیده امیر حسین را بیرون آورد و چون روان شدند آن مدبران دیگر باره مجتمع گشتند و از عقب ایشان درآمده بجنگ مشغول شدند و اسپ امیر حسین را بزخم تیر بینداختند و چون او پیاده ماند خانونش دلشاد آغا پیاده شد و اسپ را باوداد و حضرت صاحب قران که *

* نظم *

زهامون شب تیره بر چرخ پیر * کشد سرمه در چشم سوزن به تیر
عقابیست تیرش که در مغز ترگ * بچه فتح باشد ورا بیضه مرگ
روی شجاعت بلشکر دشمن آورده * * بیت *

* روان راست خم کرد و چپ کرد راست *
* فغان از خم چرخ چاچي بخواست *

• چو پیکان ببوسید انگشت شاه •
• گذر کرد بر دیدهٔ کینه خواه •
• قضا گفت گیرو قدر گفت ده •
• فلک گفت احسنت و مه گفت زه •

تیر نخست بروی (۱) رزمه آن سپاه زدو از (۲) پشت زین برروی زمین انداخت و دیگران را بسهم پیکان جانستان از مسافت سر تیر چون مور بر روی قیر برجای باز داشته امیر حسین را سوار ساخت و ازانجا روان گشته بچول در آمدند بعدد اختر سیارهٔ هفت نفر دران هفت سه کس از نحس اکبر منحوس تر و شبانه که نزول کردند سرّ لطف خفي که عطارا بصورت بلا فرا نماید و حلاوت شفا را در دواء تلخ مذاق تعبیه فرماید مقتضي آن شد که بقیهٔ اسباب صوري بکلي از میان بر خیزد تا دستِ توجه از سرِ اخلاص بی‌غبارِ واسطه در دامنِ فضل و رحمتِ پروردگار آویزد • نظم •

• خدای عز و جل را بضمن هرچه کند •
• لطیفه ایست که کس را ازان خبر نبود •

از همراهان سه نوکر خراساني بل سه غول بیاباني درصورت انساني

---

(۱) همچنین است در اکثر نسخه لیکن در بعضے کتاب بجای آن (زمره) دیده شد و همین صواب معلوم میشود (۲) چنین است در اکثر نسخه و در یک نسخه این عبارت است (ویکي را از پشت زین الخ) بزیادت (یکي را) بعد و او عاطفه و همین صحیح است کما لا یخفی •

بودند در چنان حالتي اسپانِ ایشانرا گرفته بگریختند و خاکِ چنین ننگي بر فرق نام خود ریختند * * مصرع *

* کم است از سگي آنکه نشناخت حق *

حضرت صاحب قران که این همه نقشهای بوالعجب طلسم گنج دولت بي پایان او بود اصلا ازان واقعهٔ دهشت و حیرت بخاطر خود راه نداد *

* نظم *

* عالم علوي و سفلي زیر و بالا گر شود *
* او نه آن کوهي که هرگز ترسد از زلزال خویش *

با دل قوي و خاطر کشاده رفقا را تسلي داد و الجای ترکان آغا را که خواهر امیر حسین و حرم محترم آن صاحب تایید بود همراه کرد با یک نوکر روي توکل نگویم براه بلکه بفضل بي انتهاي الٰه نهاد و چون از چول بیرون آمد بجوفي رسید که یورت فوجي از ترکمانان بود اهل حشم بانگ شرارت بر یکدیگر زده گرد شدند و سر راه بگرفتند حضرت صاحب قران از وفورِ غیرت و حمیتِ خسروانه حرمِ عفت پناه را در پناه حفظ الهي بچاهي که غله دران ریزند پنهان کرد و نهنگِ دریاے فتح و نصرت را یعني شمشیرِ آبدار آتش کردار * نظم *

* کز بس که دل شگافت گرفت است نور دل *
* وز بس که جان ربود گرفت است لطف جان *

از میان برکشید و روان بي اندیشه رو بایشان آورد یکي ازان جماعت حاجي محمد نام حضرت صاحب قراني را بشناخت و ترکمانانرا از

چنگ منع نمود و اسپي مناسب کشيده آنحضرت را سوار کرد وباتفاق ترکمانان آن شب منزل خويش را از فرّوجود همايونش غيرت فزاى بزمِ سپهر ساخت و وظيفه خدمتگاري بقدر وسع بجاى آورد روز ديگر حضرت صاحب قراني که * * بيت *

* به بخشش کف او ساعتي وفا نکند *
* اگر ستاره درم گردد و فلک خراب *

دستِ همت بنوازش ايشان کشاد ويک قطعه لعل گران بها و درتومغاء بافته از لولوى لالا که قيمت آن خراج مملکتي بود بايشان داد حاجي محمود مذکور سه سر اسپ و ما يحتاج مهيا داشته غجرجي نامش سارق قولانجي ملازم کرد و حضرت صاحب قران پيش امير حسين مراجعت فرمود و اورا سوار ساخته بموضع محمودے برفتند دران چول چاهي که از ترشح آبش نهال حيات را تازه توان داشت فرود آمدند و قريب دوازده شبانروز دران منزل توقف نمودند *

* بيت *

* در رنج توان يافت بزرگي و بلندي *
* نرگس شرفِ تاج زر از رنجِ سهريافت *

ذکر غدر علی بیگ جون (۱) غربانی با امیر حسین و صاحبقرانی

دران وقت که امير حسين و حضرتِ صاحب قراني در موضع

---

(۱) همچنين است در سه نسخه و در دو نسخه بجاى آن (جاني قرباني)

محمود بودند علي بيگ بن ارغونشاه چون غرباني از وضع ايشان آگاهي يافت و چون خامه جف القلم بما هو كاين برجريده حال آن لئيم بد فعال نگاشته بود كه بانواع عقوبت و نكال گرفتار آمده به بدترين وجهي نيست شود و شامت قبح سيرتش باتباع و اشياع او سرايت كرده همه در ذل آوارگي و بيچارگي تلف و ناچيز گردند سرنوشت بد اورا بران داشت كه شصت سوار مسلح را مرتب ساخت و بتاخت برسر اميرحسين و حضرت صاحب قران فرستاد و بيخبر ايشانرا گرفته بماخان بردند و در خانهٔ تاريك كه از اسباب وحشتش چندان كيك بود كه راندن آن بپاي مردي دست اصلا ميسر نمي شد بند كرده باز داشتند گوهر شاهوار تا چند گاه درحبس صدف بسرنبرد پاي مراد بر گوشهٔ تاج سلاطين گامكار نتواند نهاد و لعل آبدار تا مدتي در زندان كان پرورش نيابد دست مقصود در كمر سروران رفيع مقدار نتواند زد و گل احمر نكهت جان پرور در تنگناى غنچه يابد و مشك اذفر شمامه عطر گستر از بستگي نافه كسب كند * * بيت *

* شمشير را زحبس چه بازار بشكند *
* آئينه را چه عيب زآئينه دان بود *
* عمريست تا برابري زر همي كند *
* آهن ازان شرف كه چو آخر زمان بود *
* اورا چنان بلند شود دست اقتدار *
كو پاي بوس حضرت صاحب قران بود *

محمد بیگ برادر بزرگ علي بیگ چون ازان حرکت ناپسندیده آگاه شد بیقین دانست که نتیجهٔ آن جسارت وخامتِ عاقبت و پریشاني روزگار تواند بود و شاخِ آن گستاخي البته روزی ثمرهٔ ندامت و خسارت بار آورد * بیت *

گر از کوه پرسي بیابي جواب * که شاخِ خطا میوه ندهد صواب

از حدود طوس برائے امیر حسین و حضرت صاحب قران تحف و هدایا فرستاد و برادرش را بزبان پیغام سرزنش و ملامت بسیار کرد و مبالغه نمود که در زمان ایشانرا رها کرده عذر خواهي نماید و بقدر وسع و امکان تدارک و خاطر جوئي بجای آورد اما چون علي بیگ را پردهٔ شقاوت بدیده بصیرت فرود آمده بود چهرهٔ صواب را مشاهده نتوانست کرد * نظم *

* نصیحت همه عالم چو باد در قفص است *

* بگوش مردمِ نادان چو آب در غربال *

و از لوم طبیعت آن تحف و هدایا را که برادرش فرستاده بود خود برگرفت و پس از شصت و دو روز ایشان را بیرون آورده رها کرد و در خوردناءت همت خود اسپي لاغر و شتري عنکبوت پیکر بداد *

* نظم *

گرد پیري نشسته بر پشتش * کثرتِ سن شکسته دندانش

شبِ مولد اوانِ دعوتِ نوح * روزِ پیرے زمانِ طوفانش

دران ولا مبارک شاه سنجری بارشاد دولت با حضرت صاحب قران

طریقه اخلاص و هواداري مسلوک داشته با فرزندان پیش آنحضرت آمد و تمهید معذرت نموده اسپان نیکو کشید و خدمات پسندیده بجای آورد نه پس از دیر ازان دانه نیکوکاري که بر زمین سعادت پاشید ریاض دولتش بسبزه پیروزي آراسته گشت و ازان ممر بمناصب ارجمند و حکومت شهرهای معتبر فایز شد * نظم *

* چون همان بد روی البته که خواهي کِشتن *
* برتو بادا که همه تخم نیکوئي کاري *

حضرت صاحب قران تمام آن اسپانرا پیشکش امیر حسین کرد *

* نظم *

* اگر بزرگ عطا بود ازو غریب مدان *
* نهاد بحر بزرگ است ازان بزرگ عطاست *

گفتار در جدا شدن حضرت صاحبقران از امیر حسین و توجه نمودن بطرف کش

بعد ازان امیر حسین و صاحبقران برسبیل مشورت اندیشه کردند رای ایشان بران قرار گرفت که امیر حسین بطرف گرمسیر هیرمن روانه شود و حضرت صاحبقران بصوب ولایت و الوس خویش مراجعت نماید و موعد ملاقات گرمسیر هیرمن باشد پیش تومن و او امیر هزاره نکودري بود برحسب اشارت فاذا عزمت فتوکل علی الله بامضاي آن عزم نهضت نمودند و امیر حسین روی توجه بجانب

گرمسیر هیرمن آورد و حضرت صاحبقران بصوب ولایت کش روان شد و چون از آب گذشته ببخارزندان که از قرای بخاراست رسید مهد عصمت پناهي اولجاي ترکانرا درانجا باز داشت و بحکم آنکه ماه دولتش در سپهر سلطنت هنوز هلال روزافزون بود حال اقتضای سیر پنهاني میکرد پوشیده ازانجا روانه گشت و بمیان ولایت و ایل درآمد تموکه قوچین از وصول آنحضرت آگاه شد و باده پانزده کس باحراز سعادت پایبوس شتافت صاحبقران کامگار بآن جماعت عازم خزار گشت و صبح گاهي که خسرو سیارگان از کمین گاه مشرق پرتو انداخته مراکب کواکب را از مرغزار سپهر براند گله اسپ از بالای خزار براندند و نماز دیگر بآقوبي رسانیدند و از آب جیحون گذرانیده بچول وریگستان در آمدند و چون هوا بغایت گرم بود در کنار آب و سایه جنگل مدت یك ماه توقف نمودند و درانجا مهد اعلی الجای ترکان از بخارزندان توجه نموده بحضرت صاحب قران پیوست و بعد از یکماه ناگاه سیاهي سپاهي از دور پیدا شد حزم که رعایت آن بر ذمهٔ همت ارباب دولت واجب است اقتضاے آن کرد که از آب بگذرند صاحب قران کامگار بعون پروردگارسوار شد و باد پاے همایون در آب جیحون راند *

* نظم *

بآب اندر افگند مرکب روان * بتایید حق شاه صاحب قران
همان مرکب مهد عصمت پناه * درآمد بآب از پی اسپ شاه
همه بندگان نیز در تاختند * فرس را بجیحون در انداختند

چوکشتي همي راندند اسپ را * بنيروی شاهِ مظفر لوا
گذشتند مجموع ازان رود بار * باقبالِ کيخسروے روزگار
جهانرا فلک مژده داد از نوے * که شد تازه آئين کيخسروے
کسي را که ايزد نگهدار اوست * سعادت بخشک و بتر يار اوست
و من يتوکل علي الله فهو حسبه و بعد از گذشتن آب بچول
در آمدند و چند روزی به نشستند تا ايل و الوس از ييلاق مراجعت
نمود و آنجا خالي ماند حضرت صاحب قران ميل ييلاق فرمود
و مدت يک ماه دران موضع توقف نمود و ازانجا عنان عزيمت بصوب
سمرقند انعطاف داد و چون برسيد در خانه خدر معلی قتلغ ترکان
آغا که خواهر کلان آنحضرت بود بسعادت نزول فرمود و موافق عدد
(حم) چهل و هشت روز آنجا بگذرانيد و چون بعضي مردم را برحال
فرخنده مآلش اطلاع افتاد و زمانه بافشای آن سر زبان برکشاد بيتوقف
سوار شد و بجلگهٔ کش درآمده در دهي اچغي نام قطب وارساکن
شد تا فلک الافلاک چهل و هشت نوبت ديگر گرد عالم برآمد و بعد
ازان بدولت و اقبال بر نشست و شب درميان بکنار آب آمويه رانده
و درانجا با تمور خواجه اغلن و بهرام جلاير بهم رسيدند و برحسب
وعدهٔ که حضرت صاحب قران بامير حسين فرموده بود باتفاق عازم
قندهار شدند و تقدير موافق تدبير آمده در هيرمن پيش تو من
که وعده گاه بود بامير حسين پيوستند و بهرام جلاير گريخته بطرف
هندوستان رفت *

گفتار در نهضت امیر حسین و حضرت صاحب قران بجانب سیستان

درینوقت والي سیستان دشمني داشت که مقابله و مقاتله باو درحیز قدرت و مکنت خود نمي دید از سر عجز و انکسار دست تضرع و اضطرار بدامن دولت و اقتدار امیر حسین و صاحب قران کامگار استوار کرده صورت واقعهٔ خود عرضه داشت کرد ایشان بحکم آنکه فریاد رسي ضعفا و درماندگان بر ذمهٔ همت صاحب دولتان واجب است باهزار مرد آراسته هریک دربیشه کارزار شیري زیان و در دریای معرکه نهنگي جانستان متوجه صوب سیستان گشتند والي آنجا باقامت رسم استقبال استعجال نمود و بعد از تقدیم شرایط خدمت متقبل شد که اگر از میامن امداد ایشان اساس شوکت دشمنش انهدام پذیرد وجان تاریک او ازان ورطهٔ هایل خلاص یافته شمع دولتش درگیرد مبلغي خطیر از نفایس جواهر و کرایم اموال بشکرانه در نظر آورد و مدت العمر رهین منت و در مقام خدمت باشد ایشان برحسب اشارت اغاثة الملهوفین صدقة عثمان عزم بجانب رزم دشمن تافتند و به تیغ آبدار دمار از روزگار مخالفان برآوردند و اگرچه والي سیستان را حوصله آن نبود که بعهد خود وفا نماید و آنچه تقبل نموده بجای آرد *

* نظم *

زهرکس ناید این کز ابر همت * نهال عهد را سرسبز دارد

و چون امیر حسین و حضرت صاحب قران ازان باز گشتند سپاهي گران از سکزیان برسر راه آمده پای جسارت از طریق ادب بیرون نهادند و دست بی‌باکي بمحاربه و قتال برکشادند * نظم *

دهادهٔ خروش آمد و دار و گیر * هوا دام کرگس شد از پر تیر
تو گفتي زمین موج خواهد زدن * وز و موج بر اوج خواهد زدن

حضرت صاحب قران * نظم *

که چون دست بردي بتیر و کمان * نرستي کس از تیر او بی گمان

بشهاب ناوک دیده دوز جگر سوز بسي از سکزیان دیوسار را بخاک هلاک انداخت * نظم *

* بهر تیری از شست صاحب قران *
* تن جنگ جوی بپرداخت جان *
* کسي را که زد تیغ سندان شکاف *
* دو پیکر نمود از سرش تا بناف *
* کسي را که زد گرز بر فرق سر *
* گله خود کرد از شکم سر بدر *
* بنوک سنان گره بر گره *
* بسي کرد خفتان گرد آن زره *
* زبادي که آمد ازان گرز و دست *
* بسي گرد را پشت و گردن شکست *

ایشان بیکبارگي روی قصد بآن حضرت آوردند و باتفاق تیر باران کردند

و دست مبارک آنحضرت که مقدر بود که بوسه جای لب پادشاهان عالم و منبع فیض ارزاق بني آدم باشد از زخم تیري آزرده گشت والحق چنان دستي را از آسیب چشم زخم چاره نباشد دست کلیم‌الله را علی نبینا و علیه الصلوة و السلام چون کرامتِ واضمم یدک الی جناحک تخرج بیضاء من غیر سوء مُدّخر بود نخست از شعلهٔ آتش کافري بسوخت * * نظم *

* هر دست که از خار جفا زخم نبیند *
* از شاخ اماني گل مقصود نچیند *

جهان فغان * * شعر *

مهلا فتلک ید تعود بطنها * فیض‌النوال و ظهرها تقبیلا

برآورده نزدیک بود که اشک نجوم از دیده سپهر فرو بارد و قضا مرهم جراحت دستي ازان دست همان دانست که زمام حل و عقد امور عالم مطلقا بقبضهٔ اختیار و اقتدار او سپارد و عنقریب چنان شد ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها و چون سپاه سکزیان از صدمات حملهٔ دلاوران لشکر منصور از هم فرو ریخته متفرق شدند امیر حسین و صاحب قران بگرم سیر معاودت فرمودند آنحضرت جهت معالجه دست مبارک در مُخَیَّم تومن توقف نمود امیر حسین با نود کس متوجه بقلان شد و چون بحوالي آنجا رسید آجوني که برادر کوچک بیکیجک بود با لشکر بسیار راه بر او به بست و جنگ در پیوست و سپاه امیر حسین از انبوهي گروه دشمن بستوه آمده

بشکست و امیر حسین باضطرار فرار اختیار کرده با دوازده کس چهار سوار و هشت پیاده بموضع شبرتو مراجعت نمود *

گفتار در صحت یافتن حضرت صاحب قران و توجه نمودن بصوب ارصف

چون چشم زخمي که دست مبارک صاحب قراني را دست داده بود بپایمردي و اذا مرضت فهو یشفین بسر آمد و جراحت براحت و زحمت برحمت مبدل گشت آنحضرت با تمور خواجه اغلن و بیست وچهار مرد دیگر روی توجه بصوب ارصف نهاد و چون بکهمرد رسید و خبر امیر حسین و کیفیت حالات او استماع کرد نوکري سوبخ نام را پیش او فرستاد تا مژدهٔ صحت سلامت رسانیده مقرر سازد که در ارصف اتفاق ملاقات افتد و در اثناي راه میان ارصف و کهمرد صدیق برلاس که از نسل ایلدر بن قراچارنویان بود و با پانزده چاکر دیگر بعزم ملازمت حضرت صاحب قراني مطیه توفیق دربادیه طلب رانده بودند بمقصود رسیدند آنحضرت صدیق را بجانب امیر حسین روانه داشت که هرچه زود تر مي باید آمد و خود بسعادت براند در اثنای طریق از طرف ارصف سیاهي صد سوار بنمود حضرت صاحبقران پیادهٔ جست بر گماشت تا حال ایشان باز داند و چون خبرگیر معلوم کرد که قزانچي پسر حسن است که آوازه آمدن امیر حسین بنواحي بقلان شنیده است و متوجه شده روان ببالاے پشته برآمد و چرخي زد رای نکته دان صاحبقران ازان حرکت تفرس

نمود که آن جماعت موافق اند نه مخالف از طرفین بتعجیل براندند و بعد از تلاقي مجموع در رکاب همایون آنحضرت عازم ارصف گشتند و بعد از وصول و نزول در ارصف جمعي را بقراولي فرستاد صبحگاهي خبر آوردند که از دور سیاهي جمعي سواران مي نماید حضرت صاحبقراني بتایید رباني سوار شد و از پس ایشان گشته ازطرف راست درآمد و سوال فرمود که شما چه کسانید گفتند که فوجي از نوکران فلان کسیم یعني صاحبقران آنحضرت پیش راند توغلوق خواجه برلاس و امیر سیف‌الدین و آتشه و توتک و جماعتي دیگر از متعینان بودند قریب هفتاد نفر که بعزم ملازمت آنحضرت روی اخلاص براه خدمتکاري نهاده بودند چون بدانستند که مصدوقه * * نظم * گر در رهِ عاشقي قدم راست نهي * معشوقه باوّل قدمت پیش آید روی نموده پیاده گشته مراسم زمین بوس بتقدیم رسانیدند و چون آنحضرت بمنزل همایون معاودت فرمود روز دیگر از طرف کهمرد گروهی پیدا شد و بعد از تفحص شیر بهرام بود که هنگام توجه حضرت صاحب قران از مخیم تو من درانجا تقاعد نموده بود و بعد ازان پشیمان شده و از عقب روان گشته و چون صدیق و سوبخ بشارت صحت و نهضتِ حضرت صاحب قران بامیر حسین رسانیدند او را از گلبن آمال غنچهٔ اقبال شگفیدن گرفت و از چمن اماني نسیم شادماني وزیدن آغازید و بي‌توقف کمر عزیمت بسته سوار شد و درخدمت او لم غولي بود با صد و سي سوار و محمود کلي با صد و پنجاه پیاده د

ارصف بآنحضرت بهم رسیدند و یکدیگر را کنار گرفته بر بساط انس و الفت قرار جستند و بتذکار احوالي که هریک را در مدت غیبت روی نموده بود سخن در پیوستند و چون آگاهي یافتند که منکلي بوغا سلدوز در قلعهٔ اولاچو نشسته و دل در عداوت بسته قصد آن حصار کردند شیر بهرام بواسطه صداقتي که با منکلي بوغا داشت تقبل نمود که برود و او را نصیحت کرده بیاورد و باین معني امضاء آن قصد در تعویق انداخته خود روان شد و چون منکلي بوغا بران حال اطلاع یافت فرار بر حصار اختیار کرد و برفت و مقارن این حال سیصد مرد از قوم دولان جاون که هزار خلم است و از قدیم باز در عداد اتباع و اشیاع دودمان حضرت صاحب قران بوده برسیدند و در سلک دیگر ملازمان انتظام یافتند و مواد شوکت و اعتضاد لشکر سمت ازدیاد پذیرفت و ازان محل روان شده در دره صوف نزول کردند واملس پسر تومن با دویست کس تاخت آورده بود بآن حوالي که اسپان ولایت بلخ را براند چون از حال امیر حسین و حضرت صاحب قران وقوف یافت بایشان ملحق شد آنحضرت تموکه را با سه کس بطرف قهلغه فرستاد تا خبری باز داند او چون از معبر ترمذ گذشته بقهلغه رسید دید که لشکر جته ولایت را غارت کرده مي گشتند و تموکه بحسب اتفاق با خویشان و متعلقان خود دو چار خورد و بعد از رسم آغوش و پرسش او را خبر دادند که خانه و فرزندانت بهمین نزدیکي فرود آمده اند و مبالغه بسیار نمودند که بخانه خود رود

وزماني فرزندان و كسان خويشتن را به بيند آن صادق مردانه اصلا قبول نكرد كه چون مخدوم از خانه دور است خدمتكار را نشايد كه بخانه خود درآيد * * نظم *

* از چنين طايفه آموز آدب خدمت را *

* كه بهر كام كه خواهي برسي از خدمت *

و امير حسين و حضرت صاحبقران از درهٔ صوف كوچ كرده بدرهٔ كزآمدند و بميدان اولجي بوغا نزول فرمودند و درانجا استماع افتاد كه امير سليمان برلاس و امير موسى و امير جاكو برلاس و امير جلال‌الدين برلاس و امير هندوكه برلاس با جماعتي خبر حضرت صاحبقران شنيده اند و با جته مخالفت نموده از ميان ايشان بيرون آمده اند و بترمذ رسيده تولان بوغا را روانه كردند تا شبگير كرده از جيحون بگذرد و ايشانرا كيفيت احوال اعلام نمايد وچون ازانجا كوچ كرده بجلكاے بلخ درآمدند امير ابوسعيد پسر تايغو ومنگلي بوغا سلدوز كه ازقلعه اولاچو گريخته بود و پيش ابوسعيد مذكور كه داماد او بود رفته وحيدر اند خودي هرسه با شش هزار مرد مكمل كمر عداوت بسته و دست جلادت كشاده صبحگاهي بمعسكر ظفر پناه رسيدند و برلب آب سياه كه درميان فاصل بود جوشان و خروشان فرود آمدند و از طرفين گذار آب را گرفته كمين كردند صاحب قران ظفر تيغ برحسب المارت الحرب خدعة بنفس مبارك بكنار آب رفت و بهرگونه سخنان هوشمندانه و حكايات فريبنده آب تسكين بر آتش صولت و حدّت

ایشان ریخت و هرآینه کاردان صاحب تایید هنگام حدوث وقایع بحسن تدبیر و لطف تقریر آن مقدار مصالح دولت رعایت نماید که از دست اقتدار هزار شمشیرزن خنجرگذار برنیاید * * نظم *

* کارها راست کند عاقلِ کامل بسخن *
* که بصد لشکرِ جرّار مُیَسَّر نشود *

سپاه آنطرف لب آب درهٔ کز گرفته مي رفتند و لشکر نصرت شعار کنار بکنار جوی قوت میراندند و از جانبین محل گذار مي جستند و مجال جنگ را مترصد فرصت بودند تا برابر بلخ رسیدند *

گفتار در جنگ امیر حسین و حضرت صاحبقران موید مظفر با ابو سعید و منکلی بوغا و حیدر

چون عساکر طرفین بمقابل بلخ رسیدند از هر دوجانب جوی عبدالله را درمیان گرفته صف برکشیدند و میمنه و میسره و قلب مرتب داشته جنگ را آماده گشتند و از امارات دولت دران حال امراء که در ترمذ بودند برسیدند و بحضرت صاحب قران پیوستند و تموکه نیز برسید و احوال و اوضاع که تحقیق نموده بود عرضه داشت و آنروز از وقت پیشین تابشب آتش حرب و قتال سمت التهاب داشت و اشتعال و میان جان و تن و تیر و جوشن رسم فراق بود و وصال مبارزان هردوطرف بریکدیگر تیر باران کردند که از زخم پیکان رخنه درخانه حیات بسیاران افتاد * * نظم *

زهرتیر کز شست پرواز کرد * تني را زپیوندِ جان باز کرد

و دران روز تموکه زخم دارشد و شب هنگام * نظم *

که در پردهٔ کوه رفت آفتاب * سر روز روشن درآمد بخواب

فرود آمدند از درجانب سپاه * یزک را نشاندند بر پاسگاه

روز دیگر که شهسوار پیروزه مضمار سپهر از قنطرهٔ افق گذشته سپاه انجم را هزیمت داد و لشکر جانبین باز درجوش و خروش آمده صدای غریو کورگه و کوس درخم این طاق آبنوس افتاد حضرت صاحبقران بعون تائید آسماني حمله کرد و از پول گذشته روی قهر و کین بآن لشکر جنگجوی نبرد آئین آورد و ایشان هرچند بعدد بسیار و هنگام پیکار پیل افگن و شیر شکار بودند باسطوت حمله آن موید کامکار جز فرار چاره ندیدند و گروه چنان انبوه از یک حملهٔ خسروِ گردون شکوه پستوه آمده ازهم فرو ریختند و چون شبِ روسیاه از پیشِ تیغِ آفتاب بگریختند * بیت *

* ستاره گرچه بود بیشمار پشت دهند *

* چو مهر یک تنه روی آورد سوی پیکار *

امیر حسین و صاحب قران کامکار بعد ازان فتح نامدار عرض سپاهي که ملازم بودند باز دیدند دو هزار سوار در شمار آمد حضرت صاحب قران با جمعي از ایشان از پیش روان شد و چون بکنار جیحون رسید از معبر ترمذ بکشتي گذشته قراول بجانب قهلغه فرستاد تا خبری باز داند و لبِ آب را مخیم نزول همایون ساخت قراولانرا تعب و کوفتگي راه از رعایتِ شرایطِ حزم ذاهل گردانید و خواب

برایشان غالب شد تا لشکر آجونی[1] برادر کوچك بیکیجك برسید و ازیشان بگذشت حضرت صاحبقران باعتماد قراول منتظر نشسته و سپاه بخیمهای خود غافل آسوده ناگاه یاغی با قراول بهم آمیخته برسیدند • نظم •

جهان جو چو سازد قراول روان • نزیبد بجز مردم کاردان
دلیر و سبك حمله و تیز هوش • بهر کار سر تا قدم چشم و گوش
وفا باشد و راستی کیش شان • بود کاهلی کافری پیش شان

لشکر را دران حال چون مجال آن نشد که فراهم آمده بمقابله مخالفان درآیند بضرورت بکشتی درآمدند و خیمها را گذاشته از آب می گذشتند و حضرت صاحبقران با چند کس در جزیره بمحاربه و مدافعه مشغول گشت و چندان توقف نمود که لشکریان تمام از آب بگذشتند و بعد ازان خود عبور فرمود • نظم •

که پیوسته آن شاه عالم پناه • بهرحال بودی پناه سپاه

و مدت یکماه ایشان ازینطرف آب و لشکر مخالف ازان طرف آب در مقابل یکدیگر به نشستند و پس از ماهی حضرت صاحبقران بسوختن کشتیها فرمان داد و ازانجا کوچ کرده متوجه خُلُم شد که از حدود بلخ است و دران محل با امیر حسین و بقیه لشکر بهم رسیدند •

گفتار در توجه نمودن امیرحسین و حضرت صاحبقران

(۱) همچنین است در ۴ نسخ و در یك نسخه بجای آن (آچولی) •

بجانب طالقان[1] و بدخشان و صلح کردن پادشاهان

امیر حسین و حضرت صاحب قران باتفاق عازم قندز گشتند و درانجا ایل و الوس بورلاس را جمع آورده عنان عزیمت بجانب بدخشان تافتند و چون بطالقان رسیدند و آب شور مذاق نفاق را از چاشني و الصلح خبر شیرین ساختند پادشاهان بدخشان از در مصالحت در آمدند و تلخي وحشت و مخالفت که هرآینه موجب ترش روی دولت تواند بود بکلي مرتفع شد و ازانجا بطرف ارهنگ باز گشتند و درانجا از آب بجانب سالي سراے عبور نموده متوجه ختلان شدند و بچول درآمدند و از چول گذشته موضع دشت کولک مخیم نزول فرخنده گشت شبانه که بحکم و جعل اللیل سکنا طباع میل آرمیدن کند بعد ازانکه حضرت صاحب‌قران بعزم استراحت تخفیف جامه فرموده بود پای مبارکش از سآمت صحبت موزه پرداخته امیر حسین باستدعای حضور آنحضرت کس فرستاد و چون متوجه شده بمجلس درآمد از حاضران پولاد بوغا بود و شیر بهرام امیر حسین با حضرت صاحب قران شکوه شیر بهرام آغاز نهاد که در چنین وقتیکه بدشمن رسیده ایم عزم ایل خود کرده جدائي مي‌جوید و بپای مروت و وفا طریق موافقت و ولا نمي پوید صاحب‌قران کامگار اورا انواع نصیحت فرمود و سوزنش نمود اما جواب او بر فحوای * ع *

* من گوش استماع ندارم لمن یقول *

---

(۱) در اکثر نسخه (طایخان) است بجای طالقان *

محصور بود امیر حسین را هرچند ازان لجاج و استبداد نایرهٔ غضب اشتعال مي یافت بحسب مقتضای حال تحمل اولي دانست *

* نظم *

هرچند توانا بود و قادر مرد * هم گاه گهي خشم فرو باید خورد

آخرالامر شیر بهرام بصوب بلجوان روان شد درینحال خبر بتحقیق پیوسته بود که توغلغ[1] سلدوز و کیخسرو لشکر جته را سرکرده بابسي امراء جته پیش آمده اند و تمور پسر تویکان و ساریق و شنکوم و توغلوق خواجه برادر حاجي بیگ و کوچ تمور پسر بیکیجک و دیگر امراء هزاره وقوشون با بیست هزار مرد از سرجالا تا پول سنگین نشسته اند و ازین جانب بیش از شش هزار مرد در معسکر همایون حاضر نبود صاحب قران موید پاک اعتقاد مصدوقه کم من فیة قلیلة غلبت فیة کثیرة باذن الله بگوش صدق و اخلاص از هاتف توفیق مي شنید و در آینهٔ دولتِ روز افزون که بصیقل تائید آسماني جلاي ظفر یافته بود بدیدهٔ یقین مي دید * * نظم *

که گر بحر گیتي شود پر نهنگ * وگر کوه و صحرا بود پر پلنگ

کسیرا که یار است بخت بلند * نیابد ازان یک سر مو گزند

باد و هزار مرد دلاور روی توکل بسوی دشمنان آورده از پیش روان شد و در سر پول سنگین سپاهِ جانبین بهم رسیدند از وقتِ چاشت که رایتِ سلطنت و الضحي برافراشتند تا آن زمان که پرچمِ سَنْجُق

(۱) همچنین است در اکثرنسخ و در بعضی (توغلوق) و در بعض (توغلق) *

و اللیل اذا سجی شانه زدند آتش پیکار از زبانه نار حامیة حکایت میکرد و زمین کروفر پیاده و سوار تفسیر اذا زلزلت الارض زلزالها میگفت صفیر تیر صدای فاتبعه شهاب ثاقب در گوش جان مي انداخت وبریق سنان صورت یکاد البرق یخطف ابصارهم بردیده دل جلوه میداد زبان تیغ تحقیق معني مسحا بالسوق و الاعناق برهاني قاطع بادا میرسانید و از واقعه گران وقع چماق درشان نزول القارعة ماالقارعة حجتي واضح باقامت مي پیوست و آن روز تا بشب دلاورانِ رزم آزماے از هردو جانب درسرِ پول تا بحدی کوشش نمودند که نم طاقت در جگر جلادت هیچ بهادر نماند شب که از طرفین بموافقت شهسوار گردون عنان از میدان برتافتند و کثرتِ سپاهِ مخالف بیش از اندازه بود حضرت صاحب قران بالهام دولت متیقن شد که شمشیر شجاعت را تا بصیقل رای روشن نزدایند چهرهٔ ظفر دران نتوان دید و تیر جلادت اگر نه از شست تدبیر کشاد یابد از صدای صفیرش بشارت نصرت نتوان شنید خاطر خطیر براندیشه تدارك آن واقعه گماشت تا کلک تائیدش صورت بهبود بر لوح ضمیر منیر نگاشت •

گفتار درگذشتنِ حضرت صاحب قراني از آبِ پول سنگین وگریختنِ لشکر جته

حضرت صاحب قران امیر موسي و امیر موید ارلات و اوج قرابهادر

را با پانصد مرد که یکي از هزار باز نخورده‌ي برهر پول سنگین در مقابله لشکر خصم باز داشت و بنفس مبارک با هزار و پانصد سوار که غبار عرصهٔ پیکار را سرمه دیده آرزو دانستندی در ضمان اقبال روی سعادت از بالای آب بمیدان اسن نهاد و درمیان اسن میدان و رسن‌کش نیم شب از آب بشناه بگذشتند و روی بکوه آوردند روز دیگر قراول یاغي را از اثر پای اسپان معلوم شد که لشکر از آب گذشته است و ازان معني دغدغه در ایشان پیدا شد و چون شب درآمد * * نظم *

جهان درسر آورد کحلي پرند * سرمه درآمد بمشکین کمند

حضرت صاحب قران کشور کشای عدو بند فرمان داد تا بر بالاي کوههاے بلند آتش بسیار افروختند سپاه مخالف را از مشاهده آن ترس و هراس غالب شد و پای ثبات و قرار از جای برفت و از سر دهشت پای خوف بمرکب فرار نهادند و عنان عزم بدست اضطرار داده روي ادبار بصوب گریز آوردند و بعون پروردگار چنان لشکر جرار که در مقابل یك سوار ده جنگ‌جوی تیغ زن نیزه گذار پیش بود بي کلفتِ رزم و پیکار ازهم فروریخت و الله یوید بنصره من یشاء زهي فروغ رای اصابت شعار نصرت آثار که ازپرتو آتشي که از دور افروزد خرمنِ شوکت و شکیبائي جهاني مخالف کینه دار با چندین اُمراء و سردار بسوزد * * نظم *

آنجا که یک پیاده فرو کرد حزم[1] او * ملکی توان گرفت بنیروی یکسوار

(۱) همچنین است دراکثر نسخه و دریک نسخه (حزم جنگ) و دربعض (پای حزم) *

و نه عجب آنرا که عنایت باری یاوری کند که با او برابری کند و برگزیدهٔ که عزیز کردهٔ پروردگار باشد بدخواه او بضرورت خوار و برگشته روزگار بود * نظم *

بداندیش آن شاه گیتي فروز * نباشد مگر خوار و برگشته روز

و چون دشمنان بهم برآمده رو بگریز نهادند حضرت صاحبقران بالشکر نصرت نشان چون شیرژیان و سیل بیپایان خروشان و جوشان از بالای کوه فرو تاختند و تا میدان گجرات تگامشي کرده به تیغ عمر فرسای و رمح جانگزاي دمار از روزگار ایشان برآوردند * نظم *

دران ره ز بس کز عدد کشته شد * بیابان همه پشته برپشته شد

ودران محل مظفر و منصور بشادماني و سرور نزول فرمود وامیرحسین نیز با بقیه لشکر از عقب برسید از میامن نسایم این فتح ارجمند نهال اقبال بلند و شاخ دولت قوي گشت و روضهٔ آماني و آمال را طراوتي تازه و نضارتي بي‌اندازه بنَوي روی نمود رایت استظهار همگنان باوج اقتدار برآمد و شوکت و شکوه شاه و سپاه یکي در هزار شد * بیت *

سپه را همه دست ودل شد قوي * باقبال صاحب‌قران از نَوي

وچون رتبت بیشي و برتري در میدان سلطنت و سروري حضرت صاحبقران را مقدر و مقرر شده بود باز با دو هزار مرد از پیش روان شد و چون بقهلغه رسید اهالي کش و آن حوالي فوج فوج گریخته مي‌آمدند و بملازمان سعادت‌مند می‌پیوستند آنحضرت از جمله دوهزار مرد که همراه آورده بود سیصد مرد گزیده را ملازم رکاب همایون ساخته

روی عزیمت براه آورد و دیگرانرا بتوقف درانجا فرمان داد و ازان سیصد سوار دویست مرد با امیر سلیمان برلاس و امیر جاکو برلاس و بهرام جلایر و امیر جلال‌الدین برلاس و امیر سیف‌الدین و یولتمور بصوب کش روان ساخت و فرمود که چهارقوشون شوند و هر سواري دو بند شاخ بسیار برگ از هردو پهلوي اسپ در آویزد تا غبار انگیزد و گرد فراوان برخیزد و داروغه اگر آنجا باشد بگریزد ایشان برحسب فرموده کاربند شدند و تدبیر موافق تقدیر افتاد چون بجلکاي کش درآمدند داروغه جته ازان غبار ترسیده بود و گریخته ایشان بشهرکش درآمده بضبط آن مشغول شدند زهي عنایت بینهایت الٰهي در باره آن مشید ارکان پادشاهي گاه از افروختن اخگري لشکري شکسته میشود و گاه از انگیختن غباري دیاري مسخر میگردد * * مصراع *

* چشم بد دور که بالا تر ازین ممکن نیست *

و دران حال مخیم اقامت الیاس خواجه خان تاش آریغي بود که در چهار فرسنگي کش واقع‌است اعیان امراء نامدار مجموع ملازم و سپاهي بیرون از حد و شمار در سلک اجتماع منتظم و دران وقت توغلوق تمور خان در مستقر سریر خاني خویش در گذشته بود و الغ توق تمور و امیر حمید آمده بودند که الیاس خواجه خانرا بالوس باز برند تا بضبط جای پدر قیام نماید حضرت صاحب قران با صد سوار که بسعادت ملازمت مستسعد بودند شبگیر کرده بخزار آمد و چون روز شد و پویندگان از رسیدن جمشید بجانب مشرق آگاه گشته درحرکت

آمدند مردم از وصول همایون آنحضرت خبر یافته باحراز دولت زمین بوس شتافتند آنحضرت بجمع سپاه خزار و کش فرمان داد و تا خواجه سالبریرا چَغْدَاوُل ساخت و با عساکر گردون مآثر بطرف چکدالیک بازگشته روان شد و چون بآنجا رسیده بسعادت نزول فرمود شیخ محمد پسر بیان سلدوز با هفت قوشون لشکر بآنحضرت پیوست و دران محل هفت روز توقف افتاد و امیرحسین و سپاه آنچه با او بودند و آنچه حضرت صاحب قران در قهلغه گذاشته بود برسیدند و شیربهرام که در دشت کولک جدا شده و بایل خود رفته بالشکر ختلان بعد از چهل و سه روز غیبت هم درانجا ملحق شد امیرحسین و حضرت صاحبقراني با تمامي لشکر ازانجا کوچ کرده متوجه خزار گشتند و درانجا بمزار متبرک خواجه شمس[1] (طاب مثواه) در آمدند و از روح مقدس آن بزرگ دین استمداد همت نموده عقد موافقت بعهد و پیمان مستحکم گردانیدند و سوابق درستي و اخلاص را با لواحق یگانگي و اختصاص موکد ساختند * * مصراع *

* آری باتفاق جهان میتوان گرفت *

گفتار در خواب دیدنِ حضرت صاحبقراني و بآن تفاول نمودن و آهنگِ جنگ الیاس خواجه خان کردن

قال النبی صلی الله و علیه وسلم الرویا الصالحة جزء

(۱) در چهار نسخ (رسمس) بجای شمس *

من ستة و اربعين جزءا من النبوة ارادت قديم از عنايت عليم حكيم تعالى و تقدس چون رقم اختصاص بر ناصيه اخلاص صاحب دولتي كشيده قامت اقبالش را از خزانه انا جعلناك خليفة في الارض بخلعتي فاخر بيارايد آيينه ضمير منير او را بصيقل توفيق زدوده بانوار تحقيق منور سازد تا عرايس اسرار غيبي درانجا چهره نمايد و مخدرات مغيبات امور در نظر شعورش پيش از وقوع و ظهور نقاب اشتباه بكشايد و از دريچهاى عالم غيب كه روح انساني ازان ممر كيفيت احوال آينده پيش ازانكه واقع گردد تواند ديد روزن خيالست چنانچه از مضمون حديث مبارك كه ثبت افتاد مستفاد ميگردد * * نظم *

* ز نقش بند خيالم خوش آمد اين معني *
* كه صورتي بنگارد بشكل دلبر ما *

يوسف صديق علي نبينا و عليه الصلوة و السلام صورت اذعان اخوة وابوين كه نص كريمه و رفع ابويه على العرش و خرّوا له سجدا ازان خبر ميدهد بسالها پيش از وقوع ازين دريچه ديده بود و بشارت فتح مكه شرفها الله تعالى كه مضمون همايون لقد صدق الله رسوله الرويا بالحق بهبيان آن ناطق است بر ضمير وحي پذير سلطان پيغمبران عليه و عليهم الصلوة و السلام هم ازان ممر نقش بسته بود و اين كرامت بحسب مهمات ملكي و مصالح پادشاهي اساطين سلاطين و اعاظم ملوك و خواقين را از راه وراثت خلافت صوري

دست میدهد چنانچه حضرت صاحب قراني را روی نمود چه دران حالت که کاری چنان هولناک پیش آمده بود و به لشکری از سپاه دشمن بسیار کم با ایشان مقابله و مقاتله مي بایست کرد روزی وقت چاشت دران باب تاملی مي نمود در اثنای آن اندیشه خوابش در ربود آوازی شنید صریح بزبان فصیح که شاد باش و غم مخور که خدای تعالی شما را نصرت و فیروزي کرامت فرمود و چون از خواب انتباه یافت از برای دفع اشتباه از حاضران پرسید که درینوقت هیچ کس اینجا سخني گفت همه گفتند نه بیقین پیوست که آن سخن از هاتف غیب بگوش هوش او رسیده و آن نسیم بشارت شمیم از گلشنِ لطفِ عمیم الٰهي وزیده اعتمادش بعون تایید رباني واثق ترشد و با دلِ قوي و خاطرِ کشاده پیش امیر حسین آمد و صورت واقعه باز نمود و همگنانرا از استماعِ این بشارت مواد استظهار و استبشار سمت تضاعف پذیرفت و دلِ تابع و متبوع که چون غنچه گرفته بود ازین آگاهي چون گل از نسیم صبح گاهي بشگفت * * نظم *

ز فکر خاطرِ شاه و سپاه بود نژند * ازان بشارتِ فرخنده شادمان گشتند

گفتار در محاربه امیر حسین و حضرت صاحبقران با لشکر جته و ظفر یافتن بر ایشان

امیرحسین و حضرت صاحب قران بعد از اقامتِ وظایفِ شکر

و ستایش پادشاه پادشاهان اجل و علا بسعادت سوار شدند و در ترتیب و تعبیهٔ لشکر شرایط حزم رعایت نموده دو قُوّل مرتب داشتند امیر حسین دست راست آراسته بیَرَقِ ظفر پیکر بر افراخت و حضرت صاحب قران چون هنگام نبرد همه دل بود جانب چپ مرکز رایت نصرت شعار خویش ساخت و باین آئین صفها راست کرده روان شدند و لشکر دشمن که در تاش آریغي بود بهمین منوال دو قُوّل تعیین کرده میسره از قَرّالیاس خواجه خان و امیر حمید زینت یافت و میمنه را بشکوه امیر توق تمور و امیر بیکیجک آذین بست و از جانبین لشکر یسال کرده روی کینه و پرخاش بسوي قصد یکدیگر نهادند * * بیت *

بجنبش درآمد زمین و زمان * تو گفتي بخواهد پریدن جهان
ز آوازِ اسپان و گردِ سپاه * نه خورشید تابنده روشن نه ماه
سپه یکسره نعره برداشتند * عنانها بابر اندر افراشتند

در موضع قبي (۱) متن سپاه طرفین بهم رسیدند و غریو کَرَگَه با نعره دلیران در گنبد گردون پیچید اول از مقابل حضرت صاحب قراني هراولان لشکر مخالف از غروري که بر بسیارے و کینه گذاري خود داشتند مرکب مبارزت در میدان مسابقت جهانیدند آنحضرت قطب‌وار پای وقار در مرکز قرار چون آساس دولت خویش استوار گردانید و رکاب نصرت انتساب گران داشته سبک دست تائید

---

(۱) همچنین است در سه نسخه و در د و کتاب (قبا) *

به تیر وکمان یازید و چپ را الف و راست را دال ساخته *

* نظم *

خدنگش الف ازخم نون ودال * روان کرد بر سینهٔ بد سگال

وسپاه بموافقت شاه چون ستاره درخیل ماه از چرخ کمان شهاب پیکان آتش فشان بجان دشمنان روان گردانیدند کلک تیر تفسیر و جعلناها رجوما للشیاطین بخون پردلان چنان تحریر کرد که ازحال ایشان بتصویر مودای و خروا له سجدا مثنی گشت بهادرانِ لشکرِ مخالف که از حدت آتش کینه چون باد می آمدند مانند آب باران رو بمرکزِ خاک آوردند بعضی آبِ حیات بربادِ فنا داده و چندی از تابِ زخمِ پیکانِ آتشبار سینهٔ پر کینه برخاک نهاده * * نظم *

جنگ جو کز باد پندار آتشِ کین بر فروخت

زخمِ پیکان آبرویش همچو خون برخاک ریخت

از مشاهیر کشتگان دومسا بود از قومِ بهرین که در بحر ، نهنگی مردم خوار بود و در بیشه پیکار شیری پیل شکار و چپو از خاصگان ملک خان که شاه و سپاه او را ماده استظهار دانستندی و مایه اعتضاد و افتخار و از افتادگان توق تمور بهادر بود و بیکی برادر بیکیجک و دولت شاه و دو شاهزاده دیگر که هریك سرور لشکری و پناه سپاهی بودند * * نظم *

نماند از دلیران کسی برقرار * همه کشته یا خسته افتاده زار

سپاه طرفین بیکبارگي بارگي بر انگیختند و درهم آویختند و هوای کارزار برکارِ زار مخالفان چون زره بهزار دیده خون میریخت *

* نظم *

* برفتند از جای یکسر چو کوه *
* دِهادِه بر آمد زهر دو گروه *
* بیابان چو دریای خون شد درست *
* تو گفتي ز روی زمین لاله رست *

و چون صدمات حمله رزم آزمایان متواتر شد و امواجِ بحرِ بلا متلاطم گشت بموجب وعدهٔ مبشرِ غیبي با حضرت صاحب قراني اولیای دولت را میامن الحمد لله الذي صدقنا وعده شامل روزگار گشت و اعداء وافر شوکت را معني ثم ولیتم مدبرین صورت حال آمد چنان لشکرِ جرار که بکثرتِ شمار از قطراتِ امطار و اوراقِ اشجار نشان میداد از اندک لشکري چون اوراقِ خزاني و قطراتِ بارانِ نیساني باطراف و اقطار متفرق و پراگنده گشت ما النصر الا من عند الله الیاس خواجه خان و امیر بیکجک و اسکندر اغلن و امیر حمید و امیر یوسف خواجه دستگیر شدند اما خان را وفاداري که در جبله اتراک مرکوز است دستگیر آمد و تني چند از لشکر که او را گرفته بودند بشناختند و بي آنکه سرداران سپاه را خبر شود او را با بیکیجک سوار ساخته رها کردند و دیگر گرفتگان در قید إسار گرفتار بماندند و همان شب صاحب قران شبگیر کرده

تا آبِ یام براند و درانجا باز سرِ راه بر دشمنان بگرفت و بسیاری از ایشان کشته شدند * * نظم *

* زخون آب در جوی چون باده شد *
* بکُه کهربا لعل و بیجاده شد *

و امیر جاکو و امیر سیف الدین برحسب فرمان متوجه سمرقند شدند و این فتح ارجمند در شهور (سنة خمس و ستین و سبعمایة) موافق لُوي‌يُيل اتفاق افتاد صاحبقران کامگارکه همتِ بلندش در هر کار تا آنرا بمنتهای مراد نرسانیدی نیارمیدی بمشورت امیر حسین با شیر بهرام ایلغارکرده درعقب روانه شد و از آبِ خجند گذشته تاشکنت را مخیم نزول همایون ساخت و از برای دفع عین الکمال چند روزی نیل عارضهٔ مزاجي بررخسار دولت کشیده شد * * بیت *

هرچه را چشم در پسند آرد * چشم زخمي بدان گزند آرد

و حضرت صاحب قران و امیرحسین را هریک در محلي که بودند اندک مرضي طاري گشت و عن‌قریب از شفاخانه و ننزل من القران ما هو شفاء و رحمة للمومنین مبدل گشت و مهد علیا اولجای ترکاني بسعادت و کامراني از گرمسیر آمده * * مصراع *

* بلقیس عهد سوی سلیمان رسید باز *

و حضرت صاحب قراني بعزم مراجعت ازآب خجند عبورفرمود و بقصد شکار جَرگَه رخت اقامت چند روزی انداخت و امیرحسین

نیز در موضع دُرق[1] بمیل شکار و ترتیب جرگه موافقت نمود و از هر دو طرف روان شده در آثار قمار مشي کردند و روزی چند برحسب *

* مصراع * * وقت را غنیمت دان آن قدر که بتواني *

بعشرت و کامراني بگذرانیدند و ازانجا بسعادت و اقبال سوار شده بصوب سمرقند معاودت نمودند و آن خطه فردوس آئین را بفرّ قدوم بهجت افزای مملکت آرای آذین بستند دیده امید اهالي آن دیار از غبار موکب همایون ایشان روشنائي پذیرفت و کسری که از لگد کوب حوادث روزگار بحال صغار و کبار راه یافته بود از مراهم مراحم و نوشداروی استمالت و نوازش مومیائي یافت *

* شعر *

الحمد لله علی انعامه * قد رجع الحق الی مقامه

گفتار در قورلتای کردن امیر حسین و حضرت صاحب قراني و برداشتن کابلشاه اوغلن را بخانی

چون مملکت ماوراءالنهر و ترکستان با توابع و لواحق از قبضه تسلط و استیلاء قوم جته مستخلص شد اعیان امراء بزرگ و نویان رفیع مقدار حکومت و فرمان دهي یکدیگر را گردن اذعان و انقیاد نمي نهادند و چون هریک از پیشوایان قبایل سنگین را پشت استظهار بکثرت اتباع و اشیاع خویش گرم بود مجموع سر اطاعت و فرمان برداري بیک کس فرو نمي آوردند و سنة الله جاریست که هرکثرتي را که

---

(۱) در بعض نسخه (دزق) و در بعض (زرق) و در بعض (ورق) *

جهت و حدتي نباشد که حافظ آن بود زود بفساد انجامد و هر مملکت را که والی نبود که مجموع اهالي آن امتثال اوامر و نواهي او را واجب و لازم شمرند و از حکم و فرموده او بهیچ وجه تجاوز روا ندارند نظام احوال و اوضاع آن البته اختلال پذیرد * * نظم *

* جهان بی جهانبان تنِ بی سراست *
* تنِ بی سر از خـــاک ره کمتر است *

بنابرین امیرحسین و حضرت صاحب قران با یکدیگر مشورت کرده مصلحت دران دیدند که از نسل چغتای خان یکی را بخاني بردارند و جهت امضای آن عزم هم دران سال (سنة خمس و ستین و سبعمایة) جمیع اُمراء و نویان را جمع آورده قورلتای کردند و در بابِ سلطنت و کفایتِ مهماتِ مملکت سخن راندند و رای بران قرار گرفت که کابلشاه اوغلن پسر دورجي بن ایلچیکدي بن دواخان را که از دَهْمِ آسیبِ تقلبات روزگار بحصار شعار فقر و لباس درویشي در آمده بود ازان کسوت بیرون آرند و قامت اقبالش را بخلعت عالي طراز خاني بیارایند و از براي اتمام این مهم * * نظم *

* یکی جشن کردند با زیب و ساز *
* که در وصفِ آن قصه گردد دراز *
* ز سیـــم و زر و نعمت و خواستـــه *
* همه صحن گیتي بُدْ آراسته *

باتفاق کابلشاه اوغلن را برتخت سلطنت نشاندند و برسمي که آیین

سلاطین ترک است او را کاسه داشته * نظم *

همه سرفرازان و گردن کشان * بیکبار نه بار زانو زدند

و امیر حیدر اندوخودي را که دربند بود بزنده حشم سپردند و همان شب کار او بساخت و تخت وجودش را ازوالي حیات بپرداخت * نظم *

نخیزد دگر چون درآید بسر * کسي کز حد خود نهد پا بدر

و چون آن دیار از قدیم باز منسوب بحضرت صاحب قران و دودمان عالیشان او بود مکارم ملکات ملکانه اقتضاء اکرام اضیاف میکرد امیرحسین را طوي داد و گماشتگان حضرتش جشني آراستند که زهره رامشگر ازنظاره آن ساز حیرت نواخته باداء این نوا مترنم گشت * نظم *

* این چه بزم است مگر گلشن کامست اینجا *
* خضر در آرزوي جرعهٔ جامست اینجا *
* نعمت آماده و اسباب تنعم وافر *
* مجلس خاص و طرب خانهٔ عامست اینجا *
* نغمهٔ ساز سعادت طرب افزا شب و روز *
* گردش ساغر انعام مدامست اینجا *

عاطفت شاملش همگنانرا بنوازش های در خور مراعات فرمود و امیرحسین را پیشکش های لایق کشید * نظم *

زهر چیز کان بود شایسته تر * ز اسپ و زتیغ وکلاه و کمر

و کامرانی که موجبِ آن نامرادی و پریشانی بود * * نظم *

بسا رخنه که اصلِ محکمیهاست * بسا اندُه که در وی خرمیهاست

بسا قفلی که بندش ناپدید است * چو رابینی نه قفل است آن کلید است

و از اشباه و نظایر این احکام مجاری احوال حضرت صاحبقرانیست

دربن مقام که چون فصل زمستان که آن حضرت در مستقر دولت

خویش قرین سعادت و اقبال آرمیده بود بآخر رسید و قهرمانِ بهار

سنجقِ لاله برافراخته سپاهِ سبز خفتان نباتی را بمیدان باغ

و بستان کشید * * نظم *

* لشکر کشید بادِ صبا سوی جویبار *

* و آماده ساخت آلت و اسبابِ کارزار *

* پیکان ز غنچه کرد مرتب سپر ز گل *

* داده زره بآب و سنان نیزه کرده خار *

خبر آمد که لشکر جته باز عزیمت اینجانب کرده متوجه شده اند

حضرت صاحب قران روی همت بجمع لشکر آورده کس فرستاد

و امیر حسین را ازان حال آگاهی داد امیر حسین بفرمود تا پولاد

بوغا و زنده حشم پسر محمد خواجه اپردی و ملک بهادر باسپاه

ایلغار کرده هرچه زودتر بحضرت صاحب قرانی ملحق شوند و چون

ایشان بآنحضرت پیوستند بالشکری که گاهِ حمله گردون صولت

و هنگامِ سیر سیّاره نهضت باتفاق روی توجه بسوی دشمن نهادند

و چون بموضع آقار رسیدند ملاحظه حالِ خیول و دوابّ کرده

چند روز دران علف زار توقف نمودند و ازانجا کوچ کرده روان گشتند و از آب خجند گذشته فرود آمدند و امیرحسین سپاهي گران جمع آورده از عقب ایشان بشتافت و چون بکنار آب رسید و ازان جانب منغلای لشکرمخالف نزدیک شده بود حضرت صاحب قران درمیان چیناس و تاشکنت لب آب را مخیم نزول ساخت و سپاه را فرمان داد که به توراوچر جای خود را مستحکم گردانیده شرایط حزم و احتیاط بجاي آورند و امیر حسین با تمامي لشکر در عقب بودند از آب سیحون عبور نمودند و بمورچلِ خود فرود آمدند و ازان طرف نیز سپاهِ مخالف بکنارِ آبِ بادام رسیده نزول کردند امیر حسین و حضرت صاحب قران ازانجا نهضت نموده روان شدند و چون قراول طرفین یکدیگر را دیدند بترتیب لشکر مشغول شده صفها بیاراستند بردستِ راست امیرحسین رایتِ شوکت بعَیّوق برافراشت و قنبلش تبلانجي ارلات بود و هراول اولجایتو اپردی و شیربهرام و پولاد بوغا و فرهاد اپردی و ملک بهادر و دیگر بهادران نامدار و حضرت صاحبقران که جان عالم بود دل کردار درجانبِ چپ ماهچهٔ سنجقِ ظفر پیکر را ثالث نیرین گردانید و در قنبل امیر ساربوغا را با قومِ قبچاق تعین فرمود و در هراول تمور خواجه اوغلن مقرر شد و امیر جاکو و امیر سیف الدین و امیر مراد برلاس و عباس بهادر با دیگر بهادرانِ شمشیر گذار درقول بداشت و باین آئین *

* نظم *

لشکرِ کین کش و جلادت کیش * بشمار از سپاهِ دشمن بیش
پیش راندند اما بر وفق و یوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم
از عقاب اعجاب سالم نماندند چه جته در مصاف قبی متن با آنکه
بکثرت افزون بودند از سپاه این طرف شکستی عظیم یافتند
این نوبت که لشکر اینجانب بیش ازیشان بودند بنیاد کار برحیله
نهادند و بسنگ جده که خاصیت آن از بدایع صنع آفریدگار است
توسل جسته جدّه گردند * نظم *

نبُد لشکرِ جته را تابِ جنگ * با فسون گری چاره جستند و سنگ
بسنگ جده مرد افسون پژوه * جهان ساخت از باد و باران ستوه
بغرّید ابر و فغان کرد باد * یکی صاعقه در جهان اوفتاد

و باآنکه آفتاب در جوزا بود ناگاه سپاه سیاه جوشن ابر * نظم *

باد در زیر ران سلیمان وار * رعد غران و برق آتش بار

از کمین گاهِ قضا بمیدانِ هوا تاخت و غریو کورگهِ رعد در طاق نگون نیل گون گردون انداخت ناوکِ برق از کمانِ رعد بهرسو کشاد داد و از باران تیر ساخته تیر باران آغاز نهاد روزگار را دران ایام عشق فتنه و آشوب تازه گشته بود چندان آب از دیده سحاب فرو ریخت که طوفان برخواست * نظم *

طوفان ازان دیار برآمد تو گفتی ابر * آندم شنیده بود صدای دعای نوح
از بسِ آب و نم که بخاک فرو رفت گاو زمین چون ماهی در آب
شناور شد و دست و پای اسپانِ معرکه پیمای چنان درلای نشست

که پوستینِ شکم شان با پشت زمین رو و استر گشت از غلبهٔ رطوبت پی براستخوانِ کمان علتِ استرخا پیدا کرده برعشه انجامید و چون مفلوج لقوه زده سست شد و اطرافش بگردید طایر تیر را پر فروریخته و منقار از کار افتاده و از کثرتِ نم پوشیدنی و دیگر اسباب چنان گران شده که نه سوار قوت حرکت داشت و نه پیاده و باوجود این حال سپاهِ این طرف از فرطِ حمیت و دلاوری پیش میرفتند و لشکرِ مخالف برجایِ خود قرار گرفته نمدها بر سر کشیده بودند و بقدر امکان جامه و سلاح را از وصول باران محافظت مینمودند و چون لشکر بایشان رسیدند نمدها از سر بینداختند و با سپانِ آسوده و سلاحِ محافظت نموده چنگ در جنگ آویختند *

* نظم *

غوغا و هو از دو لشکر بخاست * جهان پرده‌داده شد از چپ و راست
خروشِ یلان و دمِ کره نای * چنان شد که چرخ اندر آمد ز پای
بدان رستخیز و دمِ زمهریر * خروشِ یلان بود و بارانِ تیر
ز جان سوزی پیلکِ موشگاف * نهان گشت در مهرهٔ پشت ناف
ز دلجوئی تاوکِ دیده دوز * نَفَس در مجاریِ تن سینه سوز

حضرت صاحب قران بتایید ربانی از میسره حمله کرد و میمنه مخالف را که قبلِ آن شنگوم نویان برادر امیر حمید بود بشکست و الیاس خواجه خان از مشاهده این حال رو بگریز نهاد اما چون زمانه پای از راستی بیرون نهاده بود چپِ لشکرِ مخالف نیز

که قنبلش شیراول و حاجي بیگ بود بر راست. این جانب غالب آمد و تبلانجي و زنده حشم را رانده بامیرحسین رسانید قول او بهم برآمده متفرق شدند و روی بگریز آوردند شیربهرام و پولاد بوغا پای ثبات استوار داشته داد مردي دادند و چون حاجي‌بیگ میمنه این جانب را پیش کرده میراند فرهاد و اورنگتمور از مشاهده آن حال متحیر بایستادند ازان طرف امیر شمس الدین نیز با کروهي انبوه دست جلادت از آستین تهور برآورده کوششهاے مردانه نمودند حضرت صاحبقران را نایره حمیت اشتعال یافت و بدست مقدرت مآب تایید انتساب * نظم *

ز تیغ آتشي برکشیده چو آب * کزو خیره شد چشمهٔ آفتاب

روان کرد مرکب چو غرنده شیر * ز آهن کلاه اژدهائي بزیر

با هفده قوشون بر ایشان تاخت و از باد حمله آتش بیم در خرمن قرار ایشان انداخت امیر شمس الدین از هراس صولت آنحضرت عنان اقتدار از صوب پیکار برتافته روی عجز و انکسار بجانب فرار نهاد و لاغرو * نظم *

هرکرا شد یقین که حملهٔ اوست * پای هستیش برکمان باشد

امیرحسین را از ظفر حضرت صاحب قران پشت استظهار قوي گشت و باز سپاه خود را جمع کرده باستاد * نظم *

ز پیروزی شاه لشکر شکن * سپه را دگرجان درآمد بتن

حضرت صاحب قران تابان بهادر نوکر خود را پیش امیرحسین

فرستاد که صلاح وقت دران مي‌نماید که امیر پیش آید و باتفاق حمله کرده ارکان شوکت دشمنان متزلزل سازیم که ایشانرا قوت مقابله و مکنت معارضهٔ اصلا نماند و چون از قوت طالع صاحب قران سعادت مآل کوکبِ اقبال امیر حسین آغاز رجعت نهاده بود و روز دولتش بشام نکبت نزدیک شده بر حسب نص ان الله لایغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم درین ایام طبیعت او از قرار معهود تغیر یافته بود اخلاق ناپسندیده و افعال نکوهیده ازو بظهور مي‌پیوست چون تابان بهادر بنزد او رسید بعد از سفاهت زباني او را چنان بزد که بیفتاد حضرت صاحب قران باز ملک و همدمي را که از بهادران امیر حسین بودند بسوے او روانه داشت که البته پیش مي‌باید آمد تا فرصت فوت نشود دیگرباره چون پیغام شنید ایشانرا بزد و دشنام داد و زبان تجبر و استبداد بوعید و تهدید برکشاد که مگر من گریخته ام که مرا پیش مي خوانید اگر شما غالب مي‌شوید و اگر دشمن گمان مي‌برید که کسي از دست انتقام من جان خواهد برد ملک و همدمي آزرده خاطر از نزد او برگشتند و پیش حضرت صاحب قران شتافته در عنان همایونش آویختند که اصلا درکار این پیکار سعي نمي باید نمود و درین باب بیش ازین نکوشید آنحضرت از سخن ایشان تجاوز نفرمود و دست اهتمام باز کشید و چون میسره هردوطرف مقابل خود را رانده بود و از پی روان شده لشکر از هم گذشته بودند و سپاهِ هردو جانب بجای یکدیگر رسیده

هرکس آنجا که بود فرود آمد * * نظم *

جهان جو فرود آمد از بارگي * همان لشکرش نیز یکبارگي

بتدبیر آسایش آورد رای * نجنبید تا روز روشن ز جای

و دران شب امیر حسین چند نوبت باستدعای حضورِ صاحب قران کس فرستاد و چون خاطرِ مبارک آنحضرت از حرکات بیجایگاه او باز مانده بود اجابت ننمود و التماس مبذول نیفتاد * * نظم *

دگر روز کین ترک سلطان شکوه * ز دریای چین کوهه برزد ز کوه

گراینده شد هر دو لشکر بخون * علم برکشیدند چون بے ستون

دمِ نای برخاست چون رستخیز * سنان مرگ آسوده را گفت خیز

قضا با سرِ نیزه انباز شد * نهنگِ بلا را دهن باز شد

و چون دلاوران نبرد آزمای از جانبین بهم ریختند و در یکدیگر آویختند شکست بر لشکر جته افتاد پشت بدادند و رو بگریز نهادند و سپاهِ این طرف از پی گریختگان چون جان ایشان از تنِ ناتوان روان گشت و چون روزگار هر آشفته کاري داشت درین حال توق امیر شمس الدین که از وجدا مانده بود با فوجی سپاه که سرگشته مي گشتند پیدا شد و لشکرِ این جانب که از عقب گریختگان مي شتافتند عنان بر تافتند و روی توجه بآن توق نهادند و سپاه شکسته باز جمع شد و یکبارة حمله آورده زلزله در زمین و زمان افتاد * نظم *

ز هر سو تکاور بر انگیختند * بشمشیر در یکدیگر ریختند

ز پیکان همه خودها شد زره * سنان در دل و دیدها شد گره

زمانه چنانچه رسم بی ثباتي اوست رایتي که از دولت بر افراخته بود به نکباء نکبت نگونسار کرد و لشکر این جانب بعد ازانکه غالب گشته بود رو بگریز نهاد *

* نظم *

سپهر تند را هست اینچنین کیش * نماید راحت و رنج آورد پیش
در آشوب تگ و تاز هزیمت خلقي بسیار در لای و گل فرو ماندند و دشمنان زبون شده چیره گشتند وتیغ کین بمراد دل براندند و قریب ده هزار کس عرضهٔ تلف گشت و کان امر الله قدرا مقدورا

و این واقعه در اول رمضان سنه (ست وستین و سبعمایة) موافق پیلان ایل روی نمود و بحسب اتفاق قران هشتم از قرانات مثلثه هوائي که در برج عقرب واقع شد و منجمان آنرا قران مسترقه خوانند دران نزدیکي شده بود و این سخن ازبرای تتمیم قصه ثبت افتاد نه بقصد اسناد آثار باوضاع فلکي اذ لا موثر فی الوجود الا الله

چون امراء ازانجا باز گشته بکش رسیدند و هرکس ازیشان عزم آن کرد که ایل خود را از جیحون بگذراند امیر حسین حضرت صاحب قران را گفت که خانه و ایل از آب گذرانیدن مصلحت است آنحضرت جواب فرمود که ایشان بعزم گذشتن رفته اند اما مراهمت رخصت نمي دهد که ولایت را بگذارم که بکلي لکدکوب غدر و بیداد بیگانگان گردد یکبار دیگر سپاه جمع آورده با مخالفان در معرض مقابله خواهم آمد و امیرحسین ازانجا متوجه سالي سرای شد و چون برسید تمام ایل و اتباع خود را کوچانیده از آب عبور کرد و از پشتها

و عقبها گذرانیده بموضع شبرتو اقامت نمود و خبر گیران برگماشت تا اگر از توجه سپاه جته آگاه گردد بجانب هندوستان رود و صاحب قران کامکار چون دانست که امیر حسین از کش روان شد روی همت بجمع لشکر آورد و بحسن تدبیر دوازده قوشون مرتب ساخت و تمور خواجه اوغلن و چاورچي[1] و عباس بهادر را با هفت قوشون ازان برسم منغلای روانه سمرقند گردانید و درانجا چاورچي بشرب مشغول شد و سورت شراب در و تاثیر کرده بر حسب * * شعر *

* الراح کالریح ان مرت علی عطر *
* طابت وتخبث ان مرت علی الجیف *

نیران شرارت که در کانون اندورنش افروخته بود از روزن دهان زبانه زدن گرفت و داؤد خواجه و هندوشاه را تحویف کرد که فلان کس یعنی حضرت صاحب قران بخاطر دارد که شما را گرفته پیش امیر حسین فرستد و اوبی توقف شما را نیست خواهد ساخت ایشانرا خوف و هراس غالب شد و فرار اختیار کرده بجانب دشمن شتافتند و چون بموضع کوکنگ رسیدند از لشکر جته کبک[2] تمور پسر الغ توق تمور و شیراول و انکرچاق پسر حاجي بیگ برسم منغلای پیش آمده بودند ایشانرا غجرجي شده بسر تمور خواجه اوغلن و چاورچي و عباس آوردند و ایشانرا هزیمت داده عقد جمعیت آن سپاه از هم فروگسست حضرت صاحب قران چون ازان حال آگاه

(۱) در بعضی نسخه (چاورجي) • (۲) در بعضی کتاب (کپنک) •

گشت دانست که درکار دولت هنوز عقده تعویق باقیست و سخت کوشي فایده نخواهد داد * * شعر *

* علی المرء ان یسعی لتحسین حاله *
* و لیس علیه ان یساعده الدهر *

از آب آمویه عبور فرمود و بلخ را مخیم نزول همایون ساخت تومان و ایل خود راکه متفرق شده بودند جمع آورد و تومان کبک خان و تومان اولجي بوغای سلدوز را نیز گرد آوري فرمود و جمعي را بضبط و محافظت کنار آب نامزد کرد تا شرایط حزم و احتیاط مرعي داشته از سوانح امور بتقیر و قطمیر با خبر باشند و تمور خواجه اوغلن را بجریمه تقصیر یکه ازو صدور یافته سیاست فرمود و بانتظار طلوع آفتاب دولت و جهانباني بصبوح عشرت و کامراني مشغول گشت * نظم *

* هردم که تواني که بعشرت گذراني *
* فرصت شمرای خواجه دریں عالمِ فاني *

ذکر محاصره کردن لشکر جته سمرقند را

چون لشکر جته بسمرقند رسید و دران وقت حصاري نداشت مولانا زاده سمرقندي و مولانا خردك بخاري و ابو بکر کلوي نداف اهل شهر را تحریك نموده بکوچه بغد و محافظت شهر مشغول گشتند و مدتي بی شکوه پادشاهي قاهر آن رعیت مردانه با چنان لشکرِ جرار غدار دادِ گیر و دار دادند و بمقابله و مدافعه مخالفان بنوعي قیام نمودند که دستِ تسلط و استیلای ایشان بدامنِ عِرض

و مال اهالي آن شهر نرسيد و چون مردم از تمادي ايام محاصره نيک تنگ آمده بودند لطف چاره ساز درماندگان تبارک و تعالي فريادرسي فرمود و نسيم روح بخش فان مع العسر يسرا از مهب رحمت الهي وزيده وبا در اسپان جته افتاد و چندان اسپ هلاک شد که از چهار سواريکے را پيش الاغ نمانده وبدان سبب عاجز و متحير مانده ازهمانجا بضرورت بازگشتند و اکثر ايشانرا ترکش برپشت بسته پياده مراجعت بايست نمود و چون محافظت ملک و مقابله با چنان لشکرے که امثال آن کارها درخورِ همت ملوک و حوصله نايبان ايشان تواند بود ازدست رعايا برآمد جمعي را که قوت و اختيارے بيشتر داشتند بادِ غرور در سرِ پندار افتاده پاي جسارت از پايهٔ خود برتر نهادند و دستِ تغلب وتعدي بخونريزي و فساد انگيزي برکشادند * مصرع *

* يارب مباد آنکه گدا معتبر شود *

و دران وقت که لشکر جته آهنگ بازگشتن کرده بودند حضرت صاحب قران عباس بهادر را جهت استکشاف اوضاع جته بقهلغه فرستاده بود و احوال ايشانرا بعد ازتفتيش و تحقيق بصورتيکه گفته شد عرضه داشت آن حضرت کرد و چون راى عالي برمراجعت سپاه جته اطلاع يافت پيش امير حسين کس فرستاد تا او را ازان حال آگاهي داده باز نمايد که عزيمت اين طرف مي بايد کرد و چون فرستاده خبر برسانيد امير حسين را بهجت و سروري بيش

از حد روی نمود فی الحال از شبرتو کوچ کرده متوجه سالی سرای شد و حضرت صاحب قران خانه و ایل خود را از آب گذرانیده بیورت قدیم فرستاد و بعزم استقبال امیر حسین سوار شد و در سر جلگای بقلان اتفاق ملاقات افتاد و یکدیگر را کنار گرفته رسم مراعات از جانبین بتقدیم پیوست و از گذشته و آینده سخنها گفته شد و در باب حال ماضي و مستقبل گهرها بالماس مشورت سفته گشت و رای بران قرار گرفت که اول بهار باتفاق متوجه سمرقند شوند و حضرت صاحب قران بسعادت معاودت نمود و از جیحون گذشته و منازل طی کرده بقرشي نزول فرمود و سبب اشتهار آن شهر بقرشي آن شد که کبک خان در دوفرسخي نسف و نخشب قصرے بنا نمود و مغول قصر را قرشي خوانند و آن حضرت فصل زمستان درانجا توقف اختیار نموده بعمارت حصار قرشي فرمان داد وبفردولت روز افزون هم دران زمستان تمام شد * * نظم * هرچه دلش خواست قضاراست داشت * رست روان تخم امیدي که کاشت

گفتار در نهضت ارجمند امیر حسین و حضرت صاحب قران سعادت‌مند بجانب سمرقند

اول بهار که جمشید گردون سریر خورشید از شرف سرای ناهید نهضت نموده سایهٔ وصول به بیت الشرف خویش انداخت و ضحاک فیروزه‌تخت گل با لشکرِ سبزه و ریاحین حدود و اطراف

حدایق و بساتین را مخیم نزول ساخت * * نظم *

* چهار سوی چمن لشکرِ بهار گرفت *
* بنفشه رنگ و سمن بوی وگل نگار گرفت *
* صبا نقاب ریاحین مشک بیز کشاد *
* درخت مروحهٔ شاخِ سیم بار گرفت *

امیر حسین و حضرت صاحب قران بر حسب وعده که داشتند رایت عزیمت بصوب سمرقند بر افراشتند و چون با وفور جلالت و تمکین ظاهر آن خطه فردوس آئین را مضرب خیام نزول ساختند اهمِ مهماتِ دولت و دین دفع سربدالانِ بی باک شناختند که درین مدت عرصهٔ خالي را باقدام بغي و طغیان پیموده بودند و بانواع حرکات شنیع از قتل و نهب و غیرِ آن اقدام نموده فرمان بگرفتن مجموع ایشان نفاذ یافت رای صواب نمای حضرت صاحب قران کشور کشای خلاص مولانا زاده را مصلحت دانست و او را از آسیب قهر امیر حسین در گذرانید و دیگرا نرا در کان کل که معسکر ظفر قرین درانجا بود به تیغ سیاست بگذرانیدند و چون در دیوانِ قضا به پروانچه قدر مثبت و مقرر شده بود که چنانچه ظهور آفتاب بعد از خفای کواکب مي باشد آفتاب سلطنت حضرت صاحب قراني بعد از زوال و انعدام امیر حسین طلوع نماید درین وقت اسبابِ ادبار و نکبتِ امیر حسین روز بروز دست فراهم مي داد ازانجمله حرص و آز و خِسّت و نیاز که اصلا نه لایق

طور سروران گردن فراز است در نهاد او غالب شد و بهمگي همت جمع مال و اندوختن ذخایر را طالب آمد تا بحدی که بر امراء و ملازمان حضرت صاحب قران چشم طمع سیاه کرد و باسم امیر جاکو و امیر سیف الدین و اقبوغا و ایلچي بهادر و دولتشاه بخشي مبلغی خطیر رقم زد و باستخلاص آن محصل گماشت و چون بآن نزدیکي واقعه جنگ لای گذرانیده بودند و بیشتر اموال و ذخایر عرضه تلف و تاراج گشته بود دست مکنت ایشان بتدبیر تمامي وجهی که او کیسه طمع بران دوخته بود نمیرسید همت خسروانه حضرت صاحب قران اقتضاء آن کرد که ایشانرا مساعدتی فرماید مبلغی عظیم از زر و سیم بوجه مطالبه ایشان مبذول داشت و ازانجمله یاره و گوشواره مهد اعلی اولجای ترکان آغا بود و چون امیر حسین آنرا بدید باز شناخت که ازان خواهر اوست اما نعل حرمش چنان بر آذر بود که حق برادري و خواهري فرو گذاشت و دست ازان باز نداشت * * نظم *

* با چنین همت نیاید راست کار هروري *

* پست همت در جهان هرگز نیابد برتري *

و با این همه سه هزار دینار ازان وجه که رقمزده بود باقي ماند صاحب قران دریا نوال بازاء آن اسپان خاصه خویش پیش کش کرد امیر حسین چون دانست که اسپان خاصه آنحضرت است قبول نکرد و تمهید معذرت نموده گفت من بسالی سرای میروم

و پیش نهاد خاطر آنست که از نقود مبلغی لایق جهت خواستاري دختر بخوارزم فرستم پیش حسین صوفي اگر برسم مساعدت این وجه را نقد کرده از عقب من روانه گرداني شاید و چون امیر حسین بجانب سالی سراي روانه گشت حضرت صاحب قراني درکش که مستقر دولت روز افزون بود اقامت فرمود و آن وجه را نقد کرده از عقب امیر حسین بفرستاد و بعزم شکار سوار شد *

گفتار در وقوع مخالفت میان امیر حسین و حضرت صاحب قران بواسطه افساد مفسدان

بعد ازان شعبده باز روزگار طرح بازي از نو در انداخت و بمهره مکر در عرصه تزویر منصوبه تازه بساخت چه خاطر مردم بواسطه حرکت بےقانون از امیر حسین متنفر شده بود و نهال کینه اش از ریاض سینها سر بر زده و همه میدانستند که تا حضرت صاحب قران با او متفق است هیچ کس قدم جسارت در راه مخالفت او نتواند نهاد لا جرم افساد آغاز نهادند و امیر موسی و علي درویش پسر بایزید جلایر که برادر زن او بود و فرهاد باتفاق سرحقهٔ مکر و حیل بر کشادند و به آرده خاتون سخن کرده مکتوبي نگاشتهٔ کلک کذب و بهتان بامیر حسین فرستادند و آرده خاتون از خوانین ترمشیرین خان بود و دختر او که ما در علي درویش

بود در حبالهٔ امیرحسین و مضمون آن تزویر نامه که سمت ما هذا الا افک مفتری داشت آنکه فلان کس یعنی صاحب قران نسبت با خان و با تو که امیرحسینی اندیشهٔ مخالفت و جدال دارد و بناخنِ نخوت سرِ سرکشی و استقلال می خارد از کردار و گفتارِ تو بغایت آزرده خاطر است و ملول و عزمِ رزم جزم کرده است و بترتیبِ مقدمات آن مشغول و چون امیرحسین بران نوشته بےحقیقت واقف شد آن صورت وحشت انگیزرا با خان درمیان نهاد و بهپرلیغ او کسی فرستاد تا حضرت صاحب قران و جمعی که آن معنی باز نموده اند بسمرقند پیش آرده خاتون جمع آیند و بغور آن سخن رسیده حقیقت امر باز نمایند حضرت صاحب قران چون ساحت حالش از غبار آن افترا مبرا و معرا بود هیچ اندیشه ازان ننمود و بےتوقف متوجه سمرقند شد و امیرموسی و علی درویش و فرهاد چون از توجه آنحضرت خبریافتند از بیمِ فضیحت و نکال و خوفِ خجالت و انفعال روی ازان هنگامه برتافتند و روان بجانب خجند شتافتند *

* نظم *

بهرجا که رو آورد راستی * فروغِ دروغ آورد کاستی

اما چون آن سخن گوش زده امیرحسین شده بود و تحقیق نا کرده بماند صاحب قران موید دانشور برای انور که از تلقینِ الهامِ دولت بر دقایقِ امور و خفیاتِ اسرار اطلاع داشت اندیشه کرد

که بحکم من یسمع یخل اختر هر خبر که از افق گوش بر آمده پرتوش از روزن صماخ بکاخ دماغ تابد البته عکسش بر پیشگاه ضمیر افتد و دل ازان اثر یابد و اگر نیز جای گیر نیاید و نپاید وساوس هواجس نفساني ترانه اگرو مگر سراید و امیر حسین را خود در اصل مزاج تلوني تمام هست شاید که ازان معني حزازة در خاطر او مانده باشد و بے شک ریش را اگرچه سر فراهم آید اثرش بماند بعد ازین بر جانب او اعتماد کردن بفتوای حزم که امتثال امرش بر ارباب دول واجب است حرام مي نماید بنا بران خاطر خطیرش دران باب تاملی مي نمود و بگام اندیشه فراز و نشیب آن قضیه مي پیمود و شیر بهرام و بهرام جلایر خود بر امیر حسین اعتماد نداشتند و پیوسته در معامله او نقش چاره بر لوح تدبیر مي نگاشتند تا روزی حضرت صاحب قران مکنون ضمیر منیر با ایشان درمیان نهاد و در آرزو بر روی امید ایشان باز شد و رازي که پیشتر از خوف آنحضرت در سینهٔ انتظار پنهان میداشتند بے حجاب بزبان آوردند که امیر حسین را دل با هیچ یک از ما راست نیست و رای صواب درین باب بر مخالفت او منحصر است هرچه زود تر بترتیب لشکر اشتغال مي باید نمود که البته او بر قصد ما جازم است و بعد از فوت فرصت پشیماني چه سود * * نظم *

* آن کس که پند عقل بسمع رضا شنید *
* پل پیش ازان به بست که سیلاب در رسید *

و چون ایشان برین معني اصرار نمودند و مبالغه فزودند دغدغهٔ
که حضرت صاحب قران را از خاطر مبارك سر برزده بود اشتداد
یافت و با ایشان در مخالفتِ امیر حسین اتفاق نموده عهد
بستند و قرار بران شد که شیر بهرام بختلان رود که یورت اصلي
او بود و بجمع سپاه مشغول گردد و حضرت صاحب قران درین
طرف بترتیب و تجهیزِ لشکر قیام نماید و شیربهرام هنگام توجهِ
ختلان شخصی عادل نام از نوکران صاحب قران گردون غلام
همراه ببرد و از مردمِ خود تات(۱) خواجه را باز داشت تا هرگاه
که عادل بیاید تا خواجه برود و سپاه طرفین از حال یکدیگر
آگاهي یابند و چون شیربهرام بختلان رسید لشکر خود را جمع کرد
وببالای ییلاق پس ترك برآمد و درانجا متحصن شده اظهارِ
مخالفتِ امیرحسین آغاز نهاد امیرحسین با او طریق مکر و فریب
پیش گرفت و او را بعهدے از اساس دولت خود سست تر
ازان بالا فرود آورد و مطیع و منقاد ساخت و چون حضرت
صاحب قران ازان معني خبر یافت بشیربهرام مکتوبي نوشت
محصلش آنکه بنیادِ مخالفت تو نهادي و یاغي گري آغاز کردي
و اکنون باو پیوسته خود را نیک مرد مي سازي زود باشد که
جزای توهم او دهد و پشیماني فایده ندهد و همچنان شد و ازین
جانب حضرت صاحب قران بهرام جلایر و امیر جاکو و عباس

(۱) همچنین است در دو نسخه و در اکثر نسخ (تا خواجه) .

بهادر را لشکر داد و بطرف خجند فرستاد تا ایل جلایر ضبط کنند و امیر موسی و علي درویش پسر بایزید را که سببِ این مخالفت افساد و تزویرِ ایشان بود بگیرند و چون ایشان ازین معني آگاه شدند بگریختند و بهرام الوس جلایر جمع آورد و بر ولایت خود حاکم شد و از خوفِ آن که از عهدهٔ مخالفتِ خان و امیر حسین مشکل توان بیرون آمد بے وقوف حضرت صاحب قران با جماعتی که یک جهت او بودند سوار شد و مردم علي درویش را بقتل آورده ایل خود را براند و بطرف جته روان شد ٭

گفتار در رفتن صاحب قران فیروزي اثر بسمرقند جهت جمع آوردن لشکر

حضرت صاحب قران سعادت قرین بجانب سمرقند نهضت فرمود تا لشکر آن طرف جمع آورد و درین اثنا امیر سلیمان و چاورچي که اول تحریک سلسله مخالفت با امیر حسین ایشان مي کردند گریخته پیش او رفتند و چون امیر خضر پسوري وفات یافته علي برادرِ او و الیاس و حاجي محمود شاه با مجموع پسوریان کمرِ اطاعت و انقیاد بسته در سلکِ بندگان حضرت صاحب قران انخراط یافتند و آن حضرت قراوهندوکه برلاس را در سمرقند داروغه گذاشت و بعزم معاودت سوار گشته بسعادت روان شد هندوکه از بخت هندو صفت واژون بگریخت و پیش

امیر حسین رفت و قرا چون از ضبط و نسقِ کار عاجز بود خود را بدیوانگی داد • • مصراع • • چارهٔ کو بهتر از دیوانگی •

و دران وقت که حضرت صاحب قران بعزم جمع سپاه از دولتخانه روان شد مهد علیا آولجای ترکان آغا عارضه مزاجی داشت و دریں مدتِ مفارقت جانِ نازنینش بموافقتِ آنحضرت از خانه تن غیبت نموده بود و بجوارِ رحمتِ آمرزگار پیوسته و زمانه در وصف حالش بهزار زبان بادا رسانیده که • • بیت •

• جای آنست که حوران بهشت از دیده •
• بر سرِ او همه بادام سیاه اندازند •
• چون به بینند تنِ نازکش اندر تابوت •
• سنبلِ زلف ببرند و براه اندازند •

خاطرِ بزرگوار صاحب قران کامگار از وقوعِ آن حادثه اندوه آثار بغایت پریشان گشت و دیدهٔ واقعه دیده‌اش چون دستِ دریا نوالش گوهر افشان شد • • نظم •

• از سیلِ اشک بر سرِ طوفان واقعه •
• خونابه قطره قطره بشکلِ حباب شد •

وچون تدبیرِ آن کار از حیّزِ اقتدار و اختیارِ اخیار و اشرار بیرون است دستِ وقار و اصطبار بحبلِ متین انا لله و انا الیه راجعون استوار داشت • • نظم •

بهرکاری از نیک وبد چاره هست • بجز مرگ کش چاره ناید بدست

و از اعقاب سلطنت انتساب صاحب قران کامیاب دُرِّ درج ابّهت و تمکین سلطان بخت بیگم از صدفِ عفت و جلالت آن بانوی بلقیس آیین است * نظم *

بهشت برین باد ماوای او * دران روضه آراسته جای او

و چون امیرحسین خبر این واقعه پروحشت که فی الحقیقة مقدمه ماتمِ دولت و آغاز انهدامِ بنیان رفعت او بود بشنید هم از جهت میل و محبت طبعي که لوازمِ قرابتِ نسبي است خارِ مصیبت و اندوهش در جانِ غمگین فشست و هم ازان جهت که علاقه خویشي سببی که با حضرت صاحب قراني داشت بکلي گسسته شد پشتِ امیدواري و استظهارش بشکست حال پریشانش بزبانِ تحسر و درد بفحوای این نظم نوحه گري آغاز کرد * نظم *

* خواهر بخاک رفت و برادر پر آذر است *
* بادش بدست و دستش ازین نوحه (۲) برسراست *
* و آنکس که خویش بود و باو پشتِ دل قوي *
* بیگانه گشت و این غم ازان غصه بدتر است *

گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحب قران بعزم رزم امیرحسین

---

(۱) چنین است دریک نسخه و در پنج (بر) بجای پر (۲) چنین است در پنج نسخ و در یک (غصّه) بجای نوحه *

در پاییز (سنة سبع و ستین و سبعماية) موافق ایت ایل حضرت صاحب قران لشکري گران * * بیت *

همه شیر در بیشهٔ کار زار * نبرد آزمایان خنجر گذار

ترتیب کرده بآهنگِ جنگِ امیر حسین سوار شد و امیر سیف الدین را با گروهی انبوه منغلای ساخته در مقدمه روان گردانید و امیرحسین چون شیر بهرام را بمکر و حیله فریفته در دام تلبیس انداخت و مطیع و منقاد ساخت تصور مي کرد که با حضرت صاحب قران نیز همان منصوبه توان باخت هیهات هیهات * * بیت *

جهان پهلوان شاهِ گردون غلام * ببازیچه سر در نیارد بدام

دریغولا ملک بهادر و عبد الله پسر (۱) او را با عهد نامه پیش آنحضرت فرستاد و سخنان فریب آمیز پیغام داد که تا غایت باتفاق یکدیگر بکلیات امور اشتغال نمودیم و از میامنِ اتفاق گوی تقدم از میدان اقران و امثال ربودیم چنان سزد که فیما بعد همان طریق سپرده شود و برین عهدنامه اعتماد کلي نموده هیچگونه دغدغه بخاطر راه ندهد و چون لشکر منصور از قهلغه گذشته بایسون مخیم نزول گشت ملک بهادر و عبد الله برسیدند و بشرفِ بساط بوس استسعاد یافته پیغام امیرحسین و عهدنامهٔ او عرضه داشتند و درخواست صلح و آشتي آغاز نهادند صاحب قران

(۱) در بعض نسخ (زبیررا) بجای (پسراورا) *

سعادت قرین از الهام دولت فرصت آیین دانست که * * ع *

* تکیه بر عهد وی و باد صبا نتوان کرد *

آن عهدنامه را وقعی نه نهاد و آن سخنان بسمع قبول راه نداد اما یسوریان از بیم آنکه حکایت مصالحت شاید که بجائی رسد اندیشناک شدند و خواستند که از موکب ظفر پناه تخلف نمایند دران حال امیر جاکو و امیر عباس که با بهرام جلایر نخجند رفته بودند برسیدند و باتفاق دیگر امراء مصلحت دران دانستند که کلان توران یسوریان را که اندیشهٔ مخالفت کرده بودند بگیرند رای آفتاب اشراق حضرت صاحب قران که از تایید آسمانی پرتو انوارش در هر کار جز بربهبود نیفتادی بآن معنی رضا نداد و زبان دولت به بیان حکمت برکشاد و محصلش آنکه این قضیه در صبح نهار سعادت و اقبال و غرهٔ بهار سلطنت و استقلال ما واقع شده اگر بگرفتن ایشان گرد نسبت غدر بدامن احوال ما نشیند دیگران پناه باین درگاه نیاورند و کار کشورستانی و جهانبانی چنانچه باید انتظام نیابد کاخ دولت اگر بر اساس نیکوکاری بنا کنند کنگرهٔ قدرش از طاق مقرنس گردون بگذرد و نهال اقبال اگر از جویبار عدل و احسان آب خورد شاخ رفعتش میوهٔ کامرانی بار آورد و سایه سعادت دو جهانی گستره و بعد از ارشاد بندگان هوا خواه یسوریان را استمالت و نوازش فرموده اجازت مراجعت ارزانی داشت و دیگر لشکریانرا

ببازگشتن رخصت داد و ازانجا بسعادت معاودت نمود قرشي ازفرّ نزول همایونش رتبت سپهر برین یافت و امیر حسین لشکری انبوه جمع آورده با شیر بهرام متوجه آنجانب شد مبارکشاه و شیخ محمد پسرپیان سلدوز روی دل بقبله اخلاص حضرت صاحب قراني داشتند اما چون سپاه امیر حسین بتعجیل در رسیدند بضرورت با ایشان پیوستند *

ذکر مکر و حیله امیر حسین و فرستادن خضر خزانه دار را بمصالحت جستن

امیر حسین خضر خزانه دار را با مصحفی که بآن سوگند خورده بود پیش حضرت صاحب قران فرستاد که مخالفت میان ما موجب ویراني مملکت و پریشاني رعیت است و یقین میدانم که جبلت تو بر نیک خواهي مسلمانان و مرحمت با زیر دستان مفطور است و آن معني روا ندارد صلاح دران مي بینم که لشکرِ این جانب در چغانا توقف نمایند و ازان طرف در خزار و هریک با صد مرد در تنگ چکچک بهم رسیم و تجدیدِ عهدِ مصادقت و موالات کرده نوعی شود که بعد ازین مفسدانرا میان ما مجال مداخلت و افساد نماند و تا ما بیکدیگر نمیرسیم مملکت قرار نخواهد یافت صاحب قران صایب تدبیر بنور رای منیر مي دانست که نقد آن عهد را بر محک امتحان عیاري و بنیان آن پیمان را هنگام آزمایش اعتباری نخواهد بود * * بیت *

زبان مي دهد مار در زينهار * ولی هست دندانِ او زهر دار
لیکن چون امراء متفق الکلمه بران بودند که مصلحت درمصالحت
است و بهبود در موافقت بروفق رای ایشان بنیاد معامله برعهد
و میعاد امیرحسین نهاد و لشکر را در خزار بگذاشت و سیصد
مرد کار دیده مکمل را با اسپان اعتمادی اختیار فرموده روان شد
بعزم آنکه دویست سوار از برای رعایت حزم بَدِهْ نو بگذارد و با صد
کس به تنگ چکچک رود که وعده گاه است و ازان طرف امیر
حسین درنوندك شیر بهرام را بکشت و همان شد که حضرت صاحب
قران فرموده بود * * نظم *

* تفسیر قضا است قول ارباب دول *
* دیگر نشود هرانچه ایشان گویند *

و سه هزار سوار گزیده بایلغار روانه جانبِ صاحب قران گردانید
تاجیکی از غلامانِ آنحضرت درمیان ایشان بود بگریخت و بتعجیل تمام
بشتافت که صورت حال بعز عرض همایون رساند و چون آنحضرت
بَدِهْ نو نزول فرمود آن تاجیک شامگاهي برسید و اتفاقا بر در منزل
مبارک نوکري بهرام نام حاضر بود که در تجربه وقایع و حوادث
ممارستی نداشت چون صورت با او بگفت از قلت خرد و خُبْرَت
آنرا وقعي ننهاد و پنداشت که چون امراء همه در صلح میکوشند
و این خبر موجب وحشت است نباید رسانید آنشخص را
بزد و براند و خود دم در کشید و سواران امیرحسین سحرگاه چون

سیل شتابان در رسیدند حضرت صاحب قران از حسن اتفاق پیش از وصول ایشان بعزم توجه وعده‌گاه سوار شده بود چون از رسیدن لشکر آگاه گشت روان براند و چون به تنگه حرم رسید مردم خود را گذرانیده راه بر دشمنان ببست و جنگ در پیوست * * نظم *

برآمد خروش ده و دار و گیر * چو باران ببارید زوپین (۱) و تیر
شد از آب گلرنگ شمشیر شاه * همه لاله گون خاک ناوردگاه

و چون بزخم تیغ آبدار و قوت بازوی کامکار آن لشکر غدار را باز داشت ازانجا روان شد و باز دشمنان حمله آورده جنگ کنان میرفتند تا بموضع قاتلش که هردو آب چکدالیک آنجا بهم میرسد وازانجا مخالفان را یارای پیش آمدن نماند * * ع *

* خایبًا خاسرًا باستادند *

و چون خبر این غدر بخزار رسید لشکر که آنجا بودند مجموع متفرق شدند * * نظم *

* ندانم که این چرخ گردنده را *
* خم آورده پشت شتابنده را *
* چه شد کین شتر کربها درخور است *
* خرف گشت یا خود بخواب اندر است *

---

(۱) چنین است در پنج نسخه و در یک نسخه بجای زوپین (شمشیر) است زوپین بروزن چوبین نیزه کوچک که سرآن دوشاخ باشد و در قدیم بآن جنگ می کردند *

حضرت صاحب قراني با اندک مردمي که پيش او مانده بودند از خزار گذشته بقرشي نزول فرمود و با امراء مشورت نموده مصلحت دران دانستند که از برای محافظتِ حريمِ حرمت که مدار ناموس و حميت بران است کوچها را نقل کنند بماخان و در جوار سنجريان که ايشان با حضرت صاحب قران سوابق هوا خواهي و خدمتکاري داشتند و بر اخلاص و يک جهتي ايشان وثوق حاصل بود بگذارند و بعد ازان از سرِ فراغِ خاطر روي همت بتدبير کار دشمنان آرند و چون راى بران قرار گرفت شب هنگام همان روز چاهِ اسحق را که در برون بوردالیغ واقع است وعدهگاه ساخته هرکس بمحل و ماواى خود شتافت و مهمات ضروري را کفايت نموده هم دران شب با کوچ روان شد روز ديگر لشکرِ امير حسين بقرشي رسيدند و امير موسى و امير هندو شاه بحصار درآمده بساطِ اقامت بگستردند و چون صاحب قراني بچاهِ اسحق آمد چندان توقف فرمود که خواص و خدم که وعده داشتند جمع شدند و ازانجا کوچ کرده بطرف ماخان روان گشتند و از آب آمويه گذشته بچرل درآمدند حضرت صاحب قراني پيش هريک از ملک هرات و محمد بيگ جون قرباني ايلچي فرستاده تا بر احوال ايشان اطلاع يابد که در چه مقام اند و از رفتن ايلچيان تا باز آمدن دو ماه و نيم سرچاهِ شور آب را مخيم نزول همايون ساخت و دران مدت هر کاروان که از خراسان متوجه ماوراء النهر

بود و آنجا رسید باز داشت و چون ایلچیان مراجعت نمودند ازلطایف تدبیر که در خاطرِ خطیر نقش بست آوازه انداخت که ملک هرات ما را طلب کرده است و کاروانیانرا اجازت رفتن داد و هم دران حال سوار شد و برابر ایشان روی توجه بصوب هرات نهاد بازرگانان چون بقرشي رسیدند خبر دادند که ایشان بهرات رفتند پیش ملک امیر موسی بران خبر که جماعتی بی غرض باتفاق از دیده باز مي گفتند اعتماد نمود و از قلعه قرشي بیرون آمده لشکر را جمع آورد و با هفت هزار سوار بموضع بیمراغ نزول کرد و عزم داشت که باوزکند رود و ملک بهادر نیز با جمعی امرای قوشون و پنج هزار سوار قروناس از پیش امیر حسین آمده بودند و از خزار گذشته در قرغاشون توپه و گنبد لولي نشسته *

گفتار در توجه نمودن صاحبقران بجانب قرشی

قال الله سبحانه و تعالی و من یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره و قد جعل الله لکل شیء قدرا

مجاري امور عالم و هرچه واقع مي گردد از نیک و بد و بیش و کم نتیجه تقدیر ملک قدیر است و در حیز تسخیر پادشاه بی وزیر و هو القاهر فوق عباده و هو الحکیم الخبیر

* نظم *

اگر پای پیل است و گر پرِ مور * ازو یافت هریک ضعیفي و زور

چو نیرو فرستد بتقدیر پاك * بموري زماري برآرد هلاك
گلِ هر مراد در گلزار اماني از نسیم عنایت رباني شگفتن گیرد
و دیگر اسباب درمیانه بهانه و طغرای ظفر و نصرت بر فتح مانه
هر دولت خامهٔ تایید ینصر من یشاء و هو العزیز الرحیم
رقم زند و کثرت لشکر و وفور شوکت درین کارخانه افسانه * * نظم *

* این مستئ تومستئ مستِ دگر است *
* وین هستئ توهستئ هستِ دگر است *
* رو سر بگریبان تفکر در کش *
* کین دستِ تو آستینِ دستِ دیگر است *

پس هرکرا دیدهٔ بصیرت از سرمهٔ توفیق روشنائي یابد و برتو
انوارِ این معاني برجامِ فرجام فمای ضمیرِ منیر او تابد بهرکار
که پیش آید و بهر مهمّ خطیر که رو نماید دستِ اعتصام در حبل
متین توکل استوار سازد و رایت عزم بقوت بازوی و افوض امري
الی الله برفرازد * * نظم *

بیزدان پناهد بهر نیک و بد * بدرگاهِ او استعانت برد

هرآینه برحسب و هو حسب من یتوکل علیه بر درِ
هر مراد که حلقه آرزو بجنباند بی توقف بگشاید و روی امید
بهرجانب که آرد وفودِ مقصودش دو اسپه استقبال نماید *

* نظم *

نشد کس بر اسپِ توکل سوار * که او را نشد صیدِ دولت شکار

دلیلي روشن بر درستي و راستي این سخن صورت حال خجسته مآل حضرت صاحب قراني است که چون کاروانرا که توقیف نموده بود اجازت رفتن فرمود و بحضور ایشان متوجه بصوب هرات شد بعد از روان گشتن ایشان بمنزل مبارک مراجعت فرمود چندان توقف نمود که کاروان ازانجا بقرشي تواند رفت و بعد ازان عزم انتقام دشمنان جزم کرده کمر کوشش و اجتهاد برمیان مردي بست و درانحال زیاده از دویست و چهل و سه کس ملازم آن حضرت نبودند بر حسب اشارت فاذا عزمت فتوکل علی الله از کمال اخلاص و صدق نیت توکل بر خدای نصرت بخش کرده با آن نفر اندک متوجه قرشي شد که در حوالي آن دوازده هزار سوار با چندین امراء و سردار در کمین کین آماده رزم و پیکار نشسته بودند و این امربست ورای طور شجاعت و دلاوري و بیش از اندازه پهلواني و بهادري * * نظم *

* هست مخصوصان درگاه الٰهي را بسي *
* حالهای بوالعجب کان در نمي یابد کسی *

و چون شبگیر کرده بکنار آب آمویه رسید هم دران شب بنفس مبارک با چهل کس اسپ در آب رانده بشناه بگذشتند و قریه خستار را در میان گرفتند تا کسی خبر بجائي نبرد و ازانجا کشتیها گرفته بآن طرف آب فوستاد تا بقیه لشکر بکشتي عبور نمودند و از خواص دلاوران که دران یورش ظفر کردار ملازم بودند

سپهر غتمش اوغلی بود و امیر داؤد که اویماقش دوغلات بود
وکلان ترخواهرِ حضرت صاحب قراني قتلغ ترکان آغا در حبالہ
داشت و امیرجاکو برلاس و امیر موید ارلات که دیگر خواهرِ آنحضرت
شیرین بیگ آغا درحبالہ او بود و امیرسار بوغا جلایر و حسین
بهادر و امیرسیف الدین تکوز و عباس بهادر قبچاق و آقبوغا بهادر
نایمان و محمود شاہ بخاري و چون ازانجا روانہ شدند شب
بہ بوردالیغ رسیدند و ایلچیان امیر موسی آنجا بودند ایشانرا
بگرفتند و آن شب بوردالیغ را مرکز وار احاطہ کردہ آنجا توقف
نمودند و روزدیگر ایوار کردہ روی جلادت براہ آوردند ودرشب بموضع
قرد کہنہ فرود آمدند روز دیگر راهها ضبط نمودہ کمین کردند وهر
که آمد تا آب بردارد او را موقوف داشتہ باز نگذاشتند و شب هنگام
بصعادت سوار شدہ بشیرکنت آمدند امیرجاکو درانجا عرضہ داشت
که مصلحت دران مي بینم که متوکلانہ بر امیر موسی شبخون
بریم اگر او را بدست آوریم ساحت مراد بہای کامکاري سپریم
حضرت صاحب قراني بترجماني ملهم تایید آسماني فرمود که
مردم ما بس اندک اند اگرنعوذ بالله چشم زخمي رسد باز جمع
شدن مشکل باشد شما همین جا توقف نمایید تا من بقرشی روم وجای
در آمدن و برآمدن احتیاط نمایم ویراق کاراندیشیدہ بیایم از هاتف
دولت بگوش همت مي شنید ٭ بیت

چون مهر بخود سپہ شکن باش ٭ یاري دہ خویش خویشتن باش

في الحال بسعادت و اقبال سوار شد و مبشر و عبدالله را ملازم خود ساخته چون برقِ خاطف بقرشي راند و بلبِ خندقِ قلعه فرود آمد و آبِ خندق بسیار بود اسپانرا بمبشر سپرد و از ممرِّ ترناوی که بربالای خندق انداخته آب بقلعه میرفت بنفس مبارک تا بزانو بآب در آمد و دریائي در مختصر آبي روان شده بخاک ریز برآمد و عبدالله نیز ازعقب شتافته دوم آن یگانه آفاق شد و چون بدروازه رسیدند که در جانب خزار است صاحب قران سر افراز دست بر در زد و معلوم شد که پشتش بخاک انباشته اند باز گشت و اطراف و جوانب بارو را بنظر احتیاط در آورده جائیکه دیوارش پست تر بود باز جست و عبدالله را نمود که محل نردبان نهادن اینجا است و هم ازان ممر که آمده بود معاودت نمود و بتعجیل هرچه تمام تر پیش لشکر شتافت و باز با ایشان هم دران شب بقرشي راند و چهل وسه کس را بمحافظت اسپان باز داشت و صد مرد را با نردبانها که از بوردالیغ آورده بودند از همان راه که فرموده بود بحصار فرستاد و با صد مرد دیگر بدروازه مترصد فتح الباب دولت باستاد دلاوران که برحسبِ رای اصابت شعار بخاک ریز حصار برآمده بودند در همان محل که عبدالله را نموده بود نردبانها نهادند و ببالای بارو برآمدند و با شمشیرهای کشیده بصوب دروازه شتافتند و چون آنجا رسیدند نگهبانان را مانند چشم و دلِ معشوق و عاشق مست و خراب یافتند تیغ ازیشان

دریغ نداشتند ویکی را زنده نگذاشتند و درویش[1] بکه بند دروازه را به‌تبر شکست و حضرت صاحب قران فرمان داد که برغو کشیدند *

* نظم *

بفرمود تا دل پر از کین کنند * دم اندر دم نای روئین کنند
و بی توقف باسپاه در قلعه تاختند و به غریو دار و گیر زلزله دران حصار انداختند اهالی قرشی را از نفیر برغو خواب از چشم جسته دود تحیر بسر بر آمد و تیر تدبیر صاحب قران کشور گیر از کشاد دولت بر نشانهٔ ظفر آمد لشکر منصور بضبط قلعه مشغول گشته زن و فرزند امیر موسی و اتباع او را دستگیر کردند و مردان را در چاه و زندان مقید گردانیدند و محمد بیگ پسر امیر موسی که حضرت صاحب قران اورا بعد ازین بشرف مصاهرت خویش سرافراز گردانید خرد سال بود آنحضرت فرمود که پوشیده مجال گریز دهند تا چون بپدر رسد لشکرش از بیم و هراس پراگنده شوند محمد بیگ در همان شب بپدر ملحق شد اما ایشان ازین معنی انهزام بخود راه ندادند و متفرق نشدند امیر موسی در زمان پیش ملک بهادر کس فرستاد و او را از صورت واقعه آگاهی داد و بیک دیگر پیوسته لشکرها جمع آوردند و باتفاق روان گشته چون روز به‌نیمه رسید با دوازده هزار سوار حصار را مرکز وار درمیان گرفته بودند امیر

(۱) چنین است در پنج کتاب و در یک نسخه بجای آن این عبارت است (قفل دروازه را به تبر بشکستند) *

موسی که اوماقش[1] تایجوت بود مقابل دروازه شهر فرود آمد و ملک با لشکر قروناس محاذي دروازه طرف خزار نزول کرد و حضرت صاحب قران بنفس مبارک محافظت دروازه شهر را متصدي گشت و امیر ساربوغا ملازم بود و امیر داؤد و امیر موید و امیر سیف الدین را بضبط دروازه خزار فرمان داد و سیور غتمش اغلن و امیر عباس و حسین بهادر و آقبوغا و دیگر امراء را دربارو و برجها باز داشت امیرموید ارلات با سي مرد از دروازه بیرون رفت و بران سپاه کینه گذار زد و به تیغ آبدار آتشبار داد مردے داده کارنامه رستم و اسفندیار را در نظر روزگار خوار کرد و شصت سر اسپ ازیشان گرفته بحصار در آورد * * بیت *

* بفرِشاه برون رفت و رزم ساز آمد *
* سوار کُشته و اسپان گرفته باز آمد *

درین اثنا دورکه بهادر چون دولت از مخالفان روی برتافته بقلعه درآمد و در سلک بندگان سعادت قرین منتظم شد حضرت صاحب‌قران عزم کرد که همان روز بیرون فرماید و بقوت بازوی کامگار و زخم شمشیر ظفر فگار دشمنان را بروز ستاره بنماید امیر سیف الدین را از قواعدِ نجومي و احکامِ رمل وقوفي بود عرضه داشت که امروز توقف نمودن اولی مي نماید فردا وقت چاشت ساعتي بغایت مسعود

---

(۱) چنین است در شش نسخه موجوده لیکن از لغت ترکي و غیره محقق میشود که قبل میم یا ی حطي ساکن باید *

است آن سخن محلّ قبول یافت و عزم بیرون رفتن موقوف ماند و از جانب مخالف تیزکچي بهادر با دویست کس همه درها(۱) و سپرها برداشته بنزدیک دروازه آمدند و رعایت حزم را شب آنجا بودند و چون رایت صبح از کمین گاه افق برافراختند ایلچي بوغا بهادر و آقتمور بهادر پول دروازه را بینداختند و با پنجاه مرد از قلعه بیرون آمده بي‌خبر بر سر دشمنان ریختند و به تیغ سرافشان و خنجر جانستان خاک معرکه با خون بر آمیختند • بیت •

چکا چاک خنجر بگردون رسید • ز قرشي روان خون بجیحون رسید

بفرمان حضرت صاحب قران علي شاه و درویشک برغوچي با بیست سوار بمعاونت پیادگان سوار افگن از حصار بیرون تاختند و آتش کین و رایت فتح مبین • مصرع •

• بر افروختند و بر افراختند •

از مخالفان طغي بوغا بهادر با شمشیر کشیده حمله کرد و آقتمور بهادر راه او گرفته بیك ضربش از پا در آورد و در سپاه امیر موسی جواني اوزبکي بود بغایت متهور و دلاور پندار پهلواني در دماغ و غرور جواني در سر گرزي که کوه البرز از تاب زخمش بلرزیدي در چنگ آهنگ جنگ کرد قران بوغا از سر تهور پیش رفته هردو دست او را چنان بگرفت که پای از جای نتوانست داشت

---

(۱) چنین است در پنج نسخ و در یك نسخه بجای آن (درعها) صحیح کرده شده است •

تا یکی دررسید و او را بشمشیر هلاک بگذرانید • • نظم •

هرآنکو بمردیِ خود دل نهاد • زناگه غرورش دهد سر بباد

و امیر ساربوغا و ایلچي بهادر کمانِ کین بزه در آوردند و از بالای دروازه تیرباران کردند • • نظم •

ز شستِ خدنگ افگنان خاست جوش

کمـــان گوشهـــا گشت همـــراز گوش

هوا پر ز زنبـــــور شد تیـــر پر

خدنگیـــن تن و آهنیـــن نیشتر

تیرِ بهادران از بالای حصار چون کارِ دشمنان رو به نشیب آورد و جانِ مخالفان از نقبي که پیکان مي‌زد بیرون جسته عزمِ عالم بالا میکرد •

• نظم •

ز پیـــکان دلِ جنـــگ جویان بخست

ز انبـــوهِ جان راهِ گردون به بســـت

سپاهِ دشمن از بیم تورها انداخته کیپنگها[1] در سر کشیده بجستند و بخندقی که از برای حزم و احتیاط کنده بودند پناه جستند لشکر منصور ایشانرا ازانجا نیز رانده از خیمهای شان بگذرانیدند و در کوچهای شهر دوانیدند • • نظم •

---

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در یک نسخه بجای کیپنگها (کبکها) است کیپنگ لفظ ترکی است بمعني جامه و کَبَل مرادف کَوَل است یعني پوستیني که از گوسپندِ پیرسازند •

گریزان شدند از دلیران همه * چو از شیر غرنده آهو رمه

باز از سپاه دشمن توکل با صد مرد از طرفی دیگر حمله آورد و پیادگان مخالف دست جلادت به تیر باران کشاده لشکر ظفر قرین را برگردانیدند صاحب قران کامگار با پانزده سوار از حصار بیرون تاخت و سپهر از بیم بلرزید و فرّ دولتش بهادران را قوتی تازه و شوکتی از نو بخشید ایلچی بوغا و بهرام متوکلانه روی بتوکل نهادند و او پاره دیوار را پناه ساخته بود و نشسته ایلچی بوغا از بالای دیوار شمشیر برو حواله کرد و او سر کشیده رو بگریز نهاد دران حال از جمله دلاوران لشکر منصور خراسانی نادانسته شمشیر فرود آورد و روز حیات بهرام از آسیب حسام او بشام رسیده کارش تمام شد ولا مرد لقضاء الله * * نظم *

گر نیست اجل دشمن جان یار ملک خوست

چون وعده رسد دوست چو دشمن بکشد دوست

آخر الامر از فر دولت روز افزون امیر موسی با هفت هزار سوار که درین جانب ببداد حمله پیاپی آتش پیکار افروخته بودند آب روی ناموس ریخته و خاک عار برفرق روزگار خود بیخته از پیش اندك نفری از عساکر گردون مآثر پشت دادند و رو بگریز نهادند و مجموع پراگنده و متفرق گشتند اما ملک بهادر با پنج هزار مرد از لشکر قروناس از طرف دروازه خزار هنوز استاده بودند حضرت صاحب قران موید مظفر گیتی ستان با شصت کس روی شجاعت بسوی ایشان

آورد ملك چون دید که آنحضرت متوجه انتقام اوست پای قرارش از جای رفته دست عجز در دامن فرار آویخت و بی آنکه شمشیر برکشد سپر انداخته روان بگریخت و بقبتول خود شتافت که در گنبد لولي بود حضرت صاحب قران عنان دولت بآن صوب تافت و چون شیر غران از عقب او روان شد ایشان چون سیاهي سپاه آنحضرت از دور بدیدند درانجا هم نتوانستند ایستاد متفرق و پریشان گشته رو بگریز نهادند زهے عنایت بے نهایت الهي و زهے فیض فضل و رحمت نا متناهي که یک کس را بمزید لطف مخصوص گردانیده آن مایه قوت و شجاعت ارزاني دارد که با دویست و چهل و سه مرد باختیار نه برسبیل اضطرار روی مقابله و مقاتله بدوازده هزار سوار خون خوار همه دشمنان کینه دار نهد و چون برسد بدو شبانه روز شهر و حصار ازیشان بستاند و اهل و عیال اسیر کرده مال و منال بتالانند (۱) و همه را بزخم تیغ آبدار آنشبار متفرق و پراگند گرداند و همچنان بنفس مبارک در پي ایشان تازد و بهادران را اندازد و اسیر سازد و این حکایتي است واقعي که صحتش بتواتر پیوسته و در مجلس تحریر بعضی ازان مردم که براے العین این احوال مشاهده کرده اند بي مداهنت تقریر مي کنند نه از قبیل لاف و گزاف که فردوسي در شاهنامه برای سخنوری و فصاحت گستری بر بعضي مردم بسته و در نظم

(۱) یعني غارت و تاراج کند و در یک نسخه بجای بتالانند (غارت کند) است *

قصه یوسف علي نبینا و علیه الصلوة و السلام خود معترف شده
و انصاف داده که * * نظم *
زهر گونهٔ نظم آراستم * بگفتم دران هرچه خود خواستم
اگرچه دلم بود ازان بامزه * همي کاشتم تخم و بیغ بزه
ازان تخم کشتن پشیمان شدم * زبان را و دل را گره بر زدم
که آن داستانها دروغ است پاک * دوصد زان نیرزد بیک مشت خاک
برین مي سزد گر بخندد خرد * زمن خود کجاکي پسندد خرد
که یک نیمهٔ عمر خود گم کنم * جهاني پر از نام رستم کنم
چه باشد سخنهاي برساخته * شب و روز اندیشه پرداخته
و الحق این معذرت و انصاف ازان بدیع مقال بي هَمال هم از دلایلِ
وفورِ فضل و کمالِ اوست * * نظم *
که جاوید فردوسي آسوده باد * بجائي که نامش بآن مژده داد
القصه چون بنیروي اقبال فرخنده فال رایتِ شوکت و اقتدارِ
معاندان که باوج تجبر و استکبار برافراشته بودند نگونسار شد و نقوشِ
مباهات و افتخارِ معارضان که باستظهار کثرتِ اعوان و انصار برلوحِ
تصور و پندار نگاشته داشتند بآبِ تیغِ آتشبار بکلي شسته گشت لشکرِ
مخالف یکبارگي پشت عجز بهزیمت داد و امیر و نوکر و سردار و لشکر
روي اضطرار بصوبِ فرار نهادند حضرت صاحبقران امیر جاکو و امیر
حاجي سیف الدین را فرمود تا تنگ چگچک تکامشي کرده از
گریختگان آنچه توانند بدست آورند ایشان دران باب اندک توقفي

روا داشتند صاحبقران کامیاب چون آفتاب که بي لشکر بر حشر اختر زند و چون شیر که بسر پنجهٔ قوت خویش شکار افکند بي درنگ از پي مخالفان تاخت کرد و امیر داؤد چون ظفر در مقدمه روان شد و ازطرف یاغی صد سوار دلاور که قفاي لشکر خود را نگاه میداشتند از آمدن ایشان آگاه گشتند و در قُوشون شده جُرنغارشان ایلچي بوغا را رانده برگردانیدند و بُرُنغار بر صاحبقران کامگار حمله آورد نهنگ مردم خوار یعنی شمشیر آبدار آتش کردار در دریاي دستِ حضرت صاحب قراني آغاز سرافشاني کرد ایشان چون پشه از پیشِ باد صرصر چنان گریزان شدند که از مشاهده آن سپاهِ جرنغار نیز که جلادتي نموده بودند و ایلچي بوغارا رانده از بیم في الحال بگریختند و کوتلها و اسپان ایشان همه بدیگر غنایمِ عساکرِ منصوره مضاف شد * * نظم *

بهر جا که رو کرد صاحب قران * ظفر تاخت با او عنان در عنان

و آرزو ملک آغا که دخترِ امیر بایزید جلایر و خاتونِ امیرموسي بود باملک بهادر همراه گشته گریخته میرفتند صاحب قران فلک اقتدار از عقبِ ایشان روان شد و ملک را آواز داد که از سرِ خون تو اگرچه ریختني است گذشتم عورات را از خود جدا گردان ملک چون مژدهٔ امانِ جان شنید بامتثال فرمان مبادرت نمود و قضیه من نجا برأسه فقد ربح را غنیمت شمرده ازیشان جدا گشت و چون باد بشتاب برفت عورات همچنان مي تاختند و صاحب قران سپهر اقتدار یک تنه آفتاب وار ازپي ایشان میرفت و با ایشان نوکري بود عاشق ناز

نام کمان و تیر در دست وگرچه دران کار دستي نداشت و چون حضرت صاحب قران نزدیک میشد تیر در کمان نهاده مي کشید و نمي انداخت آنحضرت از اندیشه آنکه او تیر اندازي نیک باشد و اگر زخمي رسد محل ملامت و سرزنش بود که از براي طمع در زن و مال زخم خورد احتراز می کرد و بسیار پیش نمیراند ناگاه از قضا بار گیر جهان نوردش را جوگرفت و برجاي بماند و دران حال دولتشاه بخشي برسید وسپر در سر کشیده از پي عورات بدوانید آن شخص که کمان داشت بضرورت تیري بینداخت و عیب وعارش دران کار ظاهر شد دست از کوشش باز داشت و با زنان رو بگریز نهاد و دولت شاه هر چند از عقب ایشان تاخت نرسید و دران وقت آرزو ملک آغا حامله بود نه ماهه بقومان آغا و همانا سعادت آن فرزند ارجمند بود و السعید من سعد في بطن امه که دست تعرض قاصدان بایشان نرسید چه در محکمه قضا عقد ازدواج آن بانوي عالي شان با حضرت صاحب قران رقم تقدیر یافته بود چنانچه مشروح بوضوح خواهد پیوست و آنحضرت از آقوبي که قریب قزلقاق است مراجعت فرموده معسکر ظفر پناه را از فر نزول همایون بیاراست و امیر جاکو و امیر سیف الدین ازان توقف که در امتثال امر نموده بودند خجلت زده و پشیمان شدند و تا فرمان قضا جریان بجا آورده باشند ببالای آب جکدالیک در عقب دشمنان تا تنگ چکچک بتاختند و هزاره جلایر و جمعي دیگر را

که گریخته مي رفتند باز گردانیده بیاوردند * * نظم *

بر هرطرف که چشم نهي جلوهٔ ظفر * و زهرجهت که گوش کني مژدهٔ سرور

حضرت صاحب قران آن زمستان قرشي را بسعادت و سلامت محل توقف و اقامت ساخت و سایه مرحمت و احسان بر حال اهالي و سکانِ آن دیار انداخت رعایا را استمالت نمود و بسعي در بابِ عمارت و زراعتِ ولایات اشارت فرمود و محمود شاه را بحکومت بخارا فرستاد تا آن طرف راضبط کرده معمور گرداند و خراج و اموالِ آن بخزانه عامره رساند و نیکپی شاه را که در خراسان پریشان مي گردید نشان فرستاده طلب نمود و آمویه را با توابع باو ارزاني داشت و از میامنِ تربیتِ آن حضرت حاکم جای خود گشته بضبط آن مشغول شد و علي یسوري که با یسوریان سرگردان مي گشت در بخارا بمحمود شاه که دامادِ او بود پیوست حضرت صاحب قران چند نوبت علي و یسوریان را تفقد فرموده طلب داشت و ایشان بسعادتِ امتثال مستسعد نگشتند و امیر موید حرم خود را شیرین بیگ آغا بطرف ماخان روان کرد و ترمچي بخشي نیز کوچ خود را با ایشان بفرستاد و در اثناء طریق راه غلط کردند و بسي اسپ و آلاغ ازان سبب تلف شد تا کسی را که خبیر بود دران راه بفرستادند و ایشانرا سرکرده در ماخان به اغرق همایون رسانید *

ذکر لشکرکشیدن امیرحسین بجانب حضرت صاحب قراني

چون امیر موسی از مدمهٔ جلادتِ بهادرانِ حضرت صاحب قران

هزیمت یافت با سپاه شکسته بسوی امیر حسین شتافت و صورت واقعه را درست باز راند امیر حسین ازان معنی متعجب بماند و بغایت هراسان و اندیشه ناک شد و بتعجیل هر چه تمام ترلشگر خود را جمع آورده از سالی سرای متوجه آن حضرت گشت و امیر اولجایتو اپردی و جهانشاه پسر تایغو و پولاد بوغا و ده هزار مرد قروناس با امیر موسی از پیش روان ساخت و ایشان از قهاغه گذشته به نزدیك تنگ چکچك فرود آمدند و به ترتیب کار رزم و پیکار مشغول شدند حضرت صاحب قران چون بران حال اطلاع یافت بعزم شبخون متوجه ایشان گشت و از راه یلغوز باغ که در دشت وراغ در فراز و نشیب آن * مصرع *

* گفتی که لقمه ایست جهان در دهان برف *

بآهن نعل اسپان خاره سم سیم برف برسندان زمین کوفته سکهٔ چستی و چالاکی زدند و چند کس را از راه بالا بزبان گیری ارسال فرمود تا کیفیت احوال دشمنان بتحقیق باز دانند ایشان بیست مرد از طرف یاغی گرفته بیاوردند و بعد از استکشاف خبر لشکر چنان معلوم شد که ایشان در شب از تنگ چکچك عبور کرده در جکه الیك فرود آمده اند صاحب قران کامگار رعایت حزم را باز کسی فرستاد و بعد از تحقیق به یقین پیوست که امیر موسی و امیر اولجایتو و دیگر امراء ده هزار سوار مکمل را ترتیب داده بر بالای آق تیا صفها کشیده استاده اند حضرت صاحب قران را دران وقت زیاده از

دویست کس ملازم نبود به نیروی شجاعت صف لشکر برآراست و روی توکل بر ایشان نهاد و چون لشکر یکدیگر را بدیدند از طرفین سورن انداختند حضرت صاحب قراني از الهام تایید آسماني اندیشه فرمود * * نظم *

کس از آزمایش نیابد جواز * نشیب آیدش چون رود بر فراز

بعد از چنان فتحي نامدار که تا انقراض عالم طغرای کار نامه پادشاهان گردون اقتدار و دیباچهٔ مناقب جهانداران در هر روزگار خواهد بود اقدام بر چنین جنگي نمودن مصلحت نیست علی الخصوص در مبادي حال چه بتجربه که آئینه یقین نمای عقل است روشن شده که هر دولت عظیم که آستین مآثرش بطراز ثبات مزین و نامه مفاخرش برقم دوام مُعَنون خواهد بود مبادي آنرا از تقلبات گونا گون چاره نباشد بدر عالم افروز فتح بدر را در عقب هلال واقعه جگر سوز احد از کوه بر آمد و آفتاب جهان تاب سلطنت سلیماني را ابر استیلاء دیو کبر به پیش در آمد * * نظم *

دولت آن به که اُفت و خیز بود * دولت تیز رست خیز بود

لا جرم آن حضرت دران حال چون دشمن آگاه شده بود و مجال شبیخون نمانده مراجعت اولي دانست از راه کوردنگ روانه شد ولشکر مخالف بآن غلبه و کثرت اگرچه معاینه دیدند که ایشان اندك نفري بیش نیستند اصلا از جای خویش پیش نیامدند و کس از عقب ایشان نرفت حضرت صاحب قران بقرشي معاودت

فرمود و ازانجا متوجه بخارا گشت علی یسوری و محمود شاه اقامتِ رسمِ استقبال واجب دانستند و بقدمِ عبودیت پیش آمده وظیفه خدمتگاری بجای آوردند و موکبِ همایون بسلامت و سعادت بشهر بخارا نزول فرمود امیر جاکو بسبب آنکه پیش ازین محمود شاه را بردمِ اسپ بسته دوانیده بود و پیش و پس چوبه زده ادبی بلیغ کرده بر جانبِ او اعتماد نداشت و بصورتِ دولت خواهی بر خاطر خطیر حضرت صاحب قرانی می نگاشت که مصلحت وقت توجه صوب خراسان است و هرچند مبالغه نمود آنحضرت قبول نفرمود امیر جاکو و امیر سیف الدین و عباس بهادر متفق شدند و بے استجازه بطرف خراسان بماخان رفتند بعد از چند روز خبر ببخارا رسید که منغلای امیر حسین امیر موسی و امیر اولجایتو با لشکرِ گران نزدیک رسیده اند حضرت صاحب قران با علی یسوری و محمود شاه فرمود که صلاحِ دولت و مملکت و مقتضاے شجاعت و جلادت آنست * * نظم *

که ما لشکر از شهر بیرون بریم * بران جنگ جویان شبیخون بریم

ایشانرا قوتِ ارتکاب آن امر خطیر نبود اتفاق ننمودند و عوضه داشتند که ما بندگان مصلحت دران می بینیم که جای را نگاه داریم و چون دشمن برسد بدفع و معارضه ایشان قیام نماییم حضرت صاحب قران چون آثارِ خوف و بد دلی ازیشان مشاهده فرمود و بر ثباتِ قدمِ ایشان نیز وثوقی نداشت ازانجا نهضت نمود و عازم خراسان شد

و چون بلب آب آمویه رسید از اتفاقات حسنه ده کشتي از بالای آب مي آمد فرمان داد تا آن کشتیها بگرفتند و از آب عبور کردند و بچول درآمده و از مرو گذشته در ماخان بسعادت و اقبال به اغرق همایون پیوست *

ذکر محاصره کردن امیر حسین بخارا را

چون امیر حسین با لشکر ببخارا رسید علي ومحمود شاه باستظهار معاونت اهالي شهر بضبط و محافظت حصار مشغول شدند و لشکر بیرون حصار را درمیان گرفته جنگ درانداختند و مردم شهر جلادت نموده از دروازه کلاباد بیرون آمدند و روی جسارت بمحاربه ایشان نهادند امیرحسین از راه خداع و مکر با لشکر هزیمت نموده تا مزار شیخ عالم سیف الدین باخرزي قدس سره باز گشتند مردم تاجیک بتصور آنکه لشکر گریخته میرود بي تحاشی با اسلحه و تبر و فلاخن از پي ایشان بشتافتند لشکر باز گردید و بیک حمله همه را تا دروازه رانده بسیاری ازان زیاده سر انرا بدست قهر از پا درآوردند و بقیة السیف که بهزار حیله جان ازان ورطه بیرون بردند و تیر و کمان انداخته بسوراخها و کاه دانها خزیدند و دم در کشیدند *

* نظم *

* هر سر سبک که او نه نشیند بجای خویش *

* از دست روزگار به بیند سزای خویش *

علي و محمود شاه خواستند که باز حشري جمع آورند و بمحافظت شهر قيام نمايند هرچند دران باب سعي نمودند و مردم را طلب داشتند کسی بسخن ایشان التفات نکرد شب بضرورت دروازه باز کرده بیرون جستند وراه ماخان پیش گرفتند آستینِ دولت از دستِ فرصت داده بودند دامنِ عجز بدندانِ اضطرار گرفته از پی مي بایست دوید *

* نظم *

* شور بختي که دهد دامنِ اقبال از دست *

* زود باشد که ازان غصه گریبـــان بدرد *

امیر حسین بکاول ازعقبِ ایشان روان کرد و تا کنارِ آب تاخته بیشتر نوکران ایشانرا فرود آوردند و تمام اموال و چهار پایان باز گرفتند علي و محمود شاه سوار وجمعی نوکران پیاده به بسی مشقت جان بیرون بردند و از آب عبور نموده بچول در آمدند و از مرو گذشته در ماخان بسعادتِ بساط بوس حضرت صاحب قران مستسعد گشتند از هرگونه تقصیراتِ خویش منفعل و شرمسار و بلطف و مرحمتِ آنحضرت خوشدل و امیدوار مراحم خسروانه جرایم ایشانرا رقم عفو کشیده نوازش بسیار فرمود و باسپ و جامه سرافراز گردانید و بعزمِ شکار سوار شده ایشانرا در سلک ملازمان انتظام بخشید و امیر حسین را چون بخارا مسخر شد چند روز درانجا توقف نمود و بعد ازان امیر خلیل را با دیگر امراء و لشکرے غلبه بمحافظت آنجا باز داشت و بسالی سرای مراجعت نمود و حضرت صاحب قران فرمان داد

تا نیستانهای ماخان را آتش زده بسوختند و چون باز از نو سبز شد اسپانرا فربه گردانیدند *

گفتار در عبور نمودن حضرت صاحب قران از آب آمویه و گرفتن نیکپی شاه و تاخت فرمودن بر لشکرِ قروناس و شکستنِ ایشان

درین اثنا بمسامع آن حضرت رسید که نیکپی شاه که از میامنِ التفات بندگانِ حضرت از ذل آوارگی خلاص شده و در آمویه و توابع که جای اصلی اوست بعز حکومت تمکن یافته بحکم ان الانسان لیطغی ان راه استغنی پای از جاده اطاعت بیرون نهاده و سر بطغیان وعصیان بر آورده و هرکرا میداند که احرامِ توجه این حضرت بسته از نوکرانِ آنحضرت وغیرهم مي گیرد ومحبوس داشته نمي گذارد که بگذرد حضرت صاحب قران را از استماعِ این خبر نایره غضب اشتعال یافت و از راهِ تورت کول با شش صد مرد شبگیر کرده روان شد و چون بلب جیحون رسید هنگام آب خیز بود و سیل بغایت بسیار و تیز *

* نظم *

* بدیدار کُه موج و دریا نشیب *
* بتگ چرخ کردار و طوفان نهیب *
* چو باد از شتاب و چو آتش ز جوش *
* چو مار از شکنج و چو شیر از خروش *

آن حضرت بنفسِ مبارک محل گذر طلب کرد و نظر احتیاط

بهر طرف آورده و برده از پایان بورد الیغ جای گذار اختیار فرموده و امراء را فرمان داد که با چهار صد سوار بطرف نشیب آب روان گردند و خود با دویست کس چاشتگاه بر آب زده آخر پیشین ازان جانب بشناه بیرون آمدند و ازانجا شبگیر کرده سحرگاه اطراف و جوانب آمویه که نیکپی شاه آنجا بود فرو گرفتند و او مردی دلیر بود پهلوان و چابک سوار تیر انداز سخت کمان دست جلادت از آستین کوشش برآورد اما شامت کفران نعمتش دامن دولت گرفت و سعادت یاری نکرد اول تیرکه بینداخت زه کمانش بگسست و تیرش بر سپر خطای (۱) بهادر آمد و دورکه و خطای بهادر در رسیدند و او را دستگیر کردند سبحان الله زه کمان گوئی از تار پیمان خود تافته بود که بس زود بگسست و تیر مکر از چوبهٔ تدبیر خود تراشیده بود که بسپر خطا باز خورد حضرت صاحبقران فرمان داد تا کشتیها بآن طرف روان کردند امراء با چهار صد مرد که بر حسب فرمان بآن طرف آب بودند بکشتی بگذشتند حضرت صاحب قران را در اثنای این احوال معلوم شد که لشکر قروناس در نواحی بخارا نشستنه اند همت عالی اقتضای آن کرد که بعطفه عنانی خرمن جمعیت ایشان ببادِ تفرقه بردهد به نیروی تایید شبگیر کرد و بموضع بیرمس بایشان رسید * بیت *

---

(۱) چنین است در سه نسخه و در سه کتاب دیگر بجای آن (ختای) بتای قرشت است *

و لشکر چنان درهم آویختند * که از آهن آتش فرو ریختند

تو گفتی هوا لاله کارد همی * ز پولاد بیجاده(۱) بارد همی

بادِ حملهٔ سپاهِ نصرت پناه از گرد راه خاك ادبار بر دیدهٔ شرکتِ مخالفان پاشید و نسیم فتح از مهبِّ عنایت الٰهی بر رایتِ ظفر پیکر وزید امیر خلیل که مقدَّمِ لشکر قروناس بود مقهور و مغلوب شد و تمام لشکر متفرق و پراگنده شدند * نظم *

* دولتش بسیار ازینها کرد و تا باشد کند *

* کین هنوز از پرتوِ صبحِ جمالش لمعه ایست *

موکبِ همایون ازانجا مظفر و منصور در کهف حفظ ملک غفور بسعادت معاودت فرمود و از آب گذشته مدت یکماه بر هر چاههای موضع قراول توپه توقف نمود و ازانجا عازم ماخان گشت و نیکپی شاه نقد روان جان بحواله دیوان قهر و انتقام از وجه جنایتِ کفران نعمت بقابض ارواح فرود آورد * مصراع *

* هرکس که چنان کند چنینش آید پیش *

و هرآینه * نظم *

* هرکو ولیِ نعمتِ خود روی بتابد *

* روزی بکشد کیفرش و چاره نیابد *

گفتار در فرستادن صاحب قران گردون جلالت امیر جاکو را پیش ملک حسین برسالت

(۱) بیای مجهول . سنگریزه ایست سرخ که مانند کاه ربا جذب کاه کند *

چون حضرت صاحب قران از مرو گذشته ماخان مضرب خیام نزول همایون گشت امیر جاکو را برسالت پیش والي هرات ملك حسین فرستاد ملک مقدم او را باعزاز و احترام تمام تلقي نموده ازشرایط مراعات و محافظت جانب او هیچ دقیقه فرونگذاشت و نسبت با حضرت صاحب قراني اظهار هواداري و محبت جاني کرده درباب موافقت و مظاهرت مبالغه ها نمود و استدعا فرمود که من بسرخس مي آیم اگر ایشان ازان طرف تشریف آرند بنیاد مودت و موالات استحکام پذیرد و عقد موافقت و ارکان معاضدت بعهد و پیمان موکد و مشید گردد و چون امیر جاکو مراجعت نموده آن سخنانرا بعرض رسانید و حضرت صاحب قران پیش ازان مصاحب امیر حاجي برلاس بآن طرف رسیده بود و برعادت ناپسندیده و شیمه غدر که ازان دودمان در هر زمان بظهور آمده اطلاع یافته چه امیر نو روز پسر ارغون آغا که در زمان سلطنت قران خان صاحب حل و عقد ممالک خراسان بود عم ملک حسین ملک فخرالدین که پدرش ملک شمس الدین کرت او را در قلعه خستار غور بند کرده بود از پدرش طلب داشت و از قلعه خلاص کرده تربیت فرمود و دختر برادر خود را امیر حاجي باو داد و حکومت هرات باو تفویض فرمود و کار او ازان تربیت بالا گرفت و چون مزاج قران خان با فساد بدگویان بر امیر نو روز متغیر شد و برادر و خویشان اورا در آذربایجان بقتل آورد و امیر قتلغ شاه منکغوت و دیگر امراء را

بقصد امیر نو روز بخراسان فرستاد او بنابر حقوق بسیار که بر ملک فخرالدین داشت و پیوند که با او کرده بود از طوس پناه بهرات برد و ملک فخرالدین با او تجدید عهد کرده بغلاظ ایمان موکد گردانید و با این همه چون امیر قتلغ شاه بدر هرات رسید ملک فخرالدین غدر ورزید و امیر نو روز را بدو سپرد و بقتل آوردند و برادر ملک فخرالدین ملک غیاث‌الدین که پدر ملک حسین بود در عهد سلطان ابو سعید با امیر جوپان سلدوز که مربی او بود همان طریقه سپرد و او را و پسرش را جلاو خان که از سلطان ابو سعید گریخته پناه بدو برده بودند و بایشان عهد کرده به بیداد بکشت و عجب تر آنکه امیر جوپان پیوسته نکوهش رای امیر نو روز کردی که بطایفهٔ غدار پناه برد وسعتِ پشتِ اسپ بضیقِ چهار دیوار حصار بدل کرد و خود عاقبت همان کرد که او کرد بعینه همان دید که اودید اذا جاء القضا عمی البصر * بیت *

قضا چون زگردون فرو هشت پر * همه زیرکان کور گشتند و کر

واین حکایت در مقدمه بتفصیل گزارش پذیرفته غرض آنکه حزم و کارداني حضرت صاحب قراني بعد از اطلاع برین معاني رخصتِ ملاقات و مخالطت با ملک نمي داد و محاسنِ خصالِ خسروانه روا نمي داشت که مباسطت و تودد او بعدم التفات و اعراض کلي مقابل گردد بنا برین فرزند ارجمند نور حدقه سلطنت و جهانداري و نور حدیقه ابهت و کامکاري امیر زاده جهانگیر را مبارک شاه سنجري ملازم

کرده پیش ملک فرستاد و بروفق اذا حییتم بتحیة فحیوا باحسن منها او ردوها سخنان محبت امیز مهر انگیز اورا جوابی مناسب آن پیغام داد که چون بر دین داری و نیکو کاری ملک وثوق و اعتماد حاصل است فرزند را پیش او فرستادیم و متعلقان را با اغرق درین مملکت خواهیم گذاشت و درخاطر چنان است که عنان عزیمت بصوب دیار اصلی معطوف گردد یقین که دررعایت و محافظت ایشان انچه مقتضاے مکارم ملکانه باشد بظهور خواهد پیوست * * ع *

* نباید از بزرگان جز بزرگی *

گفتار در نهضت همایون حضرت صاحب قراني بماوراء النهر و شکستنِ لشکرِ امیر حسین

چون سابقهٔ عنایت رباني منشور سعادت حضرت صاحب قراني را بطغراى فحواي بهجت افزاي و جعلنا کم خلایف فی الارض موشح گردانیده بود همتِ بلند جنابِ آنحضرت سر نهمت بآن فرو نمي آورد که همچون سلامت جویان بامانی قرار گرفته بمجرد انتظام اسباب دولت و کامراني قناعت نماید و مانند آسایش پرستان فرصتِ عیش غنیمت شمرده لذّاتِ جسماني طلبد و بزمِ عشرت و شادماني آراید * * شعر *

نحن اناس نعشق المکارما * لسنا نحب الشعر والمباسما

درین وقت باوجود آنکه تمامت ممالک ماوراء النهر در حوزهٔ تصرف و تسلطِ مخالفان و معاندان بود و درهر موضعی گروهي انبوه از لشکرِ

دشمن تمکن یافته هرکس جای خود را بجد تمام محافظت می نمود صاحب قران سپهر اقتدار عزم آن دیار جزم کرده باستظهار عون پروردگار سوار شد و باشش صد کس شب گیر کرده روی توکل براه آورد وچون از آب جیحون بگذشتند شبگیر کرده نزدیک صبح به نیستان رسیدند وان روز در اندرون چهار باغی کمین کرده توقف نمودند تا اسپان از رنج راه بر آسودند و از موضع جویباری شبگیر کردند و از طرف خزار قرشی را در میان گرفتند و جمعی از نوکران امیر موسی آنجا بودند همه را دستگیر کرده در قید اسار در آوردند خویشان قیصر و انا بخلک و کوده و اردو شاه باقوم خود بگریختند ودورکه وشیخ علی بهادر با بازرگانان بتصور آنکه از یاغیانند جنگ کردند و غالب شده چهار تنگ کمخا غنیمت گرفته پیش حضرت صاحب قران آوردند آنحضرت فرمان داد تا تمام آنرا بصاحبانش باز گردانیدند و بکم و بیش دران تصرفی نرفت و ازلشکر قروناس پنج هزار مرد درموضع قوزی منداق نشسته بودند وامیر سلیمان یسوری بایشان ملحق شد وبراتخواجه وهندو شاه نیز بالشکر بایشان پیوستند وانا بخلک وکوده از نزدیک خزار گذشته پیش ایشان رفتند وحضرت صاحب قرانی ازین احوال آگاهی نداشت آفتاب زردی از قرشی بسعادت سوار شد ونیم شب به نوقت رسید ودرانجا خبر لشکر قروناس وکثرتی که پیش ایشان جمع آمده بشنید وجانب حزم رعایت نموده فی الحال از میان عمارات و دیوارها بیرون فرمود و آن شب در ظاهر نوقت بصحرا توقف نمود * نظم *

دگر روز چون گنبدِ لاجورد * بر آورد و بنمود یاقوت زرد

رایتِ نصرت شعار ازانجا بسعادت روان گشت درین اثنا امیر جاکو از اسپ بیفتاد و چنان آزرده و مجروح شد که مزاجش از نهجِ استقامت انحراف یافت حضرت صاحب قران سي سوار مکمل همراه او کرده بماخان فرستاد و روی همت راسخ آساس بجنگ قروناس آورد امراء و بهادران همه دران عزم متفق و یکدل شدند مگر علي یسوری که آن رای را مستصوبِ نبود و مصلحت نمي دانست خویشانش این معني بعرض صاحب قران رسانیدند و آن حضرت اورا بجبر تکلیف کرده سوار ساخت و شیخ علي بهادر و آقبوغا بهادر را با شصت مرد برسم منغلای روان گردانید و از جانبِ مخالف هندو شاه با سیصد سوار مقدمهٔ لشکر بود منغلای جانبین بهم رسیده در یکدیگر آویختند و بیادِ حمله آتشِ پیکار افروخته بآبِ تیغ خاکِ معرکه با خون بر آمیختند * * نظم *

چو ابر و هوا درهم آویختند * چو باران زتن خون فرو ریختند

زخونِ دلیران و گردِ سپاه * زمین گشت لعل و هوا شد سیاه

تأییدِ آسماني سپاهِ حضرت صاحب قراني را با قلتِ عدد فتح و فیروزی کرامت فرمود و منغلای دشمن را رانده بقُول ایشان رسانیدند و چون این فتح روی نمود آنحضرت فرود آمد و اسپانرا آسایش دادند و در همان روز وقت پیشین بسعادت سوار شد وشش صد مرد را هفت قوشون ساخت و چون سپاهِ ظفر پناه از معارضان بعدد بسیار

کم بودند لشکریان را دل داده استمالت نمود و جهت ترغیب ایشان بکوشش و نبرد بلفظ گوهر بار در آورد که امروز روز بزم وعشرت مردان است * * نظم *

* بزم مردان عرصهٔ رزم است وعشرت داروگیر *
* بادهٔ خون دشمن وجام دمادم تیغ وتیر *

وامیر داؤد و امیرساربوغا و حسین برلاس وامیر سیف الدین وعباس بهادر وآقبوغا بهادر و هندو وایلچي ودورکه وشیخ علي بهادر وعلي یسوری وجوبین ومحمود شاه هریك را بجاي خود باز داشت وبنفس مبارک بقراولي پیش رفت وچون یاغي نزدیك رسید جرنغار و برنغار تربیت داده قول را بفر شکوه خویش بیاراست و فرمود که هنگام جنگ باید که سه جوق شده حمله بریم وچون سپاه طرفین دستا دست شدند مولانا بدر الدین و پسرش بگریختند وعلي یسوری با دو نوکر رو بگریز نهاد حضرت صاحب قراني بتایید ربانی حمله کرده * * نظم *

در افکند خود را دران کارزار * چو شیری که گور افکند در شکار
چوخورشید تیغش درخشنده شد * عدو چون ستاره پراگنده شد
کسي را که ایزد بود کارساز * زیاری لشکر بود بي نیاز

شکست آن جهان جوی نصرت پناه * چنان لشکری را باندك سپاه لشکری بآن کثرت وشوکت ساعتي داد مقاومت نداد دند و از یك حمله صاحب قران گیتي ستان پشت فرار نموده رو بهزیمت نهادند سپاه

ظفر پناه تکامشي کرده تا چکدالیك برفتند و کلانتوان ایشانرا بدست آورده بسي غنایم از چهارپاي و غیر آن بگرفتند *

* بیت *

جو آن بدسگالان هزیمت شدند * سپه بي نیاز از غنیمت شدند

ازانجمله اولجایتو طایخاني و پولاد که باحضرت صاحب قراني سوابق دوستي و اخلاص داشتند درینولا با مخالفان موافقت نموده آمده بودند لشکریان ظفر قرین ایشانرا به تیغ کین بگذرانیدند و سرها بریده پیش صاحب قران آوردند و وقوع این حال از کمال مرحمت و افضال بر خاطر همایونش گران آمد و فرمان داد تا جسد ایشانرا بشهر کش نقل کنند و علماء و صلحای آنجا بر ایشان نماز گزارند وبا وجود عداوت و عصیان که ازیشان بظهور انجامیده بود حقوق دوستي سابق باین مرتبه رعایت کرده شد * * نظم *

بروزگار همایون او محقق شد * که چیست معني لفظ مکارم الاخلاق

و بعد ازان فتح ارجمند همت عالي عزم آن کرد که دشمنان را مجال نداده برانند و بجلگای حصار رسانند و لشکر آنجا جمع کرده رو بجنگ امیر حسین آورند قوت قلب امراء برفعت همت آن حضرت وفا نمي کرد باتفاق زانو زده عرضه داشتند که درخواست هواداران دولت خواه و صواب دید بندگان درگاه آنست که این عزیمت فسخ پذیرد و عنان توجه بصوب سمرقند معطوف گردد عواطف خسروانه سخن ایشانرا بسمع رضا اصغا نمود *

گفتار در توجه حضرت صاحب قراني بجانب سمرقند بسعادت و کامراني

صاحب قران کامکار لشکرکش و نواحي آن جمع آورده متوجه سمرقند شد و ترماجوق ایغور و طغي شاه را در ولایت کش باز داشت تا بضبط اموال دیواني قیام نموده بسویّت و راستي از رعایا مستخلص گردانند و چون رایت نصرت شعار بحوالي سمرقند رسید اوج قرا بهادر باسپاه امیر موسی بیرون آمد و کنار آب رحمت گرفته باستاد حضرت صاحب قران لشکر ظفر قرین را مرتب داشته میمنه و میسره بیاراست و بنیروي دولت قاهره بیک حمله همه را متفرق گردانید و آقتمور بهادر از عقب اوج قرا شتافته شمشیري زد اورا که تمام تیرهاش قلم شد و اوج قرا بهادر از بالاي زین خود را پیچیده شمشیر حمایل دار فرود آورد وبرسر اسپ آقتمور بهادر زد چنانچه اسپ از پاي درآمد و سوار پیاده ماند و اوج قرا گریخته بشهر درآمد صاحب قران نصرت قرین بموضع رتین نزول فرمود و اوج قرا یکهزار و پانصد مرد مرتب و مکمل ساخته بآهنگ جنگ بیرون آمد سپاه ظفر پناه صاحب قران گردون اقتدار چون شیر غران ببوي شکار روي جلادت بایشان نهادند ایشان ازغایت خوف و هراس پیش از جنگ بگریختند * نظم *

نیارست دشمن توقف نمود * رخ از دور بنمود و برگشت زود

و چون لشکر گریخته بمحلهاي شهر رسیدند و دربندها را تنگ کرده بودند و کوچها را چوب انداخته چنانچه سوار را مجال گزار نبود از

غایتِ دهشت و ترس اسپان را با زین بتعجیل مي کشیدند و تمام زینها شکسته شد و نکبت زده و مقهور بشهر در آمدند * * نظم *

چو نکبای نکبت بایشان وزید * گریزنده هر کس بکنجی خزید

حضرت صاحب قران بسعادت و اقبال چند روزی در سغد جنت مثال بموضع فرین کنت و ساغرج توقف فرمود دربن اثنا استماع افتاد که اولجایتو و پولاد بوغا با لشکرِ قروناس متوجه شده مي آیند بعد ازین خبر طغي شاه از کش گریخته رسید و تقریر کرد که جمعي بی خبر بر سرِ ترماجوق تاخته او را گرفته اند و بقتل آورده حضرت صاحب قران ازانجا نهضت نمود و با لشکرِ بهرام انتقام بکنار آب یام فرود آمد و ارغون شاه بوردالیغي که اورا بخبر گیري فرستاده بود بیامد و یکي را گرفته بیاورد و چون از و خبر پرسیدند زانو زده جواب داد که اولجایتو و پولاد بوغا بآب تورم نشسته اند و امیر حسین با لشکرِ گران بقرشي رسیده در آینه رای صواب نماے حضرت صاحب قران که بصیقل توفیق جلا یافته بود مصلحتِ وقت چنان روی نمود که بحکم الامور مرهونة باوقاتها چند روزي با روزگار ساز گاري کرده شود تا هنگامِ آن در رسد که دشمنانرا بحسام انتقام سزای لایق در کنار توان نهاد و ما ذلک علی الله بعزیز * نظم *

یاقوت همي قیمت ازان افزاید * کزسنگ بروزگار بیرون آید

بنابرین لشکریرا که از کش و آن نواحي جمع آورده بود رخصتِ مراجعت ارزاني داشت و با شش صد سوار که ازان سوی آب

باز ملازم رکاب نصرت انتساب بودند بطرف پایان آب سمرقند روان شد و امیرحسین پیش ازین بامیرموسی پیغام کرده بود که سر راه حضرت صاحب قراني بگیرد و امیر موسی و اوج قرا بهادر با لشکر در کوکلدار آچیغي فرود آمده بودند و جنگ را آماده گشته و چون آنحضرت برسید لشکر فیروزی آثر حمله کردند و ایشان چون پشه از پیش باد صرصر جسته رو بگریز نهادند و بهزار حیله خود را بسمرقند انداختند حضرت صاحب قران ازانجا بسعادت شبگیر کرده بساغرج راند و سحرگاه اسپان را آسایش داده سوار شد وشب هنگام در قرچق فرود آمد زماني بر آسود و ازانجا کوچ کرده وقت صبح در موضع توه پوني نزول فرمود و چاشتگاه ایوار کرده شب در میان بکوکنك رسید و از آب خجند گذشته شب آنجا توقف فرمود و چون کیخسرو وبهرام جلایر که پیش خان جته رفته بودند ازانجا کوچون تمور وشیراول را سر کرده هفت هزار مرد جته آورده بودند و در تاشکنت نشسته حضرت صاحب قران روی توجه بآن صوب آورد و چون فرمان خان نفاذ یافته بود که لشکر وایل آن ولایت پیش بهرام جمع شوند او بحکم یرلیغ دران ولایت مستولي شده بود و چون هوای تاشکنت از غبار موکب همایون آن حضرت عطر سا گشت و بهرام پیش ازین نسبت با حضرت صاحب قراني دم از موافقت و هوا داري میزد و بر مخالفت امیرحسین با آن حضرت عهد بسته بود و بتقویت و معاونت بندگان حضرت صاحب قران بر ایل و تومان خود حاکم

شده و بر معارضان غالب آمده درین ولا تصورِ بندگان حضرت آن بود که او حقوق سابق مرعي دارد و بعهدِ خود وفا نموده در معامله معارضه و مقابله با امیر حسین بجان بکوشد و او خود اصلا ازان در در نیامد و نسبت با حضرت صاحب قران رسم خدمتے لایق بتقدیم نرسانید و با این همه مواضعي که دران نواحي بخاصه شریفه آنحضرت تعلق داشت بعلت آنکه مال از برای خزانه خان جمع مي کنم تصرف مي نمود * * نظم *

گفتم که لب تو جان فزائي گندم * افسوس که طرۂ تو دل نیز ببرد

لا جرم غیرت حضرت صاحب قران زبان عتاب باو برکشود و فرمود که من بسبب موافقت تو مخالفت با خان و امیر حسین آغاز کردم و بسي خرابي ازان ممر بولایت راه یافت و رعایت جانب دوستي نموده ترا ازان حال که خود میداني بحکومت رسانیدم و بر معارضان غالب و مسلط گردانیدم و امروز که اندک قوتي داري باعتماد عهد و پیمانِ تو اینجا آمدم و مروت و مردي تو این است امید بکرم خدای مراد بخش دارم که ترا دگرباره بر درِ خود خوار و محتاج به بینم و عن قریب چنان شد * * مصراع

* و آن خود چه مراد بود کو جست و نیافت *

و امیر کیخسرو از مقدمِ حضرت صاحب قران مبتهج و شادمان گشته آنحضرت را بخانه برد و طوي داد و آنچه از وظایف هوا خواهي و جانب داري تواند بود بجای آورد و امیر کیخسرو دران وقت

که پیش توغلوق تیمورخان رفته بود خان او را بدامادی خود گرامی گردانیده بود و تومان قتلغ دخترِ عم زادهٔ خود بیسون تیمور خان ابن ابوکن را باو داد و او را ازان حرمِ محترم صبیهٔ بود رقیه خانیکه نام حضرت صاحب قران دریں ولا او را برای فرزند ارجمند امیر زاده جهان گیر خواستاري فرمود و بساط عیش و کامراني گسترده مدت یکماه بعشرت و شادماني گذرانیدند *

ذکر لشکر فرستادن امیر حسین بجانب حضرت صاحب قران و شکسته باز گشتنِ ایشان

دریں وقت خان و امیر حسین با لشکری بے قیاس از قروناس از شهر سبز گذشته سالار بلاق را مخیم نزول ساخته بودند و امراءِ معتبر مثل امیرموسی و شیخ محمد پسر بیان سلدوز و اولجایتو پسر اپردي و دیگر بهادران را با بیست هزار سوار بعزم رزم حضرت صاحب قران از پیش فرستاده و ایشان از سمرقند عبور نموده در کنار آب بلنغور فرود آمده بودند و چون امیرموسی و دیگر امراء و بهادرانِ آن سپاه بکرات از حضرت صاحب قران دست بردها دیده بودند و هراسِ لشکر منصور در دل ایشان جای گرفته سه فوج لشکر از پیش روان کرده بودند تا هر گروهی بر سرِ راهی نشسته بمحافظت آن طریق قیام نمایند ملک بهادر با سه هزار مرد بموضع سوزن گران آمده بود و آن را نگاه مي داشت و جهانشاه با هزار و پانصد سوار در رباط ملک بود و خرمن با هزار مرد در موضع دزق راه تبي قذق محافظت

مي نمود صاحب قران گردون اقتدار چون همگي استظهار بعون عنايت پروردگار داشت از بسياري سپاه دشمن انديشه نمي كرد *

* نظم *

چو سرسبزيش داد يزدان پاک * ورا از سپاهي دشمن چه باک

يكي تن كه با او بود كردگار * نبايد كه انديشد از صد هزار

دريں حال باتفاق كيخسرو دو هزار مرد جته همراه كرده روى توكل بدفع مخالفان نهادند و آن حضرت با پانصد مرد از پيش روان شد و از موضع خاوص بيرون آمد و از آب خجندگذشته شبگير كرد و بر جهانشاه و سپاه او شبخون آورد و ايشان را متفرق و پريشان گردانيد و هم دران روز بموضع دزق تاخت و خرمن را رانده وكوفته تمامي اموال ايشانرا بباد تاراج برداد و درانجا زماني توقف فرمود تا اسپان بياسايند و سيصد مرد جته را با غنيمتها كه فتوح روزگار شده بود همانجا بگذاشت و بياري تاييد رباني پاى عزم در ركاب توكل آورد و با دويست كس روى همت ملكانه بسوى ملک بهادر نهاد و سي مرد جلد كار ديده از پيش روان ساخت و دو كس را از طرف دست راست و دو كس بطرف چپ بقراولى بفرستاد و بنفس مبارک با صد و شصت و شش سوار در عقب ايشان براند مخالفان چون سي مرد آراسته ديدند كه بي انديشه مى آيند انديشناک شدند و گمان بردند كه مگر لشكر مغول رسيد وغلبه درعقب است سپاه ملك بهم برآمد و روى بگريز نهاد لشكر منصور از پى ايشان تاخته دران چول بسياري از ايشان

را فرود آوردند و چون گریختگان با میر موسی و شیخ محمد و اولجایتو رسیدند ایشانرا بیم و هراس صاحب قران در دل وجان قرار گرفته بود *

* مصرع * * گل نم دیده را آبی تمام است *

باوجود آنکه بیست هزار مرد مکمل داشتند خوف برایشان غالب گشت و هم دران شب بی توقف شبگیر کردند حالت یوم یفر المرء من اخیه صورت حال ایشان شده کس بکس ناستاده وهر یک از بیم جان بیخود ولرزان می تاختند تا پیش امیر حسین درینولا امیر کیخسرو از عقب حضرت صاحب قرانی کس فرستاد که لشکر جته مسلمانان را غارت کرده و برده گرفته از دزق باز گردیدند و من باصد مرد در رباط منتظر شما نشسته‌ام از وصول این خبر گرد ملال بر خاطر مبارک آنحضرت نشست و روان بازگشته بامیر کیخسرو پیوست وفرمود که مسلمانان را در دست کافران اسیر گذاشتن روا نباشد وچون رای عقده کشایرا بر تدارک آن واقعه گماشت صلاح دران دید که شصت مرد گزیده کاردان را بفرستد تا از طرف کوه خود را بلشکر جته نمایند باشد که ایشان متوهم شده بشتاب بگریزند واسیران را بآسان تروجهی از ربقه تسلط کفار خلاص توان کرد آن تدبیر صورت تقدیر بود که خامه عنایت پروردگار بر لوح ضمیر آن موید کام گار نگاشت همان که آن شصت مرد روان شده سیاهی خود را از جانب کوه بنمودند لشکر جته اسیرانرا باهرچه غارت کرده بودند بگذاشتند و بی توقف بتاخت بگریختند سپاه منصور اسیرانرا با غنایم بی زحمتی بدست آورده

مراجعت نمودند و بدان تدبیرِ لطیف اسیرانِ مسلمانان از تعرض استیلاء کافران خلاص یافتند *

* نظم *

نه برحدیقهٔ رایش وزیده باد غلط * نه برصحیفهٔ عزمش نشسته گرد فتور

حضرت صاحب قران بعد ازان نهضت فرمود و از آبِ سیحون عبور کرده در موضع خمرک نزول فرمود چون امراء و لشکریانِ امیرحسین شکسته و برسوائی خسته و پریشان و تازان پیش او رسیدند آتشِ خشمش برافروخته رایتِ ملامت و زجر برافراخت و ایشان را سرزنشها کرده گناه کار ساخت و خود از سرکین چون شیر غرین باخان روان شد و چون بآق کوتل رسید از تمام لشکر ده هزار مرد نام دار که درشجاعت و مردانگي هریک خود را ثالثِ رستم و اسفندیار می دانستند بتعیین برگزید و ایشانرا برجنگ تیزکرده این سخن گسترید *

* نظم *

که باید که مردانه جنگ آورید * جهان برجهان جوی تنگ آورید

و برسم منغلای روان ساخته مبالغه کرد که بتعجیل از آبِ خجند بگذرید و آتشِ کین را بباد حمله افروخته باد شمن نبرد آورید * نظم *

سرا سر همه دل پراز کین کنید * زکین ابروان را پر از چین کنید

گفتار درگریختنِ لشکر امیرحسین از هیبتِ حضرت صاحب قرانی و بازگشتنِ امیرحسین

چون خبرِ توجه لشکر امیر حسین بحضرت صاحب قران رسید

شامگاهي بود جهان از فراقِ آفتاب و تراکمِ حجاب چنان تاریک که فلک با چراغِ ماه راه نمي‌دید وسحاب از دیده ودم حسودِ دولت روز افزون مایه گرفته برقي عظیم مي بارید هوا چون راي مخالفان تیره تر از قار و ابر چون دستِ دریا نوال صاحب قران سیم بار * نظم *

* هواپرزمیغ و زمین پرزبرف * زلب ره نبردي سوی گوش حرف *

عالي حضرت گردون صولت * بیت *

دران حال شد بي توقف سوار * به نیروے تایید پروردگار

و امیرکیخسرو چون دولت درین کار یار و باتفاق با پانصد مرد روے توکل براه آورده نیم شب بگذار بارسین رسیدند و گذارها را گرفته فرمان شد تا برغو کشیدند و چون قوتِ دولت آسماني هیبتِ حضرت صاحب قراني در دلها انداخته بود چنان لشکري بآن کثرت و شوکت چون رَمَه وحش بمجرد آوازي بهم بر آمدند وهم دران شب از کنارِ آب شبگیر کرده بازگشتند و پیش امیر حسین رفتند * نظم *

سپه گشته پیشِ سپهبد خجل * سپهبد هم از بختِ خود منفعل

و دربن اثنا بهرام جلایر بي اشارت و استصوابِ حضرت صاحب قران کامیاب و کیخسرو از تاشکنت با لشکر جته بازگشت و بجانب سیرام رفت و چون اغرق صاحب‌قران و ازان[1] کیخسرو پیش بهرام بود

---

(۱) چنین است در پنج نسخهٔ و در یك نسخهٔ لفظ (ازان) قبل کیخسرو نیست *

ایشان نیز از عقب با مردم خود عنان عزیمت بآنصوب تافتند و چون بسیرام رسیدند در قریه چمي کنت اغرق خود را یافتند و بهرام پیش از وصول حضرت صاحب قران ازانجا رفته بود آنحضرت ساربوغا و آقبوغا بهادر را بجانب جته پیش امیر شمس الدین و حاجي بیگ فرستاد بطلب لشکر و بعد از تامل و استشاره در اختیار موضع قشلاق کیخسرو باتراز رفت و حضرت صاحب قران با شش صد مرد خاصه بازگشته زمستان بسعادت و اقبال در تاشکنت که فردوسي در شاهنامه آنرا بهشت کبك خوانده و چاچ و شاش نیز گویند بگذرانید خان و امیر حسین چون درین مدت هرچند کوشیدند دست سعي شان بدامن مراد نرسید و در عرصه معارضه هر منصوبه که از وفور شوکت وکثرت سپاه به نشاندند به بیذق تدبیرے که دولت حضرت صاحب قرآني فرو کرد از هم برشد درین هنگام که لشکر زمستان هجوم کرد و بساط کافوري برف در بسیط گیتي بگسترد بضرورت باز گشتند و در سمرقند پولاد بوغارا با جمعی بهادران بضبط آنجا بگذاشتند و خود با خان بارهنگ سراي رفتند و فصل زمستان دران جا بسر بردند *

گفتار در مصالحت امیر حسین و حضرت صاحب قرانی

چون فصل شتا بآخر انجامید و رسولان صبا و شمال آوازهٔ رسیدن لشکر بهار در انداختند و نصیحت گویان قمري و هزار در باب مصالحت

گل باخار فصلها پرداختند سار بوغا و آقبوغا بهادر که حضرت صاحب قران ایشان را بجانب جته فرستاده بود باز آمدند و خبر آوردند که از جته لشکري انبوه میرسد وچون آنحضرت بحقیقت صاحب قران بود و موید من عند الله و درهر وقت باندك سپاهی لشکرهاي گران مي شکست وبی کثرتي کارهای بزرگ از پیش مي برد وامور غریب از دولتش بظهور مي پیوست امیرحسین را دایماً دل درتدارك خاطر او بود و درباب مصالحت با اوسعي مي نمود وچون اول بهار شد وخبر شنید که لشکر جته بمعاونت آنحضرت خواهد آمد اندیشه کرد که اگر از جانب جته لشکري به سپاه او پیوندد کوه آهنین بمثل پیش باد حمله اش پره کاهي نسنجد و مارا بکلي دست از جهان بباید شست ودل از جان برگرفت * نظم *

* آنکه بي لشکر ازین گونه جهان برهم زد *

* چون سپاهش برسد خود که تواند دم زد *

وصلاح دران دانست که بعلماء و مشائخ خجند و تاشکنت توسل جسته ازیشان استدعاء نمود که باتفاق با حضرت صاحب قراني از درِ دینداري و مسلماني درآمده معارضه ومجادله که درمیان ایشان است بموافقت ومصالحت رسانند و غبارِ وحشت و آتشِ فتنه که درمیان برخاسته وبر افروخته است بزلال موعظت و نصیحت فرو نشانند اصحابِ درس و فتوی و اربابِ زهد و تقوی بمقتضای نص وان طایفتان من المومنین اقتتلوا فاصلحوا بینهما

دُرّاعهٔ موافقت پوشیده دست صلاح از آستین صدق برآوردند و بپای اخلاص پیش آن سرور صاحب قران آمدند و بعد از تقدیم مراسم دعا و ثنا عرضه داشتند که چون بندگان را کمال دانش و دین داری و مرحمت و نیکو کاري حضرت صاحب قران بیقین معلوم است به درخواست حاجتي که متضمن خیرو صلاح دنیوي و اخروي مسلمانان مي دانند جسارت مي نمایند حال آنکه مخالفت میان شما و امیرحسین خود موجب ویرانی مملکت و پریشاني رعیت است و چون ستیزه بجای رسد که شما لشکر بیگانه را درین دیار راه دهید دستِ تعرض کفار بخون و مال مسلمانان دراز شود و اگر ایشانرا غلبه و استیلا ئی که مبادا هرگز دست دهد باشما هم وفا نکنند * * نظم *

ستیزه بجائي رساند سخن * که ویران کند خاندانِ کهن

امید بتوفیق الٰهي که پیوسته رفیق حال شما بوده و خواهد بود چنان است که بر حسب فرموده والصلح خیر زنگ کدورتي که بر آینه مصادقت و دوستي طرفین نشسته بمصقل مصالحت جلا پذیرد تا عرایسِ مصالحِ ملک و ملت و سلامت و امنِ لشکري و رعیت در صفای آن چهره بنماید و از حسنِ اتفاق دران نزدیکي حضرت صاحبقران بخواب دیده بود که در آبِ خجند سیل بسیار درآمده بود و او درمیان آب بر سرِ چوب پاره نشسته بود ی و بسجده درافتاده و از فریادرس درماندگان خلاص و نجات طلبیدی و از غایت

دهشت از خود غایب شده و چون چشم باز کردي خود را بساحل آب دیدي از طرف سمرقند و در عقب نظر کردي دریا همچنان جوشان مشاهده نمودي و چون از خواب برآمد رای مبارکش بالهام دولت آن سیل جوشان را بلشکر تعبیر فرمود و صورت نجات که در جانب سمرقند دیده بود دانست که آنچه مراد است هم ازان طرف بحصول خواهد پیوست در خاطر خویش روی توسل و امیدواري از جانب جته بکلي گردانید چون درین هنگام آن گروه گزیده مصالحت التماس نمودند و دران باب مبالغه فرمودند در محکمه رای صواب نمای آنحضرت بدو گواه عدل ثابت شد که خیر در سلوک جادهٔ موافقت و مصالحت است و چون خاطر شریف بران نهاد اندیشه فرمود که اگر جمعی درمیان آمد و شد نمایند و گفت و گو کنند این کار مدتی در حیز توقف و تاخیر بماند همان به که خود پیش امیرحسین روم و بحثی که باشد رو برو گفته و شنیده هرچه زودتر غبار کدورت از میان برخیزد * * بیت *

هزبراني که شیرانِ شکارند * پیامِ خود بپای خود گذارند

لاجرم نوکري پنجشنبه نام را جهت اعلام قصدی که فرموده بود پیش امیرحسین فرستاد و بنفس مبارک چنانکه شیمه و وارِ آن موید کامگار بود که کارهای کلي همه بنفسِ همایونِ خود ساختي روی صدق بسوی کعبهٔ صفا نهاده بی توقف و اندیشه روان شد و از سیحون عبور کرده متوجه سمرقند شد و چون بآنجا رسید و آفتاب

غرهٔ مبارکش ظاهر شهر سمرقند را منور گردانید وقت طلوع آفتاب بود خواست که بشهر در آید شخصی از شهر بیرون آمد و خبری غیر واقع رسانید که امیر حسین وفات یافته است حضرت صاحبقران بعد از استماع آن سخن بشهر در آمدن مصلحت ندانست عنان توجه بصوب شادمان تافت و چون بشادماني بشادمان رسید با چند قوشون از لشکر امیرحسین که از مقابل مي آمدند دوچار خورد و چون روی قصد بآن حضرت نهادند دفع صایل را بنیروی تایید حمله کرد و ایشانرا رانده منهزم و متفرق گردانید و ازانجا بآب یام آمده نزول فرمود و زمانی توقف نمود تا اسپان چریده سیر شدند وبسعادت سوار شد و چون بموضع نیازي رسید امیر موسی هزاره غانچي که تعلق بخاصه او داشت و دیگر سپاه جمع آورده با لشکری پیش آمد بهادران این طرف او را از قصد و نیت حضرت صاحب قران خبر دادند که عزم ملاقات امیرحسین دارد تا کدورتی که درمیان آمده بصفا مبدل شود امیر موسی بکثرت لشکر مستظهر بود آن سخن مسموع نداشت غافل ازانکه عمده درباب محاربه و جنگ مردي و مردانگي سردار است نه بسیارے لشکر جرار * * مصراع *

* پشت سپه گران سواري دارد *

و با آنکه چند بار خود را آزموده بود باز لشکر آراسته آهنگ جنگ کرد حضرت صاحب قران امیر سیف الدین و خطای بهادر را با پنجاه مرد فرستاد که از عقب ایشان درآمده حمله آورند و بنفس

مبارک با هفتاد کس پیش ایشان بگرفت لشکرِ امیر موسی چون دیدند که سپاه از پس و پیشِ ایشان درآمد و دست برد این سپاه بکرات دیده بودند و مرارتش چشیده فی الحال منهزم شدند کانهم حمر مستنفرة فرت من قسورة متفرق و پریشان گشتند لشکرِ منصور از پی ایشان روان شده بسیاری را بتیغ قهر بگذرانیدند بسی را فرود آورده از قتل در گذرانیدند و درین اثنا حضرت صاحب قراني جهت تفقدِ دولتخانه ارغون شاه بوردالیغي را با بیلاکاتِ لایق بجانب ماخان روان فرمود و درین حال از پیش خبر آمد که لشکرِ امیر حسین رسید حضرت صاحب قراني مراجعت نمود و همان شش صد مرد را مرتب داشته بر بلندي باستاد و لشکرِ قروناس سي قوشون سواران گزیده میمنه و میسره آراسته در رسیدند و در مقابل صفها برکشیدند و از جانبین سورن انداختند * * نظم *

خروشی برآمد ز هردو طرف * که لعلی شد از بیم دُر در صدف

حضرت صاحب قران با سپاهِ ظفر پناه زمانها توقف نمودند تا آن بهادران بکارے که این راه از برای آن پیموده اند و زحمت کشیده درآیند و دست بکشایند کسی سر بر نیاورد و پای پیش ننهاد آنحضرت ایشان را بگذاشت و با دلاورانِ خویش مراجعت نمود و شبگیر کرده از آبِ کوهك بگذشت و سحرگاه بقینار شقشار نزول فرمود چون پیش ازین نوکري پنجشنبه نام بسالی سرای پیش امیر حسین فرستاده بود که سخن مصالحت برساند دران موضع

بانتظار معاودت او توقف نمود چون پنجشنبه بامیرحسین رسید
و خبری که پیوسته گوش امید او بر راه انتظار آن بود برسانید آن
معنی را غنیمت شمرد و بر التزام موافقت و ترک مخالفت سوگند
یاد کرده عهد بست و توران شاه را با پنجشنبه بفرستاد تا عهد ازین
جانب نیز مستحکم شود حضرت صاحب قران عباس بهادر را
با توران شاه روان کرد و امیرحسین با عباس بهادر تجدید عهد کرده
پیمان را با یمان موکد گردانید و امیر موسی و اولجایتو را با ده هزار
مرد بفرستاد و با ایشان مبالغه کرد که خاطر فلان کس یعنی حضرت
صاحب قران بدست آورده با او صلح کنید و سعی نموده البته نوعی
سازید که میان ما ملاقات شود و چون ایشان از قهلغه و کش گذشته
در پایان سمرقند بقریه کمش‌کنت که مزار متبرک علی اتا قدس سره
آنجاست فرود آمدند حضرت صاحب قران بعلی‌آباد سغد نزول
فرموده بود ایشان بدرخواست مصالحت کس فرستادند و آنکس
از آب کوهك عبور کرده پیش حضرت صاحبقران آمد و بشرف
بساط بوس استسعاد یافته حکایت درخواست امراء درباب مصالحت
بعرض رسانید و قرار بران شد که آنحضرت با صد کس و امیر موسی
و امیر اولجایتو با صد کس بهم رسند و ملتمس ایشان مبذول افتاده
صلح کنند و چون این سخن بامراء رسید فی الحال سوار شده با صد
مرد متوجه گشتند و حضرت صاحب قران با دویست مرد توجه
نمود و چون بیکدیگر نزدیك شدند ملازمان آنحضرت عرضه داشتند

که امراء صاحب وجود امیرحسین اینهااند که بپای خود بدام آمده‌اند اگر اینها را بدست آوریم دیگر او را قوت مقاومت با ما نماند و بکلي ویران و مستاصل شود گردشِ چرخ نقشی موافق نموده فرصت غنیمت مي باید شمرد همتِ عالي آن حضرت آن سخن را تمکین نکرد و فرمود که عهد شکستن از مردی نیست * * بیت *

* از عهده عهـــد اگر برون آید مرد *
* از هرچه گمان بري فزون آید مرد *

و چون امیرموسی و امیراولجایتو بحضرت صاحب قران رسیدند زبان انصاف بعذرخواهي برکشادند و از جانبین عهدِ مودت و دوستي تازه کرده وحشت و کدورت بکلي از میان برخاست و حضرت صاحب قران تسلي خاطر ایشانرا برتاق امیرموسی فرود آمد و بقاعده سابق بساطِ انبساط و یگانگي مبسوط گشت و بعد ازان لشکرِ خود را اجازت داده باز گردانیدند و خود نیز بخانهای خویش معاودت نمودند و آنحضرت بجانبِ کش توجه نموده بسعادت واقبال دران خطه جنت مثال نزول فرمود اصول و اهالي آنجا باحراز دولتِ پای بوس مبادرت نموده بانواع عنایت و نوازش سرافراز گشتند * * نظم *

باقبال به نشست صاحبقران * ز فرشِ همه مملکت شادمان

ذکر لشکرکشیدنِ امیرحسین بجانب بدخشان

دران وقت شاهانِ بدخشان با خان وامیر حسین یاغي بودند

امیر حسین لشکر کشیده بسرِ ایشان رفت و شاهان نیز سپاهِ خود جمع آورده پیش آمدند و لشکر طرفین در مقابل یکدیگر به نشستند و چون ملك حسین والي هرات از مخالفتِ شاهانِ بدخشان و توجه امیر حسین بجانب ایشان آگاه شد لشکری گران بطرف بلخ روان کرد تا ایل و الوس آنجا را غارت کنند حضرت صاحب قران را بران حال اطلاع افتاد از کش با سپاهِ ظفرپناه روی توجه بدفع ایشان نهاد لشکرِ ملك را چون از توجهِ آنحضرت خبر شد شَبُرغان و بلخ را تاخَلُم تاخت کرده بتعجیل باز گشتند حضرت صاحب قران از معبرِ ترمذ عبور فرمود و چون خراسانیان باز گشته بودند عزم دیدنِ خان و امیر حسین کرد و چون امیر حسین را از توجهِ آنحضرت آگاهي دادند با شاهانِ بدخشان صلح کرده روان باز گردید و در قُندُز اتفاق ملاقات افتاد و یکدیگر را کنار گرفته غبار وحشتی که درمیان بود بکلي مرتفع شد و چند روز متصل طویها کرده بعیش و عشرت مشغول شدند وازانجا نهضت فرموده به ییلاق اشکمش رفتند و حضرت صاحب قران بماخان کس فرستاد تا امیر زاده جهانگیر با اغرق بخطه دلکش کش توجه فرماید *

* نظم *

* روان گشت فرمانِ صاحب قران *

* که اغرق بسوی کش آید روان *

گفتار در لشکر کشیدنِ امیر حسین و حضرت صاحب قران بکابلستان

چون دران وقت پولاد و آقبوغا بیسود پشتِ استظهار بحصار کابل باز گذاشته پای از جاده انقیاد بیرون نهاده بودند و سر از ربقه اذعان کشیده دم از مخالفت میزد امیر حسین و حضرت صاحب قران لشکرے گران مرتب داشته بعزم توجه آن جانب سوار شدند و چون از عقبه هندوکش گذشته بکابل رسیدند پولاد و آقبوغا مقابله و معارضه را آماده گشته بحصار تحصن جستند و لشکرِ اینجانب حصار را مرکز وار درمیان گرفته جنگ در پیوستند * * نظم *

چو بارانِ نیسان بهنگام جنگ * ببارید ازان باره سنگ و خدنگ
تو گفتي شد آن باره ابرِ مُطیر * نگرگش همه سنگ و بارانش تیر

حضرت صاحب قران روی همتِ عالي بقهر دشمنان آورده ایشانرا عاجز و مضطر گردانید وبهادرانِ نصرت پناهش داد مردي و مردانگي داده خطای بهادر و شیخ علي بهادر بابسی دلاوران دران جنگ زخم دار شدند و چون آن حضرت بنفس مبارک متصدي کارزار شده بود مخالفان را بضرورت کارزار گشت و لشکرِ ظفر قرین حصار را بحرب و ضرب بکشادند و پولاد و آقبوغا را دستگیر کرده به بستند * * نظم *

سپه را چو صاحب قران پشت بود • نگینِ سعادت درانگشت بود
خدا داد شان از عنایت ظفر * بر اعدای بیسود کوته نظر

و بعد از فتحِ حصار و قهرِ مخالفان و ضبطِ دیار مظفر و کامگار

بازگشتند و درین اثنا امیر حسین با حضرت صاحب قراني بر سبیل مشورت سخن راند که داعیه دارم که بلخ را نشستن جای سازم و قلعهٔ هندوان را که در وقت معموري پاسبان بامش با هندوي فلك همراز بودی و از ترشح آبِ خندق عمیقش گاو زمین در شناوری با ماهي هم باز * نظم *

* گردون چو خاک و خاك چو گردون همي نمود *
* از پستي و بلندی آن خندق و حصار *

بحال عمارت باز آورم حضرت صاحب قران بحکم المستشار موتمن او را از امضای آن رای منع فرمود و قصه عمش امیر عبدالله یاددادند که بعد از واقعه امیر قزغن عزم توطن سمرقند جزم کرد و اُمراء و دولتخواهانش عرضه داشتند که ولایت خود را گذاشتن و درمیان بیگانگان وطن ساختن از طریقِ حزم دور است چه اگر کارے افتد مردم بیگانه بکار نیایند و مدد کاري ننمایند و او نصیحتِ نیک خواهان را نشنید و عاقبت بسخن ایشان برسید و دید آنچه دید * بیت *

* هرکس که نصیحت ز عزیزان نکند گوش *
* بسیار بخاید سرِ انگشت ندامت *

و این اندیشه که تو بخاطر آورده بعینه همان حکم دارد و عاقل بعد از چنان تجربه چنین فکرها در خیال نیارد * مصرع

* مکن مکن که پشیمان شوي و سود ندارد *

امیر حسین این سخنان را مسلم داشت و معترف شد که منشاء

نصیحت محض شفقت و نیك خواهي است اما توفیق قبولش رفیق نگشت و فحوای *

* بیت *

بسا شمع روشن که دودے نداشت * نمودم بدار او سودي نداشت

وصف الحال آمد و بعزم آن کار ناکردني که از جمله اسبابِ نکبت و ادبار او بود روي توجه ببلخ نهاد و با وجود آنکه مقرر چنان بود که از مراجعتِ کابل حضرت صاحب قران بمستقر دولتِ خویش فرماید ازانحضرت التماسِ موافقت کرد و همراه ببلخ برد و همین که آنجا رسید عمارت حصارِ هندوان و حفرِ خندقِ آن پیش گرفت و یساق انداخته تمامت رعایا و لشکري بجدے هرچه تمامتر مشغول گشتند واهالي و متوطنان شهر بلخ را مجموع بقلعه در آورد وشهر خراب بماند و این قضیه درشهور سنه (تسع وستین وسبعمایة) موافق بیچین ئیل بود درین اثنا خبرآمد که لشکر جته باز متوجه این طرف شده مي آیند امیر حسین میدانست که ظلمتِ امثال این واقعه بانوارِ آثارِ شهامت و صرامت حضرت صاحب قراني انکشاف یابد توجه او را بصوب ماوراء النهر ضرورے دانسته گفت *

* نظم *

کي بجائي رسد چنین کاری * بی زد و گیر چون تو سرداري

گفتار در لشکر کشیدنِ حضرت صاحب قران بمحاربه سپاه جته

چون توجه سپاه جته متحقق شد حضرت صاحب قران متوجه

ماوراء النهر گشت و با امیر موسی از جیحون عبور نموده روی جلادت بدفع دشمنان آوردند و لشکر جته بتاشکنت رسیده بودند و چون زمستان دررسید همانجا توقف نمودند و حضرت صاحبقران با امیر موسی از سمرقند گذشته در مقرقرا قشلاق کردند و امیرحسین نیزبا باقي لشکر از عقب آمده درجلکاي کش بهنشتند و از اتفاقات حسنه میان امراء جته اختلاف افتاد قمرالدین که اویماقش دوغلات است و کبک تمور و شیراول با بعضی لشکر بقصد حاجی بیگ ارکنوت متفق گشتند وحاجی بیگ بران اطلاع یافته بآهنگ جنگ ایشان برنشست و ایشان نیز سوار شدند و چون نزدیک بیکدیگر رسیدند با هم هم سخن شده باز گردیدند و قمرالدین و کبک تمور حیله کردند و با اتباع خود باز گشته بگریختند و حاجي بیگ بسر شیراول رفت و او را بقتل آورد وازین جهت لشکر جته بهم برآمده متفرق شده باز گشتند وآن مهمّ خطیر از میامن دولت حضرت صاحب قران بی کلفت زحمتي کفایت شد * * بیت *

چودر لشکر دشمن افتد خلاف * تو بگذار شمشیر خود در غلاف

بعد ازان حضرت صاحب قران و امیر موسی پیش خان و امیرحسین کس فرستادند که چون لشکر جته پریشان و پراگنده باز گشتند مصلحت آنست که از عقب ایشان بشتابیم وچون دران زمستان شاهان بدخشان تاخت آورده بودند و قندز را غارت کرده باز گشتند امیر حسین عزیمت صوب بدخشان وسرانجام معاملهٔ آن طرف کردن اولی دانست

* نظم *

چو داریم درکشورِ خود عدو * بدیگر دیار از چه آریم رو

گفتار در نهضت امیر حسین و حضرت صاحبقران بجانب بدخشان

چون بفیروزی دولت از اندیشهٔ سپاهِ جته فراغت حاصل شد امیر حسین و حضرت صاحب قران لشکر از نو مرتب داشته متوجه بدخشان شدند و چون از جیحون عبور نموده و قول و منغلای آراسته از طایخان و کلاوکان بگذشتند و کشم که از توابع بدخشان است مضربِ خیام نزول گشت حضرت صاحب قران چنانچه مقتضایِ تقدم ذاتی آنحضرت بود از پیش بایلغار روان شد امیرحسین پسرِ خود جهان ملک را همراه آنحضرت بفرستاد وخود باخان درکشم توقف نمود و از انجانب بدخشانیان عقبه گرگس را گرفته پیاده شدند و باستادند بتصور آنکه بعقاب تیر مرغ را نگذارند که ازانجا گذار یابد و بمجرد آنکه سیاهیِ سپاهِ حضرت صاحب قران بدیدند وهم بر ایشان غالب شده رو بگریز نهادند *

* نظم *

غبارِ موکبِ منصورش از دور * شکست آرد بخصم ار هست فغفور

و باز در عقبه جرم جلادتی نموده باستادند و چون رایتِ ظفر پیکر بنزدیک رسید آنجاهم توقف نیارستند کرد فرار اختیار کردند و از آبِ جرم گذشته پول را خراب ساختند و گذارهای آب را گرفته باستادند حضرت صاحب قران از دگرجای محلِّ گذار جست و فوجی از مردمِ

خود را به پنهاني بگذرانيد وچون ايشانرا ازگذشتن لشکر خبر شد پای
قرار شان ازجاي برفت و بطرف بالاي بدخشان گريختند و دردره
ازتنگ که جای بغايت تنگ است و دو آب عظيم آنجا بهم مي‌پيوندد
چپرها بستند ومجموع شاهان دران محل باستادند وچون عساکر گردون
مآثر روي شجاعت بآنجا نهادند ايشان پشت داده ازان محل نيز
بگريختند و بطرف قنعرالنک رفته از سراب جيحون بگذشتند و
گذارهای آب را گرفته باستادند منغلاي لشکر ظفرقرين از عقب ايشان
بشتافتند و چنک جلادت بجنگ يازيده آن سراسيمگان را ازانجا
هم براندند و شاه شيخ علي بدخشاني را دستگير کردند و گلهاے
اسپ وگوسفند ايشان را گرفته مفصل آنرا بعرض نواب حضرت صاحب
قراني رسانيدند وجماعتي ازبدخشانيان گريخته بودند و دردره جمع
شده آنحضرت جهان ملک را با انبوهي از لشکر بفرستاد و ايشانرا
غارت کرده اولجهٔ بسيار گرفتند وچون باز گشتند بدخشانيان درتنگنائي
سر راه ايشان گرفته جنگ در پيوستند و نيران قتال اشتعال يافت
جهان ملک بگريخت و مخالفان چيره گشته هرچه ايشان غارت کرده
بودند باز گرفتند و بعضي را بقتل آوردند و شش صد و سي سوار را فرود
آورده اسپ و جبه ازهمه بستدند و چون ايلچي بشتاب تاخته صورت
اين حال بعرض صاحب قران رسانيد نايرهٔ حميت خسروانه برافروخت
و بي توقف بنفس مبارک سوار شد و ببالاي کوه بر آمد و از هول
خبر آن واقعه هايله بيشتر لشکر منهزم گشته از موافقت کردن دران امر

خطیر تخلف نمودند صاحبقران موید کامگار با سیزده کس سرِ راهي تنگ که ممرّ ایشان بود بگرفت و دستِ شجاعت از آستین تایید آسماني برآورده دست بردے نمود که فلک دوار حیران و مریخ خنجر گذار را انگشتِ تعجب در دندان بماند * نظم *

گرآن جنگ رستم بدیدي بخواب * شدي از نهیبِ ویش زهره آب
خدا هرکرا سرفرازی دهد * مهندار کانرا ببازي دهد

و بعد از کوششِ بسیار بزخم تیغ ظفر نگار لشکر یانرا از آسیبِ استیلاے مخالفانِ چیره گشته باز رهانید و از زبان مبارک آنحضرت که ترجمان ملهم دولت بود منقول است که این همه جنگ که من کرده ام وکارها که مرا پیش آمده است بسختي آن جنگ ندیده ام و ازان جانب دگر باره پنجاه پیاده سپرها بر سر کشیده رو بآنحضرت نهادند و به نزدیک آمده تیر باران که بر جانِ مخالفان مي بایست سوي صاحب قران روان کردند و دو یست مرد دیگر بامدادِ ایشان از عقب مي آمدند قوت طالع صاحب قران ایلچي بوغا را نیرو بخشید و پیاده درمیان ایشان دوید وچند تاجیك را سیلي برگردن زد و بنکته داني و چرب زباني بایشان گفت آن شخص را که مي بینید فلان کس است یعني صاحب قراني واسیران شمارا خلاص کرده باز مي دهد این جنگ بیهوده چرا مي کنید اگر کشته شوید یا اسیر گردید گناه درگردن شما خواهد بود تادانید(۱) پیاده گان چون نامِ همایون آنحضرت بشنیدند دستِ

---

(۱) چنین است در پنج نسخه و در یك کتاب (تادانید) نیست *

جسارت از جنگ باز داشتند و سرِ مسکنت فرود آورده لبِ ادب را باقامتِ رسم زمین بوس بیاراستند دوکس ازیشان بپای بیچارگی پیش آمده بتضرع و زاری از حضرت صاحبقرانی امانِ جان طلبیدند اشارت عَلیّه نفاذ یافت که آنچه از اسپ و جبه لشکریان گرفته اید همه را جمع کرده علی الصباح بیارید و بسپارید تا اسیرانِ شما را بشما بخشیم ایشان اطاعت فرمان را انگشتِ قبول بردیده تسلیم نهادند * * نظم *

که ما بندگانیم و فرمان تراست * سخن برسر و حکم بر جان تراست

وظیفه دعا و ثنا بجای آورده باز گشتند و صاحب قران گردون اقتدار مظفر و کامگار * * نظم *

فتح و ظفر ملازم و اقبال و بخت یار * در سایهٔ محافظتِ لطف کردگار

بمعسکرِ همایون نزول فرمودند بد خشانیان تمام آنچه از سپاهِ اینجانب ستده بودند جمع کردند و بسي پیش کش از تقوزهای اسپ مرتب ساختند و روز دیگر همه را بر داشته * * ع *

* جگر از نهیب خونین و لب از امید خندان *

متوجه آستان نصرت آشیان حضرت صاحب قران شدند و بعد ازانکه مراسم بندگي اقامت کرده غنایم را باز رسانیدند و پیشکشها بکشیدند مرحمت خسروانه بخلاصِ اسیرانِ ایشان فرمان داد وآنچه لشکرے غلبه که بغیر از کشته وخسته شش صد وسي سوار از ایشان اسیر گشته بباد گم ناموسي داده بودند آن موید کامگار بسیزده کس از مخالفان ظفریافته چیره شده بضرب شمشیر باز ستد و پیشکشها بغرامت برسر * * نظم *

چگویم ازان خسرو و کارِ او * که بیش از شمار است آثارِ او
سعادت که اقبال را رهبر است * عنانش بدستِ عنایت درست
بلشکر نه بست است فتح و ظفر * که هست آن عطیه زجائي دگر

و بعد ازان بسعادت و فیروزي ازانجا مراجعت نمود و چون در ظلِّ حفظ و حمایت رحیم رحمان در شهر بدخشان نزول فرمود تیرکجي جلایرو بعضي مردم که گریخته بودند و آنجا رسیده در معرضِ خطاب و عتاب افتادند امراء خواستند که یرغوي ایشان موقوف مانده بعد از معاودت پرسیده شود غیرتِ خسروانه تحمل نفرمود و با حضارِ ایشان فرمان داد بعد از پرسشِ گناه همه را پس و پیش چوبِ یاساق زدند * مصراع *

* و آن گنه را این عقوبت همچنان بسیار نیست *

در اثناي توقف حضرت صاحبقراني در بدخشان امیر حسین پیش او کس فرستاد که شیخ محمد سلدوز و کیخسرو آمده و اتباع و اشیاعِ خود را جمع آورده اند و رایتِ مخالفت برافراشته و فرونشاندنِ آتشِ این فتنه * * نظم *

کار شمشیرِ آبدار تو است * شیوهٔ بخت کامگار تو است

امیدوار که درین کار توقف روا نداري و بتعجیل بیائي و خود با خان بسالي سرائے باز گشت *

گفتار در مراجعت صاحب قران از بدخشان

چون خبرِ جسارت و مخالفتِ شیخ محمد بیان سلدوز و کیخسرو بحضرت صاحب قران رسید بعزمِ مراجعت از بدخشان سوار شد و بسعادت

و اقبال روان گشت و چون همه میدانستند که مرکزِ مدارِ دولت و ظفر رایتِ فتح آیتِ حضرت صاحب قرانی است * * مصرع *

* بهر جانب که باشد نصرت آنجا است *

شیخ محمد بیان سلدوز وکیخسرو نیز دستِ امید بدامنِ دولتش دراز کرده مکتوبی بآنحضرت نوشته بودند و اندیشه خود را عرضه داشته درخواستِ مدد و معاونت کرده و آن مکتوب در راه بدست امیرحسین افتاده بود وحضرت صاحبقرانرا ازان معنی آگاهی دادند وچون بارهنگ رسید و درکنارِ آب با امیر حسین ملاقات فرمود امیر حسین اظهار بشاشت و شادمانی کرد و از وظایف تعظیم و تکریم هیچ دقیقه فرو نگذاشت اما حضرت صاحب قرانرا در خاطرآنچنان بود که چون بناء مصادقت و مصافات بعهد و پیمان موکد شده امیرحسین آن مکتوب را درمیان آرد و مافی الضمیر خود را پنهان ندارد که از نشانه صفای خاطر باز نمودنِ راز است * * شعر *

* الخل کالماء یبدی ما فی ضمایره *
* مع الصفاء و یخفیها مع الکدر *

* بیت *

دوست چون آب است اگر صافی بود اسرار خویش
می نماید روشن و چون تیره شد پنهان کند

امیر حسین اصلا اظهارِ آن نکرد و هیچ ازان بزبان نیاورد وحضرت صاحبقران را ازین معنی حزازه در خاطرِ مبارک پدید آمد و چون

بمنزل فرخنده باز گشت سه کس درآمدند باتفاق عرضه داشتند که امیر حسین غدري بخاطر آورده قصد گرفتن شما دارد و هرچند این سخن موجب زیادتي حزازه شد اما ازانجا که کمال تمکن و قوت نفس آن موید صاحب دولت بود هیچ گونه تغییر بخود راه نداد و این حکایت را وقعي ننهاد و از عقب آن شخصي بیامد و مکتوبي رسانید که عادل سلطان که دران وقت خانِ او بود بحضرت صاحبقران نوشته بود مضمونش آنکه امیر حسین بامیر موسی گفته است که فرصت نگاهداشته هنگام مجال ترا بگیرد با وجود اَمارات و علاماتِ سست عهدي و غدر اندیشي امیر حسین که از چندین وجه بظهور رسید همچنان حضرت صاحب قران از قوتِ تایید آسماني اضطراب بحالِ خود راه نداد و آن مکتوب را پنهان داشته خاطرِ مبارک را تسلي فرمود که اگر امیر حسین را غدري بخاطر بود ي هم در مجلسِ اول بنفس خود اقدام نمود ي امثالِ امیر موسی را کجا قدرتِ آن باشد که مرا تواند گرفت * * نظم *

* روبه چگونه شیر غرین را کند شکار *
* زنهار ازین حدیث دلِ خود دژم مدار *

و بعد ازین اندیشه بعزمِ ملاقاتِ امیر حسین سوار شد تا حقیقتِ آن سخن را بمشافهه ازو باز داند و بیحجاب از کیفیتِ آن استفسار نمود دغدغه مرتفع گرداند و چون بامیرحسین رسید او هم سوار بود و بکنارِ آبِ جیحون استاده و مقارنِ وصولِ آنحضرت ازان

طرف آب کشتي رسيد و شخصي بتعجيل بيرون آمده آهسته بامير حسين گفت که ياغي نزديك رسيده لشکر آماده می باید داشت امير حسين چون آن سخن بشنيد غير از روان کردن حضرت صاحب قران چاره ندید صورت واقعه بآنحضرت درميان نهاد و گفت تدبير اين قصه همانست که بے توقف باسپاه خود از آب بگذري و لشکر منغلای را مرتب داشته بدفع دشمنان قيام نمائي که زنده حشم و ديگر سرداران که از پيش رفته اند از عهده آن کار چنانچه بايد تفصي نمي توانند نمود * * نظم *

* نه هرکسي که کُلَه کج نهاد و تند نشست *

* کلاه داري و آيين سروري داند *

حضرت صاحب قران با لشکر خود از آب بگذشت و آنچه دلخواه او بود بحصول پيوست و چون بزنده حشم و سپاه منغلای رسيد لشکر آراسته وصفها مرتب داشته روی همت بدفع و قهر دشمنان نهاد ايشان چون از توجه آنحضرت واقف شدند روان روی گردانيده پشت بهزيمت دادند * * نظم *

گور چندان زند ترانه دلير * که بنالد بقهر پنجهٔ شير

کيخسرو گريخته براه تيرتکين بطرف الای رفت و زنده حشم در عقب او تکامشي نموده روان شد و شيخ محمد بيان سلدوز براه زری بجانب خجند گريخت و حضرت صاحب قران تکامشي فرموده او را تا خجند براند و او از سيحون گذشته بطرف تاشکنت

و اترار شتافت و رایتِ فتح آیتِ آنحضرت ازانجا بسعادت معاودت نموده مظفر و منصور درکش نزول فرمود و بعونِ تاییدِ الٰهي در مستقر دولت روز افزون قرار گرفت * نظم *

* امید تازه و دولت قوي و بخت جوان *
* مراد حاصل و دشمن زبیم در غمِ جان *

و امیر حسین چون از آثارِ دولت و یمنِ مساعدتِ حضرت صاحب قران از شرِّ استیلای دشمنان امان یافت از ارهنگ ببلخ آمد و حصارِ هندوان را مرکزِ رایت دولت خویش ساخته ساکن شد *

گفتار در سببِ مخالفت حضرت صاحبقران با امیر حسین نوبت ثاني

طوطی نطق وحي پرداز همراز فاوحیٰ الی عبده ما اوحیٰ علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات ازمصران هو الا وحي یوحیٰ شکرِ این گفتار هدایت آثار در کامِ جان امتِ بلند رتبت نهاده اذا اراد الله شیأً هیاء اسبابه یعني چون ارادتِ باري تعالیٰ و تقدس ببودنِ چیزي و پیدا شدنِ حالي تعلق گیرد اسبابِ وقوعِ آن آماده و مهیا گرداند و مقدماتِ حصولش مرتب و پرداخته سازد * نظم *

هرآن کار کانرا درآید زمان * مهیا شود جمله اسبابِ آن
براه اربود نوعي از بستگي * کشایش پذیرد بشایستگي

وچون در دار السلطنة و جعلناکم خلایف في الارض منشي

جف القلم بما هو کاین به پروانچه نصیب برحمتنا من نشاء منشور خلافت روی زمین باسم همایون رسم صاحب قران سعادت قرین نوشته بود و به نشان ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها رسیده و بقانون قویم ذریة بعضها من بعض و الله سمیع علیم مقرر شده که از میامن سلطنت و جهانبانی خانواده بزرگوارش جهان و جهانیان در سایه عدل و احسان و ضمان امن و امان تا دامن آخر الزمان آسوده و شادمان روزگار گذرانند اسباب پادشاهی و استقلال آنحضرت از مکمن غیب بنوعی روی می نمود که دیدهٔ بصیرت عقل دران حیران و اندیشه عقلای عالم در فهم حکمت آن سرگردان می ماند

* نظم *

بنوعی شدی کار او ساخته * مرادش ز هر گونه پرداخته
کز اندیشه اش عقل حیران شدی * چه هر چیز کو خواستی آن شدی

و چون برحسب فرموده السلطان ظل الله في الارض منزلت عظیم الشان سلطنت سایه مرتبه الهی است و لا اله الا الله وحده لا شریک له اقتضای سر این معنی چنانست که شغل خطیر سلطنت اصلا شرکت بر نتابد و منقبت جلیل جهانداری بانبازی تمشی نیابد * بیت

بزم دو جمشید مقامی که دید * جای دو شمشیر نیامی که دید
تنگ بود مملکتی بر دو شاه * کس نشنیده فلکی با دو ماه

بنابرین سنة الله جاري شده که چون فیاض موهبت انا مکنا له فی الارض ارادت فرماید که رایت دولت صاحب شوکتي باوج شاهي بر افرازد و میدان ربع مسکون جولانگاه یکران فرمان او سازد نخست هرسرکه در و مجال سودای سروري باشد به تیغ فنا بردارند و هرکس را که اندیشه سرکشي و برتري بخاطر راه یابد زنده نگذارند * بیت *

سر نکشد شاخ نواز سرو بن * تا نزني گردن شاخ کهن

تا نشود رهگذر چشمه پاک * آب نزاید ز دل چشمه خاک

و در هنگام طلوع تباشیر صبح سلطنت و مبدأ ظهور ابهت و جلالت حضرت صاحب قراني قوي ترکسی دران اطراف و اکناف که داعیهٔ حکومت و سروري داشت امیر حسین بود لاجرم اسباب زوال او هم از اخلاق و افعال او باندک مدتي دست فراهم داد اولاً حرص مال و امساک بغایت کمال برمزاج او غالب بود و تند خوئي و درشت گوئي با غرور و پندار و نخوت و استکبار جمع کرد * نظم *

ره مردمي نزد او خوار شد * دلش بندهٔ گنج و دینار شد

و باین واسطه خاطر مردم بکلي از و متنفر گشت و روی دلها از راه مودت و موالات او برگشت * بیت *

کمر بستهٔ آزو جویای کین * بگیتي زکس نشنود آفرین

و تا رکن شوکتش بموافقت حضرت صاحب قران قوي بود مردم

را سازگاري با او ضروري بود چه هرکه اظهارِ مخالفتِ او کرده پای جلادت پیش نهاد سر از دستِ انتقامِ آنحضرت جز از راهِ گریز بیرون نتوانست برد و در هر کار که او را پیش آمد و هر حال که رو نمود آنحضرت با او طریقِ موافقت و معاونت حسب الامکان بپای مردي و مردانگي مي سپرد تا غایتي که چون عادل سلطان خان از امیر حسین متوهم شده مي گریخت و او را گذار بر حوالي کش بود حضرت صاحب قران از عقبِ او شتافته و جنگ کرده او را بگرفت و پیش امیر حسین فرستاد و میانِ ایشان نسبتِ صداقت و دوستي بعلاقه قرابت و خویشي موکد شده بود اما باطنِ امیر حسین از غایله مکر و غدر اندیشي خالي نبود و با وجود آنکه از مخالفتي که پیش ازین میانِ او و حضرت صاحب قراني واقع شده بود بسی پشیماني کشید و بچندین وسیله باز بمصالحت رسانید و عهد و پیمان بغلاظ ایمان موکد گردانید درین هنگام دگرباره از تلونِ مزاج خویش و افسادِ پولاد بوغا که خویش او بود و امیر خلیل عهد و سوگند را یکسو نهاده مکر و حیله آغاز کرد و کس فرستاد که از ایل و الوس آنحضرت هرکرا اسمي باشد از کش و آن نواحي کوچانیده ببلخ نقل کنند و بعلت آنکه امیر موید در سرِ شراب پسر چاورچي را زده هلاک گردانید و بگریخت کسی را فرستاد تا حرمِ او شیرین بیگ آغا را که خواهرِ حضرت صاحب قراني بود ببلخ برد و امیرزاده جهانگیر

را که حضرت صاحب قراني پيشِ او گذاشته بود بفرستاد و بآنحضرت پيغام داد که امير موسی را با کوچ پيش ما بفرست حضرت صاحب قراني را خود از حکايات قصدِ او که هم بمشافهه و هم بکتابت رسانيده بودند و نهان داشتنِ مکتوب کيخسرو و شيخ محمد بيان سلدوز که مصدق آن سخن بود حزازه بخاطرِ مبارک راه يافته بود و چون اين حرکات با آمارات و علاماتِ سابق جمع گشت راى عالي را روشن و محقق شد که امير حسين خاطر گردانيده است و انديشه قصد و غدر دارد و بيش ازين مساهله و مدارا کردن مصلحت ندانست * * بيت *

نبايد غنودن چنان بے خبر * که ناگاه سيلي در آيد بسر
بجائي نخسپد عقابِ دلير * که آبي توان هشت او را بزير

سنتِ سنيه مشاورت را رعايت نموده با امير موسی و خواصِ محرمان و دولت خواهانِ خويش درميان نهاد که امير حسين باز آغاز مکر و حيله کرده فکرهای عجب مي انديشد و ازو غافل بودن مقتضای حزم نيست حاضران چون اين سخن بشنيدند امير موسی و امراء و ارکانِ دولتِ آنحضرت مثل امير داؤد و امير ساربوغا و امير جاکو و امير موبد و حسين بهادر و امير سيف الدين و عباس بهادر و امير آقبوغا و ايلچي بهادر و شيخ علي بهادر و دولتشاه بخشي ايغور همه باتفاق زبان برکشادند که بر عهدِ امير حسين اصلا اعتماد نيست و او در بندِ قصد و غدر است و مبادا که چون فرصت فوت شود تدارکِ

آن نتوان کرد و ندامت فایده ندهد البته در مخالفت با او یک دل و یکجهت مي باید شد وبهمگي همت متوجه تدبیرِ کار او بودن

* نظم *

بپاسخ کشادند یکسر زبان * دعا و ثنا کرده زیبِ بیان
که چون غدر(۱) شد دردلِ کینه خواه * چه خار و خسکش بر آید براه
تو نیز آتشِ کینه را برفروز * که فرخ بود آتشِ کینه سوز
بداندیش تو هست بیداد گر * به پیچد رعیت ز بیداد سر
قلم در کش آیین بیداد را * کفایت کن از خلق فریاد را

و امیر جاکو و دولت شاه بخشي دران معني مبالغه از حد گذرانیدند حضرت صاحب قران سخن ایشان مسموع داشت و امیر موسی بآنحضرت عهدِ هواداري و یکجهتي تازه کرد ومجموع دل برمخالفتِ امیر حسین نهادند و بحکم اقتضای وقت علی برادرِ خضریسور را بیاساق رسانیدند و الخیرة فیما یقضی الله *

گفتار در لشکر کشیدنِ حضرت صاحب قرانی و ظفر یافتن بر امیر حسین بعونِ عنایت رباني

چون از هر گونه دلایل و علامات محقق شد که امیر حسین نقضِ عهد اندیشیده باز قصدِ غدر دارد و طبلِ شعبده در زیر گلیمِ نفاق مي‌زند تا فرصت یافته مرادِ خود بحیله بدست آرد حضرت صاحبقران را بحکم وجوبِ دفع صایل که بشرع ثابت شده ضرورت

---

(۱) چنین است در یک نسخه و در اکثر نسخه (جوشد) بجاي (شد در)

گشت که در تدبیرِ کارِ او سعي فرماید و پیش از انکه اختیار نماند بآنچه تواند قیام نماید و چون همتِ بلند جنابش رخصت نمي‌داد که بنیاد کار بر حیله و نفاق که منشاء آن عجز و اضطرارست نهد پشتِ توکل بعون عنایت رباني قوي داشته روی همت بدفع امیرحسین نهاد و مردانه اظهارِ مخالفت کرده بجمع سپاه فرمان داد شیخ محمد بیان سلدوز که گریخته از آبِ سیحون گذشته بود و به اترار رفته هند و قرقره قبچاق را بطلب او فرستاد و چون سپاهِ نصرت پناه برحسبِ فرمان قضا جریان بدرگاهِ سپهر اشتباه آمدند قول و منغلای را ترتیب کرده امیرموسی را در قول بداشت و بنفسِ مبارک در خجسته تر زماني و فرخنده تر طالعي ازکش نهضت فرمود و با گروهي از بهادران از پیش روان شد * * نظم

* ظفر قرین و فلک بنده و ملک داعي *
* امید تازه و دولت قوي و بخت جوان *
* فتوح سوی یمین و سعود سوی یسار *
* سپهر پیش رکاب و زمانه زیرعنان *

و چون بخزار رسیدند امیرموسی چنانچه عادتِ او بود توهمی بی جایگاه بخود راه داده پیمان بشکست و گریخته بجانب سمرقند باز گشت حضرت صاحب قران سایه التفات بکار او نینداخت و سیور غتمش اغلن را با امیرموید و حسین برلاس و جمعي از دلاوران برسم منغلای از پیش روان ساخت و قول را بفرِ شکوه همایون آراسته

روان گشت و چون منغلای از قهلغه گذشته بترمد رسید منغلای لشکر امیر حسین که هند و شاه و خلیل سرکرده پیش آمده بودند سیاهی ایشان را دیده رو بگریز نهادند و از آب آمویه گذشته متوجه بلخ شدند و چون حضرت صاحب قران قرین تایید آسماني بموضع بیا که در سه فرسخي ترمد واقع است نزول فرمود عالي جناب نقابت قباب مرتضوی اعظم اکرم المستغني بکمال جلالته عن الاوصاف و الالقاب سید برکت که از عظمای شرفاء مکه معظمه بود و دران عصر غرهٔ جبین سادات روی زمین و واسطه عقد زمرهٔ گزین آل طه ویس ذات شریفِ او بود * • شعر •

شمس ضحیٰها هلال لیلتها * در تقاصیرها زبرجدها

بی قصد و عده و مواضعه دران منزلِ همایون بمحض اتفاق پیش آمد و طبل و علم که اظهرِ علامات سلطنت و پادشاهی است مهیا و آماده هدیه حضرت صاحب قرانی ساخت و بتلقین ملهم توفیق زبانِ سعادت کشاده سرود بشارت از پرده کرامت بنواخت * * نظم * که حفظِ الٰهي نگهبان تست * جهان از کران تا کران آن تست بزن گوي دولت که میدان تراست * خدای جهان را چنین است خواست و زبانِ مبارکش دران حال گویا ترجمان تقدیر الٰهي و واسطهٔ تقریر عنایتِ نا متناهي بود که مضمون بشارتش نه تغییر پذیرفت و نه در حیز تاخیر افتاد * • نعم •

چو صاحبقران خیمه زد در بیا * قضا گفت بادولتِ او بیا

بیامد روان دولت و زد رقم * که زان آستان بر ندارد قدم
چو دولت رخ شاه فرخنده دید * جوان شد که دولت بدولت رسید
نه از دولت آن شاه شد ارجمند * که شد پایهٔ دولت ازوی بلند
چو دولت ازین خاندان شد تمام * نه دولت بود گر رود زین مقام
زهی دولتِ دولتِ نیک بخت * که گشت از قضا وقف این تاج و تخت

حضرت صاحب قران ازان اتفاق غریب که در فاتحه دولت روز افزونش رو نمود برطبق اشارت الفاتحة ام الکتاب بحصول غایات امانی و اقبال درهرباب واثق و مستظهر شد و دستِ تولا و اعتصام در دامنِ اعلامِ دولت انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا استوار کرده مقدم آن شعبه دوحه نبوت را بغایت اجلال و تعظیم تلقی نمود و از صدق نیت و صفای طویتِ آنحضرت میان ایشان انس و الفتی پدید آمد که آن بزرگوار برکت آثار در تمامِ ایام حیات همچو دولتی که مژدهٔ وصولش خود آورده بود مصاحبت و مجالستِ آنحضرت باختیار اختیار فرمود و بهیچ حال ازان امر تخلف ننمود و بعد از وفات هردو در یک قبه آسوده و روی بی ریای حضرت صاحب قران همچنان بجانب اوست یعنی * * نظم *

* فردا که هرکسی به شفیعی زنند دست *
* مائیم و دست و دامنِ اولاد مصطفی *

اللهم صل علی المصطفی و آله و اصحابه و احبابه

و بارک و سلم و حسن عقیده و کمال اخلاص که حضرت صاحبقران را نسبت با مطلق اهل بیت بوده اشهر و اظهر ازانست که بشرح محتاج باشد و شرح آن خود کجا توان داد و آثار آن خصلت گرامي که مزد رهانیدن خلایق از ظلمات ضلالت و رسانیدن بنور هدایت که رهیدن ازشقاوت ابدی و رسیدن بسعادت سرمدي ازان توان یافت بنص قل لا اسالکم علیه اجرا الا المودة فی القربی منحصر است دران الحالة هذه بحمدالله در خانواده بزرگوارش باقیست و امید برحمت بی نهایت پروردگار جلّ و علا چنانست که چون آب دولت درین جوی که بحر احسان است ازان چشمه سار جاري شده بقای جریانش تا انقراض عالم بادوام دولت دین ایمن از نسخ و انصرام متصل و مستدام باشد ان شاء الله بحق محمد و آله علیه و علیهم السلام * نظم *

چو از دولتي دین بود استوار * سزد گر بماند چو دین برقرار

القصه حضرت صاحبقران از بیا نهضت فرموده بطرف جغانا بالاے آب جغان رود روان شد و چون در جغانا بسعادت نزول کرد امیرجاکو را بجمع لشکر اطراف فرمان داد او بامتثال امر مبادرت نموده متوجه شد سپاه آن نواحي را از سلدوز و غیرهم جمع آورده روانه اردوی همایون ساخت و خود عازم جانب ختلان گشت تا قضیه لشکر آنجا نیز سرانجام کند و چون رایت نصرت شعار بگذار او یاج رسید شیخ محمد بیان با هندوی قرقره رو بصوب فرمان نهاده

آنجا بموکب همایون پیوستند و بسعادت دست بوس مبارک سرافراز گشتند و چون از آب جیحون عبور فرموده موضع خلم مخیم نزول فرخنده گشت هزارهٔ آنجا بمعسکر همایون پیوستند و امیر اولجایتو که امیر حسین اورا درقندز گذاشته بود و شاه شیخ محمد والي بدخشان که حضرت صاحب قران کسی را بطلب او فرستاده بود با لشکر برسیدند و بعز نوازش آنحضرت استسعاد یافتند و چون همه را خاطر از امیر حسین رمیده بود و ازو ایمن نبودند از توجه حضرت صاحب قران بدفع او بغایت خرم و شادمان بودند و بشاشتها اظهار کرده ستایشها نمودند که *

* بیت *

* زخصمت همه مملکت گشته سیر *
* بخصم افگني پای ورنه دلیر *
* تو سرو نوی خصم بید کهن *
* کجا سر کشد بید با سروبن *
* به دیبای این دولت تازه عهد *
* عروس جهان را بیارای مهد *

و امیر کیخسرو که ولایت خود ختلا نرا گذاشته و از بیم امیر حسین بطرف الای گریخته بود چون از عزم صاحب قران آگاه گشت فرحان و شادمان بمعسکر ظفرپناه پیوست و امیر جاکو نیز با لشکر ختلان برسید * نظم *

* بفرمان ز هر کشورے مهترے *
* بدرگهٔ رسیـــدند با لشکرے *
* دران دشت جائی نشستن نماند *
* همان موضع اسپ بستن نماند *

و تمام اُمراء و نوینان الوس چغتای کمرِ مطاوت و انقیادِ حضرت صاحبقران برمیانِ جان بسته بتقدیمِ مراسمِ هواداري و خدمتکاري اتفاق نمودند * * نظم *

* کمربسته گردن کشان بنده وار *
* بدرگاهِ آن خســـروِ کامگار *

حضرت صاحبقران جمعی بهادران کاردان را برسم منغلای از پیش روان ساخت وازجانب امیرحسین نیز جماعتی پیش آمده بودند شیخ علي بهادر که * * نظم *

* بنوک سنان پیل برداشتي *
* سپاهی بیک حمله برگاشتي *

چون ایشانرا بدید تیغ کین برکشید و چون شیرغرین حمله کرد *

* نظم *

* به پیوست رزمی گران کز سپهر *
* گریزنده شد ماه و بگریخت مهر *
* برآمد دهٔ ودار وگیرو گریز *
* زهرسو سرافشان شد و ترک ریز *

و خطای بهادر که * * نظم *

* در آهنگ چون شیر غرنده بود *

* که در جنگ شمشیر برنده بود *

از طرف دیگر حمله آورد و سپاه مخالف را از جای برداشته براندند و شیخ علي بهادر جوپان سربدال را دستگیر کرده بیاورد و رایت نصرت شعار ازانجا نهضت نموده آن لشکرِ انبوه گروه گروه از دامن کوه شادیان شادمان و ثنا خوان *

* نظم *

همه دل پر از مهر صاحب قران * کمر برمیان و تنـــا بر زبان روان شدند و بلبِ آب درهٔ کزنزدیك قلعه اربز فرود آمدند و حضرت صاحب قران سیورغتمش اغلن را باسم خاني موسوم گردانید و لشکر مرتب ساخته بسعادت و فیروزي متوجه شهر بلخ شد و زنده حشم پسر محمد خواجه منغلاي لشکر اپردي از شبرغان رسیده بمعسکرِ ظفرپناه پیوست و عساکر گردون مآثر از اطراف و جوانبِ شهر در آمدند و قلعه بلخ را که بهندوان مشهور است درمیان گرفته کورگه زدند و سورن انداختند * * نظم *

چو شاهِ جهانگیر گردون نهیب * در آورد لشکر زبالا بشیب سپاهي چو مور و ملخ بی شمار * رسیدند ناگه بشهر و حصار غریوی بر آمد ز توران گروه * که لرزان شد از هولِ شان دشت وکوه و از قلعه نیز سوار و پیاده بسیار بعزمِ رزم و پیکار بیرون آمدند

و از هردو جانب حمله کرده جنگ درپیوست * * نظم *

سواران روان درهم آمیختند * پیاده بکین درهم آویختند
زمین گشت خَرد و جهان شد سیاه * بلرزید مهر و بترسید ماه
نگارنده از خون سِنانها زمین * کشایندهٔ مرگ ازکمانها کمین
برین گونه تا شب نیامد فراز * نپیچید کسے دامن از جنگ باز

و دران روز امیرزاده عمر شیخ با آنکه درسن شانزده سالگي بود مرکب جلادت درمعرکه رانده آثار شجاعت و نجابت بظهور رسانید و ازکشاد قضا تیری برپشت پایش آمد که از زیر قدم سر بدر کرد * چابک دستانِ صنعتِ جراحي سیخی گرم کرده آن جراحت را چنان داغ کردند که سیخ از دیگر طرف بیرون آمد و آن شاهزاده دلاور با وجود صِغَرسن هیچ اضطراب بخود راه نداد * * مصرع *

* وزان پرهنر بی هنر چون بود *

روز دیگر که خسرو سپاه سیاره بعزم تسخیر قلعه فیروزه پارهٔ گردون رایت صبح از جانب مشرق برافراخت و حشری که بربالای آن حصار خود نمائي مي کردند همه را بیکبارگي ازعرصه ظهور گم ساخت * * نظم *

گرفته خسرو فیروزه اورنگ * حصارِ هندوان[1] ظلمت آهنگ
از جا نبین دگر باره بعزم جنگ کمرکینه تنگ به بستند * * نظم *

(۱) چنین درپنج نسخه و دریک نسخه (هندوان را) بزیادت را قبل ظلمت *

* لشکرِ نصرت قرین از درِ صاحبقران *
* عون الهي معین فتح مبین هم عنان *

برنشستند و غریو کوسِ نبرد و غبار جولان اسپان میدانِ نَوَرد گوش و دیدهٔ کیوان و بهرام خیره و تیره گردانید * نظم *

بغرید برکوس جـــرمِ هزبر * دمِ نای رویین برآمد بابر
پر از اژدها کشت گردون زگرد * پر از شیر غرنده هامون ز مرد

ازقلعه جمعی از خاصگان امیرحسین جلادتي نموده بیرون آمدند و ازباد حمله دلاوران نیرانِ محاربه وقتال اشتعال یافت

* نظم *

* یکي راتن افتاده بی پا و دست *
* یکی را سر و مغز از گرز پست *
* عقیقی شد از خون بفرسنگ سنگ *
* فرو ریخت از چنگ خرچنگ جنگ *

امیرحسین ازمشاهدهٔ آن کارزار کارِ خود را زار دید و تدبیرِ واقعه بیرون از حیزِ قوت و اقتدار * نظم *

* زدهشت درِ قلعه برخود ببست *
* فروشسته ازدولت و ملک دست *

حضرت صاحب قران پیش او کس فرستاد که اگر برجانِ خود بخشایشی میکني طریق آنست که قدم برجادهٔ انقیاد نهاده بیرون آئي امیرحسین را کاربحدِّ اضطرار رسیده بود اذعان نمود

پسر بزرگ را با خان که برگزیده بود بیرون فرستاد که سلوک جاده متابعت را کمر مطاوعت بسته‌ام التماس آنست که از سر خون من درگذری و متعاقب آن دیگری بفرستاد حضرت صاحب قران را بزبان عجز و مسکنت پیغام داد که چون دولت از من برگشته است و قرین روزگار تو گشته * نظم *

* نصیب تو ملک است و فرمان روائی *
* مرا بهره از بخت بد بی نوائی *

بکلی دل از مالک و مال و حشمت و اقبال برداشته‌ام و خاطر بر تحمل رنج و عنا و مشقت و بلا گماشته درخواست همین است که مرا راه دهی تا بیرون روم و بجانب کعبه معظمه توجه نمایم حضرت صاحب قران ملتمس او را مبذول داشته بفرمود که هیچ آفریده متعرض او نشود تا بیرون آید و هرجا که خواهد برود امیرحسین دیگرباره پیغام فرستاد که فردا بیرون میروم و دل خواهم آنست که عهد کنید که کسی قصد جان من نکند حضرت صاحب قران برحسب دلخواه او عهد کرد و قضیه بران قرار یافت که روز دیگر بیرون آید و بسلامت برود و چون امیرحسین را نقض عهد در نهاد بود و مقرر است که *

* مصراع * * هرکس همه را چو خویشتن می داند *

بران سخن اعتماد ننمود و هم دران شب پیاده با دو نوکر از قلعه بیرون آمد * نظم *

نه عزمِ درفت و نه رائي صواب * دلِ پر نهيب و سری پر شتاب
از غايت وهم و حيرت ندانست که کجا ميرود و بشهر کهنه افتاد
و چون روشنائي صبح آغاز غمازي نهاد از بيمِ جان بمناري
که درميان مسجد آدينه بود برآمد و پنهان شد و فحوای نظم
مولانا جلال الدين رومي قدس سره * * بيت *

* بسر مناره اشتر رود و فُغان برآرد *
* که نهان شدم من اينجا مکنيدم آشکارا *

وصف الحال آمد و چون متقاضی اجل که حجتش در محکمهٔ
قضا بنشان لا يستاخرون ساعة ولا يستقدمون مسجل شده
درسيده بود کوشش مفيد نيامد و بحسب اتفاق شخصی را
اسپی گم شده بود و بهر طرف در طلب آن مي شتافت و نمي
يافت در خاطرش افتاد که ببالای مناره برآيد و اطراف
و جوانب را احتياط نمايد باشد که گم شده خود را بازيابد
و چون بمناره برآمد اميرحسين را ديد و بشناخت اميرحسين
که در زمان رقاهيت و امن ديناری بخنجر گذاري و ثانی
به پهلوانی نمي داد از خوفِ سريك مشت مروارید براه آن
شخص نهاد و تقبل نمود که اگر ازان ورطه خلاص يابد رعايت
او حسب المقدور بجای آورد و بزاری درخواست کرد
و سوگند داد که حال او باکسي نگويد و پنهان دارد آن کس
او را بعهد و پيمان ايمن گردانيد و روان از منارة فرود آمد و دران

پیش حضرت صاحب قران شفاعت و صورت واقعه و حکایت وزاري و درخواست امیرحسین بتفصیل باز راند و عذر خود تمهید کرد که چون بنده را قوتِ پنهان داشتنِ این معنی نبود بعز عرض رسانیدم و چون امراء و سپاه ازان حال آگاه گشتند سوار و پیاده بتعجیل رو بمسجد نهادند امیرحسین چون از بالای منار توجه مردم مشاهده کرد دستِ امید از جانِ شیرین شسته بپای دهشت ازانجا فرود آمد وهم درمسجد از سرِ خوف بسوراخی پنهان شد و از بخت پشت برگرده گوشهٔ از جامه اش بیرون بماند - طلب گارانش درجست وجو شرایط احتیاط مرعی داشته پیدا کردند و دست بسته پیش حضرت صاحب قران آوردند دولت برسم ثنا زبان برکشاد که * * نظم *

* کسے که گردن از امرت کشید گردونش *

* بآستان تو اکنون کشان کشان آورد *

و اقبال برسبیل دعا ندا در داده که * * نظم *

* سری که از تو به پیچد بریده باد چو زلف *

* دلی که از تو بگردد سیاه باد چو خال *

حضرت صاحب قران نخواست که بهیچ وجه از عهد تجاوز نماید با امراء گفت من از خونِ او گذشته ام و بساطِ انتقامِ او در نوشته و چون او را از مجلسِ همایون بیرون بردند امیرکیخسرو ختلاني زبان تظلم برکشاد که امیرحسین برادرِ من کیقباد را کشته است

بفرمایند که او را بمن سپارند تا بمقتضای شرع او را بقصاص رسانم حضرت صاحب قران کیسخرو را تسکین فرمود که ازین دعوي بگذر که خون برادر تو او را نخواهد گذاشت * * بیت *

تو بد کنندهٔ خود را بروزگار سپار * که روزگار ترا چاکریست کینه گذار

و در اثنای این حالات تذکرِ حقوق مصادقت و موانستِ قدیم و یادِ وصلت و قرابت که بواسطه مهد علیا اولجای ترکان میان حضرت صاحب قران و امیرحسین واقع شده بود شعله حزن و اندوه در کانون اندرون آنحضرت بنوعي برافروخت که بر حسب *

* مصرع *

* هرگه که بسوزد جگرم دیده بگرید *

آبِ تحسّر از دیدهٔ مبارکِ آنحضرت چکیدن گرفت پیرکار دیده چاشني روزگار چشیده امیر اولجایتو از مشاهده آن حال اندیشه کرد که چون حضرت صاحب قران درین مقام است امیرحسین ازین ورطه جان خواهد برد و مبادا که چون فرصت از دست برود روزے دستِ ندامت باید گزید * * بیت *

سنگ در دست و مار بر سرِ سنگ * نه زدانش بود فسوس و درنگ

پنهان با میر کیخسرو و امیر موید اشارت کرد و ایشان از مجلس بیرون آمدند و بے طلبِ رخصت از حضرت صاحب قراني سوار شده بتاختند و کارِ امیرحسین بساختند و تنِ او را از جان و جانِ خود را از اندیشه بغي و طغیانِ او بپرداختند و چون آن قصاص

بحکم شرع متوجه او بود حمایت حضرت صاحب قرانی مفید نیفتاد و زبانِ حالِ آنحضرت را درین قضیه این دو بیت پسند آمد * * بیت *

نمیخواستم تا بران بے وفا * زهولِ سپاهِ من آید جفا
ولی هرکه اودل دگرگون کند * سزدگر سپهرش جگرخون کند

و امیرحسین را در گنبد خواجه عکاشه دفن کردند و لشکرِ منصور روی تساط و استیلاء بقلعه هندوان نهاده آنرا بتحتِ تصرف در آوردند و دو پسرِ امیر حسین خواند(۱) سعید و نوروز سلطان را بآتشِ کردارِ او سوخته آبِ حیات شان بر خاکِ هلاک ریختند و خاکِ وجودِ شان بباد فنا بر رفت و دو پسر دیگرش جهان ملك و خلیل سلطان بجانب هندوستان رفتند و هم درانجا نیست شدند و خانی را که امیرحسین نصب کرده بود به تیغ هلاک خونش ریختند *

* مصراع *

* آنش چو درگرفت تر و خشک را بسوخت *

و خواتین و متعلقان امیرحسین را با تمامت خزاین و دفاین که بدستِ حرص و امساک جمع کرده بود و اندوخته پیش حضرت صاحب قران آوردند * * نظم *

آنکه با مهرخا زنش روید * هرچه زاجناس بحروکان باشد
و آنکه با داغ طاعتش زاید * هرکه زابنای انس وجان باشد

---

(۱) دربعض نسخه (خاوند) و دربعض (خانه) است بجای (خواند) *

حضرت صاحب قران از خواتین امیر حسین سرای ملك خانم دختر قران سلطان خان و الوس آغا دختر بیان سلدوز و اسلام آغا دختر خضر یسوری و طغي ترکان خاتون را رقم اختصاص کشید و سونج قتلغ آغا دختر ترمه شیرین خان که حرم بزرگ امیر حسین بود به بهرام جلایر داد و دلشاد آغا را بزنده حشم و عادل ملك دختر کیقباد ختلاني را بامیر جاکو و دیگر قمکانرا هریك بکسی نام زد فرمود و دخترش را بایلچي بوغا برادر تابان بهادر داد و فرمان جهان مطاع نفاذ یافت که اهالي شهر که با امیرحسین درقلعه بودند باز بشهر کهنه روند و درانجا عمارت کرده توطن سازند و قلعه را بجاروب غارت پاك رفته ویران کردند وخانهای امیر حسین را چون نهال آمال و اقبالش از بیخ بکندند * نظم *

نشان از در و برج و بار و نماند * مرآن درد را هیچ دارو نماند
سرای سپنجي برین سان بود * یکي خوار و دیگر تن آسان بود
یکی برفراز و یکی برنشیب * یکی بافزوني یکی با نهیب
بیا تا ز دنیای دون بگذریم * بدانش جهاني بدست آوریم
که شادي آن جاودانی بود * نه چون این غم آباد فاني بود

اللهم وفقنا لما تحب وترضي و جنبنا عما تکره وتسخط والحمد لله رب العالمین *

گفتار در جلوس حضرت صاحب قراني بر تخت سلطنت و جهانباني

قال الله تبارک و تعالی الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة واتوا الزکوة و امروا بالمعروف و نهوا عن المنکر و لله عاقبة الامور مالک الملک بارگاه کبریا جل و علا که امضای حکم توتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء بپروانچه لطف و قهر او است ملک و دین را در مشیمه حکمت توامان و در مهد قدرت رضیع لبان گردانیده چمن ملک را طراوت سعادت جز از چشمه سار میامن دین چشم نتوان داشت و چشمه سار دین را زلال احکام بے حسام سیاست نیام والیان ملک جریان نیابد * * نظم *

* سر سبزي نهال سعادت بباغ ملک *
* بے چشمه سار شرع مطهر طمع مدار *
* لیکن زلال چشمهٔ دین کي شود روان *
* بے سایهٔ سیاست شاهان کامگار *

بنابرین شایسته سریر سلطنت و جهانداري وسزاوار افسر فرمان دهي و کامگاري صاحب دولتي تواند بود که پیش نهاد همت عالي رتبتش تقویت دین مستبین بود و نصب العین ضمیر منیرش تمشیت احکام شرع سید المرسلین علیه و علیهم صلوات رب العالمین سعادتمندي که چون درخت بختش در گلشن سلطنت بالا کشد بهترین میوه اش اقامت مراسم امر معروف و لوازم نهي منکر شناشد و چون نهال اقبالش از جویبار حکومت و فرمان روائي

سرسبز و شاداب گردد تازه ترین نوباوه اش ایصالِ خیر و نفع و استیصالِ شرّ و ضرّ شمارد آینه دولتش چون صیقل توفیق بزداید در و جز صورتِ نیک خواهي و نیکو کاري ننماید و شمع جلالش چون از لمعه عنایت رباني بر شود پرتو انوارش بشارع شرع مستقیم را هبر آید بباد حمله آتشِ پیکار ازان برافروزد که بیخ ظلم و ستمکارے بسوزد و به تیغ آبدار ازان برخاکِ معرکه خون ریزد که غبارِ فتنه از هر گوشه برنخیزد زبردستي ازان جوید که زیر دستان را حمایت نماید و بیشي بر همه از برای آن طلبد که در باره کم مایه عنایت فرماید سرافرازي دران داند که از پای افتاده را دستگیري تواند کرد و پای در طلب سروري بآن قصد کشاید که تا چاره کار سرگشته از دستِ قدرتش بر آید نهالِ کامگاري در جویبار اقتدار از برای آن نشاند که تا در بهارِ معدلت شگوفه مکرمت شگفاند و گلبنِ پادشاهي را بآبیاری تیغ ازان سرسبز دارد که تا بدستِ مرحمت خار بیداد از پای مظلومان برآرد *

* نظم *

بود کامش از شاهي و برتري * رعیت نوازي و دین پروري
باحسان کند خاطرِ خلق شاد * جهان یکسر آباد دارد بداد

لاجرم بعد از فتح بلخ مجموع امراء و نویناِن الوس چغتای که آنجا جمع آمده بودند مثل امیر شیخ محمد سلدوز و امیر کیخسرو ختلاني و امیر اولجایتو اپردي و امیر داود دوغلات و امیر ساربوغا جلایر

و امیر جاکو برلاس و زنده حشم اپردي و امیر مویه ارلات و شاه شیخ محمد والي بدخشان و حسین بهادر و دیگر امراء و سرداران باتفاق اعاظم سادات روزگار که فرمود انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی مشعر است بوجوب ملاحظه جانب ایشان مثل سید برکت و خانزادگان ترمد خان زاده ابو المعالي و برادرش خانزاده علي اکبر همه یکدل و یک زبان گشته حضرت صاحب قراني را که در تقویت دین و تمشیت مسلماني از سلاطین عصر ممتاز بود سایشته پادشاهي و جهانباني دانسته سر انقیاد بر خط فرمان نهادند و باتفاق بآنحضرت بیعت تازه کرده میان و زبان بچاکري و ثنا گستري به بستند و بکشادند * * نظم *

که ای فرّ فرخنده ات زیب گاه * ترا زیبد آیین تخت و کلاه
دل ما یکایك بفرمان تست * همه جان ما زیر پیمان تست
سزاوار شاهی کیهان توئي * گزین دلیران و شیران توئي
تو شستي بشمشیر هندي زمین * بآرام بنشین و رامش گزین

و در زمانی که جهان از جور استیلای قهرمان شتا خلاص یافته سلطان گردون سریر آفتاب بتخت شرف برآمد و در ممالک بساتین از برای خسرو ریاحین اورنگ فیروزه فام گلبن را به فیروزي بیاراستند فراش ظفر بترتیب آئین جلوس همایونش قیام نموده عرصهٔ گیتي را از غبار وحشت و اندوه پرداخته سراپرده بسطت جاه را پیرامون بسیط ربع مسکون درکشید و قبهٔ بارگاه رفعت و جلال را از سایه بان سپهر

گذرانیده بساط امن و امان بگسترید سریر سلطنت را بچهار قایمه دوام و قرار و احتشام و افتخار ممکن و استوار ساخت و تاج شاهي بجواهر عزت و شوکت و یواقیت حشمت و عظمت مرصع کرده بپرداخت * * نظم *

بروزیکه نیك اختري یار بود * نمودار دولت بدیدار بود
گزیده ترین روزی از روزگار * چو عید همایون بفصل بهار
مهندس تایید آسماني تقویم سعود سعادت را از جداول زیج عنایت استخراج نموده باصطرلاب فتح و فیروزي ارتفاع اختر خجسته فال اقبال باز جست * * نظم *

و زان پس بفرخنده تر طالعي * سعودش عطا بخش بی مانعي
برافراخت صاحب قران تاج زر * بر افروخته تخت شاهي بفر
کمر بست با فر شاهنشهي * جهان سر بسر گشت او را رهي
بدان را ز بد دست کوتاه کرد * روان را سوئي روشني راه کرد

نوینان و امراء رعایت رسومي که در جلوس سلاطین میان ایشان متعارف است بتقدیم رسانیده باتفاق زانو زدند و زبان به تهنیت و ثنا بر کشادند * * نظم *

زر و گوهرش بر سر افشاندند * و را شاه صاحب قران خواندند

و دران زمان سن میارك آنحضرت بسي و چهار سال شمسي ترقي نموده بود و این اتفاق همایون در روز چهارشنبه دوازدهم ماه مبارک رمضان الذي انزل فیه القران (سنة احدي و سبعین و سبعمایة)

موافق ایت ائیل چنانچه ناظم جوش و خروش بتلقین سروش هوش زیور گردن و گوش روزگار ساخته * نظم *

ز هفتصد فزون رفته هفتاد و یك * قضا گفت شه را که الملك لك
جهانرا که میداشت پستی خراب * برآمد ز مشرق بلند آفتاب
مهی را که پرتو زکش می‌نمود * فلك داد رفعت که خورشید بود
تمور آمدش نام یعنی حدید * و من شانه فیه باس شدید
تمور طراغي (۱) شه شیـــر مرد * خدیو جهان گیر گیتي نورد
وزان پس جهان گیر شرقي نژاد * جهان را جوان کرد از عدل و داد
قضا شمع اقبال او برفروخت * عطارد کمربند جوزا بسوخت
قدر بخت او را جو شد مشتري * بیاموخت ناهید خنیاگري
دمش با مسیحا چو همخانه شد * برو شمع خورشید پروانه شد
درخشنده شمعي برآمد ز میغ * ز خور تاج بستد ز مریخ تیغ
سعادت قران همچو برجیس شد * ز رفعت مکانش چو ادریس شد
زمین را سراسر همه صحن خاک * بشست آب شمشیرش از ظلم پاك
تبر تیشهٔ تیغ او بی گزند * ز باغ جهان بیخ آفت بکند
شکوه سپاهش بگرز نبرد * برآورد از کوه البرز گرد
چو کاف اربحدّت برد نام قاف * پذیرد ز تیغ زبانش شگاف
عدو کو برو خون گري زهر خند * کزو پایهٔ تخت شد سر بلند
درین باغ هرشاخ کو سرکشید * سرش زد بشمشیر و بیخش برید

---

(۱) چنین است در چهارنسخه و در دونسخه (طواغای) است بجای طراغي *

در اول عزیمت سوی بلخ کرد * همه عمر دشمن ز غم تلخ کرد
سر و پای خصم و سرا و وطن * زر و سیم اعدا و فرزند و زن
بخست و ببست و بکند و بسوخت * گرفت و نهاد و خرید و فروخت
و از بدایع اشارات و کرایم بشارات آنکه اساس تاریخ این جلوس
همایون بر چهار رکن عظیم از حروف منزله قدیم واقع شده که
صدر سورة البقره که سنام کلام ملك علام افتاده موشح است
بآن درضمن این اتفاق حسنه بسی امیدواربست عالم
و عالمیان را بدوام ایام این دولت و خلود روزگار این سلطنت
که بی تکلف و مداهنه نسبت با دیگر روزگار و ازمنه راست
چنانست که حریم حرم شریف نسبت با دیگر دیار و امکنهٔ
بسیط زمین و زمان ببساط امن و امان آراسته و ریاض احوال
عباد و بلاد از خار تعرض و تغلب اهل فساد و عناد پیراسته
نهال آمال خلایق از رشحات عدل و احسان میوهٔ مقصود بار
آورده و سایهٔ رفاهیت گسترده و کشت زار امانی و آمال خاص
و عام از قطرات غمام انعام دانه هر مراد در خوشه آرزو پرورده
از کژی و ناراستی جز در ابرو و زلف خوبان اثری نمانده
و از فتنه و آشوب غیر غمزه و طرهٔ ماه رویان از جانبی خبری
نرسیده * بیت *

* گردون فروکشاد کمند از میان تیغ *
* و ایام برگرفت زه از گردن کمان *

ایزد تعالی و تقدس کافه اهل اسلام را از میامن نَصَفَت و مرحمتِ
این دودمان نامدار * * مصرع *

* تا چرخ را مدار بود ارض را قرار *

متمع و برخوردار داراد بحق محمد و آله الاطهار و چون حضرت
صاحب قران تختِ سلطنت و جهانبانی را بفرشکوهِ همایون
زینت بخشید و بشارت * * بیت *

* سریرِ سلطنت اکنون کند سرافرازی *
* که سایه بر سرش افگند خسروِ غازی *

گوش زمانه از زبانِ قضا شنیـــد * * نظم *

سرِ گنج بکشاد صاحب قران * نه چندانکه آنرا شمردن توان
به بخشید چندانکه شد آز سیر * ز بخشش نترسد خدیوِ دلیر

مجموع کلان تران و سرداران الوس چغتای را از امراء و ارکانِ
دولت بانواع نوازش و تربیت سرافراز گردانید و منزلت
برافراخت و تمامت ذخایر و نفایسِ امیرحسین را علاوه
جزایلِ مواهب وعطایای بی دریغ ساخت و همه را اجازتِ
انصراف ارزانی داشت تا هرکس بمقام خویش بازگردد
و شاهین عدل و نصفت را در هوای آن دیار پرواز دهد *

گفتار در مراجعت صاحب قران موید ارجمند از بلخ و انشاء فرمودن قلعه و حصار سمرقند

رای عالم آرای حضرت صاحبقران مراد پسر چوغام برلاس را

بحکومتِ بلخ و توابع نصب فرمود و عزمِ مراجعت جزم کرده
در ضمان حفظ الهي * * مصراع *
روشن دل و داد گستر و شاد * روی توجه بصوب کش نهاد
و بر آبِ جیحون که از بلخ تا بدانجا هشت فرسخ است بکشتي
پول بسته بسعادت بگذشت و در جلگای دل کش کش بر لبِ آب
خشکا مرغزار خشمش را مخیم نزول همایون ساخت دیدهٔ اولیای
دولت را نورِ بهجت و سرور افزوده و سینهٔ اعدای مملکت را
نیرانِ ویل و ثبور فرسوده شاهِ عالم پناه مدت دو ماه * * نظم *

* بعز و ناز دران منزلِ بهشت آیین *
* که هست غیرتِ نزهت سرای خلد برین *

توقف فرمود بساطِ عیش و عشرت چون سماطِ فضل و مکرمت
علی الدوام بکام گسترده و گوهرِ هر مراد که در بحرِ امید کنجد
در صدفِ دولت بر حسبِ آرزو پرورده * * نظم *
بفرخ تر زمان شاهِ جوان بخت * بدار الملک خود شد بر سرِ تخت
جهان را از عمارت داد یاري * ولایت را ز فتنه رستگاري
و در اثنای آن خواص بندگان و هوا داران که درین مدت
بوظایف خدمتگاري و جان سپاري قیام نموده بودند و اسامي
ایشان مکرراً ذکر کرده شد همه را بعواطف و مراحمِ پادشاهانه
اختصاص بخشید و بصنوفِ مواهبِ سنیه گرامي داشته بمراتب
و مناصب علیّه رسانید * * نظم *

ز دریا دلی شاهِ گردون شکوه * نوازش بسی کرد با آن گـــروه
سرانِ سپه را که بردند رنج * بخروارها داد دینار و گنج
غنی کرد شان از زر انداختن (۱) * زنو هوزمان خلعتی ساختن (۲)
و هرکسی را برحسبِ حال تومان و هزاره مقرر گردانید و بقدر
قابلیت و استعداد خلعتِ منصبی بر قامتِ استحقاق برید
ازانجمله امیر داؤد را ضبط و داروغگی سمرقند علاوه عمارت
و منصب دیوان و دیگر تربیتها فرمود و امیر جاکو و امیر
سیف الدین و امیرعباس و اسکند و عالم شیخ و علقه قوچین
وارد شیرقوچین و قماری ایناق برادر تموکه قوچین را امارت
لشکر و تواجي گري که تالي منصبِ سلطنت است پیش
اتراک تفویض فرمود و امیر ساربوغا و حسین برلاس و امیر آقبوغا
و حاجي محمود شاه و ایلچي بهادر و دولت شاه بخشي را
امیر دیوان ساخت و ختای بهادر و شیخ علي بهادر و آقتمور
بهادر و تابان بهادر و دکنه و بختیشاه و قراهندو و تکتك
و اپاچی کلته و قزان بوغا ارسلان و دورا بهادر را مقدم سپاه
گردانید و ختای بهادر و شیخ علي و آقتمور را بزرگ و کلان تر
بهادران ساخت و برین منوال هرکسی باندازه رتبت و استیهال
بشغلی لایق و راهی مناسب مخصوص گشت * * نظم *

---

(۱) چنین است در پنج نسخه و دریك کتاب (اندوختن) (۲) چنین
است در پنج کتاب و دریك نسخه (دوختن) است بجای ساختن *

تایید الٰهیش چو یاریها کرد * عالم بگرفت و کامکاریها کرد
هربنده که در رکابِ اوروزی رفت * بر مرکب سروری سواریها کرد
و هم درخلالِ آن احوال بسعادت و اقبال روي ابهت و جلال
و سلطنت و استقلال بخطه فرخنده فال فردوس مثال سمرقند
آورد و آن شهرگزیده را که از شهرتِ نزاهتِ دشت و طراوتِ
اشجار و حصانت عمارات و سلاست انهار طیره هرديار و غیرت
فزای سایربلاد و امصاراست مرکزِ رایتِ دولت گردانیده
پاے تخت ساخت و به بناء قلعه و حصار و انشاء عمارات عالي
و قصور زرنگار فرمان داد و سرکارها بر امراء بخش فرموده امیر
آقبوغا را بصرف اهتمام در اتمامِ آن شغل نصب فرمود و چون
مجاري امور سلطنت بر وفق مرام انتظام یافت همت کیوان
رفعت آن حضرت بتدارکِ خللها که در ایامِ سابق بواسطه ترک
تاز حوادث روزگار باحوالِ آن دیار راه یافته بود التفات نموده
نسیمِ مرحمت و رافت از مهبِّ نَصَفَت و عدالت وزیدن گرفت
وسحابِ انعامش که چون انعامِ سحاب عام برکشت زار امید
همگنان باریدن آغاز نهاد وباندک مدتی سمرقند بمیامنِ
مکرمت و معدلتِ آن جهاندار دین پرور از غایتِ آباداني
وکثرت اهالي و سکان و بسیارے صادر و وارد از اطراف و اکنافِ
کیهان بمرتبه رسید که از آوازهٔ آن مصر بامنقبت اهبطوا مصرا
فان لکم ما سالتم جامه رشک درنیل زد وبغداد را هرچند

بدار السلام که لقب بهشت است موسوم شده از سرشکِ حسد و غیرت پیوسته سیلي بر چهره روانست * بیت *

از پی رشك بر سمرقندش * دجله اشکیست بر رخِ بغداد

و امیر موسی که هنگام توجه حضرت صاحب قران بجانب بلخ در راه چون نکبت از موکب همایون تخلف نموده بازگشت چون خبرِ فتح آن حضرت بشنید گریخته بطرفِ ترکستان رفته بود در اثنای این احوال حضرت صاحبقران چنگي قوچین را بطلب او فرستاده و چون باو رسید قضیه بجنگ انجامید و امیر موسی شکست یافته بگریخت و بتنگي بالا رفته دربیلاق و کوهستان سرگردان میگشت تا دگر باره امیر قزلغاج برادر حسین برحسب فرمان قضا جریان با جماعتي متوجه او شد و چون امیر موسی سیاهي ایشان بدید بی توقف بگریخت و امیر قزلغاج در پی او شتافت امابد و نرسید و امیر موسی باد و حرمِ خود از آبِ جیحون گذشته بشبرغان پیش زنده حشم رفت و آغاز اغوا و افساد نهاد و بآنجا رسانید که زنده حشم منقریب زنده نماند و حشمش در تحت تصرف دیگران در آید * نظم *

* از صحبتِ بد بد ترهم صحبت بد باشد *

* وین نکته یقین داند آنرا که خرد باشد *

گفتار در قورلتای حضرت صاحب قراني در عین اقبال و کامراني

در تیرماه همین سال حضرت صاحبقران جهان کشای جهت تورلتای بجمع آمدن امراء تومانات و هزارجات مثال داد مجموع برحسب فرمان چون اقبال و دولت و ظفر و نصرت روی بدرگاه عالم پناه آورده جمع آمدند * نظم *

ز اطراف شاهان و گردن کشان * رسیده بدرگاه صاحب قران

مگر زنده حشم پسر محمد خواجه اپردی که چون دولتش بر گشته بود چون نکبت تخلف نمود آنحضرت ایلچی فرستاد تا او را از وبال عصیان ترسانیده بقُرلتای طلب دارد و چون ایلچی بدو رسید و سخن برسانید که اگر در مقام اطاعت و انقیادی بی توقف بآستان سلطنت آشیان می باید شتافت زنده حشم زبان تملق باظهار ایلچی برکشاد که * بیت *

* من بندهٔ فرمانم گر خواند و گر راند *
* شمشیر و کفن برکف گر میکشد او داند *

و ایلچی را اعزاز و اکرام تمام کرده باز گردانید قرار بر آنکه او نیز از عقب روان شود اما بآن وعده وفا نکرد و ازان جانب کسی آمد و از سر وقوف بمسامع علیّه رسانید که زنده حشم بتحقیق از جاده انقیاد برگشته و پیشتر ازین امیر بیرم شاه ارلات و پسرش تیلانچی که با امیر حسین در مقام یاغی گری بودند چون خبر فتح حضرت صاحبقران شنیدند مبتهج و شادمان گشته از طرف خراسان روی اطاعت و هواداری بدرگاه سلطنت

پناه نهادند و چون زنده حشم ازان معنی آگاه گشت از طریق مکر و غدر با اسباب صحبت و عشرت از ساوری و شراب و ما یتعلق بهذا الباب بسر راه ایشان آمد و در موضع دلیه ییلاق ایشان را طوی داد و در حال استیلای سورت شراب پدر و پسر را بگرفت و بند بر پای نهاده بدست برادر خود پیر محمد سپرد و بحضور مردم با او گفت که ایشان را ببارگاه حضرت صاحب قران رسان و در خفیه با برادر مواضعه داشت که ایشان را نیست سازد پیر محمد هر دو را نیم روزه راه ببرد و در شب کار ایشان ساخته همان شب باز گردید و پیش برادر آمد چون صاحبقرانی برین احوال اطلاع یافت امیر اولجایتو را فرمود که برو و خویش خود را ملامت و سرزنش کرده نصیحت کن و بیاور تا نهال حیاتش بجنبش صرصر قهر از بیخ برنیاید پیر کار دیده قماش خود را می شناخت بزبان معذرت عرضه داشت که من ازان می اندیشم که نصیحت با او سودمند نیفتد و مرا درمیان خجالت باید برد اگر رای عالی صواب بیند پسرم خواجه یوسف بکفایت این مهم کمر بندگی بندد حضرت صاحب قران عذر او را مسموع داشته تابان بهادر و خواجه یوسف را بفرستاد تا زنده حشم را طریق صواب ارشاد کرده بیاورند و چون ایشان بشبرغان رسیدند آن خود رای عاقبت نا اندیش ایشانرا بگرفت و مقید گردانید *

گفتار در لشکرکشیدنِ حضرت صاحب قران بجانب شبرغان

چون حضرت صاحب قران ازجسارت نمودنِ زنده حشم دران قضیه وبی باکي او آگاهي یافت آتش خشم ازکانونِ حمیت پادشاهانه زبانه زدن گرفت وبا تمام لشکر ازکش متوجه او شد پرچمِ رایت همایون را مشاطه عون رباني پیراسته وبازوی دولت روزافزون بتعویذ تاییدات آسماني آراسته وچون ازآبِ جیحون عبور نموده خاکِ شبرغان از شرفِ بوسیدنِ نعل بادپایانِ لشکرمنصور سر بگردون کشید زنده حشم بقلعه آنجا که در شاهنامه بسفید دژ مذکور است تحصّن جست و روی رای خطا از صوب صواب گردانیده پشت تمنع بآن حصن حصین باز گذاشت * * نظم *

زان حصاري که طرف بارهٔ او * درعلو از ستاره دارد عار
صحن[1] او حصن اخترِ ثابت * بومِ او[2] بام گنبدِ دوّار

عساکر گردون مآثر غران و جوشان گرد قلعه برآمده کورگه فرو کوفتند واز غریو کوس وکره نای و نعره و خروشِ بهادران نبرد آزمای زمین و زمان چون بید از تند باد و زان بلرزید زنده حشم

---

(۱) چنین است در سه نسخه و در دو نسخه (صحن او صحن) و در یك نسخه (حصن او حصن) (۲) چنین است در دو نسخه و در سه کتاب (بوم او بوم) و در یك نسخه (بام او بام) •

را از مشاهده آن حال دود تحیر بسر برآمد و آتش خوف و هراس در خرمن تمکن و ثبات افتاد چاره همان دید که دست عجز و مسکنت در دامن تضرع وزاري آویخت و با میر اولجایتو توسل نموده او را شفیع انگیخت * بیت *

عذر به آنرا که خطائي رسید * آدم ازان عذر بجائي رسید

امیر اولجایتو بپایه سریر سلطنت مصیر آمد و در موقف اعتذار و استغفار ایستاده بگریه و زاري درخواست کرد که جریده جریمه زنده حشم چون قدم در دایره ندم نهاده و از نادانی و تبه کاري خویش پشیمان شده مرقوم رقم عفو و اغماض گردد و سپاه ظفر پناه بسعادت معاودت نمایند تا بعد از تسکین غلبه حیرت و دهشت بقدم خدمتکاري و طاعت گذاري با شمشیر و کفن بدرگاه گردون اشتباه آید و در سلك دیگر بندگان انتظام یابد حضرت صاحب قران فرموده البرکة فی مشایخکم ملاحظه نموده شفاعت و درخواست امیر اولجایتو را بقبول تلقي فرمود و از خون زنده حشم درگذشت زنده حشم امیر موسی را که تیغ مخالفتش تیز کرده فسان افسون او بود بیرون آورد و به بندگان حضرت سپرد و اسلام برادر کوچك خود را بملازمت موکب همایون فرستاد و حضرت صاحب قران پای عزم برکاب معاودت درآورد و لشکریان را اجازت مراجعت بمواضع خویش ارزاني داشت و چون بفتح و فیروزي بشهر سبز باز آمده بمستقر دولت و اقبال نزول فرمود

نقوشِ جرایم وزلات امیر موسی را بزلالِ عفوِ گناه سوز فروشسته حامي لطف پادشاهانه بمراسمِ استمالت و اعزازِ او قیام نمود واورا طوي داده بخلعتهاے فاخر سرافراز گردانید و ایالت اهل اورا باو تفویض فرموده بمنتهای امید رسانید و لاغرو * بیت *

* زابتداءِ عهدِ عالم تا بدورِ پادشاه *
* ازبزرگان عفوبود است ازفرودستان گناه *

گفتار در فرستادنِ حضرت صاحبقران لشکررا بجانب ترمد و بلخ

چون زنده حشم را سابقهٔ قضا رقمِ وخامت عاقبت بر صحیفهٔ قسمت کشیده بود با وجود چنان مرحمتي که حضرت صاحب قران نسبت با او کرامت فرمود باز وسوسهٔ دیوغرورش از راهِ موافقت ببرد و پای جسارت از جادهٔ مطاوعت بیرون نهاده عنانِ آرزو از سرِ بیهوشی بدست پندار سپرد و العجب که خانزاده ابوالمعالی دران کار که روزگار بهزار زبان هرزمان باد امیرسانید *

* مصراع *

* مکن مکن که پشیمانیت ندارد سود *

با او متفق شد و نه عجب * نظم *

چو گمراهي حوالت آید * معجز سببِ ضلالت آید

و باتفاقِ الوس بلخ و ترمد را بغارتیدند و چون پرتو خبرِ این

خطا که ازیشان واقع شد بساحتِ ضمیر منیر حضرت اعلی افتاد
خطای بهادر و ارغون شاه بورداليغي را با لشکري * * نظم *
همه با دلِ شاد و با سازِ جنگ * همه گيتي افروز و با نام و نذگ
همه رزم جویان و نیزه گزار * همه جنگ جو از درِ کارزار
گرایندهٔ تاج و زرین کمر * نشانندهٔ شاه بر تختِ زر
با یلغار بفرستاد تا بدفع شر وفساد ایشان آثار مردي و مردانگي
بظهور رسانند و دامنِ احوالِ رعایا که ودایع پروردگاراند از خارِ
تعرض متغلبانِ ستمکار ایمن گردانند و چون امراء با سپاهِ ظفرپناه
بترمذ رسیدند مردمِ آن طرف برآبِ آمویه از کشتیها پول بسته
بودند وجماعتی از مخالفان در شب گریخته از پول گذشته بودند
و پول را ازان سر ویران ساخته و چون یاغي سیاهي لشکر نصرت
قرین بدیدند روی زرد گشته از بیم بگریز نهادند و از هولِ جان
عنان بجانب پول تافته بشتافتند و از سر گذشت شبانه غافل روان
به پول راندند و چون بمیان پول رسیدند آن طرف پول خراب
یافتند و بهادرانِ لشکر منصور از عقبِ ایشان رسیده دستِ تایید
بتیر باران کشادند و آن روز برگشتگانرا * * نظم *
ز پس تیر و از پیش دریای آب * روان در نهیب و اجل درشتاب
نه امید رحم و نه برگِ ستیز * نه یارای بودن نه راهِ گریز
بسیارے از ایشان بزخم تیغ سپري شدند و بسیارے در آب ریخته
از جان بري گشتند و اندکي ازیشان چنانچه از ده یکی نبودي

بمشقت بسیار جان بکنار انداختند و زنده حشم گریزان بشبرغان در آمد و آنرا محکم کرده پشت استظهار از روی پندار بدیوار حصار باز داد *

گفتار در فرستادن حضرت صاحب قران گیتی ستان امیر جاکو را بمحاصره شبرغان

حضرت صاحب قران چون از تحصن زنده حشم در قلعه شبرغان آگاهي یافت امیرجاکو را بمحاصره آنجا نامزد فرمود و او با لشکر از آب گذشته پیرامون حصار شبرغان فرو گرفتند و برسم محاصره گرداگرد حصار فرود آمده زمستان آنجا بگذرانیدند و زنده حشم چون مار مرده در سوراخ مانده سر بیرون نتوانست کرد و چون کوکبهٔ سپاه بهار دررسید * * نظم *

کردند نظاره را عروسان چمن * سرها زدریچهای چوبین بیرون

زنده حشم سابقه دوستي قدیم که با امیرجاکو داشت وسیله ساخت و از قلعه بیرون آمد و دست عجز و اضطرار بدامن حمایت او استوار کرد و سرخجالت را از گریبان ندامت برآورده بپای اعتذار و استغفار باستاد و امیرجاکو او را بنوید مرحمت حضرت اعلی امیدوار گردانیده همراه خود کرد و روی توجه بدرگاه عالم پناه آورد و چون امراء از آمدن ایشان وقوف یافتند صورت حال بعز عرض حضرت صاحب قران رسانیدند و چون زنده حشم برسید تمام امراء مقدم او را

بمراسمِ اعزاز و اکرام تلقي نمودند و امیر جاکو او را باتفاق امراء و نویتان بشرفِ بساط بوس حضرت اعلی رسانیده لطف و مرحمت پادشاهانه شفیع جرایم او ساختند زبانِ عفو حضرت صاحبقران اورا بتشریفِ خطاب گرامي داشته فرمود که ما از سرِ گناهانِ تو گذشته خون ترا بخشیدم تو هم برجان خود ببخشای و دیگر سودای محال بدماغ راه مده که دولت خلعتی است که از دولتخانه یختص برحمته من یشاء هرکس را که خواهند پوشانند دستِ آرزوی هرکس بسعي و کوشش بدامنِ آن نرسد * * نظم *

* هر سرے شایستهٔ تاجِ بزرگي کی بود *
* گر نسازی با قضا سر در سرِ سودا کني *

و بعد ازان که سرش را بکلاه امان از گزند و گوشش را بگوشوارهٔ نصیحت و پند بیاراست و او را نوازش فرموده انواعِ مواهب و رغایب از کمرِ زرین و اسپ تازي و شتر بسیار و استر قطار و گوسفند بی شمار در بارهٔ او ارزاني داشت و مرتبهٔ او را بلند گردانید و او کمرِ خدمتگاري بسته در سلکِ ملازمان انخراط یافت *

گفتار در نهضتِ همایون حضرت صاحب قران بجانب جته

در سنه (اثنین و سبعین و سبعمایة) مطابق تنگوز ئیل حضرت صاحبقران یورش جانب جته پیش نهاد همت عالي ساخت

* نظم *

با سپاهی ظفر طلیعهٔ آن * کارسازش مهیمن دیّان
بسعادت نهاد روي براه * نصرتش هم عنان بعون اِلٰه

و چون از سیحون عبور فرمود کمزه و اورنگ تمور ایل شده حلقه بندگي و خدمتکاري در گوشِ انقیاد و طاعت گذاري کشیدند و چون آن ایل و الوس بتحتِ تصرف و تسخیرِ بندگان حضرت درآمد صاحب قران کامگار کپك تمور را بضبط و نسق آنجا نصب فرمود * *

* نظم *

بسعادت قرین و فتح و ظفر * عون و تایید ایزدي یاور

بمستقر سریرِ سلطنت و مسندِ خلافت معاودت نمود و درهمان ایام خبر رسید که کپك تمور بکفرانِ نعمت اقدام نموده باقدامِ جسارت بساطِ سرکشي و یاغي گري مي سپرد و دران وقت بهرام جلایر بموجبی که در تاشکنت هنگام عتاب بزبان تمنای حضرت صاحب قران گذشته بود در سلك بندگان درگاه جهان پناه و ملازمان آستان کیوان اشتباه انخراط داشت فرمان جهان مطاع بنفاذ پیوست که او و امیر عباس و ختای بهادر و شیخ علي بهادر بعزم رزم کپك تمور روان شوند و آتشِ عصیان و طغیان او را بآبِ تیغ جان ستان فرونشانند امراء و بهادران بامتثال امر مبادرت نموده روی جلادت براه آوردند و چون بیاغي رسیدند و در مقابل یکدیگر صف کشیدند ایل بهرام جلایر باتفاق

امیر صدهٔ ایشان تیرکجي که عداوتِ قدیم داشت با بهرام غدر اندیشیده خواستند که اورا بگیرند بهرام را بران حال اطلاع افتاد وبا امراء که همراه بودند درمیان نهاد و شرایط احتیاط مرعي داشته ناوک قصد ایشان به نشانه مقصود نیامد وهم دران حال که سپاه جانبین صف کشیده استاده بودند ختای بهادر با شیخ علي بهادر درباب مصلحت جنگ و رعایتِ حزم سخنی گفت شیخ علي آنرا مسموع نداشت ختای بهادر از تصور آنکه مگر پهلوان سخن اورا حمل بر بد دلي کرده آتشِ غضبش اشتعال یافت و شمشیرکشیده و از آبِ عایشه خاتون عبور نموده بیك تنِ تنها برصفِ دشمنان زد و چندی از ایشان را بینداخت وچون ایشان بسیار بودند شیخ علي بهادر نیز از عقب او درآمد و بر دشمنان حمله برد وختای بهادر را بتکلف ازمیانِ مخالفان بیرون آورد و هردو بسلامت بلشکرِ خویش پیوستند و امثالِ این امورکه درواقع ازبدایع وقایع است جز از آثارِ دولت موید صاحب قران نتواند بود *

* مصرع * * بدولت توان کرد این کارها *

وامراء در همان کنار آب با دشمنان صلح کرده بازگشتند و درائنای راه جماعتي از ایل جلایر که دربارهٔ بهرام غدر اندیشیده بودند بیاساق رسانیدند وچون بسعدتِ بساط بوس استسعاد یافتند حضرت صاحب قران از مصالحت و مراجعت

ایشان غضب فرمود *

گفتار در لشکر کشیدنِ حضرت صاحبقراني بجانب جته نوبت ثاني

چون بر حسب فرموده ان الله تعالی یحب معالی الهمم و یبغض سفسافها همت بلند جناب صاحب قران کامیاب در هر کاری که شروع افتادی جز بحصولِ غایت و نهایتِ آن رضا ندادی از مساهله که امراء با مخالفان کرده بودند وعرصه معارضه و محاربه بصلح ریخته استنکاف داشت یعني * * نظم *

* سگ کیست روباه ریزیده چنگ *
* که با شیر صلحش بود روز جنگ *

لاجرم بنفس مبارک عزم آن صوب جزم فرموده پرلیغ همایون درباب جمع آمدنِ سپاه بهرطرف روان شد وعساکرِ منصور از اطراف واکناف درحرکت آمده * * نظم *

سپاه انجمن شد بدرگاهِ شاه * نبرد آزمایان نصرت پناه
زریگِ بیابان فزون از شمار * برزم اندرون شیر دشمن شکار
سپاهي سراسر چو غرنده میغ * بجنگ اندرون همچو برنده تیغ
روان کرد لشکر شهِ نیک بخت * چو ریگِ بیابان و برگِ درخت
بجنبش درآمد سپاهي که کوه * گدازان شد از گرمیِ آن گروه
ورایت ظفر نگار بسعادت از سیرام و نیکي بگذشت از میامن

تولای که آنحضرت بدودمانِ مبارک مصطفوی علیه و علیهم الصلوة و السلام داشت از کرامت نصرت بالرعب مسیرة شهر محظوظ گشته لشکرِ مخالف بمجرد آوازهٔ توجه آنحضرت از هم فرو ریخته بگریختند صاحب قران کامگار با لشکرِ جرار تا موضع سنکریغاج برفت و سپاهِ ظفر قرین را اسیر بسیار و غنیمت فراوان بدست افتاد و رایتِ فتح آیت با کرایم غنایم بیرون از حصر و شمار در کنفِ حفظ پروردگار باز گشت و در موضع آدون کوزی امیر موسی و زنده حشم با وجود سوابقِ الطاف و لواحقِ اعطاف که حضرت صاحب قران در باره ایشان بکرات ارزانی داشته بود باز آغاز مکر و غدر اندیشی کردند و با پسر خضر یسوری ابو اسحاق دران باب مشاورت نموده عهد بستند و بمصحف سوگند خوردند که چون بموضع قراسمان رسند حضرت صاحبقران را در هنگام شکار بحیله بگیرند با آنکه عقل بر ایشان و آن اندیشه پریشان می خندید *

* نظم *

مکن تیره رائی که شیرِ حَرون * بروباه بازی نگردد زبون

و خانزاده ابوالمعالی ترمذی و شیخ ابو اللیث سمرقندی که پیشتر ازین در بابِ مخالفت آنحضرت با یکدیگر سخن کرده بودند با ایشان اتفاق نمودند کسی که ازان معنی آگاهی داشت صورت حال را بکلك عرض بر صحیفه ضمیر منیر حضرت صاحب قران نگاشت فرمان قضا جریان باحضار ایشان نفاذ

یافت و همه را در مقام خطاب بزانو در آورده سخن پرسیدند
و عصیان و غدر اندیشی ایشان ثابت شد و چون مهد علیا
سرای ملك خانم خواهر زاده امیر موسی بود و مخدرهٔ تقی
عصمت وابهت عکه بیگی نامزد پسر او شده بود حضرت صاحبقران
با او گفت که گناهی عظیم است که از تو بظهور پیوسته لیکن
چون میان ما و تو پیوند است آنرا رقم عفو کشیدیم و از انتقام آن
گذشتیم * نظم *

مراعات پیوند و ریش سفید * ترا داد بر زندگانی امید
وگرنه بفرمودمی تا سرت * بد اندیش کردی جدا از برت

و خانزاده را فرمود که چون سلسلهٔ نَسَبت متصل است با
اهل بیت رسول الله صلوات الله و سلامه علیه و علیهم اجمعین
بهیچ حال روا نداریم که غبار آسیبی بدامن روزگار تو نشیند
و توترك فضولی نمی کنی مصلحت آنست که ازین ولایت
بیرون روی و شیخ ابو اللیث را بسفر حجاز امر فرمود و پسر خضر
یسوری چون برادر زن امیر سیف الدین بود بشفاعت و درخواست
او ازان ورطه خلاص یافت و نقوش جرایم او بزلال مراحم
خسروانه شسته گشت و یرلیغ لازم الاتباع صادر شد تا زنده حشم را
بند کرده بسمرقند بردند و در محبسی بازداشتند که راه بیرون
آمدنش مسدود بود که * نظم *

عدو کشته یا بند و زندانه به * بکین بیخ و بنیاد آن کنده به

چه از دیدهٔ دوربین عقل که کشایندهٔ بند شك و نمایندهٔ راه یقین است پوشیده نماند که مار در جیب داشتن و دشمن را دوست انگاشتن از حساب حزم و عاقبت اندیشي دور است *

* نظم *

نکند از درندگي توبه * گرگ تا نشکنند دندانش
نکند مار ترك زخم زدن * تا نکوبند سر بسندانش

و چون حضرت صاحبقران بسمرقند که مقر سریر سلطنت ابد پیوند بود معاودت نموده باقبال و سعادت نزول فرمود حکومت شبرغان و جای زندهٔ حشم را به بیان تمور پسر آقبوغا داد *

* نظم *

* سعادتش بهمین گونه رود (۱) ردی زمین *
* ز خسروان بستاند و به بندگان بخشد *

گفتار در ایلچي فرستادن حضرت صاحب قراني پیش والي خوارزم حسین صوفی

چون حضرت صاحبقران بعون تاییدات رباني مملکت را از قبضه تسلط و استیلای مخالفان استخلاص فرمود و بضبط و نسق الوس چغتای اشتغال نمود و از مدت پنج شش سال باز کات و خیوق را والي خوارزم حسین صوفي پسر ینغدای

(۱) چنین است در چهار نسخه و در یك نسخه (ملك) و در بعضی کتاب (جمله) بجای (رود) است *

که او یماقش غونکغرات(۱) بود تصرف مي نمود همت خسروانه سایه التفات بران حال انداخت و علقه تواچي را با جمعی برسم رسالت پیش او فرستاده پیغام داد که کات و خیوق تعلق بالوس چغتای دارد و درین مدت آنرا بے خداوند یافته در حوزه تصرف آورده اکنون مي باید که آنرا با تمام توابع و لواحق بتصرف گماشتگانِ این جانب بازگذاري تا طریقِ مودت و دوستي بین الجانبین کشاده ماند و اسبابِ موافقت و معاضدت آماده گردد علقه تواچي چون بخوارزم رسید و به تبلیغ رسالت قیام نموده مودای پیغام را چند نوبت بعرض رسانید حسین صوفي درمیدان خالي گوی مراد زده بود و از چیره دستي شهسواران میدانِ دولت غافل جواب گفت که من این ولایت را به تیغ مسخر کرده ام هم بتیغ از من توان ستد *

* نظم *

* عروس ملك که مهرش بریده اند بتیغ *
* مگر به تیغ مرا او را طلاق بتوان داد *

و چون فرستاده مراجعت نمود و آن جواب نا صواب در پایهٔ سریر سلطنت مآب معروض افتاد حمیت خسروانه داعیه توجه بجانب او در خاطر خطیر آنحضرت انداخت ورع و مسلماني مولانا جلال الدین کشی رحمة الله علیه که با کمالِ علم و تقوی

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در یك نسخه بجای آن (قونکغرات) است *

و فضیلت درس و فتوی شرف ملازمت حضرت صاحبقرانی را طراز خلعت سایر مفاخر ساخته بود روا نمی داشت که بواسطه یك کس اهل مملکتی در معرض تفرقه و تشویش افتند ازان حضرت بعد از تقدیم مراسم دعا و ثنا رخصت طلبید که بخوارزم رود و حسین صوفی را بهر گونه موعظت و نصیحت از خواب غفلت بیدار کرده نوعی سازد که خون و مال مسلمانان طرفه تلف نکرده حضرت صاحبقران ملتمس او را مبذول داشته اجازت رفتن ارزانی فرمود مولانا جلال الدین روی نیك خواهی بخوارزم نهاد تا برفق و آرزم آن مهم را کفایت فرماید و چون بآنجا رسید وظایف نصیحت و خیر اندیشی چنانچه از علماء دانشور و ائمه دین پرور سزد بتقدیم رسانید و در تسکین مادهٔ آشوب و اطفاء نایرهٔ فتنه سعی بلیغ نمود و آن معانی را بهر گونه مواعظ دل پذیر موکد ساخت و بشواهد آیات و احادیث موید گردانید اما چون محل قابل نبود فصاحت و براعت قایل سودمند نیفتاد و نتیجه نداد ٭

٭ مصراع ٭

٭ چو گوش هوش نباشد چه سود حسن مقال ٭

حسین صوفی از قبول سخن ابا کرد و بحبس آن بزرگ حقانی در حصار جرات نمود و چون این خبر بمسامع علیّه رسید ٭ بیت ٭

بفرمود تا جمع گردد سپاه ٭ بفرخنده درگاه عالم پناه

گفتار در نهضت همایون صاحبقران بعزم رزم بجانب خوارزم

در بهار هفده (ثلث و سبعین و سبعمایة) موافق سیچقان ئیل که سلطان طبیعت از ادرار ابر آذاری لشکر الوس بساتین و صحاری را غرق انعام عام گردانید وسپاه نباتی را که از سعی تواجیان نشو و نما و تردد چارچیان شمال و صبا از هرطرف در حرکت آمده بودند • ع •

• خلعت رنگ رنگ پوشانید •

حضرت صاحب قران لشکر گیتی ستان را جمع آورده اولکا داد (۱) •

• نظم •

در گنج بگشاد و روزی بداد • بآئین کشور کشایان داد

و از سمرقند نهضت نموده در صحاری قرشی شکار فرموده قبچی منن را معسکر ظفر قرین ساخت و ملک غیاث الدین پیر علی پسر ملک معز الدین حسین که بعد از وفات پدر در ذی قعده (سنة احدی و سبعین و سبعمایة) حاکم هرات و غور و قهستان و توابع آن شده بود حاجی وزیر را با تحف و هدایای فراوان از اسپان تازی و استران رکابی و قطار و مهار و اقمشه و رخوت بسیار برسم پیشکش پایه سریر اعلی روانه داشت و ازانجمله اسپی بود بغایت

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض (اولکا) و در بعض (کلکا) و در بعض (اکلکا) •

خنگ موسوم بخنگ اغلن بازین زر * * نظم *

بهیکل چو فیل و بهیبت هزبر * به پستی چو سیل و ببالا چو ابر
ز آسیب گوش و سُمَش گاه تک * نشان بر رخ ماه و پشت سمک
هر آنجا که در خاطر آرد سوار * کند پیش از اندیشه آنجا گذار

و حاجي وزير درين محل برسيد و بعز بساط بوس استسعاد يافته صورت اخلاص و هواداري و يک جهتي و خدمتکاري ملک بعز عرض رسانيد عواطف پادشاهانه فرستاده را بخلعت و انعام سرافراز گردانيد و بملک نوازشنامه بانواع عواطف و مراحم نوشته با خلعت و بيلاک مصحوب معتمدي همراه او گردانيد ورای مملکت آرای امير جاکو برلاس را بحکومت قندز و بقلان و کابل و آن نواحي فرستاد و جمعي از لشکريان با او همراه ساخت و ايل بورالداي را که يورت ايشـــان آنجا بود باو داد و امير سيف الدين را بمحافظت سمرقند و رعايت مصالح آنجا بازداشت و بنفس مبارک با سپاه ظفر پناه در کنف حفظ الٰه متوجه خوارزم شد * * نظم *

همي رفت منزل بمنزل چو باد * سري پر ز کينه دلي پر ز داد
ظفر هم عنان و سعادت قرين * عجرچي همه راه فتح مبين
و چون رايت فتح آيت از بخارا گذشته بر لب آب جيحون بموضع سه پايه رسيد قراول دشمن پيش آمده بودند قراول لشکر منصور حمله برده ظفر يافتند و ايشان را دستگير کرده بياوردند

و بمفتوحه فتح بیا ساق رسانیدند * * نظم *

که اندازه گیرند کار آگهان * زآغاز هرکار فرجام آن

و چون ازانجا بسعادت روان شده بحصار کات رسیدند بیرم یساول و شیخ موید که ازقبل حسین صوفي یکی درانجا داروغه بود و یکی قاضي باتفاق دروازه حصار را استوار کردند و بضبط و محافظت آن مشغول گشتند و عرّادها بر افراشته و خود را بکارے که بهیچ کار نمي آمد وا داشته سپاه نصرت پناه گرد حصار برآمده دست قلعه کشائي از آستین توانائي بیرون آوردند و پای جلادت بسعادت پیش نهادند * * نظم *

چوازهردو رو جنگ پیوسته شد * در آشتي برجهان بسته شد

و زان سو برین لشکر تیز جنگ * زقلعه همي تیر بارید و سنگ

ولیکن نیامد یکی کار گر * که یاري ده شاه بُدْ داد گر

غیرت پادشانه حضرت صاحبقران فرمود که مناسب نباشد که غلام حسین صوفي را بگذاریم که روز بشب رساند و او را بدست نیاریم و فرمان داد تا لشکریان هیمه و خاشاک جمع آورده خندق را به پنباشتند و خود بنفس مبارک بکنار خندق آمد و کوچه ملک را اشارت فرمود تا بخندق در آید و چون او از غلبه و هم نتوانست که بآن کار اقدام نماید خماري(۱) یساول را اشارت فرمود و او بے توقف بخندق در آمد * * نظم *

---

(۱) چنین است در چهار نسخ و در دو کتاب بجایش (قماری) است *

دلاور کند کار در کارزار • زبد دل نیاید هنر وقت کار

و مبشر و تا خواجه نیز از عقب او برفتند لشکریان چون این صورت مشاهده نمودند روان بخندق در آمده روبفصیل نهادند اول شیخ علي بها در دست در دیوار فصیل زده خواست که برآید مبشر پای او را بگرفت تا او نیز برآید و نتوانست و هردو بخاک ریز افتادند شیخ علي دگرباره متوجه شد و بفصیل برآمد و یکی ازان جانب نیزه بدست او زد جهان پهلوان نیزه را بگرفت و بشکست و تیغ بر سر او راند و سپاه نصرت پناه از هر طرف راه کرده بحصار در آمدند و کلانتران ایشان را بگرفتند و بشمشیر آبدار آنش بار دمار از روزگار مخالفان باد پیمای خاکسار برآوردند • نظم •

بسی تن که بے سر شد از تیغ تیز • نه دست نبرد و نه پای گریز

هر آنکو نشد کشته از تیغ و تیر • ببردند غارت گرانش اسیر

زن و بچه و خان و مان هرچه بود • گرفتند و تاراج کردند زود

روز دیگر مرحمت جبلي حضرت صاحبقران بخلاص اسیران فرمان داد و ازانجا بسعادت کوچ کرده بصوب خوارزم روان شد و کوچه ملك را بغرامت تقصیري که در خندق رفتن کرده بود چوب پاساني زدن فرمود و بردم خربسته بسمرقند فرستاد و غیاث الدین طرخان از نسل قشلیق که چنگیز خان او را نوخان کرد بود و خواجه یوسف اولجایتو هردو را منغلای لشکر ساخته باد بگر

بهادران از پیش روان گردانید ایشان چون بجوی کرلن رسیدند منکلی خواجه و کلك باجوقي از سپاه یاغي آنجا بودند بهادران بهادر حمله آتش پیکار بر افروختند و منغلای حضرت صاحب قران بیمن دولت قاهره چنانچه عادت معهوده آن سپاه نصرت پناه بود غالب آمدند و مخالفان را هزیمت داده در پی کردند و بسیارے ازیشانرا بدست آورده از پای در آوردند صاحبقران گردون اقتدار لشکر ظفر شعار را فرمان داد تا ازانجا ایلغار کرده باطراف و جوانب روان شدند و تمام ولایات خوارزم را غارت کردند • نظم •

سپاهش چو آهنگ ایلغار کرد • ولایات یاغي نگونسار کرد
بغارت گري چون کشادند چنگ • بیفتاد آن کشور از آب و رنگ

حسین صوفي از مقاومت عاجز بود محافظت نفس خود را غنیمت دانسته بحصار خوارزم در آمد و کس بیرون فرستاده بتضرع و استکانت امان طلبید و باشارت رای صواب مي خواست که در استرضاء خاطر بندگان حضرت بجان کوشیده آتش فتنه را فرو نشاند کیخسرو ختلاني را مادهٔ عداوت و حسد که در باطن داشت و بحکم ضرورت پردهٔ نفاق بران مي پوشید در حرکت آمد و قاصدي پوشیده پیش حسین صوفي فرستاد که اصلا اعتماد بعلماي و در دوستي مکشاي و لشکر مرلت داشته از دروازه بیرون آی تا من ازینجانب برگشته با تومان خود بتو پیوندم

حسین صوفي بآن سخنانِ بی حاصل که محض افساد و اضلال بود فریفته شد و از لشکري و رعیت کثرتي تمام از شهر بیرون آورد و کوس و نقاره فرو کوفته سورن انداختند و برلبِ جوی قاون که در دو فرسخي خوارزم واقع است صف کشیده رایتِ عناد بر افراختند و دران حال بیشتر عساکر گردون مآثر از هر طرف بحیقون[1] رفته بودند حضرت صاحب قران باقي لشکرکه حاضر بودند ترتیب داد و کورگه و برغوزده متوجه شد ومیمنه و میسره را آراسته بکنارِ آب قاون که درمیان فاصل بود مقابل دشمن باستاد *

* نظم *

دو لشکر برابر کشیدند صف * دلیران همه برلب آورده کف
بیاراسته میسره میمنه * کشیدند نزدیک دریا بُنه
زرخمِ تبرزین و کُوپال و تیغ * ز دریا بر آمد یکی سرخ میغ

اپاچي کلته و پشائی و سقار جرغتو مرکب در آب راندند و اسپان کشتي سان درزیرران آن دلاوران روان شده ازانجانب بیرون آمدند و لشکرِ یاغي نیز حمله آورده جنگ درپیوست و شیخ علی بهادر نیز با پنج نوکر از آب بگذشت و برخواجه شیخ زاده حمله برده اورا بگریزانید و امیر موید و ختای بهادر و آقتمور بهادر بهمان طریق از آب عبور نمودند و ایلچي بهادر نیز مي گذشت اما چون مدتِ عمر مقدرش تمام گشته بود غرق شد و مودای

---

(۱) چنین است درپنج نسخ و دریک نسخه بجایش (ایچقول) است *

و کان من المغرقین صورت حال او گشت حضرت صاحبقران کامیاب مي خواست که باد پای آتش آهنگ ازسطح خاک بآب راند شیخ محمد بیان سلدوز مانع آمد * نظم *

کزین پس همه نوبتِ ماست رزم * ترا جای تخت است و هنگامِ بزم

و خود روان اسپ در آب راند و شناء کنان بسلامت ازان طرف بیرون رفت و خانزاده ترمذ ابو المعالي نیز ازعقب همین طریق سپرد و آن دلاوران ظفر پیشه از اطراف و جوانب حمله بردند و دشمنانرا رانده و در پی کرده بدروازه رسانیدند * نظم *

سپاهِ بد اندیش برگشت زار * گریزان همي رفت سوی حصار

پس اندر سپاهِ جهاندار شاه * دمان و زنان بر گرفتند راه

مخالفان از بیم جان پناه بحصار جستند و دروازه به بستند و لشکرِ ظفر قرین بفتح و فیروزی پیرامن شهر فرود آمدند و عساکرِ گردون مآثر که بحیقون رفته بودند با غنایم بسیار و مال و اسباب بی حَدّ و شمار باز آمدند و قلعه را محاصره کرده به نشستند و حسین صوفي در اندرون حصار پشیمان و پریشان روزگار مانده دران چند روز * بیت *

* چنان دستِ غم حلقِ جانش فشرد *

* کزان درد نادیده درمان بمرد *

و بعد از وفات حسین صوفي برادرش یوسف صوفي بجای او متمکن گشت * بیت *

یکی چون رود دیگر آید بجای * جهان را نمانند بی کد خدای

گفتار در مصالحت حضرت صاحب قران با یوسف صوفی و خواستاري نمودن خانزاده از برای امیرزاده جهانگیر

چون از یوسف صوفي تا غایت ترک ادب با بندگان حضرت صادر نشده بود وسائل انگیخت و دستِ ضراعت در دامنِ موافقت و متابعت آویخت و برادرِ او آق صوفي پسر ینغدای را از شکربیگ دخترِ خان اوزبک دختری بود سوین[1] بیگ نام بخانزاده مشهور *

* نظم *

که تا مهرِ آدم بحوا فتاد * چنان با نواز نسلِ ایشان نزاد

ز دریای خاني گزین گوهری * فرشته نهادی پري پیکری

رای جهان آرای حضرت صاحب قران آن لولوي صدف شاهي را با گوهرکان پادشاهي امیرزاده جهانگیر در سلکِ ازدواج کشیدن مناسب دانست و قران ناهید سپهر خاني با برجیس آسمانِ سلطنت و جهان باني را دلیلِ حصولِ سعادت و کامراني شناخت سخنی که فرستادگان یوسف صوفي در باب اظهار انقیاد بعز عرض رسانیدند بقبول تلقي فرمود و بنیادِ مصالحت و مصافات بران پیوندِ همایون نهاد یوسف صوفي آن معنی را

---

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض بجایش (سون) و در بعض نسخه (سوسن) و در بعض کتاب بجایش (شیرین) است *

غنیمت شمرده برغبتی تمام تقبل نمود که آن کریمه خدرِ عصمت و ابهت را اسبابِ فراخور مهیا ساخته هرگاه که اشارت علیه بنفاذ پیوندد روانهٔ درگاه عالم پناه گرداند وقضیه بران قرار یافته مجاد له وعناد بمجامله وداد مبدل شد و رایت نصرت شعار مظفر و کامگار ازانجا مراجعت نمود و چون حضرت صاحبقران در ضمان حفظ ملك دیان تعالی و تقدس بجلکهٔ خاص نزول فرمود برلیغ عالم مطاع بنفاذ پیوست که درهمان روز کیخسرو ختلاني را گرفته بدیوان مظالم حاضر کنند و نویسان و امراء یرغوي او را بپرسند و چون بامتثالِ امر قیام نموده قضیهٔ او را نیکو تحقیق و تفتیش نمودند از جهت قاصدي که پیش حسین صوفي فرستاده بود و او را بر مخالفت و عصیان داشته چنانچه ذکر کرده شد و از دیگر جهات گناهان او ثابت شد و بعد از ثبوتِ چند گناه او را بند کرده بسمرقند بردند و بنوکران امیرحسین سپرده ایشان او را بقصاص امیرحسین بقتل آوردند و تومان ختلان را حضرت صاحب قران به پسر شیربهرام محمد میرکه که خویش کیخسرو بود ارزاني داشت وحضرت صاحبقران آن زمستان در مقر سریرِ سلطنت بدولت و عشرت بگذرانید وبساط عدل و احسان بر بسیط زمین و زمان بگسترانید * نظم *

* خرم زبختِ خویش بتایید ذوالمنن *
* گیتي زیمنِ معدلتش فارغ از محن *

گفتار در لشکرکشیدنِ حضرت صاحب‌قران بخوارزم نوبت ثانی

خامه کتاب مجید آسماني که مشتمل بر استعاذه از شرِ وسوسه شیطان سیرتان انسان صورت دلیلي روشن است برین معني که از امهات مفاسدِ عالم جلیسِ سو و همنشینِ بد است و از مویدات و شواهدِ این سخن آنست که دران هنگام که کیخسرو ختلاني را بگرفتند سلطان محمود پسر او و ابو اسحق پسرِ خضر یسوري و محمود شاه بخاري گریخته بخوارزم رفتند پیش یوسف صوفي و در مجلسِ او راه سخن یافته آغاز اغوا و افساد نهادند و خاطرِ او را بهرگونه وسوسه از طریقِ مستقیم مودت و ولای حضرت صاحب قران بگردانیدند و او از شامتِ وساوسِ ایشان بشکستنِ عهد و پیمان که نه شیمهٔ بزرگان و نه وارِ مردان است اقدام نمود وهم دران پاییز تاخت کرده ولایتِ کات را خراب کرد واهالي آنرا پراگنده گردانید و روزگار بزبانِ تعجب بگوشِ او میرسانید * * بیت * مي دانستم که عهد و پیمان را تو * درهم شکني ولے بدین زودي نه بنابرین چون سپاهِ ستمگار ظالم نهاد شتا پشت بنمود و سلطانِ عدالت شعار بهار اظهار آثارِ شوکت و اقتدار آغاز نهاد حضرت صاحبقران در رمضان سنه (اربع و سبعین وسبعمایة) موافق لوی (۱) ئیل بظاهر قرشي که در نخشبِ کش واقع است لشکرِ اطراف

---

(۱) چنین است در بعض نسخه و در سه نسخه بجایش (اوی) است *

و جوانب جمع آورد * * نظم *

سپاهی ز ریگِ بیابان فزون * و زاندیشهٔ هر محاسب برون
گروهی نه پردل که یکباره دل * نه پوشیده آهن که آهن گسل

و بسعادت و اقبال روی اُبَهَتْ و جلال بصوب خوارزم آورده روان شد و چون از ریگستان گذشته یوسف صوفي را خوف و هراس غالب شد و از کردار نکوهیدهٔ خویش پشیمان گشت و از هرگونه وسیلها انگیخته بتضرع و تشفع امان طلبید و تقبل نمود که مخدره تُتُقِ عصمت و جلالت خانزاده را اسبابِ تجمل و حشمت چنانچه باید و لایق آید آماده داشته هرچه زودتر روانه دارد حضرت صاحب قران از مکارمِ ملکات ملکانه صحایفِ جرایمِ او را برقمِ عفو کشید و بسعادت ازانجا معاودت فرمود و چون بسمرقند که مستقر سریرِ سلطنت و مرکزِ رایت خلافت بود محفوف بحفظ الهي و صنوفِ الطاف نامتناهي اتفاق نزول افتاد بترتیب مقدماتِ زفاف و تهیه اسباب طوي مثال داد *

گفتار در فرستادنِ حضرت صاحبقران امراء را بطلب مهد اعلی خانزاده بجانب خوارزم

در شوال (سنة خمس و سبعین و سبعمایة) موافق بارس ئیل هنگام بهار که سلطانِ هفت اقلیم گردون مستقر شرفِ خویش را

* مصرع *

* بفرِ طلعتِ گیتي فروز آذین بست *

و قهرمان طبیعت سرافرازان قوای نامیه را بآوردن عروس گل سوري نامزد کرد * * مصراع *

* مهد فیروزهٔ گلبن بصد آیین آراست *

حضرت صاحب قران امیر یادگار برلاس که از نسل لالاء بن قراچار بود و امیر داؤد وزن امیر اولجایتو را * * بیت *

سرفرازان زاد فرزانه * باهدایای پادشاهانه

روانه جانب خوارزم گردانید تا مهد اعلی خانزاده را مصحوب وفود سعادت و اقبال مبدرق بجنود عون و تایید ذوالجلال بسمرقند آورند و چون امراء مذکور بخوارزم رسیدند یوسف صوفي مقدم ایشانرا بمراسم اعزاز و تکریم و لوازم اجلال و تعظیم تلقي نموده از شرایط حرمت و جانب داري هیچ دقیقه نامرعي نگذاشت * * بیت *

ز جانب داري و تعظیم و اعزاز * فرو نگذاشت چیزي آن سرافراز

و ایشان برعایت رسم طوي بنوعیکه شایسته چنان قضیه تواند بود قیام نمودند و هدایا و تبرکات که همراه داشتند * * نظم *

ز دینار و یاقوت و مشک و عبیر * ز دیبای زربفت و خز و حریر

ز چیني نسیج و خطائي پرند * گذشته ز اندازهٔ چون و چند

زر و زیور و گوهر شاهوار * و زان گونه چیزي که آید بکار

بسی جامهای گرانمایه نیز * پرستنده و اسپ و هرگونه چیز

برسانیدند یوسف صوفي نیز جشنی خسروانه مرتب داشته

طوي داد و خانزاده را مشایعت نموده بصوب درگاهِ عالم پناه روان داشت با ترتیبي لایق و تجملي فراخور * * نظم *

چه از تاج پر مایه و تخت زر * چه از یاره وطوق وزرین کمر
بسی زیور از گوهرِ شاهوار * بسی خاتم و یاره و گوشوار
بسي درج وصندوق با قفل زر * پر از لعل و یاقوت و در و گهر
ز پوشیدني و ز گستردني * ز هر چیز کان بود آوردني
کَت وخیمه و خرگه وکُنْدُلان * ز هر گونه چند انکه صد کاروان

و امراءِ مذکور کسی را بتعجیل روانه سمرقند گردانیدند تا خبرِ توجه ایشان بعرض مائلان پایه سریر اعلی رساند و چون صورتِ حال عز ملاحظه حضرت صاحب قراني یافت کرایم اخلاقِ خسروي باعث اعزاز مقدم شریف آن نهال روضه خاني شد قُرتقا خاتون که عروس پسر قید و خان بود با دیگر خواتین و مجموع نوئینان و امراء را باقامتِ رسمِ استقبال اشارت فرمود * * نظم *

پذیره شدندش همه سرکشان * بشادي درم ریز و گوهر فشان
هوا سربسر مشك سارا گرفت * زمین مرج تا مرج دیبا گرفت

و سادات وقضاة وعلماء و مشایخ و سایر اکابر و اشراف و اعیانِ مملکت تا موضع کات استقبال نمودند * * نظم *

مهانِ جهان کار ساز آمدند * پرستنده از پیش باز آمدند
جهان سربسر گشته آراسته * همه راه پر نُزُل و پرخواسته

زمین باغ فردوس دیدار شد * هوا ابر بارنده دینار شد
و در باب رعایت ترحیب و تکریم وصول همایونش بعد از تقدیم
وظایف ضراعت و ادب رسوم طوی و نثار و پای انداز منزل
بمنزل متصل بآیینی کرده شد که تا حجله سپهر از جمال عروس
ناهید زینت یافته نظیر آن کم اتفاق افتاده باشد * * نظم *
بهر منزلی مجلسی ساختند * بهشتی نو آیین به پرداختند
سران پیش پایش برآموده جنگ * هوا پرگهر شد زمین رنگ رنگ
و چون خاطر اهالی و ساکنان آن دیار که باطن مملکت عبارت
از آنست از میامن عدل و مرحمت حضرت صاحبقران بنور امن
و حضور و زیور بهجت و سرور آراسته بود مناسب نمود که
بموافقت آن اتفاق مبارک ظاهر آن دیار موافق باطنش گردد
و صورت مطابق معنی شود دار السلطنت سمرقند را بانواع
تکلفات غریب و تجملات لطیف عجیب آذین بستند * * نظم *
پذیره شدن را چو برخاستند * همه کوی و برزن بیاراستند
و چون کافه مردم را دل که سلطان کشور بدن است در پناه آن دولت
روز افزون از اندیشه ترک تاز حوادث روزگار فراغت یافته بود
اعضا نیز که رعایای کارگذار آن کشور اند و سر ایشان دران شغل
دست از تکلیف کسب و زحمت کارباز رستند و در دکانها
یکبارگی بستند بستگی که پیش ازان در کار مردم بود ی دران
ایام فرخنده فرجام حواله درکارخانها شد و کشادگی که وقتی

دستِ ستم داشتي دران فرصت روزي دهانِ قرابه ولبِ پيمانه گشت و نام و نشان غم چنان گم شد که بادهٔ غم گسار بي کار ماند • مصراع • • ولیکن شب و روز در کار بود •

و شادي و فرح چنان غالب و عام افتاد که کسي را بمفرح یاقوتي میل نمي شد • • مصراع •

• مگر آنکه از لعل دلدار بود • • نظم •

همه شهر جشن و همه سور سور • بهر گوشه صحبت بهر جا حضور
همه مملکت گشته عشرت سرای • مُغَنّی زهر پرده عشرت سرای
سرائی جهان را نوائي سرود • فرستاده هر دم بشادي درود

و مهد قیدافه عهد خانزاده مرصع بجواهرِ الطاف الٰهي و مکلل بحللِ تاییدات نامتناهي بمبارك ترطالعي سمرقند را از فرّقدوم سعادت گستر غیرت تختگاه بلقیس گردانید • • بیت •

• ازبس پرند چیني و دیبای زرنگار •
• وز کثرتِ جواهر و دینار بی شمار •

که برسم پای انداز و نثار بگسترد ند و برافشاند ند زمین و آسمان از دیده جهان بین نظارگیان پوشید و پنهان ماند • • بیت •

بُخارِ نثارش زدریای دست • چو برشد هوا از گهر ابر بست

ذکرِ زفاف امیرزاده جهانگیر با خدر معلی سوین بیگ خانزاده

کمر بستگانِ درگاه سلطنت پناه بترتیب مقدمات طوي و تهیه

أسبابِ آن قیام نموده چندان سرا پرده و خیمه و خرگاه و سایبان طناب در طناب کشیده شد و فرشهای گونا گون گسترده گشت

* نظم *

همه پشتِ زمین شد روی دیبا * همه زیرِ فلک بالای خیمه
و جهت بزم خاص و مجلس زمرهٔ اختصاص * * نظم *
و ثاقي مدور بسانِ سپهر * سپهری پراز ماه و ناهید و مهر
درون و برونش مغرق بزر * مرصع بیاقوت و دُرّ و گهر
زدیبا تتق بسته کرد اندرش * پرازکوی[1] عنبر سر و چنبرش[2]
یکی تخت زرین گوهر نگار * نهادند در خرگهِ شهر یار
زده تکیه صاحب قران کامیاب * چو برطارمِ چارمین آفتاب
شهان و مِهان و سرانِ سپاه * شده انجمن بر درِ پادشاه
زمین سر بسر شیره در شیره شد * جهان گشته حیران فلک خیره شد
کرشمه ساقیانِ شیرین کار با نشوهٔ شراب تلخ مذاق خوش گوار
یار شده دست بغارت گري عقل و هوش برآوردند و نغمهٔ سزود
مطربانِ خوش آواز با آهنگ نوای هرگونه رود و ساز راست
گشته پرده دري عشاق مدهوش آغاز نهادند * * نظم *
دران بزم گه شادي آراستند * مِهانرا بخواندند و مي خواستند
نمودند مهر و فزودند کام * گزیدند یارو گرفتند جام

---

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در یک نسخه بچایش (بوی) است
(۲) چنین است در اکثر نسخ و در یک نسخه بچایش (گردنش) *

هوا گشت از دودِ عود آبنوس * زمین چون لبِ دلبران جای بوس
جهان دار صاحب قران گام ران * به نیروی دولت به بختِ جوان
زر و جامه و گوهرِ شاهوار * ببخشید بیرون زحدّ و شمار
بدین گونه چندی ببزم شهی * همی کرد هر روز گنجی تهی
و در اثناء آن چون اسباب و مقدمات چنانچه سزد و زیبد در
غایتِ کمال و نهایتِ جمال دوراز آسیب عین الکمال آماده
و مرتب بود * * نظم *
بفرمود تا موبدان و ردان * ستاره شناسان و هم بخردان
شوند انجمن پیش تختِ بلند * زراز سپهرش پژوهش کنند
بعد از رعایتِ احتیاط در اختیارِ وقت در مجلسی خاص مشحون
باکابر و خواص از اعیانِ مملکت و ارکانِ دولت آن مخدره تتقِ
عفت و ابهت را با میرزاده جهانگیر بموجب شرع مطهر مصطفوی
علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات بمبارکی و طالع سعد عقد
نکاح بستند و هر سو زبانِ تهنیت و دستِ نثار بثنا خوانی و گوهر
افشانی برکشادند * * بیت *
همه سرفرازان و گردن کشان * زهر سو ثنا خوان و گوهر فشان
و چون خسرو انجمنِ انجم بخلوت خانه خاور خرامید و جهان
معجر کحلی مرصع شب در سر کشید * * نظم *
شبی کز صفا چون شبِ قدر بود * زصد ماه و سالش فزون قدر بود
همی کرد بخشش سعادت سپهر * مه و زهره بودند ناظر بمهر

کواکب بخوبي بهم متصل * مزاج چهار اُسْطُقُس معتدل
خلوت خانه زفاف سعادت اتصاف که از فیضِ نضل الٰهي بجواهرِ
الطاف وحللِ اعطاف آراسته بود محل اجتماع نیرین سپهرِ
سلطنت وبرج مقارنهٔ سعدین آسمانِ ابهت و جلالت گشته
* بیت *

دهانِ ناشتا از لقمه پر شد * صدف شایستهٔ یکدانه در شد
لب ازیاقوت شاهي چون برآسود * زراندر بوته رفت (۱) وسیم پالود
چو مرغِ تشنه زد برچشمه منقار * ازو آبِ حیات آمد پدیدار

واین جشن فرخنده وقضیه مبارک دراواخر سنه (خمس وسبعین وسبعمایة) اتفاق افتاد والحمدلله رب العالمین والصلوة والسلام علی سید المرسلین وخاتم النبیین

گفتار درنهضتِ همایون حضرت صاحبقران بجانب جته نوبت سیوم

در روز پنجشنبه غره شعبان سنه (ست وسبعین وسبعمایة) حضرت صاحبقران لشکرِ ظفرقرین جمع آورده بتایید رب العالمین متوجه جانب جته شد چون رباطِ قطعان محل نزول همایون گشت آفتاب از غایت برودتِ هوا سر در سنجاب سحاب کشید وابر از دستِ دریا نوال شاه گوهر افشاني وسیم باري آموخته پیوسته باران وبرف مي بارید * بیت *

---

(۱) چنین است دریک نسخه ودرپنج نسخ بجایش (برد) است *

• هرگز کسی نداد بدین سان نشانِ برف •
• گفتی که لقمه ایست جهان در دهانِ برف •
• مانند پنبه‌دانه که در پنبه تعبیه است •
• اجرام کوهها شده پنهان میان برف •

شدتِ سرما بمرتبه رسید که قوای بدنی از کار ماند نه دست را داد وستد از دست برمي خاست نه پای در آمد شد قدم مي توانست کشود و مردم از محافظتِ چهارپایان عاجز گشتند که جانِ شیرین در خطر بود و بدین واسطه مردم بسیار بمردند و بسی از چهارپایان تلف شد حضرت صاحب قراني را مرحمت و اشفاق بران داشت که ازانجا مراجعت نرمود و مدت دو ماه در سمرقند توقف نمود تا سورتِ برودت هوا بشکست و باز در دوشنبه غرة شوال موافق اوایل توشقان ایل تشحیذ حدود عزیمت نرمود و عساکر منصور را مرتب داشته جبه دید و متوجه جانب جته شد و امیرزاده جهانگیر را برسم منغلای از پیش روان گردانید و شیخ محمد بیان سلدوز و عادل شاه پسر بهرام جلایر که بعد از وفات پدرش حضرت صاحب قران ایالت ایل جلایر را باو تفویض نرموده بود ملازم موکب ظفرقرین شاهزاده ساخت و چون از سیرام گذشته بموضع جارون رسیدند یکی را از جته گرفته پیش حضرت صاحب قران فرستادند و چون کیفیتِ حال قمرالدین که او یماقش دوغلات بود از و پرسیدند خبر داد که او لشکرِ خود

جمع کرده در موضع کوک توپه نشسته است و انتظار حاجي بیگ
مي کشد و از توجه لشکر شما آگاه نیست فرمان اعلی بنفاذ
پیوست که منغلای بی توقف روان شوند و خود نیز بتعجیل از عقب
براند و چون قمرالدین از رسیدن عساکر گردون مآثر واقف شد توقف
نتوانست نمود بمحالي حصین که آنرا برکه فوریان خوانند پناه
جست و آن سه دره است بغایت مغاک و سه رود خانه عظیم
آنجا جاریست قمرالدین با سپاهش از دو دره گذشته در دره سیوم
فرود آمدند و راهها استوار گردانیدند شاهزاده جهانگیر لشکر
عدوبند کشور کشاي را یاسا مشي کرده بر سر او راند و طنطنهٔ
صدای کورگه و نقاره در طاس گردون انداخته بهادران پیش
رفتند و عقاب روح شکار تیر را از آشیان کمان پرواز دادند و بعد
ازان که بزخم پیکان جان ستان بنیه نیروی بازوی کامکار خویش در دل
دشمنان بنشادند در مقابل ایشان فرود آمدند سپاه قمرالدین را
پیغام تیرد رخاطر نشسته بود چون شب درآمد مجموع رو بگریز
نهادند چنانچه هنگام صبح از لشکر جته هیچ کس آنجا نمانده بود
بهادران فتح آیین تکامشي کرده بسیاری ازان لشکر بی دین را بقتل
آوردند و چون خسرو سیارگان رایت ارتفاع برافراخت حضرت
صاحب قران با باقي لشکر رسید امیر داؤد و حسین و اوج قرا بهادر
را از پی یاغي بفرستاد و ایشان برحسب فرمان بنشیب آب ایله روان
شدند و حسین در آبی غرق شده شعله حیاتش فرو نشست و چون

بایل یاغي رسیدند ایشانرا غارتیده مال و منال و چهارپایان ایشانرا بگرفتند و هزارها که ایل شدند کورن کرده بسمرقند فرستادند حضرت صاحب قران بقصد استیصال مخالفان تا موضع پای تاق(۱) عزیمت بفرمود و امیرزاده جهانگیررا با فوجی از سپاه نصرت پناه بفرستاد تا در طلب قمرالدین و دفع او سعي بلیغ نموده او را بدست آورد شاهزاده برحسب فرمان روان شد هزارهای جته را که درموضع اوچ فرمان مقام داشتند بغارتیدند وقمرالدین را در کوهستان یافته درپی کردند وازایل و الوس رانده و بیرون کرده تمام مواضع و منازل او را بتاختند و از جمله خاتون امیر شمس الدین تویان(۲) آغا و دختر او دلشاد آغا را بگرفتند شاهزاده کس فرستاد و آن معنی را بعز عرض حضرت صاحبقران رسانید آن حضرت ازمدت پنج ماه و سه روز بازدران مقام توقف اختیار فرموده بود و چون این خبر بهجت افزای بمسامع علیه رسید ازانجا کوچ کرده ببالای قراقسماق برآمد و امیرزاده جهانگیر بسعادت معاودت نموده دران محل بشرف پای بوس سرافراز گشت و غنایم بسیار از برده و اسپ و گوسفند پیش کش کرد و دل شاد آغا را بدولت بساط بوس حضرت اعلی جوان بخت

---

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در یک کتاب بجایش (طاق) باطای حطی است (۲) چنین است در اکثر نسخ و در یک نسخه بجایش (بویان) بیای موحده است .

ودل شاد گردانید • • بیت •

که پیوسته صاحبقران شاد باد • هزارش کنیزك چو دل شاد باد

و با وجود صغرسن از فر اقبال صاحبقران چنان کاری بزرگ از دست او بر آمد • • مصرع •

وزان دولت اینها نبا شد غریب

و حضرت صاحبقران ازانجا نهضت فرموده بآت باشي فرود آمده و ازانجا بصحرای ارپه یازي نقل نموده چند روز بعشرت و کامراني توقف فرمود و مبارک شاه مکریت که از امیران هزاره بود و از هوا خواهان قدیم آنحضرت مراسم طوي و نقوز بتقدیم رسانیده بانواع خدمتهای شایسته تقرب جست • • بیت •

کمر بسته در بندگي استوار • بدرگاه فرمان دهي کامگار

و عاطفت پادشاهانه ایل سالار اغلن وحسین را که درین سفر سپری شده بود به پسرش خدا داد ارزاني داشت •

گفتار در زفاف همایون حضرت صاحب قران فرمان روا با سراد ق ابهت پناه دلشاد آغا

قال الله تبارک و تعالی فانکحوا ماطاب لکم من النساء مثنی و ثلث و رباع چون سعت رحمت الهي جواز تعدد انکحه و جمع میان ازواج بصیغه امر کرامت فرموده صاحب قران جوان بخت را دران منزل خجسته و صحرای دل کشای داعیه امتثال امر تناکحو تکثروا دامن همت گرفت

و همای رغبتش سایه سعادت بر شعبهٔ دوحهٔ امارت دلشاد آغا انداخت بندگان درگاه بترتیب اسباب طوي و اقامتِ مراسمِ آن قیام نمودند * نظم *

یکی جشن فرخنده آراستند * می و رود و رامشگران خواستند
فروزنده جشنی که خورشید و ماه * نظاره شدند اندران جشن گاه
بروزی که طالع برومند بود * نظرها سزاوار پیوند بود
جهان جوی بر رسم آبای خویش * پري چهره را کرد همتای خویش
زمانه زبانِ بهجت به تهنیت کشوده و فلک از برای رسمِ نثار دامان بزواهرِ جواهر برآموده * نظم *

* تا درین بزمِ همایون گوهر افشاني کند *
* آسمان از بدو فطرت پر جواهر داشت جام *

دولتِ شادکام خاص و عام را صلای عشرت درداده و از اسبابِ عیش و کامراني هرچه در خیالِ آمال و اماني گنجد بمرادِ دل مهیا و اماده بهرطرف که دیدهٔ آرزو نگاه میکرد * بیت *

گلی بی آفتِ بادِ خزاني * بهاري تازه بر شاخِ جوانی

ساغرِ زرنگار پر از شرابِ ارغواني برکف نهاده آیاق مي داشت و بهر جانب که گوشِ هوش باز میشد * بیت *

یوسف صفتي نبوده در چاه * برده رخش آبِ زهره و ماه

سازي بقانون عشرت ساز کرده صدای نوای این سرود در بزمِ ماه و عشرت سرای زهره مي انداخت * بیت *

که صاحب قران جاودان شاد باد * دلش خرم وملکش آباد باد
وبعد ازان ازان مقام نهضت فرموده وازیسي دبان عبور
نموده اوزکند مضرب خیام نزول همایون گشت ومهد علیا
قتلغ ترکان آغا با حواشي ونویناں و امراء از سمرقند استقبال
نموده دران محل بعز بساط بوس استسعاد یافتند ومراسم
تهنیت ونثار بتقدیم رسانیده بطوی و عشرت مشغول شدند
وچون از اوزکند روان شده بخجند رسیدند عادلشاه پسر بهرام
جلایر کمر خدمتکاري بدست ضرورت بسته حضرت صاحب
قرانرا طوي داد واسپان راهوار کشید وبحسب ظاهر خدمات
پسندیده بجای مي آورد امادل دگرگون کرده مي خواست
که درائنای طوي غدري اندیشد حضرت صاحب قران را چون
حفظ رباني درهمه حال نگهباني میکرد بالهام دولت از آثار
وعلامات واوضاع مجلس آن مکر پوشیده را تفرس نمود واز
مجاري حرکات وسکنات غدر اندیشان خبث باطن ایشان
دریافت درحال از مجلس برخاسته سوار شد وباردوی همایون
معاودت فرموده فرود آمد ودران وقت که آن حضرت متوجه
قمرالدین بود شیخ محمد بیان سلدوزو عادلشاه جلایرو ترکن
ارلات عهد کرده بودند که اگر مجال یابند حضرت صاحب
قرانرا بگیرند * ابیات *

وآنرا که خدا نگاه دارد * آسیب کسی برو نیارد

کارش همه وقت[1] نیک سازد * وز غصه حسود جان گدازد

لاجرم آنحضرت قرین عنایت ازلي وتایید لم یزلي بمستقر سریر سلطنت بسلامت وسعادت معاودت فرمود ولشکریانرا اجازت انصراف ارزاني داشت وبنفسِ مبارک بزنجیر سرای که در دو منزل قرشي واقع است بجانب غربي نزول فرموده درآنجا تشلاق کرد ودر همین زمستان عادل شاه احرام بساط بوس بسته بدرگاه عالم پناه آمد وبرونق فاعترفوا بذنبهم صورت آن رای فاسد واندیشه باطل که کرده بودند بزبانِ خود بعرض رسانید حضرت صاحبقران چون بران معاني اطلاع یافت از رای صایب وحسنِ تدبیر آن را ناشنیده انگاشت وعادلشاه را بعنایت بادشاهانه سر افراز گردانید وچون زمستان بآخر انجامید ویوسف آفتاب را یونس وار مضمون فالتقمه الحوت صورت حال آمد یرلیغ جهان مطاع بنفاذ پیوست که سپاهِ ستاره عدد مریخ رزم بعزم یورش خوارزم بدرگاهِ خلافت پناه جمع آیند وچون تمام نوئینان وامراء با لشکرها از اطراف وجوانب توجه نموده * نظم *

سپه شد بدرگاهِ شاه انجمن * نبرد آزمایانِ لشکر شکن

حضرت صاحب قران بگرفتن شیخ محمد بیان سلدوز و پرسیدن یرغوی او فرمان داد وچون بعد از پرسش گناهِ او روشن

(۱) چنین است دریک نسخه ودرپنج نسخ بجایش [بخت] است *

گشت روز بختش تاریک و رشته عمرش باریک شد و او را ببرادر هري ملک سلدوز که خویش او بود و به تیغ بیداد او هلاک شده سپردند تا او را بقصاص برادر همان شربت چشانید و فحوای • مصرع •

• یکروز بخر آنچه فروشي همه سال •

بشنوانید و دو پسر با یزید جلایر علي درویش و محمد درویش را نیز بیاساق رسانیدند وهل فجازي الا الکفور و ایالت تومان سلدوز و ضبط و نسق آن بشهامت و صرامت آقتمور بهادر مفوض گشت •

گفتار در توجه حضرت صاحب قران بصوب خوارزم نوبت سیوم و هم از راه مراجعت کردن بواسطه یاغي شدن سارباوغا و عادلشاه بهرام جلایر

در اول فصل ربیع سنه (سبع و ثمانین و سبعمایة) مطابق لوی ئیل که از فرمان سلطان طبیعت سپاه گیاه از هرطرف جنبیده درروش افتادند و سردار شگوفه بمحافظت شهر و حصار باغ و اشجار نصب گشته لشکر سبزه روی فیروزي بصحرا نهادند •

• نظم •

لشکر سبزه بفیروزي سلطان بهار • سوی صحرا زده رایات همایون آثار
آب غرق زره از صنعت زرّادِ صبا • گل سپر ساخته و خار شده نیزه گذار

حضرت صاحبقران بتلقین دولتِ اقبال آیین خویش و تدبیر رای دوربین عاقبت اندیش * • بیت •

عزم خوارزم جزم کرد بحزم * همتش برگزیده رزم به بزم

امیر آقبوغا را بضبط سمرقند بازداشت و امیرسار بوغا و عادل شاه جلایر و ختای بهادر را ایلچي بوغا و دیگر امراء هزاره را باسي هزار سوار بجانب جته فرستاد و فرمان داد که در طلب قمرالدین سعي و کوشش بلیغ نموده هرجاکه یابند اورا نیست گردانند * • بیت •

ز گُردان وجنگ آوران سی هزار * برفتند جویندهٔ کار زار

و رایت نصرت شعار در ضمانِ حفظ افرید گار متوجه خوارزم گشت * • نظم •

باسپاهی برون ز حیّزِ حصر * در شجاعت همه یگانهٔ عصر

تند شیران بیشهٔ پیکار * صفدر و تیز جنگ و تیغ گذار

و چون در کنار آب جیحون موضع سه پایه از وصولِ ماهچه رایت سپهر فرسایش رشک طارم چهارم گشت ترکن ارلات بالشکرِ خود ازان سوی آب متوجه معسکر همایون بود و چون مسافتِ عمر مقدرش بپایان رسیده بود باندیشه ناصواب بازگشت و بطرف کرزوان بیورتِ خود گریخت حضرت صاحب قران پولاد را با جماعتی در عقب او بفرستاد و ایشان شب و روز رانده و از اندخود گذشته برلبِ آبِ فاریاب باورسیدند ترکن

و برادرش ترمش با اتباعِ خود لبِ آب گرفته بجنگ مشغول شدند * * نظم *

باستاد دشمن که کوشد دلیر * همان کوششِ گور با نرهٔ شیر
بجائي که شیران بر آرند چنگ * چه یارای روبه که استد بجنگ

و چون شکست برایشان افتاد پراگنده و گریزان گشتند و لشکرِ ظفر قرین از عقب ایشان روان شدند پولاد تنها به ترکن رسید و اسپ ترکن باز مانده بود روان فرود آمد و اسپِ پولاد را بیك چوبه تیر بیند اخت و پیش از انکه راست با یستد تیری با و حواله کرد و از کلاه خودش بگذشت چنانچه آسیبي بسرش نرسید پولاد تیز گشته روی جلادت با و نهاد و درهم آویختند و پولاد بفرِ اقبال صاحب قران ترکن را بر زمین زده سرش از تن جدا کرد * * بیت *

سرِ کینه جو از تنِ بد نهاد * بخنجر به برید و برگشت شاد

و امان سربدال درپی برادرش ترمش تکامشي کرده او را بدست آورد و کارش بساخت * * بیت *

سرش را همان دم زتن باز کرد * دد و دام را از تنش ساز کرد

و سر هرد و را بپایهٔ سریر اعلی رسانیدند آری آستان سلطنت آشیان حضرت صاحب قران حواله گاه سرِ سروران دوران بود

* نظم *

هرسر که بپای خود نبردند آنجا * بدستِ دیگران رسانیده شد

* بیت *

* سری که نیست بران آستان جبین فرسا *

* حواله اش نکند چرخ جز بسنگ جفا *

و از جماعت امراء که حضرت اعلی ایشانرا بجانب جته فرستاده بود سار بوغا و عادل شاه چون ولایت خالي یافتند اندیشهٔ خطا کرده ختای بهادر و ایلچي بوغا را بگرفتند و همدمی[1] که حضرت صاحب قران اورا در اندگان بداروغگي گذاشته بود بایشان موافق شد و ایشان ایلِ خود جلایر و قبچاق را جمع آورده عازم سمرقند شدند و حصارِ شهررا محاصره آغاز نهادند اهالی شهر بزخمِ تیر دیده دوز و ناوكِ جگرسوز نگذاشتند ایشانرا که گرد شهر بگردند امیر آقبوغا که در شهر حاکم بود صورت واقعه را عرضه داشت استادگان پایه سریر سلطنت مصیر کرد و موکب همایون از کات گذشته بخاص رسیده بود که این خبر بمسامع علیه پیوست و از همانجا مراجعت نمود و امیرزاده جهانگیررا منغلای ساخته از پیش روان گردانید و بنفسِ مبارک با قولِ لشکر از عقب توجه نمود و چون ببخارا رسید عساکر گردون مآثر را ترتیب داده و آراسته از انجا نهضت نمود و برباط ملک نزول فرمود و شاهزاده بموضع کرمینه بدشمنان رسید و از جانبین صفها برکشیده جنگ در پیوست * * نظم *

---

(۱) چنین است دراکثر نسخ و دربعض کتاب بجایش [معتمدي] است *

پر از نالهٔ کوس شد گوش دهر • بیفشاند شمشیر کین زهر قهر
تو گفتی که الماس مرجان فشاند • چه مرجان که در کین همه جان فشاند

امیرزاده جهانگیر بیاری تایید نعم النصیر که پیوسته در ضمان فتح و نصرت این دولت ابد پیوند بوده و هست بر مخالفان غالب آمد و ایشان گریخته بدشت قبچاق رفتند و به اوس خان پناه بردند و ملازم آن درگاه شدند و حضرت صاحبقران مظفر و کامیاب بمستقر سریر سلطنت مآب بسعادت نزول فرمود و اوس جلایررا بامراء قسمت کرده متفرق و پراگنده ساخت و امیرزاده عمر شیخ را بحکومت اندگان فرستاد عادلشاه و سار بوغا بملازمت اوس خان قیام نمودند و آخر الامر عرق شرارت و فساد شان بحرکت آمد و در وقتیکه اُوس خان به ییلاق رفته بود عزم گریز کرده تیغ غدر از نیام بی وفائی برکشیدند و با او چپی بی که گماشته خان بود جنگ کردند و اورا بقتل آورده از انجا بگریختند و به اوس جته پیش قمرالدین رفتند و اورا برفتنه و فساد تحریص نمودند • بیت •

از جوهر بد همه تباهی خیزد • شور و شر و افساد و مناهی خیزد

گفتار در توجه حضرت صاحب قران بجانب جته نوبت چهارم

چون سار بوغا و عادلشاه بقمرالدین ملحق شدند و در هر وقت آتش کینه دیرینه که در نهاد او بود و ببیاد اغوا

و افساد تیز میکردند قمرالدین لشکر کشیده بولایت اندگان در آمد و هزاره قداق از امیرزاده عمرشیخ رو گردان شده باو پیوستند و شاه زاده درکوه متحصن گشته شخصی دانشمند نام را پیش حضرت صاحب قران فرستاد و صورت حال عرضه داشت که یاغي با غلبه تمام برسید و اندگان را زیر و زبر گردانید آنحضرت را از استماع آن خبر نایره غضب اشتعال یافت و درحال عازم آن طرف گشته بتعجیل براند و چون قمرالدین از توجه آن حضرت آگاه شد پای قرارش از جای رفته بی توقف بازگردید و از موضع آت باشي ایل و خانه را گریزانیده خود با چهار هزار سوار آراسته درکمین گاهی توقف نمود چون حضرت صاحب قران بآن موضع رسید و از کمین قمرالدین آگاهي نداشت امراء را با تمام لشکر از عقب دشمن روان گردانید و از نامداران سپاه پنج هزار مرد با جمعي سرداران مثل امیر مرید و ختای بهادر و شیخ علي بهادر و آقتمور بهادر بماندند ختای بهادر و شیخ علي بهادر درباب استیصال مخالفان سخنی مي گفتند و حکایت منجر شد ببهادري و پهلواني و شعلهٔ عصبیّت افروخته گشت و ایشان نیز از پی دشمنان تاخت کردند و دیگران هم موافقت نمودند چنانچه با حضرت صاحب قران زیاده از دویست کس نماند درین حال قمرالدین فرصت غنیمت شمرده با چهار هزار سوار کینه دار

تیغ گذار از کمین گاه بیرون تاخت و تیغ کین بی محابا کشیده روی انتقام بحضرت صاحب قران نهاد آن حضرت را ملهم دولت روز افزون مصدوقه کم من فئة قلیلة غلبت فئة کثیرة باذن الله بگوش جان رسانیده هیچ گونه وهم و اضطراب بخاطر مبارک او راه نیافت و مردم خود را استمالت نموده دل باز داد که ظفر و فیروزي از بخشش ملك وهاب است نه از بسیاری لشکر و اسباب مردانه مي باید کوشید که اگر اندک سستي پیش آریم کار از دست برود * * نظم * بگفت این و برکرد مرکب زجای * بمیدان در آمد بعون خدای همي زد بتیغ و بگرز گران * همي تافت در حمله هرسو عنان بهر حمله خیلي فگندي نگون * بهر زخم جوئي براندي زخون بهم شان بر افگند یکبارگي * همي راند تا قلب گه بارگي بدین گونه آن خسرو ارجمند * بگرز و به تیغ و سنان و کمند شکست و برید و فگند و به بست * سرانرا سر و گردن و پا و دست و چون صاحب قران کامگار دران کارزار بنفس مبارک خود مبادرت نموده کوششی فرمود که امثال آن جز نتیجهٔ تاییدات آسماني نتواند بود سپاه نصرت پناهش نیز داد مردی و مردانگي دادند و باندك نفری چهار هزار سوار نامدار کینه گذار را برهم شکسته منهزم و پراگنده گردانیدند *

* بیت *

* نباشد چنین کارها سرسری *

* که یزدان دهد نصرت و برتری *

و اگر در مجاری احوال و اوضاعِ آنحضرت و غرایبِ اطوار و آثار از سرِ خبرت و وقوف تامل کرده شود بیقین پیوندد که ظاهر و باطنِ آن بزرگوار گردون اقتدار مطرحِ انوار تاییدات الهي بوده چه آنروز که بحسب ظاهر از اعضاء و جوارح صوري آن حضرت چنان اثری بظهور پیوست بحسب باطن شبانه که دریچهای حواس بحکم و جعلنا النوم سباتا به‌پرده خواب بسته ماند و نفسِ قدسي سرشت متوجه باطن گشت از صفای آئینه ضمیر منیر صورتِ شیخ برهان الدین قلچ رحمة الله و رضوانه علیه بطریق رویای صالحه که یک جزء از چهل و شش جزء است از نبوت مشاهده نمود و بادب تمام پیش او رفته درباب فرزند ارجمند امیرزاده جهانگیر که او را بیمار در سمرقند گذاشته بود استمداد همت نمود که پسرم را ازخدای تعالی در خواه شیخ فرمود که با خدا باش و اصلا متعرض ذکر فرزند نشد و چون از خواب درآمد دانست که آن قضیه نه بروفق دلخواه خواهد بود و از غایت نگراني خاطر یول قتلغ راکه دبیر خاص آنحضرت بود با نوشته بتعجیل از سنگ کول بفرستاد تا خبری بتحقیق بیاورد و چون او روانه شد باز دربارهٔ فرزند خواب پریشان دید ملال خاطر

مبارکش زیاده گشت امراء و ملازمان را فرمود که گمان میبرم که از فرزند خود یکبارگي جدا مانده ام حالِ او از من مپوشید ایشان بزانو درآمده بغلاظ و شداد سوگند خوردند و بطلاق وعتاق موکد گردانیدند که ما بندگان را ازان معني وقوف نیست و از حالِ شاهزاده خبر نداریم وچون ازانجا کوچ کرده روان گشتند درسنکریغاج بازبه قمرالدین رسیدند و جنگ درپیوست و دیگر باره هزیمت یافته بگریخت وامیراوج قرا او را تکامشي کرده از عقبِ او روان شد و چون پارهٔ راه برفتند قمرالدین با هشت نوکر باز گشت و او را در میان گرفته اسپش را بزخم تیر بینداختند و او را نیز زخم بسیار رسید و عاقبت پیاده و خسته بجان امان یافت و دستِ پولاد بهادر دران جنگ از زخم تیر مجروح گشته بود از قضا آتشي دران راه افتاده بود پولاد بهادر خواست که آن آتش را باز نشاند و از کثرتِ حرکت زحمتِ جراحتش زیاده شد بآن رنج درگذشت *

ذکرِ وفات امیرزاده جهانگیر

چون حضرت صاحب قران از اتاقم مراجعت فرموده واز سیحون عبور نموده بدارالسلطنة سمرقند رسید تمام ارکان دولت و اعیان مملکت و اکابرو اشراف * * نظم *

* همه جامه کرده سیاه و کبود *

• ز خون دل از چشمها رانده رود •
• همه بر سر افشانده از غصه خاک •
• چو جامه همه سینها کرده چاک •

برسم استقبال مبادرت نمودند و مجموع خلایق همه سرها برهنه ساخته و پلاسها و نمدهای سیاه در گردن انداخته از شهر بیرون و از گریه در موج خون آمدند خروش و ولوله •

• بیت •

• دریغ آن جهانگیر با دین و داد •
• که شد همچو گل در جوانی بباد •

از ایوان کیوان گذرانیده و صدای نوحه • • بیت •

• دریغ آن چنان خسرو کامگار •
• که رفت و سر آمد برو روزگار •

بگوش سبحه طرازان گنبد گردون رسانیده حضرت صاحبقران را از مشاهده آن حال آنچه بگواهی ضمیر الهام پذیر گمان می برد بیقین پیوست • • بیت •

• چو آگه شد از مرگ فرزند شاه •
• جهان بر جهان بین او شد سیاه •
• دو رخساره پر اشك و تن سوگوار •
• دژم کرده بر خویشتن روزگار •

سر تا سر مملکت که از فر قدوم حضرت صاحبقران گلشن

بهجت و سرای سور و سرور بایستی از هولِ آن واقعه جان گداز دل سوز محلِ ماتم و انجمنِ شیون گشت • بیت •

• بماتم نشستند یکسر سپاه •
• همه جامها شان کبود و سیاه •
• سرِ سرکشان گشت پر تیره خاک •
• همه دیده پر خون و دل چاک چاک •
• همه انجمن زار و گریان شدند •
• چو بر آتشِ تیز بریان شدند •

حضرت صاحب قران ازین واقعه بحکم اولادنا اکبادنا بغایت محزون و کوفته خاطر شد اما چون رای عالي محیط بود برآنکه فنای هر ممکنی از قبیل واجبات است ودوام و بقاء هر محدثی از مقوله ممتنعات اشارت بشارت آئین و بشر الصابرین الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله و انا الیه راجعون مرهمِ آن جراحت ساخت و رُوحِ رُوح شاه زاده سعید مرحوم را انواعِ خیرات و مبرات تقدیم فرمود و اصنافِ صدقات بمستحقان رسانیده رسمِ آش و اطعام فقراء و مساکین باقامت پیوست و کالبدِ شریف او را بکش نقل کرده درانجا مدفون ساختند و عمارتي بغایت عالي و دلکش بپرداختند • بیت •

زبهرش گزین مرقدی ساختند • بآئین شاهان بپرداختند

مدت عمرش بیست سال بود و ازو دو پسر ماند امیرزاده سلطان از خانزاده و امیرزاده پیر محمد از بنت ملك آغا دختر الیاس یسوری که بعد از وفات شاهزاده مرحوم بچهل روز بوجود آمد و واقعه وفات او در سنه (سبع و سبعین و سبعمایة) موافق لوی ئیل دست داد و امیر سیف الدین را از وقوع این حادثه خاطر از کار و بار این جهان غدار ناپایدار متنفر گشت و از حضرت صاحب قراني اجازت طلبید و متوجه حجاز شد •

گفتار در لشکر فرستادن صاحبقران ظفر قرین بسر قمر الدین

چون حضرت صاحب قران بواسطهٔ ملال واقعه فرزند سایه التفات از تدبیر مصالح سلطنت و ضبط امور مملکت باز گرفت • نظم •

که این دنیای[1] دون نیرزد بآن • چه از بهر آن رنجه دارم روان
برای یکی توده خاکی نژند • چرا داشت بایددل خود بهبند
چرا بهر کاری چنین مختصر • دوانید باید بهر بوم و بر

اعیان امراء و نوئینان درپایه سریر خلافت مصیر حاضر شده زمین عبودیت بلب اخلاص بوسیدند و بزبان دولت خواهي عرضه داشتند که حکمت قادر جهان آفرین تعالی و تقدس نظام

---

(۱) در بعض نسخه بجای (دنیای دون) (راز دنیا) است •

عالم را بوجود پادشاهان کامکار منوط گردانیده و واسطهٔ امن وامان بني آدم که مقصود از آفرینش ایشانند معدلت و سیاست جهانداران رفیع مقدار ساخته • • نظم •

اگر خنجر شه بود در نیام • زعالم برافتد حلال و حرام
وگر تیغ سلطان شود تیره رنگ • بپوشد رخ آئینهٔ دین بزنگ
بود پادشه سایهٔ ذوالجلال • وزان سایه باشد جهان راجمال
فروغی زعدل شه کامیاب • جهانرا به از پرتو آفتاب
فلک تا بود سجده گاه ملک • بود نیک و بد اقتضای فلک
همه نقد گیتي نثار تو باد • عروس جهان درکنار تو باد

اگر پیش نهاد خاطر همایون رضای پروردگار است آنرا هیچ وسیله به از داد گستری و رعیت پروري متصور نیست چه اکمل واعلم اولین وآخرین علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات حاصل یک ساعت ازعمر که بداد دادن صرف کرده شود برعبادت شصت ساله وهفتاد ساله ترجیح فرموده • • بیت •

عدل کن زانکه در ولایت دل • در پیغمبري زند عادل

حضرت صاحبقران سخن بندگان را چون منشاء آن محض اخلاص وهوا خواهي بود بسمع قبول تلقي نمود وروی همت بتدبیر مصالح مملکت آورده بترتیب وتجهیز لشکر فرمان داد درینولا خبررسید که عادلشاه جلایر با چند کس درکوهستان قراچق سرگشته مي گردد حضرت صاحب قران برات خواجه

کوکلتاش و ایلچي بوغا را با پانزده سوار بطلب او فرستاد و ایشان از سمرقند شبگیر کرده روان شدند و چون با ترار رسیدند ازانجا جماعتی بیرون کرده دران کوهها بجست و جوی عادلشاه اشتغال نمودند او را در موضع آق سوما بدست آورده بیاساق رسانیدند و آق سوما میلي است که دربیني کوه قراجق ساخته‌اند جهت دید باني که ازانجا بطرف دشت قبچاق احتیاط مي نمایند و سار بوغا که با او از جاده صواب انحراف نموده یاغي شده بود و گریخته بعد از دوسال بهدایتِ عقلِ راه نمای باز بدرگاهِ عالم پناه آمد و مراحمِ پادشاهانه جرایمش را عفو فرموده ایالتِ قوم او بدو ارزاني داشت ورای عالم آرای امیرزاده عمر شیخ را با امیر آقبوغا و ختای بهادر و دیگر امراء امر فرمود که بقصد قمرالدین روان شوند و در قلع و قمع او بجد تمام کوشیده حسب المقدور دران باب سعي نمایند ایشان بموجب فرموده توجه نمودند و بتعجیل هرچه تمام تر روان گشته در بیابان قوراتو بقمرالدین رسیدند و بیمن دولتِ قاهره تیغ زمرد فام را در جنگ او گونه یاقوت رماني دادند و مخالفان را چهره از بیم کهربائي گشته چون کاه از صدمهٔ تند باد وزان متفرق و گریزان شدند و چون قمرالدین بگریخت لشکرِ منصور ایل و الوس او را غارت کرده با اولجه و برده بسیار باز گشتند • • بیت •

سپاهِ شاه رعیت نواز خصم گداز * بهر کجا که رود با غنیمت آید باز

گفتار در نهضتِ همایون با صولت گردون و کثرت انجم بجانب جته نوبتِ پنجم

چون سپاهِ نصرت شعار با غنایم بسیار از یورش طرف جته باز آمدند حضرت صاحبقران دوران سال دگر باره عزیمت آنجانب فرمود و محمد بیگ پسرِ امیر موسی که بشرفِ مصاهرتِ آن حضرت سرافراز بود و امیر عباس و آق تمور بهادر را برسمِ منغلای روان ساخت ایشان برحسب فرمان شب و روز رانده در بوغام آسي کول بقمرالدین رسیدند و بیک جنگ مردانه اورا گریزانیده ایلش را ببادِ تاراج برداده و مردمش را اسیر کرده برده گرفتند و صاحب قران کام گار بنفسِ مبارکِ خود تا موضع قوچقار تگامشي کرده برفت و دران موضع بمسامع علیّه رسانیدند که تو قتمش اغلن از اروس خان متوهم شده روی امید بدرگاهِ عالم پناه آورده است و میرسد حضرت صاحب قران امیر تومن تمور اوزبک را باقامتِ رسم استقبال فرمان داد تا اورا باعزاز واکرامِ تمام بیاورد و خود بسعادت از راه ایناغو مراجعت نموده در اوزکند فرود آمد و ازانجا عزیمت کرده قرین دولت و اقبال بسمرقند

نزول فرمود وامیر تومن تمور توقتمش اغلن را بیاورد وامراء وارکان دولت اورا بحضرت صاحب قران رسانیدند آنحضرت مقدم اورا عزیز وگرامي داشته مکارم اخلاق پادشاهانه درباب ترحیب وتکریم اوهیچ دقیقه نامرعي نگذاشت وبعد از اقامت رسم طوي چندان مال از زر وجواهر وخامت وکمر واسلحه واقمشه واسپ وشتر وخیمه وخرگاه وکوس وعلم وخیل وحشم وسایر اسباب حشمت وبزرگي باو واتباع او داد که * مصراع *

* وصفش نگنجد دربیان شرحش نیاید درقلم *

واورا ازغایت احترام واهتمام پسرخواند *

گفتار درفرستادن حضرت صاحب قران توقتمش اُغلن را بحکومت اترار وصیران

عالي همت صاحب قران دریا نوال تمام صیران وسغناق را بتوقتمش اغلن ارزاني داشت وچون توقتمش درانجا متمکن شد قتلغ بوغا پسر اُرُس خان لشکري گران بسر او کشید ومیان ایشان جنگ واقع شد واز طرفین کوشش بسیار نمودند وباوجود آنکه قتلغ بوغا در مصاف تیر خورد وبآن زخم هلاک شد شکست برجانب توقتمش افتاد وایل اورا غارت کردند واو گریخته پیش حضرت صاحب قران آمد آن حضرت اورا زیاده از نوبت اول

اعزاز و اکرام فرموده تمام اسبابِ شوکت و شاهي مرتب داشته بازگردانید و چون بصیران رسید ازان جانب توخته قیا پسرِ بزرگ ارس خان باچند شاهزاده جوجي نژاد و علي بیگ و دیگر امراءِ معتبر لشکري بی قیاس ترتیب داده روی انتقام بسوی او نهاده در رسیدند * * نظم *

سپاهی گران یکدل و کینه جوی * سوی توقتمش اُغلَن آورده روی
زانبوه و کثرت چومور و ملخ * گرفتند کوه و بیابان و شَخ
بمیدانِ کین فوج فوج آمدند * چودریای جوشان بموج آمدند

وچون توقتمش اغلن لشکرِ خود را آراسته بمقابله ایشان در آمد و جنگ در پیوست سپاهش هزیمت یافته رو بگریز نهادند و او گریخته بکنارِ آب سیحون رسید و از بیمِ جان جامه بیرون کرده خود را در آب انداخت و قرانجي بهادر درپی او کرده بکنارِ آب رسید ودستِ او را به تیر مجروح گردانید واو از آب بشناه گذشته برهنه وبی کس وزخم دار بجنگلي در آمد وبر روی خاک و خاشاك بیفتاد واز قرایبِ اتفاقات حضرت صاحبقراني آیدِ کُوْ برلاس را بجانبِ او روان کرده بود که او را نصیحت کند تا درکارِ ملک مردانه و دلیر باشد ودردفعِ دشمن رعایتِ حزم بجای آورده صوبه خود را ضبط نماید از قضا امیر آیْدِکُوْ را بحسب اتفاق شب دران جنگل گذار افتاد

و آوازِ ناله بگوشِ او رسید و چون تفحص نمود توقتمش را دید برهنه و مجروح بی خود افتاده • • بیت •

• زخاکش بستر و خاشاك بالین •
• بتلخی شسته دست از جانِ شیرین •

روان فرود آمد و مراعاتِ او و غمخواري جراحتش بواجبي نموده ماحضري موافق حال او از ماکول و مشروب و ملبوس پیش آورد و حسب المقدور آنچه وظیفه اهتمام و دل بستگي بود مرعي داشت واورا بحضرت صاحب قران رسانید و آنحضرت دران وقت ظاهر بخارا را محلّ اقامت گردانیده بود وچون برحالِ توقتمش اطلاع یافت بتجدید آنچه از مراحمِ پادشاهانه چنان صاحب قران سزد کرامت فرمود و اسبابِ حشمت و کامکاري او را دگرباره کما ینبغي مرتب داشت درین اثنا آیدِکُو که او یماقش منغوت بود و از امراءِ الوس جوجي از اُرُس خان گریخته بیامد وخبر رسانید که ارس خان لشکرها جمع کرده متوجه این جانب است و توقتمش رامي طلبد ومقارن آن حال ایلچي ارس خان کبک منغوت و تولوجان نیز رسیدند و پیغام ارس خان رسانیدند محصّلش آنکه توقتمش پسرِ مرا کشته است و گریخته بولایتِ شما آمده دشمنِ مرا بسپارید و اگرنه محل جنگ تعیین کرده • • مصراع •

• روان روسوی کارزار آورید •

حضرت صاحبقران زبان همت خسروانه بجواب برکشاد که او پناه بمن آورده است و من او را نخواهم داد • • نظم •

هرآن کز غم جان و بیم گناه • بزنهار این خانه آرد پناه
اگرجان رود برسر کار او • ندارم روا رنج و آزار او

و اما حکایت جنگ اسباب آن آماده و مهیا است • • نظم •

برو از من بگو پیش اُرُس خان • زباران مرغ آبی را مترسان
دلیران مرا جنگ است پیشه • که شیرانند و دشت رزم بیشه
نترسد مرد کار از پیشهٔ خود • نه شیر خشمناک از بیشهٔ خود

گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحب قران بجانب اُرُس خان

حضرت صاحب قران چون ایلچیان ارس خان را باز گردانید همت عالی را بر تجهیز و ترتیب لشکر گماشت و امیرجاکو را جهت ضبط تختگاه سمرقند باز داشت تمامی الوس چغتای را جمع آورده هم در اواخر لوی ئیل متوجه ارس خان شد • • نظم •

زبس جنبش لشکر بی‌کران • زمین گشت جنبان تر از آسمان
ز زانبوهی لشکر دست چپ • شده روز روشن چو تاریک شب
ز زخم سُم لشکر دست راست • ز کوه و کمر بانگ و فریاد خواست
سپاهی که شد قلب از و ارجمند • که داند خود او را که چون بود و چند

توان ریگهای بیابان شمرد * ولی لشکرِ شاه نتوان شمرد
و چون از سیحون گذر کرده صحرای اترار مخیم عساکر نصرت شعار
گشت ازان طرف ارس خان تمام الوس جوجي را فراهم آورده
بسغناق که تا اترار بیست و چهار فرسخ است رسیده فرود آمد *

* نظم *

* سپاهي شمارش برون از حساب *
* کران تا کرانِ جهان چون سحاب *
* سرآگنده از خشم و دل پر ز کین *
* بابرو ز تندي برآورده چین *

روزگار خواست که گَردِ آن فتنه فرو نشیند و گرمي آتشِ کین تسکین پذیرد ابری برانگیخت * ع *

* از کران تا کران فرو بسته *

و چندان برف و باران ببارید که اگر نه آب از شدتِ سرما بهم بستي از جمیع جوانبِ زمین سیل بمحیط پیوستي *

* بیت *

آب شد بسته ورنه گوی زمین * همچو لولو در آب جستي چرخ

برودتِ هوا بغایتي رسید که اعضاء و جوارحِ حیوانات مطلقا از ناطق و عجم از جنبش باز ماند و این حال قریب سه ماه متمادے گشت و آن دو لشکرِ جرار بلکه دو بحر بي کنار برابر یکدیگر نشسته دران وقت کس را مجال حرکت نشد حضرت

صاحب قران یارق تمور و ختای بهادر و محمد سلطان شاه را که از ملکِ هرات گریخته پیش حضرت صاحبقران آمده بود فرموده که بتعجیل تمام بر سرِ دشمن شبیخون برند و ایشان برحسب فرموده با پانصد مرد بتاخت روان شدند و شب در راه با پسرِ ارس خان تمور ملک اغلن دو چار خوردند و با او زیاده از سه هزار سوار بود و هم دران شب نزدیک صبح جنگ در پیوست *

* نظم *

* پراز بیم شد مغز و پرکینه دل *
* زدل خواست خون و زخون خاست گل *
* سرِ تیغ چون خون فشان میغ شد *
* دلِ میغ پرتابشِ تیغ شد *

و لشکرِ منصور برقرار معهود ظفر یافته دشمنان را منهزم و مقهور گردانیدند و از دست و کشاد شست ایلچي بوغا پای تمور ملک اغلن بزخم تیري مجروح گشت و دفع عین الکمال را دران مصاف امیر یارق تمور و ختای بهادر هرد و شهید شدند و چون لشکرِ ظفر قرین بفتح و فیروزے مراجعت نمودند برلیغ عالم مطاع نافذ شد که محمد سلطان شاه بخبر گیري بشتابد و او امتثالِ امر نموده شخصی را بگرفت و بیاورد و امیر مبشر نیز بهمین شغل مامور گشت و او هم شخصی را گرفته بیاورد و چون کیفیتِ حال تفحص کرده شد معلوم گشت که از جانب

مخالف دو بهادر نام ایشان الغ سایقین[1] و کیجیک[2] سایقین
با صد مرد بخبر گیري باین طرف فرستاده اند و درینولا
آقتمور بهادر والله داد بهادر در شهر اترار بودند و لشکررا
تَغار مي دادند و ایشان را در بیرون شهر با جماعت یاغي که
بخبر گیري باین طرف آمده بودند اتفاق ملاقات افتاد
و با آقتمور زیاده از پانزده کس نبود آقتمور بهادر به
پشت گرمي دولت قاهره صاحب قران روي جلادت
بایشان نهاد وچون جنگ در پیوست قریب مخالفان را
هزیمت اختیاري نموده عنان ازجنگ برتافت تا دشمنان
از پیش روان گشته تیز شدند وصف یسال کرده ایشان بهم
بر آمد بعد ازان تیغِ پندار سوز از نیامِ انتقام برکشید
و رو باز کرده برسرِ ایشان تاخت و دو کس ازنامداران
را بینداخت و ایشان را برهم شکست و انچه بپای مردي
اسپ جان بیرون بردند خود را در جُرها و جویها انداختند
وکپکچي بورتجي برادر زاده آقتمور بهادر سانقین کوچك
را بقتل آورد و سانقین بزرگ را هندوشاه دستگیر کرده
زنده پیش حضرت صاحب قران آورد و معلوم شد که ارس
خان منهزم باز گشته است وقراکیبک را بجای خود

---

(۱) چنین است دراکثرنسخ ودربعض بجایش (سانقین) است (۲) چنین است دراکثرودربعض نسخه بجای آن (کجك) ودربعض (کجیک) است ه

گذاشته حضرت صاحب قران هند و شاه را بعنایت و عاطفت خسروانه سرافراز گردانیده بنفس مبارک متوجه دشمن شد و قراکیبک نیز رفته بود و چون کسی از مخالفان دران نواحي نماند بسعادت و اقبال ازان یورش با سپاه مراجعت نموده در جلگه کش به اردوی همایون خویش نزول فرموده و درانجا هفت روز توقف نمود * * بیت *

بخت جوان همدم و نصرت قرین * دولت فرخنده اثر همنشین

گفتار در تاخت کردن حضرت صاحبقران بالوس اروس خان

صاحب قران گیتي ستان بعزم رزم اروس خان بسعادت و اقبال ثابت ارکان سوار شد و توقتمش اغلن را غجرجي ساخته روان گشت و بتعجیل تمام شب و روز راند پس از پانزده روز صبح دوشنبهي بجیران قمش رسید و ایل دشمن بی خبر نشسته بودند لشکر منصور ایشان را غارت کرده غنایم بسیار از اسپ و شتر و گوسفند و برده گرفتند و از حسن اتفاق ارس خان بی کلفت کوشش بندگان حضرت درگذشته بود و خار مخالفت او از شاهراه دولت اقبال آیین برخاسته و پسر بزرگ او توخته قیا بجاي او نشسته و او نیز درین اثنا از پی پدر برفت حضرت صاحب قران توقتمش اغلن را تقویت و تمشیت فرموده پادشاهي تمام دشت قبچاق و الوس

جوجي بدو ارزاني داشت و اورا مجموع اسباب سلطنت و کامکاري مهيا و مرتب ساخته دران مملکت بازگذاشت و اسپ خنگ اغلن نام که برق آتش پای از رشک سرعت سيرش سوختي و باد گيتي نورد جهان پيمای از سبک خيزی او جستن آموختي *

* نظم *

از انديشهٔ دل سبک پوی تر * زرائی خردمند ره جوی تر
شتابنده ازپيش و رهبر زپس * جهنده رهان و گريزنده رس

باو بخشيد و فرمود که برين اسپ گاه فرصت بدشمن مي رسي و وقت گريز کس بتو نمي رسد و عنان عزيمت بصوب سمرقند معطوف داشته باقبال و سعادت از دشت قبچاق معاودت نمود و بدولت و کامراني در اوايل ايلان ئيل (سنة ثمان وسبعين و سبعماية) بمستقر سرير جهانباني نزول فرمود وبعد از مراجعت حضرت صاحبقران از جانب دشت تمور ملک اغلن بخاني نشست و با لشکرگران متوجه توقتمش خان شد و بعد از مقابله و مقاتله بسيار شکست برجانب توقتمش خان افتاد و بران اسپ که حضرت صاحب قران باو ارزاني داشته بود جان بدربرد و پس از مشقت بسيار يک سواره تنها بآنحضرت رسيد و از يمن نظردور بين صاحب قران کامکار آن اسپ نامدار سبب نجات آن شاهزاده شد همت پادشاهانه حضرت صاحب قران سايه اهتمام برتدارک حال توقتمش اغلن انداخت و بتاريخ اواخر

(سنة ثمان و سبعين و سبعماية) موافق ايلان ئيل اسباب حشمت و شاهي او كما ينبغي مرتب داشته امراء بزرگ مثل تومن اوزبک و بختی خواجه پسرش و اوزبکتمور و غياث الدين ترخان و نبکی قوچين همراه او بسغناق فرستاد تا او را بخاني برداشتند امراء بامتثال امر مبادرت نموده توقتمش اغلن را در سغناق بتاريخ مذكور برتخت خاني نشاندند و رعايت رسم بجای آوردند *

* مصرع *

* نثارش بآيين برافشاندند *

گفتار در طلوع اختر شاهي از مطلع فضل نامتناهی الهی يعنی ولادت همايون حضرت خلافت پناهی امير زاده شاهرخ

در اواسط همين سال ايلان ئيل كه رياض سلطنت حضرت صاحب قران از رشحات چشمه تاييد ملك ديّان سبحانه وتعالی نضارت و طراوتي تمام يافته بود و نهال اقبالش از ترشح زلال افضال ذوالجلال بحدّ اعتدال و نشوكمال رسيده چنانكه خان نشان گشته بلبل سعادت برگلبن منقبت بنوائے * * بيت *

شاه صاحبقران كه بندهٔ او * در جهان پادشه نشان باشد

مترنم شد درخت بختش در جويبار دولت فرخنده آثار ميوه مراد بار آورد و از تخم آرزو كه دهقان اميد در كشت زار

فهب لی من لدنک ولیاً انشانده بود دخل انا نبشرک بغلام بحصول پیوست و میامن اتفاق لم نجعل له من قبل سمیا شامل اسم همایون آمده کرامت و آتیناه الحکم صبیا وحنانا من لدنا و زکوة و کان تقیا بران مرتب گشت وبقاریخ یوم الخمیس چهاردهم ربیع الآخر سنه (تسع و سبعین و سبعمایة) که مفتح ایام فرمان دهي و کشورستاني و غرة روزگار خلافت و جهانباني بود دیدهٔ دولت حضرت صاحب قراني از فیض فضل رباني در بلدهٔ محفوظه سمرقند که مستقر سریر سلطنت و کامراني بود بنور طلعت فرخنده فرزند ارجمند روشن گشت که واسطهٔ بقاء دودمان جاودان امتدادش وجود مبارک او شد و رابطه دوام ایام دولت ابد میعادش ظهور خجسته فرجام او *

* نظم *

چو از مادر مهربان شد جدا * سبک تاختندش بر پادشا
جهان بخش رالب پرازخنده گشت * که خورشید اقبال تابنده گشت
جهاني گرفتند پرورد نش * برآمد بناز و بزرگي تنش
پرستندهٔ کش به برداشتي * زسر تا قدم درگهر داشتي
روان برسرش چتر دیبا بُدي * بزیر پیش مشک سارا بُدي
از جبین آفتاب آیینش چون شعشعه نور از چهره خورمید رخشید

* نظم *

که میمون کند تخت را زیر تاج * فرستندش از هفت کشور خراج

در آفاق کشور کشائي کند * جهان در جهان پادشاهي کند
همایون نظر کوکبي سعد بود * که از برجِ اقبال شه رخ نمود
صورت اوضاع فلکي در وقت ولادت خجسته اش چنان افتاده
که اهلِ احکام نجومي از ملاحظه آن بحصولِ غایات اماني
وآمال ووصول باعلي مدارجِ عظمت وجلال بی ترددي
استدلال نمایند چه نوبت ظهور از افق شرقي که طالع را مي
باشد نخستین دولت خانه سعد اکبر که از منظرِ سعادتش دریچه
نظر تمام دوستي از یکطرف بر تخت سلطانِ هفت اقلیم گردون
کشاده است واز یکطرف به بیت الشرف او رسیده وصاحب
طالع که سعد اکبراست تا افاضت تمام سعادت را ضامن تواند
شد سعد اصغر را با خود یار کرده هردو باتفاق در خانه امید که
میزان مجموع دفعاتِ مقاصد دنیوي واخروی همان است
جمع آمده تا صاحب طالع را محفوف بشرف سلطنت وعز
وجلالتِ هرمراد که از طریق آرزو قدم در ساحتِ امید نهد
بی توقف با حسنِ صور وایسرِ وجوه برمنصه حصول جلوه گر
آید چنانچه هرکس از نزدیک ودوربدیده یقین مشاهده مي
نماید ونیراعظم که کوکبِ سلطنت وجلالت است عالي تر
محلي در فلک دران حال که آنرا وتدِ عاشر خوانند وخانه جاه
وپادشاه را همان دانند مقرِّ سریر سلطنت ساخته وافسر رفعت
بوسط السما برافراخته وصاحب آن منزل که دستورِ ممالک

افلاک است درانجا که نسبت باارهم خانه است و هم شرف
در غایت قوت و بهجت بخدمت حاضر و آثار این معانی برکانه
عالمیان بی شبه روشن است و ظاهر زحل که اختر ثبات و وقار
است در وتد رابع که خانه مسکن و قرار است قرار گرفته و آرمیده
و قمر که واسطهٔ وصول اثر علوی برسفلی او را شمارند هم درانجا
باوج استقبال برآمده و بکمال بدری رسیده تا پیوسته در مقام
عزت و مقر خلافت در اوج رفعت و کمال حشمت و ابهت بی
تزلزلی و تشویشی متمکن تواند بود و صحت این حکم نیز از
غایت ظهور مستغنی است از گفت و شنود و مریخ خنجردار
شمشیر گذار در وتد سابع که مقابل طالع است و خانه شریک
و منازع تیغ انتقام بزهر قهر آب داده تا هرکه پای از جاده
مطاوعت بیرون نهاده سر مقابله و معارضه برآرد بی توقف جوهر
روح بدست قابض ارواح سپارد و هرکه درین معنی شکی بخاطر
آورد هم درآیینه حال خود صورت یقین مشاهده کند و از جوهرین (۱)
عقده راس که ارباب این صناعتش ینبوع فزایش و افزونی
شناسند در بیت المال واقع شده و عقده ذنب که مایه کاهش
و کمی دانند در خانه خوف و بیم و وقوع این اثر نیز بغایت
واضح است ذلک تقدیر العزیز العلیم و گمان نمی افتد که در
هیچ وقت اهل احکام نجومی را بردرستی قواعد خویش

(۱) چنین است در یک نسخه و در پنج کتاب بجایش (جوزهرین) است ٭

دلیلي چنین بین بوده باشد و سخن در سهام و دیگر امارات که امهاتِ آثار را مستند بآن سازند نه مقتضای این مقام است با آنکه اینها همه نشانه جند است که مردمِ صورت بین از روی قیاس و تخمین بعضی امور جزوی از و استنباط نمایند اما آنچه درین محل بوی انسي بمشامِ جان اصحاب معنی رساند از گفتار هدایت آثار عندلیب شاخسار او تیت جوامع الکلم چشم توان داشت حیث قال صلی الله علیه وسلم ان الله یبعث لهذه الامة علی راس کل مایة سنة من یجدد لها دینها و چون محلِ ثبت تفاصیلِ مواقف و مآثرِ آن حضرت مقاله دوم است و مقصود درینجا ذکر مولد همایون این حدیث در اول آن مقاله اعاده خواهد یافت که شمه از شرح آن گذارش پذیرد و من الله العون و التوفیق *

گفتار در فرستادنِ حضرت صاحب قران توقتمش خان را بجنگ تمور ملک خان و ظفر یافتن برو

درنوبتِ اول که توقتمش اغلن از ارس خان رو گردان شده روی التجا بحضرت صاحب قراني آورد اوزوکتمور(۱) با او آمده بود و بعنایت حضرت صاحب قراني اختصاص یافته

---

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در دو نسخه (اورونك تمور) و در بعض کتاب (اوزبك تمور) است *

و در غیبت او ارس خان هزاره او را مدتي سیور غال کرده بود و دران وقت که توقتمش از تمور ملک منهزم شد اوزوکتمور در جنگ افتاده آنجا بماند او را گرفته پیش تمور ملک بردند و تمور ملک خون او را بخشیده رها کرد و بعد ازمدتي که درمیان ایشان بفلاکت بگذرانید روزی پیش تمور ملک خان زانو زده درخواست کرد که ایل وکسان او را باز دهید تا خانرا کوچ دهد تمور ملک ملتمس او را مبذول نداشت و با او گفت که اگر میخواهي بایست و اگر میخواهي برو و اوزوکتمور درهمان زمستان گریخته پیش حضرت صاحب قران آمد و در سمرقند بعز بساط بوس فایز گشته بعنایت پادشاهانه سرافراز شد وکیفیتِ اوضاع تمور ملک عرضه داشت که شب و روز بشرب خمر مشغول است و تا چاشتگاه درخواب مي باشد و اگر صد مهم ضروري مي باشد کس را مجال آنکه او را از خوابِ غفلت برآرد نیست و ازین سبب مردم را امید واري باو نمانده و مجموع الوس جوجي توقتمش خانرا جویانند حضرت صاحب قران کسی را بسغناق فرستاده پیش توقتمش خان که روان برسرِ تمور ملک خان رود و تمورملک خان دران زمستان در قراتال قشلاق کرده بود و توقتمش خان برحسب فرمان لشکر آراسته متوجه او شد و چون بآنجا رسید میان ایشان جنگی عظیم واقع شد و از میامنِ اقبال حضرت صاحب قران شکست بر طرفِ

تمور ملك افتاد و توقتمش خان غالب آمده در دشت قبچاق بجای پدران بر تخت نشست و ارس خواجه را برسانیدن خبر فتح بحضرت صاحب قران فرستاد آنحضرت از وصول آن خبر مبتهج و شادمان گشته چند شبانروز بعشرت و شادمانی گذرانید و از برای تعمیم سرور مجموع محبوسان و بندیان را خلاص فرمود و ارس خواجه را بانواع عنایت و عاطفت مخصوص داشته بخلعت و کمر سرافراز ساخت * * بیت *

فرستاده را اسپ و دینار داد * زهر گونهٔ چیز بسیار داد

و او را باز گردانید و توقتمش خان بسغناق باز آمد و قشلاق آنجا کرد و چون قهرمان بهار در رسید و سپاه سبزه و ریاحین بسوی باغ و بساتین کشید توقتمش خان لشکر بی کران مرتب ساخته روان شد و مملکت سرای و ایل مماق مسخر گردانید و شوکت و حشمت او روی در ترقی نهاد و از میامن تربیت حضرت صاحب قران تمام الوس جوجی بحوزهٔ تصرف و اقتدار او در آمد * * بیت *

شَرَف خواهی بگردِ مقبلان گرد * که زود از مقبلان مقبل شود مرد

گفتار در ایلچی فرستادن حضرت صاحب قران گیتی ستان بخوارزم

دران سال که حضرت صاحب قران زمستان در اترار

مقابل ارس خان نشسته بود یوسف صوفي از مآل حال نیندیشیده بدفرصتی کرد و لشکر بجانب بخارا فرستاد تا آن ولایت را بتاختند و هرچه یافتند غرصه تاراج و غارت ساختند حضرت صاحب قران جلارتي را با ایلچي گري پیش یوصف صوفي فرستاد و پیغام داد که بعد از اتفاق خویشي و پیوند موجب مخالفت چیست یوصف صوفي ایلچي را بگرفت و محبوس گردانید و چون حضرت صاحب قران ازان کردار نا پسندیده آگاه شد *

* نظم *

دبیرِ هنرپیشه را پیش خواند * بفرمود کز خامه گوهر فشاند
سرِ نامه کرد آفرینِ خدای * که او بود و باشد همیشه بجای
کسی را که او کرد فیروز بخت * بماند برو کشور و تاج و تخت
کراخوار گیرد بماند نژند * نتابد برو آفتابِ بلند

وزان پس چنان راند پاسخ دبیر * چو از مشك تر زد رقم بر حریر
کز آیین شاهان و رسمِ مهان * مکراین قدر داند آن نکته دان
که بر ایلچي کشتن وبند نیست * جزاین هرکه گوید خردمند نیست
زگوشتْ نیاید بسوی دماغ * زقرآن مگرنصّ الا البلاغ
فرستاده راکن روان بی‌درنگ * مکن شکرِ عیش خود را شَرَنگ
مپرور نهالي که خار آورد * پشیماني و رنج بار آورد

وچون مکتوب بمهر مبارک موشح گشته قاصد مراحل نورد بیوسف صوفي رسانید او بي مشورتِ عقلِ صواب اندیش آن

فیج را نیز بند کرد و باز دستِ جسارت بتحریک سلسله فتنه بکشاد و توی بوغای دزد را باجمعی به فرستاد و شتران ترکمانان را که در نواحي بخارا بودند براندند و ببردند * * بیت *

چو تیره شود مرد را روزگار * همه آن کند کش نیاید بکار *

و در اثنای آن ئیل امیر حاجي سیف‌الدین از سفر حجاز معاودت نموده باستیلام عتبه حریم دولت و اقبال صاحب قران بی همال استسعاد یافت و احوال و اوضاعِ ملوكِ طوایف را که دران عصر بر ممالکِ ایران استیلاء یافته بودند بعز عرض همایون رسانید و در همین سال حضرت صاحب قران مهد اعلی تومان آغا را که سلیل صلب امیرموسی بود بر مقتضای شریعت غراء بعقد نکاح در آورد * * بیت *

جهان را ازین عقد فرخنده فال * بیفزود صد گونه جاه و جلال

و کمالِ عاطفت آنحضرت مقتضی آن شد که از برای تطییب خاطر آن ملکي نهاد حوراء نژاد نزهت آبادی بهشت مثال ترتیب کرده شود فرمان قضا نفاذ صدور یافت و در جانب غربی سمرقند بعدد خانهای کواکب دوازده باغ را بهم انداختند و یکی ساختند و دران قصری عالي بر افراختند و بپرداختند و جهتِ مطابقت اسم و مسمي بباغ بهشت موسوم گشت و حضرت صاحب قران زمستان در زنجیر سرای قشلاق فرمود *

گفتار در لشکرکشیدنِ حضرت صاحب قران بخوارزم نوبت چهارم و فتح آن

چون یوسف صوفي پای جرأت از طریق مراعات بیرون نهاد و از سرِ غرور دستِ تطاول بهرگونه بی حفاظي برکشاد حضرت صاحب قران را ضربان عرق حمیت باعث قصد انتقام گشت و در شوال سال هفت صد و هشتاد هجري مطابق اول قوي ئیل * * بیت *

وقت تحویل آفتاب بحوت * این شده درج و آن شده یاقوت

لشکرِ فتح آیین را بعزم رزم خوارزم ترتیب داد * * نظم *

* لشکري آن را ظفر لشکر کش[1] و نصرت یزک *
* نه یقین برطول و عرضِ آن سپه واقف نه شک *
* از سنانِ نیزها شان در خطر روي سماک *
* وز گزندِ نعل اسپان رخنه بر پشتِ سمک *

و چون بسعادت و اقبال از قشلاق زنجیر سرای درضمان حفظ ذوالجلال نهضت فرموده بخوارزم رسید لشکرِ نصرت شعار از اسکي اکوز عبور نموده شهر را درمیان گرفتند و کورگه زده سورن انداختند و برحسبِ فرمان رعایت احتیاط را حصاري دیگر برافراختند و از جمیع جوانب سوبهای خود محکم گردانیدند

---

(۱) چنین است در پنج نسخه و در یک نسخه بجایش (شکن) بدون واو بعد شکن است

و هر صبح و شام سورن انداخته هر دو روز از نهیب جنگ و پیکار زلزله در زمین و زمان مي افتاد و بر حسب یرلیغ عالم مطاع جندي از سپاه ظفرپناه باطراف و اکناف آن دیار تاخت کرده غنیمت بسیار از دختران گلعذار و اسیران کارگزار و اسپان راهوار و شتر و گوسفند بیرون از اندازه حصر و شمار بیاوردند و درین اثنا یوسف صوفي نوشته بحضرت صاحبقران فرستاد مشتمل بر آنکه تا چند مردم از طرفین در عذاب باشند و بواسطه دو تن چندین هزار مسلمانان عرضه تلف گشته عالمي خراب گردد و ظیفه آنکه ما هر دو قدم در میدان مردي نهاده *

* نظم *

توکل بلطف خدائی کنیم * بکوشیم و بخت آزمائي کنیم
به بینیم تا این شتابان سپهر * درین داوري بر که گردد بمهر
ز بازیچهٔ چرخ گیتي فروز * که پیروز گردد که برگشته روز
که برگردد از رزمگه سربلند * دل دوستان که گردد نژند

حضرت صاحب قرانرا این معنی بغایت ملایم مزاج مبارک افتاد و مبتهج و مسرور گشته فرمود که من از خدای تعالی همین مي خواستم و بی تعلل و توقف از سر صدق و توکل *

* نظم *

بپوشید صاحب قران ساز جنگ * نشست از بر بارگي بی درنگ
بخفتان ببیاراست فرخ برش * یکی مغفر خسروی بر سرش

و شمشیر بسته سپر حمایل کرد و بسعادت سوار شده روی توجه بسوی حصار آورد نوینان و امراء پیش آمدند و زانو زده درخواست کردند که رفتنِ بندگي حضرت مصلحت نیست صاحب قران نامدار بسخنِ ایشان التفات ننموده روان گشت امیر حاجي سیف الدین را غایت اخلاص و هواداري عنان تماسك از دستِ وقار در ربود و بی اختیار زانو زده دست در عنان آنحضرت زد و بزبان دولتخواهي عرضه داشت که تا بندگان زنده باشند چگونه شاید که بندگي حضرت بنفسِ مبارک خود مباشر جنگ شود * * بیت *

چو خسرو بتنها کند کارزار * چه باید درین دشت چندین سوار

حضرت صاحب قران را نایره غضب برافروخت و او را دشنام داده شمشیر برکشید و حواله کرد امیر حاجي سیف الدین دست از عنان بازداشت و پای بازپس نهاد و آن حضرت از سرِ وثوق و استظهار بتایید الٰهي تنها براند تا بکنار خندق و آواز داد که یوسف صوفي را بگویید که برحسب التماسِ تو آمده ایم بقول خود وفا نمای و بیرون آی تا به بینم که خدای رهنماي کرا نصرت مي بخشد یوسف صوفي بترسید و از گفته پشیمان گشته دم درکشید حضرت صاحبقران تحریک او را دگر باره آواز داد که هرکه بقولِ خود وفا نکند او را مرگ به از زندگاني و هرچند ازین مقوله سخنان تعییر امیز گفتند تا باشد

که ناموسش دامن گیر شده بیرون آید یوسف صوفي را محافظت جان از رعایت ناموس اولی نمود و الحق درین معني معذور بود * * نظم *

که گر لشکرِ جمله عالم بجنگ * همه پیل گردند و شیر و پلنگ چو از دور بینند فرهنگِ او * نیارند رفتن سوی جنگِ او

از غایت شرمندگي روی جواب هم نداشت صاحبقران کامگار زمانها توقف نمود و چون کس از بالای بارودم نمي زد بمعسکرِ همایون معاودت نمود جهانیان از کمالِ شجاعت و دلاوري آنحضرت متعجب مانده ستایشها نمودند * * نظم *

همه یکسره خواندند آفرین * که بی تو مبادا زمان و زمین همه بود مندي ز گفتار تست * خور و ماه روشن ز کردار تست

و هم در اثنای آن احوال از طرف ترمد خربزه نوباوه بحضرت صاحب قران آوردند مکارمِ اخلاق ملکانه فرمود که یوسف صوفي برابر ما نشسته است نصیبی ازین نوباوه بر طبقی زرین نهاده پیش او فرستید امراء عرضه داشتند که طبق زرین ضرورت نیست بظرفی چوبین بفرستیم همت پادشاهانه رخصب نداد و چون برحسب فرموده آنرا بطبق زرین نهاده بکنار خندق بردند از بالای بارو پرسیدند که بر طبق چیست برند گفت خربزه نوباوه است که حضرت صاحب قران برای یوسف صوفي فرستاده است و آنرا برکنارِ خندق گذاشته بازگشت

ایشان آنرا پیش یوسف صوفي بردند و او از رکابت رانی
خربزها را فرمود که از بالای بارو در آب انداختند و طبق
را بدربان بخشید بعد ازان سرداري حاجي نام دروازه باز
کرده با لشکری مستعد پیکار از مردان کار بیرون آمد امیرزاده
عمرشیخ با بهادراني که ملازم رکاب همایون او بودند شمشیرها
کشیده حمله کردند و از آب بشناء گذشته آتش پیکار برافروختند *

* نظم *

بهرجا که ایشان نهادند پی * تو گفتی درافتاد آتش به نی
سرتیغ در چرخ مه تاب داد * سنان باغ کین را زخون آب داد
زمین را زخون باز نشناختند * همي اسپ برکشتگان تاختند
ز چاک تبرزین و جَرّ کمان * زمین گشت لرزان(۱) تر از آسمان
همه رزمگه گشته بُدّ کوه کوه * بهم برفگنده زهر دو گروه
چنین تا فرو شُد سپهری درفش * زشب گشت زربفت گردون بنفش
بهادران نبرد آزمای ازهردوجانب داد مردي و مردانگي
دادند و بسی از سواران بخاک هلاک افتادند و مردم بسیار از
طرفین زخم دار شدند و آخر الامر لشکر خوارزم ستوه آمده رو
بهزیمت نهادند و بحصار درآمدند و ایلچي بوغا و انوشیزوان پسر
آقبوغا کوششهای مردانه نموده هردو را زخم رسید و چون ایشانرا
بلشکرگاه همایون آورده بمعالجه مشغول شدند ایلچي بوغا

۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض نسخه بجایش (گردان) است

صحت یافت و انوشیروان درگذشت بعد ازان عساکر نصرت نشان برحسب فرمان قضا جریان منجنیق ترتیب کرده بر افراختند و بضرب سنگ قصر یوسف صوفي را ویران ساختند یوسف صوفي را از مشاهده این حال و هم و هراس مستولي شده بجای دیگر نقل کرد و مدت محاصره سه ماه و شانزده روز متمادي شد اما روز بروز آثار دولت و علامات غلبه و نصرت عساکر منصور بظهور مي پیوست یوسف صوفي را از استیلای عوارض نفساني از اندوه و حیرت و خوف و ضجرت مزاج از جادهٔ صحت و استقامت منحرف گشت و مرضي مهلک طاري شده بان درگذشت * بیت *

* زبس خوف و غیرت(۱) زغم جان برد *
* سراسیمه گشت و بزاري بمرد *

و این قضیه هم از نوادر اتفاقات دولت حضرت صاحب قراني است چه دران روزکه آنحضرت بنزدیک حصار تنها فرموده بود تا با یوسف صوفي جنگ کند و او بیرون نیامد برزبان مبارک راند که هرکه بقول خود وفا نه نماید او را مرگ به از زندگاني و هم دران چند روز تقدیر الهي وفات او بر حیات او ترجیح نهاد و چون گرگ فنا پیراهن حیات یوسف صوفي را پاره کرد شیران بیشهٔ ظفر و پلنگان قله مردي و هنر یعنی بهادران

---

(۱) چنین است در چهار نسخ و در دو نسخه بجایش (حیرت) است *

لشکر صاحب قران تاجور در روز چهار شنبه روی شجاعت و جلادت بشهر نهاد ند و از اطراف و جوانب جنگ در انداخته حصار را رخنها کردند و در آمدند * نظم *

چو کردند گرم آتش رزم را * فکندند باروی خوارزم را
جهانی که نام وی از گنج بود * پر از در و گوهر یکی گنج بود
مسخر شد از سعی کُند اوران * به نیروی اقبال صاحب قران
شمال و جنوب و صبا و دبور * ببرد این بشارت بنزدیک و دور
زمه تا بماهی برآمد غریو * که پیروز شد شاه گیتی خدیو

عساکر منصور دست تسلط به نهیب و غارت برکشادند و هرچه اسم مال بران افتد از صامت و ناطق ببادِ تاراج بردادند *

* نظم *

بقتل و بغارت برآورده دست * سرای سران جمله کردند پست
زن و کودکان شان ببردند اسیر * بکشتند جمعی به شمشیر و تیر

عمارانش را مضمون عالیها سافلها صورت حال آمد و از اماکن و مساکنش مصدوقه اذا زلزلت الارض زلزالها و اخرجت الارض اثقالها مشاهده افتاد * نظم *

لب بام کرده زمین بوس در * ستونها زهیبت برفته ز جا
سرآورده دیوار سوی سجود * چو عابد که ترسد ز قهر خدا

دراز منع مردم شده توبه کار * امان رفته از قفل و گنجینها
و تمام اشراف از دانشمندان و موالی و حفاظ و اصناف

پیشه کاران را خانه کوچ بشهرکش فرستادند * * بیت *

زن و کودک و مردم پیشه کار * ببردند با خویشتن بی شمار

و این فتح نامدار در قوی ئیل موافق سنه (احدی و ثمانین وسبعمایة) دست داد حضرت صاحب قران گیتي ستان مرکب تیز گام دولت زیران و ظفر در رکاب و نصرت همعنان روی معاودت بمستقرسریر سلطنت و خلافت نهاد و چون بمحل عظمت و جلال بسعادت و اقبال نزول فرمود آن زمستان درزنجیرسرای اتفاق قشلاق فرمود * * بیت *

* حاصل شده زدولت انواع کامراني *

* آماده ومهیا اسباب شادماني *

گفتار در بنای حصار شهرکش و عمارت آقسرا

ازبعضی کتب تواریخ منقول است که مدینه کش در سوالف ایام مجمع کبار علماء اسلام بوده واز محدثان نامدار سه امام بزرگوار دران دیار توطن فرموده اند ابو محمد عبدالله بن حمید بن نصرالکشي و عبدالله بن عبدالرحمن الدارمي السمرقندی و ابو عبدالله محمد بن اسمعیل البخاري رضی الله عنهم و رضوا عنه و دران روزگار اهل عالم ازبرای اقتباس انوار فضایل از اطراف و جوانب بدان بلده طیبه توجه مي نمودند ازانجمله ابو الحسین مسلم بن حجاج

القشيري النيشاپوري بآنجا فرموده و از عبدالله بن حميد الكشي استفاده نموده وبسياری از ايمه و افاضل درانجا بوده اند همه را مجلسِ درس و افاده بود و ازين جهت كش را قبة العلم والادب لقب شد وبواسطه طراوت ونضارت بساتين و مرغزار كه هنگام بهار تا بام ودیوارِ آن شهر ودیار سبزه می روييد بشهرِ سبز اشتهار يافته ودر اواخر سنه (احدي وثمانين وسبعماية) موافق بيجين ئيل اوايل فصل ربيع كه معمار بهار قواى ناميه را بعمارت شهر سبز و مرغزار بر گماشت و قصر گلبن را شُرفات اغصان باوج رفعت برافراخته بنقوش فيروزه كار اوراق وشمسهٔ زرنگار گل بنگاشت * * نظم *

معمار چمن فگند بنياد حصار * پيرامنِ شهر سبز گلزار زخار
وآنگاه دران مملكتِ خلد آثار * پرداخته قصرِ گل بصد زيب ونگار
حضرت صاحب قران كامگار جلكهٔ دلكش كش را كه * * نظم *

* هواى فضايش چو خلدِ برين *
* گواهي دهد عقل و دانش برين *
* گلش مشك سارا وآبش گلاب *
* خوشا در چنان جاى عهدِ شباب *

مقر سرير سلطنت گردانيده به بناى حصار شهر سبز فرمان داد وآنرا برامراء ولشكريان قسمت كرده * * مصراع *

• بطالعي که بنای حصار را شاید •

بغیاد نهادند و در اندرون شهر برحسب فرمان قضا نفاذ قصری اساس افکندند که چون برافراخته وپرداخته گشت •

• نظم •

• علو کنگرهٔ آن بغایتی برسید •
• که آسمان را از چشم اختران افکند •
• شب سیاه فروغ بیاض دیوارش •
• موذنانرا از صبح در گمان افکند •
• بخود فروشد صد بار وهم دور اندیش •
• که تا کمند نظر چون بران توان افکند •
• چوخشت عرصهٔ او داشت رنگ فیروزه •
• فلک بمغلطه خود را دران میان افکند •

عمارتی رفیع بآئیني بدیع که تا معمار قدرت و السماء بنیناها باید وانا لموسعون ازابداع والارض فرشناها فنعم الماهدون پرداخته مهندس سال خورده گردون بنائي چنان با آنکه بارها گرد جهان گردیده ندیده • • بیت •

اززمین سرکشیده سوی سما • گشته نام شریفش آق سرا

گفتار در فرستادن حضرت صاحب قران ظفرقرین امیر حاجي سیف الدین را بهرات بطلب ملک غیاث الدین

حضرت صاحب قرانی از قشلاق ایلچی پیش ملك غیاث الدین پیرعلی فرستاده بود که اول بهار امراء و نوئینان بزرگ بقرلتای جمع خواهند شد ملك نیزمی باید که حاضر گردد و چون فرستاده آنجا رسید ملك با او طریق ادب و رعایت جانب مرعي داشته تعللی نمود که اگر امیر حاجی سیف الدین تشریف دهد بنده دست استظهار بفتراک مصاحبت او زده بخدمت شتابد بظاهر این سخنان می گفت و درواقع بغایت ترسان و لرزان بود حضرت صاحب قران ملتمس اورا مبذول داشته امیر حاجی سیف الدین را در شهور سنه (احدي وثمانین وسبعماية) بفرستاد و چون بهرات رسید ملك مقدم اورا بترحیب وتعظیم تمام تلقی نموده اورا مدتی ببهانه ترتیب پیش کش و تهیه اسباب سفر توقیف کرده و بجد بلیغ از اطراف غله بحصار می کشانید و بیک سال پیش ازین پیرامون هرات شهربندي دوران دو فرسخ از نو بنیاد کرده بود و بجدّ تمام در اتمام آن سعي مي نمود چنانچه بسی محلات و باغات که بیرون حصار قدیم بود داخل اندرون شهر شد بتصور آنکه مگر تیر تقدیر را بسپر کوشش و تدبیر دفع توان کرد هیهات هیهات * * مصراع *

* با ناوك دیده دوز تقدیر *

سپر آهنین با کاغذ نم یافته و حصار سنگین با پرده عنکبوت بافته

سمت مساوات دارد * * رباعي *

* با تیرِ قضا سپر نجوید هوشیار *
* با حملهٔ تقدیر چه صحرا چه حصار *
* خفتان زرضاگزین حصار از تسلیم *
* باخیل حوادثت چو افتد پیکار *

و چون امیر حاجي سیف الدین آنچه ملك بکلك اندیشه برلوحِ خیال مي نگاشت از صحیفه احوال و اوضاعِ او بر خواند اورا بحالِ خود رها کرده روی معاودت بپایه سریر اعلی آورد و آنچه از احوالِ ملک تفرس نموده بوه عرضه داشت و هم در اثنای این حالات علي بیگ بن ارغون شاه جون غرباني بر حسب اشارت صاحبقراني کمربندگي بسته بدرگاهِ عالم پناه آمد و مراحم پادشاهانه باوجود سوابق جرایم که از و صدور یافته بود نقوشِ زلات او را بزلال عفو و اغماض فروشسته مقدم او را گرامي داشت وبانواعِ نوازش و الطاف اختصاص بخشید و دخترِ اورا ازبرای امیرزاده محمد سلطان رقم قبول کشید و طوی داده بکرات خلعت پوشانید وبا او درباب توجه بجانب هرات برسبیل مشورت سخن پیوست و قرار بران شد که اول بهار جهت یورش هرات حاضر شود علي بیگ این معني را التزام نموده بعهود و مواثیق موکد گردانید مرحمت

حضرت صاحبقراني او را بصنوف عنايت و تربيت سرافراز داشته رخصتِ مراجعت كرامت فرمود و او بمحلِ خود معاودت نمود * بيت *

چو زانعامِ خسرو سرافراز شد * بمنزلگهِ خويشتن باز شد

گفتار در فرستادنِ حضرت صاحبقران امير زاده ميرانشاه را بخراسان

از انوار مشكات كلمات نبوى مصطفوى حيث قال صلى الله عليه و سلم ان الله تعالى يحب معالى الهمم و يبغض سفسافها روشن مي شود كه همای همت برگزيدگان حضرت عزت سايه التفات جز بر عظايم امور و كرايم مهمات نيندازد و در هر مقصد از مقاصد غايتِ كمال آن مطمح نظرِ قصد و نيت ساخته به فرود ازان رضا ندهد و نسازد از كوهِ شكوه بلند همتانِ صاحب تاييد مدائى جز فحواى *

* شعر *

* و نحن اناس لا توسط عندنا *

* لنا الصدر دون العالمين او القبر *

بر نيايد و از اوتارِ او طارو اقتدارِ ذوى الاقتدار نوائي غير از موداى * نظم *

گردن چرا نهيم جفاى زمانه را * همت چرا كنيم بهرِ كار مختصر

دریا و کوه را نگذاریم و بگذریم * سیمرغ و اوزیر پر آریم بحر و بر
یا با مراد بر سر گردون نهیم پای * یا مرد و ار بر سر همت کنیم سر
بگوش روزگار نرسد لاجرم چون مدارج دولت حضرت
صاحب قراني بعون تاييدات صمداني بمراقي ومعارج
پادشاهي و جهانباني عروج نمود علو همت و غيرت سلطنت
بحكم سر السلطان ظل الله روا نمي داشت كه ديگريرا دران
منقبت متعالى منزلت مشاركت و مساهمت تواند بود
و از السنه و افواه استماع افتاده كه برزبان همت عالي
نهمت آنحضرت بسيار گذشتى كه عرصه ربع مسكون درخور آن
نيست كه آنرا دو پادشاه باشد * بيت *

* سلطان يكى سزد كه خداى جهان يكى است *
* دنيا به نزد همت فرزانه اندكي است *

و دران روزگار بايران زمين در هر مملكتى طايفهٔ خروج
كرده بودند و اساس سلطنتى انداخته و بتمادي ايام
فرصت قوت و مكنتى تمام يافته و رايت استقلال و استبداد بر
افراخته بنا برين چون دولت روزافزون آنحضرت از تسخير
و ضبط ممالك توران بپرداخت و تمام الوس چغتاى و الوس
جوجي در تحت تصرف گماشتگان كامياب قرار گرفت روى
عزم قضا امضا بصوب تسخير ايران آورد و درخريف همين
سال بيچين موافق سنه (اثنتا و ثمانين و سبعمايه) فرزند ارجمند

امیرزاده میرانشاه را با آنکه هنوز درسن چهارده سالگی بود
بحکم الشبل في المخبر مثل الاسد بحکومت خراسان نامزد
فرمود و امیر جهانگیر برادر را امیرحاجی برلاس و امیرحاجی
سیف الدین و امیرآقبوغا و امیرعثمان عباس و محمد سلطان
شاه و قماري برادر تموکه و تایان بهادر و ارس بوغا برادر
ساربوغا و بیرحسین برلاس و حمزه پسر امیرموسی و محمد
قزغان و ساریق اتکه و مظفر پسر اوج قرا و دیگر امراء با پنجاه
قوشون هوارکه از لشکر نصرت شعار اختیار فرموده بود ملازم
موکب همایون گردانیده همه را خانه کوچ بصوب خراسان
روان ساخت * شعر *

* قاد الجياد لخمس عشرة حجة *
* ولذاته اذ ذاک في اشغال *

* بیت *

شهنشه چو شایسته بیند پسر * سزد گربر آرد بخورشید سر

شاهزاده عالمیان برحسب فرمان بآن سپاه گران در ضمان امان
وحفظ یزدان عنان یکران ظفر جولان بجانب ایران معطوف
گردانید * نظم *

ز توران دلیران پرخاش جو * شتابان بایران نهادند رو
سپاهی چو مور و ملخ بی شمار * همه تیغ داران خنجر گذار
چولشکر سوی رود جیحون رسید * غبار سواران بگردون رسید

بفرمان شهزاده داد گر * مهندس برآورد دست هنر
بکشتی پلی برگذ ارکلف * کشیده چو برآب مدّ الف
زجیحون بران پل بعون اِله * گذشتند بی و هم توران سپاه
پاییز و زمستان در بلخ و شبرغان شادمان و کامران بگذرانیدند
و در اواخر زمستان از ولایت ملک باد غیس را بتاختند و مال
بسیار و اسپ و نعمت بی شمار فتوح روزگار عساکر نصرت
شعار شد * نظم *

شد از فرّآن شاه نوخاسته * زبس خواسته لشکر آراسته
زاسپ و زمال و زگستردنی * سپه گشت ازبس غنیمت غنی
و چون آفتاب به نیمه حوت رسید علی بیگ ایلچی فرستاده
در پایه سریر اعلی عرضه داشت که اگر برحسب فرموده رایت
ظفر پیکر بطرف هرات توجه نماید بنده میان بخدمتکاری بسته
عساکر منصور را غجرجی باشد * بیت *

غلامي کنم لشکر شاه را * بمژگان بروبم همه راه را

گفتار در لشکر کشیدن حضرت صاحب قران سعادت قرین بآیران زمین

در اوایل تخاقوئیل مطابق اواخر سنه (اثنتا و ثمانین و سبعمایة) بقرب فصل بدیع ربیع که سلطان عدالت شعار بهار لشکر آراسته ریاحین و ازهار را در عرضه گاه فانظر الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها احضار فرموده

و تمام روی زمین را از کران تا بکران بتایید منع و انبتنا فیها من کل زوج بهیج تسخیر فرمود * نظم *

* سلطانِ ربیع را چو عدل است آیین *
* بگرفت بخرّمی همه روی زمین *
* در هرطرف از سبزه سپاهی آراست *
* و زمعدلتش گشت جهان خلد برین *

حضرت صاحب قران گیتي ستان عزم توجه ایران جزم فرموده با حضار عساکر و کتایب از اطراف و جوانب فرمان داد و پیش از جمع آمدن سپاه متوکلا علی الله بمبارک ترطالعي روان شد * بیت *

* اسپِ دولت زیر ران چترِ ظفر بالای سر *
* فتح و نصرت پیش و پس عونِ الٰهي راهبر *

و عساکرِ منصور از هرطرف و هرجانب متوالي و متعاقب بموکبِ همایون مي پیوست * نظم *

چو دشت از گیا گشت چون پرنیان * به بستند کُردانِ توران میان
سپاهی بیامد زترکان گزین * همه تیغ داران خاور زمین
ز ختلان و از ترمد و ویسه گرد * زهر سو شده لشکر کس گرد
زخاور بجنبید تا باختر * توگفتی که گیتي برآرد پر
زمین آن سپه را همي بر نتافت * بران بوم کس جای رفتن نیافت

و چون بعد از چند کوچ * نظم *

سوی جیحون رسید با لشکر • شاه صاحب قران دین پرور
کاردانان بکشتی و زورق • چسر بستند بر کنار (۱) دُرَق
زآب جیحون گذشت و آمد تیز • در خراسان فگند رستاخیز
تمام عرصه دشت و صحرا از خیام و اعلام و طویله و سپاه و بُنَه
و بارگاه مالا مال شد • • نظم •
زبس کثرت خلق و جوش سپاه • سراپردهٔ و خیمه و بارگاه
چنان گشت گیتي ز نزدیك و دور • که ره بسته شد بر صبا و دبور
زمین گشت جنبان چو ابر سیاه • تو گفتی همي بر نتابد سپاه
وچون حضرت صاحب قران باندخود رسید از صدق نیت
و صفای طویت بدیدن بابا سنکوکه از زمرهٔ اولیاء و اصحاب
جذبه بود فرمود و او از سر جذبه و جنون که داشت سینهٔ گوشت
بطرف آن حضرت انداخت آن حضرت آنرا بشکون گرفته گفت
خدای تعالی خراسان را که سینه روی زمین گفته اند بما ارزانی
خواهد داشت و همچنان شد و ازانجا بسعادت و اقبال
روان گشت از کوچ و نزول آن کثرت بی اندازه مصدوقه
ان زلزلة الساعة شیء عظیم هرروز از تازه مشاهده
مي رفت واز خروش کوس وکرنای و غریو کورگه وفغان
جلاجل و رویین درای صدای فحوای یوم ینفخ فی الصور
ففزع من فی السموات و من فی الارض در گوش

(۱) در بعض نسخه بجایش (گذار دَرَق) و در بعض (گذار دزق) است.

کیوان می افتاد و ملک محمد بوادر ملک غیاث الدین که در
قلعه سرخس بود چون از توجه رایت کشورکشای واقف
گشت احرام اخلاص بسته بدرگاه عالم پناه آمد و بعز بساط
بوس فایز شده بانواع نوازش و سیورغامشی شرف اختصاص
یافت و چون بعد از قطع مراحل و منازل از مرو رود که
بمرغاب اشتهار یافته گذشته درجکدالیک که یازده فرسخی
هرات است نزول فرمود و کس بطلب علی بیگ فرستاد تا
سپاه خود جمع آورده هرچه زودتر بموکب ظفرقرین ملحق
گردد علی بیگ چهره عهد را بناخن بیوفائی بخراشید و در
اطاعت فرمان تعلل و تهاون ورزید و پای جسارت از سر
غرور برتر از حدّ خود نهاد و با آنکه خود نیامده فرستاده را
نیز اجازت مراجعت نداد و چون ملک غیاث الدین پیرعلی
بآن زودی نیشاپور را از سربدالان انتزاع نموده بود و بسیاری
از لشکر او دران جانب بودند حضرت صاحبقران عنان
عزیمت بصوب جام و کوسویه تافت تا لشکر آنجانب بملک
ملحق نتواند شد و چون بکوسویه رسید پهلوان مهدی که سردار
آنجا بود استقبال نموده بعز بساط بوس سرافراز گشت
واهالی آنجا را از عبور عساکر گردون مآثر ضرری
نرسید و صاحبقران دین پرور پاک اعتقاد بعزم زیارت
مولانا اعلم اورع زین الدین ابوبکر تایبادی که از علماء

متورع آن روزگار بود بتایباد نزول فرمود و بصفای نیت و خلوص طویت صحبت آن یگانه روزگار دریافت و مولانا مشار الیه زبان نصیحت کشاده آن حضرت را سخنان سودمند فرمود و آنحضرت او را وداع کرد و بسعادت و اقبال بازگشته متوجه هرات شد *

گفتار در تسخیر قلعه فوشنج

چون رایت فتح آیت بقلعه فوشنج رسید عساکر نصرت نشان برحسب فرمان قلعه را مرکزوار درمیان گرفتند و چون در خندق حصار آب بسیار بود سه روز توقف کرده بترتیب اسباب پیکار و تحصیل آلات فتح حصار اشتغال نمودند * * نظم

* بروز چهارم که سلطان مهر *
* که تاجش زنور است وتختش سپهر *
* بتسخیر این قلعهٔ سبز فام *
* برآورد تیغ شعاع از نیام *

یرلیغ عالم مطاع بنفاذ پیوست که هرکس از مقابل خویش روی قوت و اقتدار بحصار آورده آتش پیکار برافروزند و به تیغ آبدار آتش بار دشمن خاکسار باد پیما را بشعلهٔ قهر بسوزند * * نظم *

* سپه کار پیکار بر ساختند *
* کورگه زده سورن انداختند *

* چو غرنده شیر و چو برنده تیغ *
* کسی را نبُد جان زفرمان دریغ *

بهادران سپاه بسناچها[1] و چوبها چون باد و زان از آب خندق گذشته بخاك ریز حصار برآمدند و آتش فنا در خرمن هستی مخالفان زده آب حیات شان بر خاك هلاك ریختند و خاك وجود شان بباد نیستي برداد ند حضرت صاحب قران که پیوسته بجوشن توکل و مغفر توفیق آراسته بود بي جبه بیک دگله گرد حصار میگردید و دلاوران نبرد آزمای را برجنگ تحریض فرموده فرّ حضور مبارکش ایشانرا قوتي تازه و قدرتی بی اندازه می بخشید و از بالای حصار سنگ و تیر چون قطرات باران از ابر مطیر فرو می بارید چنانچه یك تیر بر سپر حضرت صاحب قران رسید * بیت *

ز پیکان پولاد و پرّ عقاب * سیه گشت رخشان رخ آفتاب

و امیرزاده علي پسر امیر موید که جمال منقبتش بخالی چون حضرت صاحب قران آراسته بود و ایکو تمور بلکوت و عمر پسر عباس و مبشر و دیگر بهادران * مصرع *

* به نیروی مردی و مردانگي *

پیش رفته بفصیل رسیدند و دست جلادت در دیوارها زده بفصیل برآمدند وهرچند از طرف دشمنان تیر و سنگ برایشان بارید

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض نسخه بجایش (بشاخها) است *

روی شجاعت بر نتافتند * * قطعه *

* لشکرِ خسروِ دین دار بهنگام نبرد *
* هرچه مقدور بشر هست توانستند ے *
* و آنچه درجنگ بباید همه میدانستند *
* بجز از پشت نمودن که ندانستند ے *

و شیربیشه شجاعت و مردی شیخ علي بهادر و برادرِ کوچک او سلطان و خسرو بیگ و میرک پسر ایلچي شمشیر کین کشیده بدست دلاور ے حمله کردند و بیکبار روی بدروازه نهاده از آب خندق بگذشتند و بقوت بازوی کامکار و زخمِ شمشیرِ صاعقه کردار تا دروازه رفته با دشمنان دست و گریبان شدند و ایشانرا مقهور و منکوب گردانیده درِ دروازه باز گشادند و لشکرِ منصور از اطراف و جوانب رخنها کرده بقلعه درآمدند و بقیة السیفي که از مخالفان روز برگشته مانده بودند مجموع را به تیغ انتقام بگذرانیدند و دستِ تسلط بغارت و تاراج برآورده قلعه را از هرچه بود بپرداختند و خراب ساختند * * شعر *

* دز تودهٔ خاک و اهل دز جمله هلاک *
* ای بخت خجسته احسن الله جزاک *

و این فتح ارجمند نزد زیرکان هوشمند که اشارتِ زبان رمز دریابند بشارتي بود عظیم بندگان حضرت صاحب قران را چه اول جائی که در فاتحه عزیمت ایران زمین همت آنحضرت

متوجه تسخیر آن شد - این قلعه بود و حقیقت آنکه حصنی بود بغایت حصین باره اش از بلندی سر بآسمان برکشیده و فصیلی در غایت استحکام پیرامن آن گردانیده و استواریش بمرتبه که حصاری برروی زمین بآن محکمی هیچ روئده در هیچ جا ندیده بیرونش بخندقی عمیق و آب بسیار مشحون واندرونش بگروهی انبوه از مردان کار و بآلات و اسباب کارزار و ذخیره بی شمار مشحون و با این همه بجنگ اول که سپاه نصرت پناه دراندا ختند بآسانی مسخر شد و این معنی بروفق فرموده الفاتحة ام الکتاب علامت آنست که تمام ممالک ایران باندک زمانی بی کلفت و زحمت چندان در تحت تصرف و تسخیر بندگان کامگارش قرار یابد و آنچه در اول امر رو نموده آخر کار همان بود • نظم •

• دیده می باید وگرنه هرچه ظاهر میشود •
• سرّ عالم هربسر در روی هویدا کرده اند •

ودرین قضیه دفع چشم بد را الیاس و بعضی لشکریان هنگام جنگ در آب خندق غرق شدند • نظم •

• میندا گرچه در آنش نهند ورسم این است •
• سپند لشکر صاحبقران در آب بسوخت •

گفتار در تسخیر شهر هرات

چون خاطر مبارک حضرت صاحبقران از اندیشه قلعه

هُوشَنْج بپرداخت عنان عزیمت بجانب هرات معطوف گشت و ملک غیاث الدین را دیو غرور باستوارے حصار و بسیاری اعوان و انصار فریفته اسباب مقاومت و مقابله مهیا و آماده گردانیده روز چهارشنبه که لشکر ظفر قرین بآنجا رسید باغات را خراب کردند و دیوارها بینداختند و شهر را از اطراف و جوانب درمیان گرفتند و کورگه زده سورن انداختند و پرلیغ همایون صدور یافت که در مقابله حصار خندقي رعایت حزم را فرو برده جای خود محکم سازند امرعالي را بامتثال تلقي نمودند و حضرت صاحبقران بسعادت و اقبال سوار شده گرد شهر و بارو دوران مي فرمود و مداخل و مخارج آنرا بنظر احتیاط مطالعه مي نمود مخالفان کمر کین بسته در دروازه بگشادند و جماعتی غوریان همه مردان کار و پیل افگنان شیر شکار بیرون آمدند و جنگی عظیم درپیوست *

* نظم *

* حدت دندان رمح زهرهٔ جوشن درید *
* صدمهٔ آسیب گرز تارک مغفر شکست *
* شست به پیغام تیر خطبه جان فتح کرد *
* دست بایمای تیغ منبر پیکر شکست *

امراء نامدار و بهادران تیغ گذار بتخصیص قمارشاه برلاس دران روز جنگهای مردانه کردند و دشمنانرا تا در دروازه راندند ایشانرا مقهور و مغلوب گردانیدند و خلق بسیار بقتل آمدند *

* نظم *

شد از کشته پرپشته بالا و پست * بتاراج جان مرگ بگشاده دست
ببارید چندان نم خون ز تیغ * که باران بسالي نبارد ز میغ
و چون جهان از ماتم کشتگان پلاس سیاه شب در گردن انداخت از بیرون و اندرون طلایه برگماشتند و از هرد و طرف تا روز پاس داشتند و بهادران لشکر منصور تورها و چپرها گرفته هیچ دقیقه از شرایط حزم فرو نگذاشتند * * بیت *

دگرروز چون گنبد لاجورد * برآورد و بنمود یاقوت زرد

سپاه نصرت پناه سوار شدند و صف کشیده برابر حصار بایستادند اما آن روز اتفاق جنگ نیفتاد * * نظم *

* چو بنوشت شب فرش زربفت راغ *
* شده چرخ طوطي صفت همچو زاغ *
* چنان تیره گیتي که از لب خروش *
* ز بس تیرگي ره نبـــردي بگوش *

فوج مخالفان از دروازه انصاري که در شهر بند نوبود بقصد شبخون بیرون آمدند و سه کس را بقتل آورده بتعجیل باز گشتند و سوی حصار شتافتند * * نظم *

دگر روز چون چشمهٔ آفتاب * فروشست از چشمها گرد خواب
شه خاور از پرده بالا گرفت * زمین از ثری تا ثریا گرفت

چاشتگاه روز جمعه لشکر ظفر قرین * * بیت *

همه سر پر از خشم و دل پر ز کین * بابروی مردي در انگنده چین
آهنگ جنگ کرده ند * بیت *
جهان شد پر آوای بوق و سپاه * همه بر نهادند از آهن کلاه
توگفتي زمین شد سپهر روان * همي بارد از تیغ هندي روان
ز گرد سواران هوا بست میـــغ * درخشنده چون برق پولاد تیغ
زمین شد بکردار کشتي بر آب * توگفتي سوي جنگ دارد شتاب
امیرارس بوغا و شوریده برادر مبشر با فوجي از لشکر نصرت شعار
در زیر حصار استاده سعي مي نمودند که ببالا برآیند و دشمنان
از بالاے حصار گوششهاے مردانه میکردند و در محافظت
اطراف و جوانب آثار جلادت و مردانگي بظهور مي رسانیدند
صاحبقران کامگار بسعادت و اقبال سوار شده بنظاره کارزار
و مشاهده کوشش نبرد آزمایان تیغ گذار توجه فرمود بهادران
نصرت آئین را که همیشه در معارك و مهالک جانبازي
و سراندازي عادت جلادت ایشان بود از شکوه حضور مبارک
آنحضرت نیروی قوت یکي هزار شد و دست بردها نمودند که
ناسخ آثار رستم و اسفندیار گشت فرمان قضا جریان از انحضرت
صدور یافت که از اطراف و جوانب چنگ سلطاني در انداخته
حمله آورند امیرایکو تمور و مبشر و سونجک برادر مختاي
بهادر بي توقف پیش رفتند و دلاوران از هرطرف بپاي حصار
در آمدند و تیر و سنگ اهل حصار را بسپر بلکه بدوش و سرگرفته

پیش رفتند و نردبانها بربارو نهاده بالا رفتن گرفتند و چند دلاور بنزدیک کوشک مرغنی از ممری که آب آنجیل بشهر درمی آید در آمدند و چون شهر بند بسیار بزرگ بود مردم ازحال یکدیگر خبر نداشتند و آنروز ملک غیاث الدین در پشت دروازه که درسر پول آنجیل بود کوششهای مردانه نمود اما حرکة المذبوح بود و فایده بران مترتب نشد و از پریدن عساکر منصور اول کسی که آن روز جایز قصب السبق مردی شد و بفصیل برآمد خلیل یساول بود و امرای برنغار و جرنغار هریک از مقام خود حمله آورده جنگ کنان بفصیل برآمدند و بهادران دردروازه را چون دل دشمنان شکسته باندرون حصار ریختند و مانند باد خزان که برگ رزان ریزاند مخالفان را از بالای باره و سور بنشیب ماتم و تبور انداختند • • بیت •

هرکه گردن پیچد از صاحبقران • سور او ماتم شود سودش زیان

چون سپاه شه بکین بشتافتند • دشمنان از سور ماتم یافتند

ملک غیاث الدین از نهیب استیلاء آن سپاه آتش آهنگ پیروز جنگ بگریخت و بشهر اندرون درآمد عساکر منصور قریب دو هزار کس از لشکر او گرفته پیش حضرت صاحبقران آوردند مراحم پادشاه به بندگرانه فتح و فیروزی خواست که اهالی آن مملکت از آسیب تیر سپاه قیامت نهیب امان یافته بسلامت بمانند رقم عفو بر صحایف احوال ایشان کشید

وبفرمود تا حکم واجب الاتباع مکرر قلمی شود که هرکه در مسکن خود آرمیده بفصیل و باره فرود او و اهل و اولاد او در امان باشند و هرکه خلاف آن ورزد هرچه بیند از خود بیند وهرجندی ازان گرفتگان را نوشته آرزانی داده رهاکنند بندگان حضرت بر حسب فرموده بتقدیم رسانیدند و چون آن جماعت خلاص یافته بجای خود باز گشتند و بحصار درآمدند و رعایا و سکان شهر ازان حال واقف شدند گوشهای کاشانه غنیمت شمرده دست از فضولی باز داشتند وخیال بیهوده از سر بیرون کرده پا در دامن سلامت کشیدند • • بیت •

• سلامت ار طلبی از فضول دست بدار •

• وگرنه شاخ فضولی ندامت آرد بار •

وچون ملک بحصار اندرون درآمد خواست که چاره سازد و باز طرح مقابله در اندازد منادی داد که مردم بفصیل و باره برآیند و در محافظت حصار سعی نمایند هرچند در بازار ومحلات بگردیدند وآواز رسانیدند کس التفات ننمود و هیچکس سخن هیچکس نشنود ملک دانست که جز تسلیم چاره نیست همان روز مادر خود را سلطان خاتون دختر طغی تمورخان و پسر بزرگ خود امیر پیرمحمد را اسکندر شیخی که گویند از نسل بیژن بود همراه کرده بحضرت صاحبقران فرستاد مکارم اخلاق خسروانه ایشانرا بنوازش و تربیت اختصاص بخشید

و ملک زاده را بخلعت و کمر سرافراز گردانید و ایشانرا استمالت فرموده باز گردانید و فرمود که ملک را بگویید که بیرون آید اگر برمقابله و مقاتله اصرار نماید و شهر بجنگ گرفته شود موجب تخریب مملکت و تضییع اموال و دماء اهالی آن گردد و وزر و وبال آن در گردن ملک باشد و اسکندر شیخی را باز داشت و احوال و اوضاع ازو استفسار نموده بر قضایای اندرونی چنانچه واقع بود اطلاع یافت و کوشک باغ زاغانرا بنزول همایون مقر سریر سلطنت گردانید و ملک غیاث الدین روز دیگر بتهیه بیرون آمدن مشغول شد و روز یکشنبه از حصار و مضیق پندار بیرون آمد و چون بشرف بساط بوس استسعاد یافت پای ادب درجاده انقیاد نهاده زانوزده و سر تسلیم فرود آورده دست خضوع و خشوع در دامن اعتذار و استغفار آویخت *

* نظم *

* بدانديش را چون شد آشفته بخت *
* بيامد سر افگنده تا پای تخت *
* زبانرا بپوزش بيسارا سته *
* ز کردار ... عذر ها خواسته *

حضرت صاحب قران اورا امان داده نوازش فرمود و بخلعت خاص و کمر مرصع مخصوص فرموده باز گردانید روز دیگر سادات و مشایخ و ایمه و اشراف و اکابر بیرون آمدند و عز بساط بوس

دریافته بوظیفه دعا و ثنا قیام نمودند و این فتح ارجمند در محرم سنه (ثلث و ثمانین و سبعمایة) موافق توق ئیل اتفاق افتاد و رایت نصرت شعار ازانجا کوچ کرده بشرقي هرات بمرغزار کهدستان نزول فرمود و چند روز توقف نموده بنقل خزاین و ذخایر که ملوک غور بسالها اندوخته بودند فرمان داد * نظم *

زهر گونهٔ گنج آگنده بود * ز دینار و ازگوهر نابسود
ز تخت گرانمایه و تاج زر * کمرها مرصع بدُرّ و گهر
ز زرینه آلات و سیمینه ظرف * زهرگونه گون تحفهای شگرف
ز دیبای زربفت خروارها * ز دیگر نفایس بانبارها
بفرمودهٔ شاه مردان کار * شترها کشیدند در زیر بار
بصحرا کشیدند آنها همه * روانست حکم شبان برره

و یرلیغ لازم الاتباع بتخریب حصار بیرون و اندرون هرات نفاذ پیوست * بیت *

* چو شهر از خزاین بپرداختند *
* حصارش سراسر بینداختند *
* حصارے که بُدّ کهنه و سال خورد *
* همان را که از نو مناکی خواست کرد *
* همان و همین با زمین دشت راست *
* که صاحبقران را چنین بود خواست *

و برسم امانی مبلغی براهالي شهر حواله رفت و بچهار روز نقد

شد و مولانا قطب الدین پسر مولانا نظام الدین که مقدم ایمه و علماء آن مملکت بود با دویست کد خدای معتبر را از شهر وولایت تعیین کردند که با کوچ بشهر سبزروند و داروغه ترمذ تمورتاش که برادرزاده امیر آقبوغا بود بجهت نقل ایشان نام زد شد و دروازهای آنرا که مغرق بود بآهن و مزین بنقوش و کتابه بکش نقل کردند و الی یومنا هذا درانجا منصوبست و ملک را حصاری دیگربود در غایت محکمي واستواری که آنرا قلعه اشکلچه می خواندند واهالی کوه نیز گفتندی به پسر کوچک خود امیر غوری که اورا در دلاوری و مردانگي و کاردانی و فرزانگی برامثال و اقران خود فایق میدانستند سپرده بود صاحب قران کامگار اشارت فرمود که برو و پسرت را بیاور واگر نیاوري و تو نیز بقلعه درآئی آنچه شدني باشد خود مشاهده نمائي ملك بموجب فرموده بپای قلعهٔ اشکلچه رفت و اندیشه را برحل آن اشکال گماشته پسررا بحسن تدبیر فرود آورد وبسعادت بساط بوس رسانید و او نیز از عواطف پادشاهانه بخلعت واعزاز گرامي و سرافراز گشت *

گفتار در تجدد رایات نصرت آیات بجانب طوس وکلات

چون خاطر خطیر حضرت صاحبقران ازین قضایا به پرداخت امیرجهانشاه جاکورا با جمعي از سپاه ظفرپناه جهت تسخیر

نیشاپور و سبزوار بآنجانب روانه ساخت و قضیه علي بیگ
و جهت همت عالي شده عنان عزیمت را بصوب کلات و طوس
معطوف داشتند و چون در راه بمزار صاحب الدعوة ابو مسلم
مروزي رحمة الله علیه رسید کمال اخلاص و صفاي عقیدت
باعث اقامت رسم زیارت شده فرود آمد و استمداد همت
نموده از حضرت حي لایموت تعالی و تقدس نصرت و تایید
خواست * نظم *

خداي جهانرا ستایش نمود * بدرگاه او دست حاجت گشود
بهر کار از و خواستي یاوري * کزو دید پیروزي و برتري
و علي بیگ را آوازه توجه آنحضرت سیل اضطراب و اضطرار
در خانه ثبات و قرار انداخته بود و با دلي در کشاکش امید
و بیم بدو نیم روي مطاوعت و انقیاد بمعسکر ظفر مآب نصرت
صعاد آورده درین اثنا برسید و گرد خجالت و انفعال بر چهره
حال نشسته بشرف بساط بوس استسعاد یافت و خواجه علي
موید سربدال سبزواري نیز چون از توجه لشکر منصور آگاهي
یافت بی توقف بدرگاه عالم پناه شتافت عاطفت خسروانه
هر دورا بنواخت و باعزاز و اکرام مخصوص گردانیده کمر
و شمشیر داد و خلعتهاي فاخر پوشانیدند * نظم *

بریشان در مرحمت باز کرد * همین و همان را سرافراز کرد
کمر داد و شمشیر و تشریف خاص * بدل جوئیش یافتند اختصاص

وازانجا بسعادت واقبال سوار شده بجانب اسفراین که گماشتگان امیر ولي داشتند روان شد ومقارن وصول که مردم هلوز بتعیین یورت ومقام واندیشه نزول وضرب خیام مشغول بودند حکم جهان مطاع بنفاذ پیوست که کار شهر بسازند عساکر نصرت شعار بی توقف چپرها وسپرها گرفته روی بحصار نهادند ورسیدن وفتح کردن یکی بود حصار را رخنها کرده درآمدند وخلق بسیار بقتل آوردند وعمارات مطلقا از حصار وخانه ومسکن وکاشانه بازمین هموار گشت * * نظم *

چو قهر سپاهش برآورد دست * همه خلق شد کشته وشهر پست
حصار وبیوت ومساکن نماند * بجز نامي از اسفراین نماند

حضرت صاحبقران ایلچي بمازندران پیش امیر ولي فرستاده محصل رسالت آنکه اگر بي اندیشه باحراز سعادت بساط بوس شتابد بعنایت وعاطفت مخصوص گشته رفعت وسربلندي یابد واگر تقاعد نماید ونیاید درمحنت وبلا برروی خود گشاید امیر ولي درترحیب وتعظیم ایلچي شرایط ادب بجا آورده نوشته که همراه داشت ببوسید وبرسرنهاد واظهار متابعت وانقیاد نمود موجه آن ودولت ملازمت دریافتن وعده داد * * نظم *

که ازمن ببوسي زمین شاه را * فروزنده افسر وگاه را
بگستر ثنا وزمن عرضه دار * کزین بر نیاید بسي روزگار

که برحسب فرمان صاحب قران * بیایم ببندم بخدمت میان و صاحب قران کامکار ازانجا بتابید کردگار سوار شد و به ییلاق اغولجاتو برآمد و چند روزي توقف نمود تا اسپان و دیگر چهارپایان لشکریان * * نظم *

دران مرغزار چو خلد از نوی * برآسوده فربه شدند و قوی
وزان خاطر لشکري شاد شد * زاندیشهٔ مرکب آزاد شد

و در اثناء این احوال ازاهالي خوراشه که پیش ازین سبق ذکر یافته که بقتل امیر حاجی برلاس و ایدکو برادرش جسارت نموده بودند جمعی ازاشرار را بقتل آوردند و عاطفت پادشاهانه آن موضع را بمحمد درویش پسر ایدکو و علی درویش نبیرهٔ امیر حاجی ارزانی داشت والی یومنا هذا در تصرف متعلقان ایشانست *

گفتار در مراجعت حضرت صاحب قران کشورکشای عدوبند یدارالسلطنة سمرقند فردوس مانند

حضرت صاحبقران بمبارکي و طالع سعد ازانجا نهضت فرمود و ممالک خراسان را که بتحت تصرف درآمده بود ضبط و نسق نموده ملک هرات و دیگر احکام آن ولایات را هریک بجای خود مقرر داشته باز گردانید و امیر شیخ سبزواری را که پیش از فتح خراسان از ملک گریخته بود و پناه به بندگان

حضرت صاحبقران آورده و سالها بدولت ملازمت رکاب همایون استسعاد یافته منصب پیش وانی سبزوار ارزانی داشت وتابان بهادر را داروغه آن ولایت ساخت وروی توجه بتخت سلطنت پناه آورده کیوان در هفتم ایوان سپهر بمهر غبار از پرچم رایت رفعت آیتش می افشاند و بر جیس درششم پایه منبر اخضر گردون دفع چشم بد را و ان یکاد می خواند شحنه پنجم حصار فیروزه کار آسمان بد خواه دولت پایدارش را از دار هلاك و بوار می آویخت و جمشید خورشید در چهار بالش چرخ چهارمین زواهر جواهر اجلال و تمکین بر فرق روزگار همایون آثارش برسم نثار میریخت ناهید نغمه سرای در سیوم عشرت سرای سما پرده سه گاه(۱) راست کرده عشاق وار آوازه نوای تهنیت این فتح بزرگ در داده * بیت *

خسرو صاحبقران سوے توران *
* خجسته رایت ورای وگزیده نام ونشان *
* جهان بکام و فلك بنده و ملك داعي *
* امید تازه ودولت قرین و بخت جوان *
* فتوح سوی یمین و سعود سوي یسار *
* سپهر پیش رکاب و زمانه زیر عنان *

وپیر دبیر از بالای دوم سریر فلك زبان قلم وقلم زبان بتحریر

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در یك نسخه بجایش (گانه) دیده شد *

و تقریر ثنا و دعا برگشاده که * بیت *

* خراسان چه باشد جهان را درست *
* بصاحب قران داده اند از نخست *
* جهان هفت کشور و رابنده باد *
* سرش برتراز ابر بارنده باد *
* همي روز روشن(۱) فزون باد بخت *
* بداندیش او را نگون تاج و تخت *

برید تیزگام ماه از نخستین کشور هفت اقلیم علوي ناچخ زرین و سپر سیمین هلال و بدرتعظیم جلال وقدر اورا ساخته وطنطنه طَرِّقوا طَرِّقوا در عالم انداخته تارایت ظفر پیکرش باین آئین و تمکین بشهر سمرقند درآمد غبار موکب همایونش دیده امید اهالي آن دیاررا روشنائی بخشید و فیض بی دریغ عدل و احسانش تا طبقهٔ سکان و قطان مملکت را فرا رسید * بیت *

کس از اهل شهرو ولایت نماند * که منشور احسان او برنخواند

وزمستان ببلدهٔ فاخرهٔ بخارا فرموده بساط اقامت بسعادت وسلامت بگسترد و قشلاق درعین کامرانی وشادمانی آنجا کرد * شعر *

* بر کف نهاده جام می آرزو مدام *
* دست امید در خم زلف عروس کام *

---

(۱) چنین است در اکثر کتب و در دو نسخه بجای روشن (روزش) است *

و امیرزاده میرانشاه که برحسب فرموده بسرخس رفته بود برادر ملک غیاث الدین ملک محمد را گرفته بسمرقند فرستاد و قشلاق آنجا کرد *

ذکر وفات اکه بیگي

زمانه را از طراوتِ گلشن آراسته آن دولت و حشمت و نضارتِ روضهٔ پیراسته آن بهجت و عشرت عِرق غیرت در حرکت آمد و برسم اوضاع عالم که بحکم تقابل اسماء الهي سرور بی غم و سور بی ماتم نمي باشد * * مصراع *

گنج و مار و گل و خار و غم و شادي بهم اند

گردِ ملال برساحتِ احوال آن فرخنده فال نشاند حضرت صاحب قراني را درپسِ پردهٔ عصمت دختری بود طغی شاه نام که او را بزبان عطوفت و نازا که بیگی خواندی گوهر ذات شریفش را با محمد بیگ پسر امیرموسی درسلک ازدواج کشیده و بانوئي بآن جمال و کمال چشم زمانه و گوش روزگار درهیچ عصر از اعصار ندیده و نشنیده * * نظم *

بهشتي بُد آراسته پرنگار * چو خورشید تابان بخُرّم بهار
روانش خرد بود و تن جان پاك * تو گفتی که بهره ندارد زخاك
حسن سیرتش که بازیبای صورتش جمع بود در ریاض خاطر فیاض حضرت صاحب قران همه تخم محبت و مهرباني کاشتی لاجرم آن حضرت او را بیش از اندازه دوست داشتی و در

اثناء آن احوال نهالِ مزاج غنچه گلبن و اقبال و شعبهٔ دوحه سلطنت وجلال از نهجِ اعتدال انحراف یافته عرض مرضي صعب طاري گشت و وجودِ شریفش از حلیه صحت و حله سلامت عاطل و عاري ماند و چون وقتِ نزول امري که شاه و گدا و عاجز و توانا در وجوبِ قبول آن یکسانند رسیده بود هرچند در معالجه سعي نموده شد مفید نیفتاد و ودیعت حیات عاریتي را بمقتضای اجل موعود بازداد اناالله و انا الیه راجعون و ازو یک پسر ماند نام او سلطان حسین * نظم *

جهان تا به پروردیش درکنار * و زان پس ندادي بجان زینهار
نهاني ندانم ترا دوست کیست * برین اشکارا بباید گریست

حضرت صاحب قران که قوت و تمکینش هنگام وقوع وقایع و مصایب فحوای * نظم *

* عالمِ علوی و سفلي زیر و بالا گر شود *
* من نه آن کوهم که هرگز ترسم از زلزالِ خویش *

بزبان راستي و درستي بادا رسانیدي از حدوثِ این واقعه هایله چنان متالم و متغیر شد که یکباره عنان التفات از دنیا و ما فیها برتافت جهاني ازان مصیبت جگرسوز اندوه افدوز جامه چاک و تارک پرخاک ساختند و پلاسِ سیاه درگردن افگنده از بس گریستن و نوحه کردن خون در جگر کوه سنگین دل انداختند * بیت *

خونِ شفق از دیدهٔ گردون بچکید *
* مه روی بکند و زهرهٔ گیسو ببرید *
* شب جامه سیه کرد دران ماتم وصبح *
برزد نفسِ سرد وگریبان بدرید *

وبر آیین شرع مطهر ترتیب تجهیز و تکفین فرا خور کرده *

* نظم *

تنِ شهسوارش(۱) بتختی زرر * مرصع بهر گونه دُر و گهر
بشستند وخود پاک بود آن سرشت * نهالیست گفتی زباغِ بهشت
کفن کرده از پرنیان و حریر * بر آموده کافور و مشک عبیر
نهاده بتابوتی از چوبِ عود * سپرده برضوانِ ربِّ ودود
بکش برده آن نعشِ رحمت نگار * نهادند در مدفنِ نام دار
زنورِ رضا باد روشن روان * بخلدِ برین شاد مان جاودان

حضرت صاحب قران بعد از اقامت رسم و آیین تعزیت واطعام فقراء و مساکین ترویح روح نازنین آن مرحومه را انزلها الله من الفرادیس فی اعلی علیین دستِ تصدق بصدق برگشاد وغمام انعام عامش بارید ن گرفته از فیض خیرات و مبرات بکافه ارباب استحقاق آن مایهٔ خواسته نا خواسته رسید که بوسیله تقریر وتحریر شرح عشر عشیر آن نتوان داد * * نظم *

نه چندان عطایا بدوریش داد * که از چند وچونش توان کرد یاد

---

(۱) چنین در دو نسخه و در دو نسخه بجایش (شاهوارش) دیده شد *

و درین اثنا از طرف خراسان خبر آمد که علي بیگ با امیر ولي متفق شده او را بران داشته است که لشکر بدر سبزوار کشیده و علي موید را محاصره میدهد حضرت صاحب قران را از واقعهٔ فرزند عزیز صورت بی ثباتي و کم اعتباری دنیا بنوعي در نظر بصیرت نقش بسته بود که تمام عالم بحذافیرها بردیده همتش هیچ مي نمود تا بعربده یك دو بدمست که از نشوه شراب غرور در بزم پندار و هوس بیخود ے کنند چه افتد *

* مصراع * آیا تو کجاوما کجائیم

اصلا آن حکایت ملتفت الیه رای منیرش نگشت و از ورود آن خبر در حال سعادت مآلش هیچ گونه تبدیل و تغییر راه نیافت *

* بیت *

سرائي که باید شدن زان برون * نیرزد بچندین فسوس و فسون

و چون از مشیمه مشیت ازلي دین و ملک توامان آمده اند و ضبط امور آن برادر بی معاونت این خواهر متمشي نمي گردد مهد علیا قتلغ ترکان آغا که خواهر حضرت صاحب قران بود و ازو بس بزرگتر قوت تحمل این اوضاع نداشت در حضرت برادر زبان اشفاق بنصایح دلپذیر برگشاد که چون واقعهٔ ضروري که سبب ملالت و سآمت خاطر خطیر است بهیچ تدبیر تدارک پذیر نخواهد گشت، جانب رعایت مصالح مملکت بیکبارگي فرو گذاشتن که هرآینه بفساد بلاد وتفرقه وپریشاني عباد مفضي

شود از کسوت صواب عاري مي نماید دل مبارک ازان اندیشه مي باید پرداخت و ضبط امور مملکت و کفایت مهمات سلطنت را وجهۀ همت بلند جناب ساخت و بجانب مازندران وکلات نهضت نموده جمعي را که از سرِ غرور پاي جسارت از جاده مطاوعت بیرون نهاده دست بي باکي برآورده اند بهر عقوبت که ازان صعب تر نباشد از قتل و نهب و تخریب اماکن و مساکن ادبی چنان کردن که عبرت و پند دیگران گردد تا هم گناه گاران بجزای خود رسیده باشند و هم بي گناهانِ نیک بخت بموجب السعید من یتعذب بوسط غیره بوسوسه دیو غرور از راه نروند و خود را و دیگران را در معرض بلا و عنا نیندازند *

* بیت *

برو دشمنان را چنان کن ادب * که یابند امان دیگران از غضب

بدي را جزا هرکه بیند که چیست * بکردار خویشش بباید گریست

مودای این کلمات چون منشأش محض نیک خواهي و مهرباني بود در خاطر خطیر صاحبقران جهانگیر تاثیر کرد و دواعي نهمت پادشاهانه در حرکت آمده حدود عزیمت صوب خراسان و مازندران تشحیذ فرمود *

* بیت *

پیل را هندوستان آمد بیاد * باز آغاز جانگیهري نهاد

گفتار در لشکر کشیدنِ حضرت صاحب قران بایران زمین نوبت ثاني

حضرت صاحب قران درميان همان زمستان بجمع سپاه فرمان داد و لشكر آسمان جنبش ستاره عدد برآراسته باز روی سعادت از بخارا بصوب ايران نهاد نسيم فيروزي از طره پرچم رايت نصرت شعار چون باد نوروزي از روايح گلزار مشام روزگار را مشک آگين کرده انوار فتح و ظفر از ماهچه اعلام ظفر پيکرش مانند بارقهٔ حسن از چهرهٔ سروقدان ماه منظر ديده دولت را روشنائي بخشيده * نظم *

زتوران برآمد دگرباره جوش * بايوان کيوان رسيده خروش
سپاهي بجنبيد گز حصرِ آن * يقينم که عاجز بماند گمان
زهرسو شده انجمن فوج فوج * چودرياکه خيزد زهرگونه موج
گروهي دلاور چو شيرِ ژيان * همه دل پراز کينِ ايرانيان
چنين لشکرے با چنان پادشاه * روان شد شتابان بعونِ اله
چو آمد بآمويه لشکر زدشت * که آنجا زجيحون ببايد گذشت
بکشتي در آمويه پل ساختند * هنر پيشگانش به پرداختند
چو از بستنِ پل گشادند راه * ازان آب بگذشت شاه و سپاه
جهانگير صاحب قران سرفراز * بايران زمين لشکر آورد باز
لهيبِ سپاهش بهر مرز و بوم * فتاده زچين تا باقصای روم
گراوکرديازمشرق آهنگ حرب * عدو خواب آشفته ديدي بغرب
چون ازراهِ ماخان عبور نموده حوالي کلات مخيم عساکر گردون مآثر گشت اميرزاده ميرانشاه با سپاه ظفرپناه از

سرخس آمده بمعسکر همایون پیوست و ملک غیاث الدین بالشکر از هرات توجه نموده بارودي همایون ملحق شد و علي بیگ پیش از وصول رایات نصرت آیات تعلقات خود را با اهل ولایت بحصار کلات درآورده بود * * بیت *

* ز بیم سپاه آنچه بودش یلَه *
* هَیونان و از گوسفندان گلَه *
* ز خیل و حشم آنچه زان داشت باک *
* بحصنِ کلات اندر آورد پاک *

صاحب قران کامگار را ملاحظه علاقه پیوند تحریک سلسلهٔ عاطفت کرده نخواست که علي بیگ و ولایتش مصبِّ سیل قهر و سخط گردد پیش او کس فرستاد که سببِ این خوف و هراس چیست مي باید که اندیشه خطا اصلا بخاطرِ خود راه ندهد و باستظهار تمام بی تعلل بیاید تا قضیه بمخالفت نینجامد و اگرنه هرچه بیند از خود بیند لقد اعذر من انذر علي بیگ را چون هنگام فرونشستن چراغِ دولت بود بانوارِ مصباح آن نصایح که از مشکات مرحمت تافته بود راه بجادهٔ صواب نبرد و بروفق ساوي الی جبل یعصمني پشتِ پندار و مني بحصانت و محکمي حصار(۱) کلات بازگذاشتِ و باحراز سعادتِ ملازمت نشتافت * * بیت *

---

(۱) درچهار نسخ بچایش (کوه) بنظر آمد .

کسی را که روز بد آید به پیش * به پیچد سر از راه به بود خویش

حضرت صاحب قران از صوب کلات مراجعت نموده به کرن که از توابع ابیورد است نزول فرمود و بلشکر منصور جای رسانید که عنان عزیمت بجانب ولی معطوف خواهد گشت و پی غلط داده بیخبر بکلات راند * نظم *

* چو بهمن بزابلستان خواست شد *

* چپ انداخت آوازه و زراست شد *

علي بیگ و اتباعش را از مراجعت رایت فتح آیت ازانصوب و آوازه توجه بجانب مازندران امني حاصل شده بود ومجموع گله و رمه و اسپ و گوسفند و دیگر چهارپایان از حصار بیرون آورده و در علف خوارها(۱) رها کرده تمامت آن عرصهٔ غارت و تاراج گشته فتوح روزگار لشکرظفر شعار شد و در مقابل دروازهٔ کلات که مشهور است بدروازه چهارده(۲) جهت نزول همایون شاه قبه بارگاه باوج * مصراع *

* سقف فیروزه فام گلشن ماه *

برافراخته شد و رمح سنجق ظفر پیکرش در ساحت دولت فرو زده پای قرارش چون خار پرکار بمرکز زمین استوار گشت * بیت *

---

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض کتاب بجایش (زارها) دیدم

(۲) چنین است در اکثر نسخ و در بعض نسخه بجایش (چهار) است *

فرو زد بماهي و برزد بماه * بن نيزه وقبهٔ بارگاه

و سپاه فتح آثار کلات را چون حوادث روزگار از اطراف وجوانب فرو گرفتند امیرزاده میرانشاه در برابر دروازهٔ دهجه نزول فرمود و امیرزاده علي که پسر امیرموید ارلات بود درگذار لهره فرود آمد و امیرحاجي سیف الدین در بندارغون شاه را محل نزول ساخت و امیرزاده عمرشیخ بدروازه دیگر رایت جلادت برافراخت نهیب صولت آن دلاوران قیامت آشوب ارکان تمکن علي بیگ را متزلزل گردانید و از سر عجز و اضطراب بپایه سریر اعلی عرضه داشت که از افعال نا پسندیدهٔ خود خجلت زده و شرمسارم و دلیري آنکه بی تمهید معذرتي بخدمت شتابم و سعادت بساط بوس دریابم ندارم اگر مراحم پادشاهانه مسامحت نماید و آن حضرت با نفري اندک بدروازه تشریف فرماید بنده بدولت پای بوس سرافراز گشته دست ضراعت بدامن عفو گناه سوز یازیده جرایم و زلات را باعتذار و استغفار تدارک نماید حضرت صاحب قران از کمال مرحمت بی پایان ملتمس او را باسعاف مقرون گردانید وروزي تعیین فرموده با پنج سوار بدر حصار تشریف حضور ارزاني داشت و آن حصار را راهي بود باریک و تنگ دردره هولناک که تیغ کوهش در سمک از سماک گذشته بود و در عمق بسمک رسیده و مسافت میان نشیب و فرازش از ثری تا بثریا

کشیده * * بیت *

بیخش به نشیب برده آهنگ * زان سوی سمک هزار فرسنگ
تیغش بفراز برده خرگاه * زان سوی فلک بسالها راه

علي بیگ را چون آمدن آنحضرت باندک نفری معلوم شد شرارت نفس و خبث طبیعت بلکه عدم دولت و قلت سعادت او را برآن داشت که اندیشه غدر و مکر کرده جمعي بدفعل را در کمین گاهها برگماشت که اگر مجال یابند از سر بی باکي دست یازي کنند و خود بعهد وفا ننموده و بیرون نیامد غافل ازین معنی * * بیت *

* کانرا که هست حفظ الٰهي نگاه بان *
* از گردش سپهر نیاید برو زیان *
* کاخ سعادتی که شد از فضل حق بلند *
* از منجنیق حیله نیاید برو گزند *

حضرت صاحب قران بعد از زمانها که در وعده گاه توقف نمود مراجعت فرمود و از حمایت عنایت رباني برحسب وجعلنا من بین ایدیهم سدا و من خلفهم سدا فاغشیناهم فهم لا یبصرون بد اندیشان کورگشته کس را مجال آن نه شد نه در آمدن و نه در باز گشتن که دست از پا خطا کرده بیک سر موآسیبي رساند * * نظم *

آنرا که خدا نگاه دارد * گر سنگ ز آسمان ببارد

حاشا که باو رسد گزندی * و آشفته شود زنا پسندي
لاجرم آنحضرت بسعادت و سلامت بمعسکرِ همایون باز آمد *

* نظم *

جهان جوفرود آمد ازکوه بر * برفتند گودان بانبوه بر
گرفتند یکیک برو آفرین * که ای نامور شهریارِ گزین
چه‌به‌زانکه باز آمدي تن‌درست * بآبِ مژه رخ نبایست شست
و چون نقض عهد و غدر اندیشي علي بیگ بظهور پیوست نایرهٔ
غضب حضرت صاحب قران برافروخت و پرلیغِ همایون بنفاذ
پیوست که لشکرِ منصور جنگ دراندازند و اشارت علیه صادر شد
که بهادران دلاور از محلي چند معین بحصار کلات برآیند سپاهِ
ظفرپناه امتثالِ فرمان را کمرِ جان سپاری به بستند و هرکس
ازموضع خویش پیش رفته آنچه در وسع مکنت و مقدرتِ او
بود کوشش نمود و در اوایلِ ربیع الاول سنه (اربع و ثمانین
و هبعمایة) موافق ایت ئیل شبِ سه شنبه جماعتی ازمکرتیان
و لشکربدخشان که ایشان درکوه رَوی با کبک دري برابري
کردن عار شمارند و در کمرگردی از پهلوی مساوات زدن
با رنگ و پلنگ ننگ دارند فرمان شد که بحصار برآیند آن
گروه فی الحال روی جلادت براه نهاده همدران شب بکوه
برآمدند و جمعي دیگرنقاره فرو کوفته و پرغو کشیده بدروازه
رسیدند *

* نظم *

زبانگ تبیره میانِ دوکوه * دلِ کرگس اندر هوا شد ستوه
سوار و پیاده بزرین کمر * همه تیغ دار و همه نیزه ور
روان اندر آمد گروها گروه * دلیران رسیده میانِ دوکوه

حضرت صاحب قران جمعي از دلاوران لشکر را اختیار فرموده از پیش خود روانه داشت و جماعتي از بهادران و مقربان مثل آقتمور بهادر و ایکو تمور از راه لهره بکمر کوه برآمدند و آقتمور دشمنان را رانده بقله برآمد که بر مخالفان مشرف بود و ایکو تمور بسرِ خصم که در مقابل او بود نیزه رسانید و دیگر بهادران و رزم آزمایانِ لشکرِ ظفرقرین هرکس از جای خود حمله کرده مقابلِ خود را براندند و ببالای کوه برآمدند * نظم *

زبس نعره و نالهٔ کره نای * توگفتي جهان اندر آمد زجای
همه سنگ مرجان شد و خاک خون * بسي سرورانرا شده سرنگون
ز خون چشم گیتي همي نم گرفت * زبس کشته پشتِ زمین خم گرفت

و عمر عباس و مبشر با چند کس پیش رفته بودند و در کمري ایستاده دشمنان برایشان حمله کردند حضرت صاحب قران جمعي از دلیرانِ لشکر را بفرستاد تا مخالفان را بزخم تیغ جان شکار و نیروی بازوی کامکار منهزم و متفرق گردانند و عساکرِ منصور چون آفتاب وقت ظهور از کوه برآمدند و دشمنان مقهور منکوب گشته بتضرع وزاری امان طلبیدند علی بیگ را کارد اضطرار باستخوان رسید و باز از درِ استکانت و انکسار در آمد و کس پیش حضرت

صاحب قران فرستاد و بتشفع و تضرع درخواست کرد که لشکرِ منصور دست استیلاء و ستیز از جنگ و خون ریز باز کشند تا من فردا بپای اطاعت و انقیاد بیرون آمده زمین عبودیت را سجده گاه جبین ضراعت و مسکنت سازم و برین معنی عهد و پیمان بست و پیمان را بایمان مغلظه موکد گردانید و نیک روز و محمد شیخ حاجي را که از اعیان امراء جون غربان بود ند با دخترش خواند سلطان که نامزد امیرزاده محمد سلطان شده بود بفرستاد و ایشان درمقامِ ادب زانو زده زبانِ تضرع بشفاعت برکشودند عواطف پادشاهانه درخواست او را بحسنِ قبول تلقي نمود وباز عهد علی بیگ را درمحلِ اعتداد و اعتبار آورده فرمان داد که سپاه نصرت پناه دستِ کین از پیکار باز داشته تیغ انتقام را درحریمِ نیام آرام دهند و ازانجا موید و مظفر بمعسکرِ نصرت مقر معاودت نمود و بسعادت نزول فرمود و نیک روز و محمد ملازم رکاب همایون بلشکر گاهِ ظفر پناه آمدند روز دیگر چون سلطان سیارگان برسبز خنگ فلک سوار شده افسرِ استعلاء و اقتدار برافراخت و مخالفِ سیاه روی شب خوار و زار گشته معجر مشکین از سر بیند اخت • بیت •

خوراز کوه بفراخت زرین کلاه • شب از سر بیند اخت شعرِ سیاه

حضرت صاحب قراني محفوف بتائید آسماني سوار شد و درِ دروازه کلات را از فرِ حضور سعادت گستر غیرتِ حصار فیروزه کار

چرخ اخضر گردانید علي بیگ بپای ضرورت و اضطرار از حصار چون مار از پوست بیرون آمد و روی تضرع بخاک استکانت نهاده بگناهان خود اعتراف نمود و بحامي مراحم پادشاهانه توسل جسته امان جان طلبید و چون منشور آن حاجتش در دیوان عفو بتوقیع انجاح موشح گشت و دل از جان برداشته را دگرباره برامید زندگاني بست زبان معذرت بخواهش گوي برکشاد که امروز از ملازمت رکاب همایون معاف باشم تا فردا باردوی اعلی شتابم و سعادت بساط بوس دریابم سعت مرحمت حضرت صاحب قران آن ملتمس را نیز رقم اسعاف کشید و عنان سعادت بصوب معاودت پیچیده بمنزل مبارک خویش فرمود علی بیگ را چون روز اقبال بشام زوال رسیده بود بخت برگشته بهیچ حال نمي گذاشت که قدم توفیق برطریق صواب استوار دارد * بیت *

* هرکرا از بخت واژون روز دولت شد سیاه *
* طالع شوریده نگذارد که آرد سر براه *

باز اندیشه خطا پیش نهاد پندار باطل کرده درشب راه لهره و دیگر ممرها که عساکر منصور ازانجا برآمده بودند محکم گردانید و کشف کردار سر در حصار سنگین کشیده دیگر عهد بشکست و یاغي شد من لم یجعل الله له نورا فماله من نور حضرت صاحب قران بعد از چهارده روز ازانجا کوچ کرده

بحصار قهقهه که درمیان باورد و کلات واقع است و خراب بود فرمود و بعمارت آن فرمان داد سپاه ظفرپناه بدوشبانه روز آنرا معمور ساختند وحاجي خواجه را باجماعتی ازمردان کار آنجا به نشاندسیورغتمش خان و امیرزاده علي وکلانتربهادران شیخ علي را با تومانهای خود ازجانبی دیگر بمحافظت راههای کلات تعین فرمود تا از جمیع جوانب راه آمد و شد بر ایشان بسته آن حصار را لحد کردار محبسي سازند که نه هیچ کس بیرون تواند آمد و نه هیچ کس پیش ایشان تواند رفت تا چیزی تواند برد * بیت *

* آن را که دل زصدق و صفا زندگي نیافت *
* در گور به وگرچه دمي سرد مي زند *

ذکر در فتح قلعه ترشیز

حضرت صاحب قران چون حصار کلات را بحسن تدبیر مدفن مخالفان مرده دل ساخت کمند اندیشه صواب انجام را برکنگرهٔ فتح قلعه ترشیز انداخت و روي عزیمت مبارک بآنصوب آورده رایت نهضت همایون برافراخت و ازیسي دبان گذشته بخیوشان درآمد و مهد علیا دلشاد آغا را بواسطه عارضه مزاجی که طاري شده بود بجانب سمرقند باز گردانید و در ضمان حفظ افریدگار * نظم *

بفرخنده تر طالعي شد سوار * جهاندار صاحب قران کامگار

بدولت روان گشت با لشکرش * سپهر و سپهر آفرین یاورش
چو جوشنده بحر و خروشنده سیل * بترشیز و آن بوم و برکرد میل
بعون الٰهی چو آنجا رسید * سپه گرد قلعه رَدَه بر کشید
قلعه ترشیز حصنی بود نامدار و حصاري بغایت محکم و استوار
در ولایت قهستان بلندي باروی آن بمرتبهٔ که پاسبانش اگر
بکنگره برآمدي از آهیب شیر فلک در خطر بودی و زرفي
خندقش بحیثیتي که اگر در بُنش سبزه دمیدی از تعرضِ گاو زمین
امان نیافتی از پنهای خندقش عقاب بیک پرواز نتوانستی
گذشت و مرغ بر کنگره اش اگر توانستی رسید از شدتِ حرارتِ
آفتاب نتوانستی نشست * نظم *

* فلک مثال حصاری که سدّ اسکندر *
* بُدی به نسبت او نسج عنکبوت نزار *
* بغایتی ز بلندي که عقل نتوانست *
* کمند فکر فگندن بطرفِ بام حصار *
* ز محکمی بطریقي که منجنیق سپهر *
* بسنگ حادثه کاهش نکندی از دیوار *

و محافظانِ حصار دران روزگار سدیدیان بودند که ملک
غیاث الدین آن قلعه را با میر علی سدیدي سپرده بود و سدیدیان
جماعتی غوریان بودند ببهادری و حصارداري مشهور و در واقع
ایشان طایفه بودند در شیوه شجاعت و بهادري بحد کمال

و در دلاوري و پهلوانی بی شبه و مثال و قلعه از کفایت و تدبیر ایشان از ذخیره بسیار و انواع آلات حرب و اسباب پیکار مالا مال و گروهی انبوه درانجا متحصن شده مستعد و آماده قتال و جدال • • نظم •

• چنین حصارکه یارد(۱) گشاد جز ملکی •
• که پیش خدمتِ او بست روزگار کمر •
• چنین سپاه که یارد کشید جز شاهي •
• که شد درست بدو رسم و دین پیغمبر •

صاحب قران کامگار ملک غیاث الدین را فرمود که اینها نوکرانِ تو اند و این قلعه تو بدیشان داده چون تو مطیع امر و حکمِ ما شدي ایشان چرا سرباز مي زنند ملک غیاث الدین گفت از بی عقلي و ملک بهای حصار رفت و چند انکه ایشانرا نصیحت نمود بسخن ملک از قلعه بزیر نیامدند فرمان قضا جریان نفاذ یافت و لشکرِ گیتي ستان قلعه را مرکزوار درمیان گرفته فرود آمدند و تومانات و هزارجات صوبهای خود را مرتب و مستحکم گردانیده بجنگ مشغول شدند و با آنکه آتش میوه زمستانست ایشان دو تابستان که مردم از شدتِ حرارتِ هوا مي سوختند پیوسته آتشِ پیکار مي افروختند و حضرت صاحب قران هرروز سوار شده گرد قلعه برمي آمد و مداخل

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض بجایش (داند) است •

و منخارح آنرا احتیاط مي فرمود مهندسان کاردان برحسب فرمود، منجنیقها بساختند و عراده ها راست کرده بر افراختند و فرمان شد تا نقبچیان چیره دست نقب درخندق ببرید، آنرا از آب خالي ساختند و در زیر حصار نقبها بنیاد انداختند عساکر گردون مآثر از اطراف جنگ در پیوسته دست بردهای مردانه مي نمودند و اهل حصار نیز در مقابله کوششهای دلاورانه نموده آنچه غایت شجاعت و نهایت مردانگي و جلادت تواند بود بتقدیم میرسانیدند • نظم •

گردها کرده چشم گیتي کور • کوسها کرده گوش گردون کر
تیغ چون مور و کشته چون لاله • روی چون گل شده چو نیلوفر
خارپشتي شده زنیزه و تیر • اجل جان شکار عمر شکر

آخرالامر اعوان دولت روز بروز زیاده بزخم سنگ منجنیق و عراده بارو و فصیل حصاررا چنان درهم شکستند که مصدوقه فجعلنا عالیها سافلها مشاهده افتاد سدیدیان را ازان حال پشت دل بشکست و دریافتند که اقبال حضرت صاحب قران امریست آسماني و مقارعت با آن دولت بجلادت و پهلواني ممکن نیست از درعجز و ناتواني درآمده بجان امان خواستند وزبان تضرع و انکسار بپوزش و اعتذار بیاراستند عواطف خسروانه ایشان را امان بخشید و بعنایت و استمالت ایمن و امیدوار گردانید ایشان از قلعه بیرون آمدند و بسعادت بساط بوس

استسعاد یافته بمراسم بندگي و خدمتکاري قیام نمودند صاحب قران چون در ایشان آثار مردانگي و فرزانگي مشاهده فرمود همه را بانواع تربیت و نوازش مخصوص داشته سیورغالات و انعامات پادشاهانه ارزاني داشت و برضبط و محافظت حصارها و قلعهای سرحد ترکستان نامزد فرمود • • نظم •

چو سلطان کند بندهٔ را پسند • میان بزرگان شود سربلند

و چون ایشان بخانه کوچ روانه آن جانب شدند داروغگي ترشیز از قبل امیرزاده میرانشاه بسارق اتکه مفوض گشت •

ذکر رسیدن ایلچی فارس

درین ولا والي فارس جلال الدین شاه شجاع که غره جبین دودمان مظفري و واسطه عقد ملوک آن دیار دران روزگار او بود از ارشاد ملهم دولت بعرض اخلاص و هواداري بندگان پایه سریر اعلی مبادرت نمود عمر شاه که از وجوه امرای او بود با مکتوبی مضمونش بعد از دعا و ثنا عرض ضراعت و اخلاص و اظهار دولت خواهي و اختصاص روانه درگاه عالم پناه گردانید و برهم پیش‌کش بسی ظرایف و تحف از جواهر نامدار و آلي شاهوار و قناطیر مقنطره از زر و دینار مقرون بصنوف اقمشه فاخره و ثنسوقات و اجناس ثمین و اسپان تازي با برگستوان و استران راهوار با زینهای زرین و اشتر رکاب و قطار با رخوت نفیس و آلات گزین و سراپرده سقرلاط و خرگاه و خیمه و سایه بان

همه از نفایس اقمشه در غایت تکلف و تزیین مصحوب آن فرستاده بفرستاد و چون عمرشاه بدرگاه سلطنت پناه رسید وبشرف بساط بوس مستسعد گشت رسم انجا مشی بجای آورد و مکتوبی که همراه داشت بعز مطالعه نواب کامیاب رسانیده تحف وهدایا که آورده بود بعد از عرض تسلیم بندگان حضرت کرد صاحب قران کامگار اورا بنواخت و بانواع احسان بیدریغ اززر وخلعت واسپ گرامی بلند پایه ساخت و جواب مکتوب مشتمل بر وفور عنایت و عاطفت کرامت فرموده او را مقضی الاوطار و امیدوار باز گردانید وکس خود را با بسی تحف وهدایا همراه او پیش والی فارس فرستاد تا اورا بعواطف و مراحم خسروانه معتضد و مستظهر ساخته مخدره پرده عصمتش را جهت فرزند ارجمند امیر زاده پیر محمد پسر امیرزاده جهانگیر خواستاری نماید واساس مودت ومصادقت که درمیان آمده بقرابت و مصاهرت موکد گشته استحکام پذیرد و استمرار یابد • بیت •

محبت به پیوند چون شد قوی • شود تازه شاخ امید از نوی

گفتار در توجه حضرت صاحب قران بصوب مازندران

چون حصار ترشیز برحسب دلخواه بندگان حضرت در سلک تسخیر انخراط پذیرفت ودر تحت تصرف گماشتگان

انضباط یافت رایت نصرت شعار در کنف حفظ پروردگار بصوب مازندران روان شد • بیت •

• از صف لشکر فگنده جنبش اندر دشت وکوه •
• وز تف خنجر فگنده جوشش اندر بحر و بر •

وچون از راه روغني عبور نموده کبود جامه وشاسمان مخیم نزول همایون گشت والي مازندران امیر ولي از اطلاع بران معني دهشت وحیرت شامل حال خود یافت واز مقربان خود امیر حاجي ودیگر فزدیکان را با نواع پیش کشها از تقوز وتحف وهدایا بفرستاد وبساط اعتذار باقدام تخشع وانکسار سپرده بعاملان دیوان لطف پادشاهانه عرضه داشت که همگي درخواست همین است که بنده را درین مجال معاف داشته عساکر منصور درضمان تایید رب غفور عنان توجه ازین دیار بر تابند تا کمینه را سکینه امن واطمینان حاصل شده بخاطر کشاده احرام کعبه اقبال دربندد واز عقب شتافته زمین عبودیت را بجبین اخلاص بفرساید وبقیه عمر کمر خدمتگاري را زیور میان بختیاري ساخته بمراسم جان سپارے قیام نماید • بیت •

یکي بنده باشم بدرگاه شاه • بخدمت به بسته میان سال وماه

کرم بي دریغ آن حضرت صحیفه ملتمس او را رقم اسعاف کشید واز خزانه سماحت خسروانه قامت حاجتش را خلعت قبول پوشانید • بیت •

کرم بین که دشمن چو کرد التجا • مرادِ دلش سربسر شد روا
درهمان اثنا از کلات خبرآمد که شیخ علي بهادر کمرها و سمرهای آن قلعه را تحقیق کرده شبی بی آنکه امیرزاده علي را آگاهي دهد با چندي از نوکرانِ خاصهٔ خود نهفته بحصار کلات برآمد و چون هوا از غبارِ ظلمتِ شب تیرگي داشت راه گم کرده بکمري بلند باز خورد و دشمنان واقف گشته بشتاب درآمدند و کمرها و گذارها گرفته مدافعه و مقابله را آماده شدند جهان پهلوان روی شجاعت بایشان نهاد و از طرفین سورن انداخته جنگي عظیم در پیوست • نظم •

• زبس خروش برافتاد کوه را لرزه •
• زبس نهیب فرو رفته آسمان را دم •
• زبانِ گُردان چون زلفِ دلبران درتاب •
• دهانِ مردان چون چشمِ سفلگان بي نم •

تا در آشیانِ ترکشها از طایرِ تیرنشاني مانده بود زاغِ کمان از هوای دستِ دلاوران گوشه گیرنشد و تا زبانِ تیغ در کامِ انتقام سراسر دندان نگشت بهادران را سخني جزده و داروگیر دلپذیر نیفتاد • نظم •

تیر جان یافته زوصلِ کمان • تیغ باریده خون زهجرِ نیام
آن نشسته چونور در احداق • وین روان همچو روح در اجسام

و چون جعبها از تیر چون کفِ کریمان از دنا نیر خالي ماند و تیغ

وسپر چون دلِ اهل هنر و احوالِ مردم دانشور شکسته و مُبَتّر گشت و بسیارے از مردمِ طرفین سپري شدند جمعي از سرِ خیر اندیشي پای صلاح درمیان نهاده بدست یاري توفیق آب تمکینے بر آتشِ فتنه افشاندند و غبارِ بلا که ببادِ حمله پرخاش جویان از خاکِ معرکه برخاسته بود فرو نشاندند و ازجانبین عهد مصافات بسته علي بیگ و شیخ علي بهادر ملاقات کردند و برسمِ مصالحت یکدیگررا درکنار گرفتند و وحشت و کدورت از میان برخاسته از عناد و ستیزه کنار جستند و علي بیگ اورا بخانه خود فرود آورده آنچه ازلوازمِ اعزاز و جانب داري تواند بود بجای آورد وبا او طرح مصاحبت شبا روزي در انداخته چشم آن داشت که بوسیله شفاعتِ او عفو حضرت صاحب قران گناهان اورا درگذارد • بیت •

• زین محترم شفیعي آنرا که کرد یاري •
• شاید که با گناهش باشد امیدواري •

حضرت صاحب قران چون التماس والي مازندران که از درِ اطاعت و انقیاد در آمده درخواست کرده مبذول داشت بسعادت و اقبال عزم مراجعت فرموده از راه شلغان و چرمغان عبور نموده مرغزار رادکان را مضربِ خیام سلطنت و محل سراپرده عظمت گردانید و درانجا شیخ علي بهادرو جماعتي که با او بودند باردوي همایون ملحق شدند و چون شیخ علي بهادر

علي بیگ را با شمشیر و کفن بشرف بساط بوس رسانیده زانو زده خون او درخواست کرد مرحمت پادشاهانه گناه او را عفو فرمود و بعنایت و نوازش مخصوص گردانید و شیخ علي بهادر را ملحوظ نظر عنایت و تربیت گردانیده راد کان را سیورغال او فرمود و سبزوار را بعلي مویه سربدال مسلم داشت و فرمان داد که ملک غیاث الدین را با فرزندان و علي بیگ را با متعلقان بسمرقند برند و مجموع جون غربانیان را بر امراء قسمت نموده خانه کوچ بماوراء النهر نقل کنند

گفتار در مراجعت صاحب قران اسلام پناه بجانب تخت گاه

چون ممالک خراسان از دغدغه مخالفان یکبارگي صافي شد و گماشتگان امیرزاده میرانشاه بر تمام آن بلاد و دیار متمکن و صاحب اختیار شدند رایت نصرت نشان حضرت صاحب قران بسعادت و اقبال متوجه مستقر سریر سلطنت و جلالت گشت و عساکر منصور را اجازت داد که بمواضع خود باز گردند و هرکس درخانه خود بیارامد و بتعجیل روان شد و چون غبار موکب همایون سرمه دیدهٔ امید اهالي سمرقند آمد و آن مملکت از فر نزول مبارک آنحضرت غیرت باغ ارم و روضه جنان گشت علي بیگ و امیر غوري پسر ملک غیاث الدین و ملک محمد برادرش را بند کرده باندگان پیش امیرزاده

عمر شیخ فرستاد و چون غربا نیانرا بتاشکنت و ملک غیاث الدین را با پسر بزرگش پیر محمد در سمرقند موقوف داشت و درین زمستان از تصادم تقدیرات الهی در هرات حادثه موحش رو نمود و تفصیل قضیه آنست که پسران ملک فخر الدین محمد و برادرش در زمان استیلاء و حکومت ملک حسین و پسرش ملک غیاث الدین اعتباری و اختیاری نداشتند و در غایت فلاکت و بی وضعی روزگار میگذاشتند و چون حضرت صاحب قران هرات را فتح فرمود ایشان در پایه سریر اعلی حال خود عرضه داشتند که ما بندگان با ملک حسین ابنای اعمامیم و او و پسرش ملک غیاث الدین تمام اسباب و املاک پدران ما بدست تغلب و تسلط فرو گرفته این بیچارگان را بکلی ضایع و محروم بگذاشتند مرحمت پادشاهانه ایشان را بنواخت و حکومت غور به برادر بزرگتر ملک محمد ارزانی داشت و هم دران ولا ابو سعید اسپهبد که غوری بچه بی باک بود و ملک غیاث الدین اورا بند کرده و ده سال بران گذشته از میامن التفات آنحضرت خلاص یافت و در اواخر سنه (اربع و ثمانین و سبعمایة) که امیرزاده میران شاه باامراء بکنار مرغاب در موضع پنج ده که به پندی مشهور است قشلاق فرموده بود ملک محمد از محض جنون و جهالت روی شقاوت بتیه ضلالت آورد و با جمعی غوریان ازو جاهل تر

متوجه هرات شدند و ابو سعید اسپهبد نیز خر درمیان گله انداخته بایشان پیوست و چون بهرات رسیدند حشری از ارذال و اوباش سرد رپی ایشان نهادند و داروغگان و محصلان و نوکرانِ امراء که هریک بمهمی بآنجا رفته بودند باتفاق بحصار اختیارالدین در آمدند و آن بی‌باکان عاقبت نا اندیش درشهر افتادند و دستِ تعدی و بیداد بهرگونه شر و فساد برگشادند و از جمله بدرِ حصار آمدند و هیزمی چند جمع کرده آتش دران درزدند جماعت ترکان که دران حصار بودند ازان حال متوهم شدند و جریده بی چیزی که بنظر طمع شریری درآید خود را بزیر می انداختند که جان بسلامت بیرون برند و از آسیبِ تعرض آن ملاعین امان نمی یافتند و چون این خبر بامیرزاده میرانشاه رسید امیرحاجی سیف الدین و امیر آق بوغارا با فوجی از لشکرِ ظفرقرین بتعجیل روانه هرات گردانید و خود نیز با لشکر متوجه شد و چون امراء برسیدند غوریان بمقابله و مدافعه پیش آمده درسرِ کوچه خیاوان جنگ واقع شد و شکست بر مخالفان افتاد و بسیارے از ایشان کشته شدند و اندکی زار و زخم دار درشهر گریختند و درشب از هم فرو ریخته متفرق و پراگنده شدند و امیرزاده میرانشاه ... برسید و سپاه نصرت پناه تیغِ سیاست از نیام انتقام کشید جمعی کثیر از بی باکان بقتل آوردند و از سرهای کشتگان

منارہ ساختند و باوج عبرت و اعتبار برافراختند * مصراع *

* هرکس که چنان کند چنین آید پیش *

وچون پرتو این خبر درسمرقند از ضمیر اِنهای امیرزادہ میرانشاہ برپیشگاہ خاطر آگاہ حضرت اعلی تافت یرلیغ لازم الاتباع نفاذ یافت وملک غیاث الدین کہ در ارک سمرقند محبوس بود وبرادرش ملک محمد و پسرِ کوچکش امیرغوری وعلي بیگ جون غرباني دراندگان مقید بودند هر چهار عرضہ چهار تکبیر فناگشتند و ازمصدوقہ واتقوا فتنة لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصة نموداري مشاهدہ افتاد ولامردّ لقضاء الله *

ذکر وفات حضرات دلشاد آغا و قتلغ ترکان آغا

درسال هفتصد و هشتاد وپنج هجري مطابق تنگوزئیل حرمِ محترم حضرت صاحب قران دلشاد آغا ازغم آباد دنیا رحلت نمود ومرغِ روحش بامتثال امر ارجعي الی ربک راضیة مرضیة بال کشود و بعد از چند روز مهینِ خواهر آن حضرت قتلغ ترکان آغا کہ ازخواتین روزگاربانواع خیرات واصنافِ مبرات امتیاز داشت ومعمارِ همتش بقاعِ خیراز مدارس وخوانق پرداخته ازفیضِ احسانش طبقاتِ خلایق محظوظ وبهرہ ور بودند دعوت حق را اجابت فرمود

واز تنگنای دار غرور بفضای دلکشای سرای سرور انتقال نمود *

* نظم *

* دردا که مصر عصمت و حشمت خراب شد *
* و آن نیل فضل گسترِ دولت سراب شد *
* ماتم سرای گشت سپهرِ چهارمین *
* روح القدس بتعزیتِ آفتاب شد *

واورا در جوار مزار شاهزاده قثم بن العباس رضي الله عنهما دفن کردند حضرت صاحب قران را از حدوث این واقعه حزني عظیم بخاطرِ مبارک راه یافت واندوه بیش از اندازه گرد ضمیر منیر برآمد مراسمِ تعزیت بآییني تمام اقامت افتاد و ثواب روح مطهر ایشان را از فواضل صدقات حضرت صاحب قران آن مایه مواهب بارباب استحقاق رسانید که شرح نتوان داد و چون رای عالم آرای آنحضرت از غایتِ ملال وکلال عنان اندیشه از اشغالِ دنیوي بکلي برتافت واصلا پرتو التفات بر احوالِ مملکت وتدبیرِ مصالح سلطنت نمي انداخت سادات وعلماء و مشایخ و صلحاء مثل سید برکت و خواجه عبد الملک وشیخ زاده ساغرجي اتفاق نموده بحضرت گردون بسطت حاضر شدند و زبان دولت خواهي بوعظ و نصایح برکشوده خاطرِ مبارکش را بلطایف و اشارات از احادیث وآیات و نوادرِ حکایات

تسلي دادند و بکفایت مهماتِ رعایا و لشکري واشاعتِ آثارِ معدلت و داد گستري که میامن ساعتي از زمان که بآن صرف شود در میزانِ معرفت و ایقان برعبادتِ عمر رجحان دارد ترغیب نمودند صاحب قران کامگار یتیمه انا لله و انا الیه راجعون را تمیمهٔ بازوي اصطبار ساخته روی همت بلند جناب بتدبیر مصالح ملک و ملت آورد *

گفتار در فرستادنِ لشکر بجانب جته

حضرت صاحب قران در همان سال تنگوز امیرزاده علي را با لشکری بقلع وقمع اشرار جته که بیشتر از حلیه اسلام بی بهره بودند نامزد فرموده بطلب قمرالدین که برافروزندهٔ شعله شرارت ایشان بود روانه گردانید و خود متوجه کش شد و چون امیر زاده علي باسپاه روان شد در راه طایفه بهرین که دریای فتنه را نهنگ و کوهِ فتاکي و بی باکي را پلنگ بودند کمین غدر گشاده اغرق امیرزاده علي را بغارتیدند و او شکسته بازگشت و پیش حضرت صاحب قران آمد آنحضرت شیخ علي بهادر و سیف الملوک پسر امیرحاجي سیف الدین و التمش و ارغون شاه اختاجي را با سپاهی درزرم جان ستان و سرپاش بقصد انتقام آن بی باکان روان گردانید و چون بزودي ازیشان خبری نیامد امیرجهانشاه جاکو و ایلچي بوغا و شمس الدین اوج قرا وصاین تموربها در را باده هزار سوار درعقب ایشان بفرستاد

وچون بانا قم رسیدند امراء که پیشتر رفته بودند جماعت بهرین را یافته وبسیاری ازیشان بقتل آورده و تالان وبرده کرده وبازگشته درانجا برسیدند وچون امیرجهانشاه مامور بود که درطلب قمرالدین سعي نماید ایشانرا مجموع بازگردانیده باتفاق از ایسي کول گذشته تاکول توبه بجست وجوی قمرالدین برفتند وچون اورا جائی نیافتند مراجعت نموده درپاییز بسمرقند رسیدند ودرپایه سریر اعلی باحراز سعادت زمین بوس سرافتخار بآسمان رسانیدند *

گفتار درنهضت صاحب قران ممالک ستان بطرف مازندران ورفتن بجانب سیستان

صاحب قران گیتي ستان درهمان پاییز حدود عزیمت مازندران راتشحیذ فرموده روی همت بلند جناب بتجهیز وترتیب لشکر آورد وسپاه بیکران که هنگام حمله غیرت گردون وگاه شمار ازعدد ثوابت وسیاره افزون * * نظم *

* چوشیرپردل ودرزیربارهای چوپیل *
* چومور بی‌حد ودردست نیزهای چومار *
* چرباد حمله برو همچـــوکوه حملـه پذیر *
* چو رعد نعره زن و همچو برق تیغ گذار *

برآراسته بمبارکی وطالع فرخنده سوارشد ودرضمان حفظ وتائید

ملک دیان بصوب مازندران روان گشت و ماهچه سَنجُق ظفر پیکرش باوج سپهر افراخته ثالث نیرین شد و طنطنهٔ صیت قیامت نهیبش زلزله درجهان انداخته درجنبات خافقین افتاد و چون بعد از قطع مراحل و منازل بترمذ رسید برسانیدن تغارِلشکرفرمان قضا جریان صدور پذیرفت و بر معبرِ آنجا پل بسته عبور فرمود و چون کنارِ آب مرغاب محل نزول همایون گشت امیرجاکو که برحسب فرمان متصدی حکومت کابلستان بود از عقب آمده بسعادتِ بساط بوس مستسعد گشت و مهمات ملکی که داشت بعزعرض رسانیده باز از جهتِ ضبط و نسق سرحد خود مراجعت نمود و چون درین اثنا خبرآوردند که تومن گرم سیرے نکودری دم از مخالفت میزند و شیخ داؤد سبزواري که عاطفت حضرت صاحب قراني او را به پیشوائي سبزوار بلند پایه و سرافراز گردانیده بود کفران نعمت پیش گرفته دستِ جسارت بقتل تابان بهادرکه داروغه آنجا بود دراز کرده وياغي شده و چون امیرزاده میرانشاه ازان حال آگاهي یافت امیرآقبوغا را از هرات با لشکر بطرف سبزوار فرستاد و امیر حاجي سیف الدین بامدادِ او از عقب روان شد و ایشان سبزوار را محاصره کرده مسخرگردانیدند و مردم بسیار بقتل آوردند و شیخ داود گریخته ببالای قلعه بدرآباد که برقله کوهی واقع است برآمد و متحصن شد والحالة

هذه امیر حاجي سیف الدین و امیر آقبوغا بمحاصرة آن
مشغول اند چون این اخبار بمسامع علیه صاحب قران کامگار
رسید و اهالي سیستان نیز مخالف بودند شیخ علي بهادر
و اوج قرابهادر را بالشکری مرتب بطرف امیر ولي فرستاد تا
در مقابل اونشسته آن سرحد را ضبط نمایند و عنان توجه همایون
بصوب سیستان معطوف داشت و چون موکب ظفرقرین در
اوایل رمضان سنه (خمس وثمانین وسبعمایة) بهرات نزول
فرمود و مردم آنجا باغوریان اتفاق نموده اظهار مخالفت کرده
بودند چنانکه سبق ذکر یافته مال اماني برایشان حواله رفت
و رایت نصرت شعار محفوف بعون و تایید پروردگار متوجه
سبزوار شد و چون آن دیار مخیم نزول صاحب قران کامگار گشت
یرلیغ عالم مطاع نفاذ یافت وقلعه را نقب زدند و شیخ یحیی
خراساني برسر نقبچیان ایستادگي نموده شیب آنرا چون خانه
زنبور مجوف ساختند و قلعه بنوعي از هم فروریخت که بیشتر
مردم که درانجا بودند هلاک شدند و شیخ یحیی نیز بزیر دیواري
بماند وقریب دو هزار کس را اسیر کرده زنده بر بالای یکدیگر
نهادند و بگل وخشت استوار کرده منارها برآوردند تا
عالمیان از سطوت قهرآگاهي یافته خود را بوسوسه دیو غرور
درچاه ویل وثبور نیندازند و چون خاطر خطیر صاحب قران
جهانگیر ازان قضیه به پرداخت عساکر گردون مآثر مرتب

داشته مغلای بجانب سیستان روان فرمود و از عقب ایشان با لشکر نصرت پناه روی ظفر براه آورده * * نظم *

بشبگیر برخاست آوای کوس * شد از گردِ لشکر سپهر آبنوس

همي رفت آن لشکرِ نامدار * سواران شمشیرزن صد هزار

خروشان و جوشان گروها گروه * گَهِ حمله باد و برِ حمله کوه

شاه جلال الدین والي فراه هواخواهي بندگان درگاه را گوشوار افتخار ساخته از حصار بیرون آمد و رایتِ فرخنده فال را بقدم استعجال استقبال نمود و پیشکشهای لایق نسبت با غایت قدرت و مکنت امثال خویش از ملوک و حکام نه نظر با علو رتبتِ محل و جلالتِ قدر و مقام * * مصراع *

* که آن برنیاید ز دستِ کسی *

بعرض گاه اخلاص و اختصاص آورد و قبای بندگي و خدمتکاري را که آرایش قامتِ اقبالش بود بکمر اطاعت و جان سپاري بیاراست و چون حضرت صاحب قران با فتح ونجاح فی جیش من الافراح از فراه روان شد و گرد موکب کشورکشایش در ترنِ گیتي بجای روان آقتمور بهادر را با جمعي از امراء قوشونات فرمان داد که حوالي سیستان را تاخت کرده غارت کنند و چون بامتثال امر بشتافتند تا درِ دروازهٔ سیستان ببلاد تاراج بررفت و اموال و غنایم بسیار فوق الحساب مزید سعت و جمعیت معسکر سعادت مآب گشت و چون رایتِ

تابید پرچم از موضع اوک عبور نموده آن لشکرِ جوشن در تیغ گذار بقلعه و حصار زره رسیدند برحسب فرمان قضا جریان جنگ در انداخته درهمان روز مسخر کردند و از مخالفان پنج هزار کس در اندرون جمع شده و از تفرقه جان گذاشته جنگي عظیم کردند و بیشتر بزخم تیر و شمشیر سپرے شدند و ازکشته پشته برهم انداختند و از سرها منارها ساختند * * نظم *

* در دستِ اسپ پاره شد ازکشته پارها *
* و آویخت قدِ نیزه ز سر گوشوارها *
* تا کار خصم نیز شد از دولتش بلند *
* از کشته پشتها و ز سرها منار ها *

گفتار در محاصره شهر سیستان و فتح آن

صاحب قران گیتي ستان از حوالي حصار زره لشکر بآئین یسال آراسته روان شد و با جمعي از خواص لشکر از پیش براند و چون مسافت تا بدروازه اندکی ماند ببالای پشته از ریگ بر آمد و شاه شاهان و تاج الدین سیستاني با جمعي از پیش شاه قطب الدین بیرون شتافته از سعادتِ پای بوس سربلندي یافتند و از درِ عبودیت و خدمتگاري در آمده بتضرع وزاري سخنِ قبول خراج و باج عرضه مي داشتند و حضرت صاحب قران با ایشان دران باب بسخن مشغول بود که ناگاه دشمنان لشکرآراسته از دروازه بیرون ریختند و آهنگ

جنگ کرده متوجه شدند حضرت صاحب قران دو هزار سوار مکمل را در کمین باز داشت و محمد سلطان شاه را فرمود که با سپاهي اندک پیش رود و با دشمنان جنگ در انداخته و خویشتن را گریزان ساخته بطرف دست راست روان شود وچون برحسب فرموده کاربند شد مخالفان چیره گشته دلیر از عقب ایشان درآمدند و بکمین گاه رسیدند آن دو هزار سوار مکمل بر ایشان تاختند و جنگي عظیم واقع شد مخالفان پیاده بودند و بزخمِ خنجر اسپِ بسیار مجروح ساختند و چندي بکشتند و خلقي انبوه از ایشان از تیغِ انتقام برخاکِ هلاک افتادند و بقیه که بماندند بزخم شمشیر براندند و بدروازه رسانیدند *

* نظم *

* زبس خون که با خاک آغشته بود *
* بچشمِ ظفر لاله زاری نمود *
* زمین را ز خون باز نشناختند *
* همي اسپ برکشتگان تاختند *

وچون شهسوار معرکه سپهر از هولِ آن رزم گاه بحصار مغرب شتافت وصانع تقدیر از تار و پود تاریکي و ظلام کسوت مشکین فام و جعلنا اللیل لباسا ببافت *

* بیت *

لشکر از جنگ دست باز کشید * تا زمشرق سپیده دم بدمید
باز چون آفتاب سر بر زد * برسرِ خویش کوه خنجر زد

لشکر آراست شاه عالم گیر • بفلک برشده خروش و نفیر
حضرت صاحب قران قول را بفرشگوه پادشاهانه بیاراست
و میمنه بظل رایت فتح آیت امیرزاده میرانشاه زینت یافت
واز امراء بزرگ امیر حاجي سیف الدین و آقبغا
و دیگر نوئینان ملازم بودند و قنبل میسره امیرساربوغا و در
پهلوي او خداداد پسر حسین و عساکر منصور برتمام اطراف
وجوانب حصار محیط گشته کورگه فرو کوفتند و برغو کشیده
سورن انداختند و در پیش خود خندقي ساختند و برلب
خندق مندوها (۱) نشا
بازدر وقت آنه پشتها و زسرها منار ها •
عرض داده سپاه انجم را • شب ظلمت شعارظلم آیین
دو هزارکس از مردم اندرون بعزم شب خون بیرون آمدند و
بحسب اتفاق در برابر امیر شمس الدین عباس و برات
خواجه افتادند ایشان بگذاشتند تا آن بي باکان از خندق
گذشته بخیمه و خرگاه رسیدند و اسپ و شتری چند را بخنجر
تلف گردانیدند بعد ازان از اطراف تیرباران کردند و بسیاری
ازیشان را برخاک هلاک انداختند و بعضي خسته و جسته در
اندرون حصار گریختند روزدیگرکه جمشید منوچهرمهر بعزم تسخیر

(۱) چنین است در اکثرنسخ و در بعض کتب بجایش (هنه وها)
و در بعض (مندوهات) دیده شد •

حصار زبرجد نگار سپهر لواء ضیاء برافراخت و شهر بند گردون را بتیغ جهان ستان عالم اقطاع شعاع از حشر اختر و مواکب کواکب بپرداخت * نظم *

و خم از کمین تیغ کین شاه مهر * بپرداخت زانجم حصار سپهر

بفرمان سلطان صاحب قران * خدیو جهان بخش گیتی ستان لشکر فیروزی اثر روی بشهر آورده از هرجانبی جنگ در انداختند و از آهن تیغ بر سنگ دلهای بیدریغ آتش پیکار افروخته رایت تسخیر برافراختند امیرزاده علی با پانصد بکشش و کمی انبوه از ایشان از تیغ اشقیا بود مخالفان را افتادند و بقیه که بماندند بزخم شمشیر بهمین همه را چین تصور رستمی در جبین پندار و کین روی تهور بایشان نهاده *

* مصراع *

* دل از انده جان بپرداختند *

و جماعتی از عقب در آمدند و از هرطرف دست جلادت گشاده راه دروازه بران فوج از سپاه ظفر پناه که دلخواه چرخ فیروزه جز فیروزی ایشان نبود به بستند و آن بهادران نصرت آیین شمشیر کین را بدست تایید برکشیده داستان پوردستان را بباد زاولستان آوردند * نظم *

ز آمد شد تیر و تیغ و سنان * روان شد پیاپی ز تنها روان

رسیده بلب جان جنگ آوران * ولی تیغ را لب رسیده بجان

دران حال آق تموربهادر با هزارسوار هریک با جرأتِ رستم و قوتِ اسفندیار عنان ریز با هول رستاخیز بدروازه شتافتند و بزخم تیغ بلند آوازه محافظان دروازه را مقهور و مغلوب کرده براندند وجمعی را که راه برسپاه نصرت پناه بسته بودند متفرق ساختند و امیرزاده علي با قوشون بیرون آمدند و مظفرومنصور بمعسکرِ همایون پیوستند شاه قطب الدین بدانست که قوت مقاومت با سپاه گردون صولت ستاره کثرت ازحیز قدرت و مکنت او بیرونست از راهِ ضرورت واضطرار از حصار بیرون آمد و درساحتِ دولت صاحب قران کامکار روی تضرع بخاک استکانت وانکسار نهاده زبان حالش بفحوای این نظم مترنم گشت که * نظم *

گردشِ چرخ جز بکام تو نیست * کوه را تابِ انتقام تو نیست
چه کنم چون بجان رسد کارم * از تو هم سوی تو پناه آرم

مرحمت پادشاهانه ذیل عفو بر جرایم او گسترده اورا بجان امان بخشید وبعنایت و نوازش مخصوص گردانید * نظم *

باعفو خسروانه چه سنجد گناهِ خصم * دریا زباد گردفشان تیره کي شود

حضرت صاحب قران یکتائی و دگله پوشیده بی جبه بر اسپِ کُرَنگ * نظم *

* که اندام و مه تازش و چرخ گرد *
* زمین کوب و دریا برو زه نورد *

* گهِ شیهه رعد و گهِ پویه برق *
* بیك تاختن طی کند غرب و شرق *

سوار شد و با پانزده کس جهت تفحصِ لشکر بطرف جرنغار توجه فرمود ناگاه بیست هزار مرد از جهالِ سیستان با وجود آنکه حاکم ایشان بیرون آمده ملازم پایه سریر اعلی بود به تیر و کمان بر بالای بارو بر آمدند و دست یکدیگر گرفته خود را از حصار بزیر انداختند و دستِ تهتاکی بر آورده روی بی باکی بسپاه نصرت پناه نهادند صاحب قران کامگار چون آن حال مشاهده فرمود عنان یکران بصوب قول تافته متوجه ضبط لشکر شد مخالفان تیر باران کردند و اسپ صاحب قران مجروح گشت و چون بمنزل همایون رسید اشارت فرمود تا شاه قطب الدین را بند کردند و لشکر را مرتب داشته بنفسِ مبارک عزم رزم کرد امراء بدستِ اخلاص عنان مرکب فلك شکوه گرفته زانو زدند و بزبان هوا خواهي عرضه داشتند که بندگان را سالها است که از میامن دولت ابد پیوند اسباب حشمت و کامراني مهیا و آماده گشته روزگارِ بجهت و شادماني میگذرد تا یکی از ما زنده باشد روا نمي داریم که آنحضرت مرتکب امری شود که مظنه خطر تواند بود *

* بیت *

* هزار جانِ گرامي غریق نعمت و ناز *
* فدای شاه فلك اقتدار بنده نواز *

و چون حضرت صاحبقران بدر خواست بندگان عنان بازکشید امراء از قلب و میمنه و میسره بیکبار حمله کردند و بزخم پیکان آتش بار و شمشیر آبدار دمار از روزگار آن باد پیمایان خاکسار برآوردند و اکثر ایشان را بزیرسم خاره فرسای ستوران تلف و ناچیز گردانیدند و خسته و جسته چند که بهزار مشقت از چنگال مرگ برستند بحصار گریختند و دروازه به بستند سپاه ظفرقرین بیک حمله دیگر بفصیل برآمده رخنها کردند و شهر را تسخیر کرده حصار را بینداختند و اماکن و مساکن را خراب و ویران گردانیده بقیه سپاهیان را که مانده بودند کار بساختند *

* نظم *

گشادند رزم آوران دست قهر * بکشتند خلق و بکندند شهر
تلف شد زن و مرد و برنا و پیر * زصد ساله تا کودکان بشیر

حضرت صاحب قران چند روز توقف فرمود و بنقل اموال و خزاین شاهان فرمان داد * * نظم *

زماوای دستان و سام سوار * شتروارها برنهادند بار
زدینار و از گوهر ناسفته * زتخت وزگسترنی هرچه بود
ززرینه وتاجهای بزر * زسیمینه و گوشوار وکمر
زاسپان تازی بسیمین ستام * زشمشیر هندی بزرین نیام
همان برده وبدرهای درم * زمشک وزکافور وهربیش وکم

وهرچه دران دیار بود ازخزف تاگوهر شاهوار و ازنفایس

اجناس تا میغ در دیوار بباد تاراج برفت وبرق غارت بر بیش وکم آن ولایت گرفته خشک و تر در هم سوخت *

* نظم *

زبیش وکم ونیك وبد خوب وزشت * زمانه دران بوم چیزی نهشت
نه کس ماند ونی شهر ونی خواستهٔ * ازان بوم و بر کرد برخاسته
رسید از بر و بوم زابلستان * سوی روح رستم پیامی که هان
سر از خاک بردار وایران به بین * بکام دلیران توران زمین (۱)

واین فتح ارجمند در شوال سنه (خمس وثمانین وسبعمایة) موافق تنگوزئیل اتفاق افتاد وآفتاب درجدی بود شاه قطب الدین وکلانترانِ آن ناحیه را بسمرقند فرستادند وقضات وعلماء وصلحاء را کوچانیده بحصار فراه روانه داشتند وبهادران رزم آزمای که از چشمهٔ تیغ آبدار نهال فتح وفیروزی را سبز وسیراب گردانیده بودند بعنایت وتربیت حضرت صاحب قران سرافراز گشته بانواعِ مواهب و عطایا اختصاص یافتند * * نظم *

همه زابلستان بتاراج داد * مهان را همه بدره وتاج داد
بتخصیص آنرا که مردی نمود * عطای گران داد ورتبت فزود
وحکومتِ ناحیه سیستان را بشاه شاهان ارزانی داشت *

---

(۱) در دو نسخه بجای زمین (ببین) دیده شد *

گفتار در توجه حضرت صاحب قران بجانب بست

رایت نصرت نشان بعد از فتح سیستان ازانجا نهضت فرموده متوجه بست شد و در راه عساکر مظفرلواء قلعه طاق را مسخر کردند و ویران ساختند و چون لب آب هیرمن (۱) مضرب خیام نزول همایون گشت از زلزلهٔ جوش سپاه تسلط نشان و آسیب صدمهٔ استیلاء تخریب ایشان لرزه بربنده رستم افتاد چنانچه مفاصلش ازهم برآمد و آنرا نیز خراب کرده ازان هم اثری نماند * بیت *

* چه رستم که با شاه صاحب قران *
* زکیخروش کس نجوید نشان *

و رایت نصرت شعار از راه کوکه قلعه روان گشت و درین اثنا خبر دادند که تومن نکودري یکران عزم جانب کیج و مکران را تنگ کشیده رای اصابت شعار صاحب قران کامگار امیرزادهٔ میرانشاه را بطلب تومن و کفایت مهم او نامزد فرمود و امیر محمد پسر شیر بهرام که مصاهرت حضرت صاحب قرانش طراز اکمام احتشام بود و امیرحاجي سیف الدین و شیخ علي ارغوي برلاس و سونجک بهادر و دیگر امراء را در رکاب او روانه داشت و ایشان در ضمان

(۱) در بعض نسخه بجاي (هیرمن) (هیرمند) است *

دولت قاهره ایلغار کرده روز و شب براندند و چون از چول گذشته بجلگای قرن درآمدند تومن با حشم نکودرے دران صحرا فرود آمده بودند چون از وصول لشکر خبر یافت سوار شده بمعرض جنگ و مقابله در آمد امیر حاجي سیف الدین ملاحظهٔ آشنائي قدیم وکبرسن نموده اورا بزبان حرمت آوازداده پرسش کرد وبطریق نیک خواهي گفت که بي دهشت بپایهٔ سریر اعلي مي باید آمد که هیچ اندیشه نیست واصلا مخالفت نورزید تومن را پیمانه عمر پرشده بود نصیحت از زبان نیک خواه مسلم نداشت وبجنگ اقدام نموده باشارت زبان نیزه جان تسلیم کرد وسرش را بدرگاه عالم پناه فرستادند * بیت *

* آنجاست حواله گاه سرهای سران *
* هرسرکه بپای خود نیاید بسبرند *

حضرت صاحب قران سمند دولت ابد پیوند زیر ران بادریای لشکرهمه نهنگان جان ستان قلب شکن ببالای آب هیرمن روان شد چین طرهٔ پرچم رایتش را تبت نافه ظفر و شعله رزم افروز دشمن سوزسنان بندگانش را فتح وفیروزي سمند رو چون وقت دولت حضرت صاحب قران مقتضي آن بود که هرکه نسبت بآن حضرت باساءت ادبي جسارت نماید البته سزای آن بابلغ وجهي بیابد ملک ممقو که هنگام

مراجعت امیرحسین و حضرت صاحب قران از سیستان تیري بدست دریا نوال آن حضرت زده بود درین ولا باپیکشها بدرگاه عالم پناه آمد و همین که چشمِ مبارک آن حضرت برو افتاد اورا باز شناخت وچون از مجلسِ همایون بیرون رفت اشارت علیه از قهرمان انتقام صدور یافت و اورا گرفته تیرباران کردند * مصراع *

* وآن گنه را این عقوبت همچنان بسیار نیست *

وبعبور ومرور عساکر منصور حصار ممقتو وقلعه سرخ مسخر گشت ودر قلعه هزار پراز[1] صده توقای از ایل تومن سه هزار مرد جمع آمده بودند وراههاي آن کوه را ضبط کرده درانجا متحص شده وچون از سعادتِ اسلام بهره نداشتند دستِ فساد برآورده بودند ومسلمانان از شرِ ایشان بتنگ آمده لشکر مظفرلوا کشورکشا چون بدانجا رسیدند قلعه را درمیان گرفته جنگ دراندا ختند * نظم *

* شده از گردِ سپه چهرهٔ ایام سیاه *
* کوه بي زلزله در زلزله[2] ز آشوب سپاه *
* بس که باخاک شد آمیخته خون تا دمِ حشر *
* بجز ازلاله ازان گل ندهد هیچ گیاه *

بهادران کوششهاي مردانه نمودند و بمعونتِ دولت

---

(۱) در بعض نسخه بجایش (میز (۲) دردونسخه بجایش) (لرزه) است *

روز افزون قلعه را بآن منانت[1] و محکمي بقهر مسخر گردانيدند و متمردان که درآنجا بودند بعضي را از بالاي کوه در انداختند و بعضي را بتيغ گذرانيده از سرهاي ايشان منارها ساختند * نظم *

* کوس اذان درداد و آنگه نيزه قامت برکشيد *
* شد زتکبير زبان دشنه دشمن در سجود *
* شد زسرهای مخالف بس منـــار افراخته *
* چون بمسجد طاعتي زيشان نيامد در وجود *

و ازانجا عنان توجه همايون بقلعه دهنه تافته شد و آن قلعه را ايل تعاجي گرفته بودند و بتحت ضبط و حيطه محافظت درآورده جيش نصرت آيين درانجا نيز کوششهای مردانه نموده قلعه را بنيروي بازوي جلادت و مردانگي بگشادند و ايشان را مجموع بقتل آورده از سرهاي مقتولان منارها ساختند تا موذن اقبال صيت اذان فتح و فيروزي درعالم اندازد و سر افرازان قامت انقياد را درمتابعت امام صاحب قران خم داده بوظايف طاعت گذاري قيام نمايند و بعصيان نگرايند *

گفتار در پيکار جماعت اوغانيان بدکردار

پيش ازين اوغانيان از کوه سليمان کس فرستاده بودند

---

(۱) در دو کتاب بجايش (منانت) ديده شد *

اظهار مطاوعت[1] کرده و شحنه طلب داشته درین اثنا خبر آمد که قدم ازجاده سعادت بیرون نهاده یاغي شده اند رایت نصرت شعار بجانب ایشان روان شد و همان روز که لشکر منصور بآنجا رسید بر حسب یرلیغ لازم الاتباع جنگ در انداختند * نظم *

زجوشِ سپاه و خروشِ نفیر * چو اطفال ترسیده گردونِ پیر
شده عمرها گوته وکین دراز * دمِ اژدهای فلک مانده باز
خدنگ از دلِ چنگیان کینه دوز[2] * سپرمغز کافـ وسنان سینه دوز

رزمي عظیم واقع شد و امیرزاده علي وایکو تمور و جماعتي ازسپاه ظفرپناه زخم دار شدند و نیکبي شاه پسرمبارک شاه برد اغولي عزشهادت یافت وآق تموربهادر را ازمشاهده آن احوال عرق شجاعت در حرکت آمد وشلهٔ غضب برافروخت درحضرت خدیوصاحب قران زانوزده رخصت طلبید که درراه خدمتکاري آنحضرت جان فدا کرده سرباري کند مرحمت حضرت صاحب قران را چون کمال جلادت ومردانگي او معلوم بود از اندیشهٔ آنکه خودرا عرضه تلف سازد اجازت نفرمود و بسیاري از قوشونها چون طاقت مقاومت نداشتند جاي را خالي گذاشتند مگررمضان خواجه

---

(۱) دربعض نسخه بجایش (متابعت) مکتوب است * (۲) درسه نسخه بجایش (توز) دیده شد

که روي از مصاف برتافتن محرم دانست و جان قربانِ مردي و مردانگي کردن عید انگاشت و چون کوه پا برجاي ثبات قدم نموده از محلِ خود نجنبید حضرت صاحب قران بخت خواجه اوزبک و شمس الدین عباس را اشارت کرد که حمله کنند وعید خواجه کمین کرده درپناه سنگي استاده بود چون دشمنان را برو گذار افتاد یکي از ایشان را موي گرفته فرو کشید و برزمین زد و سرازتن جدا کرده بحضرت صاحب قران آورد درسنِ کودکي چنان مردانگي بظهور رسانید و بهادران از اطراف حمله کرده دست بردي نمودند که بهرام خون آشام را از نهیب پاي ثبات ازجاي برفت و بعون تایید آسماني و فرّ دولت غراي صاحب قراني قلعه را تسخیر کرده مجموع آن بدکردار ان قاطع الطریق را ازانجا فرود آوردند و برهزارجات و قوشونات بخش کرده همه را بیاساق رسانیدند * نظم *

ازان زمرهٔ گمرهِ راه زن * یکي را نماندند جان دربدن

وصاحب قران کامکار ازانجا سوار گشته در کنفِ حفظ پروردگار متوجه قندهار شده و جهانشاه بهادر و میشر و اسکندر شیخي را با سپاهي * نظم *

* شهاب صولت و دریا شکوه و باد نهیب *
* زمانه بسطت و گردون توان و کوه شکیب *

پیش ازین بقندهار فرستاده بود و چون ایشان بقندهار رسیدند اطراف و جوانب حصار را فروگرفته محاصره آنجا آغاز نهادند و جنگ در انداختند از میامنِ دولت قاهره شهر را بقهر بگشادند و سردار آنجا را بقید اسار آورده بپایهٔ سریر اعلی فرستادند و بشارت قهرمان قهر او را بردار کردند

* بیت *

بفرمود فرمان دهِ کامگار * که سردار بردار کردند زار

و چون صاحب قران سپهر اقتدار بقندهار نزول فرمود جهانشاه جاکورا بنوازش پادشاهانه اختصاص بخشید و از دریای عطا به بخشش بی کران محظوظ و بهره ور گردانید و اورا با لشکری آراسته بحصار قلات فرستاد و چون امیر جهانشاه با سپاه بآنجا رسید اسباب محاصره ساخته بجنگ مشغول شدند و نقبچیان چیره دست قوی بازو از اطراف و جوانبِ حصار و بارو در کار آمدند و حوالی آن را تمام خالی کرده بینداختند و چون حصار را تسخیر کرده بکلی خراب گردانیدند ازانجا مظفر و منصور مراجعت نموده بمعسکرِ همایون پیوستند و درین ولا امیرزاده میرانشاه نیز از زاه خستار و رباط سلطان محمود بپایهٔ سریر خلافت مصیر رسید *

* نظم *

---

(۱) در بعض کتاب بجای کامگار (روزگار) است *

بدرگاه بازآمد از هر دیار • بفتح و ظفر لشکر نامدار
مخالف شده طعمهٔ تیغ قهر • ممالک مسخر چه قلعه چه شهر
گفتار در مراجعت حضرت صاحب قران موفق
سعادت مند بدارالسلطنة سمرقند فردوس مانند

چون تمام سیستان وزاولستان با توابع ولواحق بتحت تسخیر وتصرف بندگان حضرت درآمد ودران نواحي از مخالفان کسي نماند وهیچ متنفس خلاف رضاي بندگان حضرت نفسي نراند • بیت •

• میان سینه ولب سالها بود دربند •
• هرآن نفس که نباشد رضای شاه بلند •

درزماني که خسرو کواکب مواکب آفتاب روی توجه بخانهٔ شرف وتمکین آورد وسلطان گل با کوکبهٔ ریاحین عازم تختگاه چمن ودارالسلطنة بساتین گشت حضرت صاحب قران را داعیه معاودت بدارالملک سمرقند از همایون خاطر ارجمند سربزد وایالت قندهار وضبط ونسق آن دیار بسیفل برلاس قندهاري تفویض فرمود وایل تومن را بسیفل نکودري ارزاني داشت وچون دران زمستان امیر جاکو بجوار رحمت حق پیوست جای اورا به پسرش امیرجهانشاه مفوض فرمود وامراء لشکریان را اجازت انصراف داده ازاغرق جدا شد وپای عزیمت برکاب استعجال درآورد وبدست تایید عنان سعادت

و اقبال بصوب تخت گاه خجسته مآل معطوف داشت و در کنف حفظ ذوالجلال از انهار و جبال عبور نموده چنان مسافتي بعيد را بچهارده شبانه روز که مدت سير ماه است از سرحد هلال تا بمقصد کمال طي کرده در مستقر سرير سلطنت و جلال نزول فرمود و تمام خواتين و نوينان و طبقات اکابر و اماجد از امراء و اشراف و اعيـــان بعد از اقامت مراسم زمين بوس زبان بهجت و استبشار به تهنيت فتوحات نامدار که روی نموده بود برگشادند و رسم نثار و پيشکش باقامت رسانيدند و بشکرانه سلامت ذات بزرگوار خسرو گردون اقتدار سجدات شکر بادا رسانيده صدقها دادند درين ولا از وفق سلطنت برقی درخشيد و از آسمان پادشاهي شهابي ثاقب لامع شد و حضرت صاحب قران را پسری در وجود آمد و بسلطان ابراهيم موسوم گشت خواتين و امراء نثارها کردند • بيت •

هوا جمله ابر گهـــر بار شد • بسيط زمين فرش ديبار شد

و طويهای بزرگ کرده شاديها نمودند و مدتی در بزم عشرت و شادماني ساغر بهجت و کامراني پيمودند و آن فرزند هم در سن طفوليت و ديعت روح راکه از موهبت ثم انشاناه خلقا آخر باو سپرده بودند بطهارت کل مولد يولد علی الفطرة بی آلايشي که طاری شود باز سپرد حضرت صاحب قران بعد ازسه ماه که در مقر سلطنت بعظمت و ابهت بگذرانيد همت

عالي نهمتش تخصيص حدود عزيمت مازندران اقتضا نمود •

گفتار در نهضت همايون حضرت صاحب قران بجانب مازندران

در سنه (ست و ثمانين و سبعماية) موافق سچقان ئيل در همان حفظ و تاييد حفيظ ديّان روي توجه بايران آورده بصوب مازندران روان شد • نظم •

• جهان جو چوهرجاکه شد کام يافت (۱) •
• ز توران دگرسوی ايران شتافت •
• سرِ رايتش برگذشت از فلک •
• ظفرجيش فرخنده اش رايزک •
• سپه راند تا سوی ترمذ رسيد •
• هنر پيشه برآب جسری کشيد •
• بران پل چولشکر زجيحون گذشت •
• همه ملک ايران پرازبيم گشت •

چون قبة الاسلام بلخ مخيمِ نزول مبارک شد چند روز توقف فرمود چه برحسب فرمان قضا جريان لشکرِ اطراف و جوانب متوجه معسکر همايون بود • نظم •

پياپي زهرجانبي لشکرے • سپاهي گرانمايه با سرورے
بدرگاه عالم پناه آمدند • همه دل پراز مهر شاه آمدند

---

(۱) دربعض نسخه بجای (چوهر) (بهر) مکتوب است •

سپهدار وجوشن دران صدهزار * شمار، بلشکرکه آمد سوار
یکی لشکر آمد زهر سو ببانگ * کزآوازه شد عیش بد خواه تلخ

و پیش ازین چنانچه در محلش یاد کرده شد دختر والي فارس جلال الدین شاه شجاع را جهت امیرزاده پیر محمد جهانگیر خواستاري رفته بود و در اوایل سنه (خمس و ثمانین و سبعمایة) اوزن اولجایتو و حاجي خواجه را برسالت بفارس ارسال فرموده که اورا بیاورد درین وقت ایشان برسیدند خدر عصمت مآب جلالت انتساب نبیره شاه شجاع را باتجملي تمام بمرکز اعلام دولت بر دوام رسانیدند صاحب قران گردون غلام را وصول شاهزاده دران هنگام از طریق تفاول و شگون ملایم خاطر همایون افتاد مهد اعلی خانم و تومان آغا و دیگر آغایان مقدم او را باعزاز و اکرام تلقي نموده نثارها کرده وطربها مرتب داشته شادیها نمودند * نظم *

سرا پرده و خیمه آراستند * می و رود و رامشگران خواستند
می ارغواني بزرین قدح * کشوده نقاب از جمال فرح
سرود مغني ز آهنگ ساز * ملاداده ناهید را نوش و ناز
جهان پرصدای نوای سرور * بگردون رسیده بخار بخور
نمانده زاندوه و غم در جهان * نشاني مگر در دل دشمنان

و چون حاجي خواجه دران سفر پای از حد خود فراتر نهاده بود و زندگاني نه بقاعده کرده منهیان صورت بی راهي او بعز

عرض رسانیدند و بعد از پرسش و ثبوت گناه شحنه قهر بقتل او فرمان داد • نظم •

قدم بر تر از پایهٔ خود نهاد • ازان رو سر خویش بر باد داد

بدرگاه سلطان هرآن کز ادب • به پیچد رسد روز عمرش بشب

* شعر *

* و ما السلطان الا البحر عظما *

* وقرب البحر محذور العواقب *

و چون سپاه از اطراف جمع آمدند حضرت صاحب قران عرض دیده لشکر را ترتیب داد و روی سعادت و اقبال براه نهاد •

• نظم •

درگنج بگشاد و روزی بداد • سپه بر نشاند و بنه بر نهاد

سپاهی که دریا و صحرا و کوه • شد از نعل اسپان ایشان ستوه

خروش سواران و اسپان زدشت • زبهرام و کیوان همی درگذشت

و چون بآب مرغاب رسیدند خدر معلی خانزاده که حرم امیر زاده میرانشاه بود برسم استقبال از هرات بیامد و امیرزاده خلیل سلطان دو ماهه بود مهد اعلی سرای ملک خانم خانزاده را طویهای سنگین داد و امیرزاده خلیل سلطان را جهت پرورش بستد و صاحب قران کامکار مهد جلالت مآب تومان آغا را در اردوی همایون باز داشت و سرای ملک خانم و دیگر خوانین را بسمرقند باز گردانید و ازان موضع نهضت

فرموده براه برکه تاش درآمد و بسرخس نزول فرمود و چون از سرخس روان شده از باورد بگذشت و به نسا رسید معلوم شد که کوتوال امیر ولي قلعه درون را محکم کرده با جماعتی آنجا متحصن شده اند شیخ علي بهادر و سونجک بهادر و مبشر و دیگر امراء که منغلای لشکر بودند بموضع کاوکرش بقراول امیر ولي رسیدند و صف کشیده و میمنه و میسره آراسته جنگ درپیوستند مبشر پای جلادت پیش نهاده حمله کرد و دشمنان درمقابل تیري انداختند که برد و دندان ارآمد و بشکست و از طرف حلقش بیرون رفت آن دلاور باوجود زخمي چنان باز حمله کرد و بیک ضرب سر دشمن را بخاك معرکه انداخت و دشمنان هزیمت یافتند صاحب قران کامگار بازاء آن کار مردانه که ازو صدور یافت همان موضع کاوکرش را بهوت بري سیورغال او گردانید و چون ازانجا روان شده بقلعهٔ درون رسیدند آنرا درمیان گرفتند و از اطراف جنگ در انداخته فی الحال مسخر گردانیدند و کوتوال و لشکریان امیر ولي که آنجا بودند مجموع را بتیغ فنا بگذرانیدند • بیت •

• قلعه و قلعه نشین از مدد داور پاک •
• آن مسخرشده بی زحمت واین گشته هلاك •

حضرت صاحب قران ازانجا روان شده ازدهستان جیلاون عبور فرمود و از آب جرجان گذشته بشاسمان فرود آمد • • نظم •

سراپردهٔ شاه صاحب قران • کشیدند در دشت مازندران
ز بس خیمه و خرگه و سایبان • ز خورشید روی زمین بی نشان
هوا نیل گون گشت و دشت آبنوس • بجوشید دریا ز آواز کوس
و یرلیغ لازم الاتباع بنفاذ پیوست که از امراء هزاره و صده
مچلکا ستدند که از قوشونات خود جدا نشوند و بی اجازت
بجائی نروند و اگرنه مستوجب قتل باشند و همچنین فرمان شد
تا بر جویها و آبها پل بستند و هر روز مقدار نیم فرسخ کوچ می
کردند و درختان بیشها را بریده راه می ساختند • نظم •
گذرگاه لشکر چو بر بیشه بود • دل نامداران پر اندیشه بود
سپه را بفرمود صاحب قران • که بندند درره کشائی میان
چو شیران بآن بیشه پرداختند • درختان بکندند و ره ساختند
و چون قراول طرفین بهم رسیدند باد حمله دلاوران آتش پیکار
برافروخت و آب تیغ آتش بار آب حیات را بر خاک هلاک
ریخته خرمن زندگانی را بآتش قهر می سوخت • بیت •
ز چهره بشد شرم و آیین مهر • همه گرز بارید گفتی سپهر
همه تیغ و ساعد زخون گشته لعل • خروشان شده خاک در زیر نعل
و دران جنگ از دست جلادت حاجی محمود شاه یسورے
آثار مردانگی بوضوح پیوست و دستش بزخم شمشیر مجروح
گشت و آقتمور بهادر و پسرش شیخ تمور جنگهای مردانه کردند
و بهر طرف که روی آوردند صف مخالف برهم زده پای ثبات

شان از جای ببردند • • نظم •

قوي بود پشت و دلش هم قوي • بپیروزئی دولتِ خسروی
کسی را نبد پای با او بجنگ • اگر شیر پیش آمدي ور پلنگ
تا مدت بیست روز بدین وضع هر روز جنگي عظیم واقع میشد در
روز بیستم عساکر منصور از پل درویش بگذشتند و امیر ولي جلادت
نموده پیش آمد و حسب المقدور کوششهای مردانه نمود و تائم
قوت در جگر توانائی داشت پای ثبات در جنگ بیفشرد
و چون مقابله با جنودِ سعود آسماني و وفودِ عون و عنایت
رباني از حیز قدرت و مکنت انساني بیرون است امیر ولي
آخرالامر مغلوب گشت و پشت هزیمت نموده روی عجز بصوب
گریز نهاد لشکرِ ظفرقرین از عقبِ او لجام ریز در تاختند
و بسیاری از بهادرانِ لشکرِ او را دستگیر کرده برج تن از کبوترِ
روح بپرداختند • • نظم •

برآمد ز شورِ سپه رستخیز • نبد دشمنان را مجالِ گریز
همه راه اگردشت اگر پشته بود • پر از خسته و جسته و کشته بود

ذکر شبیخون آوردنِ امیر ولی

چون سپاهِ نصرت پناه ازان رزم فراغ یافته فرود آمدند
اشارت علیه صادر شد تا تومانات و قوشونات در ضبط و احکام
جایهای خود شرایطِ حزم و احتیاط مرعي داشته در پیش خود
خندقي فرو برند و از چهرها فصیل ساخته در پیش فصیل

سیخها استوار گردانند و چون روز بآخر رسید رای عقده کشای حضرت صاحب قران که در لوحِ حال صورتِ وقایع مستقبل مشاهده نمودي از لشکرِ فتح آیین سی قوشون اختیار فرمود و کمین گاه تعیین نموده در انجا باز داشت و چون شب در آمد جهان از استیلای سودا • بیت •

• چو هندو بقار اندر اندوده روی •
• سیه کرد جامه فروهشت موی •

امیر ولي با سپاه بسیار از مازندران دیو سار بعزم شبیخون از حصار بیرون آمد و بر دست راست لشکر که محلِ نزول امیرزاده میرانشاه بود سورن انداخته باسپاه حمله کرده و بخندق رسیده چپرها و سیخها که تعبیه رفته بود بضرب شمشیر و نیزه بینداختند اما بسیاری از لشکرش بربالای هم در خندق افتادند امیر زاده میرانشاه بنفس خود حمله آورد و فرمود تا لشکرِ منصور تیرباران کردند و درین حال سي قوشون که درکمین مستعد حرب ایستاده بودند بیرون تاختند و با تیغ کین روی بایشان نهادند و امیر ولي پیشتر گفته بود تا دران راهها چاه بسیار کنده بودند و سیخها تعبیه کرده و آب دران انداخته و ازین نوع حیلها پرداخته چون دران تیره شب لشکرش اززخم شمشیرِ سپاهِ ظفرپناه رو بگریز آورده باز گشتند بسیاری دران چاهها افتاده هلاک شدند وفحوای من حفر بیرا لاخیه

وقع فيه صورت حال گشت و مصدوقه ولا يحيق المكر السيئ الا باهله بظهور پيوست • بيت •

مكن بد كه از بد نيابي امان • مكن چاه تا خود نيفتي دران

حضرت صاحب قران امير ايكو تمور را طلب داشت و چون حاضر نبود تفحص حال او فرموده گفتند بنكاولي (۱) ايشان در عقب روان شده است • نظم •

سپاهِ سحر چون علم برکشيد • همان حرف شب را قلم درکشيد

بگسترد طاؤس خورشيد پر • فرو برد زاغِ گريزنده سر

لشكرِ كامياب مظفر بشهر استر آباد رسيدند • نظم •

سپاهِ جهانگير صاحب قران • رسيدند غران بمازندران

برافراخته نيزه و گرز و تيغ • زده برسرِ دشمنان بی دريغ

زن و مرد تا كودكِ شيرخوار • ندیدند از تيغ شان زينهار

و اين محاربه درشوال سنه (ست و ثمانين و سبعماية) دست داد و اميرولي را وهم و هراس غالب شده درهمان شب با اندک نفری از سپاه زنان وفرزندانِ خود را برداشت و از راه لنكر بطرف دامغان روان شدند و خواتين و اولاد را در قاعه كرد كوه بگذاشت و خود بجانب ري توجه نمود صاحب قران كامكار لشكری جرار با خداداد حسيني و شيخعلي بهادر

---

(۱) چنين است در اكثر نسخ و در بعض كتب بجايش (بنگامشي) مكتوب است •

و عمر عباس و قماري ايناق و ديگر بهادران در عقب او بفرستاد و ايشان بتعجيل تمام رانده دررې باو رسيدند و او از بيم جان خود را بولايت رستم داراندا خت که درجنگلهاش از تشابك اشجار نسيم را گذار بدشواري تواند بود و درقله کوههاش از بلندي زمزمه مسبحان افلاك توان شنيد و ولي بواسطه حصانت آن مواضع از آسيب قهر لشکر منصور خلاص يافت و او پسر شيخ علي بيسود بود از امراء طغي تمور خان و دران وقت که سربدالان دست غدر بقتل آن پاشاه دراز کردند ولي در مجلس ايستاده بود بگريخت و بنسا رفت و پدرش همانجا کشته شد ولي درانجا قوت گرفته باستراباد آمد و آن ولايت را در تحت تصرف درآورد و مستولي گشت و لقمان پادشاه پسر طغي تمور خان از خوف او مدتي هراسان و گريزان مي‌گشت و درآخر بملازمت موکب همايون حضرت صاحب قران استسعاد يافت مرحمت پادشاهانه درين هنگام که شهر استراباد درقبضهٔ تصرف و تسخير بندگان حضرت آمد آنجا را بوي ارزاني داشت • • بيت •

بدرگاه او هرکه کرد التجا • همه کار او شد بخوبي روا

گفتار در توجه رايت منصور خسرو آفاق بتاييد مهيمن خلاق بجانب عراق

بعد ازان حضرت صاحب قران امير آنبوغا و اميراوچ قرا

را با اغرق و لشکر تعیین فرمود که در استرآباد قشلاق کنند و ازهرده مرد سه مرد برگزید و بملازمت رکاب همایون نام زد کرد و بسعادت و اقبال سوار شده متوجه مملکت ري شد و چون موکب نصرت مآب بجلگه ري درآمد سلطان احمد شیخ اویس جلایر در سلطانیه بود همان که از توجه حضرت صاحب قران خبریافت پای ثباتش از جای رفت وقلعه را محکم گردانیده جمعي از معتمدان را با پسرخود آقبوغا آنجا بگذاشت و خود فرار اختیار کرده بجانب تبریز روانه شد و زبان زمانه را این قول دلپذیر راست ترانه گشت * نظم *

کای خسرو دین پرور اسلام پناه * شایسته افسرے و زیبنده گاه
یکساله ره از تو دور بگریزد خصم * از جنبش لشکرت چوگردد آگاه

و عمرعباس با شصت سوار عنان جلادت بصوب سلطانیه تافتند و با آنکه در راه برف عظیم و سرمای بیش از اندازه بود بآنجا شتافتند مخالفان را چون از توجه لشکرفیروزی اثر خبرشد دانستند که با صدمه سیل مقاومت کردن و با شیرژیان پنجه انداختن نه مقتضای فرزانگي است راه گریز را بصوب صواب نزدیکتر شناختند و آقبوغا را برداشته بطرف تبریز تاختند هنوز ایشان از قلعه تمام بیرون نیامده بودند که عمرعباس با شصت مرد برسید دلاورانه شمشیر برکشید و از کمال شجاعت و مردانگي بقلعه درآمد و بضبط و محافظت آن قیام نمود یرماقچي نامي

را بري فرستاد تا خبر آن فتح ارجمند را در پایه سریر اعلی عرضه دارد حضرت صاحب قران تمام زمستان دررې با قبال و کامراني بگذرانید *

گفتار در نهضتِ حضرت صاحب قران بصوب سلطانیه

در اول بهار طراوت شعار که سلطان بلند جناب آفتاب بقلعه عالي محل حمل نهضت فرمود و بهادر تیزتاز صبا از هوا داري خسرو ربیع جهانگشا قلعهٔ غنچه را بی آنکه سنان بخون لاله رنگین گردد بچستي و چالاکي بکشود * * نظم *

صبا بقلعه گشائي غنچه بست کمر * بفر دولتِ شاهِ ربیع عدل سیر
نکرد خارِ سنانرا بخون لاله خضاب * حصار غنچه شد فتح باد خیره زر

حضرت صاحب قراني محفوف بتایید آسماني بجانب سلطانیه نهضت فرمود و دران حال سارق عادل که از عظماء امراء شیخ اویس بود و پیش ازین شاه شجاع او را از سلطانیه با خود برده بود و بعد از وفاتِ او که درروز یکشنبه بیست و یکم شعبان سنه (ست و ثمانین و سبعمایة) چنانچه شمار- حیف از شاه شجاع - ازان خبر میدهد وقوع یافت ملازم پسرش سلطان زین العابدین بود عنایت حضرت صاحب قران بآمدن او اشارت علیه ارزاني داشت و او برحسب *

* مصراع *

* از شاه یک اشارت از ما بسر دویدن *

مشیاً علي الراس از شیراز باحراز سعادت بساط بوس شتافت وبعد از وصول بمراحم پادشاهانه بلند پایه وسرافراز گشته بصنوف سیورغالات وانعامات اختصاص یافت وآنحضرت ایالت مملکت سلطانیه وآن ولایات را باورجوع فرمود ومحمد پسر سلطان شاه را با لشکری آنجا باز گذاشت مامور بآنکه آن سرزمین را ضبط نموده اطراف ونواحي آن را بحوزهٔ تصرف درآورد بعد ازان حضرت صاحب قران در شهور سنه (سبع وثمانین وسبعمایة) موافق لوي ئیل از سلطانیه مظفر ومویّد وکامکار بسعادت مراجعت فرمود وبکوهستان رستم دار درآمد ملوک آن ولایت را نه قوت مقاومت بود با سپاه نصرت آیت ونه توفیق ملازمت آستان کیوان رفعت بضرورت امان جان ازگریز جستند وپیش ازوصول عساکر منصور بجستند * • بیت •

بُدي رزم صاحب قران رستخیز * امان خانهٔ جان خصمش گریز

وچون ولایت بی دغدغه منازعي ومعارضي میدان یکران استیلای وتصرف بندگان حضرت صاحب قران شد ایشان دست تسلطت ونهب وغارت یازیده * • بیت •

هرچه آن را توان ستود ببود * دست تاراج ازان زمین بربود

وغنایم بسیار بیرون از حد شمار برفتوحات عساکر گردون مآثر

فزود • • بیت •

مدام این سپاهِ خجسته مآل • غنیمت کشد یا سرِ بد سگال

و امیر ولي از موضع جالوس روی حیرت بدارالامان فرار آورد صاحب قران بعزم تسخیر ولایت آمل و ساري عطفهٔ عنان بآن جانب فرمود و از طرف کوهستانِ آن ولایت متوجه شد درین اثنا سید کمال الدین و سید رضی الدین که حکام و ولات آن دیار بودند از درِ انقیاد و اذعان درآمده نایبان خود را با نثار و پیشکش و خراج بپایه سریر خلافت مصیر فرستادند و نقدِ متابعت بسکه مبایعت تمام عیار ساخته سکه و خطبه آن ممالک بفرالقاب همایون حضرت صاحب قران سکه برزر زدند و بلند آوازه گردانیدند حضرت صاحب قران ایشان را بمتابعت لقمان پادشاه که آن حضرت حکومت ولایت استرآباد باو داده بود امر فرمود تا طریق موافقت و متابعت مسلوک داشته از صواب دید تجاوز نه نمایند •

گفتار در مراجعت حضرت فرمان ده ربع مسکون بتختگاه همایون

چون تمام ممالک مازندران و ری و رستم دار تا سلطانیه در حوزهٔ تسخیر و تصرف بندگانِ حضرت قرار یافت رایت نصرت آیت ازانجا بصوب مستقرسریر سلطنت روان شد عکس ماهچه سعادت پیکرش جنبات خافقین را با نوار فتح و ظفر منور

گردانیده ونسیم عنبر شمیم از طرهٔ پرچم مشکبارش نکهت
نصرت و فیروزی باطراف واکناف عالم رسانیده و چون
موکب همایون ازجیحون عبور کرده بدارالسلطنة سمرقند
رسید صبح سعادت و اقبال ازافق امانی و آمال اهالی آن
دیار بدمید حضرت صاحب قران آن تابستان آنجا بسعادت
و کامرانی بگذرانید و زمستـــان در زنجیرسرای بعشـــرت
و شادمانی قشلاق فرمود و دران زمستان توقتمش خان
لشکری گران قریب نه تومان اکثرکفار و همه بی رحم و ستمکار
باد وازده اوغلن جوجی نژاد سرایشان بیگ فولاد و ازامراء
عیسی بیگ و یغلی بی قزانچی و دیگر نوئینان ازراه دربند
به تبریز فرستاد وچون ایشان ازشروان گذشته بآذربایجان
درآمدند وحوالی تبریز رافروگرفتند درشهر حاکمی صاحب
وجود که در امثال این وقایع کاری ازو بیاید نبود رعایا
واهالی آنجا جهت محافظت اهل وعیال خود باتفاق امیر
ولی که شکسته وگریخته آنجا رفته بود ومحمود خلخالی جوانب
وحوالی شهررا مستحکم گردانیده بدفع مایل که شرعاً واجب
است مشغول گشتند وقریب یک هفته بمدافعه ومقابله قیام
نمودند عاقبت آن لشکرِ غدار بغلبه وقهر شهررا مسخرگردانیدند
وولی و محمود خلخالی گریخته بخلخال رفتند ولشکریان دست
استیلاء بنهب وغارت بر آوردند واز جور وبیداد وفجور

و فساد بهرچه در تصور آید اقدام نمودند و از خاير و اموال و نفايس اجناس آنچه در چنان شهری بصالها جمع آمده بود بمدت ده روز برباد تفرقه و تلف رفت *

* بيت *

* چنين است رسم سپنجی سرای *
* تو هرچند خواهيش مي آزمای *

هم دران زمستان غارتها جمع کرده و بردها گرفته از همان راه که در آمده بودند بازگشتند و چون خبر اين واقعه بمسامع عليه حضرت صاحب قران رسيد غدر و بيدادي که بر مسلمان رفته بود بر خاطر مبارکش گران آمد و سايه التفات بضبط ممالک ايران انداختن بر ذمتِ همتِ خود واجب دانست چه دران وقت صاحب شوکتی که فرمانش برتمام بلاد ايران جاری باشد نبود و بواسطه اختلاف کلمه حکام دشمنان را از اطراف دندان طمع تيز مي شد و امثال اين بلا يا بر رعايای بيچاره ميرسيد * نظم *

شاه را چون عدو بود هرسوی * ملک پرفتنه و عنا باشد
چون شبانان بهم در آويزند * رمه از گرگ در بلا باشد

گفتار در توجه حضرت صاحب قران بعزم يورش سه ساله بجانب ايران

در سنه (ثمان و ثمانين و سبعماية) موافق بارس ئيل حضرت

صاحب قران عزیمت جانب ایران تصمیم فرموده یرلیغ عالم مطاع نفاذ یافت که تواجیان بجمع سپاه ظفرپناه قیام نمایند بر حسب فرمان لشکر از اطراف وجوانب روی توجه بدرگاه گردون اشتباه آوردند آن حضرت بعد از جمع و ترتیب عساکر منصور را میرسلیمان شاه بن داؤد و امیر عباس و دیگر امراء را جهت ضبط ماوراء النهر درسمرقند باز داشت * بیت *

* وزان پس جهاندار چرخ اقتدار *
* بفرخنده تر طالعي شد سوار *
* بتایید حق شاه صاحب قران *
* زتوران شده سوی ایران روان *
* دلیرانِ توران زمین کینه خواه *
* نهادند روی شجاعت براه *
* گروهی بدریای کوشش نهنگ *
* بمردي زرستم فزون گاه جنگ *
* زمین خُرد شد زیر سمِّ ستور *
* گرفته جهان یکسر آشوب و شور *
* شده پر ز لشکر همه کوه و دشت *
* رَوا رَو ز چرخِ نهم درگذشت *

و چون از جیحون عبور نموده ومنازل ومراحل قطع کرده بسعادت وفیروزی بفیروزه کوه رسید سید کمال الدین والی ساري

پسرِ خود سید غیاث الدین را با لشکر بدرگاه عالم پناه فرستاد تا در سلک دیگر ملازمان موکب همایون منخرط باشد و چون رای مشکل کشای آنحضرت که جام جهان نمای دولت بود از احوال و اوضاعِ وُلات و حکامِ اطراف استفسار و استکشاف می فرمود و حکایت ملک عزالدین که حاکم لُرکوچک بود و بد کرداری و راه زنی که آن طایفه بی باک می کردند بمسامع علیه رسانیدند و پیشتر ازین کاروانی را که متوجه حجاز بود و بولایت ایشان رسیده زده بودند و غارتیده و خبرِ آن حرکت ناپسندیده بحضرت صاحب قران رسیده و در خاطرِ خطیر خطور یافته که هنگامِ مجال انتقامِ حجاج که یاتین من کل فج عمیق ازان قاطعان طریق بکشد درین ولا که بتجدید صورت افعال قبیحه ایشان عرضه داشتند همت عالی نهمت اقتضاء آن کرد که بصاعقهٔ سیاست خرمنِ مکنت و اقتدارِ آن اشرار سوخته خارِ فساد و بیداد ایشان از راه مسلمانان برخیزد لاجرم فرمان قضا جریان نفاذ یافت و تواجیان ازهرده نفر لشکری دو مرد کار اختیار کرده مرتب داشتند صاحب قران کامکار اغرق گذاشته بسعادت سوار شد و با آن سپاه مرتب مکمل متوجه صوب لُرستان گشته بتعجیل هرچه تمام تر براند و بعد از وصول بفرمود تا ورو جرد و حوالی آنرا غارت کردند و خرم آباد را که حصنی حصین و پناه گاه متمردان و قطاع الطریق

آن سرزمین بود مسخر کرده بکلي ویران ساختند و اکثر آن دزدان را بدست آورده از سر کوهها فرو انداختند و دران ایام آقتمور بهادر و عمر عباس و محمد پسر سلطان شاه بواسطه عفونت هوا بلکه بحکم سابقهٔ قضا بیمار شدند و از ادرار غرور بسرای سرور وحدت نمودند و خواجه علي موید سربدال را در بعضی ازین معرکها زخمي رسید و بعد از مدتی بآن زخم سپرے شد *

* بیت *

چنین است آیین گردنده دهر * نه لطفش بود پایدار و نه قهر
نه پروردکس را که آخر نکشت * که در مهر فرم است و در کین درشت

حضرت صاحب قران بعد از تسخیر ولایت لُرکوچک و قطع شر و فساد قطاع الطریق از انجا نهضت فرموده و در جلگه نهاوند با غرق همایون که از عقب مي آمد ملحق شد *

گفتار در توجه حضرت صاحب قران بجانب آذربایجان

دران اثنا بمسامع علیه رسانیدند که سلطان احمد جلایر لشکری جمع کرده از بغداد به تبریز آمده حضرت صاحب قران اغرق را با بعضی سپاه بشیخ علي بهادر گذاشته درهمان روز بسعادت سوار شد و با لشکری جرار ایلغار فرموده متوجه تبریز گشت و چون سلطان احمد از توجه آن حضرت واقف شد مجال توقف نیافت و چون پشهٔ ضعیف نهاد که پیش از وصول تند باد گریزد از تبریز

گریخته بجانب بغداد شتافت * * نظم *

بهر جاکه صاحب قران رو نهاد * مثل زد خرد پشه و تند باد
که پیش از وصولِ شهِ کامیاب * گریزان شد ی دشمن از اضطراب

حضرت صاحب قران امیر حاجي سیف الدین را باد یکر امراء
ولشکریان بتکامشي در پی او بفرستاد و چون ایشان بسلطان
احمد رسیدند از غایتِ دهشت و اضطرارِ تمام کوتل وبار و بنه
گذاشته از میان بیرون رفت سپاه ظفر پناه چون از ضبط مجموع
اسباب وارختهٔ او بپرداختند بتعجیل هرچه تمام تر از عقبِ او
روانه شده سورن انداختند و الیاس خواجه پسر شیخ علي بهادر
با اندک نفری از سپاه از نخجوان گذشته در موضع نمك زار
بسلطان احمد رسید وبا او غلبهٔ بسیار بود جنگی عظیم واقع
شد و از طرفین جماعتی مجروح شدند و از انجمله الیاس خواجه
را زخمي رسید که از کوشش باز ماند و بدان سبب سلطان احمد
خلاص یافته جان ازان ورطه بیرون برد و جراحت الیاس
خواجه که از امراض تفرق اتصال است بسوء المزاج اصل
بدن مفضي شد و بیماري صعب برمزاج او استیلاء یافت اما از
میامن دولت ابد پیوند بصحت مبدل گشت *

* نظم *

* مرض قوي و خطرناک بود لیکن یافت *
* بیمن دولتِ صاحب قران ز نو جاني *

* چو رست از همه دردی بماند در پایش *
* بدفع آفتِ عیـــن الکمـــال نقصـــانی *

دران واقعه در نخجوان قتل و کوشش بسیار واقع شد از جمله بعله آتش انتقام قماري ایناق در گنبد ضیاء الملک قریب بانصد کس بکاه دود عرضه تلف گشتند حضرت صاحب قران ممالک آذربایجـــان را بتحتِ تسخیـــر و تصرف در آورد و بحوالی شنب غازان نزول فرمود اکابر و اشراف آنجا مثل سید رضي و خواجه حاجي محمد بند گیرخطاط و قاضي غیاث الدین و قاضي عبد اللطیف وغیرهم کمربندگي بسته مراسم عبودیت بتقدیم رسانیدند و برحسبِ فرمان مالِ امان بر اهالي تبریز حواله رفت و محصلان بتحصیل آن قیام نموده بتمام و کمال مستخلص گردانیدند و رایت نصرت شعار آن تابستان در تبریز و نواحي آن توقف نمود و فرمان لازم الاتباع بقتل سارق عادل نفاذ یافت واو را در زیر دیواري کرده بنه و ارخته اش را غارت کردند و از اصناف هنرمندان و پیشه کاران هر که در قسمی از اقسام مشهور و معروف بود همه را خانه کوچ بسمرقند فرستادند و دران اثنا امیرولي را که از بیم جان گریخته سراسیمه مي گردید در ولایت خلخال محمود خلخالي او را گرفته بقماري ایناق سپرد و قماري ایناق او را بیاساق رسانیده سرش را بدرگاه عالم پناه آوردند

و چون فصل خریف در آمد ضبط تبریز بمحمد سلطان شاه مفوض گشت و رایت نصرت نشان بصوب نخجوان روان شد و از مرند و دره دز عبور نمود و از آب ارس بپول ضیاء الملك گذشته فرود آمد و آن قنطره ایست درزیر طاق ابکون گردون طاق افتاده وکس نظیر آن در جهان نشان نداده چه در ولایت نخجوان بقرب قریه جولاهه که درانجا آب ارس از دامن کوهی مي گذرد پلی از سنگ تراشیده در غایت استواري و استحکام و نهایت هموارى و حسن نظام بنوعی ساخته و پرداخته اند که مهندس عقل دراك از مشاهدهٔ آن حیران مي ماند و از جمله طاقهای آن دو طاق چنان عالي و وسیع افتاده که عرض یکی بتخمین شصت گز باشد و زیاده و ازان یکی که پاره تنگ تر است در وقت بی آبی بتحقیق احتیاط رفته پنجاه و پنج گز شرعی است چه در غیر زمان طغیان سیل تمام ارس از طاق بزرگتر مي گذرد که متصل است بکوه و فراز آنرا چنان بکوه پیوسته اند که زیر آن خالي مانده و آن را کاروان سرای ساخته اند و از هر طرف پل دروازه از سنگ بر آورده اند و بغایت خوبي برافراخته و چون رایت نصرت شعار ازانجا نهضت نموده بحصار کرنی رسید عساکر گردون مآثر جنگ درانداخته آن حصار را بکشودند و شیخ حسن راکه پیشوای ایشان بود گردن بسته بحضرت آوردند و ازانجا نهضت نموده بحصار سرمالو که بکنار آب ارس واقع

است رسیدند و اطراف و جوانب آن را فرو گرفته جنگ در انداختند و به نیروی دولت قاهره حصار را بغلبه و قهر مسخر کرده خراب و ویران ساختند تومان ترکمان را که بزرگ آن قوم بود گرفته وبسته بدرگاه عالم پناه آوردند و ازانجا کوچ کرده بقارص رسیدند و آن حصاری بغایت محکم و استوار بود تمام از سنگ وشخصی پیروزبخت نام که حکومتِ آنجا تعلق باو داشت بحصانتِ حصن و محکمی جای مغرور گشته قلعه را مستحکم گردانیده بود و مدافعه و مقابله را آماده شده حضرت صاحب قران فرمان داد تا لشکرِ فتح قرین اسباب و آلاتِ حرب مهیا داشته برتمام حصار محیط گشتند و از همه جانبی کورگه زده سورن انداختند ازان طرف نیز دستِ جلادت برآورده وپای مقاومت فشرده در دفع و منع ایشان هربازیها نمودند و جنگی درپیوست که تا بهرام خون آشام بکوتوالي قلعه زبرجد نام حصار فلك موسوم است واقعه بدان هولناکي کسی یاد نداشت آخرالامر نسیم فیروزی از مهب دولت غراء وزیدن گرفت ووالي آنجا ازنهیبِ صولت بهادران گردون سطوت مضطرب و مضطرگشته از درِ عجز و مسکنت درآمد و باقدام عبودیت وبندگي طریق اطاعت و انقیاد سپردن گرفت صدمهٔ قهر عساکرِ منصورآن حصار را غارتیده با زمین هموار کردند *

گفتار در توجهٔ حضرت صاحب قران بغزو گرجستان

خطاب مستطاب ملك ذوالجلال با افضل و اکمل اهل فضل و کمال صلی الله علیه و علی آله خیرآل حیث قال جل جلاله عزمن قایل یاایها النبي حرض المومنین علی القتال دلیلي است قاطع برفضیلت محاربه و مقاتله با اعداء دین و فرقه ضلال ونص و فضل الله المجاهدین باموالهم و انفسهم برهاني ساطع برمزیت جهاد و علو رتبت غازیانِ مجاهد بنفس و مال لاجرم حضرت صاحب قران را از بدوِ حال باز پیوسته قصد و نیت ضمیر منیرغزا بود و درین ولا آن نیت ازقوت بفعل آورده روی همت عالي نهمت بصوب تفلیس آورد و ازقلعهٔ قارص نهضت فرموده ببالای موضع آق بغرا برآمد درموسمي که غلبهٔ سرما بغایت رسیده بود و شدتِ برودتِ هوا بنهایت انجامیده

* نظم *

* چرخ پوشیده رخِ خویش بسنجاب سحاب *
* درپسِ پرده شده مهرِ جهانتاب مقیم *
* اثرآتشِ سوزنده چنان شد باطل *
* کاندرو گشت عیان معجزهٔ ابراهیم *
* گربرافشانده شدي سوی هوا باده و آب *

* آمدي باز يکي لعل ويکي دُرِّ يتيم *

پيوسته ابر از هوا چون دستِ کريمان سيم مي پاشيد و کوه از آسيب سرما چون دلِ مخالفانِ بي دين از بيم مي لرزيد در چنان حال موکبِ همايون از راه کيتو بشهر تفليس رسيد گرجيان کافرکيش باستواري حصار خويش مغرور گشته قلعه را استحکام تمام داده بودند و جنگ را اماده شده حضرت صاحب قران اشارت بشارت قرين قاتلوهم يعذبهم الله بايديکم و يخزهم بسمع جان و آذان اذعان شنيده بايقاد نيران محاربه ومقاتله فرمان داد امراء کامگار و بهادران نامدار برحسب فرموده اسبابِ جنگ حصار مرتب داشته ميمنه وميسره و قلب و جناح برآراستند و برحصار محيط گشته بغلغله تکبير و تهليل کوس شريعت محمدي عليه الصلوة والسلام فرو کوفتند و از اطراف و جوانب توارها و چپرها پيش برده جنگ درانداختند *

* نظم *

خسروِ دين پرور صاحب قران * چون بغزا بست کمر درميان
دست زد و تيغ ظفر بر کشيد * غلغلِ تکبير بگردون رسيد
دلاورانِ لشکرِ اسلام به نيت صادق و سعي تمام کوششهای مردانه نمودند و بتاييدِ نصرت و ينصرکم عليهم و يشف صدور قوم مومنين آن حصار بکشودند و بموجب امر اقتلوهم حيث ثقفتموهم آن کفار خاکسار را بزخمِ تيغِ آبدار

آتش بار مآویهم جهنم و بیس القرار فرستادند و والي ایشان ملك بقراط را اسیر کرده بدرگاه اسلام پناه آوردند فرمان واجب الاتباع برطبق فشدوا الوثاق صادر شد که او را بغد کرده نگاه دارند * بیت *

چون علم کفر نگون سار شد * سرور کفار گرفتار شد
رایت اسلام شد افراخته * شرک زبنیاد براندا خته

صاحب قران کامگار بعد ازان فتح نامدار ازانجا روان شد و چون از تفلیس بگذشت خاطر مبارکش نشاط شکار فرموده برحسب اشارت علیه امراء رفیع مقدار و عساکر نصرت شعار از برنغار و جرنغار جرگه انداخته تمام دشت و کوه آن صحاري و نواحي فرو گرفتند و بعد از چند روز که جرگه بهم رسید چندان حیوان از گوزن و آهو و دیگر انواع بهایم و سباع دران جرگه جمع آمده بود که صورت و اذا الوحوش حشرت قبل از وقوع اذا الشمش کورت برای العین مشاهده افتاد و بعد ازانکه حضرت صاحب قران و شاهزادگان و نوینان به ترتیبي و اساسي که معهود است بمیان جرگه در آمده میدي چند بینداختند و از نشاط شکار بپرداختند سایر سپاه و لشکری بحلقه درآمدند و کس نماند از قوی و ضعیف توانا و ناتوان که تیر امیدش بصید مقصود نرسید و دست آرزوش بگردن مراد حلقه نشد و بسیارے ازان جمله بود که بی زحمت

و مشقت بدست مي گرفتند و آنچه فربه بود مي کشتند و آنچه لاغر بود رها مي کردند و ازبس نخچیر که افگنده شد سپاه از حملِ آن عاجز آمده بسیار ازان بگذاشتند چنانچه مدتی سباع و وحوش و طیور ازان محظوظ و بهره مند بودند *

* بیت *

مدتی وحش و طیررا پس ازان * فلک از کشته میزباني کرد

گفتار در مراجعتِ حضرت صاحب قران علی الاطلاق بطرف قراباغ ازبرای قشلاق

حضرت صاحب قران ازانجا بسعادت و اقبال نهضت فرموده در ضمان حفظ ذوالجلال روان شد و عساکرِ نصرت شعار حصن و قلعهٔ بسیار که دران گذار و حوالی آن دیار در تصرفِ کفار فجار بود بقوت بازوی کامکار و زخمِ تیغ آبدار آنش بار مسخر گردانیده آن مواضع را از خبثِ وجود آن ملاعین بد کردار پاک گردانیدند و دستِ تسلط و اقتدار بنهب و غارت برآورده غنایم بی حد و شمار فتوح روزگار آن سپاه فرخنده آثار گشت و چون ولایت شکي مضرب خیام موکب همایون شد حضرت صاحب قران ازبرای قلع و قمع کفار لشکرِ نصرت شعار را فوج فوج بهرجانبي روان فرمود امیر جهان شاه با بعضی امراء برحسب فرمان تمام لگزیان را

تاخت کرده بغارتیدند و بسیاری ازیشانرا بتیغ جهاد بگذرانیدند * نظم *

بسی کافران را به تیغ غزا * بکشت آن سپاه مظفر لوا
غنیمت نه چندانکه شاید شمرد * سپه با بسی برده زانجا ببرد

و امیر محمد درویش برلاس با گروهی انبوه از سپاه گردون شکوه بکوهستان شکي درآمدند و جماعتی را که قدم بجادهٔ مطاوعت ننهاده بودند دران کوهها بدست آورده اسیر و منقاد ساختند و هرچه داشتند ببادِ غارت وتاراج بردادند

* نظم *

سپاهِ مظفر دران کوهسار * برآورده از جانِ دشمن دمار
بتاراج بردند بسیار چیز * باولجه گرفته بسی برده نیز

و ارغون شاه اختاجي و رمضان خواجه با فوجی از لشکرِ ظفر قرین بولایت تنکغوت شتافته آثار کمال غلبه واستیلاء از قتل واسر و غارت بظهور رسانیدند * بیت *

کجا بود کان لشکرِ نامدار * بشد غالب ازعونِ پروردگار

و امیر محمد بیگ و امیر موسی با غلبه سوار همه شیرانِ بیشهٔ پیکار بولایت آق جب رفتند و آن مواضع را بحوزه تسخیر وضبط درآوردند * بیت *

بهر جاکه رفتند ازان سرزمین * مظفر شدند آن سپاهِ گزین

و حضرت صاحب قران بنفسِ مبارک با سایر لشکرفیروزی

اثر در دامنِ البرز کوه روان شد و فود عنایت ربانی همعنان دولت روز افزون و جنود تاییدات آسمانی ملازمِ رکاب همایون عساکر منصور رایتِ غزو و جهاد به نیروی بازوی صدق نیت و حسن اعتقاد برافراخته و نصرت دین مبین و کوری کفره لعین را غاغله تکبیر و تهلیل در جهان انداخته *

* نظم *

* چون کوکبهٔ شاه جهانگیر درآمد *
* از هر طرفی غلغلِ تکبیر بر آمد *
* هرجا که سپاهش بسعادت گذر آورد *
* در روضهٔ دین شاخِ کرامت به بر آمد *
* روشن شد از انوارِ هدایت افقِ دین *
* تاریکی کفران و ضلالت بسر آمد *

و امراء نامدار و بهادرانِ پیل افگن شیرشکار که جهت تسخیر ولایت کفار و دفع فساد و شرّ اشرار باطراف و جوانب رفته بودند بسیاری از بی‌دینان را بتیغ بگذرانیدند و قلاع و حصونِ ایشان مسخر کرده و ویران گردانیده و غنیمت فراوان در تحت ضبط و تصرف درآورده در موضع قبله باردوی اعلی پیوستند * * نظم *

* بسوی اردوی اعلی بفتح باز آمد *
* سپاه خسرو غازی زهر بلاد و دیار *

* گرفته قلعه و کنده حصار و کشته عدو *

* بدست کرده غنایم فزون زحد و شمار *

و قلعهٔ سرخ را نیز مسخر کرده و با زمین هموار ساخته بقراباغ سرخاب آمد و ازانجا کوچ کرده بکنار آب کرنزول فرمود و فرمان قضا جریان بنفاذ پیوست تا ازنی و خاشاک نوالها پیچیده بر آبِ کر پل بستند و چون صاحب قران غازي با لشکرِ منصور از آب عبور نمود عنان عزیمت همایون بجانب بردع معطوف گشت و ایل آن ولایت مسخر و ایل شد * * نظم *

بهرجا که صاحب قران برگذشت * مسخر شد و هرکه بُدّ ایل گشت

جهان آفرینش که پرورده بود * جهان بحر و بر نامزده کرده بود

و در قراباغ بقراط تفلیسي را که پیش ازین بقید و حبس او حکم جهان مطاع صدور یافته بود احضار فرمود و بر وفق اشارت ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة زبانِ مبارک مقال که ترجمان ملهم دولت و اقبال بود بمواعظِ حکمت امیز برکشود و او را بدینِ قویم محمدي و طریق مستقیم شرع مصطفوی علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات دعوت فرمود و ازمیامنِ انوار نصیحت و ارشادِ آن حضرت نور هدایت از روزن توفیق در درون تاریک آن گمراه تافت و از برکتِ شربت انفاس عیسوي خاصیتش بقراط که در سرسام ضلالت مشرف هلاکتِ شقاوت ابدي بود بصحت

عقيدهٔ صافي فايزگشته حيات سعادت سرمدي يافت و زباني
كه مدة العمر از معلم فابواه يهودانه و ينصرانه تلقين ان الله
ثالث ثلثة آموخته بود بشهادت فاعلم انه لا اله الا الله گويا
شد و مضمون ما كان محمد ابا احد من رجالكم ولكن رسول الله
و خاتم النبيين را تصديق نموده باداء كلمه طيبه توحيد
رطب اللسان گشت و در سلك سعادت مندان كنتم خير امة
اخرجت للناس انتظام پذيرفت * بيت *

دل از نور توفيق بينا شده * زبانش بتوحيد گويا شده

بقراط زرهي كه حضرت داؤد پيغامبر علي نبينا و عليه الصلوٰة
و السلام در زرّاد خانه و علمناه صنعة لبوس بسر انگشت
و الناله الحديد پرداخته بود و باتفاق (۱) ان اعمل سابغات
و قدر في السرد مكمل و مستحكم ساخته داشت آنرا
با ديگر تحف و تبركات بحضرت صاحب قران آورده پيش كش
كرد همت پادشاهانه بحكم و المولفة قلوبهم افاضت فيض
عواطف و مكرمت بي دريغ درباره او واجب شناخت
حكومت مملكتي كه باو تعلق داشت با ديگر ضمايم و مضافات
باو ارزاني فرمود و بر ليغ عالم مطاع كرامت نموده اجازت
انصراف علاوه ديگر الطاف و اعطاف ساخت و با صناف
عطايا و مواهب بي پايان اختصاص بخشيد چنانچه اكثر

(۱) چنين است در اكثر نسخ و در يك نسخه بجايش (بايقان) ديده شد *

اتباع و اشیاع و اهالي آن مملکت میل بملت حنفیه زهراء
کرده بسعادت اسلام استسعاد یافتند و درین ولا والي
شروانات امیر شیخ ابراهیم که بفخامت قدر و نباهت ذکر
و مکارم اخلاق و قدم خاندان از ملوک زمان ممتاز بود
بارشاد عقل و دلالت دولت کمر عبودیت و خدمتکاري
برمیان اخلاص و هواداري بسته از راه انقیاد و متابعت
بدرگاه اسلام پناه شتافت و بمساعدت سعادت شرف بساط
بوس که مقصد اقصي سلاطین روزگار بود دریافته پیشکشهای
لایق و تقوزهای موافق بعزعرض رسانید و از جملهٔ لطایف
که ملهم دولتش تلقین نمود آن بود که درهنگام عرض تقوزکه از
هرنوع نفایس و تبرکات نه نه مي کشید هشت مملوک زرخریده
بمحل عرض رسانید و خود درمیان ایشان استاده تقوز بنفس
خود تمام کرد صورت اخلاص او درنظر حضرت صاحب قران
موقع قبول و ارتضا یافت و او را بتربیت و نوازش خسروانه
سرافراز گردانیده تمام ممالک شروان با توابع ولواحق باو
ارزاني داشت و بمیامن آن تربیت شروان شاه روزگار شد
و ملوک گیلانات که باستظهار حصانت و محکمی کوه و جنگل
و بسیارے آب ولای از قرنهای بعید باز اطاعت پادشاهان
نمي کردند درین ولا نسبت بابندگان حضرت صاحب قران
از در متابعت واذعان درآمده پسر و کسان خود را با تحف

و هدایا بپایه سریر اعلی فرستادند و اظهارِ مطاوعت و فرمان برداري کرده باج و خراج تقبل نمودند و درین اثنا شیخ علي بهادر که بمحافظتِ اغرق همایون مامور بود با اغرق از راه اردبیل بقرا باغ رسید حضرت صاحب قران آن زمستان درانجا بسعادت و اقبال بلب آبِ ارس قشلاق فرمود *

گفتار در توجه حضرت صاحب قران ببردع و رسیدنِ خبر حرکت لشکرِ دشت

چون فصلِ شتا بآخر آمد و آوازهٔ هجوم لشکرِ ربیع در عالم افتاده سپاه سبزه وگیاه درحرکت آمد در اوایل سنه (تسع و ثمانین و سبعمایة) موافق توشقان ایل رایت نصرت شعار صاحب قران کامگار بصوب بردع نهضت نمود و مقارن این حال آوازه در افتاد که توقتمش خان اظهار عصیان کرده لشکری از راه دربند روان گردانیده است و صورت قضیه آن بود که علي بیگ غونکغرات و اوروک تمور و آقبوغای بهرین که از عظماء امراء الوس جوجي خان بمزید عقل و نیک اندیشي ممتاز بودند پیوسته توقتمش خان را بسخنان نصیحت امیز از رایهای فاسد باز داشته بطریق صواب راهنمائي میکردند و از انجمله همواره او را بر مراعاتِ حقوق حضرت صاحب قران و سلوك جاده ادب نسبت با بندگانِ آن حضرت تحریض مي نمودند که خانرا پادشاهي الوس جوجي و جای پدران

از میامن دولت حضرت صاحب قران بقبضه قدرت و اقتدار درآمده و این بزرگي و سرافرازي که بر مزید باد مطلقا از ممر تربیت و عنایت آن حضرت حاصل شده و انواع عواطف و مراحم که در هر باب ارزاني داشته اند زیاده ازان است که شرح توان داد وظیفه آنست که این معاني را نصب العین ضمیر گردانیده دایما بخدمات لایقه بآن حضرت تقرب نمائي و از شرایط سپاس داري و حق گذاري هیچ دقیقه مهمل نگذاري که هرآئینه شکر نعمت مستوجب مزید رفعت و بسطت مملکت گردد و نیز بر اوضاع عالم اعتمادي چندان نیست اگر العیاذ بالله روزي حریف دولت را پای بسنگ نامرادي برآید بدست گیري عنایت آن حضرت پشت امید باز توان داد و از پهلوی اقبالش جبر اختلال حال توان کرد و از برکت اخلاص آن دولتخواهان رونق ملک و سلطنت توقتمش خان روز بروز در ترقي بود تا اوروک تمور و آقبوغا در گذشتند و جماعتي تلبه مغولیان که مخصوص توقتمش خان بودند و قرانجي که پدر خود را کشته بود پیش او راهي تمام یافتند و علي بیگ را باوجود تقرب مفسدان اختیاري نماند و از شامت اغوا و افساد ایشان توقتمش خان از راه صواب بیفتاد و پای از جاده موافقت و مخالصت حضرت صاحب قران بیرون نهاده سر بطغیان و عصیان برآورد و یاغي شد و لشکری

گران را تجهیز کرده بآذربیجان فرستاد و چون اخبار بازبمسامع علیه رسانیدند که فوجی از سپاه بیگانه را دران طرف آب گردیده اند حضرت صاحب قران شیخ علي بهادر و ایکوتمور وعثمان عباس وجمعی دیگر از امراء و لشکریان را فرمان داد که از آب کرگذشته کیفیت حال را تحقیق نمایند و فرمود که چون مارا با توقتمش خان عهد و پیمان درمیان است اگر آن گروه که دیده اند از لشکر او باشند در جنگ مبادرت منمایید و پیش دستي مکنید و چون ایشان بر حسب فرموده روان گشتند آن حضرت بتلقین ملهم دولت امیرزاده میرانشاه و امیرحاجي سیف الدین را با جماعتی امراء و لشکریان از عقب ایشان بفرستاد و چون امراء که پیش تر رفته بودند از آب کرگذشته بسپاه یاغي رسیدند و بیقین پیوست که لشکر توقتمش خان اند بنابرفرمان حضرت صاحب قران جلادت و تیز جنگي که شیمه و عادت ایشان بود بتقدیم نرسانیدند و جانب حزم فروگذاشته حساب از جنگ برنداشتند و باز گشتند دشمنان آن معنی را حمل برضعف کرده چیره گشتند و روان برایشان تاخته تیرباران کردند و جنگ دراندا ختند ایشان هم بدفع سایل مشغول شدند و جنگی عظیم درپیوست *

* نظم *

زهرسو چوتنگ اندر آمد سپاه * یکی ابر گفتي بر آمد سیاه

که باران او بود شمشیر و تیر * جهان شد بکردار دریای قیر
و چون امراء این جانب از اول جنگ را در حساب نگرفته
بودند جای توقف ایشان در وقت جنگ پیشه بود و آمد،
و مجالِ کروفر نداشتند و بدین سبب قریب چهل کس ازیشان
کشته شد و برخلاف معهود آن دلاوران را که سرآمدهٔ روزگار
بودند چون زلف دلبران شکستی روی نمود اما بعینه چون
شکست طرهٔ برشکنج ماه رویان بود که در شکستگی سکه بردرست
دل ربائی زند و در عین پریشانی بنه جمیعت هوشمندان را
بتاراج دهد و لهذا گفته اند * * بیت *

چون زلفِ بتان شکستگی عادت کن * تا صید کنی هزار دل در نفسی

دران اثنا امیرزادهٔ میرانشاه با سپاه ظفر پناه از آب
کرگذشته در رسیدند بهادران نامدار ازیمین و یسار حمله
آورده بقوت بازوی کامگار و زخم شمشیر صاعقه کردار دمار
از روزگار دشمنان برآوردند و چون مخالفان را پای قرار از
جای رفته روبفرار نهادند و لشکرِ منصور ایشان را تکامشی
کرده تا آن سوی دربند براندند و بسیاری ازیشانرا دستگیر
کردند امیرزادهٔ میرانشاه آن گرفتگان را بند کرده بدرگاه
عالم پناه فرستاد و شوریدهٔ برادر مبشر دران جنگ زخم دار
شده بود و بعد ازانکه اورا باردوی اعلی آوردند بجوار
رحمت حق پیوست و چون اسیرانِ سپاهِ مخالف را بپایه سریر

اعلی رسانیده بزانو در آوردند صاحب قران کامگار از کمال تمکین ووقار سایه التفات برجزای بدکرداري ایشان نینداخت و ملحوظ نظرِ عفو و اغماض گردانیده توقتمش خان را برقاعدهٔ پیشین پرسش فرمود و بزبانِ عاطفت و نصیحت راند که میان ما حق پدر فرزندیست جهت چه بود که بدین حرکت نا مناسب اقدام نمود و بی موجبي لشکر باین جانب فرستاد و چندین هزار مسلمانِ بی گناه عرضه تلف گشتند مي باید که بعد ازین از امثال این کردار نا پسندیده محترز باشد وبعهد و پیمان وفا نموده فتنه که در خواب رفته بیدار نسازد و این نصیحت که بر زبان مبارک آن موید کامگار گذشته موافق حدیث نبویست حیث قال صلی الله علیه و سلم الفتنة نایمة لعن الله من ایقظها و بعد از گزارشِ این کلام لطایف نظـام مرحمـت پادشاهانه فرمان فرمود که آن اسیران را خلاص گردانیده زر و جامه بدهند و بدرقه همراه کرده از عساکر منصور بگذرانند وبطرف دشت قبچاق که جای ایشانست روانه سازند *

* بیت *

دوستان را کجا کني محروم * تو که با دشمنان نظر داري

و امیرزاده میرانشاه از آب کر عبور نموده در کنار آب بارد وی اعلی معاودت نمود و اردو ازانجا کوچ کرده رایت نصرت شعار در ضمان حفظ و تایید پروردگار متوجه کوکجه تکیز شد * بیت *

* در ضمانِ حفظ یزدان در پناهِ عدل خویش *
* لطف و قهرش گاه و بیگه نیک وبد را نوش ونیش *

ذکر قدوم اعلی سرایملک خانم از طرف سمرقند باشاهزادگان ارجمند

چون موکبِ همایون مقارن فتح و ظفر بکوکجه تنکیز رسید مبشر اقبال مژده رسانید که مهد اعلی سرایملک خانم با امیر زاده شاه رخ وامیرزاده خلیل از سمرقند احرامِ حرم امن و امان و قبلهٔ ملوک و سلاطینِ عهد و آوان یعنی آستان خلافت آشیان حضرت صاحب قران بسته میرسند آنحضرت را از وصولِ این بشارت ریاض بهجت و شادمانی نضارتی تازه پذیرفت و در حدیقهٔ آمال و امانی غنچه مسرت و شگوفه کامرانی بشگفت داعیهٔ دیدنِ فرزندان بحکم اذا دنت المنازل زاد شوقی چنان برخاطرِ مبارک مستولی شد که اغرق را در کوکجه تنکیز گذاشته برسم استقبال پای توجه در رکاب استعجال درآورده بی توقف روانه گشته درموضع مرند شمامهٔ عرارو رند وضال مشام آمال را معطرساخت و درانجا اتفاق ملاقات افتاده دیدهٔ امید ازمشاهده جمالِ مقصود منور گشت رسمِ نثار اقامت کرده چندان زر و جواهر برافشاندند که دستِ ملازمان سعادت مند از جمع آن به ستوه آمد و پیشکشهای ارجمند کشیده آن مایه از اسباب و تجملات بمحل

عرض رسید که دیده سپهر از نظارهٔ آن خیره گشت صاحب قران کامگار از انجا سوار شده بسعادت و اقبال باز گشت و بجانب قلعهٔ النجق که گماشتگان سلطان احمد محافظ آن بودند توجه نمودند و بعد از وصول چون سه روز بگذشت یرلیغ همایون بنفاذ پیوست تا امراء و لشکریان در شب بکوه برآمدند و دیگر روز جنگ در انداخته فصیل زیرین را بغلبه و قهر بگرفتند و خراب گردانیدند و ایشان از بیم جان گریخته ببالای قلعه برآمدند و اهل قلعه که از بی آبی وقلت حیا یا غی گری بحد گرفته انقیاد نمی کردند از بی آبی و تشنگی بجان رسیده در صدد هلاک بودند بضرورت از در عجز و بیچارگی درآمدند و سوگندها خورده عهد کردند که فرود آیند و قلعه سپارند لشکر منصور دست از جنگ باز داشته از کوه فرود آمدند و پیش از بیرون آمدن مخالفان ابری پدید شد و یکشبانه روز باران عظیم بارید و مجموع ابگیرها وحوضهای ایشان پرآب شد و چون ازان آب انتعاش یافتند عهد شکسته بقول خود وفا ننمودند حضرت صاحب قران محمد میرکه پسر شیربهرام و اوج قرا بهادر را تعیین فرمود که قلعه را حصار دهند و بسعادت مراجعت نموده باغرق همایون پیوست و پیش ازین شیخ علی بهادر را بمحاصرهٔ قلعه بایزید فرستاده بود بعد ازان امیرحاجی سیف الدین و امیر ایکو تمور را با لشکری بمدد ایشان فرستاد و باتفاق قلعه را

درمیان گرفته نقب زدند و آب آنرا دزدیده از اطراف و جوانب جنگ در انداختند و باندك زماني مسخر ساخته خراب و ویران گردانیدند و حاکم قلعه را بسته بحضرت آوردند *

* بیت *

لشکرِ صاحب قرانِ کامگار * شاه کیوان رفعتِ چرخ اقتدار
بود رآن قلعهٔ گردون شکوه * چون برآشفتند وقتِ کارزار
قلعه بگشادند و ویران ساختند * خصم را بستند و آوردند خوار

گفتار در توجه رایت نصرت نشان بدفع فساد قرا محمد ترکمان

درین اثنا بمسامع علیه رسانیدند که ترکمانان دست تعدي و طغیان بایذای مسلمانان دراز کرده قافلهٔ حجاز و دیگر کاروانیان را متعرض مي شوند و هیچ کس با من و سلامت ازان راهها گذر نمي تواند کرد حضرت صاحب قران بقصد دفع فساد آن بدکرداران از جلگهٔ نخجوان نهضت فرموده متوجه ایشان شد و فرمان همایون صادر گشت که محمد میرکه که بمحاصره النجق مامور بود بموکب گیتي ستان ملحق شود و در راه فرمان داد که اغرق بآله(۱)طاق رفته در انجا توقف نمایند و بنفس مبارک با لشکرِ نصرت شعار ایلغار فرمود

(۱) در بعض نسخه بجایش (بآله باق) و در بعض کتاب (بآله تاق) و در بعض (باکه تاق) مکتوب است *

و چون بحصار بایزید که آنرا قلعه آیدین نیز گویند رسید سپاه ظفرپناه انچه از الوس آیدین دران نواحي مانده بود غارت کردند و چون ازانجا گذشته بقلعه اونیك رسیدند که مصر پسر قرا محمد آنجا بود تمام ایل وحشم ترکمان که دران حوالي ونواحي درکوه ودشت بودند بغارتیدند و چون ازانجا عبور نموده بارزروم رسیدند قلعه آنرا درهمان روز مسخر کرده کنار آب چیاچور مخیم نزول همایون گشت وایلچي بجانب آرزنجان فرستاده طهرتن راکه والي آنجا بود بایلي وانقیاد دعوت فرمود چون فرستاده بارزنجان رسید طهرتن مقدم اورا به تعظیم و ترحیب تلقي نموده انچه ازلوازم ادب وجانب داري تواند بود بتقدیم رسانیده ازدرِ مطاوعت و فرمان برداري درآمده خراج قبول کرد وایلچي را بانواع رعایت و خدمت خشنود ساخته بازگردانید وحضرت صاحب قران سه فوج ازلشکرِ ظفرقرین را گزین کرده فرمان داد که بطلب قرا محمد پدر قرا یوسف ترکمان روان شوند برحسب فرموده امیرزاده میرانشاه باگروهی ازسپاه ظفرپناه *

* نظم *

* همه چوگوهرِ شمشیر غرق درآهن *
* دلیر وصفدر و رزم آزماي قلب شکن *
* همه به تندي چرخ و نهیب رستاخیز *

* بگاه کینه جهان سوزتر ز آتش تیز *

متوجه شده با یل وحشم آن مفسدان متمرد در آمدند و تمام اموال و چهارپایان از اسپ و شتر و گوسفند وغیر آن غارت کرده بسیارے از زنان و دختران ایشان را اولجه گرفتند و مظفر و منصور باز گشته بموکب همایون پیوستند و محمد میرکه با گروهی دیگر از مردان کار و دلاوران تیغ گذارهم بدان مهم روان گشت و بحسب اتفاق ممر ایشان برکوهستان واقع شد و بدرهاي تنگ در آمدند و دشمنان واقف شده سر راه بگرفتند وبعد از جنگ و کوشش فراوان به نیروی دولت حضرت صاحب قران ازان مضیق خلاص یافته باردوی اعلی مراجعت نمودند و شیخ علي پسر ارغوی برلاس و اقبال شاه برغوجي و تیلك(۱) قوچین * * بیت *

دلیران گُرد افگن شیرگیر * خروشنده با جوشن و تیغ و تیر

و فوجی دیگر را از سپاه سرکرده روی جلادت بجست و جوی قرا محمد نهادند و در کوهی عظیم محکم و جاي سخت باو رسیدند و بمحاربه و قتال اشتغال نموده کوششهای مردانه کردند و جنگ بسیار واقع شد ولا لاخواجه دران رزم بقتل آمد و چون خصم بآن کوه عظیم بر آمده بود و از جنگ فایده متصور نه امراء با سپاه بمعسکر ظفر پناه آمدند صاحب قران

(۱) در بعض نسخه بجایش (بیلك قوجني) دیده شد *

کامکار دیگر بار جهانشاه بهادر را با لشکری جرار بایلغار فرستاد و او با ایلِ ایشان رسیده دستِ استیلاء بغارت و تاراج برآورده مال بسیار و مراکب و اسلحه بی شمار فتوح روزگارِ لشکر نصرت شعار گشته مظفر و کامکار باردوي اعلی ملحق شدند * نظم *

* زبس غارت و الجه وچار پای *
* دران دشت شد برسپه تنگ جای *
* ز بسیارے برده و خواسته *
* سراسر شد آن لشکر آراسته *

وشاه ملک پسرغیاث الدین برلاس بی اشارت وفرمان حضرت صاحب قران بطرفی رفته بود اورا دربیابانی کشته افتاده یافتند و آن حضرت ازانجا متوجه صحرای موش گشت وایل والوس آن نواحي را غارت کرده بشهر اخلاط رسید و تمامت اهالي آن ولایت را مطیع و منقاد گردانیده درحیز ضبط آورد وچون ازانجا روان شده بشهر عادل جوز رسید والي آنجا از هرِ اطاعت وفرمان برداري درآمده باقامتِ مراسم استقبال استعجال نموده بسعادتِ بساط بوس مستسعد گشت ونثارهای فراخورکرد وپیشکشهای لایق کشید وبمساعدتِ دولت خود را درزمره بندگان درگاه منخرط گردانید وعاطفت پادشاهانه اورا بمزید تربیت ونوازش اختصاص بخشید

وولایت والوس اورا باوارزانی داشت وازانجا نهضت فرموده ازکنارکول با تمامی لشکر ازبند ماهی گذشته در آله طاق درمرغزار باقا(۱) سرای باغرق همایون پیوست *

گفتار در توجه حضرت صاحب قران بصوب وان ووسطان

رایت ظفرپیکر ازانجا متوجه وان ووسطان شد وملك عزالدین شیرا(۲) زصدمهٔ لشکرقیامت نهیب بقلعه وان درآمد وآن حصاریست بغایت محکم واستوار برسرکوهی بلند واقع شد ویک طرفش بآب دارد * * نظم *

* زموج دریا سنگ بناش چون مینا *
* زنقب مهرگل بارهاش چون مرجان *
* هزار سال زباران بوو زیان نرسد *
* بجای قطره اگرباردازهوا سندان *
* ملوك رازرسیدن بآن گسسته امید *
* عقاب گاه عروجش فگنده بال توان *

عساکرمنصورروی جلادت بتسخیرآن نهاده قلعه راازجانب خشکی درمیان گرفتند وبه ترتیب اسباب محاصره وجنگ حصار مشغول شدند ملك عزالدین بعد ازدوروز به تعلیم

---

(۱) دریك نسخه بجای باقا (ایاق) است (۲) دردوکتاب بجای شیرا (شیرازي) است *

دولت از حصار فرود آمد و بسعادتِ بساط بوس سرافراز گشت اهل قلعه از غایتِ غوایت و نهایتِ شقاوت طریق عصیان پیش گرفته یاغي شدند و راه حصار را استوار کرده مدافعه و مقابله را آماده گشتند * * نظم *

بوسواس شیطان و جهل و غرور * ز راهِ سعادت فتادند دور
کسی را که شد تیره روزِ بهي * باد بار خود کوشد از ابلهی
شتابد بپای شقاوت روان * بسوی هلاکِ تن و نوتِ جان

سپاه مظفر لوا برحسب یرلیغ قضا مضا عراده و منجنیق ساخته و افراخته جنگ درانداختند * * نظم *

ز بس شپِ تیر و جرِّ کمان * زمین گشت لرزان تر از آسمان
ز پرواز پیکان هوا تیره گشت * همي آفتاب اندران خیره گشت

و به نیروی دولت قاهرهٔ حضرت صاحب قران آن حصار نامدار که شُنقار را قتدار هیچ کامگار بهیچ روزگار در هوای تسخیر آن پرواز نجسته بود بمدت بیست روز بغلبه و قهر مسخر گردانیدند و بسیاری از متمردان جاهل را بقتل آوردند و بسی را دست و گردن بسته از بالای کوه درانداختند و جهان را از خبثِ وجود آن بدکرداران فساد پیشه بپرداختند *

* نظم *

ز گردان جهان را به پرداختند * بسی را ز کوه اندر انداختند
شد ایمن ز شر و فساد آن دیار * بیمنِ جهاندار چرخ اقتدار

ودرین اثنا ایلچي طهرتن ازار زنجان رسیده تحف وهدایای بسیار ازنقود واجناس وپیشکشهای لایق ازاسپانِ نامدار واستر انِ راهوار بعزعرض رسانیدند مضمون رسالت اظهار بندگي وخدمتکاري ورسوخِ قدم درمقام هواداري واطاعت گذاري * نظم *

که صاحب قران راکمین بنده ام * بخدمت کمر بسته تا زنده ام
نیاید زمن جز پرستندگي * کنم بندگانِ ورا بندگي

حضرت صاحب قران اورا نوازش پادشاهانه فرموده یرلیغ عالم مطاع ارزاني داشت که ایالت آن ولایت برقرار باو مفوض باشد ایلچیان اورا با منشورِ حکومت وخلعتِ خاص بازگردانید * نظم *

هرکه در آمد زدرِ طاعتش * یافته شایستگي تاج وگاه
وانکه کشید ازخطِ فرمانش سر * شد چوقلم سرزده وروسیاه

وفرمان عالي بصدور پیوست که قلعهٔ وان را خراب سازند وآن قلعه ازبناهای شداد عاد است که برقلهٔ کوهی رفیع منیع به گچ وسنگ برآورده هروصله سنگ ازان بمثابه کوهی واسحکامش بمرتبه که یادگار اند خودي که ازامراء تومان بود باغلبهٔ لشکریان متصدي تخریب آن شده هرچند سعي نمود یك سنگ ازان کنده نشد * نظم *

سپهرش بدوران نسازد خراب * وگرکوه بارد بروسالها

توگوئي کزاقبال صاحبقران * اساسش فکند اوستاد قضا
حضرت صاحب قران ازانجا بسعادت معاودت نموده
بمبارکي و طالع سعد بسلماس رسيد و ملك عزالدين را بعنايت
خسروانه سرافراز گردانيده ولايت کردستان را باو مسلم(۱)
داشت وازانجا قرين عون و تاييد الٰهي بي توقف روان
شد و درين اثنا حاکم ارمي تيزک بسعادت بساط بوس رسيد
و درمقام انقياد و فرمان برداري مراسم بندگي وخدمتکاري
بتقديم رسانيد عاطفت سلطان گيتي ستان کشوربخش ولايت
ارمي را باو ارزاني داشت وکنيزکي صاحب جمال باو بخشيد *

* نظم *

* کافتاب ازشرم او رخ زرد بود *
* صبح را ازشوق او دم سرد بود *
* زير زلفش آفتاب روی او *
* کرده روشن چين يک يک موی او *
* چون گشادي درج لعل ازخنده باز *
* مردهٔ صد ساله کردي زنده باز *

وچون صاحب قران کامگار ازمراغه عبورکرده بگيلان نزول
فرمود چند روزدرانجا توقف نمود وپيش ازين مراحم
خسروانه کس فرستاده بود والي شيراز زين العابدين پسر

(۱) درېعض نسخه بجای مسلم (ارزاني) مکتوب است *

شاه شجاع را طلب داشته که چون پدرِ مرحوم تو با مادم از هوا داري و يك جهتي ميزد و در هنگام وفات عرضه داشتي مشتمل بر سفارش تو نوشته وجهه همت آنست که اثر آن بنوعي ظهور يابد که عالميان از نزديك و دور مشاهده نمايند مي بايد که درين ولا که موكبِ ما باينجا رسيده و مسافت نزديك است بي توقف بيايد تا بعنايت و عاطفت مخصوص گشته چنان باز گردد که دوستانش بلند پايه و سرافراز گردند و دشمنانش از حسد در سوز و گداز افتند و چون سياق سخن بذكر مكتوب شاه شجاع منجر شد صورت آن بر سبيل استطراد ثبت افتاد *

ذكر مكتوبي كه جلال الدين شاه شجاع در حالِ وفات بحضرت صاحب قران نوشته بود

هو الحي لااله الا هوله الحكم واليه ترجعون

عالي حضرت گردون بسطت مملكت پناه معدلت شعار مكرمت آثار نوبين بزرگ كامگار اعتضاد سلاطين گردون اقتدار شهسوار مضمار عدل و احسان اعدلِ اكاسرهٔ زمين و زمان المنظور بانظار عناية الملك الديان قطب الحق و الدنيا و الدين امير تيمور كوركان خلد الله ملكه و سلطانه ملاذ قياصره گيتي دار و ملجاء جبابره چرخ اقتدار باد و در تعظيم او امر آسماني و تحري مراضي سبحاني موفق و مويد و حق

جل و علا آن یگانه جهان را از مقاصد دیني و دنیوي باعلی مدارج مرادات و اقصی مراتب مرامات رساناد (بمنه القدیم وطوله العمیم) بعد از تبایغ ادعیه صالحه و اثنیه فایحه که وسیله مخلصان حقیقي باشد انها مي گرداند که چون بر آرای ارباب الباب روشن و مبرهن است که دار دنیا محل حوادث و مکان صوارف است و اصحاب عقول بزخارف ممّوه آن التفات ننموده اند و نعیم باقي را بر جهان فاني راجح داشته و بحقیقت دانسته که فنای هر موجودي از قبیل واجبات است و بقای هر مخلوقي از مقوله ممتنعات چند روزي که از بارگاه مهیمن بیچون عزشانه و عظم سلطانه منشور تعز من تشاء موقع بتوقیع توتی الملک من تشاء ارزاني داشته اَعنّه اختیار فوجی از بندگان خدای تعالی بقبضه اقتدار این ضعیف نحیف دادند برحسب قدرت و امکان در اعلاء اعلام دین و امضاء احکام شرع مبین و اتباع اوامر سید المرسلین (صلوات الله و سلامه علیه الی یوم الدین) کوشیده و استقامت احوال رعایا و زیردستان را (خالصا لوجه الله تعالی) مطمح نظر همت خود ساخته بعون عنایت الهي و فیض فضل نامتناهي آنچه مقدور بوده معیشت باکافه خلایق بوجهي کرده شد که شمهٔ بسمع مبارک رسیده باشد و چون نسبت با جناب معدلت پناهي عهد مصادقت

وعقد مخالصت بروابطِ خلود منعقد شده بود فتوح روزگار دانسته در ابقاء آن راسخ دم ثابت قدم زیست وپیوسته مکنون خاطر ومکتوم ضمیر آن بوده که * بیت *

* بقیامت برم آن عهد که بستم با تو *
* تا دران روز نگوئي که وفای تو نبود *

وازان حضرت علی التعاقب والتوالي زلال الطاف وسلسال اعطاف چنانچه عالمیان را مشکور ومستحسن باشد مترشح بوده واین معني موجب مباهات مي دانست دریں وقت که از بارگاه کبریا نسیم دعوت والله یدعوا الی دار السلام بمشام جان رسید ومتقاضي ولن تجد لسنة الله تحویلا حلقه طلب بر درِ دل زد که * بیت *

* عرش است نشیمن تو شرمت ناید *
* کآئي ومقیم خطهٔ خاک شوي *

وبحمد الله تعالی هیچ نگراني وحسرت در دل نمانده است وباوجود انواع زلت وتقصیر واصناف آثام واجرام که لازمهٔ وجود انسان است هر آز وآرزو که در مخیلهٔ تصور بشري مرتسم تواند بود ازموايد احسان حضرت واهب منان که فلا تعلم نفس ما اخفي لهم من قرة اعین دریں پنجاه وسه سال که اتفاق نزول این منزل خاک افتاده در کنار مراد نهادند * شعر *

* متی زدت تقصیرا یزدني تفضلا *

* کاني بالتقصیر استوجب الفضلا *

باقوافل رجای عفوِ عمیم و رواحل امل رحمت و نعیم کریم رحیم احرام لبیک اللهم لبیک بسته نفس مطمینه را ندای ارجعی الی ربک راضیة مرضیة در داد * بیت *

* بدین مژده گر جان فشانم رواست *

* که این مژده آسایشِ جانِ ماست *

بابضاعت تحفه کلمه طیبه توحید که درسرا چه دنیا بدان زیست اثقالِ احمال آمال ازدوش نهاده روی تضرع بحضرت آورد * مصرع *

* کز دوست یک اشارت و زما بسر دویدن *

رجاء واثق و امل صادق که هرچه ازحضرت مفیض الخیرات روی نماید اگرچه عین رحمت دانیم محض رحمت باشد *

* بیت *

* زهي سلام تو آسایشِ سکینهٔ روح *

* زهي کلام تو مفتاحِ گنجهای فتوح *

والباقیات الصالحات خیر عند ربک ثوابا وخیر املا

بر بقای عمر و دولت و دوست کامي و بسطتِ جاه و مملکتِ آن حضرت سلیمان منقبت اسکندر مرتبت برکت باد و سایهٔ

معدلتش برسر خلایق پاینده (بحق الحق واهله) بنابر صدق نیت و خلوص طویت که نسبت با حضرت معدلت پناهي از آب صافي روشن تراست واجب دید صورت حال انها کردن وفرزند دل بندم زین العابدین (طوّل الله عمره في ظلال عنایتکم) *

* مصراع *

* کورا بخدا و بخداوند سپردم *

ودیگر فرزندان طفل وبرادرانم را بجناب مملکت پناهي سفارش نمودن احتیاج نمي داند چه بحقیقت دولتخواهي آنحضرت پیرسته ذخراخلاف دانسته ام تا چنانچه از سجیه کریم ولطف عمیم آن یگانه زمان وزمین سزد مضمون ان حسن العهد من الایمان کاربسته بقاعده مستمره ایشان را باجمعهم بجانب مبارك خود مخصوص فرمایند وظلال اشفاق براحوال ایشان گسترانند بوجهي که آثار آن صغار وکبار روزگار دریابند ودرقرنها بازگویند وحاسدان وقاصدان که سالها است که درآرزوی چنین روز بوده اند مجال شماتت ومحل استیلاء نیابند واین معني موجب ادخار ذکرجمیل واجر جزیل شناسند واین دوست مخلص را که با میثاق عهد مودت توفیق عزلت یافت بفاتحه ودعاء خیریاد فرمایند تابیمن همت آن صاحب دولت ازفحوای آیت یالیت قومی یعلمون بما غفرلی ربی وجعلنی من المکرمین

محروم نماند هذا ما عهدنا اليه و العهدة في الدارين عليه همواره بتوفيق نشر مبرات از بارگاه واهب العطيات موفق باد وحق تعالى بر عمر باقيش بركت كناد بالنبي و آله الامجاد *

گفتار در توجه رايت آفتاب اشراق بجانب فارس و عراق

چون زين العابدين را روزد ولت بشام رسيده بود و ايام سعادت بفرجام آنجا ميده در آمدن تعلل نمود و فرستاده حضرت صاحب قرانرا موقوف داشته باز نمي فرستاده و انديشها ے فاسد كه حد امثال او نبود بخاطر راه داده سلسله اقبال نا ممكن مي جنبانيد راى آفتاب اشراق آنحضرت چون بران معني اطلاع يافت نايره غضب جهانسوزش اشتعال يافته عزيمت صوب فارس و عراق تصميم فرمود و در پائيز توشقان ايل سنه (تسع وثمانين وسبعماية) حضرت صاحب قران روى همت عالي نهضت بتسخير ممالك عراق و فارس آورده و لشكر ظفر قرين را گزين كرده منغلاى تعيين فرمود و پيشتر روانه گردانيد و فرمان داد كه اغرق همايون بصوب رى رفته در سارق قمش قشلاق نمايند و اميرزاده ميرانشاه و امير حاجي سيف الدين و شيخ علي بهادر را بضبط و محافظت اغرق باز داشت و رايت نصرت شعار با باقي لشكر فتح آثار

متوجه مملکت فارس گشت * * بیت *

روان شد بصوب مُظفّرگزین * وطن گاه شاهانِ ایران زمین
خجسته سمندِ ظفر زیر ران * سعادت قرین نصرتش همعنان
دلیرانِ توران زمین در رکاب * همه دل پر از کین و سر پر شتاب
یکایک بر ابرو فگنده گره * سنان داده آب و کمان کرده زه
ز گردِ سواران جهان قیر گون * سپاهی برون از درِ چند و چون
همي رفت زین گونه صاحب قران * نگهبان خداوند کون و مکان
و چون از ولایت همدان گذشته بجرباذقان رسید به ترتیب
لشکر فیروزی اثوالتفات فرمود و ازانجا نهضت نموده بسعادت
و اقبال روان شد و چون ظاهر شهر اصفهان محل نزول همایون
گشت سید مظفر کاشي که خال زین العابدین بود و از قبل او
حاکم اصفهان با خواجه رکن الدین صاعد و سایر سادات و علماء
و اکابر و اشراف از راهِ استیمان و استعطاف از شهر بیرون
آمدند و بشرف بساط بوس فایز گشته بعواطف و مراحم
پادشاهانه مفتخر و سرافراز شدند و عساکر گردون مآثر اطراف
و جوانب شهر را فرو گرفتند و صاحب قران کامگار بشهر در آمد
و طبرک را بفرقدوم همایون رشک حصار فیروزه کار طارم
چهارم سپهر گردانید و قلعه را احتیاط فرموده امیر ایکو تمور
را بضبط قلعه طبرک فرمان داد و بسعادت و اقبال بیرون
آمده بمنزلِ مبارک معاودت نمود و در هر دروازه جمعي از

لشکریان را بضبط و محافظت آن نصب فرمود و برلیغ لازم الاتباع بنفاذ پیوست که در تمام شهر از اسپ و اسلحه هرچه باشد بخدام بهرام انتقام سپارند و چون برحسب فرمان کاربند شدند اکابر و اصول شهر بدیوان اعلی آمده جهت نعل بهای عساکر منصور مال امان قبول کردند و بر اهل شهر قسمت کرده از برای استخلاص آن محصلان طلب داشتند و فرمان قضا جریان صادر شد که محلات را بر امراء قسمت کرده هر امیری از مردم خود کسی بتحصیل فرستد و از برای ضبط مال نور ملک برلاس و محمد سلطان شاه را تعیین فرمود و اکابر اصفهان را در اردوی همایون توقیف نموده محصلان بشهر درآمدند و بدرست کردن وجه مشغول شدند و چون ارادت پادشاه قهار جل جلاله بخرابی آن دیار تعلق گرفته و اذا اراد الله شیئا هیأ اسبابه دران اثنا شبی یکی از جهال رساتیق اصفهان که او را علی کچه پا گفتندی و از طهران آهنگران بود در اندرون شهر دُهلی زد و حشری از اشرار عوام کالانام بل هم اضل جمع شدند و دست بی باکی برآورده گرد محلات بر آمدند و اکثر محصلان را بکشتند مکرر در چند محل که عقلی و وجودی داشتند و محصلان خود را از شر آن مفسدان بدکردار محافظت نمودند و بسیاری از لشکریان که جهت مهمات خود بشهر درآمده بودند آن شب عرضه تلف گشتند

و محمد پسر خطای بهادر بقتل آمد چنانچه قریب سه هزار
کس دران از غوغاے عوام کشته شدند و آن جاهلان کم خرد
بي باک بعد از قتل اتراک بدروازها شتافتند و از جمعی که
بمحافظت آن قیام مي نمودند باز گرفتند و بضبط و احکام آن
مشغول شده بتصور باطل و اندیشه محال بنیاد یاغي گري
نهادند روز دیگر چون کیفیتِ واقعه بسمع مبارک صاحبقران
رسانیدند آتشِ خشم جهان سوزش اشد نار الجحیم ابرد ها
زبانه زدن گرفت و لشکرِ نصرت شعار را بتسخیر شهر فرمان
داد دلاوران سپاه تیغ انتقام بدستِ جلالت کشیده روی قهر
بشهر نهادند و مردمِ اندرون چون قضیه واقع شده بود
و اختیار از دست رفته در مقابله و مدافعه از بیم جان
حرکة المذبوحي مي کردند و بیان تمور آقبوغا دران جنگ
کشته شد و چون بهادران ظفر قرین حصار بکشودند و شهر تمام
مسخر شد صاحب قران کامگار جمعی را بفرستاد تا محله سادات
و کوچه موالي ترکه و خانه خواجه امام الدین واعظ اگرچه
بیک سال پیش ازین حال وفات یافته بود حمایت نمایند
و بقتلِ عام و انواعِ عقوبت و انتقام فرمان داد • • بیت •
فتادند در شهر خیلِ مُغُل • برافتاد بنیاد مردم بکُل
بقتل و بغارت گشادند دست • سرای سران جمله کردند پست
و بعضی مردمِ زیرک که لشکریان را بادب نگاه داشته بودند

و از آسیب تعرضِ آن جاهلان بی باک صیانت نموده خانهای ایشان بسلامت بماند و بسی مسلمانان ازان ممر خلاص یافتند و یرلیغ شحنه قهر نفاذ یافت که تومانات و هزارجات و صدجات سرکشتگان بحصه و رسد بسپارند و جهت ضبط آن تواجیان دیواني علیحده بنهادند و از ثقات استماع رفته که بعضی لشکریان که نمي خواهتند که بدست خود مباشر قتل شوند سر از یاساقیان مي خریدند و مي سپردند و در اوایل حال سری به بیست دینار کبکي بود و در اواخر که هرکس حصه خود سپرده بودند یک سر به نیم دینار آمده بود وکس نمي خرید و همچنان هرکرا مي یافتند مي کشتند و از غوامضِ حکمت الهي آنکه جمعی که در روز از گزندِ تیغ بیدریغ امان یافتند در شب خواستند که بگریزند از قضا برفي نشست و اثر پایهای ایشان در برف بماند روز دیگر آن کینه خواهان پی ایشان برگرفته برفتند و از هرجا که پنهان شده بودند بیرون آوردند و به تیغ انتقام بگذرانیدند لیقضی الله امرا کان مفعولا و از عدد کشتگان آنچه بقلم در تحت ضبط کتابت و حساب درآمد بروایتِ اقل هفتاد هزار سر در ظاهر اصفهان جمع شد و ازان در مواضع متعدد منارها ساختند *

* بیت *

* کاه خوش خوش شود که همه آتش شود *

* تعبیهای عجب یار مرا خواست خوست[1] *

وحقیقت امر آنست که چون جاهلان عاقبت نااندیش سر اطاعت از اولوالامر ذوشوکت کشیده سه هزار مسلمان را بناحق بکشتند این حال پیش ایشان آمد فی الجمله قهر قهار شدید الانتقام عزوعلا جلوه که دران زمان در اصفهان کرد تا بهرام خون آشام برین بام فیروزه فام بتیغ گذاري موسوم است کم اتفاق افتاده باشد والله اعلم واحکم واین واقعه در روز دوشنبه ششم ذي قعده سال مذکور اتفاق افتاد و اگرمسلم دارند که بنابر دقایق وبدایع حکمت نامتناهي الهي حوادث و وقایع عالم کون و فساد را نوع ارتباطي با اوضاع فلکي هست این واقعه که دراصفهان دست داد قرب زمانی داشت باقران یازدهم[2] از قرانات مثلثه هوائي درجوزا و قران نخستین درسرطان ذلک تقدیر العزیز العظیم *

گفتار در توجه صاحب قران دشمن گداز مسکین نواز بجانب دارالملک شیراز

چون خاطر مبارک صاحب قران کامگار از قضیه فتح

---

(۱) در بعض نسخه (خوست خوست) و در بعض (خواست خواست) و در بعض (خوسش خوشست) (۲) در دو کتاب بجایش (نهم) مکتوب است *

آن دیار بپرداخت امیر حاجي بیگ پسر امیر ساربوغا و نوئان[1] شاه را بسالیانه بمحافظت اصفهان باز داشت و درکنف حفظ و تایید ملک دیان بصوب شیراز روان شد والي فارس زین العابدین چون خبر شنید * بیت *

که صاحبقران آمد و صد هزار * دلیران جنگي زتوران سوار

رو بگزیز نهاد و در تستر پسر عم او شاه منصور حاکم بود باوجود آنکه میان ایشان صفائي چندان نبود کالمستجیر من الرمضاء بالنار با سپاه خود براه کازرون متوجه او شد غافل ازانکه هرکه بر دشمن اعتماد نماید و ازغدر او حذر واجب نداند سررشته سعادت از دست داده باشد و در ملامت برخود گشاده و چون بکنار آب دودانکه رسید شاه منصور مردم او را فریب داده بجانب خود دعوت نمود وچون مزاج لشکر ایران بلك طباع نوع انسان که انه کان ظلوما جهولا بربی وفائي مجبول است مجموع خاک بی آزرمي برروی وفا پاشیده بطرف او مایل شدند و زین العابدین باندك نفری بماند شاه منصور جمعی را بفرستاد تا او را بشهر آورده درقلعه سلاسل باغلال و سلاسل مقید گردانیدند و آن جماعت که بی وفائي نموده ازو برگشته بودند همه را بگرفت و تمام اموال و اسباب ایشان بازستده محبوس

---

(۱) دربعض نسخه (توران) و دربعض (تویان) دیده شد *

گردانید * * بیت *

هیچ دشمن بدشمن این نکند * که کند مرد بی خرد با خود

و چون رایت همایون صاحب قران در ذی الحجه سنه (تسع و ثمانین و سبعمایة) بفتح و فیروزي بشیراز رسید مملکت فارس بی کلفتِ دفع منازعي در حوزه تسخیر و تصرف بندگان حضرت آمد و در سلک دیگر ممالک محروسه انخراط یافت و لله در من قال * بیت *

* دولت آنست که بی خون دل آید بکنار *

* ورنه با سعي عمل باغ جنان این همه نیست *

در ظاهر شهر شیراز حوالي تخت قراچه مرکزِ رایت نصرت آیت گشت و تمام اصول و کلان توان و کلویان باحراز سعادتِ زمین بوس شتافتند و بعد از اقامتِ رسم خاک بوسي یک هزار تومان کبکي قبول کردند که بخزانه اماني فرود آرند و از برای کفایت آن مهم امیر عثمان عباس بشهر در آمد و وجه مذکور بتمام و کمال بوصول پیوست و در روز عید عید گاه بفرحضور حضرت گردون بسطت آرایش پذیرفت و خطبه بالقاب همایون آراسته گشت و بعد از ادای وظایف عبادت و قربان بمنزل همایون معاودت افتاد والی یزد شاه یحیی که برادرزاده شاه شجاع بود و داماد او با پسر بزرگش سلطان محمد و حاکمِ کرمان سلطان احمد برادرِ شاه شجاع

و ابو اسحاق نبیره شاه شجاع ازسیرجان و سایرحکامِ اطراف و جوانب مثل اتابکان لرو گرگین لاري که گویند از نسل گرگین میلاد است کمر بندگي و فرمان برادري بسته بشرفِ بساط بوس رسیدند و پیشکشهای لایق کشیده بعنایت و عاطفت پادشاهانه سرافراز گشتند و عساکرِ گردون مآثر بر حسب فرمان جهان مطاع بعضی ولایت را که قدم انقیاد برجاده متابعت ننهاده بودند تاخت کردند و چون مملکتِ فارس با تمامي توابع و لواحق مسخرشد و در تحت تصرف گماشتگان قرار گرفت منشیان بلاغت شعار و دبیران لطایف نگار صورت عظایم امور و جلایل احوال که دران مدت از آثار عنایت بی غایت پروردگار (عظمت مواهبه و جل جلاله) روی نموده بود بنوک خامه گوهربار بر صحایف اعلام و اظهار نگاشته فتح نامها پرداختند و مبشران را بدارالسلطنة سمرقند و خراسان و سایر ممالک بلاد روان ساختند * بیت *

بپرداخت منشي صاحب هنر * بسی نامه درباب فتح و ظفر
برانگیخت یکران کلك دبیر * زمیدان کافور کرده عبیر
رقم زد بسی داستانِ شریف * بخطی لطیف وادائي ظریف
بصد لطف چون گشت پیراسته * بمهرِ همایون شد آراسته
رسانید قاصد بهر کشورے * صدایش برآمد زهر منبرے
جهان شد سراسر کران تاکران * پر آوازهٔ فتح صاحب قرآن

گفتار در سببِ معاودت حضرت صاحب قرانی بمستقر سزیر سلطنت و جهان بانی

روزگار چون این فتح نامدار درعین شوکت و ابهت و اقتدار مشاهده کرد دفع عین الکمال را نیل دغدغه بر جمال حال فرخنده مال کشید و از جانب ماوراء النهر چیرا ایلچی بهفده روز رسید و خبر رسانید که در آن طرف گرد فتنه برخاسته و توقتمش خان دگر باره خاک بد عهدی و بے وفائی برفرقِ دولت خود پاشیده لشکری گران بماوراء النهر فرستاده است و صورت آن واقعه چنان بود که چون لشکرِ دشت مقدم ایشان بیگ یارق اغلن و ایلیغمش اغلن و عیسی بیگ و ساتقن بهادر و دیگر امراء از سغناق گذشته بصیران آمدند و بمحاصره آنجا مشغول شدند تمور خواجه آقبوغا که محافظتِ آنجا بدو مفوض بود بمدافعه و مقابله ایشان قیام نمود و بیرونیان هرچند کوششها نمودند و جنگهای مردانه کردند کاری از دستِ ایشان برنیامد و چون از تسخیر عاجز شدند ازانجا گذشته دیگر مواضع را تاخت کردند و امیرزاده عمر شیخ که در اندگان بود لشکر آن نواحی جمع آورده بدفع ایشان روان گشت و امیر سلیمان شاه و امیر عباس نیز سپاهی که درسمرقند مانده بود مرتب داشته و امیر لعل برادر طغی بوغای برلاس و شیخ تمور پسر آقتموربهادر را درسمرقند گذاشته متوجه شدند و با امیرزاده عمر شیخ پیوستند

وباتفاق از آب سیحون گذشته بصحرای جو کلك که به پنج فرسخي اترار واقع است بجانب شرقي در پائیز آن سال لشکر جانبین بهم رسیدند وصفها کشیده میمنه ومیسره آراسته بریکدیگر حمله آوردند وجنگ درپیوست • بیت •

• از بادِ حمله آتشِ حرب اشتعال یافت •
• ترکِ اجل بغارتِ جانها مجال یافت •
• ازبس که کشته گشت خلایق دران مصاف •
• مرگ ازپري مرده زخویش انفعال یافت •

والتهاب نیران محاربه ومقاتله تاشب هنگام تمادي پذیرفت امیرزاده عمر شیخ که درکمالِ جلادت ومردانگي یگانه روزگار بود کالبرق الخاطف والریح العاصف برقلب معرکه زدوازان سوی لشکرِ دشمن بیرون رفته ازسپاهِ خود دورافتاد لشکریان چون اورا ندیدند متوهم شدند وشکست یافته متفرق گشتند وامیرعباس را دران مصاف زخم تیر رسید وامیرزاده عمر شیخ بفرّ دولت قاهره ازمیان دشمن بسلامت بیرون آمده باندگان شتافت وبازلشکرهای متفرق را جمع آورد ودران اثنا خبر آوردند که انکاتورا برادرزاده امیر حاجي بیگ ارکنوت نیز حقوق انعام واحسان حضرت صاحب قران فراموش کرده عهد وپیمان شکسته است وبالشکرِ گران ازمغولستان بسیرام وتاشکنت آمده لشکریانش دست فساد

بغارت ولایت دراز کرده اند امیرزاده عمر شیخ چون
بران حال اطلاع یافت لشکر اوزکند را فراهم آورده بخجند آمد
و در انجا معلوم فرمود که دشمنان ازراه چقمش[1] بصوب اندگان
روان شده اند فی الحال بعزم آنکه پیش راه ایشان بگیرد
بازگردید و در کنار آب اخسیکت که عبارت از سیحون است
بمقابل رسید و از جانبین گذارها گرفته فرود آمدند و چند روز
کنار بکنار آب در برابر یکدیگر ببالای آب میرفتند و انتهاز
فرصت را رعایت مي نمودند شبي انکاتورا حیلت کرده
و در محلي که فرود آمده بود هزار کس را بگذاشت و امر کرد
تا آتش بسیار پراگنده برافروختند و خود با باقي لشکر
ببالای آب روان شد و به تعجیل رانده محلّ گذار پیدا کرده
و از آب گذشته صف لشکر بیاراست امیرزاده عمر شیخ
استقبال او نموده لشکر هردو جانب بهم رسیدند و جنگ
در پیوست * بیت *

جهان شد بگرد اندرون ناپدید * کسی از یلان خویشتن را ندید
بخون گشته آغشته هامون و کوه * زبس کشته کامد ز هردو گروه

امیرزاده عمر شیخ کوششهای مردانه نمود و چون کثرت
وافزوني دشمنان بیش از حد بود عنان از جنگ ایشان

(۱) در بعض نسخه (جقمیش) و در دو کتاب (جقمشن) بجای
چقمش است *

برنافته بحصار اندگان در آمد و انکاتورا با لشکر از عقب روان شده چون برسید خواست که شهر را از اطراف و جوانب فرو گرفته بمحاصره مشغول گردد شاهزاده جوان بخت را غرق عبرت و حمیت ارثي در حرکت آمده از حصار بیرون شتافت و با تیغ تایید و سپر توکل روی جلادت بد شمنان نهاده جنگ در پیوست * بیت *

* بر آمد چنان از دو لشکر خروش *
* که چرخ فلک را بدرید گوش *
* ز عکس سر تیغ و برق سنان *
* سر از راه مي رفت و دست از عنان *
* ز زخم تبرزین و تیر خدنگ *
* همه موج خون خاست از دشت جنگ *

و چون لشکر جته بسیار بود و سپاه شاهزاده به نسبت اندک واو از غایت شجاعت و دلاوري بمیان در آمده چون شیر مي غرید و جگرگاه خصم بزخم نیزه و شمشیر مي درید دران حال توکل بهادر تیغ کشیده حمله کرد و عنان اسپ شاهزاده گرفته از جنگ گاه بیرون آورد انکاتورا نیز ایستادن مصلحت ندید باز گردید و راه کافرستان پیش گرفت امیرزاده عمر شیخ لشکریان را در پی او فرستاد و قریب سه روز تکاپشی کرده بسیارے از سپاه جته را که از عقب مي رفتند نیست گردانیدند

وامیرسلیمان شاه وامیرعباس وازامراء قوشون تمورتاش
وبراتخواجه وسونج تمور وغیرهم چون ازجنگ لشکردشت
که درموضع چوکلک واقع شده بود شکست یافته بازگشتند
وبمحافظت سمرقند مشغول شدند ومردم را باندرون حصار
درآوردند وتمورتاش را به ترمذ فرستادند تا بمحافظت آنجا
قیام نماید ومخالفان رسیده دیهها را غارت کرده مي گشتند
وبعضي ازیشان متوجه بخارا شدند و فوجي دیگر از لشکر
توقتمش که ازراه خوارزم در آمده بودند چون به بخارا
رسیدند هوای تسخیر آن درسر پندار ایشان افتاد وبقصد
محاصره در ظاهر شهر بنشستند و دراندرون طغي بوغاي
برلاس واتلمش قوچین ودرپی قوچین حصارو قلعه را محکم
گردانیده بمدافعه و مقابله ایشان دست جلادت برگشاده
جنگ بسیار واقع شد وچون مخالفان از تسخیر بخارا عاجز شدند
بضرورت ازانجا برخاستند وبخرابي ولایات ماوراءالنهرمشغول
گشتند وزنجیر سرای را آتش زدند ودلیل ایشان سلطان محمد
پسرکیخسرو ختلاني بود وازقرشي وخزار گذشته تا کوی قن
ولب آب آمویه تاخت کردند ودران ولا امیرا عباس بزخم
تهوي که در جنگ چوکلک باو رسیده بود درگذشت
انالله وانا الیه راجعون *

گفتار در مراجعت صاحب قران دین روز

وتفویض حکومتِ فارس وعراق به آل مظفر

چون خبر وقایع مذکور در شیراز بحضرت صاحب قران رسید امیر عثمان عباس را باسي هزار سوار از دلاوران نامدار به تعجیل هرچه تمام تر از راه یزد روانه سمرقند گردانید و حکومتِ شیراز را بشاه یحیی برادرزاده شاه شجاع تفویض فرمود و اصفهان را بسلطان محمد پسر بزرگ او و کرمان را بسلطان احمد برادر شاه شجاع و سیر جان را با قلعه اش که ذکرآن خواهد آمد بسلطان ابواسحاق نبیره شاه شجاع برسم سیورغال کرامت فرمود و مجموع را بیرلیغ و آل تمغاء لازم الاتباع بلند پایه گردانید و فرمان شد که جناب افادت مآب قدوة المحققین وافضل المتاخرین سید شریف جرجاني بدارالسلطنة سمرقند نقل فرمایند و از عظمای امرای شاه شجاع امیرعلاء الدین ایناق نیز با جمعي دیگر از اکابر و اعیان بتوجه آن جانب مامور گشتند و از هنرمندان پیشه ورجماعتي را بخانه کوچ روانه آن طرف گردانیدند حضرت صاحب قرآن در اواخر محرم سنه (تسعین و سبعمایة) عزم مراجعت بجانب سمرقند جزم فرموده سوار شد * بیت *

بایمن طالع واعزّ نصر * وارفع دولت و اجلّ حال

وچون به بند امیر رسید پهلوان مهذب خراساني که حاکم ابرقوه بود کس فرستاد و عرضه داشت که شهررا بی محافظي

گذاشتن مصلحت نمي نمايد اگر داروغه بيايد بے توقف باحزار سعادت زمين بوس شتابم حضرت صاحب قرآن گيتي ستان توكل باورچي را بفرستاد و مهذب باستقبال موكب همايون متعجال نمود و بوسيله امراي كامگار بشرف بساط بوس حضرت اعلى سرافراز گشت و چون رايت نصرت شعار بابرقوه رسيد مهذب كمر خدمتگاري برميان جان بسته حسب المقدور به ترتيب ترغو و ساورے قيام نمود و باندازهٔ قدرت و مكنت خويش پيشكشهاى لايق كشيد عاطفت پادشاهانه شامل حال او گشته ابرقوه را باومسلم داشت و يرليغ داد حضرت صاحب قراني ازانجا به تعجيل براه اصفهان و تخته پل روان گشت * شعر * همي رفت منزل بمنزل روان * سعادت قرين و ظفر همعنان زگرد سپاهش هوا مشك فام * بيك حال روز و شب و صبح و شام جهان را شب از روز پيدا نبود * تو گفتي سپهر و ثريا نبود و چون آوازه توجه رايت نصرت شعار بماوراء النهر رسيد دشمنان را پاي قرار برجاى نماند و طريق فرار اختيار نموده بعضي بخوارزم و جماعتي راه دشت قبچاق پيش گرفتند رايت فتح آيت از جيحون گذشته بدارالسلطنة سمرقند رسيد خداداد حسيني و شيخ علي بهادر و عمر تابان و ديگر امراء را درعقب مخالفان روان گردانيد و ايشان برحسب فرمان شب و روز رانده تا موضع بيلن تكامشي كردند و بسياري از

مخالفان را بتیغ انتقام بگذرانیده مظفر و منصور بپایه سریر اعلی معاودت نمودند *

گفتار در پرسش نمودن حضرت صاحب قران امراء را که در ماوراء النهر گذاشته بود

چون سپاه نصرت پناه حضرت صاحب قران را از فرّ دو و اقبال آن موید گیتي ستان در هر زمان و مکان غیر از شکستن دشمنان و برانداختن مخالفان عادت نبود صورت رزم معرکه چوکلک که لشکرِ توقتمش خان را اندک غلبه دست داده بود برخاطرِ همایون بغایت گران آمد و باحضار امراء که دران جنگ حاضر بودند فرمان داد و ایشان را یرغو پرسیده و از کیفیتِ آن جنگ تفتیش و تفحص نموده * * نظم *

بفرمود تا هرکه روز نبرد * بمیدان چومردان نینگیخت گرد
چوزن معجرش برسر انداختند * پیاده بشهرش همی تاختند

و اگر کهتري مردي کرده بود * ورا همچو میران نوازش نمود

برات خواجه کوکلتاش را که بشرایط مردي و مردانگي چنانچه عادت و شیمه دلاورانِ عساکر منصور است دران معرکه اهمال نموده بود برحسب فرمان گرفته و ریش تراشیده و مواخذه عظیم کردند و گوناب و سفیداج (۱) کرده معجر پوشانیدند

---

(۱) چنین است در اکثر نسخه و در بعض بجایش (سفیداب) و در بعض (سفیداس) *

وکوچه ملک چون بمراسم شجاعت و جلادت قیام نموده در پی یاغي رفته بود و با سیزده مرد در موضع یخجال ازکنار خجند برسر سی صد نفرکافر انکاتورائي شبیخون برده و اسیران نجند و آن نواحی را از ذلّ اسارکفار خلاص داده بوطنهای خویش فرستاده بود اورا سیورغال فرمود و بمزید عنایت و تربیت مخصوص گردانیده حکم ترخاني ارزاني داشت و پایه قدر امیرزاده عمرشیخ که در اظهار آثار جلادت و اقتدار ید بیضا نموده بود از میامن حسن مراحم پادشاهانه از اوج عَیُّوق برگذشت *

گفتار در نهضتِ همایون حضرت صاحب قران بجانب خوارزم نوبت پنجم

درسال لوی ئیل مطابق سنـــه (تسعین و سبعمایة) حضرت صاحب قران بعون تایید ملک دیان عنان عزیمت بصوب خوارزم معطـــوف داشته درموضع اکري یار نزول فرمود و کونجه اغلن وتمور قتلـــغ که از توقتمـــش خان روگردان شده التجا بدرگاه عالم پناه آورده بودند با شیخ علی بهادر وشیخ تمور بهادر برسم منغلای از پیش روان کرد و ایشان از نهر بغداد عبور نموده عید خواجه را بقراولی فرستادند واو برمرکبِ جلادت سوارگشته روان شد و ازگاه بانان ایلغمش اغلن شخصی را گرفته بیاورد وکیفیتِ حال

مخالفان از و استفسار نموده اورا پیش حضرت صاحب قران کامگار فرستادند و چون آنحضرت خبر دشمنان از و بازدانست ازانجا روان شده بجوی چدریس رسید و چون ازانجا بسعادت و اقبال بگذشت از طرف دشمن کسی گریخته آمد و خبرداد که الغمش اغلن و سلیمان صوفي سربرسریر و جان برخان اختیارکرده خوارزم را گذاشتند و گریخته روی گریز بصوب توقتمش خان نهادند حضرت صاحب قران امیرزاده میرانشاه و محمد سلطان شاه و شمس الدین عباس و اوج قرا بهادر و ایکو تمور و سونجك بهادر را در عقب ایشان بتکامشي روان فرمود ایشان برحسب فرمان از راه قم کنت و قیره بشتافتند و از برق سرعتِ سیر استعاره کرده بمخالفان رسیدند و بسیاري ازیشان را بتیغ قهر بگذرانیدند و با غنیمتِ نامحصور مظفر و منصور مراجعت نموده بمعسکرِ همایون پیوستند حضرت صاحب قران چند روز در خوارزم توقف فرموده بر لیغ لازم الاتباع نفاذ یافت تا تمام اهالي و سکان شهرو ولایت را خانه کوچ بجانب سمرقند روانه گردانیدند و شهرِ خوارزم را یکبارگي ویران ساخته جو کاشتند و تخم بدکرداري که مخالفان درکشت زارِ بے باکي افشانده بودند هلاك و آوارگي لشکر و زوال و خرابي دیار و کشور بارآورد * * بیت *

چو آمد بخوارزم صاحب قران * گریزان شده دشمن ازبیم جان

مسخر شد آن مملکت بی نبرد * بنقل اهالي آن امر کرد
و چون شعله خشم حضرت صاحب قران که از جسارت و
بي باکي مخالفان اشتعال یافته بود بعد از سوختن خرمن
شوکت و مکنت ایشان تسکین پذیرفت رایت نصرت شعار
محفوف بعون و تایید پروردگار متوجه سمرقند شد و بسعادت
و اقبال بمستقر سریر سلطنت و جلال نزول فرمود و حقیقت
آنکه اصل جبله مبارک آنحضرت مجبول برعدالت و رعیت
پروري بود و وجهه همت عالی نهمت تعمیر بلاد و ترفیه عباد و
آنچه از آثار قهر و خرابي احیانا از عساکر گردون مآثر صدور
مي یافت جهت ضرورت جهانگیري مي بود و مصالح کشور
کشائي که بی سیاست و القای رعب میسر نمیگردد لاجرم
چون مدت سه سال از تخریب خوارزم بگذشت در اواخر سنه
(ثلث و تسعین و سبعمایة) هنگام مراجعت از یورش دشت
قبچاق موسیکه پسر جنکي قوچین را بفرستاد که خوارزم را
بحال عمارت باز آورد و او محله قاآن را که چنگیز خان هنگام
قسمت ممالک بفرزندان آنرا باکات و خیوق داخل الوس
چغتاي خان کرده بود حصار کشید و آبادان ساخت و الحالة
هذه معموره خوارزم همان است *

ذکر احوالی که در اثناي یورش همایون بجانب خوارزم روی نمود

چون حضرت صاحب قران عنان عزیمت فرخنده مآل بصوب خوارزم معطوف داشته قرین تاییدات آسمانی روان شد ابوالفتح برادر کوچک محمد میرکه از آستان دولت آشیان روگردان شده بگریخت و شبگیر کرده خود را در چول انداخت و چون لالم بهادر قوچین ازان حال آگاه شد او را تگاپوی کرده در راه اسپ لشکریان میگرفت وبشتاب میرفت تا در موضع حصارک باو رسید واو در پای درخت طاق خسپیده بود چون از موجب کفران نعمت و سبب آن حرکت ناپسندیده سوال کرد در جواب گفت برادرم میرکه یاغی شده کسی را بطلب من فرستاده بود من بآن واسطه فرار اختیار کرده پیش او میرفتم لالم بهادر اورا گرفته و بسته سوار گردانید و ازانجا بازگشته در بخارا با میرزاده عمر شیخ که آنجا رسیده بود رسانید و صورت واقعه باز راند شاهزاده چون ازان حال آگاه شد درزمان خبر بخوارزم پیش حضرت صاحب قران فرستاد و به تعجیل متوجه سمرقند شد وچون بآنجا رسید و از حقیقت امر استکشاف نمود محمد میرکه با وجود آنکه شرف قرابت و سعادت مصاهرت حضرت صاحب قرانی یافته بود چه مهد اعلی سلطان بخت بیگم را در حبالة داشت و از میامن تربیت آنحضرت ولایت ختلان وایل آن نواحی تمام در تحت فرمان او بود بحکم ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی نشوهٔ غرور شوکت

وحشمت راه سعادت و صواب از دیدهٔ بصیرتِ او پوشانیده بسودای محال اندیشهٔ تسلط و استقلال بخاطر راه داده بود و اگرچه خرد بهزار زبان فحوای * بیت *

مکن آنکه هرگز نکرده است کس * بدین رهنمونِ تو دبواست وبس

بادا میرسانید سابقه شقاوتش دامن گیر آمده عزم مخالفت جزم کرده بود وبالشکر که بسمرقند رسیده بود یاغي شد و ازانجا بازگشته وچون از قهلغه گذشته بودند لشکریانِ ختلان درولایت ترمذ دست بی باکي بغارت برآورده بودند ونفس شهررا تمورتاش پسراپاچي صوفي برادرامیرآقبوغا که داروغه آنجا بود محافظت نموده وکوچه بند کرده از آسیبِ تعرضِ آن بدکرداران نگاه داشته بود امیرزاده عمر شیخ را چون کیفیت این اوضاع محقق شد از سمرقند نهضت فرموده دریلغوز یغاج نزول فرمود ولشکرراجمع کرده از عقب میرکه روان شد واو قومِ خودرا گرد آوري کرده بود وبه بیداد خانه داد ملك برلاس وآقتموربها درکه ازگماشتگان حضرت صاحب قران بودند درحصار غارتیده واموال ایشان را تصرف نموده وزرّاد خانه خاص که آنجا بود گشاده ومجموع اسلحه وآلات جنگ رابارذال واوباش بخش کرده واسپ وجامه داده وحشري بی طایل باندیشه باطل فراهم آورده وکمر مخالفت برمیان طغیان بسته مقاومت وجدال را آماده

گشته بود * * بیت *

باسباب شوکت چنان غره گشت * که خورشید در چشم او ذره گشت

غافل از آنکه اسباب صوری را در معرض تایید ملک قدیم همان حکم خواهد بود که حبال و عصی سحره فرعون در مقابل عصای کلیم لا جرم چون امیرزاده عمرشیخ نزدیک رسید مصدوقه فاذا هی تلقف ما یافکون بظهور پیوست و سرّ عنایت انک انت الاعلی بجلوه در آمده از قوت دولت حضرت صاحب قران عقد جمعیت مخالفان از هم فروگسست و بمجرد آوازه وصول عساکر گردون مآثر هزیمت یافته متفرق و پراگنده گشتند و میرکه را چون آتش نخوت و استکبار که از باد غرور و پندار بالا گرفته بود فرونشست شکسته و خاکسار از آب وخش از تاش کبرك گذشته بجانب ختلان گریخت شاهزاده به تعجیل تمام از عقب او روان شد و از حصار براه تیرکني قپچغای شتافته بکنار آب وخش رسید و بشناه از آب بگذشت و میرکه روی از دولت برتافته بصوب حمایت شاه جلال الدین آورده بدره درواز رفته بود و چون حضرت صاحب قران گیتي ستان را * * بیت *

عزیزی که هرگز درش سر بتافت * بهر در که شد هیچ عزت نیافت

تعالی و تقدس بمحض عنایت بی نهایت عزیز کرده بود هرکه کفران نعمت کرده سر از هواداري او بتافت جز خواري

و نگونساری نتیجه نیافت هرآینه شاه جلال الدین دست رد بر سینه اُمید میرکه نهاد و اورا بقلعه راه نداد چه بیقین دانست که نهالِ حمایت و رعایت بی دولتان برگشته روزگار جز نکبت و ادبار ثمره بار نیارد ولله در من قال * * نظم*

* پدر کز من روانش باد پرنور*
* مرا پیرانه پندی داد مشهور*
* که از بی دولتان بگریز چون تیر*
* وطن در کوی صاحب دولتان گیر*

و چون میرکه خایب و خاسر از دره دروازبازگشت و بیشتر نوکرانش که ملازم بودند دست ازو باز داشته سرِ خود گرفتند و چون لشکرِ منصور در کوه و دشت از راست و چپ و پیش و پس در طلب او بسیار بشتافتند و از و خبری نیافتند امیرزاده عمر شیخ درختلان بموضع قبچاق در آق سرای که قصر میرکه بود نزول فرموده منتظر می بود که دولت روزافزون چه لطیفه برانگیزد تا خارِ آن دغدغه بیک بار از شارع اقبال برخیزد *

* بیت *

* که بس کار کلی بدانسان که خواست *
* ز اقبال صاحب قران گشت راست *

اتفاقاً عثمان پسر آروغ عمر با چند نوکر بسمرقند میرفت و از عقبه بوتا توگشته بسر چشمه رسید و پی اسپان دید که از جاده

بیرون رفته بود عون عنایت ربانی که پیوسته شامل ا
شت
اعوان حضرت صاحب قران بود در خاطر انداخت
اهپان برگرفته بطرفی که رفته بودند با نوکران
از چند پشته بگذشت محمد میرکه را دید با چهار نوکر نشسته بود
و اسپان را بعلف رها کرده فی الحال اطراف وجوانب او
فروگرفتند و عثمان عمر تاخته نخست اسپان را که رها کرده
بودند بدست آورد بعد ازان ایشان را همه گرفته در بنـــد
کشیدند و خبر بامیرزاده عمر شیخ فرستـــاد و اورا مصحوب
خود گردانیده بازگشت و متوجه شاهزاده مشارالیه شد و
اورا روز دوشنبه در اثنای راه بنابر اشارتے که ازان شاهزاده
رسید بیاساق رسانید و ابوالفتح برادرش را نیز در سمرقند همان
شربت چشانیدند تا دیده وران عالم عبرت را روشن گردد که
عاقبتِ غدر وخیم است وجزای کفران نعمت عذاب الیم *

* مصراع *

الالعن الرحمن من کفر النعم

وبعد از رفع این دغدغه امیرزاده عمر شیخ روی توجه بصوب
سمرقند آورد ودرانجا بسعادت بساط بوس حضرت صاحبقران
مستسعد گشت و درهمان وقت که محمد میرکه یاغي شد واز
سمرقند بازگشت امیرجهان شاه برحسب فرمان با تمام لشکر

بورلدای[1] و طایخان واپردي از قندز متوجه معسکر همایون شده بود و چون ببلخ رسید امیر یادگار برلاس با مجموع لشکر بلخ و آن حوالي با ایشان پیوسته باتفاق مي رفتند در اثنای راه ایل بورلداي یاغي شده بازگشتند امیرجهانشاه صورت این حال بپایه سریر اعلی عرضه داشت کرد خواجه یوسف بن اولجایتو و جنید برادر زاده بورلداي و از لشکر بلخ پیر علي تاز را با خود همراه ساخته بازگردید و در عقب بورلداییان به تعجیل روانه شد و شبگیر کرده در بقلان بایشان رسید و کوچ و خانه آن روز برشتگان را غارت کرد و درین حال بامیرجهان شاه خبر رسید که میرکه یاغي شده است و لشکر جمع کرده در ولایت حصار نشسته است امیرجهانشاه سپاه نصرت پناه را مرتب ساخته متوجه او شد و خواجه یوسف جهت ضبط لشکر خود بارهنگ رفت و پیرعلي تاز روانه بلخ شد تا لشکری که در انجا مانده بیاورد و مقرر کردند که در کنار آب جیحون بهم رسند و چون جهانشاه بکنار آب رسید یسال بسته با تمامي لشکر بشناه از آب بگذشت و هم آنجا توقف کرده و چون شب در آمد جنید بورلداي و برادرش بایزید و علي اکبر با تمامي لشکر خود یاغي شده شبیخون آوردند و ایشان

---

(۱) در بعض کتب بجایش (بورالداي) بزیادت الف بعد رای مهمله مکتوب است *

سه هزار سوار بودند و با امیر جهانشاه شصت مرد بیش نمانده بود باستظهار دولت غرایب آثار صاحب قران کامگار هیچ گونه تزلزل و اضطراب بخود راه نداد و توکل بر خدای ظفر بخش کرده بآن نفر اندك پشت بآب آورده سپرها و چپرها و توراها در روی کشیده بمدافعه و مقابله مخالفان مشغول شدند و از آمد شد تیر از طرفین هوای معرکه دران روز پرشهاب شد و از نهیب شمشیر و سنان جان بهادران رزم آزمای سراسیمه گشته در اضطراب افتاد * بیت *

* تیغ چون وسوسهٔ عشق در افتاد بدل *
* تیر چون شعشعهٔ نور در آمد به بصر *
* گرز خایسک شد و تارك گردان سندان *
* دشت ناورد شده کارگه آهنگر *

دران حال خواجه یوسف نوکری را از بالای آب بسناج در آب انداخته روان ساخت و پیغام داد که در مقام جلادت پای ثبات می باید فشرد که اینك ما جنگ را آماده گشته بمعاونت و مظاهرت شما میرسیم لشکر نصرت نشان را که در مقابل دشمنان چون سدّ سکندر پای قرار استوار داشته بودند و داد مردی و مردانگی می دادند از وصول این خبر پشت استظهار و بازوی اقتدار قوی تر گشت و خواجه یوسف و پیرعلی تا زباصد مرد مکمل هم دران شب بشناه از آب گذشته

برسیدند و باتفاق حمله کرده کوششهای مردانه نمودند و چون صبح صادق از افق آسمان سر برزد صبح فیروزی و ظفر از مطلع اقبال شرحه قران دمیدن گرفت و لشکر دشمن بآن کثرت که در مقابلهٔ هر نفری بیست نفر بودند پشت هزیمت نموده رو بگریز نهادند و از آب گذشته بطرف بقلان گریختند و مصدوقه وان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مایتین با بلغ وجهی بظهور پیوست لشکر منصور تکا مشی کرده بسیاری از ایشان را بقتل آوردند و امیر جهانشاه با سپاه نصرت پناه در قفای زبنشست و ایل و قبیله بورلدای از عقبهای هندوکش گذشته بکابل رفتند ابو سعید بیسود چون یاغی گری ایشان بشنود خبث طبیعتش بران داشت که با وجود سوابق عنایت که از حضرت صاحب قرانی مشاهده نموده بود کفران نعمت روا داشته یاغی شد بحسب اتفاق آقبوغای بیسود که دشمن ابو سعید بود حضرت صاحب قران او را بند کرده بمغولستان و طرف الطای (۱) فرستاده بود درین ولا از انجا گریخته می آمد و او را در راه گرفته باز بند کرده بپایه سریر اعلی آوردند درخوارزم و چون یاغی شدن ابو سعید بمسامع علیه حضرت صاحب قران رسیده او را عنایت فرموده فرمان داد که بند برداشتند و ایل و الوس بیسود را بدو ارزانی داشته

(۱) در بعض نسخ بجایش (آله طاق) دیده شد .

پیش امیر جهان شاه فرستاد و چون صاحب قران کامگار از خوارزم بمستقر سریر سلطنت بسعادت معاودت نمود رمضان خواجه و دیگر بهادران را با چند قوشون از عساکر گردون مآثر بمعاونت امیر جهان شاه روانه گردانید و اورا فرمان داد که هرجا که دشمنان روند از عقب ایشان بروند برحسب فرمان امیر جهان شاه و خواجه یوسف از قندز و بقلان در عقب مخالفان روان شدند و از عقبه هندوکش و کابل گذشته در موضع لقمان بجنید و ابو سعید رسیدند و ایل و الوس ایشانرا غارت گردانیدند و آنچه از صدمه قهر ایشان بجان خلاص یافتند بسند گریختند و چون امیر آقبوغا ازان حال آگاه شده بود از هرات روی قصد بایشان نهاد و امیر سیفل قندهاري لشکر آنجا جمع آورده در راه بامیر آقبوغا پیوست و باتفاق از عقبها و جنگلها گذشته بآن سرگشتگان روز برگشته رسیدند و راه برایشان به بستند * بیت *

* گوئي بقصد دشمن صاحب قران بلا *
* میرويد از زمين وهمي بارد از هوا (۱) *

ایشان از بیم جان سراسیمه بجنگ مشغول گشتند و بعد از آنکه بسیاري کشته شدند و اندك چیزي که با ایشان مانده بود عرضه

---

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض کتاب بجایش (سما) مکتوب است -

غارت و تاراج گشت جنید و بایزید و ابو سعید بهزار مشقت سر بدر برده بجانب هندوستان بدهلي رفتند وعساکر منصور قرین سلامت و غنیمت موفور بمواضع خود باز گشتند * * بیت *

* بپایهٔ خسرو صاحب قران بنده نواز *
* بهر کجا که رود با غنیمت آید باز *

و دران ایام که رایت نصرت شعار متوجه خوارزم بود سیورغتمش خان در ولایت بخارا بیمار گشته بود وبعد از چند روز شنقار شده بجوار رحمت پروردگار پیوست و نعش اورا ازانجا نقل کرده در جلکاي کش نزدیك قویقان (۱) یغاج درگنبدي که از مستحدثات او بود دفن کردند تغمده الله بغفرانه

و دران وقت که حضرت صاحب قران از تسخیر خوارزم فراغ یافته در پاییز بدارالسلطنة سمرقند معاودت فرمود و آن خطه فردوس آیین از فرّقدوم همایون غیرت سپهر برین گشته سلطان محمود پسر سیورغتمش خان را بجاي پدر مقرر گردانید ورای عالم آراي پرتو عواطف و اشفاق برحال اولاد و اعقاب انداخته فرمودهٔ حضرت رسالت پناه را ـ حیث قال صلی الله علیه وسلم تناکحوا توالدوا تکثروا وجهٔ همت عالي ساخت گماشتگان جهت ترتیب طویهاي بزرگ بپاي سعي واجتهاد برخاستند و اهالي مملکت دست سرور و

(۱) در بعض کتب بجاي قویقان (توبقان) است *

شادماني به تزيين شهر برگشاده آذينها بستند و تعبيها آراستند ودرباغ بهشت که نامش ازمحاسن صفات نشان ميدهد و مشاهده صفاتش مطابقه اسم و مسمی بيان می کند سراپرده و خرگاه فراوان بفسحت زمين و رفعت آسمان بزدند و برافراختند وآن را بفرشهای ملون و بساطهاي ملمع وهرگونه تکلف و تجمل از غرر درروزوا هر جواهرمزين و مرصع ساختند و حضرت صاحب قران اميرزاده محمد سلطان و اميرزاده پيرمحمد برادرش و اميرزاده شاهرخ را باکرايم جلايل حورانژاد بطريق شرع مطهر عقد بسته درباغ بهشت بتاريخ سنه (تسعين وسبعماية) داماد کرد * * بيت *

* حبذا عقدي که عقدِ ملک را داد انتظام *
* حبذا عهدي کزو شد رونق عالم تمام *
* تا دران بزمِ همايون گوهر افشانی کند *
* آسمان از بدوِ فطرت پر جواهرداشت جام *

وبعد از اتمام اين مهام صاحب قران گردون غلام لشکربهرام انتقام را اجازت انصراف داد و اميرزاده ميرانشاه بخراسان رفت و اميرزاده عمرشيخ باندگان و حضرت صاحب قران آن زمستان درسمرقند باقبال و کامراني بگذرانيد *

گفتار در نهضت همايون حضرت صاحب قران بجنگ توقتمش خان وظفر يافتن بعون ملک ديان

چون توقتمش خان را سر نوشت شقاوت که خامه جف القلم بر پیشانی ادبار و خذلان او رقم زده بود بران داشت که حقوق عنایت و رعایت حضرت صاحب قران فراموش کرده بر کفران نعمت اقدام نموده و از تمام الوس جوجی که از میامن تقویت و تمشیت آن حضرت باور سیده بود لشکری گران جمع آورده * بیت *

* ز روس و چرکس و بلغار و قبچاق *
* قرم با کفه و آلان و آزاق *
* همان از باشقرد و از مکس هم *
* سپاهی بس گران آمد فراهم *

و با چنان لشکری از حیز شمار بیرون و از اوراق اشجار و قطرات امطار افزون بتاریخ اواخر سنه (تسعین و سبعمایة) موافق لوی ئیل اول زمستان متوجه حضرت صاحب قران شد آنحضرت چون برین حال اطلاع یافت با لشکر سمرقند و کش از مستقر سریر سلطنت نهضت فرمود و ساغرج را مخیم نزول همایون ساخت و تواجیان را جهت جمع و احضار عساکر نصرت شعار باطراف و اقطار ممالک روان گردانید و بحسب اتفاق آن سال شدت برودت هوا بمرتبهٔ بود که آسمان همواره پشت سنجاب کردوش افق کشیده بود و زمین پیوسته شکم قاقم پوشیده * نظم *

* زبرف گشته زمین همچو صفحهٔ کافور *
* زابر مانده جهان همچو گنبدِ بی نور *
* هوا زغایتِ سرما چنان نمود اثر *
* که برد خاصیت از طبع مردمِ محرور *

دران حال خبر آوردند که منغلای توقتمش خان ایل یغمش اغلن با سپاهان گران از آب خجند گذشته درنزدیك اجوك زرنوق نشسته است حضرت صاحبقران فی الحال عزم فرمود که بتعجیل بر سر ایشان رود امراء و نوییان زانوزده مبالغه نمودند که چندان توقف مي‌باید فرمود که لشکرها از اطراف جمع آیند نقد این گفتار در محک رای اصابت شعار آنحضرت تمام ننمود واز تبعهٔ فی التاخیر آفات اجتناب واجب شناخته برحسب اشارت * بیت *

* از امروز کاری به فردا ممان *
* چه داني که فردا چه گردد زمان *

امضای عزیمت را صواب دانست و دستِ توکل در حبل متین تایید صمداني استوار کرده جمع شدن لشکررا نپایید وباوجود آنکه درتمام راه تا سینه اسپ برف نشسته بود با جمعی خاصگیان برف کوفته متوجه گشت و شبگیر کرده *

* بیت *

روان شد باقبالِ فتح وظفر * سعادت به پیروزیش راهبر

سعودِ فلک نصرتش را ضمان * جنودِ ملک در پیش حرزخوان
و امیرزاده عمر شیخ از اندگان لشکر آنجا مرتب داشته و از کنار
آب خجند شتافته بموکبِ همایون پیوست صاحب قران
گیتي ستان مرنچه اغلن و تمور قتلغ اغلن و شیخ علي بهادر را
با جمعی سپاه روانه ساخت تا راهِ گریز بر دشمنان ببندند
روز دیگر در وقت طلوع آفتاب ماهچه رایت نصرت انتساب
از بالای تل انبار برآمده بیاغي رسیدند و سورن انداخته
جنگ در پیوست * نظم *
پر از نالهٔ کوس شد مغز میغ * پر از آبِ شنجرف شد جانِ تیغ
ز آوازِ اسپ و خروشِ سوار * فرو مانده دستِ سواران ز کار
و چون آتشِ حرب از بادِ حمله دلاوران اشتعال یافت
نسیم فتح از مهبِّ اقبال حضرت صاحب قراني وزیدن
گرفت و مخالفان پشت هزیمت نموده رو بگریز نهادند
و بسیاری از ایشان در زیر دست و پای اجل سراسیمه گشته
نیست شدند و بعضی از بیمِ تیغِ آتش بار خود را در آب خجند
انداخته خاکِ وجود شان بباد فنا برفت و آنها که از قتل
خلاص یافته بصوب گریز مي شتافتند لشکرِ منصور که پیش تر
رفته بودند تا راه بر یاغي بگیرند از پیش ایشان در آمدند
و سپاهِ ظفرپناه از عقب روان شده ایشان را شکاري وار
از اطراف و جوانب درمیان گرفتند و بزخم تیر و سنان

و شمشیر و گرز گران دمار از روزگار ایشان برآوردند و عنان حیات شان بدست قهر عزرائیل سپردند و ایدي بیردي بخشي را دستگیر کرده خواستند که سر از تن جدا کنند او از بیم جان نام خود اظهار کرد و او را زنده پیش صاحب قران گیتي ستان آوردند آنحضرت احوال و اوضاع توقتمش خان را استکشاف نموده او را خلعت عفو پوشانید و جامه داده بعنایت پادشاهانه مخصوص گردانید وبعز ملازمت موکب همایون سرافراز گشت * * مصراع *

* آزاد بندهٔ که بود در رکاب شاه *

و ازان موضع کوچ کرده بسعادت معاودت فرمود و در ماه صفر سنه (احدی وتسعین وسبعمایة) درآقار فرود آمد و آنجا توقف نمود و چون از قدوم طلیعهٔ لشکر بهار سپاه تباه کار سرما پشت هزیمت داد ند وعساکر بهجت آیین سبزه و ریاحین از اطراف و اکناف صحاري و بساتین در حرکت آمدند *

* بیت *

* سلطان گل رسید و دیار چمن گرفت *

* و اطراف جویبار سپاه سمن گرفت *

لشکر ظفرجنابب از اطراف و جوانب برسیدند امیرزاده میرانشاه با سپاه از خراسان بدرگاه عالم پناه آمد ولشکر بلخ و قندز و بقلان و بدخشان و ختلان و حصار و دیگر بلاد

و امصار بمعسکرِ همایون پیوستند * * بیت *

از آوازِ اسپان و گردِ سپاه * نه خورشید تابنده پیدا نه ماه

چنان شد زگردِ سواران جهان * که خورشید شد گفتي اندر نهان

حضرت صاحب قران گیتي ستان فرمان داد که امیرزاده عمر شیخ و امیرحاجي سیف الدین و ایکو تمور بروند و برآب خجند از کشتیها و عمد پل سازند ایشان بامتثال امر مبادرت نموده برفتند و در چند موضع پول بستند و خبر بحضرت صاحب قران فرستادند آنحضرت بتاریخ ربیع الاول سنه (احدی و تسعین و سبعمایة) موافق اول ایلان ئیل ازانجا کوچ کرده درضمانِ امن و تایید ملک دیان روان شد و چون بکنار آب رسید بافرزندانِ کامگار و تمام لشکرِ نامدار بآن پولها از آب بگذشتند و تمور قتلغ اُوغلان و سونجک بهادر و عثمان بهادر را برسم منقلای تعیین فرمود و چون ایشان بر حسب فرمان روان شدند قراول از پیش فرستادند و فرستادگان قراول دشمن را دیده باز گردیدند و خبر بامراء رسانیدند و امراء با لشکرکمین کرده خود را ننمودند و مخالفان چون کسی را ندیدند و شب درآمد از سر فراغت چون بختِ خویش بخواب مشغول شدند غافل

ازین معني که * * بیت *

نباید غنودن چنان بی خبر * که ناگاه سیلي درآید بسر

لشکرِ نصرت شعار از دولتِ بیدار سوار شده بر ایشان شبیخون برد ند * * بیت *

شبِ تیره رفتنـــد کُند آوران * چو شیرِ ژیان برصفِ دشمنـــان
بگرز و سنـــان و بشمشیر و تیر * برآورده از جانِ دشمن نفیر
دران شب دلیرانِ نصرت شعار * بکشتند از ایشان فزون از شمار
و چون بیشتر لشکرِ یاغي بقتل آمدند بقیه که خسته و جسته بصد مشقت ازان ورطه سر بدر بردند و روی بگریز نهادند و از آب ارچ عبور نموده بتوقتمش خان رسیدند و لشکرِ او صیران را محاصره کرده بودند و درانجا جنکرجه ولاد و قوشچي بمنع و معارضه مشغول گشته جنگهای مردانه کرده بودند و توقتمش خان بعد از عجز از تسخیر صیران بسی را غارتیده دران صحاری نشسته بود و چون او را از وصولِ سپاه منصور آگاهي دادند شاه و سپـــاه هرکه این خبر شنیـــد از شکوه دولت حضرت صاحبقران پای ثبات و قرارش بلغزید و خوف و هراس بر ایشـــان استیلاء یافت لشکری بآن کثـــرت سوار (۱) و بسیاری اهبه و استعداد بمجرد آوازه از هم فرو ریخت و هرکس دستِ اضطرار در دامنِ فرار آویخت و بی توقف منهزم شده کالجراد المنتشر متفرق و پراگنده شدند *

* بیت *

---

(۱) در دو نسخه بجای سوار (سواد) است *

از آوازهٔ شاه صاحب قران • فرو ریخت از هم سپاهی گران
ندیده کس از دور گرد سوار • گزیدند یک سر طریقِ فرار
از ینها نگاشد به نزدِ لبیـــب • ز اقبال صاحب قرانی غریب
صاحب قران گیتی ستان چون از انهزامِ مخالفان آگاهی
یافت امیر حاجی سیف الدین را با اغرق بسمرقند فرستاده
و بنفس مبارک ایلغار فرموده در عقب دشمنان روان شد
و خواجه شیخ قوچین و تو بلاق قوچین و قراقان بهادر و امان شاه
و دولتشاه جباجی با چهل مرد گزیده دو اسپه بزبان گیری
از پیش بفرستاد ایشان در موضع سارق اوزن بقراول دشمن
که در عقب استاده بودند رسیدند و جنگی عظیم کرده بسیاری
از ایشان را بقتل آوردند و بقیة السیـــف بگریختند و چون
بهادران نصرت قرین مظفر و منصور باز گشتند و در بیابان
بقتبه ترخان که با صد خانه دار نشسته بودند دو چار خوردند
و بایشان نیز داد رزم و پیکار داده به نیروی دولت قاهره
قتبه ترخان را که بزرگ آن طایفه بود دستگیر کرده و او را
با قوم و گله و رمه بقهر و غلبه رانده بموضع آقسوما بمعسکر
همایون رسانیدند حضرت صاحب قران ازان موضع نهضت
فرموده براه اورنگ چقل از چول گذشته بموضع بیلن رسید
و ازانجا روان شده از ساریق اوزن و کورجون گذشته به آل
قوشون نزول فرمود •

گفتار در فرستادنِ حضرت صاحب قران امیرزاده میرانشاه را بخراسان

در موضع آل قوشون خبر آمد که ملوک سربدال و حاجي بیگ جون غربانی[1] و تمام لشکرکلات و طوس یاغي شده اند حضرت صاحب قران امیر زاده میرانشاه را باطفای نایرهٔ آن فتنه فرمان داد شاه زاده بر حسب فرمان با لشکرِ نصرت شعارِ خود باز گردیده و بتعجیل تمام شب و روز رانده بسمرقند آمد و چون مامور بود بقطع ماده فساد ممالك خراسان ملک پیرمحمد پسر ملک غیاث الدین را باد و پسرزین العابدین و محمود که دران جا بودند شربت فنا چشانید و ازنسل ملوک کرت کس نماند و شاهزاده جوان بخت ازانجا برسبیل استعجال بخراسان شتافت و در صحرای بحرآباد ملوک سربدال با فوجی از لشکرفدائي وار پیش آمدند و از سرجان گذشته برلشکرِ شاهزاده حمله آوردند وجنگی عظیم در پیوست عساکرِ منصور جرنغار و برنغار پیش آمده ایشان را شکاري وار درمیان گرفتند و بزخمِ پیکان خاره گذار بیشتر آن اشرار را برخاکِ هلاك و بوار انداختند و ملوک شکسته و خاکسار بمشقت بسیار نیم جان بکنار انداختند و باجوقی از سپاه بیشتر زخم دار روی فرار بصوب عراق آوردند و امیر

(۱) در بعض نسخ بجایش (جاني قرباني) مکتوب است *

آقبوغا نیز از هرات متوجه رفع آن آشوب گشته بود طوس را بعد از محاصره تسخیر کرد و حاجي بیگ برادر کوچک علي بیگ چون غرباني ازانجا گریخته متوجه عراق شد و چون بسمنان رسید سادات هزاره کري اورا گرفته باز فرستادند و به تیـــغ سیاست سپری شد و چون شاهزاده مشـــارالیه مخالفان عصیان ورزیده را مقهور و مخذول گردانیده عرصه آن مملکت را از خبثِ وجود ولوثِ جنود ایشان پاک ساخت بمستقر سریرِ جلالت خویش فرمود * * بیت * درختیست عصیان صاحب قران * که بارش هلاکست و رنج وهوان کسی کارد آن شاخ نکبت ثمر * که روی نکوئي نه بیند دگر وعزم حضرت صاحب قران گیتي ستان برقرار جزم بود که بنفس مبارك در عقب توقتمش خان برود نوییانان و امراء اتفاق نموده زانو زدند و بزبان اخلاص و دولت خواهي عرضه داشتند که اگررای اعلی صواب داند اول بجانب خضر خواجه اغلن پسر تغلقتمور خان وانکاتورا توجه نماییم و ایشان راگوشمالي بسزا داده نوعی سازیم که دیگر باره اندیشه جسارت و فضولي بخاطرراه ندهند وبعد ازفراغ ازان مهم روی عزیمت بصوب توقتمش خان آوریم حضرت صاحب قران سخن ایشانرا بسمع رضا اصغا نمود *

گفتار در توجه حضرت صاحب قران بمغولستان

بر سرِ خضر خواجه اغلن و انکا تورا نوبت پنجم

در همین سال سنه (احدی و تسعین و سبعمایة) حضرت صاحب قران گیتي ستان عزیمتِ جانب مغولستان مصمم فرمود و از موضع آل قوشون مراجعت نموده براه بوري باشي با لشکر و خدم و حواشي روان شد و از توپالیك قرق گذشته بعقبه اوزناق برآمد و اسپانِ لشکریان بغایت لاغر بودند از هرده سوار سه نفر را بسمرقند باز گردانید و اسپانِ ایشان را بهفت نفر دیگر قسمت فرمود و لشکررا دو اسپه ساخته بسعادت و اقبال روان شد و چون باتقن سوری رسید آب نبود و سپاه از بی آبي در زحمت بودند و دو سه روز چاهها کنده آب حاصل مي کردند و مي رفتند ناگاه از رشحات فیض الهي دران بیابان در فصلِ تموز بر سرِ سبزه برف و یخ بسیار یافتند چنانچه تمام لشکریان با اسپان و چهارپایان همه سیراب گشتند و بادای شکرباري تعالی و تقدس قیام نموده روان شدند و چون بموضع توغره اوتلغ رسیدند برحسب فرموده شکار انداختند صحرای الغریالي را رانده خرگور بسیار صید کردند و هرچه فربه بود برداشتند و آنچه لاغر بود بگذاشتند و در صحرای اولن چرلیغ بموضع چپارایغر رسیده فرود آمدند و از سپاهِ انکا تورا اولن بوغا و انیک چک با هزار سوار آمده دران صحرا بطلب قبیله بهرین مي گشتند

میرک ایلچي و پیرعلي تا زقراول دست راست لشکر منصور
بودند بایشان دو چار خورده دست جلادت و اقتدار بجنگ
و پیکار برگشادند و مخالفان بی توقف پشت هزیمت نموده
رو بگریز نهادند لشکر ظفر قرین شخصی از ایشان را دستگیر
کرده بپایه سریر اعلی آوردند و کیفیت احوال از و استفسار
نموده معلوم شد که انکاتورا در موضع اورنك یار نشسته است
حضرت صاحب قران در زمان شیخ علي بهادر و ایکو تمور
را با جمعي امراء بایلغار روانه آن جانب گردانید و فرمان
داد که بتعجیل تمام رانده سعي نمایند تا بموضع اورنك یار
بانکاتورا رسند وفرمود که دران راه اصلا آتش نکنند تا دشمنان
از توجه ایشان آگاه نگردند و آن حضرت با عساکر گردون مآثر
شبگیر کرده بعون ذوالجلال برسبیل استعجال در عقب ایشان
روان گشت و چون روز شد بظهور پیوست که غجرجي راه غلط
کرده بجای دیگر افتاده اند آن روز براه قیان قازی بتعجیل
تمام رانده شب هنگام بکول سالي فرود آمدند روز دیگر راه
یافته بپای اکوز رسیدند و چون درانجا نزول کردند صاحب
قران گیتي ستان با شاهزادگان و نوینان و امراء مشورت
فرمود که چون ما سه روز راه غلط کردیم شاید که دشمنان خبر
یافته باشند و متفرق شده مصلحت آنست که از دو طرف
متوجه ایشان شویم بنا برین امیر زاده عمر شیخ را با بعضی

لشکر روانه گردانید و امیر جلال پسر امیر حمید را غجرجي ایشان ساخت وبنفس مبارک باباقي سپاه براه شرا(۱) وشباد تو وقوي مراغ وقوراغن وبويورلاغو گذشته بموضع قراغوجور برآمد و امیرزاده عمر شیخ با سپاه نصرت پناه کوه و بیابان قطع کرده مي رفتند وهرجا که با قوم دشمن دوچار مي خورد ند جنگ کرده همه را مقهور و منکوب مي گردانیدند تا در موضع قوباق بانکاتورا رسیدند واز طرفین سورن انداختند * بیت *

دلیران وشیرانِ دشمن شکار * بر افروختند آتشِ کارزار
زخون گشت پر دامنِ آسمان * زبیم آب شد زهرهٔ روزگار
فرو بسته لبهای مردم زنطق * فرومانده اعضای گردان زکار

بهادرانِ لشکر نصرت شعار بعون تایید پروردگار بسیاری ازان بی دینان را بقتل آورده ایشان را بشکستند وانکاتورا را تکامشي کرده از ولایت بدر کردند واز موضع قاقمه برجی بگذرانیدند وغنایم بی شمار بدست آورده بسی دختران ماه رخسار و پري چهرگان لاله عذار اسیر گرفتند و شاهزاده کامگار بعد از قهر و طردِ مخالفان بد کردا مظفر و منصور با غنایم نامحصور بسعادت معاودت فرمود ودر موضع اختاد(۲) یکتور

---

(۱) در دو کتاب بجایش (شراد و شبارتو) دیده شد (۲) در دو نسخه بجایش (اخته دکتور) مکتوب است *

بعز بساط بوس حضرت صاحب قراني فايز شد و چون مدتی بود که شیخ علي بهادر و ایکو تمور بایلغار رفته بودند و هیچ خبر از ایشان نمي آمد فرمان اعلی بنفاذ پیوست که امیر زاده عمر شیخ با فوجی از سپاه بتفحص حال ایشان روان گردد شاهزاده برحسب فرمان روی توجه براه نهاد و بعد از چند روز شیخ علي بهادر و ایکو تمور از راهي دیگر بمعسکر همایون ملحق شدند و امیرزاده عمر شیخ چون به بیابان ایت ایجمس آله کول رسید ناگاه با هشت صد سوار از دشمنان کلان تر ایشان قرابیان تمور دو چار خورد و دران حال با شاهزاده پنجاه کس بیش نبود اما مجموع امراء و بهادران بودند مثل خداداد حسیني و تمور خواجه آقبوغا و حاجي محمود شاه یسوری و پیر حاجي ارلات و امثال ایشان بقوت استظهاری که لشکر ظفر قرین * * مصراع *

* باقبالِ صاحب قران داشتند *

توکل بر قادر نصرت بخش کرده بی اندیشه و هراس برایشان حمله کردند * * بیت *

* دربیابان بی حصاری کز عدو باشد پناه *
* هریکی را در مقابل شانزده کس کینه خواه *
* لشکرِ صاحب قران دستِ جلادت برگشاد *
* دل بتاییدِ الهي بسته و اقبالِ شاه *

* تیغ کین را برکشیدند از نیـــامِ انتقام *

* روز روشن گشت بر چشمِ بد اندیشان سیاه

شاهزاده از صدقِ نیت و حسنِ اعتقاد درجهادِ آن فرقه بغي و فساد داد مردي داده دست‌بردی نمود که ملك برفلك زبان تحسین گشاده برشجاعت وجلادتِ او آفرین خواند پیرحاجي پسر تیلانجي ارلات که ازشجعان وکماتِ روزگاربود نقدِ شجاعت را بسکه جلادت زد و چون شیرغرین دران دشتِ کین بسی ازمخالفانِ بی دین را داغ فنا برجبین حیات نهاده تن برزمین انداخت وجان باسفل السافلین روان ساخت ورفع منزلتش را ازکمینِ قضا تیری بمقتلِ او رسید وبسعادتِ شهادت فایز شد و ازکرامت و قاتلوا و قوتلوا لاکفرن عنهم سیاتهم بهره‌مند گشت

* مصراع * * زهی حیات نکونام ومردن بشهادت *

آخر الامر از مطلع وعد وان جندنا لهم الغالبون اختر سعادت گسترفتح وفیروزي طلوع نمود ومجاهدانِ نصرت قرین برمخالفانِ فساد آیین ظفر یافته ایشان را منهـــزم گردانیدند وبسیارے را بقتل آورده هرچه داشتند ازاموال وچهارپایان بغارتیدند وگلهای اسپ وگوسفند رانده سالم وغانم بمعسکرِ همایون مراجعت کردند * * نظم *

* بفرّ دولتِ صاحب قران وعونِ الٰه *

* امیرزاده عمر شیخ و آن گزیده سپاه *
* گشاده بازوی سعی و کشیده تیغ جهاد *
شکسته دشمنِ بد کیش و کنده بیخ فساد
* بسوی اردوی اعلی محلِّ جاه و جلال *
* مظفر آمده با عالمی غنیمت و مال *

و چون صاحب قران گیتي ستان بموضع قراغوچور رسیده نزول فرمود اموال و غنایم که عساکر گردون مآثر از اطراف و جوانب جمع آورده بودند برلشکریان قسمت نمود و چندان دران موضع توقف فرمود تا اسپانِ ایشان فربه شدند و فرمان داد که امیر جهانشاه واوج قرابهادر و دیگر اُمرای با سی هزار سوار ایلغارکرده بطرف ارتیش بطلب دشمنان شتابند ایشان برحسب فرمان روان شدند و شب و روز رانده بآب ارتیش رسیدند و نیمی لشکر ازین جانب آب و نیمی ازان جانب بجست وجوی مخالفان کنارکنار آب روان شدند بهرموضع از جزایر و غیر آن که دشمنان گریخته پناه برده بودند چون برسیدند ایشان را بقتل و نهب و غارت دمار از روزگار برآوردند و باین طریق اسیر بسیار و غنیمت بی شمار جمع آورده مظفر و منصور باز گشتند و بموکب همایون پیوستند حضرت صاحب قران ایل و الوس مغولستان که بحوزه تصرف وضبط درآمده بود کورنها کرده با میرلعل

برادر طغي بوغا برلاس و تيموربوغا و ديگر أمراء قوشون سپرده روانه سمرقند گردانيد و ايشان آن جماعت را رانده با اموال و غنايم بسمرقند رسانيدند وحضرت صاحبقران از چول[1] گذشته و منازل و مراحل طی کرده بمحل ايمل غوچور رسيد و در سراى اوردم مبجل و معظم نزول فرمود *

گفتار در قورلتاى فرمودن حضرت صاحب قران و فرستادن لشکر باطراف و جوانب مغولستان باستيصال الوس جته

و چون حضرت صاحب قران گيتي ستان که * * شعر *

* لـه همـم لا منتهى لکبـارهـا *
* و همته الصغرى اجل من الدهر *

هر مقصد که وجهۀ همت عالي ساختى و سايه التفات بران انداختى تا باکمل طرق و اتم وجوه درحيز حصول نيامدى خاطر مبارک ازان نپرداختى درين يورش همايون با آنکه سپاه نصرت پناهش بکرات و مرات برد شمنان ظفر يافته بودند و ايشان را مغلوب و منکوب گردانيده چنانچه بتفصيل گذارش پذيرفت بازدرباب استيصال الوس جته با شاهزادگان و نوينان مشورت فرمود و فرمان شد که عساکر گردون مآثر فوج فوج از راههاى مختلف روان شوند و مجموع اراضي

(۱) در بعض نسخ بجايش (موضع جوى) و در بعض (موضع جور) است *

وصحاري آن قطر که محلّ حرکت وسکون قوم جته است احاطه نموده هرجاکه ازایشان نشان یابند اثرنگذارند وبرحسب فرمان واجب الاذعان مجموع غجرجیان وقلاوزان جمع آوردند و راهها تحقیق نموده ثبت گردانیدند وبر شاهزادگان وامراء قسمت کرده مقرر شد که هرطایفه با غجرجي معین از راهي مخصوص متوجه قلع وقمع مخالفان شوند وجمعی که ازبیم تیغ جان ستان ایشان ازهرگوشه بیرون رفته اند همه رابدست آورند ومجموع درموضع پولدوز جمع آیند ازانجمله امیرزاده عمرشیخ بالشکرِاندگان غجرجي ایشان برهان اغلن وبیان تیمور پسر بیکیچک جته برحسب فرموده براهی که مقررشده بود روان گشتند واطراف وجوانب طریق را تاخت کرده هرجاکه دشمنان را مي یافتند بقتل وغارت کار مي ساختند وازعقبه دوبسین اندور گذشته بقصبه قراخواجه رسیدند ومسافت میان سمرقند وقراخواجه سه ماهه راه کاروان است وفوجی دیگرامیر جهانشاه وشیخ علي بهادر باسی هزارسوارآراسته نوکرسنقور راغجرجي ساخته از راهي که تعیین رفته بود روانه شدند وازقرارت وشوروغلوق(۱) گذشته هرجاکه بیاغي رسیدند بکشتند وبغارتیدند وفوجی دیگرعثمان عباس با بیست هزار

---

(۱) دربعض کتب بجایش (فرغاغ) مشاهده رفت *

مرد تیغ گزار امیر جلال حمید غجرجي شده براه سغیزغان[1]
به سغولغان لیق و کوک یار بشتافتند * * مصراع *
* و دید انچه دید هرکرا یافتند *

و فوجی دیگر خداداد حسینی و مبشربهادر با بیست هزار مرد پرخاش جوی جلادت آثار قمارتقو را غجرجي ساخته از راه ارچکو روانه شدند و چون بموضع بیقوت رسیدند با قوم بولغاجي ویلکر ملاقي شده جنگی عظیم واقع شد * * نظم *

* ز تیغ گشته هوا همچو میغ آتشبار *
* ز نیزه گشته زمین همچو باغ آهن پر *
* ز گرد گُردان گردون شده باون زمین *
* ز نعل اسپان هامون شده بشکل قمر *
* به نیزه کرده سران چشم بد سگالان کور *
* ز نعره کرده یلان گوش خاکساران کر *

و آتش آن پیکار یکشبانروز مشتعل بود تا باد فیروزی از چمن دولت صاحب قران وزیدن گرفت و بهادران شجاعت شعار بزخم شمشیر آبدار مخالفان خاکسار را مقهور گردانیده منهزم و متفرق ساختند وغارت کرده باغنایم بسیار مظفر و کامکار

---

(۱) دربعض نسخ بجایش (سغرغان سغرلاغو و سوغالغان لیغ) و دربعض (سعیرغان سوغولغان لیغ) و دربعض (سغرغان سغرلاغو) دیده شد *

باز گشتند و حضرت صاحب قران بنفس مبارك با لشکرِ قول نهضت فرمود و کلن دوجي باتفاق فتح و ظفر غجرجي شده براه الغ تول توجه نمود و از معسکرِ همایون ایلغار کرده بسیجقان دبان برآمد و الوس بولغاجي را دگربار نکبت و ادبار در معرض صدمهٔ قهر عساکر گردون مآثر انداخته بیك حمله دمار از روزگار پریشان آن بي دینان برآوردند و اموال نامعدود و غنایم نامحصور بدست مکنت و اقتدار لشکرِ منصور افتاد و حضرت صاحب قران درزمان توجه بجانب توقتمش خان امیر یادگار برلاس و امیر سلیمان شاه و امیر شمس الدین ترخان را در ترکستان گذاشته بود و چون لشکرِ توقتمش خان را شکسته و رانده عنان عزیمت ازان صوب مصروف گردانید و بطرف جته معطوف داشت بایشان کس فرستاد که شما نیز بمغولستان درآیید و بقلع و قمع دشمنان مشغول شوید ایشان برحسب فرمان بمغولستان درآمده توی[1] بوغا شیخ را بفرموده حضرت صاحب قران دران سرحد بگذاشتند تا بزراعت اشتغال نماید و خود بطلب دشمنان روان گشته منازل و مراحل قطع کرده از اورد بان بگذشتند و از آب ایله عبور نموده و بسوت کول و چچکلیک رسیده ایل و الوس آن نواحي را غارت کردند و مال و غنیمت بسیار بدست آن

---

(۱) در دو کتاب بجایش (توبي) دیده شد *

سپاه جلادت آثار آمد و ازانجا بطرف بالای قاز روان شده هرجا که با مخالفان دو چار خوردند ایشان را بکشتند یا در قید اسار[1] آوردند * بیت *

* بهر کجا که رسید آن سپاه کشور گیر *
* عدو ز تیغ هلاک اربرست[2] گشت اسیر *

و بطلب ایل بولغاجي و سالوجي اطراف آن نواحي را تفحص نموده مي رفتند و چون از مولزود[3] بگذشتند بخضر خواجه اغلن که حاکم مغولستان بود باز خوردند و با او غلبه بسیار بود نوییدان و امراء با ایشان سواره درآویختن مصلحت ندیدند و گریختن شیمه و وار آن سپاه ظفر شعار نبود بضرورت پیاده شدند و چلبر اسپان برکمر استوار کرده برد شمنان تیر باران کردند و بزخم پیکان جان ستان راه تسلط و استیلاء بر ایشان به بستند و چون بعد از کوششِ بسیار که از جانبین دو شبانروز بنمودند * بیت *

* یکی پشت بر دیگری بر نگاشت *
* نبگذاشت آن جایگه را که داشت *

هر چند کوپلك و دیگر امراء و بهادرانِ جثه پروانه وار خود را بر آتشِ پیکار زدند ظفری نیافتند و جنگ قایم شد همه را

---

(۱) در یک نسخه بجایش (اسارا) (۲) در دو کتاب بجای برست (بدست) (۳) در بعض نسخه بجایش (موازودو) بنظر آمد *

غبطه ناموس دران بود که عرصهٔ آن مقاتله و جدال بصلح ریخته شود و امراء نامدار با خضرخواجه اغلن عقد مصالحت بشرط و عهد موکد گردانیده بصوب یلدوز که موعد اجتماع عساکر گردون مآثر بود باز گشتند و شاه ملک ترخان ازان جنگ فرار اختیار کرده خود را در بیابان انداخته بود در موضع کیتو(۱) بدولت زمین بوس حضرت صاحب قران استسعاد یافت و حالی که مشاهده نموده بود یکی درد و معروض داشت و چون صورت واقعه بمسامع علیه آن حضرت رسید به تعجیل هرچه تمام تر روان شد و بتومان سلطان محمود خان پیوسته و از کون گز گذشته بموضع یولدوز رسید و امیر یادگار برلاس و امیر سلیمان شاه و امیر شمس الدین عباس و غیاث الدین ترخان که از محاربه و مصالحه خضرخواجه اغلن انصراف نموده متوجه بودند دراینجا بسعادت بساط بوس سرافراز گشتند صاحب قران گیتي ستان مردان کار ازلشکر اختیار فرمود و اغرق را گذاشته بایلغار روان شد و از گذرگاه اولا قینا وراز آب گذشته در عقب خضرخواجه اغلن بشتاب براند ودران بیابان بی پایان *

* بیت *

* که کس ندیده فرازش مگر بچشم ضمیر *

* کســـی نرفته نشیبش مگر بپای گمان *

---

(۱) دربعض نسخ بجای کیتو (کیتور) است *

* زتنگ عیشي برد رو هاش برده همای *
* از استخوان مسافرد خیرهای گران *
* کسی بروز سفید و شبِ سیاه درو *
* بجز کبود ے گردون ندیده هیچ نشان *

فراز و نشیب عقبها و مغاکهای آن قطع کرده بموضع قرابلاق رسید و ازانجا روان گشت و چون از تیرتاش گذشته در قوشون قاے سیاهي سپاه دشمن پیدا شد دران محل توقف فرمود مخالفان چون از وصولِ لشکرِ منصور آگاه گشتند خوف و هراس برایشان غالب شده درهمان شب آهنگ گریز کردند و هرکس سرِ خود گرفته * * بیت *

یکی شان سر از پا ندانست باز * بیابان گرفتند و راهِ دراز

نگون سار کرده دُرَفشِ سیاه * برفتند لرزان به بي راه و راه

و لشکر جته چون ازهم فرو ریخت از غایتِ دهشت هرفوجی بگوشهٔ بدر رفتند گروهی انبوه بهمان صوب که لشکر منصور آمده بودند گریخته میرفتند و با امیرزاده عمر شیخ باز خوردند و سپاه شاهزاده ایشان را غارتیده دمار از روزگار برآوردند و غلبه ازان گریختگان بطرفی دیگر بیرون رفته بودند امیر جهان شاه و شیخ علي بهادر با ایشان دو چار خورده همه را بهمان طریق کار بساختند * * شعر *

کسی را که برگشت روز از قضا * بکوشش نیابد خلاص از بلا

اگر باد گردد بکاه گریز * شود آسمان برسرش فتنه بیز

حضرت صاحب قران از کوتل تاري رین گذشته دشمنان را تا قراتاش تکامشي فرمود و خضر خواجه اغلن دل از ملک و مال برداشته بهزار حیله جان بدر برد * * بیت *

خضرخواجه کوچته رابود خان * چو بگریخت ازبیم صاحبقران

شدآواره یکباره ازجای خویش * تن ازبیم لرزان دل ازغصه ریش

نه ملک و نه مال ونه لشکربجای * زدهشت ندانست سر را زپای

سپاهش همه کُشته یا دستگیر * زن وکود کانش بخواري اسیر

اُلُس گشته یکباره زیر و زبر * نمانده زمردم دران بوم اثر

چنین باشد احوالِ آن پادشاه * که صاحبقران باشدش کینه خواه

عساکر گردون مآثر بقیه مخالفان را که دران کوه و صحرا بودند تا قولان کوتل تمام غارت کردند و غنیمت بسیار از اسپ و شتر و کوسفند وغیر آن بدست آورده اسیر و برده بی شمار گرفتند و صاحب قران سپهر اقتدار مظفر و کامگار ازانجا بازگشته بجیش(۱) آمد و غنایم آن فتوحات که محاسب وهم با نامل قیاس وتخمین ازعقد شمار آن عاجز آمدي مجموع برلشکر قسمت فرمود وازانجا بسعادت واقبال نهضت نموده واز قچرتو و پلا چرعبور فرموده موضع بولدوز مضرب خیام نزول همایون

---

(۱) در دو نسخه بجاي جیش (حلیش) و در یک کتاب بجایش (حلیس) است *

گشت امراء ولشکریان که برحسب فرمان با طراف وجوانب بقطع واستیصال دشمنان رفته بودند باغنایم بسیار وبرده بی شمار درین محل برحسب میعاد مقرر منصور ومظفر بسعادت بساط بوس فایز گشتند وآن موضعي است بغایت نزاهت وطراوت وچشمه بسیار دل پسند وعلف فراوان سود مند * بیت *

زبس چشمهٔ روشن باصفا * بُلُد وز خوانند آن جای را

که معنی بُلُدُوز اختر بود * همان چشمهایش منور بود

بقوت علفهای آن بوم وبر * بحدّیست ازقدرت داد گر

که اسپ ارچه باشد ضعیف ونزار * چو یکهفته گردد دران مرغزار

شود همچو کوهی روان بیگزند * قوی هیکل وفربه وزورمند

وازانجا تا بسمرقند دو ماهه راه کاروان است وحضرت صاحب قران کسی را پیش امیرزاده عمر شیخ فرستاد وفرمان داد که براه قهلغه روان شود ومجموع مخالفان را که دران نواحي و حوالی باشند مستاصل وناچیز گردانند شاهزاده با متثال امر مبادرت نموده ازقهلغه گذشته درراه بکوپلك که ازامرای بزرگ جته بود باز خورد وجنگی عظیم واقع شد * نظم *

* خروش آمد ونالهٔ کره نای *

* برانگیخت شهزاده لشکر زجای *

* دلیران رزم آزمای ازدوروی *

* خروشان و جوشان شده کینه جوی *
* همه دشت پرخسته و کشته شد *
* زمین سربسر چون گل آغشته شد *

آخرالامر شاه‌زاده ارجمند از فرّ دولت ابد پیوند فیروز گشت و کوپلك را گرفته به تیغ انتقام بگذرانید و تمام الوس اورا بغارتید و اسپ و گوسفند بسیار غنیمت یافته ازانجا روان شد و از موضع کوزن واوج فرمان گذشته بکاشغر درآمد و ازانجا نهضت نموده با لشکر ظفرقرین بمبارکي و طالع سعد باندگان که اقطاع خاصهٔ او بود نزول فرمود *

گفتار در مراجعت صاحب قران جهانگیر بمستقر سریر جلالت صریر خلافت مصیر

صاحب قران را چون خاطر همایون از کار رجته بپرداخت *

* شعر *

براعدای دولت مظفرشده * سپاه از غنیمت توانگر شده
همه دشمنان کشته یارانده * به بندش اسیران بسی مانده
دیار بداندیش را سربسر * همه رفته و کرده زیروزبر
برآورده از بوم دشمن دمار * برین گونه فرسنگ بیش ازهزار[1]

عزم دارالسلطنة سمرقند را وجههٔ همت عالي ساخت وبا

---

(۱) در دو کتاب بجای هزار (شمار) دیده شد *

تمام عساکر گردون مآثر از کچک یولدوز نهضت فرموده به الغ[1] یولدوز درآمد و درانجا طوی عظیم کرده بعیش و عشرت مشغول گشت و تمام نویینان و امراء و اشراف را بخلعت وکمر و انعام پادشاهانه محظوظ گردانید * بیت *

* همه دشت خرگاه و پرده سرای *
* ز دیباي زربفت کرده بپای *
* نهاده بخیمه درون تخت زر *
* همه پیکر تخت دُرّ[2] و گهر *
* نشسته برو شاه توران سپاه *
* بجنگ اندرون گرز و برسر کلاه *
* بدان فتح یك جشن شاهانه ساخت *
* سرانِ سپه را باحسان نواخت *
* بسی نامدارانِ کشورکشای *
* بخدمت رهي وار گردش بپای *
* زدستِ بتان نوش کرده بکام *
* شرابِ عقیقي بزرینه جام *
* دران عیش و عشرت چو شد چند روز *
* روان گشت ازان منزلِ دل فروز *

---

(۱) در بعض نسخ بجای الغ (اولوق) (۲) در سه کتاب بجای در (زر) دیده شد *

و امیر جهانشاه را در اغرق گذاشته در یکشنبه پانزدهم شعبان سنه (احدی و تسعین و سبعمایة) موافق بیلان ایل متوجه مستقر سریر سلطنت شد و بتعجیل رانده در یکشنبه هفتم ماه مبارک رمضان خطه جنت آئین سمرقند از فرّ قدوم همایونش غیرت سپهر بلند گشت جهانیان را از بشارت فتح حضرت صاحب قران و مراجعت نمودن در عین اقبال و کامراني نهال آمال و اماني بازهار و اثمار بهجت و شادماني تازه وبار ورگردید آغایان و شاهزادگان و امراء و نوبینان نثارها کرده طویهای لایق دادند و پیشکشهای مناسب کشیدند و ازادارات اقداح افراح ریاض عیش وعشرت را چنان سرسبز و شاداب داشتند که فصل پاییز رشک بهار آمد و کافه خلایق در سایه عدل و احسان و مهاد امن و امان مرفه و شادمان آسوده از عمر برخوردار شدند وچون زمستان برسید صاحب قران گیتي ستان ببخارا نقل فرموده در کول فرکتي قشلاق کرد و دران محل قوریاها گرفته قصرها ساختند و خانها پرداختند و چون دران موضع کول متعدد هست و هرگونه مرغان بتخصیص قوکه بلفظ فرس آنرا ارج مي گویند بسیار مي باشد و ازبرای قوشلامشي و صید طیور بغایت مناسب افتاده لاجرم درما بین آن کولها مسند خلافت مصیر ازشکوه صاحب قران جهانگیر زینت پذیر

مي گشت و بندگان همای فرعنقا شکر[1] عمدها مرتب داشته بکولها درمي آمدند و بغلغله خروش و طنطنه طبل و کوس مرغان را رمانیده مي پرانیدند و تا رسیدن بکول دیگر قوشجیان جانوران مي انداختند شنقارتند حمله تیز منقار و چرغ فلک سرعت نسرین شکار بطیران درآمده مرغان قوي هیکل چون ارج و حواصل از اوج هوا بقهر و استیلاء فرو مي آوردند و جسره چربدل و باز باند پرواز از کمین برکلنگ و قاز کشاده چنگ قضا آهنگ را بخون ایشان یاقوت رنگ میساخت خروش قوشجیان قورا قحوای قوا انفسکم مي شنوانیدند اما از آسیب حمله جان کسل طغرل امان نمي دید و آواز طبل باز مرغان را براجتناب و احتراز میداشت لیکن جلادت بحري و شاهین و دیگر جوارح صید آیین ایشانرا سالم نمي گذاشت * نظم *

* نه چندان ز مرغان باندك زمان *

* گرفتار مي شد که وصفش توان *

چه وفور طیور و کثرت مرغان دران مواضع بمرتبه ایست که صاحب تاریخ جهان کشای ثبت کرده که شاهزادگان چغتای و اوگدای یک زمستان درانجا قشلاق کرده بودند و هر هفته پنجاه شتر وارقوبرسم شرلغه باردوی بزرگ که در ظاهر

---

(۱) در بعض نسخ بجای شکر (شکار) مکتوب است *

سمرقند نشسته بود مي فرستادند و العهدة علیه وهم دران زمستان اختر اقبال امیر سلیمان شاه باوج کمال صعود نموده بعز مصاهرت حضرت صاحب قراني اختصاص یافت و طویهای پادشاهانه مرتب داشته پیشکش بسیار بمحل عرض رسانید و خدر معلی سلطان بخت بیگم را بآن نوبین کامکار دادند و امیرزاده میرانشاه قضایا و مهمات خراسان بر حسب دلخواه چنانچه ذکر کرده شد کفایت نموده متوجه پایه سریر اعلی گشت و امراء و نوبینان با قامت رسم استقبال قیام نمودند و دران قشلاق بشرف بساط بوس خسرو آفاق فایز شد *

* بیت *

* چو پرداخت شهزادهٔ نامور *
* زانجامشي (۱) پیش تخت پدر *
* جهاندارش از لطف در برگرفت *
* ببوسید روی و سخن درگرفت *
* بپرسیدش ازراه و هربیش و کم *
* زهردرسخن راند شهزاده هم *
* وزان پس بسی پیشکشها کشید *
* زمین بوسه داد و ثنا گسترید *
* شهنشه بسی آفرین خواندش *

(۱) در اکثر نسخ بجای انجامشی (الجامشی) دیده شد *

* بجـــائي سزاوار بنشـــاندش *
* جهان شاد ازان اجتمـــاعِ گزين *
* كزان تازه شد رونقِ ملـــک و دين *-

و در اثناء آن زمستان برمقتضای رای حضرت صاحب قران امیرزاده ابابکر پسر شاهزاده میرانشاه را دختر امیرحاجي سیف الدین نامزد شد و خدر معلی خانزاده برسم طوي اقامت نمود و هم دران اثنا برحسب عادت روزگار که هر شادماني راغمي و هر سوري را ماتمي درعقب مي باشد وانه هو اضحک وابکی مهد اعلی قداق خاتون که حر پدر صاحب قراني بود ازین سرای فاني بدار القـــرا جاودانی نقل کرد انا لله وانا اليه راجعون خاطـــر مبارک آن حضرت از وقوعِ این حادثه بغایت متالم شد و چهرهٔ همایون که دیدهٔ دین و دولت بآن روشن بود مصب سیول ملال و محن گشت ولاغرو * ع *

* القلب تحزن والعين تدمع *

ختم کلام معجز نظام و رسم آش و اطعام و افاضتِ خیـــرات و صدقات بفقراء و عجزه و ایتام فوق مایتصوره الاوهام باقامت پیوست و نعش محفوف بمغفرت را بکش برده دفن کردند وعز من لا یموت * * مصراع *

* روانش بخلد برین شاد باد *

و چون زمستان بآخر رسید صاحب قران گیتي ستان عزیمت دار السلطنة فرمود و همه راه در پناه حفظ و تایید الٰه کامران و شکارکنان بمراد و اقبال منازل مي گذاشت * نظم *

* بُنَه در یک شکارستان نمي ماند *
* شکار افگن شکار افگـــن همي راند *

و بفرخنده طالع مسعود از قرشي گذشته در جلگای دلکش کش بر لب آب خشکا در اقیار نزول فرمود * نظم *

سرا پردهٔ شاه چرخ اقتدار * زمین را کشیده زدیبا حصار
همه دشت گشته کران تا کران * پر از خیمه و خرگه و سایبان

گفتار در قرلتای فرمودن حضرت صاحب قران

چون از میامن آثار شوکت و اقتدار حضرت صاحب قران کامگار آفتاب دولت ترک بتخصیص الوس چغتای باوج عظمت و جلال صعود نمود و کمال رفعت و استقلال یافت چنانچه از حدود مشرق تا بمغرب پرتو تسلط و استیلاء انداخت و از کثرت غنایم وافر که در یورشهای پیاپی از فتوحات متواتر بدست جلادت عساکر گردون مآثر مي افتاد یساقیان معسکر ظفر مآب از روی مکنت و اسباب بر امرای دیگر عهد و زمان فایق بودند هر آینه رای ممالک آرای که آیتي بود

لازم الاتباع در شان احکام سلطنت و کشور کشائي اقتضای آن فرمود که در شانِ لشکر اضافتی رود و در بهار آت ئیل سنه (اثنین و تسعین و سبعمایة) در آق یار که از فرّ نزول همایون مهبط انوار ابهت و افتخار بود بقرلتای بزرگ فرمان داد و بعد از جمع تمام امراء و نویینان از تومانات و هزارجات و صدجات و سایر هروران و حکام مواضع و ولایات رسومِ طوي و قورلتای و آدابِ آن بحشمتي و تجملي مرتب افتاد که جهان فریدون و افراسیاب دیده مثل آن ندیده بود و نشنیده و چون اشارت علیه در باب زیادت کردن شان سپاه بنفاذ پیوست •

• نظم •

سرانِ سپه سربسر هرکه بود • بخدمت کمر بسته فرمان شنود

بموجبی که فرمان واجب الاذعان جریان یافت قرار گرفت و مجموع التزام نموده خط بازدادند که برحسب مقرر سپاه بعرض گاه رسانند و تواجیان بزرگ که خطبا زمي ستدند امیر حاجي سیف الدین بود و امیر جهانشاه جاکو و امیر شمس الدین عباس و هم دران ولا طویهای خسروانه مرتب گشت و جشنهای پادشاهانه مشتمل بر انواعِ تجملات و تکلفات ترتیب کرده شد بغتاقهای گوهر آگین برفرق خواتین بلقیس آیین • ع •

• گفتي مگر ثریا درماه کرده منزل •

و ساغرهای بلورین در دستِ ساقیانِ زهره جبین * ع *

* صافی زهر کدورت همچون ضمیر عاقل * بیت *

جهان بآبادی شد آراسته * همه بوم پرزیور و خواسته

جهان شد نهان زیر دیبای چین * پراز در و گوهر بسیطِ زمین

و مهد اعلی سونج قتلغ آغا دخترِ شیرین بیگ آغا که نهالی بود

از دوحهٔ ابهت و جلال و رخسارِ افتخارش را حضرت صاحب

قران خال بامیرزاده عمرشیخ دادند و بعد از فراغ ازین امور

برحسب اجازت و اشارتِ حضرت صاحب قران امیرزاده

میرانشاه بخراسان معاودت فرمود و امیرزاده عمرشیخ

باندگان و امراء و نوبینان نیز بیورتهای خود باز گشتند و حضرت

صاحب قران بمستقر سریر سلطنت فرمود و بعد از چند روز در

ظاهر سمرقند مرغزار یلغزیغاج مرکزِ استقرار رایتِ فتح آثار

نصرت شعار گشت * بیت *

* نظامِ حال زمانه قوامِ کار جهان *

* تمام گشت باقبالِ شهریارِ جهان *

گفتار در لشکر فرستادنِ حضرت صاحب قران بطرف جته

حضرت صاحب قران گیتی ستان هم در اوایلِ سال مذکور

امیر سلیمان شاه و خداداد حسینی و امیرشمس الدین

عباس و برادرش امیر عثمان و ازامرای قوشون و خانه بچگان صدیق تابان و سلطان سنجر پسر امیر حاجي سیف الدین و حسن جاندار و تلك قوچین و عید خواجه و توکل باورچي و نصرت قماری با بیست هزار سوار بطرف چته روان فرمود و چون از سیحون عبور نموده از تاشکنت بگذشتند و به اسي کول رسیدند از پیش امیرزاده عمر شیخ امیر ملش اپردي و پسرش پیکش و بدر و صدر ترکمان با پنج هزار مرد از شجعان و دلاوران ازجانب اندگان رسیده بایشان پیوستند و چون بکوك توبه رسیدند چند روز دران موضع توقف کرده بتفحص احوال مخالفان مشغول شدند و ازانجا پی دشمنان گرفته از راه عقبه ارجتو روانه شدند و ازمخالفان هرکرا یافتند •

• بیت •

بکشتند یازنده کردند اسیر• زن و بچه شان اولجه برنا و پیر

بغارت ببردند چیزي که بود • زخشك و زتر شان برآورده دود

باین طریق اطراف وجوانب آن نواحي و اراضي را بمراکب جلادت و صرامت مي پیمودند تا از المالغ گذشته و از آب ایله بشناه عبور نموده بقراتال رسیدند که یورت انکاتورا بود و درانجا خبر یافتند که از قوجینان اولجه بوغا مجلکاجي که با چهار صد سوار پیشتر بخبرگیري رفته بود درشکار گاهي با قمرالدین دو چار خورده جنگي عظیم کرده اند و بسیارے از

جانبین بقتل آمده امرای از برای تحقیق کیفیت این قضیه حسن جاندار و ملش و پیکش را بفرستادند ایشان روی شهامت عزم براه آوردند و چون بموضعي رسیدند که آن جنگ واقع شده بود کشته بسیار دیدند افتاده و دران میان از لشکریانِ خود از قوم منلغو شخصی را یافتند زخم دار که از حیاتش رمقي مانده بود و چهل روز بعلف گذرانیده اورا غمخواري نموده پیش امراء آوردند او تقریر کرد که دران موضع با قمرالدین جنگ کردیم و بسی مردم از هردو طرف کشته شدند و سپاهِ ما شکسته بیرون رفتند وقمرالدین بصوب صحرای ایجنی بوجنی روان شد امراء بی توقف در عقب او بتعجیل براندند و چون از ایجنی بوجنی بگذشتند و به اوکرکیتجی رسیدند اغرق را دران محل گذاشته بایلغار روان شدند و چون بکنارِ آب ارتیش رسیدند قمرالدین از آب گذشته بود و بطرف تولس که گویند سمور و قاقم دران بیشها مي باشد رفته و سالها و عمدها که بسته بودند و بدان از آب گذشته یافتند امراء چند روز دران موضع درنگ نمودند و هریک کسِ خود را از آب گذرانیدند تا داغ و تمغای ایشان بران درختهای صنوبر عالي که دران بیشها بود کشیدند *

* بیت *

* تا زشیرانِ سپاهِ حضرتِ صاحب قران *
* باز ماند بر درختِ بیشهٔ دشمن نشان *

* یک وجب بوم از زمین کشور دشمن نماند *

* کین سپاه اسپ تسلط برفراز آن نراند *

و چون زمان یورش ایشان دران بیابانها قریب شش ماه متمادي شده بود و لشکریان را زواده نمانده و دران مدت بیشتر بگوشت شکاري و پیاز صحرائي مي گذرانیدند (و هوا نیز سرد[1] شده بود) ازانجا بسعادت معاودت نمودند و براه الطون کورکه بازگشتند و آن راهي است که ازدو طرف او بحیره عظیم هست که آنرا اتراك کول گویند و منازل و مراحل قطع کرده درسمرقند بپایه سریر اعلی سعادت بساط بوس دریافتند *

گفتار در توجه نمودن خدیو افاق بدشت قبچاق

در پاییز همین سال سنه (اثنین و تسعین و سبعمایة) صاحبقران گیتي ستان عزم نهضت همایون بجانب دشت قبچاق جزم فرموده سایه التفات بتفقد حال لشکر و ترتیب سپاه انداخت * * نظم *

زاسپان که بودش بصحرا یله * بیاورد ازدشت چوپان گله

کجا بود ازان لشکر نامدار * پیاده کسی شاه کردش سوار

زاسپ و سلاح و زر و خواسته * سپاهش سراسر شد آراسته

و ازسمرقند درضمان حفظ و تایید ذوالجلال بسعادت و اقبال

---

(۱) دربعض نسخه بجایش (وزمستان دررسیده بود وهوا بغایت سرد شده) است *

روان شد و بر آبِ خجند پل بسته عبور نمود و زمستان در تاشکنت میان یارسین و جناس قشلاق فرمود و دران اثنا رای مصلحت نمایش زیارت مرقد تابان فرقد شیخ مصلحت را قدس سره از معدات حصول مقاصد دیني ودنیوي دانسته بآن قصد عنان توجه بصوب معموره خجند معطوف گردانید و از صدق نیت و صفای طویت مراسم زیارت بتقدیم رسانیده دو هزار دینار کپکي از وجهی که تصدق را شاید بارباب استحقاق صرف فرموده بتاشکنت بسعادت معاودت فرمود و درانجا مزاج همایون آنحضرت از نهج استقامت انحراف یافته عارضهٔ مرضي طاري شد و غلوای سورت آن بغایت اشتداد پذیرفت و مدتِ یک اربعین متمادي گشت چنانچه امراء و ارکانِ دولت عظیم پریشان خاطر و اندیشناك بودند *

* نظم *

* زبیم تکسرش جهان مي لرزید *
* وزلفظِ ملالتش زبان مي لرزید *
* اوجانِ جهان بود و دران سال ازخوف *
* برجانش دوصد هزارجان مي لرزید *

میامنِ انفاس قدسي جهت امن و امان جهان و جهانیان بدعوات صالحات مواظبت نموده زبان حال هرگویا و لال فحوای این مقال بادا مي رسانید * * نظم *

* گر تیغ تو یك دم از میان برخیـــزد *
* عصمت همه را زخان و مان برخیزد *
* از بستر غم که جای بدخواه تو باد *
* برخیز سبك ورنه جهان برخیـــزد *

تا آفتاب سلطنت و اقبال ازکسوف سقم وملال انجلاء پذیرفته همایون ذات بی همالش را از داروخانه ما هو شفاء ورحمة للمومنین شربت شفای کلي کرامت گشت روزگار زبان تهنیت بمضمون * شعر * *

* المجد عوفي اذ عوفیت والکرم *
* وزال عنک الی اعدائک الالم *
* وما نخصک فی برء بتهنیة *
* اذا سلمت فکل الناس قد سلموا *

برگشاد و کافه خلایق شادمان و مستبشر گشته هرکس شکرها گزارد و شکرانها داد و بعد از چند روز که مزاج مبارک بحال قوت باز آمد و امیرزاده میرانشاه با لشکر از خراسان رسیده بسعادت بساط بوس مستسعد شد رای عالي حضرت صاحب قراني به ترتیب لشکر التفـــات نموده امراء و نویینان را بنوازش پادشاهانه مخصوص گردانید و عامه لشکریان را اولکا(۱) داد * نظم *

(۱) در سه نسخه بجای اولکا (اوکلکا) مکتوب است *

در مخزن سیم و زر برگشاد * سپه را درم داد و دینار داد
ز اسپ و سلاح و زهرگونه چیز * بهرکس ببخشید و بنواخت نیز
و بعد از ترتیب لشکر التفات نموده غجرجیان را برامراء
قسمت فرموده و در قول که مرکز رایات نصرت شعار بود تمور
قتلغ اغلن پسر تمور ملك خان و کونچه اغلن و ایدکو اوزبك
برسم قلاوزي ملازم بودند و در روز پنجشنبه دوازدهم صفرسنه
(ثلث و تسعین وسبعمایة) که آفتاب درهشتم درجه دلو بود
موکب همایون درضمان عصمت و تایید ملك جلیل نهضت
فرمود و امیرزاده پیرمحمد جهانگیر و امیرزاده شاهرخ را
جهت ضبط مملکت باز داشت و امیرلعل و امیرملکت را ملازم
ایشان ساخت و آغایان را مجموع بازگردانید مگربانوی
کبری جاپان ملك آغا بنت حاجي بیگ جته که دران سفر
دولت آسا بسعادت مرافقت و مصاحبت آن حضرت مستسعد
بود و چون رایت ظفر پیکر محفوف بفتح مبین و نصرعزیز
حرکت کرد امراء تومان وهزاره وامراء قوشون هریك
بمورچل روان شدند و چون موضع قراسمان مخیم نزول فرخنده
گشت ایلچیان توقتمش خان برسیدند امراء و نویینان ایشان
را بمحلّ مناسب فرود آورده لوازم رعایت بتقدیم رسانیدند
و بواسطه برف و بارندگي چند روز دران منزل توقف افتاد
و چون خبر وصول فرستادگان توقتمش خان بسمع مبارك

حضرت صاحب قران رسید[1] * بیت *

بفرمود تا برکشایند راه * درآرند شان از درِ بارگاه
چو دستوري از شاه دریافتند * بخدمت رهي وار بشتافتند
بعزت نهادند سر بر زمین * زبانی[2] پر از پوزش و آفرین
وبعد از تقدیم مراسمِ زمین بوس یکدست شنقار ونه اسپ
راهوار که جهت پیش کش آورده بودند بعز عرض رسانیدند
صاحب قران سعادت قرین رعایت آیین سلطنت را شنقار
بر دست سپهر اقتدار مکرمت آثار گرفت اما از حمیت
پادشاهانه زیادت التفاتي نفرمود ایلچیان زبان استکانت
وانکسار بصنوف اعتذار و استغفار گشاده رسالتِ توقتمش
خان را بوساطت عظماء امراء زانوزده عرضه داشتند محصلش
آنکه آنحضرت نسبت با من بمثابت پدر و ولي نعمت کهتر
پرور است چه سوابق حقوقِ انواع ایادي ونعم که درباره
من ارزاني داشته زیادت ازانست که از هزار یکی واز
بسیار اندکي شرح توان داد اگر آن کردارِ تباه ومخالفتِ
بی جایگاه که از شورشِ بخت تیره روز وافسادِ مردم شریر
بد آموز بران اقدام نموده ام وازان شرمسار و پشیمانم بکمال
عواطف و مراحم خداوندانه عفو فرمایند ضمیمه سایر الطاف

---

(۱) در چهار نسخه بجای رسید (پیوست) است * (۲) در بعض
نسخه بجای زباني (زبانها) دیده شد *

و اعطاف گردد و من حدّ خود شناخته بعد ازین بکسر موی پای
از طریقِ متابعت و انقیاد بیرون ننهم و در مراعاتِ شرایط
ادب و طاعت گزاري هیچ دقیقه فرو نگذارم * • بیت •
یکـــی بنده باشم بفرمان شاه * نه پیچم دگرسر ز پیمـــان شاه
حضرت صاحب قران فرمود که در مبـــادي حال که او از
دشمنان جسته زخم خورده و خسته تنها پیش ما آمد عالمیان
را معلوم است که او را در سلک فرزندان در آورده رعایتِ
او بچه مرتبه کرده شد و از جمله برای او لشکر باُورس خان
کشیدم و بدان سبب چندین اسپ لشکریان و اموال و اسباب
فراوان دران سال عرضه تلف شد و با وجود آن در تقویت
و تمشیتِ او اهتمام نمودم تا ایل اورا از ایل آرس خان
جدا کرده بدو دادم و دستِ او را بنوعي قوي کردم که بر
تخت الوس جوجي بخاني استقرار یافت دولت از فضل
باري تعالی است اما سببش من بودم و پیوسته او را بزبان
عطوفت و شفقت پسرخوانده ام و او مرا پدر مي گفت و چون دولت
بر و قرار گرفت و قوتی و شوکتی در حالِ خود مشاهده نمود حقِ
نعمت و احسان فراموش کرده شرایط فرزندي بجای نیاورد
و چون ما بایران زمین نهضت نموده به تسخیر فارس و عراق
مشغول بودیم طریقِ عصیان پیش گرفته لشکر فرستاد تا حوالی
مملکت ما را خراب کردند و من سایه التفات بران نیفداختم

تا مگر از کردار نا پسندیده خود انفعال یافته دست از بی حفاظی و فضولی باز دارد و از شرابِ غرور چنان بیخود شده که اصلا نیک از بد نمیداند دگر باره لشکر کشید و گروهی انبوه بمنقلای پیش فرستاد و بولایت ما در آمدند و همان که روی توجه بجانب او آوردیم سیاهی سپاهِ ما نادیده فرار اختیار کرد و اکنون که از عزیمت ما آگاه شده است از درِ عجز در آمده عذر خواهی می نماید چون بکرات نقضِ عهد و پیمان از و مشاهده رفته بر قولِ او اعتماد کردن از حزم دور است عزیمتی که کرده ایم و لشکر از ان جهت آورده بتوفیق ربانی و تایید آسمانی با مضا خواهم رسانید * * مصراع *

* تا در میانه خواستهٔ کردگار چیست *

ارجع الیهم فلناتینهم بجنود لا قبل لهم بها و لنخرجنهم منها اذلة وهم صاغرون و با این همه اگر راست میگوید که طالب صلح است می باید که علی بیگ باستقبال فرستد تا با امراء جانقی کرده آنچه مصلحت باشد بجای آوریم و بعد از اقامتِ رسم طوی ایلچیان را خلعت های زرد وزی پوشانید و وثاق تعیین فرموده مثال داد که مراسمِ رعایت و مراقبت بتقدیم رسانند و در چهارشنبه شانزدهم ربیع الاول قورلتای کرده با شاهزادگان و امراء مشورت فرموده و ایلچیان توقتمش خان را گرفته بطالع فرخنده و اختر

سعد با تمام عساکر گردون مآثر روی کشورکشائي براه نهاد وازیسي و قراجوق و میران گذشته سه هفته دربیابان و چول اه رل و مراحل قطع کردند و اسپان از کثرت سیرو قلت آب مانده و خراب شده درپنجشنبه غره جمادي الاول بموضع سارق اوزن رسیدند و چهارپایان را سیراب گردانیده شکر باریتعالی بجای آوردند و چون سیلي عظیم آمده بود چند روز درانجا توقف نمودند وبعد ازان گذرگاه باز جسته کورگه زدند و کوچ کردند و بشناه از آب بگذشتند و دران شب دو نوکرایدکو اوزبك گریخته به بیابان و چول بطرف توقتمش خان بدر رفتند حضرت صاحب قران درعقب ایشان کس فرستاد و بایشان نرسیدند و رایت نصرت شعار ازانجا روان شده سپاه ظفرپناه دربیابان و چول درمغاکها آب یافته مي رفتند روز چهارشنبه بیست ویکم ماه مذکور بکوهی رسیدند که بکچك[1] تاق مشهور است وازانجا کوچ کرده دو شب درمیان روز جمعه موضع الق[2] تاق مخیم نزول همایون گشت مهرسپهر صاحب قراني وجهان بانی بنشاط نظاره آن دشت ببالای کوه برآمد صحرا درصحرا سبزه بود آن روز درانجا توقف فرمود وامرعالي بنفاذ پیوست که لشکریان سنگ آوردند

---

(۱) دربعض کتب بجایش (به کجیك طاق) * (۲) دربعض نسخ بجایش (اولوق طاق) مکتوب است *

و درین محل نشانه بلند مانند منـــاری برافراشتند وسنگ تراشانِ چابك دست تاریخ آن ایام بران نگاشتند تا یاد نامه بر روی روزگار باقي ماند وازانجا کوچ کرده شکارکنان روان شدند و بکنار آب بیلاق جوق رسیده فرود آمدند و از آب گذشته بعد از هشت روز بموضع انا قرغوی رسیدند و چون از ابتدای نهضتِ مبارك قریب چهار ماه گذشته بود ولشکریان را آزوق نمانده واز اطرافِ آن بیابانها پنج ماهه و هفت ماهه هیچ آبادانی نیست دراردوی همایون که ازغایت فسحت مجال وکثرتِ شجعـــان وابطال وبسیارے خیول و جمال دریایي بود درجوش وجهانی پرولوله وخروش تنگي وگراني پیدا شد چنانچه یك سرگوسفند بصد دینار کپکي ویك من غله بسنگ کلان که عبارت از شانزده من شرعي باشد بصد دینارکپکی رسید و یافت نمي شد حضرت صاحب قران قولی فرمود وبامرای تومان وهزارجات و صد جات و ده جـــات جاررسانیده مچلکا بسربازستند که هیچ آفریده دراردو فان وکماج وبغرا وتتماج ورشته واماج وامثال آن نپزد وازمطبوخ به بلماق اکتفا نمایند وامراء جهت احتیاط تجربه نمودند وازیک من آرد بسنك انبارکه عبارت از هشت من شرعي باشد با اضافه سبزي که آنرا مطرگویند شصت کاسه بلماق بیرون آمد ومقررفرمودند که ازلشکریان هریک

بیک کاسه ازان قناعت کنند و بیشترسپاه آن هم نمي یافتند و پیوسته دران صحراها مي گشتند و از تخم مرغان و انواع جانوران که دران بیابان مي یافتند و علفی که مي توانست خورد روزگار مي گذرانیدند و بدین طریق میرفتند حضرت صاحب قران در روز شنبه اول جمادي الاخری شکار اختیار فرمود و تواجیان با امراء جرنغار و برنغار جاررسانیده سپاه بچراگاه روان شدند و تمام آن صحرای بی انتها فرو گرفته وحوش و طیور بی شمار براندند و بعد از دو روز قمار مشي کرده * * بیت *

* ملک هرسو که مرکب راند حالي *
* زمیـــن از گور و آهو کرد خالـــي *
* چو لختی گشت و صید افگند تا چاشت *
* ازانجا سوی منزل راه برداشت *
* وزان نخچیرگاه آمد سوی تخت *
* بفیـروزی قرین دولت و بخـــت *

وسپاه از فرّ اقبال شاه عالم پناه از گوزن و آهو و بکن[1] و دیگر انواع نخچیر چندان انداختند که چنان کثرتی بی قیاس با وجود چنان تنگي که دست داده بود فربه را گزین کرده بهرمي داشتند و لاغررا مي گذاشتند * * شعر *

---

(۱) در یک نسخه بجای بکن (بُلن) است

زهرجنس چندان گرفتار شد * که گیرنده را دست بیکار شد
و از جمله نوعي آهو دران صحرا یافتند از گاومیش بزرگتر که
مثل آن هرگز مشاهده ننموده بودند و مغول آنرا قند غای
میگویند و دشتیان بُلن(۱) بسیارے ازان نیز انداخته بودند
و مدتي قوت لشکریان از گوشت شکاري آماده بود *

گفتار در عرض دیدنِ حضرت صاحبقران لشکرِ منصور را

بعد از فراغ از شکار رای اصابت شعار صاحب قران
سپهر اقتدار پرتوِ التفات بر بازدیدن جبه و عرضِ عساکر
گردون مآثر انداخت لشکر از میمنه و میسره و قلب و جناح
چون گوهرِ تیغ در آهن نشسته و مرکبان باد پای را چون آتشِ
جهنده از دلِ آهن در برگستوان نهان کرده * * بیت *
سپاهی بکثرت فزون از شمار * ظفرپیشگانِ تسلط شعار
بهیجا چو آشفته پیلانِ مست * همه نیزه و گرز و خنجر بدست
گرفته سپرهای چرمِ نهنگ * برافگنده برگستوانِ پلنگ
نه از مرگ شان باک نه از تیغ تیز * نه از آب بیم و نه ز آتش گریز
بمردي یگانه بکوشش گروه * برزخم سندان برحمله کوه
برین گونه لشکر از حیز قیاس بیرون و بکثرت ستاره و صولت
گردون سراسر مکمل و آراسته فوج فوج و تومان تومان بمورچلِ

---

(۱) در دو نسخه بجای بلُن (بکن) دیده شد *

خود روان شده متوجه عرض گاه گشتند * * نظم *

* جهاندار چون لشکر آماده گشت *
* برآمد باسپ و درآمد بدشت *
* یکی تاج برسر زیاقوت وزر *
* بچنگ اندرون گرزهٔ گاوسر *
* عنان را بسوے جرنغار تافت *
* جهان سربسر کوه فولاد یافت *
* درآمد روان ازسرِصف نخست *
* فروجست بیردي بیگ ازاسپ چست *
* که تومان او بود ازآغاز صف *
* گروهی همه تیغ و خنجر بکف *
* بقصد عدو تنگ بسته میان *
* بالماس کین تیزکرده سنان *
* سپهبد زده زانو اسپی کشید *
* زمین بوسهٔ داد و ثنا گسترید *
* که بادا جهان از کران تا کران *
* بفرمان صاحب قران جاودان *
* سروجانِ ما ازرهِ دین وداد *
* فداي سمِ مرکبِ شاه باد *
* برایشان جهاندار کرد آفرین *

* که آباد بادا بگردان زمین

و چون حضرت صاحب قران تومان بیردي بیگ را قوشون قوشون بنظر التفات احتیاط فرموده بسعادت و اقبال پیش راند تومان خداداد حسیني مکمل و آراسته صفها کشیده بودند * * بیت *

سپاهي همه صفدر و رزم ساز * دلیران گردن کش و سرفراز
سوارانِ جنگي و مردانِ کار * کمند افگن و گُرد و خنجرگزار

خداداد حسیني بعد از اقامتِ رسم اولجامشي و پیش کش زبان اخلاص بعرض ثنا و دعا برگشاد * * بیت *

بسی آفرین کرد بر شهریار * که باشي چنین جاودان کامگار
چنان باد گیتي که کامت بود * فلک بنده اختر غلامت بود
تن و جانِ مابندگان سربسر * فداي رهِ خسرو تاج ور

شهنشه مراو را نوازش نمود * بسی آفرین کرد و حرمت فزود و بعد از تومان خداداد شیخ تمور پسر آقتمور بهادر با هزارهای سلدوز صفها آراسته ایستاده بودند * * نظم *

سپاهی سبك حملهٔ تیز جنگ * گشاده بکین جستنِ خصم چنگ
چو پیلِ دمان و چو شیرِ ژیان * بکف تیغ و گرز و کمند و کمان

شیخ تمور بهادر رسوم نیکوبندگي بتقدیم رسانید و زانوزده اسپ کشیده * * شعر *

و زان پس دعا کرد بر شهریار * که بادا مطیعت فلک بنده وار

بکام تو بادا زمین و زمان * نگه بان جانت خدای جهان
چو ما بندگان در رهت جان سپار * بهر وقت و هرجا هزاران هزار
جهانبان ز گفتار او شاد گشت * برو آفرین کرد و زانجا گذشت
و بعد ازان گروه انبوه لشکر فیروزي اثر شاهزاده عمر شیخ صفها
مرتب داشته و اعلام فتح و نصرت برافراشته دران صحرای
وسیع المجال راه برگذرندگان صبا و شمال بسته بودند *

* بیت *

ز انبوه لشکر دران پهن دشت * بصد حیله باد از هوا مي گذشت
سپاهي سرافراز گیتي فروز * سواران جنگ آور و کینه توز
همه با دل شیر و نیروی ببر * ز نوک سنان شان خراشیده ابر
چون آفتاب رایت ظفر پیکر پادشاهي محفوف بعون و تایید
الهي سایه وصول برایشان انداخت شاهزاده با قامت
وظایف خدمت مبادرت نمود و بعد از تقدیم مراسم ادب
بنوعی که از چنان شاهزاده سزد پاسخ همایون را ز انوزده
زبان را با تنیه فایحه بیاراست * * نظم

* که ای بر ملک و دین فیروزي از تو *
* جهان را طالع بهروزي از تو *
* کلید تیغت از فتح عدو بند *
* گشاد از حدّ چین تا مرز در بند *
* نگویم کت ز بخت است ارجمندي *

* که خود بخت از تو دارد سربلندي *
* بهر منزل که مشك افشان کني راه *
* منور باد چون خورشيد و چون ماه *
* بهـــر جانب که روآري بتقـــدير *
* رکابت باد چون دوران جهانگير *
* کمـــر بستـــه بدرگاهِ تو از جـــان *
* غـــلامـــانِ زما بهتـــر فراوان *
* جهاندارش فراوان آفرين خواند *
* دعايش بر زبانِ مرحمت راند *
* که از بختِ بلندت ياوري بـــاد *
* بر اعدايت همیشه برتري باد *
* وزانجا شادمان مرکب روان کرد *
* غبارش باد را عنبرفشان کرد *

و چون حضرت صاحب قران از عساکر امیرزاده عمرشیخ نظاره کنان درگذشت لشکر سلطان محمود خان و تومان امیر سلیمان شاه کران تا کران آن دشت بی پایان فروگرفته صفها ترتیب داده بودند وایستاده * * بیت *

* سپاهي ز ريگِ بيابـــان فزون *
* که کيـــنِ نهنگان دريـــای خون *
* همه تند و کينه کش و رزم ســـاز *

* سترگ و جهان سوز و دشمن گداز *

ایشان نیز طریق معهود بپای ادب بسپردند و هریک رعایتِ رسم بجای آورده * * نظم *

همي خواند بر شهریار آفرین * که بی تو مبادا کلاه و نگین
خدایت بهر کار یاري دهاد * ز چشمِ بدان رستگاري دهاد
جهانت بکام و فلك بنده باد * قضا یاور و بخت فرخنده باد
براهت نداریم جان را دریغ * اگر تیر بارد وگر گرز و تیغ

جهانبان برایشان ستایش گرفت * جهان آفرین را نیایش گرفت
بسی خواند برهریکي آفرین * که پیوسته باشید با داد و دین
وزانجا باقبال بگذشت شاد * زگردِ رهش عطر سا گشت باد

بعد ازان ماهچه چتر آسمان سای آفتاب ارتفاعش پرتوِ سعادت برلشکرِ شاهزاده جوان بخت محمد سلطان بهادر انداخت گروهی که از چین جبین خشم شان روزگار چون زلف پریشان خوبان بهم برآمدی و ازصدای خروش قهر شان مهر سپهر چون دیده بلا دیده عاشقان تیره و خیره ماندی فضای آن صحرای بي انتهارا از غایتِ کثرت بتنگ آورده صفها آراسته بودند واستاده * * بیت *

سپاهی زبسیاری از حد برون * یکایک بمردي ز رستم فزون
دلاور سوارانِ پرخاش جوی * دلیرو قوي هیکل و تند خوی
چو شیران درخشم وپیلانِ مست * زجان ازپی آب روشسته دست

و چون حضرت صاحب قران دیده احتیاط بنظاره آن جهان سوزان خون خواره برگماشت شاهزاده محمد سلطان در اقامت رسم اولجامشی و عرض پیش کش شرایط ادب مرعي داشته خطاب مستطاب را بفنون دعا و ثنا بیاراست *

* نظم *

که ای شاه سریر آفرینش * دعایت حرز جان اهل بینش
گذشته زاختر و انجم کلاهت * گرفته مشرق و مغرب سپاهت
فروغ لعل خورشید از نگینت * طلوع صبح اقبال از جبینت
زبهر سجده پیشت گاه و بیگاه * کلاه افگنده هم خورشید و هم ماه
مظفر باد ت از دولت نشانه * مبادا یک زمان بی تو زمانه
همیشه حشمتت درچاره سازي * بقا در سوزي و عاجز نوازي
سپهرت رام در فرمان روائي * خدایت یار در کشورگشائي
چو کار افتد بوقت جان سپاري * زما کوشش زاقبال تو یاري
زهی توفیق آن فرخنده چاکر * که در بازد براه خدمتت سر
شهنشه را خطاب شاهزاده * نشاط افزود و شد خاطرگشاده
برو کرد آفرین از شاد کامي * که ای شایسته فرزند گرامي
چراغي چون تواند رد و مانم * چرا روشن نباشد چشم جانم
بهر کاري زیزدان یاریت باد * زعمرو ملک بر خورداریت باد
و چون بهمین منوال لشکرقول ظفر قرین که از وفور کثرت بحري بود امواج آن افواج بهادران جلادت آیین فوج فوج بترتیب

عزملاحظه همایون دریافتند امراء و نوینان بمراسم آداب معهود قیام نمودند و دربرنغار لشکرِ نصرت شعار شاهـــزاده کامگار میرانشاه بهادر و دلاورانی که سرمه دیده روشن اقبال را جز گردِ حرب و قتال ندا استندي و گلگونه رخسار برافروخته سعادت بغیر از خونِ مبارزانِ میدانِ جلادت نشناختنـــدي صفها مرتب ساخته رایتِ فیروزي براوج گردون برافراخته بسیط هامون را کران تا کران فرو گرفته بودند * * بیت *

* سپاهي به بسیارے از ریگ بیش *
* گذشته گه مردي ازجانِ خویش *
* ندیده کسی پشتِ ایشان بجنـــگ *
* بچستي چوباد و چو کوه ازدرنگ *
* فـــروزندهٔ آتـــشِ کارزار *
* فـــرازندهٔ رایتِ شهـــریار *

و چون حضرتِ صاحب قران ظفردرکاب و نصرت هم عنـــان بایشان رسید امیرزاده میرانشاه که شهسوارِ میدانِ سلطنت و کامگاري بود پیاده گشته پیش آمد و آنچه ازرسوم و آداب آن مقام تواند بود * * مصراع

* چنان کزچنان نامداري سزد *

بجای آورد وزانو زده طوطي ناطقه را بادای و ظایفِ ثنا ودعا شکرخا گردانید * * نظم *

* که ای شاهِ دریا دل و پاک دین *
* فروزندهٔ تاج و تخت و نگین *
* جهان آفرین تا جهان آفرید *
* چو تو پادشاهي نیامد پدید *
* جهان مر ترا داد یزدانِ پاک *
* ز تابنده خورشید تا تیره خاک *
* بگیتي همه خوبی از داد تست *
* کجا هست مردم همه یاد تست *
* توئي در جهان شاه بیدار بخت *
* ترا دیده دولت سزاوار تخت *
* درخشنده تیغت عدو سوز باد *
* دُرَفش و سنان از تو فیروز باد *
* بجان بنده و هرکه هست از سپاه *
* کمر بسته ایم از پی کام شاه *
* درین داوري داورت یار باد *
* سرِ بختِ دشمن نگونسار باد *
* خدیوِ جهان شاه صاحب قران *
* ز گفتار شهزاده شد شادمان *
* برو آفرین خواند و بر لشکرش *
* سخنها بسی گفت از هر درش *

* که بیدار دل باش و سنجیده گوی *
* به یزدان پناه آور و کام جوی *
* مکن ایمنی در سرای فسوس *
* که گه روشن است و گهی آبنوس *
* ز تو نام باید که ماند بلند *
* مگر دل نداری بگیتی نژند *
* جهان آفرین از تو خشنود باد *
* سر بدسگالت پر از دود باد *

و همچنین در برنغار امراء نامدار و نوینان رفیع مقدار محمد سلطان شاه و امیر حاجی سیف الدین و امیرجهانشاه جاکو و دیگر امراء و سپهداران که تعرض بذکر هریک نمودن موجب تطویل کلام می شود هریک تومانِ خود را هزاره هزاره و قوشون قوشون مرتب ساخته و مکمل برآراسته بجای خود داشته بودند و حضرت صاحب قران بهرفوج که می رسید امراء زانو زده اسپان می کشیدند و بزبان اخلاص و هواخواهی وظیفه دعا و ثنا بادا می رسانیدند و عاطفت پادشاهانه همه را استمالت فرموده بستایش و تحسین بلند پایه و سرافراز می گردانید تا بدو روز از وقت بام که جمشید خورشید بسبز خنك فلک سوار میگشت تا بهنگام شام که قهرمان گردون سپاه ستاره عرض می داد لشکرے بدانشان بساني که در

جلگای کش بموضع آق یار مقرر شده بود و امراء خط بازداده بودند عرض دیده شد بعد ازان کورگه زده سورن انداختند و فرود آمدند روزگار از شوکت صاحب قران کامگار و کثرت ترتیب آن لشکر جرار متعجب مانده مصدوقه * * بیت *

* اي سپاهت را ظفر لشکرکش و نصرت یزك *
* نه یقین برطول و عرض لشکرت واقف نه شك *

برای العین مشاهده نمود *

گفتار در روان کردن حضرت صاحب قران کشور کشای امیرزاده محمد سلطان را بمنقلای

حضرت صاحبقران امراء و سران سپاه را بانعام و نوازش استمالت فرموده خواست که منقلای روان سازد دران حال امیرزاده جوان بخت محمد سلطان بهادر زانو زده التماس نمود که منقلای او باشد حضرت صاحبقران را آن جرأت و دلاوري بغایت پسندیده افتاد و ملتمس او را مبذول داشته مقدمه لشکرساخت و زبان عاطفت و استمالت بنوازش و تربیت او برگشاد * * نظم *

* که امید سپاه و سپهبد به تست *
* که روشن روان باشي و تندرست *

و در روز جمعه هفتم جمادي الآخرة باختیار و افقان صناعت تنجیم بطالع فرخنده و اختر سعد از پیش روان گردانیده و

عظماء امراء نامدار بملازمتِ رکابِ همایونش تعیین فرمود و تا غایت از دشمنان خبرے نیافته بودند شاهزاده و امراء دو روزه راه رفته بمنزلی رسیدند که پنج شش جای آتش کرده بودند و هنوز تمام فرو نه نشسته بود فی الحال این خبر بحضرت صاحب قراني فرستادند فرمان قضا جریان نفاذ یافت که غجرجیان دانسته پی گرفته تفحص نمایند که افروزندگان آن آتشها بکدام طرف رفته اند و سفارش فرمود که از حال لشکر نیك بر خبر باشند و شرایط حزم و احتیاط مرعي داشته تغافل جایز ندارند * بیت *

بفرزند شایسته فرمود شاه * که آگاه باشد زحالِ سپاه
تن آساني و غفلت از کارها * ندانند صواب و ندارد روا
نپوید مگر بر طریقِ خرد * بود دایم آگه زهر نیك و بد

و چون اشارت علیه بر شاهزاده کامگار و امرای نامدار رسید بامتثال امر مبادرت نموده شب و روز کوچهای دور میکردند و تفحص کنان میرفتند و چون بآب توبل رسیده بگذشتند قراولان خبر رسانیدند که هفتاد محل آتش دیدیم و هرچند در تفتیش آن کوشش نموده شد از هیچ کس اثر نیافتم بازاین معني را بحضرت صاحب قران عرضه داشت کردند و چون صورت حال بمسامع علیه رسید فی الحال کوچ کرده بتعجیل براند و چون بآب توبل رسید بواسطه عبور لشکرِ منقلای گذار

خراب شده بود حکم شد تا لشکریان چوب و خاشاک جمع آورده گذار راست کردند صاحب قران کامگار با تمام لشکر نصرت شعار از آب عبور نموده بمنغلا پیوست عساکر گردون مآثر دشت و هامون را در زیر سم ستوران گیتي نورد آوردند و از مخالفان هیچ اثرے و خبرے معلوم نمي شد و هرکس که بخبر گیري میرفت دران بیابان بی پایان سرگردان گشته از کس نشان نمي یافت حضرت صاحبقران بالهام دولت ثابت ارکان شیخ داود ترکمان را احضار فرموده با جمعی دیگر از بهادران بخبرگیري فرستاد و او مردي دلاور کاردان بود در بیابان و ریگستان بزرگ شده و در کفایت کارهای عظیم زحمتها کشیده و گرم و سرد روزگار چشیده بر حسب فرمان روان شد و دو شبانروز بتعجیل تمام براند در شب دوم اُلاچوقي چند یافت در پسِ پشته با دیگر بهادران پنهان شدند و چون صبح دمیدن گرفت سواری ازان اُلاچوقها بمهمی میرفت صبر نمودند تا ازیشان بگذشت در عقب او شتافته اورا بگرفتند و بحضرت صاحب قران رسانیدند آن حضرت ایشان را تربیت فرموده شیخ داود را بانعامات پادشاهانه مخصوص گردانیده کمر ترکش زرین و خلعتِ خاص ارزاني داشت و ازان کس احوال توقتمش خان پرسید گفت یکماه شد که ما از ایل بیرون آمده اینجا ساکن شده ایم

وازخان خبـــري نداريم اما چنـــد روزاست که ده سوار
جبه پوش آمده اند ودرين نزديکی ما بيشه ايست آنجـــا
مي باشند ومعلوم نيست که چه کسانند حضرت صاحب
قران عيد خواجه را باسي مرد تعييـــن فرمود که مردم آن
اُلاچُوقها راکوچانيده بياورند عيد خواجه مردم اُلاچُوقها را
چنانچه امرشده بود بياورد وقماري يساول را فرمان داد
که با بيست سوار برود وآن ده مرد را که دربيشه اند کوشش
نموده بگيرد وبياورد قماري يساول برحسب فرموده متوجه
شد وچون بايشان رسيد بجنگ پيش آمدند وبعضی کشتـــه
شدند وبعضی را دستگيرکرده بپايه سريراعلی آوردند وخبر
توقتمش خان ازيشان تحقيـــق نموده کوچ کردند ومنـــازل
ومراحل بسيار پيموده وازبسی آبها وکولها عبور نموده روز
دوشنبه بيست وچهارم جمادی الآخرة بکنارآب تيق رسيدند
غجرجي بعزعرض همايون رسانيد که اين آب را سه گذاراست
يکی را ايغرياللي گويند ودوم را بورکجت وسوم را که ازهمه
کوچکتراست چپمه کجت حضرت صاحب قران که ضمير منيرش
مطرح انوارصدق وصواب بود فرمود که ازين گذارها گذشتن
مصلحت نيست چه شايد که دشمن درکمين بود صلاح آنست
که ببالای آب روان شويم وتوکل برمهيمن حفيظ جل وعلا کرده
برآب زنيم وبگذريم وهمان ساعت کوچ کردند وببالای آب

رفته سوار و پیاده از هرجا خود را بر آب زده بشناه میگذشتند و بدو روز تمام آن لشکر بی کران ازان آب گران بسلامت عبور نمودند و شش روز دیگر منازل و مراحل پیموده بآب سمور رسیدند و قراولِ شکر منصور پیش رفته بودند صدای غلغله دشمنان شنوده آن معنی را بحضرت اعلی عرضه داشتند و دران حال امیرزاده محمد سلطان یکی را از مخالفان گرفته بدرگاه عالم پناه آورد و چون اوضاع ازو استفسار نمودند تقریر کرد که ایل غلبه اینجا بودند و چون از توجهِ لشکر آگاهی یافتند کوچ کردند و برفتند و چون تحقیق شد که مخالفان کجا اند یرلیغ لازم الاتباع صدور یافت که هیچ کس از هزاره و قوشون خود جدا نشود و لشکریان در شب آتش نیفروزند و ازان پس لشکر ترتیب داده فوج فوج روان شدند * بیت *

* چو از دشمنان آگهی یافت شاه *
* گراییده رایش بضبطِ سپاه *
* بیاراست لشکر بآیین و ساز *
* همه جنگ جویان دشمن گداز *
* روان شد پیاپی سپه فوج فوج *
* چو بحری که جوشان درآید بموج *

و چون حوالی آب ابیك مخیم نزول همایون گشت حضرت صاحب قران صباح دوشنبه غره رجب بسعادت و اقبال سوار

شده بر سر پل بایستاد و فرمان داد که منغلا پیشتر از پل گذارکنند و چندان توقف فرمود که تمام لشکرِ قول از پل بگذشتند و برنغار و جرغغار هرکس از مقابلِ خود برآب زده عبور نمودند و بعد ازان قرین فتح و فیروزي از پل گذشته روان شد درین اثنا قراولان سه نفر از دشمنان گرفته بیاوردند حضرت صاحب قران گیتي ستان ازیشان اخبار استفسار فرمود تقریرکردند که توقتمش خان از آمدنِ شما آگاه نبود دو نوکرایدکو از اردوی شما گریخته آمدند و اورا از توجه شما خبر دادند که با لشکري فراوان افزون از ریگ بیابان وبرگ درختان مي رسند توقتمش خان را از شنیدن این خبر آتش درنهاد افتاد ودود از سر برآمد و گفت من نیزد و چندان لشکرجمع کنم ودرزمان خبربا طراف و جوانب فرستاد و لشکر دست راست ودست چپ را جمع آورد واکنون درقرق کول نشسته است وباز بطلب لشکر فرستاده * * نظم *

* غلط بین که بدخواه را درسراست *
* که فیروزي از کثرتِ لشکر است *
* بصد رنج کوشش نماید بجان *
* که جمع آورد لشکرِ بی کران *
* نداند که هنگام رزم آوري *
* زحق نصرت آید نه از لشکری *

* سعادت شود روز کین دستگیر *
* نه بسیارئي لشکر و تیغ و تیر *

و توقتمش خان را تصور چنان بود که حضرت صاحب قران چون بآب تیق رسد ازگذارها عبور نماید در مکمن فرصت متوصد آن راهها مي بود و آنحضرت از تایید الهي آن معني را در حساب گرفته بود و از بالای آب گذشته و بدینجا رسیده و چون رای عقده کشای بکیفیت اوضاع توقتمش خان احاطه یافت دران منزل توقف نمود تا عساکر منصور تمام رسیدند و میمنه و میسره ترتیب داده امرفرمود که توراها و چپرها آماده دارند و پیرامون معسکر همایون را طناب زده قسمت نمایند تا لشکریان حوالي خود خندق کنند و برحسب فرمان کاربند شدند و شرایط حزم مرعي داشته آن شب دران مرحله بسر بردند *

* بیت *

دگر روز چون خسرو خاوري * برآمد برین کاخ نیلوفري

ازانجا کوچ کرده روان شدند و در هرمنزلی بهمین طریق رعایت حزم نموده میرفتند حضرت صاحب قران مجموع امراء را از تومانات تا صد جات احضار فرمود و همه را بتجدید تربیت و نوازش نموده خلعتهای فاخر ببخشید و ایشان را و لشکریان را جبهای لایق داد *

* شعر *

چو بحر عنایت درآمد بجوش * سپه جام انعام کردند نوش

سران را همه خلعتِ خاص داد * ببخشش دلِ همگنان کرد شاد
درگنج وکوپال و برگستوان * همان جبه و تیغ و تیر و کمان
گشاد و بلشکر پراگنده کرد * وزانجا روان شد بعزمِ نبرد
و در اثنای آن راه بگل و لای وعظیم رسیدند و بتعب و مشقت
بسیار ازان وحل گذشته فرود آمدند و دران روز قراولان
کس فرستادند که ازسپاهِ مخالف سه قوشون ظاهر شد و باز
خبر رسید که درعقب ایشان غلبه دیگر پیدا شدند حضرت
صاحب قران بسعادت و اقبال سوار شده پیش رفت و لشکر
را امر فرمود که صف راست داشته میمنه و میسره آراسته
روان شوند درین حال قراول یکی را از دشمنان گرفته بیاورد
و او را بعد از استفسارِ احوال بیاساق رسانیدند و سونجک
بهادر و ارغونشاه را بفرستاد تا از سپاهِ دشمن خبری باز دادند
و چون بر حسب فرموده روان شدند آنها که خود را نموده
بودند بازگشته رفته بودند و ایشان هرچند در تفحص و تفتیش
سعي بلیغ بجای آوردند از مخالفان اثری نیافتند و چون
بازگردیدند حضرت صاحب قران مبشررا بهمان کار نام زد
فرمود و فرمان داد که تا از دشمنان خبری معلوم نکند
مراجعت نه نماید مبشر با چند مرد مردانه بتعجیل تمام روانه
شد و در اثناء راه بجنگلي رسید و درانجا از دور دودي دید
و چون نیک متوجه شد آواز هم شنید کس فرستاد تا کیفیت

وضع تفحص نموده قلت وکثرت ایشان باز داند و چون بتحقیق پیوست که طایفه از لشکرِ دشمن اند مردم خود را مرتب داشته برسر ایشان راند * نظم *

* چو دشمن شد آگه که لشکر رسید *
* برآمد بزین تیغ کین برکشید *
* بجز جنگ چون چارهٔ ره نبرد *
* صف آراست و زبیم جان پی فشرد *
* شد از بادِ کین آتشِ جنگ تیز *
* قضا فتنهٔ خفته را گفت خیز *

تاپید آسمانی که پیوسته رفیق روزگار اعوان و انصار صاحب قران بود یاوری نموده سپاه ظفرپناه بر غالب آمده چهل کس راازیشان دستگیر کرده بپایه سریر سلطنت سریر آوردند حضرت صاحب قران مبشررا بانواع تربیت و عنایت پادشاهانه مخصوص گردانید و جمعی راکه با او بودند بصنوفِ عواطف سرافرازداشته اکلکاداد ونوازش فرمود و ازگرفتاران قید اسار احوال توقتمش خان استفسار نمود عرضه داشتند که توقتمش خان لشکررا جاررسانیده بود که در موضع قرق کول جمع شوند ما بندگان برحسب فرمان بآنجا رفتیم واو رانیافتیم وسبب تخلف او ازمیعاد هم ندانستیم بدان واسطه دربیابان و جنگل سرگشته مي گردیدیم تا باین

بلا مبتلا شديم و چون حكايت تمام معروض افتاد قهرمان قهر بقتل ايشان فرمان داد و درين اثنا پسر مماق[1] را بزخمي مجروح گردانيده بحضرت آوردند زانوزده بعز عرض رسانيد كه بنده از طرف سراى پيش خان مي رفتم و او را در محلي كه وعده گاه بود نيافتم و بردیگر اوضاع اطلاع ندارم صاحبقران گيتي ستان جلال پسر امير حميد را باندیله ترخان و مولى و صاين تمور و جمعى از بهادران بقراولي تعيين فرمود و فرمان داد كه چون سياهي سپاه دشمن به بينيد اگر بسيار باشند خود را بدينشان نموده گريزان بازگرديد تا ايشان فريفته شوند و پيش آيند و هرچه رونمايد باعلام آن مبادرت نمايند اميرجلال و بهادران برحسب فرمان روان شدند و چون از لاى و گل و آبها بگذشتند سياهي دشمن پديد آمد و ازيشان پانزده نفر جدا شده پيش آمدند و ازين طرف صاين تمور پيش رانده[2] و با ايشان سخن كرد و بازگرديد و مولى را بحضرت اعلى فرستادند تا صورت حال معروض دارد و از برق سرعت سير استعاره كرده به پايه سرير خلافت مصير آمد و كيفيت وضع رفع كرد *

ذكر محاربه قراولان و كشته شدن اميرايكوتمور

---

(۱) در بعض نسخ بجاى مماق (قماق) (۲) در بعض كتب بجاى رانده (رفته) است *

چون خبرِ مذکور بحضرت صاحب قران رسید اشارت
علیه بصدور پیوست که امیر ایکوتمور با بهادران پیش رود
و از مخالفان خبری تحقیق نماید که درکجا اند و غلبه پیش
آمده اند یا اندک و درجمیع احوال طریق حزم و احتیاط
مرعي دارد امیر نامدار بامتثال امر مبادرت جسته بتعجیل
روان گشت و از وحلي عظیم و دو آب گذشته بامیر جلال حمید
و دیگر قراولان ملحق شد و چون پیشتر رفت گروهی از سپاهِ
دشمن را دید که بربالای پشته ایستاده نظاره مي کردند
فی الحال جمعي از مردان کار و مبارزان تیغ گذار را بجانب
ایشان روانه گردانید دشمنان چون توجه ایشان را مشاهده
کردند بازگشته از پشته فرورفتند و ایشان ببالای پشته بجای
دشمنان برآمدند و ازان طرف پشته سی قوشون سوار مکمل
جبه پوش را دیدند در مغاکی صف کشیده و جنگ را مهیا
شده و درکمینِ فرصت ایستاده و چون بران حال اطلاع
یافتند همانجا توقف نموده خبربامیر ایکوتمور فرستادند و او
در زمان روان شده ببالای پشته برآمد و لشکرِ دشمن را
احتیاط کرد و چون غلبه بودند جنگ کردن مصلحت ندانست
و صواب دران دید که بآهستگي بازگشته از آبها بگذرند و سپاهِ
خود را روانه گردانید و خود باندگ نفري درعقبِ لشکر
باز ایستاد دشمنان چون دریافتند که مدد ایشان دوراست

وآب و وحل بسیار درراه روان بسرِ امیرایکوتمور راندند واو از کمالِ شجاعت وفرطِ دلاوري پای ثبات بیفشرد وبزخم تیر آهن‌گذار چند قوشون را بازداشت وچندان کوشش نمود که تمام لشکرِمنصور سالم از آب ولای بگذشتند ودرین اثنا ازقضا تیری باسپ او رسید واو نیززخم خورده بود باوجود آنکه زخم داشت بهمان اسپ تیرخورده ازآب بگذشت وچون اسپ را قوت نماند بیفتاد اسپی دیگرپیش کشیدند که برنشیند هنوزسوار ناشده تیری دیگراز شست(۱) لامرد لقضاء الله گشاد یافت وبر مقتل آن اسپ آمده عرضه تلف گشت ومخالفان غلبه کرده بانبوه گرد او درآمدند وآن دلاور نامدار عالي مقدار پیاده پای ثبات بیفشرد واز غایتِ حمیت ومردانگي دستِ جلادت از جنگ بازنکشید تادشمنان اورا ناشناخته(۲) شهید کردند انا لله وانا اليه راجعون * نظم *

* زمکرِ جهان هیچ کس جان نبرد *
* کس این رقعه باوي بپایان نبرد *
* ندارد جهان دوستي باکسی *
* نیابي درو مهرباني بسی *

---

(۱) درهفت نسخ شصت بصاد مهمله است وآن صواب نیست (۲) دربعض نسخه بجایش (بشناخته) است *

* جهان را بدین گونه شد رسم و راه *
* برآرد بگاه و ندارد نگاه *

و دران واقعهٔ هایله که چراغِ دولت مخالفان را وقت فرو نشستن بود و خانه روشن مي کرد هر یملک پسر یادگار برلاس و رمضان خواجه و محمد ارلات را نیز بدرجه شهادت رسانیدند * * بیت *

* چراغي کان فرو خواهد نشستن *
* کند دروقت مردن خانه روشن *

حضرت صاحب قران بنفس مبارك باندک سپاهي درین حال بکنار آب رسید و امیر حاجي سیف الدین و امیرجهان شاه ملازم رکاب همایون بودند اشارت علیه بصدور پیوست و سپاه پیاده گشته از آب بگذشتند و بزخم تیر خاره گذار و شمشیر صاعقه کردار یاغي را براندند * * بیت *

* بباريد تیر از کمانِ سران *
* بران رزم جویان جوشن وران *
* براندند اعدا به شمشیر و تیر *
* برآورده از جانِ دشمن نفیر *
* نماند از مخالف کس آنجا بجای *
که روبه ندارد برِ شیر پای *

و دران معرکه جلال حمید وظایف نیکوبندگي بجای آورده

با سی کس برسه قوشون از لشکرِ دشمن که در مقابل او بودند حمله کرده آثارِ جلادت و دلاوري بظهور رسانید و زمان زمان طبل باز فروکوفته شبرنگ رعد شیهه برق آهنگ را با قُطاس هیبت و باس بهرجانب مي تاخت و ازجرّکمان و صفیرتیر صدای فنا در گوشِ جان مخالفان مي انداخت * * نظم *

* خروشان و جوشان گرفته بجنگ *
* کمانِ کیاني و تیرِ خدنگ *
* روان کرده ازبرج زاغِ کمان *
* عقاب اجل را سوی دشمنان *

و ندیله نیز جنگي مردانه کرد و شاه ملک پسرتغای مرکن کوششهای مردانه نمود * * بیت *

بهر تیری ازلشکرِ دشمنان * بخاک اندر افگند یک پهلوان

وبا یزید شش انگشتی نیز داد مردي ومردانگي داد واز دشمنان سه کس را دستگیرکرده بیاورد حضرت صاحب قران ازانجا مراجعت نموده بمعسکر ظفرقرین نزول فرمود و جماعتی را که دران موقفِ هول ناک پای ثبات فشرده بودند و بشرایط سربازي قیام نموده بانواع تربیت و نوازش بلند پایه وسرافراز گردانید وحکم ترخاني ارزاني داشته فرمان داد که جماعت یساولان دست رد پیش ایشان ندارند وازدرآمدن بحضرتِ ما منع نکنند وتا نه گناه که ازایشان

و فرزندان ایشان ما در شود نپرسند * * بیت *

چنین داد پاسخ که تا نه نژاد * هر آنکس که از تخم ایشان بزاد

گنه شان نپرسند ابنای ما * کزین پس نشینند برجای ما

و خویشان امیر ایکوتمور را که بعز شهادت فایز شده بود عنایت و مرحمت بسیار فرمود و ازانجمله شاه ملک پسر قلچغای را بمزید عواطف پادشاهانه اختصاص بخشید و راه و رسم امیر ایکوتمور باو داده مهرکلان و مهر پروانه باو سپرد و چون قریب شش ماه بود که رایت نصرت شعار متوجه صوب شمال گشته میرفتند بمحلی رسیدند که در شب پیش از غروب شفق اثر طلوع صبح ظاهر می شد چنانچه در هنگام بودن آفتاب در برج شمال نماز خفتن دران موضع بحسب فتوای شریعت غرای واجب نمی شود و بعد ازان حضرت صاحبقران ازانجا بسعادت روان شد شمشیر نصرت آخته و رایت دولت و اقبال برافراخته و بربلندی فرود آمد *

* نظم *

* بران پشته سلطان فریاد رس *
* برآسود تا صبح برزد نفس *
* جهان کسوت سوگواری فگند *
* برافراخت خور افسر ارجمند (۱) *

(۱) در بعض نسخه بجای افسر (لشکر) دیده شد *

وزانجا بسعادت و اقبال روان شد و چون توقتمش خان نمي ايستاد كه لشكر منصور برسد و قراولان سپاه دشمن هر روز خود را مي نمودند و باز گرديده ميرفتند و آن بيابان بي پايان را پيش گرفته توقف نمي كردند حضرت صاحب قران با شاهزادگان و نوينان مشورت فرموده اميرزاده عمر شيخ را فرمان داد كه با بيست هزار سوار از پيش روان شود و به تعجيل رانده باو رسد تا بضرورت توقف نمايد و از امراء اميرسونجك و سلطان سنجر و اميرعثمان و حسن جاندار وغيرهم با او بروند و چون ايشان بامتثال امر مبادرت نمودند روز ديگر خبر آمد كه منقلاي از جانبين بهم رسيده اند راي اعلي چون برين حال اطلاع يافت ترتيب لشكر فرموده بطالع سعد و بخت فيروز * بيت *

* روان شد سوي دشمن كينه خواه *
* به نيروي اقبال و عون اله *

و دران روزها از كثرت ابر و بارندگي * شعر *
هوا تيره بود و سحاب اشك ريز * قضا خنجر فتنه مي كرد تيز

گفتار در تعبيه لشكر و آراستن جيش سترگ و وقوع جنگ بزرگ

صاحب قران گيتي ستان روز دوشنبه پانزدهم رجب سنه (ثلث و تسعين و سبعماية) موافق قوي ئيل كه هوا بعد

از شش روز گشاده گشت در موضع قندزجه بنفس مبارك ملتفت آراستن لشکر و متصدي نسق و ترتیب آن شد و هفت قول مقـــرر فرمود بنوعي که هیچ کس مثل آن ندیده بود و نشنیده و امثال این معاني از نتایج الهامات رباني و تاییدات آسماني تواند بود چه در خصوصیتِ عدد هفت بسی اسرار است که واقفانِ سرّ سبع المثانی بآن راه برند *

* مصراع * * بلبلانِ این گلستان را نوای دیگر است *

یك قول باسم سلطان محمود خان بیاراست گروهی جمله مردان کار و انبوهی از بهادران تیغ گذار * * نظم *

* همه جنگ جوی و همـــه نامدار *
* چو شیـــران آشفتـــه در کارزار *
* سپاهي چو دریای جوشان بجنگ *
* همـــه تیز کرده به پیـــکار چنـــگ

و باشلامشي آن با میر سلیمان شاه رجوع فرمود و قول بزرگ را مرتب داشته بشاهزاده محمد سلطان سپـــرد و اطراف و جوانب آن را بدلاوران شیرافگن و نبرد آزمایان صف شکن *

* بیت *

* همه جنـــگ را تنگ بســـته میان *
* بگـــردن درآورده گـــرزِ گران *
* بخـــون آب داده همـــه تیغ را *

* سنان در جگر دوخته میغ را *

مستحکم ساخت و ازبهادرانِ لشکر و مبارزانِ صفدر بیست قوشون مردِ دلاور * * نظم *

یلانِ سرافراز شمشیر زن * نبرد آزمایان لشکر شکن
سوارانِ جنگی و مردانِ مرد * کز آتش بخنجر برآرند گرد
همه کارشان کوشش و تاختن * همه رای شان رایت افراختن

برگزیدهٔ ملازم رکاب همایون گردانیده و علی حده در عقب قول بزرگ بایستاد تا هنگام اشتعال نیران قتال و جدال که بهادران جانبین بایکدیگر درآویزند اگر فوجی از سپاه ظفر پناه را بمعاونتی احتیاج افتد مدد آماده و مستعد کار باشد و در دست راست قولی دیگر * * بیت *

همه شیر مردان کارآزمای[1] * دلیر و عدو بند و کشور کشای

بگاه وغا هریکی صفدری * ازایشان تنی وزعدو لشکری

ترتیب داد و برایت نصرت آیت امیرزاده میرانشاه مکمل گردانید و در پیش شاهزاده محمد سلطان شاه با چپرها و توراها آماده جنگ شد و در قنبل دست راست امیرحاجي سیف الدین با لشکری آراسته و حشری گاه دلاوري از سرجان برخاسته * * نظم *

* هنرنماي ونبرد آزماى و مرد افگن *

---

(١) در بعض کتب بجاي کار (رزم) بنظر آمد

* ظفرفزای و ولایت کشای و قلب شکن *
* همه بسانِ سپرسینه باز کرده به تیغ *
* همه چو گوهرِ شمشیر غرق در آهن *

بایستادند و در جرنغار قولی دیگر * * نظم *
گروهی همه پردل و پهلوان * مخالف شکار و ممالک ستان
توانا تن و زورمند و دلیر * بهیکل چو پیل و به نیرو چو شیر
مرتب فرموده ملازم رکاب همایون امیرزاده عمر شیخ گردانید
و در قنبل دست چپ بیردي بیگ ساربوغا و خداداد
حسیني با فوجی از مبارزان * * بیت *
که گر برکشیدندی از خشم تیغ * شدي آب خون در دل و چشم میغ
وگر مرغ پران زدندي به تیر * بلرزیدي از بیم بهرام (۱) و تیر

روی جلادت به پیکار دشمنان آوردند و امرای دست راست
و دست چپ از تومانات و هزارجات و قوشونات هریک
در مقام خود قرار یافته صفها برآراستند و پیاده و سوار چپرها در
پیش داشته جنگ را مهیا و آماده گشتند * * نظم *

* شد آراسته لشکری بی حساب *
* که پوشید گردش رخ آفتاب *
* درآورد گه هریکی رستمی *
* از ایشان یکی وز عدو عالمی *

---

(۱) در بعض نسخه بجاے بهرام و تیر (بهرام پیر) مکتوب است

* سپاهي که شد تيره خورشيد و ماه *
* زبس جوشن و تيغ و خود و کلاه *
* زتيغ و ز گرز و زکوس و زگرد *
* زمين شد سيه آسمان لاجورد *

و ازان جانب قراولِ دشمن پيدا شد و توقتمش خان قلب و جناحين لشکرِ خود را بشاهزادگان جوجي نژاد مثل تاش تمور اغلن و بيگ يارق اغلن و ايليغمش اغلن و بيگ پولاد اغلن و علي اوغلن و جينته اغلن وغيرهم و امراء و نويينان مثل علي و سليمان صوفي عنغرات (١) و نو روز عنغرات (١) و اقتاو و آقبوغا و اروس جوق قيات و عيسى بيگ برادرِ بزرگ آيدکو و حسن بيگ و سواي و کوکه (٢) بوغا و يغلي بي بهرين و قويغوربي و ديگر امراء وسردارانِ الوس جوجي آراسته و يسال کرده دررسيدند * نظم *

* سپاه اندر آمد همي فوج فوج *
* چو دريا ے جوشان که آيد بموج *
* شد ازسمِ اسپان زمين سنگ رنگ *
* زتيره هوا همچو پشتِ پلنگ *
* سراسر همه دشت و صحرا و کوه *

---

(١) دربعضي نسخه بجايش (قنغرات (٢) دربعض کتب بجاي کوکه (کوکر) است *

* ز سم ستوران لشکر ستوه *

تا از مخالفان دران دشت کین چندان لشکر برسید که محاسب وهم با نا ملِ قیاس و تخمین از عقد شمار آن عاجز آید صاحب قران گیتي ستان که از علوِ مرتبت و رفعتِ شان *

* بیت *

بود گردون فرود پایهٔ او * عالم اندر پناه سایهٔ او

از غایتِ شجاعت و دلاوری بفرمود تا تمام لشکر فرود آمده خیمها بزدند توقمتش خان چون آن حال مشاهده کرد از کمالِ تمکن و غایت شجاعتِ لشکر منصور و بی التفاتي ایشان بسپاهِ دشمن خیره بماند و حسابها برگرفت و با دهشتي تمام به تعبیه و ترتیب صفهاي لشکر مشغول شد * * بیت *

* بیاراست لشکر کران تا کران *
* ابا تیغ و شمشیر و گرزِ گران *
* ز بس جوشن و ترک و تیر و تبر *
* همان درع و خود و سنان و سپر *
* توگفتي جهان سر بسر آهن است *
* ویا کوه البرز در جوشن است *

چون لشکرِ جانبین برابر یکدیگر صف برکشیدند سپاه دشمن از هردو طرف میمنه و میسره بچند قوشون زیاده برلشکرِ این طرف بود صاحب قران موید کامگار که در همه کار استظهار بعنایت

پروردگار و اعتماد برفضل آفریدگار داشتی نه ببسیاري لشکر جرار و آمادگي اسباب بسیار چنانچه در هرجنگ عادت پسندیده او بود فرود آمد و دو رکعت نماز باخلاص و نیاز بگزارد و روي تضرع و خشوع برخاکِ استکانت و خضوع نهاده از درگاه پادشاه نصرت بخش تعالي و تقدس فتح وفیروزی طلبید * نظم *

* که گرنارد نمودارِ خدائي *
* در اسطرلاب فکرت روشنائي *
* نه زابرو جستن آید نامهٔ نو *
* نه ازآثارِ ناخن جامهٔ نو *
* بدو جوئي بیابي درحبش حور *
* نیابي گرنه زوجوئي زمه نور *

و بعد ازفراغ مناجات با عالم السر و الخفیات توکل برفضل نامتناهي الهي کرده بسعادت سوارگشته متوجه شد دلاورانِ لشکرو بهادرانِ صف رصدای صلوات و غلغله تکبیر درگنبد گیوان و چرخ اثیر افکندند و رایتِ دولت و اعلام اسلام باوج عیوق برافراختند و از طرفین کورگه وکوس و نقاره فروکوفته گوشِ زمانه را از خروشِ سورن کرساختند * نظم *

* برآمد خروشیدنِ کره نای *
* زمین و زمان اندرآمد زجای *

* برآمد خروشِ سپـــاه از دو روی *
* جهان شد پراز مردمِ جنگ جوی *
* تو گفتي نه شب بود پیـــدا نه روز *
* نهـــان گشته خورشید گیتـــي فروز *

و درین حال شعبه دوحهٔ عظمت و جلالت و ثمره شجره طیبه نبوت و رسالت سید برکه قدس سره که از مبشراتِ دولت روز افزون حضرت صاحب قران بود چنانچه اشارتی بآن رفته دستِ اخلاص بدعا برداشته و فرقِ مبارک بخضوع و ابتهال گشاده از حضرت عزت فتح و نصرت خواست و بر حسب سنت سنیه جد بزرگوارش - علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات آیه کریمه یاایها الذین آمنوا اذکروا نعمة الله علیکم اذ هم قوم ان یبسطوا الیکم ایدیهم فکف ایدیهم عنکم و اتقوا الله و علی الله فلیتوکل المومنون برزبانِ اخلاص بگذرانید و شاهت الوجوه گویان خاک بر جانب دشمنـــان پاشید و صاحب قران موید را مخاطب ساخته برزبانِ مبارک راند که توجه حیث شئت فانک منصور در زمان دلیرانِ هردو سپاه بباد حمله آتشِ جنگ برافروختند و نایره حرب و قتال التهاب و اشتعال یافت *

* نظم *

* دو لشکر نگویم دو دریای خون *
* به بسیاري از ریگ صحرا فزون *
* بتدبیر خون ریختن تاختند *
* بهم تیغ ورایت بر افراختند *
* ز هرسو دلیران و کندآوران *
* کشیدند شمشیر کین از میان *
* گرفتند کوپال و زوپین بجنگ *
* نهادند دل برفنا و بجنگ *
* زمین شد غبار و برآمد باوج *
* جهان گشت بحرود رآمد بموج *
* ز گردِ ستوران پر خشم و تاب *
* شد انباشته چشمهٔ آفتاب *
* رخِ شاهِ گردون شد ازبیم زرد *
* پراز خاک شد چشمهٔ مه زگرد *
* بر آورد گردونِ گردان فغان *
* برآمد فغان از جهان کالامان *

امیر حاجي سیف الدین از نیروی اقبال صاحب قران نصرت قرین پیش از همه شمشیرکشیده حمله کرد و دست چپ دشمن که درمقابل اوبود برهم شکست وبراند * شعر *

چنان برگرفتند لشکر زجای * که پیدا نیامد همي سرزپای

چند قوشون که از سپاه دشمن زیاده آمده بود روان شدند
که از عقب لشکر امیر حاجي سیف الدین درآیند جهانشاه
بهادر چون این حال مشاهده کرد با سپاه خود پیش ایشان
گرفته بزخم شمشیر آبدار و ضرب سنان آتش بار ایشانرا باز
گردانید و قلنجاق بهادر نیز حمله کرده یک قوشون ازمخالفان
برگردانید و امیرزاده میرانشاه مرکب کوه پیکرهامون نورد
برانگیخته زبرجد تیغ را ازخون پردلان گونه یاقوت رماني
بخشید و زمرد شمشیر را از تاثیر پرتو سهیل عقیق یماني
ساخت * * بیت *

بیک حمله شهزاده نامدار * بیفگند ازیشان فراوان سوار
تا ازمخالفان آنچه درمقابل قول او بودند هزیمت یافته
برگشتند و عثمان بهادر با قوشون قبچاقي پیش رانده با سه
قوشون دشمن جنگ درپیوست و درائنای کر و فر از اسپ
خطا شد و درچنان حالتی از میامن دولت صاحبقران
درزمان سوار گشت و باز برهراول دشمن حمله برده متفرق
ساخت و شیخ علي بهادر که نهنگ دریای هیجا بود دست
بردهای مردانه نمود و امیرزاده محمد سلطان ازقول بزرگ
پیش رانده قلب دشمن برهم شکست و شیر بیشهٔ شجاعت
امیرزاده عمر شیخ درجرفغار بقوت بازوی کامگار شمشیر
ساعقه کردار را بخرمن سوزي حیات دشمنان درخشا

کرده داد مردي ومردانگي داد ومقابلِ خرد را مقهور ساخته منهزم گردانید * بیت *

* چو دریـــا بموج اندر آمد زجای *
* نـــدارد برش آتشِ تیـــز پـــای *
* دُرَفشش چودشمن به بینـــد زدور *
* دلش مـــاتـــم آرد بهنـــگام سور *

وبیردي بیگ وخداداد نیزیکران جلادت درمیدانِ شجاعت جهانیدند وقنبل دست راست دشمن را پای ثبات از جای برده براندند وهرکس از امراء وسرداران سپاه ظفر پناه با لشکر مقابل خود درآویختند وخاك معرکه را بیابان در بیابان با خون مخالفان برآمیختند سپرها وجبها برسینه وتن دشمنان بزخم تیر وضرب سنان وشمشیر دوخته ودریده شد وسرهای گردن کشان وگردنهای سروران بگرزگران وخمِ کمند شکسته وبسته آمد * نظم *

* زبس نیزه وگرز وشمشیـــر تیـــز *
* تو گفتي برآمد همان رستخیـــز *
* اجل برگشاده زهـــر سو کمیـــن *
* چو دریای خون شد سراسر زمین *
* چنان شد که کس روی کشـــور ندید *
* نفس، کشتگان شد زمین ناپدیـــد *

توقتمش خان چون آثار ضعف در لشکر خود مشاهده کرد
و قوت مقابله با حضرت صاحب قران در خود نمي دید
روی ازان جانب گردانیده متوجه امیرزاده عمر شیخ شد
و چون لشکر او را مرتب و مضبوط یافت ازو نیز اجتناب
نموده روبشیخ تمور بهادر و هزاري سلدوز آورد و با انبوهي
عظیم از امراء و بهادران لشکر خود بجنگ مشغول شد و هرچند
شیخ تمور بهادر و تومانش در مقابل تیر باران کردند ایشان
فدائي وار دست از سر شسته و دل از جان برداشته روی
بر نتافتند و با تیغها و سالیقها حملهای پیاپي آوردند و عاقبت
غالب شده بسیاری از مردم سلدوز را بتیغ قهر بگذرانیدند
و از میانه ایشان گذشته در عقب لشکر منصور صف کشیده
بایستادند مهر سپهر شجاعت و دلاوري امیرزاده عمر شیخ
چون این حال مشاهده نمود بی توقف با چندی از سپاهش
بازگشته بمقابله توقتمش خان درآمد و چپر پیش گرفته
آتش پیکار برافروخت و دران حال حضرت صاحب قران
در عقب لشکر توقتمش خان که منهزم شده بودند میرفت
چکه تواجي بسمع مبارک رسانید که توقتمش خان با چند
فوج از سپاه خود از لشکر منصور گذشته است و در پس پشت
مردم ما صف زده ایستاده است آنحضرت هنوز متامل بود
دران معني که از پیش امیرزاده عمر شیخ هم

صاحب قران ظفرقرین با جمعی بهادران جلادت آیین عنان توجه بصوب ایشان معطوف فرمود توقتمش خان چون رایت نصرت شعار مشاهده کرد پای ثبات و قرارش از جای برفت * بیت *

* عقل داند که چو مهتاب زند دست بتیغ *
* رد زخمش نه باندازه درع و قصب است *

بی توقف دست اضطرار بآب حسرت از تاج و تخت شسته دل از مملکت و پادشاهي بضرورت برداشت و از بیم جان سراسیمه و پریشان * بیت *

عنان بارهٔ تیزتگ را سپرد * بصد حیله زان رزمگه جان ببرد

و چون توقتمش را شامت کفران نعمت و بی ادبي کردن با ولي نعمت دامن دولت گرفته فرار برقرار اختیار کرده و بحکم * بیت *

با ولي نعمت اربرون آئي * گر سپهری که سرنگون آئي

پشت هزیمت نموده روبگریز آورد و مضمون ولئن کفرتم ان عذابی لشدید بوضوح پیوست تمام الوس جوجي مقهور و شکسته * نظم *

* دل از هستي خویش برداشتند *
* به بیچارگي پشت برگاشتند *
* نمودند شاه و سپه جمله پشت *

* وزان کارباد اندر آمد بمشت *
* نه تاج و نه تخت ونه دولت به جای *
* نه اسپ و نه مردان جنگي بپای *
* نگون گشت کوس و دُرَفش و سنان *
* نَبُد هیچ پیدا رکاب از عنان *
* نه اسباب جنگ و نه بارو بنه *
* همه میسره جسته و میمنه *
* بیابان سراسر پراز کشته شد *
* همه دشت ازان کشتگان پشته شد *
* همانا که فرسنگ بودی چهل *
* پراگنده از خون زمین زیرگل *

وماظلمهم الله ولکن کانوا انفسهم یظلمون و خامت عاقبت طغیان و غرور طغرای جند ما هنالک مهزوم من الاحزاب برمنشور شقاوت آن مغروران کشیده و سوء خاتمت بی باکي وبد کرداري فحوای سیهزم الجمع و یولون الدبر برصحیفه ادبار ایشان نگاشت * نظم *

* گر ازکوه پرسی بیابی جواب *
* که شاخ خطا میوه ندهد صواب *
* بد اندیش مردم بجز بد ندید *
* بیفتاد و عاجز تر از خود ندید *

* شرانگیـــز هـم در سـرِشر شود *
* چو کژدم که با خانه کمتـــرشود *

وچون توقتمش خان واتباعش را مضمون فذاقت وبال امرها وکان عاقبة امرها خسرا صورت حال گشت حضرت صاحب قران بفتح وفیروزي نزول فرمود و باقامت لوازم شکرو سپاس مالك الملوك تعالي وتقدس * نظم *

* که چرخی بدین گونهٔ بر پای کرد *
* شب و روز را گیتـــي آرای کرد *
* یکی را سزاوار تخت آفـرید * *
* یکی را چنان تیره بخت آفرید *

قیام نمود شاهزادگان کامکار و امرای عالي مقدار در پایه سریر نصرت صریر جمع آمده زانو زدند وزبانِ بهجت واستبشار به تهنیت و مبارک باد آن فتح نامدار برگشاده نثار بسیار کردند صاحب قران سپهر اقتدار ایشان را کنار گرفت و امراء و بهادرانِ سپاهِ ظفرپناه را بانواع عنایت و عاطفت نوازش فرموده انعامات پاد شاهانه ارزاني داشت و تمام لشکررا ازده نفرهفت نفرگزین کرده بتکامشي در عقب گریختگان خون گرفته بفرستاد و بهادرانِ دلاور تیغ کین را بزهرِ قهرآب داده و کمندِ چین در جبین ر بکفِ قوت تاب داده شمشیر آبدار را بفسانِ خشم تیزکرده و سنانِ آتش بار را چون غمزه

معشوقان و چشم عاشقان خون ریز ساخته کمان جلادت دربازو افگنده و چین صلابت در ابرو انداخته باد پایان کوه پیکر را برانگیختند و خاک دشت را بسم مراکب توتیا ساخته در چشم کواکب ریختند و بر حسب فرمان از پی دشمنان چون برق جهنده و قضای رسنده بشتاب روان شدند آن روز برگشتگان را از پیش آب آتل بود و از پس شمشیر قاتل نه ازان طرف مهربی و گریز جائي و نه ازین جانب مهلتی و محابائي *

* بیت *

* نه از پیش راه و نه از پس امان *
* نه جز تیرو شمشیر کس درمیان *
* نه قوّت که دارند پای ستیز *
* نه فرصت که جویند راه گریز *

از پیش رود آتل عمیق بود و آب از سر مي گذشت و از پس آب تیغ بالا گرفته بگردن مي رسید لاجرم درمیان دو سیلاب چنان بیشتر ایشان را آب زندگاني برخاک هلاك ریخته شعله حیات شان ببادِ فنا برنشست و اندک مردمی ازان گرداب بلا جریده بیرون توانستند رفت و زن و فرزند و مال و اسباب ایشان تمام بدستِ لشکر منصور افتاد * * بیت *

* گرفتند آن لشکر ارجمند *
* غنیمت نه چندانکه گویم که چند *

و از شاهزادگان و امراء الوس جوجی کونچه اوغلان و تمور قتلغ اغلن و ایدکو از قدیم باز با توقتمش خان مخالفت و عداوت مي ورزیدند و از و گریخته پناه بدرگاه گردون اشتباه حضرت صاحب قران که جلوگاه سلطنت و جهانبانی بود آورده بودند و در سفر و حضر ملازمت رکاب سعادت انتساب مي نمودند (۱) آنحضرت ایشان را بمزید عنایت و عاطفت اختصاص بخشیده تازه بتازه انعامات بی اندازه میفرمود و پیوسته بمواهب پادشاهانه مثل کمرهای مرصع و تشریفات فاخر و اسپان راهوار گرانمایه سرافراز و بلند پایه میگردانید و درین وقت که از مکمن تایید الهي نسیم فتح و فیروزي بررایت نصرت شعار وزیده توقتمش خان قضیه من نجا برأسه فقد ربح غنیمت شمرده نیم جانی بهزار حیله از ورطه هلاک بیرون برد والوس جوجی بکلي از هم فرو ریخته متفرق و پراگنده گشتند آن دو جوان بخت جوجی نژاد و ایدکو در پایه سریر اعلی زانو زده عرضه داشتند که اگر اشارت علیه صدور یابد ما بندگان برویم و هریک ایل خود را استمالت داده جمع کنیم و بیاوریم عاطفت خسروانه ملتمس ایشان را مبذول داشت و فرمان داد که جهت هریك یرلیغ عالم مطاع بنفاذ پیوندد که هیچ آفریده متعرض و

(۱) در بعض نسخه بجای مي نمودند این عبارت است (را باعث افتخار ساخته بودند) *

مزاحم خانها و اقوام ایشان نشوند و غان از ایشان نستانند ایشان حکمها حاصل کرده خوش دل و شادمان بجست و جوی ایل خود روان شدند صاحب قران گیتي ستان در عقب عساکر گردون مآثر که بتگامشي مخالفان رفته بودند بسعادت و اقبال روان شد و چون بکنار آب آتل رسید و صحرای اورتوپه که دشتی بود از نزاهت و صفا چون خاطر اهل حضور پرنور و خرم و مرغزاري از غایت نضارت و طراوت غیرت فزای روضه ارم * بیت *

* بساط سبزه چون جان خرد مند *
* هوائي معتدل چون مهر فرزند *

مضرب خیام نزول همایون گشت سراپرده ابهت و جلالت پیرامون هامون کشیده و در اندرون قبه بارگاه نصرت پناه باوج گردون برآمده * نظم *

سراپرده از دیبهٔ زرنگار * در و خیمه و خرگه بی شمار
بسیط زمین در سراپرده گم * در و بارگه رشک چرخ نهم
زده هرطرف خیمه و سایبان * سه فرسنگ راه از کران تا کران
پی بزم شهزادگان بارگاه * زهرسو برافراخته سربماه
امیران بجای خود از چارسو * فزون هریکی را ز جمهای وهو

و تمور قتلغ که بطلب ایل خود رفته بود چون قوم خود را جمع آورد استشمام روایح رفاهیت هوای خاني الوس جوجي

در سرِ پندار او انداخت وحقوق حضرت صاحب قران را رقم نسیان کشیده بعهد وفا ننمود وبا اتباعِ خود رو به بیابان نهاد وایدکو نیز چون مردمِ خود را بازیافت و غلبه بد و جمع آمدند چهره عهد را بناخنِ بی وفائي بخراشید و از طرف دیگر بیرون رفت * نظم *

مخالف نگردد بجان دوستدار * مغیلان نیارد بجز خاربار
زاعدا نجوید وفا هوشمند * که ریحان نروید زتخمِ سپند
ندید از نی بوریا کس شکر * که گوهر نگردد بکوشش دگر
کسی راکه باشد بدی در نهاد * نیارد بجز مکرو تلبیس یاد

وکونچه اغلن بعضی از قوم خود را یافته فراهم آورد و چون در مجالس خاص بمزیت قرب ومحرمیت مخصوص گشته بود برحسب وعده بدرگاه عالم پناه آمد و ملحوظ نظر تربیت وعنایت گشت و مجموع امراء ولشکریان که برحسب فرمان قضا جریان باطراف وجوانب رفته بودند مظفرومنصور باغنایمِ نامحصور از اسپ وشتر وگاو وگوسفند وبرده فراوان از جواری وولدان بگرد ونها بدرگاه عالم پناه آمدند واز مخالفان هرکه بجزیرهای آتل پناه برده بود همه را گرفته واسیرکرده بیاوردند وعساکر نصرت شعار را دران فتح نامدار چندان غنیمت بدست افتاد که پاي تحریر وتقریر اصلا بسرحدِ وصف آن نرسد * بیت *

غنیمت کشـــان بر درِ شهریار * غنیمت کشیدند بیش از شمار
آحاد و افرادِ مردم ارد وي همـــایون را که قوت ضروري
بزحمت مي یافتند چندان اسپ و گوسفند گرد شده بود که
هنگام مراجعت چون باز گشتند از راندن عاجز شده بعضی
می راندند و بعضی مي گذاشتند و ازبرده چنانچه یکی از
ظرفاء که ظفرکرد ار ملازم موکب فرخنده بود درزمان بزبان
امید نظم کرده بود که * * بیت *

گربماند حیاتِ ما باقي * بکف آریم ترک تقماقي (١)

چندان کنیز حوروش و غلام چابك دلکش در معسکرِ نصرت
پناه جمع آمد که آنچه ازبرای خاصه حضرت صاحب قران
اختیارکرده شد پنج هزار نفر بیش بود دختران بکرماه رخسار
و جوانان سرو قامت (٢) لاله عـــذارکه آفتـــاب خاوري ازشرمِ
طلعت جهان افروزشان روی درپرده توارت بالحجاب
کشیدي و زاهد شب زنده داراکرایشان را بخواب دیدی
چیب خرقه پرهیـــز چون صبح ازمهرِ جمال شان بدریدی *

* نظم *

بخوبي پري و بپـــاکي گهر * به پیکرسـروش و بچهـــره قمر
روان را بشمشاد پوینده رنج * خرد را بمرجـان گوینده گنج

---

(١) در بعض نسخه بجاي تقماقي (تغماقي) و در بعض کتاب (قخماقي) بنظر آمد * (٢) در د و کتاب بجای قامت (قد) دیده شد *

به بالا بکـــردار آزاد ســرو * برخ چون بهار و برفتن تذرو دهانش بتنگي دلِ مستمند * سرِ زلف در حلق جانها کمند و دران منزل بهشت آیین که طراوتش حکایت ازنزاهتِ فردوس برین میکرد طبع شاد کام خســـرو گردون غلام نشاط عشرت فرمود * * نظم *

یکی جشن شاهانه فرمود شاه * که باغِ ارم گشت آن بزم گاه
باقبال شاه سپهـــر احتشـام * مهیا شد اسباب شادي وکام
همه عرصهٔ دشت(۱) پر شیره گشت * بنوعی که چشمِ فلک خیره گشت
اواني زرین فزون از هزار * پراز لعل گون بادهٔ خوشگوار
قمربود وبال و نبیـذ و عرق * جهانرا پرازنقش وشادي ورق
زآمد شدِ ساقیان با قدح * فلک رادل ازجای رفت ازفرح
زلحـــنِ مغنـــي وآوازساز * بچرخ آمده زهرهٔ دل نواز

حضرت صاحب قراني بعون تاییدات صمداني دران محل که مستقر سریر سلطنت وخاني جوجي خان وفرزندانِ او بود بتختِ پادشاهي وجهانباني برآمده بعشرت وکامراني مشغول شد * * نظم *

* بگـــردِ تخـــت خوبـــانِ سرائي *
* جهان رادادهٔ ازرخ روشـــنائي *
* پري چهـــره بتانِ نازک انـــدام *

(۱) در بعض نسخه بجای دشت (دهر) مکتوب است *

* زجعد از بهـــر دلها بافتـــه دام *
* عروسانِ لطیـــف و ناز پرود *
* زچشـــمِ بد ندیـــده روی شان گرد *
* بریشم زن رهِ عشاق میزد *
* صلائي عیش در آفاق میزد *
* کرشمـــه سازکرده ساقي مســـت *
* زغمزه ناوک افگن شست در شست *
* خرامان جام برکف چون تذروی *
* شُکُفتـــه لالهٔ بر شاخِ سروي *

سبزه منزل همایون را نزهت و طراوتي بی اندازه و روضهٔ سلطنت و جلالت روزافزون از رشحات فتح و فیروزي سرسبز و تازه آب رود بار مخیم نصرت مآب را نزاهت و خرمي افزوده و زلال دولت و اقبال از چشمه عنایت ذوالجلال برجویبار روزگار فرخنده آثار کشوده مُسحتِ معسکرِ ظفرپناه چون عرصهٔ امید بی کنار در طول و عرض و سعت مجال مکنت و اقتدار کجنة عرضها السموات والارض جامهای بلورین پرازلعل مذاب برکفِ ساقیان صاحب جمال و ساغرِ اماني و آمال اززلالِ کرامت و افضال مالامال ازانتظامِ اسبابِ فرحت و سرور جنودِ محنت رخت بربسته و سپاهِ غم واندوه پشت هزیمت داده و ازصولتِ انتظامِ عساکر

منصور لشکـــرِ دشمن شکسته و بنیاد شوکتِ مخالف بکلي بر افتاده نوای مطربان خوش الحان زمزمه طرب و شادماني در عشرتگاه ناهید انداخته و نغمه سرای بزم بهجت و اهتزاز این ترانه دل نواز در پرده کامراني ساخته * * نظم *

* که جاوید صاحب قران شاد باد *
* زعدلش جهـــان یکســـرآباد باد *
* بـــرو آفرین از جهـــان آفـــرین *
* که نازد بفـــرّش زمان و زمیـــن *
* زمین گلشن از پایهٔ تختِ اوست *
* زمان روشن از پرتوِ بختِ اوست *
* سرِ دشمنـــان باد خاکِ رهـــش *
* سرِ تخـــت فیروزه عشرت گهـــش *
* فلـــک بنـــده واخترش یارباد *
* خدای جهـــانش نگهـــدار باد *

برین منوال بیست و شش روز دران محل دل فروز بعشرت و کامراني بگذرانید و لله الحمد و المنة *

گفتار در مراجعتِ رایت آفتاب اشراق صاحب قران آفاق بمستقر سریر سلطنت و جلال از دشت قبچاق

چون از عنایت الهي آن فتح ارجمند میسر شد و دران حوالی و نواحي هیچ کس از مخالفان نه در بیابان اوانه در جزیرها بماند رایات نصرت شعار حضرت صاحب قران سپهر اقتدار محفوف بحفظ و تایید پروردگار بصوب سمرقند که محلّ استقرار سریر سلطنت معدلت آثار بود توجه نمود * نظم * روان گشته درموکبش مه رخان * چمان در رکابش شکر پاسخان گله دار ترکان زرین کمر * کمر بسته بر کوه سیمین زرر عساکر منصور در عین رفاهیت و حضور و وفور بهجت و سرور کران تاکران دشت و هامون فرو گرفته بسعادت روان شدند و در عیش و کامراني منزل بمنزل شادمان و خوش دل مي رفتند چه همه را از غنایم و فتوحات ثروت و مال و ازبرده و سراري محبوبان صاحب جمال حاصل شده بود و چون نشیمن دشتیان دران بیابان بی پایان خرگاه کوترمه مي باشد که آنرا چنان ساخته اند که از هم نمي گشایند و همچنان زده مي نهند و برمي دارند و هنگام حرکت و کوچ آنرا برگردون نهاده روان مي شوند و مجموع آنها بدست تسلط و تصرف عساکر گردون مآثر آمده بود هرکس بکام دل ماه با منزل در کنار مراد داشت * نظم *

* عادت آنست که چون مملکتی گردد فتح *
* مال غارت شود و خانه بماند بجا *

* واندران فتح زاقبال شهِ عالم گیر *
* مال با خانه وبا خانه نشین شد یغما *

لاجرم کثرتِ سواد اردوی همایون بمرتبه رسیده بود که اگر کسی وثاق خود گم مي کرد بیک ماه ودو ماه باز نمي یافت و چون بآب تیق رسیدند کونچه اغلن را که مسکن اصلي اوردشت بود حب وطن راه صواب از دیده خرد پوشیده داشت که حب الشئ یعمی ویصم وازطریقِ وقاعدول نموده با مردمِ خود راه گریز پیش گرفت وبرفت * * نظم * به بیگانه مردم مکن اعتماد * که یابي درآخرخلافِ مراد یقین است وبی شبهه نزدِ خرد * بود میل اشیاء سوي اصلِ خود

وچون ازآب تیق عبور نمودند بعد ازچند منزل حضرت صاحب قران امیرحاجي سیف الدین ودیگرامراء رادر اغرق گذاشته خود بتعجیل روان شد ودرضمان حفظ ذوالجلال بدولت واقبال مراحل ومنازل آن بیابان پرخطرو چولهای پرضرر قطع فرموده درذي قعده سنه (ثلث وتسعین وسبعمایة) ازصیران گذشته بسعادت وسلامت باترارسید * * بیت *

* چشمِ بد ازین دولتِ پیروزلوادور *
* دررفتن وبازآمدنِ رایتِ منصور *

وچون ازانجا بسعادت نهضت فرموده ازآب سیحون عبور فرمود وسایه وصول برخطه فردوس آیین همرقند انداخت

و چون از آب خجند بگذشت خاطرِ مبارك كامگار نشاط شكار فرمود امراء و لشگريان بر حسب فرمان باقامت مراسم آن قيام نمودند و شكاري بسيار انداخته شد *

گفتار در تفويض فرمودنِ حضرت صاحبقران گردون سرير ايالت ولايت زابلستان و كابلستان بامير زاده پير محمد جهانگير

چون صحراى آقار از فرّ وصول و نزول صاحب قران كامگار غيرت سپهر فيروزه حصار گشت عاطفت پادشاهانه ممالك سلطان محمود غازي را انار الله برهانه از غزنين و كابل تا حدود هند و قندهار و آن ولايات و نواحي تا آب سند نام زد امير زاده پير محمد جهانگير فرمود و امراء و نويينان مثل عمه زاده امير سليمان شاه قطب الدين و علي غانجي پسر امير موسى و بهلول پسر محمد درويش برلاس و اسلام پسر ايلچي خواجه برلاس و تمور خواجه پسر آقبوغا و برات خواجه كوكلتاش و حسين صوفي پسر غياث الدين ترخان و حبي خواجه خويش(١) امير عباس و اقبال شاه برغوجي(٢) و شمس الدين اوج قرا و سونج تمور تيليه و ديگر فرزندان و برادران امراء با لشكري گران ملازم ركاب شاهزاده گردانيد و مجموع خانه كوچ متوجه

---

(١) در بعض نسخ بجاى خويش (پسر) (٢) در بعض كتب بجاى برغوجي (غجرجي) ديده شد *

ضبط آن ولایت گشتند و حضرت صاحبقران ظفرقرین درضمان تایید رب العالمیـــن روان شد و بتاریخ سنه (اربع و تسعیـــن و سبعمایة) موافق بیچي[1] ئیل خطه بهشت آیین سمرقند ازفرّنزول همایون غیرت سپهربرین گشت * بیت *

سعادت قرین و زمانه غلام * همه کارِ دولت مهیـــا بکام

بعد از چند روز کمال عاطفت و رافت حضرت صاحب قران چنان اقتضا فرمود که دران ولا بعضی از نبیرگان بزرگوار را که درارای سپهرِ شهریاري و دررِ بحرسلطنت و کامگاري بودند برحست اشارت تناکحوا توالدوا تکثروا باکرایم جلایل درسلکِ ازدواج انتظام یابند بسعادت واقبال از شهر سمرقند بیرون رفته مرغزار کان کل محلِ نزول همایون گشت فرمان قضا جریان به ترتیب طوی و سورو تهیه اسباب جشن و سرور نفاذ یافت * بیت *

غلامانِ شایســـتهٔ کاردان * به بستند برسم خدمت میان

یکی جشن شاهانه کردند راست * مهیا درو هرچه اندیشه خواست

بسیطِ زمین از کثـــرتِ سراپرده و بارگاه و خیمه و خرگاه چون رازدرسینهٔ محرمان آگاه پوشیده ماند و صحن هامون ازبس تجمل وزینتِ گوناگون وانواعِ تعبیهای لطیف موزون حیرت

---

(١) دراکثرنسخ بجایش (بیچین) مکتوب است و آن خلافِ کتب لغت است *

فزاي عقل ذو فنون آمد * * نظم *

بآيين بزمـــگاهي سازكردند * كزان فردوس را درباز كردند
شهنشه تكيـــه زد برمسند ناز * بعشرت رنج سوز و گنج پرداز
فروزان از جبينش فرّ شاهي * زمين تا آسمـــان نورالهي
بگرد مسنـــد عالم پناهش * جهاني از بزرگان سپاهش
برسم بندگي استاده برپاي * سرهريك زرفعت آسمان سای
بحشمت هريكي افراسيابي * سپهر سروري را آفتابي
سراســـر درنشاط و كامراني * بفرّ دولت صاحب قراني
زمانه برگ عشرت ساز كرده * فلك درهای دولت باز كرده
شراب و شيرهٔ واسباب مجلس * فزون زاندازهٔ وهم مهندس
زهرسو مطربان زهره آهنگ * زده چنگ طرب دردامن چنگ
نواسازان نواهاساز كرده * سرود خرمي آغاز كرده
بدست ساقيان ماه پيكـــر * مي لعل روان درکاسهٔ زر
زبس عيش ونشاط وشادماني * جهان راتازه شد رسم جواني

وحضرت صاحب قراني درعين عشرت و كامراني اميرزاده پيرمحمد عمر شيخ و برادرش اميرزاده رستم را باد و دختر غياث الدين ترخان و اميرزاده ابابكر پسر آميرزاده ميرانشاه را با دختر اميرحاجي سيف الدين برسم شرع مطهر عقد بسته همه راكد خدا ساخت وزمانه زمزمه تهنيت و خروش مبارك باد در گنبد فيروزه فام سپهر انداخت * * بيت *

نثار افگن شده گوهر نثاران * ستاره برمه وخورشید باران
طبق بردست مروارید ریزان * گهرچینان شده افتان وخیزان
دران تاراج دُرهای زمین‌پوش * زلت معزول گشته چوب چاوش

گفتار در نهضت فرمودن حضرت صاحب قران بیورش پنج ساله

از حضرت تخت نشین کریاس جلالت اساس وما ارسلناک الا کافة للناس و فرمان ده بارگاه رسالت پناه فاتبعوني یحببکم الله شاه سوار مضمار انا نبی السیف از دار خلوت لی مع الله وقت و الوقت سیف - علیه من الصلوات اتمها وازکاها و من التحیات اعمها وانماها - مرویست که الجنة تحت ظلال السیوف ترجمه ظاهر حدیث مبارک آنست که بهشت زیر سایهای شمشیرها است و از خلال ظلال این مقال فرخنده فال مانند آفتاب جهان تاب میدرخشد که روضهٔ دولت و اقبال بی آب شمشیر نصرت مآب نضارت وسرسبزي نیابد ونهالِ اماني و آمال بی آبیاري تیغ ضمیران مثال میوه فیروزي بار نیارد هم ازروي صورت بهشتِ امن و امان درضمان شمشیر خسروانِ جهانبان برقرار ماند وهم از راه معني فردوس برین رهین تیغ سلاطین معدلت آیین تواند بود برمسندِ حشمت و کامگاري بختیاري تمکین تواند یافت که نفس ارجمندش از مشقت اسفار و اقدام نمودن بر اهوال و اخطار

نیند یشد و سریر فرمان دهي و جهانداري شهریاري را سزد که همتِ بلند جنابش از مقاساتِ شدت حرب و دهشتِ پیکار نه پرهیزد چشمِ امید گیتي ستاني بمشاهده جمالِ مراد روشنائي یابد که سرمه دیدهٔ دولت از غبارِ معرکه سازد و دست آرزوی جهانباني بگردنِ عروس مقصود حمایل گردد که با طلعتِ سروقامتِ نیزه عشق بازد * * بیت *

* کسی بگردنِ مقصود دست حلقه کند *
* که پیشِ تیربلاها سپر تواند بود *

بلندي و پای داري درختِ بخت از سرافرازي سنان کشیده بالا دست دهد که * * نظم *

نهالیست در بوستانِ ظفر * که از جوی فتحش بود آب خور
چو در موسمِ کین بهار آورد * سرِ دشمنِ ملک بار آورد
و کشادگي چهره دولت از خمِ ابروی کمان چشم توان داشت که بزبان زه در دهان سوفار این نکته معني دار ادا مي کند که * * بیت *

* پشتم زپی خدمتِ اسلام دوتا است *
* پشتِ ظفر از کژی من گردد راست *
* سهمي زسعادتم نصیب است و رواست *
* قوسی است که مشتري اوسعد نماست *

و بصفیرِ تیربگوشِ هوش راست روان طریقِ توفیق میرساند

که * * نظم *

* من خود کج و داستان زمن راست روند *
* داسِ ظفـــرم چو کشـــتِ دولت دروند *
* پشت از پی خدمت چو کنم خم کِه و مِه *
* از هر طرفـــی زمـــزمـــه زه شنـــوند *

قرار بر چهار بالش مفاخر و معالي بحرکات متواتر و رکضات متوالی میسر شود و عروج بذروه معظمات مناصب و مناقب بارتکابِ شدايد پیاپی و متاعبِ متعاقب متمشي گردد ماه از خمول و خفای محاق بسیر شبا روزي بمرتبهٔ رسد که نشیب و فرازِ آفاق از نورِ ظهور برافروزد و آفتاب از وبال دالي بروش بر توالي در بیت الشرف حمل رایت افتخار و اقتدار برافرازد * * نظم *

* خرم دل آنکه باغم یار بســـاخت *
* با کام نشست هرکه با کار بساخت *
* مه نو ز ان گرفت کز شب نرمید *
* گل بوی ازان یافت که با خار بساخت *

و از شواهدِ صدق این دعاوي که انوار حکم از فحاوی آن لایح و لامع است آنکه حضرت صاحب قران گیتي ستان چون از یورش دشت قبچاق مقضی الاوطار مظفر و کامکار مراجعت فرمود همت عالي نهمتش مقتضی آن شد که بر ممالک ایران

که سابقاً تسخیر فرموده بود گذاري فرماید و آن بلاد را از افساد بعضی بی باکان که در غیبتِ رایتِ ظفرپیکر بحکم *

* بیت *

چو بیشه تهي گردد از نره شیر * شغال اندر آید به بیشه دلیر

سرِ تهور برداشته بودند و گردنِ جلادت برافراشته بعطفهٔ عنانی پاك سازد * * بیت *

درخشیدنِ ماه چندان بود * که خورشید تابنده پنهان بود

تواجیان را فرمان داد که باطراف و جوانب رفته لشکریان را اجار رسانند تا استعدادِ یورش پنج ساله کرده متوجه پایهٔ سریرِ خلافت مصیر شوند درروز جمعه پانزدهم رجب سنه (اربع و تسعین و سبعمایة) موافق بیچي ایل نهضت همایون بسعادت واقبال اتفاق افتاد هوا از حرارت تموز تافته وازدهای رایت ازنسیم فیروزي جان یافته وچون از غبارِ موکب همایون هوای بخارا مایه بخش مشك اذفر وعنبرسارا گشت * * نظم *

* بزرگان شهر آگهي یافتند *

* سوی رایتِ شاه بشتافتند *

* بشکرانه جان را کشیدند پیش *

* که دیدند روی خداوند خویش *

تمامي آن نواحي ازدشت وصحرا لشکر منصور نرو گرفتند *

* نظم *

* شهنشاهِ توران سپاهي کشيـــد *
* که چشـــمِ فلک طول و عرضش ندید *
* چنـان شد زگردِ سـواران جهـــان *
* که خورشید گفتـي شد از آسمـان *

و درانجا یکشنبه غره شعبان مزاج مبارک حضرت صاحبقران را عرض مرضي طاري شد وبدان التفات ننموده کوچ فرمود وچون بجـوی زرکه از ولایتِ بخـارا است فرود آمـد زحمت روی به تزاید نهاد وسورت[1] مرض اشتداد پذیرفت خواتین وفرزندان را طلب فرمود وحضرات علیا[2] سرای ملک خانم وتومان آغا وخدرمعلی سلطان بخت بیگم با سایر فرزندان وخواتین از سمرقند بتعجیل شتافته درپایه سریر اعلی حاضر شدند فرمان قضاجریان نفاذ یافت که امیرزاده محمد سلطان که برسم منقلای از پیش رفته بود و از جیحون گذشته لشکررا بموضعی که رسیده باشد بگذارد وجریده بازگردد عجب حالتی حیرت زای ومشکل قضیه دهشت افزای ذاتي که سلامتي عالمی درسلامتِ او بود ازکسوتِ صحت عاري ماند و وجودی که نظامِ سلسله وجود ازمیامنِ

---

(١) دربعض نسخه بجای سورت (صورت) (٢) بجای علیا در بعض کتاب (عالیات) دیده شد *

عدالتِ او سمت انتظام داشت از حلیه اعتدال عاطل گشت
اطبای حاذق از ترک و تاجیك جمع آمدند و امیرحاجي
سیف الدین بر سر ایشان استاده به ترتیب ادویه و اشربه
و وظیفه معالجه کما ینبغي قیام نمودند خواتین و فرزندان
و امراء و نوییان از پرتو صفای عقیده حضرت صاحب قران
مي دانستند که قانون شفای جز از دار الشفاء و ننزل من
القران ماهو شفاء و رحمة چشم نتوان داشت و هردارو
که نه طبیب لطف الله لطیف بعباده در مطبّ واذا
مرضت فهو یشفین کرامت فرماید سود مند نیاید فرموده
طبیب دلها و حبیب خدا علیه شرایف الصلوات و کرایم التحیات
کل صباح و مساء داووا مرضاکم بالصدقة پیش نهاد
همت خود ساخته دستِ تصدق از سرِ اخلاص برگشادند
و بمزارات شریفه و مواضع متبرکه بسی هدایا و صلات
فرستادند فقراء و صلحاء و عجزه و مساکین را صدقاتِ وافر از زر
و نفایس و ذخایر ارزاني داشتند و اسپان نامدار و بارگیران
خاصه قربان کرده بمستحقان قسمت کردند میامنِ دعوات
صالحات که صافي دلان و گوشه نشینان از برای صلاح کار
جهانیان بدان مواظبت مي نمودند بظهور پیوست و برکات
صدقات که الصدقة تزید فی العمر کارگر آمد و در شبِ
یکشنبه منتصف شعبان که بشب برات موسوم است برات

صحتِ ذات و مزید حیات آن حضرت مکرمت آیات در دیوان
واذا سالک عبادي عني فانی قریب اجیب
دعوة الداع اذا دعان اطلاق رفت و روز یکشنبه
پانزدهم شعبان مزاج همایون رو بصحت نهاد * * بیت *
نگویم مزاجش گرفت اعتدال * که عالم شد ایمن زبیمِ زوال
خلایق را حدایقِ آمال وبساتینِ اماني از شقایقِ بهجت
و ریاحینِ شادماني آراسته گشت و از صدای شکر و ادای
شکرانه گوشِ فلک پرسپاس و دامنِ زمانه پر از خواسته شد *
* بیت * * شکرایزد را که ذاتِ خسروِ گیتي پناه *
* حلّهٔ صحت زنو پوشید زالطافِ اله *
و چون مزاج مبارک بحال استقامت باز آمد اشارت علیه
بصدور پیوست که امیرزاده محمد سلطان جهت ضبط لشکرِ
منقلای از پیش روان گردد و در روز چهار شنبه بیست و پنجم
ماه بمباركي وسعادت نشاط حرکت فرمود و برسبیلِ طوف
سوار شده دیدهٔ روزگار از مشاهده سلامتي ذات بزرگوارش
روشنائی یافت و دلِ صغار و کبار از میامنِ صحتِ مزاج
خسروِ سپهر اقتدار مسرور و شادمان گشت - والحمد لله
رب العالمین *

گفتار در نهضت فرمودن صاحب قران
فریدون فرخ بعد از صحت از جوی زر

روز دوشنبه غره ماه مبارک رمضان خاطر خطیر از نو ملتفت انتظام اسباب سفر شد و روز شنبه ششم همان ماه کورگه زده با سعد طالع و ایمن فال کوچ فرمود و بسعادت و اقبال روان شد جنود فتح و فیروزي از یمین و یسار و میامن آثار سعود سماوی قرین رایت نصرت شعار و برحسب فرمان مطاع امیر حاجي سیف الدین متوجه سمرقند شد و روز چهارشنبه دهم ماه موضع آمویه مخیم نزول همایون گشت و در انجا مهد اعلی سرایملک خانم و تومان آغا را با تمامي آغایان بسمرقند بازگردانید و موکب ظفرقرین از آب جیحون گذشته بقرب قلعهٔ آمویه فرود آمد و روز آدینه شاهزاده جوان بخت شاهرخ را اشارت فرمود که بسمرقند معاودت نماید *

* بیت *

* طلب کرد سلطان صاحب قران *
* گرامیء خود را چومي شد روان *
* به بر در گرفت و رخش بوسه داد *
* زمهرش بهنگام غم کرد شاد *
* بهرگونه لطفش چو خوشنود کرد *
* سپردش به یزدان و پدرود کرد *

در همان جمعه که شاهزاده بصوب سمرقند توجه نمود * * نظم *
روان شد جهان دار گیتي کشای * بچول اندر آمد بعون خدای

بعد ازطی منازل ازماخان وابیورد گذشته درسه شنبه سلخ رمضان ازیاسي دیان عبورفرمود وچهارشنبه غره شوال مبارک مستهل فرخنده استکمال دران یورت باقامتِ نماز عید وعرضِ راز ونیاز برحضرت فعال لمایرید وتقدیم سایر مراسم وآداب آن روزسعید قیام نمود وازانجا بمبارکي کوچ کرده درموضع یلغزیغاج خیوشان بامیرزاده محمد سلطان که برسم منقلای ازپیش روان شده بود ودرانجا توقف نموده ملحق شد وامیرزاده پیرمحمد جهانگیر بالشکرکیهان گیروامیر جهانشاه باسپاه پیش ازوصول رایت فتح آیت برحسب فرمان ازقندزوبقلان بمنقلای پیوسته بودند وخدر معلی خانزاده نیز ازهرات احرام استلام قوایم سریر خلافت مصیربسته رسیده بود ودرانجا حضرت صاحب قران راطوی داد وپیشکشهای لایق کشید صاحب قران دریانوال بسعادت واقبال ازانجا نهضت فرموده روزدوشنبه بیستم شوال بحوالی استرآباد رسید وکنارآب جرجان مضرب خیام نزول فرخنده گشت ودرهمان روز شعبه دوحه جلالت ورسالت سید برکه سید غیاث الدین پسرسید کمال الدین را بانثار وپیشکش همراه آورده بعزبساطبوس رسانیده وسخن سید کمال الدین را درپایه سریراعلی عرضه داشت فحوای قصه آنکه سید کمال الدین درمقامِ مطاوعت و

فرمان بردار ایست و کمرِ انقیاد و اذعان بر میان جان بسته خراج قبول مي کند و باقامت مراسمِ هواداري و خدمتکاري التزام مي نماید عاطفت پادشانه سید غیاث الدین را بمزید نوازش و اکرام اختصاص بخشید و چون موکبِ ظفرقرین باستراباد رسید بیرپاشا پسرِ لقمان پاشا که بعد از وفات پدرش حضرت صاحب قران او را بجای پدر نصب فرموده بود وظایف خدمات پسندیده ازطوی و پیشکش و انچه از لوام نیکوبندگي تواند بود بتقدیم رسانید *

* شعر *

* فخریست بندگان را در بندگی سلطان *

* ورنه چه آید از مور شایستهٔ سلیمان *

گفتار در تسخیر آمل وساري و قلعهای ماهانه سر

چون رایت نصرت شعار سه کوچ از استراباد پیشتر رفت جنگلی عظیم پیش آمد که از تشابکِ اشجار باد ازانجا گذار دشوار توانستی و خیالِ شب رو در خلال آن چون ماهي در شست گرفتار آمدی یرلیغ عالم مطاع بنفاذ پیوست که شیران بیشه پیکار یعنی لشکریان شیر شکار درختان بیشه بریده دران جنگل راهها بگشایند برحسب فرمان قضا جریان سه راه بگشادند عرض هریک ازان یک تیر پرتاب رای رزین راه میانین را جهت عبور لشکرِ قول تعیین فرمود و دو راه

دیگر جهت مرور جرنغار و برنغـــار مقرر شد و بدین طریق جنگل مي بریدند و مي رفتند و چون بساری رسیدند معلوم شد که سید کمال الدین از نقصاني که قدر و منزلت او را مقدر بود گریخته پیش سید رضي الدین بماهانه سرنقل کرده است و ماهانه سرقریه ایست در چهار فرسخی آمل بجانب بحر واقع شده و بقرب آن برفراز بلندي حصنی حصین ساخته بودند که از یك طرف بدریا پیوسته بود و دیگر جوانبش مغاک بود و مواضع پست که هم از آب دریا هنگام موج دران میریخت تا نزدیك یك میل حکم دریا داشت چنانچه آب محیط بود بقلعه از جمیع جوانب و پیرامن حصار درختهاي بلند به نزدیک یکدیگر فرو برده بودند و خلال آنرا از شاخهاے درخت برهم بافته استوار ساخته و باین تعبیه حصاري دیگر برافراخته و دران وقت حکام آمل و ساري با مجموع خویشان ومتعلقان و مردان کار و هرچه داشتند از ذخایر و نفایس بآن قلعه رفته بودند و سایر متمولان آن دیار حتّی تجار که از اطراف بآن ولایت رسیده بودند تمام اموال خود را باستظهار منعت حصار بآن قلعه درآورده بودند لاجرم از نقود و اجناس بتخصیص نقره و زر چندان درانجا جمع شده بود که محاسب و هم با نامل قیاس و تخمین عقد شمار آن نتواند[1] کرد حضرت

---

(١) چنین است در اکثر نسخ و در یك کتاب بجای نتواند (نتوانستي)

صاحبقران چون ازان حال آگاهي يافت بسعادت و اقبال روان شد و عساکر گردون مآثر دران گل ولاي جنگل بريده مي رفتند روز سيوم بآمل رسيدند از پايه سرير اعلي حکم قضا مضا صادر شد که سيد غياث الدين برود و پدرش را نصيحت کرده بياورد و چون حکايت سوء اعتقاد و قبح سِيَر و افعال (١) آن طايفه بي باک بتواتر پيوسته بود غيرتِ اسلام و عصبيتِ دين چنان تقاضا کرد که بزبان پسرش برسبيل تعيير و سرزنش اين پيغام گزارش پذيرد که مردمِ ولايت تو همه بدمذهب اند و هيچ مسجد ندارند و از رسم جمعه و جماعات هيچ اثري نيست بلکه باداء فرايض و سنن اصلا قيام نمي‌نمايند و اگر کسي ببانگ نماز مشغول ميشود او را ايذا مي کنند و بمرتبه قتل ميرسانند دريغ اسم سيادت که بروست (٢) و چون سيد زاده را روان گردانيد فرمان لازم الاتباع نفاذ يافت که تمامي لشکر در امل تغار بريزند و چون بامتثال امر مبادرت نموده برحسب فرموده بتقديم رسانيدند و ازانجا روان شدند و جملگي لشکر تورة انداخته هر بيشه و جنگل که پيش مي آمد مي بريدند و خار و خاشاک و چوب آنرا برآبهـا و لايها مي انداختنـد و مي گذشتند و آن بيشهاي بي پايان که زمينش چون چشم

---

(١) در دو نسخه بجاي افعال (احوال) مکتوب است (٢) در بعض کتب بجاي بروست (برتست) مشاهده افتاد *

نابینا نه در روز از نور آفتاب بهره داشت و نه در شب از شعاع ماه و ستارگان حظی هه را صحرا ساخته هر روز مقدار یك فرسخ کوچ مي کردند و چوب و خس بربالای لای و گل انداخته فرود مي آمدند روز شنبه بیست و ششم ماه ذي قعده قراولان از طرفین بهم رسیده جنگی عظیم واقع شد *

* بیت *

* خروش آمد و نالهٔ کرنای[1] *
* همي کوه را دل بر آمد ز جای *
* سپاه ازدو جانب درآمد بجنگ *
* زهرسو روان گشت تیر خدنگ *
* بکشتند چندان زهردو گروه *
که شد خاك دریا و هامون چوکوه *

حبي خواجه پسر شیخ علي بهادر دران مصاف داد مردي و مردانگي داده بحکم * مصرع *

* مرا نام باید که تن مرگ راست *

حیات فاني را ازبرای ذکر جمیل که عمر ثاني است فدا کرد * مصرع * نمرد آنکه نامش به نیکي برند *

بعد از سه روز سید کمال الدین دراز و مولانا عماد الدین بهایه سریر خلافت مصیر آمدند و زبان استکانت بتضرع

---

(١) درد و کتاب بجای کرنای (کرهٔ نای) است *

گشاده امان طلبیدند حضرت صاحب قران فرمود که ملتمس
شما مبذول میدارم مشروط برآنکه سادات که ولات این
ولایات اند ازهریک یکي از فرزندانِ خود با مالِ ولایت
پیش ما فرستند تا ملازم باشند و پدران ایشان را تسکین خاطر
حاصل شده ایمن گردند واعتماد کرده بی حجاب بیایند
و چون ایشان این سخن برسانیدند تیرگي دیده دولت آن
گروه کوتاه بین طریق صواب از نظر بصیرتِ ایشان پوشیده
داشت و بخیال محال که خود بقهقهه افسوس بران
مي خندید در حال نقاره زده اظهار مخالفت کردند
صاحب قران گیتي ستان بیرپاشا و ارغونشاه بردالیغي
و نادرشاه قراکولي و شیخ علي آمویهي را با کشتي بانانِ
جیحون و رعداندازان و نفط اندازان از راهِ کنار دریای
قلزم بفرستاد که کشتیهای دشمنان را بدست آورده روی
جلادت به تسخیر حصار ماهانه سرآورند ایشان برحسب
فرموده برفتند و به نیروی دولت قاهره کشتیهای مخالفان
را بدست آوردند و بی توقف ترتیب قوشونها کرده مردان کار
با توقها و علمها و نقاره و نفیر بکشتیها درآمدند روی دریای
قلزم از برق جبه و شمشیر چون آفتاب میدرخشید و از غریو کورگه
و کوس و خروش گیرودار پردلانِ آهن پوش گوش زمانه
مي درید چون رایت نصرت شعار سایه وصول بران حصار

انداخت برطبق فرمان قلعه ماهانه سررا درمیان گرفتند و جنگی واقع شد که نه دستِ زبان بدامنِ تقریر آن رسد و نه زبانِ خامه را تحریرِ شرح آن دست دهد * *بیت *

* نه زان گونه پیکار آمد پدید *
* که مشروح گردد بگفت و شنید *
* برآفروخت آتش زدریای آب *
* تو گفتي که دارد قیامت شتاب *

عاقبت الامر مبارزان سپاه ظفر پناه بفرِّ اقبال روز افزون شاه حصاربیرون را مسخرکردند و خصمان ازبیم جان باندرون گریختند روز شنبه غره ذیحجه صاحب قران کامگاربعون تایید پروردگارسوار شده روی دولت بحصار آورد زهره مخالفان از هیبت شکوه آن حضرت آب گشت و جان و جنان دشمنان از غایت دهشت و خوف درقلق واضطراب افتاده بضرورت از حصاربیرون آمده گروه گروه روی ضراعت بحضرت گردون بسطت نهادند[1] * نظم *

* رخشان شد از سپهر امید اخترمراد *
* بشکفت درریاض امانی گلِ ظفر *
* اسلام گشت خرم وآفاق پر سرور *

---

(١) چنین است دراکثر نسخ و در بعضی نسخه بجای نهادند (آوردند) است *

* چشمِ حسود کور شد و گوشِ خصم کر *

صاحب قران دین پرور در اوایل ملاقات بواسطه عقاید بد که نسبت با یشان مي کردند همه را تهدید فرمود و سخنانِ قهر آمیز گفت و در آخر بسبب نسبت سیادت ایشان را بحسنِ اکرام و بذلِ انعام نوازش تمام ارزاني داشت و بر حسب نص وتواصوا بالحق ایشان را بر سلوکِ طریق مستقیم تحریض فرمود که از معتقدات فاسده بکلي رجوع میباید کرد وبعد ازین طریقه ستوده اهل سنت و جماعت پیش مي باید گرفت و علماء و صلحاء را تعظیم کردن و حرمت داشتن و فرزندان را به تعلیمِ علوم شرعي ترغیب نمودن و بران گماشتن که از اهل اسلام علی الخصوص منتسبان دودمان پیغمبر علیه الصلوة والسلام غیر ازین پسندیده نیفتد و بعد از نوازش و نصیحت ایشان را بقلعه ساري فرستاد و فرمان شد که محافظت نمایند و چند روز در انجا توقف فرمود و از قلعه چنانچه شرح داده شد اموال بسیار متجاوز از حد شمار در تحت تصرف آمده بود قلزمِ مکرمت پادشاه دریا نوال موجی زد وکشتیها را ازان پر ساخته کشتي کشتي بامراء و لشکریان انعام فرمود *

* بیت *

گر دل و دست بحر و کان باشد * دل و دستِ خدایگان باشد

وبا شارت رای رزین آن حصن حصین را بعد ازانکه بجاروب

تاراج پاك ساخته بودند تودهٔ خاك ساختند و هنوز بران حال است و چون مکرر از هرزبان بمسامع علیه رسیده بود که دران ولایت مردم بد اعتقاد و فدائي بسیار اند یرلیغ لازم الاتباع از موقف جلال صدور یافت که هرکس که باسم سیادت متسم باشد ازمیان سپاهیان و عوام بیرون آورده حاضر گردانند و کافه بد کیشان را بحسام انتقام شربت حمام بچشانند امرعالي بنفاذ پیوست و آن نواحي از شرّ فساد آن طایفه گمراه مباحي که اگر ورقي بدست غریبي بیافتندی بتهمت آنکه فقیه و طالب علم است خون او راهدر دانستندی برست و بتخصیص شیخ علي بهادر جهت انتقام قتل پسرش حبي خواجه و اسکندر شیخي از برای پدرش افراسیاب و دیگر خویشان که درویشان سید قوام الدین ایشان را کشته بودند و آمل را فرو گرفته قتل بسیار کردند و حکم شد که سید کمال الدین را با اهل وعیال در کشتي نشانده بخوارزم برند و فرزندانش سید مرتضی و سید عبد الله با پسران و جمعی مردم را از سمرقند گذرانیده بقاشغنت روانه سازند برحسب فرموده کاربند شدند *

گفتار در فرستادن فتح نامها بتختگاه و طلب داشتن فرزندان و خواتین عصمت پناه

چون ممالک مازندران بکلي مسخر شد صاحب قران

کامران بشارت فتح ساری و آمل و ماهانه سر و توابع بابیلاکات ارجمند بسمرقند ارسال فرمود و فرزند کامکار امیر زاده شاهرخ و نبیرگان عالي مقدار امیرزاده خلیل و امیر زاده رستم و سلطان حسین نبیره امیرموسی که دخترزاده حضرت صاحب قران بود و خدربیگی سلطان دختر امیرزاده میرانشاه و حضرات خواتین سرای ملک خانم و ترمان آغا و دیگر آغایان را طلب فرمود و در ماه محرم سنه (خمس و تسعین و سبعمایة) فرمان داد که در موضع شاسمن[1] از نواحي جرجان سرای عالي بساختند و داروغگي ساری را بجمشید قارن که از قاین قهستان بود تفویض نمود و چون سادات آنجا پدر و برادر اسکندر شیخی را بغدر کشته بودند و آمل را از ایشان گرفته و او گریخته بود و مدتی بملازمت موکب همایون مشرف گشته درین وقت عاطفت پادشاهانه آمل را باو ارزاني داشت و بسعادت و اقبال معاودت فرموده بیستم ماه بشاسمان دران سرای نزول کرد و تواجیان را باطراف روانه داشت تا عساکر منصوره که بهرجانب رفته بودند همه را بپایه سریر اعلی جمع آوردند * بیت *

سپاه پراگنده را جمع کرد * زمین آهنین شد هوا[2] لاجورد

---

(۱) در بعض نسخة بجاي شاسمن (شاسمان) (۲) در یك کتاب بجای هوا (سما) مکتوب است *

و بشارت فتح که بمستقر سریر سلطنت فرستاده بود روز سه شنبه هیزدهم ذي الحجه سنه (اربع و تسعین و سبعمایة) با تحف و هدایا بدار السلطنة سمرقند رسید * نظم *

* گوش گردون پر بشارت شد که از تایید حق *
* صبح فیروزی دمید از مطلع امن و امان *
* شاه مشرق را که در مغرب امان از عدل اوست *
* فتح گشت از تازه یکسر کشور مازندران *
* از نسیم گلشن دولت معطر گشت ملک *
* وز فروغ کوکب نصرت منور شد جهان *

غنچه امید همگنان در گلبن مراد دهن بخنده دوستکامی بگشاد و همه را بهار بهجت و شادماني از شاخسار آمال و اماني سربرزد آورنده خبر فتح را چندان سیورنچي فتوح شد که لشکری را از فتح کشورے دست ندهد و بشکرانه چندان صلات و صدقات بمستحقان رسید که مساکین و فقراء در انتظام اسباب جمیعت و کامراني باغنیاء برابر گشتند مهد اعلی سرای ملک خانم و تومان آغا با دیگر خواتین و شاهزادگان که اشارت علیه حضرت صاحب قران بطلب ایشان صدور یافته بود در روز دوشنبه بیست و چهارم ذی الحجه از دار السلطنة سمرقند بمبارکی بیرون آمدند و آن شب در موضع توتک[1]

(١) در بعض نسخه بجاي توتک (توبك) و در بعض (نویک) است *

نزول کردند و روز سه شنبه باران و برف بسیار بارید و سرمای عظیم پیدا شد * * بیت *

* برآمد سحابی ز دریای ژرف *
* فرو ریخت باران بپاشید برف *
* ازان برف سرد رجهان داشته *
* دره تا گریوه شد انباشته *
* زباریدن ابر کافور بار *
* سمن رسته از دستهای چنار *

آن روز آغایان و شاهزادگان بموضع شادمان درآمده بخانها فرود آمدند و درروز چهارشنبه ازانجا کوچ کرده بمحلی که بدمشق معروف است در خانقاهی که از مستحدثات حضرت صاحب قرانی است نزول کردند و دو سه روز درانجا توقف نمودند و چون هوا گشاده گشت بسعادت و اقبال نهضت نموده بازروان گشتند وچون سیوم روز بقرشي رسیدند کسی از پیش حضرت صاحبقرانی آمد که فرزندان و آغایان اغرق را گذاشته بتعجیل بیایند و چون دران ولا امیرزاده شاهرخ را که قرة العین دولت این دودمان ثابت ارکان است عارضه درد چشم طاری شده بود شتاب کردن در سیر تعذری داشت منازل و مراحل بآهستگي قطع کرده میرفتند روز دوشنبه شانزدهم محرم سنه (خمس و تسعین و سبعمایة)

از آب آمویه عبور نموده فرود آمدند وازانجا متصل آیوار وشبگیر کرده روز دوشنبه بماخان رسیدند ورمدي که شاهزاده جوان بخت را روی نموده بکلي زایل شد مهد اعلی سرای ملک خانم عرضه داشتی بحضـــرت صاحب قران نوشت مشتمل بر خبر سلامتي تمام فرزندان و عرض صورت حال که چون حکم واجب الاتباع رسید بر حسب فرموده بی توقف روان شدیم و چون بقرشي رسیـــدیم اشارتی که درباب استعجال نمودن در سیر فرموده بودند سمت وصول یافت لیکن بواسطه رمدی که قرة العین سلطنت امیرزاده شاهرخ را عارض شده بود تعجیل نمودن میسر نمي شد و این زمان بحمد الله آن زحمت بشفای کلي مبدل گشت بشتاب هرچه تمامترمي آییم و چون عرضه داشت ارسال نمود ازانجا کوچ کرده بدیه هنـــدوان فرود آمدند و درانجـــا آغایان و شاهزادگان اغرق راگذاشته بتعجیل تمام متوجه شدند و شب و روز رانده بعد از سیزده شبانه روز بموضع جیلاون رسیدند و حضرت صاحب قراني از راه عطوفت و مهرباني ایشانرا استقبال فرموده درانجا بیکدیگر رسیدند آنحضرت فرزندان را کنار گرفته دیده دولت روزافزونش که از کسرِ اهل عناد وفتح بلاد روشن شده بود از مشاهدهٔ طلعتِ اولاد و احفاد روشنائي افزود آغایان و شاهزادگان نثارها کردند و پیش کشهای

ارجمنـــد کشیدند و درعین اشتغـــال بعیش و طرب ازانجا کوچ کردند و بشاسمن آمده بسعادت و اقبال نزول فرمودند اسباب عشرت و کامرانی بر حسب دلخواه مهیا و ملتیم و امور سلطنت و گیتی ستانی در سلك مکنت و اقتدار منسق و منتظم ریاض پادشاهی از چشمه سار فتح و ظفـــر سرسبـــز و شاداب و ارکان دولت و مطیعان بارگاه کیوان رفعـــت

طوبی لهـــم و حســـن مآب و الله عنده حسن الثواب *

گفتار در توجه حضرت صاحب قرانی بصوب فارس و عراق نوبت ثانی

چون علوهمت صاحب قران رفیع مقدار روانمی داشت که درهیچ حال اوقات همایون بمجرد عشرت و شادمانی و بهجت و کامرانی گذرد هم دراوایل زمستان که آفتاب هنوز دراو آخرجدی بود حدود عزیمت ممالك فارس و عراق که بی تکلف واسطه عقد بلاد و امصاراست تشحیذ فرمود *

* نظم *

دگرره بفرمان صاحب قران * به بستند قوران گردان میان دلاور سواران کوپال گیـــر * بر آهخته شمشیرو بر بسته تیر و امیرزاده محمد سلطان و برادرش امیرزاده پیر محمد

را برسم منقلای روانه گردانید و شیخ علي بهادر و هونجک بهادر و تمور خواجه آقبوغا و مبشر و دیگر امراء را ملازم رکاب ایشان ساخت و تمام عساکر گردون مآثر را ازهرده نفرسه نفر اختیار فرموده در روز پنجشنبه بیست و چهارم صفر سنه (خمس و تسعین و سبعمایة) از مازندران درضمان عون و تایید مهیمن دیان تعالی و تقدس روان شد * * بیت *

* مگر موکب شاه بود آسمان *

* که ناسود برجای خود یک زمان *

و امیریاد گاربرلاس و امیرشمش الدین عباس و حاجي محمود شاه و اوج قرا را جهت ضبط اغرق و نسق لشکرباز داشت که ازعقب بآهستگي بیایند و ازمخدرات تتق عظمت و جلال سرای ملک خانم و تومان آغارا باغرق بگذاشت و جلبان ملك آغا و دُرّسلطان آغا و نگارآغارا نصرت آسا مصاحب موکب همایون گردانید و امیرزاده شاهرخ را نیز منقلای ساخت و ازییلاق ولي گذشته در دامغان وسمنان وری وشهریار تمام لشکررا تغارداده میگذشت و امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیرمحمد که ازپیش رفته بودند چون بقزوین رسیدند خواجه شیخ شهسوار را که حاکم آنجا بود بجنگ گرفته پیش شاهزادگان آوردند و اورا بحضرت صاحب قران فرستادند و ازانجا متوجه سلطانیه

شدند و آقچکی والي سلطانیه وفات یافته بود و ارتق[1] شاه نوکر او قایم مقام او شده چون لشکر منصور بآنجا رسید قلعه را گذاشته رو بگریز نهاد * بیت *

مورکی مرد پای پیل بود * پشه کي مرد جبرئیل بود

شاهزادگان یك هفته آنجا توقف نمودند و سپاه را تغارد داده و قلعه را ضبط نموده روی جلادت بسعادت بصوب بغداد آوردند چون بکردستان رسیدند مولی از حضرت صاحب قران بیامد و فرمان رسانید که ایشان باتفاق از راه جمجمال[2] روانه شوند برحسب فرموده ازانجا مراجعت نموده بحصار سنقر رسیده و غلات آنرا خورانیده غارت کردند * شعر *

همه بوم بد خواه بیداد گر * شد از صدمهٔ قهر زیر و زبر
همه کشت شد طعمه چارپای * نماند اندران مرز چیزی بجای

و هنگام صبح که وقت کوچ بود کسی دیگر از حضرت صاحب قران رسید و خبر رسانید که کردان آن نواحي را بربقهٔ مطاوعت درآورده مطیع و منقاد گردانند و هرکه مخالفت ورزد و تمرد نماید ولایت اورا غارت نمایند و تمام کوه و دشت آنجانب را از خبث وجود مفسدان و راه زنان

---

(۱) در بعض نسخه بجاي ارتق شاه (ارتوقشاه) و در بعض (ارتغشاه) امت (۲) در بعض کتب بجاي جمجمال (جبجمال) و در بعض (جبجمان) دیده شد *

پاک سازند برحسب فرمان واجب الامتثال روان شدند و چون بجمجمال وکوه بی ستون رسیدند سونجک بهادر و تمور خواجه آقبوغا و مبشر بهادر با لشکر بطرفی دیگر از کُردستان با یلغار روانه شدند و شاهزادگان متوجه دربند تاشي(۱) خاتون گشتند و چون بآنجا رسیدند یکی از سرداران آن طرف بطمع آنکه آن ولایت بدست آورد گریخته پیش شاهزادگان آمد و تقریر کرد که راههای این ولایت کسی بهتر از من نمي داند اگر فرمان شود غجرجي شوم و وظیفه بندگي بجاي آورم امیرزاده محمد سلطان اورا نوازش فرمود و خلعت و کمربند و شمشیر و بار طلا ارزاني داشت و شیخ علي بهادر را منقلای ساخته غجرجي با او روانه گردانید ابراهیم شاه که حاکم آنجا بود بمقام اطاعت و انقیاد درآمده پسر خود سلطان شاه را با اسپان تازي و تقوزهای مناسب و پیشکشهای لایق بحضرت شاهزادگان فرستاد و چون بسعادت بساط بوس استسعاد یافته تحف و هدایا برسانید و بهادران را نیز به تحفهای مناسب خشنود گردانید امیرزاده محمد سلطان کس فرستاد و شیخ علي بهادر را باز خواند جهان پهلوان برحسب فرموده مراجعت نمود در اثناء راه بمنزلي که فرود آمده بود و بآش خوردن مشغول شد غجرجي که همراه داشت چون از مقصود

(۱) در بعض نسخه بجای تاشي (نای) مشاهده افتاد *

خود نا امید گشته بفریب نفس بداندیش کاردي بي خبر باو زد و آن شیر بیشه شجاعت بروباه بازي سگ نفسي بر خاک هلاک افتاد آري بکرات و مرات درمیان چندین شمشیر و سنان و نیزهاي سبک حمله و گرزهاگران بمردي درآمده بود ودست برد ها نموده و سر بسلامت بیرون برده و چون وعده لا یستاخرون ساعة ولا یستقدمون دررسید بزخم کاردي جان سپرد * بیت *

چنین است این منزلِ پر هوس * نماند درو جاودان هیچ کس

و هم دران زمان غجرجي بدکردار را بعقوبت هرچه تمامتر بقتل آوردند و بسوختند * مصراع *

* که واجب شد طبیعت را مکافات *

گفتار در ایلغار فرمودن حضرت صاحبقران بجانب لرستان و خوزستان

چون حضرت صاحبقران سپهر اقتدار در موضع شهریار رسید باز ازلشکر جماعتي برگزیده و امیرزاده میرانشاه را با بقیه سپاه آنجا باز داشت و فرمود که چندان توقف نماید که اغرق از استرآباد برسد و خود بنفس مبارک با آن گروه گزیده متوجه صوب ورو جرد شد و به تعجیل تمام براند و امیر زاده عمرشیخ با لشکرِ دست چپ براه آوه روان شد واز موضع کوشک جویان عبور نموده بآوه رسید وازانجا

گذشته قلعه کیو را کرد پنج کرد و درحال مسخر گردانید محمد
قمي را که کوتوال آن قلعه بود بگرفت * بیت *
چو شهزاده با لشکر نامدار * درآمد به پیرامن آن حصار
زگرد ره آن قلعهٔ پر نفیر * گرفتند و شد کوتوالش اسیر
و شب درمیان کرده روز دیگر بموضع مرون راند و مظفر
بیراهاني که گماشته محمد قمي بود استقبال نموده شرف
بساط بوس دریافت و ازانجا کوچ کرده به کرهرود رسید و
اسفندیار از راه عجز و اضطرار بیرون آمد شاهزاده محمد قمی
و اسفندیار را پیش حضرت صاحب قران فرستاد و آن حضرت
روز جمعه غره ربیع الآخر بمباركي و طالع سعد به وروجرد
نزول فرمود و امیرزاده عمر شیخ از ترون گذشته بپایه سریر
اعلی رسید و اجازت طلبیده بمورچل خود بجرنغار رفت
و حضرت صاحب قران سیف الدین قلداش را بکوتوالی قلعه
وروجرد نصب فرمود و شیخ میکائیل را بضبط نهاوند باز
داشت و ازانجا بسعادت و اقبال روان شده روز سیوم بفیروزي
و خرمي بخرم آباد رسید ملك عزالدین چون توقف
نیارست نمود بضرورت و اضطرار فرار اختیار کرد صاحب
قران کامگار یک شب بسعادت آنجا بگذرانید و روز دیگر
بجهت محاصره قلعه جماعتی را از سپاه تعیین فرمود و امیر
زاده عمر شیخ را طلب داشته بتکامشي ملك عزالدین فرستاد

و لشکرها ازبرای دفع متمردان و قلع و قمع ایشان باطراف و جوانب روانه گردانید و بنفس مبارک از خرم آباد نهضت فرموده روی توجه بصوب تُسْتَر[1] آورد و بهر منزل که مضرب خیام نزول همایون مي گشت مردم دلاور را در کمین گاهها مي گذاشت و کوچ مي فرمود تا جماعت دزدان و قطاع الطریق لُر که از کوهها فرود آمده بیورت در مي آمدند خبثِ وجود ایشان را بآبِ تیغ از لوحِ هستي فرو شویند *

* بیت *

* بآبِ تیغ توان شست لوحِ گیتي را *
* زنقشِ فتنه و خبثِ وجود اهل فساد *

و بیازده منزل به پول آب زال رسید و امیرزاده عمر شیخ بتکا مشي ملك عزالدین تا بحصار منکره برفت و در جست و جوي او دران کوهستان سعي بلیغ نمود واصلا ازو اثري نیافت وتمام مردم قلعه وکوه وصحرا را مطیع و مسخر گردانیده در آب زال بموکب همایون پیوست و امیرزاده میرانشاه که در اغرق بود با جمعي از سپاه ایلغار کرده بدر کاشان راند و دران وقت ملوك سربدال که از هول صدمه لشکر شاهزاده از خراسان گریخته بعراق آمده بودند و از قبل شاه منصور داروغه کاشان بودند و چون از وصول رایت شاهزاده

(١) در سه نسخه بجاي تُسْتَر (شوشتر) دیده شد *

خبر یافت کس بیرون فرستاد وبزبانِ عجز و اضطرار امان
طلبید شاهزاده اورا خلعت امان بخشید و او بقدم
انقیاد بیرون آمده ملازم رکاب ظفرانتساب گشت وشاهزاده
بسعادت و اقبال باغرق معاودت فرمود صاحب قران
گیتي ستان امیرزاده عمر شیخ را با لشکري بجانب دست
راست روان گردانید وهرجا که با دشمن دوچار خوردند
دمار از روزگار برآوردند وچون بحویزه رسیدند وکس را
یارای اندیشه مقابله ومدافعه نبود داروغه اسلام نام که از
قِبَل شاه منصور آنجا بود از بیم جان بگریخت امیرزاده عمرشیخ
بضبط و نسق حویزه مشغول شد وصاحب قران کامکار شب
شنبه شانزدهم ماه بسعادت سوار شده چاشتگاه از پل گذشته
در اندرون دز پل نزول فرمود ودرالسنه و افواه شیوعي
دارد که آن قنطره بدیع الاوصاف پرداخته وبرافراخته
معمار همت موفور شاپور ذوالاکتاف است طرح آساس آن
بر بیست و هشت طاق بزرگ واقع شده و بیست و هشت عدد
تمام است درمرتبه عشرات متولد از ازدواج عدد امهات
سفلي وآبای علوي بطریق ضرب چه حاصل ضرب چهار در
هفت بیست وهشت است ولهذا منازل قمرکه نص والقمر
قدرناه منازل بآن ناطق است بهمین عدد مقرر شده
وحروف که از جلایل تحف و جزایلِ نعم که بوسایل رسل

از حضرت پروردگار عالم به بندگان رسیده آنست که اصول
مفرداتش بزبان عربي مبين که اتم السنه و افصح لغات است
همين عدد آمده از بحار زخار معاني که کريمه ولقد آتيناک
سبعا من المثاني محيط است بران گوهر صدق اين دعوي قطع
استخراج مي توان نمود و عدد جمله رکعات صلوة سفر و حضر
همانست و توافق اين امور دليلي روشن است برخصوصيت
خاصيت اين عدد ارجمند والحق خواص آن زيادت از انست
که در امثال اين محال متعرض آن توان شد شمه از ظاهرا
نموده شد تا لبيب مستبصر دريابد که مهندسي که بنياد عمارت
آن پل طرح کرده از خواص اعداد که حکماء آنرا ارثماطيقي
گويند باخبر بوده و درميان هر دو طاق ازان طاقهای بزرگ
طاقي خرد بربالای آن انداخته چنانچه تمام اصول و فروع
آن پنجاه و پنج طاق باشد عدد اسم مبارک مجيب و آن مجموعي
شماريکی است تا ده چنانچه بيست و هشت مجموع شماريکی است تا هفت و در ضمن اين امور که ظاهراً سهل مي نمايد
بسی اسرار خفي است وما يتذکر الا اولوالالباب وتمامي
آن طاقها از سنگ تراشيده و خشت پخته در غايت حصانت
واستحکام بنوعي برآورده اند که بتمادي روزگار و تعاقب
ليل و نهار فحواي فانظروا بعدنا الی الآثار بگوش هوش
اولوالابصار ميرساند القصه چون صاحب قران سپهر اقتدار

د زپل را بفرقدوم همایون آثار مصر جامع سعادت و اقبال ساخت دهدار شمس الدین بست خروار نقره پیشکش کرد و گماشتگان دولت قاهره هر اسپ و اشتر که در شهر بود مجموع بدر بردند و همان روز از شهر بیرون فرموده پیشین گاه متوجه تستر[1] گشت و بر سر تلی فرود آمده اسپان را بعلف رها کرده و از انجا شبگیر کرده سحرگاه به تستر[1] رسید و کنار آب چهاردانگه را مخیم نزول همایون ساخت علي کوتوال و اسفندیارنامي که از قبل شاه منصور متصدي ضبط و محافظت تستر[1] بودند از آوازهٔ توجه عساکر گردون مآثر گریخته بودند و روبشیراز نهاده اکابر و اشراف آنجا کمربندگي برمیان جان بسته بقدم اطاعت و انقیاد بیرون شتافتند و از آب گذشته بدرگاه عالم پناه آمدند و امراء و سپاه تمام اَحشام و صحرانشینان آن نواحي را از اطراف و جوانب غارت کرده اسپ و اشتر بسیار بیاوردند صاحب قران دریا نوال آن غنایم را مجموع بر لشکریان قسمت فرموده *

* بیت *

* جهان و هرچه درو شاه کامگار بقهر *

* ستد زدشمن و لطفش بدوستان بخشد *

روز چهار شنبه بیستم ماه از آب چهاردانگه عبور فرموده

(۱) در دو نسخه هرسه جا بجای تستر (شوشتر) مکتوب است *

بظاهر شهرد رمیان نخلستان فرود آمد و امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده پیرمحمد از دربند تا شي خاتون کوچ کرده بمورچل روان شدند و از آبها و عقبها گذشته و تمام آن ولایتها را ازکوه ودشت کُردستان ولُرستان راه براه مسخر گردانیده و مخالفان را استیصال نموده درین محل بسعادتِ بساط بوس استسعاد یافتند * شعر *

* از هرطرف سپاهِ شهنشاه دادگر *
* بازآمدند درکنفِ نصرت وظفر *

ذکر بعضی ازحکایاتِ حکام فارس و عراق که اتمام کلام درین مقام موقوف است بران

درداستانِ مراجعت حضرت صاحب قران گیتي ستان از پورش سه ساله گفته شد که آنحضرت درزمانی که عزم معاودت بدارالسلطنة سمرقند جزم فرموده بود ازشیراز روان مي شد چون آل مظفرهواره دم از هواداري و خدمتکاري آن حضرت میزدند و دران ولا اکثرایشان کمربندگي بسته بدرگاه عالم پناه آمده بودند و بسعادتِ ملازمت استسعاد یافته عاطفتِ پادشاهانه حکومتِ شیراز را بشاه یحیی که دران وقت غرهٔ جبین آن دودمان او بود تفویض فرمود ویزد رانیزکه سابقًا با اوبود برقرار مسلم داشت و اصفهان را

بسلطان محمد پسر بزرگ او داد و کرمان را بسلطان احمد برادر شاه شجاع مسلم داشته او را رخصتِ مراجعت بآن ولایت کرامت فرموده و سلطان ابو اسحاق بن اویس بن شاه شجاع را بحکومتِ سیوجان با قلعه و توابع سرافراز گردانیده و پهلوان مهذب خراساني را که از امرای شاه شجاع بوده و مدتی از قِبَل او و بعد از وفات او از قِبَل پسرش سلطان زین العابدین حکومت ابرقوه کرده بود و از عهده آن کار نیکو تفصّي نموده برقرار بضبط و ایالت آنجا بازداشت و دران حال شاه منصور برادر کوچک شاه یحیی حاکم تستر[1] بود و سلطان زین العابدین پسر شاه شجاع از بیم توجه عساکر گردون مآثر از شیراز گریخته بود و به تستر[1] رفته و شاه منصور اورا گرفته و دربند کرده و چون حضرت صاحب قران در ضمان حفظ و تایید یزدان از ایران بتوران معاودت نمود از سنه (تسعین و سبعمایة) هجري که تاریخ آن قضیه بود تا سنه (خمس و تسعین و سبعمایة) که صاحب قران کامگار از مازندران باز متوجه فارس و عراق شد میان آل مظفر بسی وقایع دست داد و مضمون * نظم *

* کفل گرد کردند گوران دشت *
* مگر شیرازان گورگه در گشت *

---

(١) در بعض نسخ هر دو جا بجای تستر (شوشتر) دیده شد *

* گوزنان ببازي برآ شفتـــه اند *

* هزبرانِ صایل مگر خفتـــه اند

بظهور پیوست ازانجمله سلطان زین العابدین که در قلعه گرتکرد[۱] که بچهار فرسخی تستر[۲] واقعست دربند بود بمعاونت احمد شاه ترمتاشی[۳] و محمود شاه خویش او از بند خلاص یافته متوجه ورد جرد شدند پیش ملک عزالدین کریت[۴] و باتفاق باصفهان رفتند و چون سرداران اصفهان میل بجـــانب او داشتند سلطان محمد نتوانست ایستاد و بقلعه درآمد و بعد از یکماه باتفاق محمد قورچي که قلعه بدست او بود متوجه یزد شدند و مملکت اصفهـــان بحوزه تسخیر و تصرف سلطان زین العابدین درآمد و درخلالِ این احوال شاه منصور از تستر[۲] لشکر کشید و بدرِ شیراز آمد و جماعتی از سادات شیراز که در اندرون شهر بودند باتفاق اتباع و اشیاعِ خود دروازه سلم باز کردند و اورا بشهر درآوردند و شاه یحیی در ایوان شاه شجاع نشسته بود تا او نیك به نزدیك رسید بعـــد ازان سوار شد و از دروازه سعادت بیرون رفت و رو به یزد نهـــاد و شاه منصور بیامد و در ایوان نزول کرد و اصلا متعرض برادر نشد و کس بتکاشي او نفرستاد و چون سلطنتِ شیراز بر شاه

---

(۱) در بعض نسخه (کیرکرد) و در بعض (گرد کوه) (۲) در بعض نسخه (شوشتر) (۳) در بعض نسخه (تمورتاشی) (۴) در دو نسخه (کرت) *

منصور قرار گرفت لشکر کشید و قلعه دیه بید[1] و قلعه سرمق و حصار مروست فتح کرد و بدرابرقوه رفت و دران وقت والي آنجا پهلوان مهذب بود شاه منصور بمحاصره مشغول نشد و بشیراز مراجعت نمود و سلطان زین العابدین در اصفهان لشکري ترتیب داد و بتصور آنکه بیشتر امرای شاه منصور مربای تربیت شاه شجاع پدر او بودند و شاید که رعایت حقوق واجب دانسته بجانب او میل نمایند متوجه شیراز شد و شاه منصور با سپاه خود از شیراز عازم مدافعه و مقابله ایشان گشت و بپای قلعه اصطخر در پول نوتلاقي فئتین اتفاق افتاد و صورتی که زین العابدین بکلک تمني بر لوح خیال نگاشته بود برحسب دلخواه رو ننمود و لشکر شاه منصور خود را بر آب زده بگذشتند و جنگ در انداخته سپاه اورا بشکستند و او هزیمت یافته باصفهان بازگشت و پهلوان مهذب ازبیم استیلاء شاه منصور باشاه یحیی اساس مصادقت و مصافات درانداخت و در زمانی که شاه یحیی بکوهستان یزد که ازسرحد آن تا ابرقوه یکروزه راه است رفته بود پهلوان مهذب بقدم مطاوعت وانقیاد پیش او رفت و بعد ازعهد و پیمان اورا بابرقوه دعوت کرد و بشهر در آورده در اندرون قلعه بقصری که ازبرای خود پرداخته و برافراخته

(۱) دربعض نسخه (دِه بند) دیده شد *

بود فرود آورد و شاه یحیی بعد از استیلاء بر شهر و قلعه باغوای جمعی ملازمان مفسد مرتکب نقض عهد شد و پهلوان مهذب را گرفته بند کرد و بقلعه ملوس که از قلاع حدود یزد است فرستاد و او را در انجا با مر شاه یحیی بقتل آوردند و شاه یحیی ابرقوه را ضبط کرده با میر محمد قورچی که یکی از امراء او بود سپرد و شاه یحیی بیزد معاودت نمود و شاه منصور از شیراز لشکر بدر ابرقوه آورد و شهر بگرفت و گماشته شاه یحیی بقلعه پناه برده متحصن شد و شاه منصور جماعتی از مردم خود را با برقوه بنشاند و با معظم سپاه روی کین بجانب یزد آورد و چون شاه یحیی ازین حال آگاه گشت کس پیش گماشته خود امیر محمد قورچی فرستاد که قلعه بسپارد بشرط آنکه مردم شاه منصور بولایت یزد درنیایند شاه منصور از راه بازگشت و قلعه تسلیم او کردند و بعد از ضبط شهر و قلعه متوجه اصفهان شد و غله آنجا خورانید و خرابی چند کرده بشیراز باز آمد و سال دیگر لشکر بدر اصفهان برد و همان طریق سپرد و باز گردید و چون سلطان زین العابدین از بیداد آن دشمن مسلط بتنگ آمد استغاثت بمجموع خویشان و اقرباء برده استعانت طلبید و از اشارت * شعر *

* من استعان بغیر الله في طلب *
* فان ناصره عجز و خذلان *

غافل ماند سلطان احمد ازکرمان وسلطان ابواسحاق ازسیرجان با لشکرهای آراسته بعزم معاونتِ او روان شدند و شاه یحیی نیز بزبانِ فریب وعده داد و ازیزد بیرون نشست اما بایشان نه پیوست و دیگر مظفریان جمع شده باتفاق فصل زمستان روی انتقام بشیراز نهادند و دربعضی ولایات بتخصیص کربال خرابی بسیارکردند وشاه منصور سپاهِ خود را مرتب داشته ازشهربیرون آمد وایشان ازکربال میل بجانب گرم سیرکردند وچون شاه منصور این خبربشنید متوجه ایشان گشت ودرجلگای فساجروز جنگ واقع شد و شاه منصور بروفق اسم خود مظفرومنصور آمد وهمای نصرت سایه برو افگنده غالب گشت وایشان هزیمت یافته متفرق شدند و هریک بجای خود بازگشتند وچون بهارشد شاه منصور دگرباره لشگر بدر اصفهان کشید وچون بظاهر شهرنزول کرد خواجه عضدالدین صاعدی که درمال امیرلرستان بود اورا طلب داشت وهمین که او بقیتول شاه منصور رسید اصفهانیان شهر بسپردند وسلطان زین العابدین بگریخت ودرنواحی ری میان ورامین(۱) وشهریار موسی چوکار اورا بگرفت وپیش شاه منصور فرستاد واو بمیل بی حفاظی ونامردی مردملک دیده آن نکبت رسیده را ازدیدن بازداشت وازاشارت فرمود

(۱) دربعض نسخه بجای ورامین (ورامي) بنظر آمد *

من لا یرحم لا یرحم هیچ حساب برنداشت و بعد ازان دو نوبت لشکر بدر یزد کشید و در نوبت دوم والدهٔ شاه یحیی که با او همین نسبت داشت از برای مصالحت فرزندان از حصار یزد بیرون آمد و پسررا نصیحت کرد که چون برادر بزرگت بار دو پسر بمجرد یزد ساخته و فارس و عراق را بتو گذاشته اگر با او درین نیز مضایقه کنی محل ملامت و جای سرزنش باشد و اورا الزام کرد که از در یزد برخاست و بشیراز معاودت نمود و درین مدت چهار پنج سال میان مظفریان چنانچه شیمه ایشان بود که پیوسته قصد یکدیگر کردندی چند واقعه دیگر دست داد *

* نظم *

نهادند شمشیر در یکدگر * شد آشفته آن مملکت سربسر
شده تنگ ازیشان دل سلطنت * که ده پادشه بود و یک مملکت

لیکن چون غرض اصلی نه تحقیق ایشان است تعرضی بذکر تفصیل آن نرفت القصه دران وقت که حضرت صاحب قران در ظاهر ترشترقبه بارگاه خلافت پناه باوج مهر و ماه برافراخته بود شیراز و اصفهان و ابرقوه شاه منصور داشت و خود در شیراز بود و یزد ازان شاه یحیی بود و خود باد و پسر درانجا بودند و سلطان احمد در کرمان بحکومت مشغول بود و سلطان ابو اسحاق در سیرجان بود *

گفتار در نهضت صاحب قران سرافراز بجانب شیراز

چون امیرزاده محمد سلطان و برادرش امیرزاده پیرمحمد از طرف دربند تاشي خاتون مظفر و منصور مراجعت نموده در ظاهر تستر بمعسکر همایون پیوستند صاحب قران گیتي ستان سونجک بهادر را بحویزه فرستاد بطلب امیرزاده عمر شیخ و خواجه مسعود سبزواري را که خواهرزاده علي موید سربدال بود بحکومت تستر نصب فرمود و لشکر سبزوار را که با او بود پیش او باز داشت و بازار لشکر ایلغار کرده درروز دوشنبه بیست و پنجم ربیع الآخر سنه (خمس و تسعین و سبعمایة) موافق تخا قوئیل بسعادت و اقبال متوجه شیراز شد و امیرزاده عمر شیخ که اورا طلب کرده بود و او حویزه و حوالی و نواحي آنرا ضبط نموده و پیشکشها مرتب داشته متوجه گشته کس فرستاد که ما بصوب شیراز روان شدیم میباید که اغرق را سرکرده از عقب بیایي و در شیراز ملحق شوي و حضرت صاحب قران روز چهارشنبه بیست و هفتم از آب دود انکه بگذشت و جمعه بیست و نهم به آب شور و خان کنده رسیده فرود آمد و در روز شنبه غره جمادی الاولی در رام هرمز نزول فرمود و اتابک پیراحمد که حاکم لُربزرگ بود با پیشکش و هدایا درین محل بدرگاه عالم پناه آمد و بوسیله

امراء شرف زمین بوس دریافت و زانو زده پیشکش کشید و ظفر کرد ار ملازم موکب فیروزي شعار گشت و حضرت صاحب قران پیشین همان روز بسعادت سوار شد و از آب رام هرمز عبور فرموده فرود آمد و روز یکشنبه بآب مي رسیده نزول نمود و روز دوشنبه از جایزان ایوار کرده صحراي زهره مخیم نزول ساخت و روز سه شنبه از کُردستان و آب ارغون گذشته بهبهان معسکر نصرت آشیان گشت و روز چهار شنبه از آب شیرین عبور نموده در صحرای تستر نزول فرمود و روز پنجشنبه از کج هوس گذشته در سراب خان بیدک فرود آمد و روز آدینه جولاهه از میامن نزولش رشک شهرهای جهان شد و روز شنبه از پاشت و آب شعب عبور نموده بمال امیر شول نزول فرمود و روز یکشنبه از آب خاوران گذشته و استفسار قلعه سفید کرده در صحرای نوبنجان فرود آمد و روز دوشنبه دهم لشکرها آراسته و از نوبنجان روان گشته بپای قلعه آمد و سعادت نام[1] شقاوت فرجام[2] از قبل شاه منصور کوتوال آن قلعه عدیم المثال بود *

* نظم *

* دزی بود کش خواندندی سفید *
* بدان دز بُد ایرانیان را امید *

---

(۱) در چهار نسخ بجای نام (نامي) (۲) در بعض کتب بجای فرجام (فرجامي) دیده شد *

* عجب گونه کوهی خدا آفرید *
* که مانند آن کس بگیتی ندید *
* رهش تند ولغزان زتگ تافراز *
* چو زلفِ بتان پیچ پیچ و دراز *
* بران سرکه ازابر بالا تراست *
* یکی دشت هموار پهناور است *
* زیک فرسخ افزون بطول و بعرض *
* زمینِ دگربر فلک کن توفرض *
* بهرسوروان چشمهٔ خوش گوار *
* درختانِ پر میوه وکشت زار *
* شکاری بیحد دران پهن دشت *
* شده یارجدی و حمل گاه کشت *
* سران برسرش خانها ساخته *
* بسی مسکنِ طرفه پرداخته *
* نیابد گزند ازغریق وحریق *
* نه ازنقب و عرّاده ومنجنیق *
* امیدِ سلاطین گیتی ستان *
* گسسته بکلی زتسخیرِ آن

وحقیقت آنکه تسخیر آن قلعه ازروی اندیشه وقیاس ازحیز امکان بیرون است چه کوهیست ازتمام کوههای آن ولایت

بلند تر و انواع حیل که در فتح قلاع و کشودن حصار متصور است چون نقب زدن و ملجور ساختن و منجنیق افراختن نسبت با آن خاره پاره همه هبا و هدر است و راهش بحیثیتی است که هرکجا سه کس بایستد جهانی مردم را از برآمدن منع توانند کرد و باوجود این جهت زیادتی استحکام بسی مواضع بسنگ و گچ و آهک استوار کرده اند و چون محصول مزارعش بقوت محافظان وفا می نماید و گله و شکاری و رمهٔ گوسفند در صحراش می چرید از تمادی مدت محاصره اش اندیشه نیست * شعر *

* هرآن کس که دارد درآنجا نشست *
* نیابد کسی ازرهِ چاره دست *
* زسوی زمین ایمن است از خلل *
* مگر ز آسمان تیغ بارد اجل *

پس اگر سعادت مندی بمدت دو روز چنین قلعه را بقهر و جنگ بکشاید عقلای عالم را یقین گردد که دولت آن صاحب تایید را سری تواند بود الٰهی نه مجرد شوکت و پادشاهی و آثار فتحهای نامدارش جلوه کمال قدرت پروردگار باید دانست نه همین کوشش بهادران تیغ گذار و جوشش غلبهٔ اعوان و انصار * بیت *

* چنین کاری نباشد جز خدائی *

* که هست افزون ز طورِ پادشاهي *

و صورت قضیه آنکه حضرت صاحب قراني چون بپای قلعه سفید رسید با معدودي از خواص ببالای کوه برآمد و بدروازه نزدیك شد عساکر گردون مآثر از چپ و راست سورن انداختند و از بس غریو که از نعرهٔ دلاوران و خروش کورگه و نقاره و کوس برآمد * * مصرع *

* کوه از نهیب آنکه مگو روز(۱) محشر است *

بیم آن بود که بباد ینسفها ربي نسفا برود و بسیط زمین سمت قاعا صفصفا لا تری فیها عوجا ولا امتا گیرد و شامیانه و بارگاه گردون اشتباه بربالای کوهی که بقلعه پیوسته بود باوج سپهر برافراشتند و صاحب قران کامگار بسعادت و اقبال نزول فرمود و فرمان داد تا عساکر گردون مآثر بی توقف روی جلادت به تسخیر قلعه نهاده بآن کوه برآیند برحسب فرموده چون مور و ملخ در جوش آمدند و از اطراف و جوانب پیاده و سوار متوجه حصار گشتند امیرزاده محمد سلطان از دست راست جنگ انداخت و امیرزاده پیر محمد نیز لشکریان را برنبرد اغرا کرده رایت محاربه و قتال بر افراخت و امیرزاده شاهرخ از جرنغار با سپاهي آراسته بپای قلعه شتافت و مردم خود را پیاده ساخته آتش پیکار بنوعی بر

(۱) در دو نسخه بجای روز (عور) است *

افروخت که تیغ بهرام در طبقه پنجم حصار نیلی چون آهن در کوره حدّاد ان بتافت و سایر امراء و لشکریان هریک از جای خود در حرکت آمده بازهره شیر و خشم پلنگ آهنگ جنگ نمودند * بیت *

* زبس جوشش وکوششِ آن سپاه *
* بلرزید مهر و نهان گشت ماه *
* عُقابِ دلاور بیفگند پر *
* بدرید چنگ و دلِ شیر نر

دلاوران صف شکن و شیر شکاران پیل افگن خواستند که همان روز بکمرها بالا برآیند و قلعه را تسخیر نمایند و چون شب هنگام در رسید هرکس درمقام خود قرار گرفتند روز دیگر چون خسرو سیارگان از نشیب تحت الارض ببالای حصار فیروزه کار فلک برآمد و از سطوت شکوهش گروه انجم که بر قلعهٔ کوه بی ستون گردون رایت استبداد برافراخته بودند فرو ریختند * بیت *

دگربر فرق چرخ سرکشیده * نهادند این کلاه زر کشیده

برحسب فرمان قضا جریان شاهزادگان و امراء و سایر بهادران نبرد آزمای جنگ را آماده گشته کمرکین دربستند و از صدای کورگه و غریو سورن دلِ کوه را شکافته جنگ در پیوستند از شست و چنگ مخالفانِ حصاری تیر و سنگ چون

باران آذاري باريدن گرفت و موافقانِ دولت جان شيرين فدای کار خسرو کرده فرهاد واربکوه دويدن آغاز نهادند ناگاه از نوکران شيخ ايکو تمور آقبوغا نامي از محض دولت صاحب قران بجائي که اصلا متصور نبود که هيچ آفريده ازانجا تواند برآمد بالا رفت و صلوات فرستاد *

* نظم *

* برآمد ببالا چو پران عُقاب *
* خروشان چو رعد از فرازِ سحاب *
* که صاحب قران باد فيروزه گر *
* بد انديش او زار و خونين جگر *

و از سرِ تهور و پردلي خروش برآورده بسربازي مشغول شد اهل قلعه را از مشاهده آن حال که در ضمير ايشان نگذشته بود پشت دل بشکست و زور از بازوی جسارت برفت و از غايت دهشت و سراسيمگي دست از جنگ باز داشتند و لشکريان اميرزاده محمد سلطان از راه دروازه ببالا رفتند و توقها[1] را باوج نصرت و فيروزي برافراختند و دشمنان را مقهور گردانيده قلعه را مسخر ساختند و هرکه درانجا بود از لشکری و سپاهي از کوه در انداختند و محمد آزاد مهتر

---

(١) در بعض نسخ بجای توقها (توغها) است وتوغ بالصنم لفظ ترکي است بمعنی علم و نشان و در لغت ترکي غين بقاف بدل ميشود *

سعادت کوتوال را گرفته پیش حضرت صاحب قران آورد و تیغ کین را بخون او رنگین ساخت * نظم *

هرکس که کشد زخدمتش سر * جز تیغ سزای او نباشد
کانرا که خدای بر گزیند * جز بندگیش نکو نباشد

وسلطان زین العابدین که شاه منصور اورا میل کشیده بود ودرانجا محبوس داشته بپایه سریر خلافت مصیر آوردند عاطفت پادشاهانه اورا نوازش فرمود و بخلعت خاص اختصاص بخشید و تسلی خاطر شکسته اورا فرمود که بعنایت الهی من داد تو از شاه منصور بستانم و جزای فعل بد او باو رسانم وعوراتی که لشکریان نصرت آیات درقلعه اسیر کرده بودند همه را آزاد فرموده نجات بخشید و ملک محمد اوبهي را بکوتوالی قلعه باز داشت و بسعادت واقبال مراجعت نموده آخر روز سه شنبه یازدهم بنوبنجان فرود آمد وآقبوغا را که پیشتر از همه ببالا برآمده بود عنایت فرمود وازنقد واقمشه وخیمه وخرگاه ودختر واسپ وشتر و استر چندان اسباب تجمل ارزاني داشت که روز سابق یك اسپه بود روز دیگر از حال خود متعجب مانده زبان وقتش بزمزمه * مصرع *

* این که مي بینم به بیداریست یارب یا بخواب *

ترنم مي نمود و چون سپید دم صبح چهارشنبه بدمید صاحبقران

گیتي ستان بمبارکي و طالع سعد روان شد و از درهٔ بوان برآمده بهٔ تیر مردان نزول فرمود و روز پنجشنبه ازانجا نهضت نموده در جرجن[۱] فرود آمد و بامداد جمعه چهاردهم جمادی الاول موافق تخاقوئیل[۲] بحویم رسید و درین حدود هرچند از احوال شاه منصور استفسار مي رفت بمسامع علیه میرسانیدند که پای سبك دارد و موقوف یک خبر تحقیق است که رو بگریز آرد و در واقع معقول این بود چه قطره را با دریای زخار برابري کردن و صعوه را با شاه باز در هوای معارضه پرواز نمودن از مقتضای عقل که کشایندهٔ بند شك و نمایندهٔ راه یقین است بعید مي نماید *

* نظم *

چو کنجشك با باز بازي کند * بخون ریز خود ترك تازي کند

گفتار در جنگ کردن حضرت صاحبقران با شاه منصور و کشته شدن شاه منصور

چون حضرت صاحب قران از قضیه شاه منصور حسابی چندان برنمي داشت درهمان روز ازان مقدار سپاه که حاضر بودند دو قول ترتیب فرمود یکی را مستقر رایت فتح آیت گردانید و آن دیگر نامزد امیر زاده محمد سلطان فرمود

---

(۱) در بعض نسخه بجای جرجن (خرجن) (۲) در سه نسخ بجای تخاقو (توق) است *

و در قنبل دست راست امیر زاده پیرمحمد جهان گیررا بداشت و تمور خواجه آقبوغا را هراول اوگردانید و قول امیر زاده محمد سلطان در دست چپ بایستاد و در قنبل او شیخ تمور بهادر مقرر فرمود و امیر زاده شاهرخ را ظفر کردار ملازم رکاب نصرت انتساب ساخت و امیر عثمان عباس را بقراولی از پیش روان گردانید و باسایر عساکر گردون مآثر مرتب و آراسته روی سعادت بشیراز آورد امیر عثمان چون قراول دشمن را در سر باغات بدید در مغاکي پنهان شد تا ایشان بگذشتند و باصاین تمور والوس و تموک و مولي و قرا محمد و بهرام یسوري از کمین گاه بیرون آمدند و در پی قراول دشمن تاختند و بهرام بهادر با تیغ خون آشام در عقب ایشان تاخته برسید و ران یکی را قلم کرده بگرفت و بحضرت صاحب قران برسانید ازو کیفیت وضع شاه منصور و کمیت لشکرش استفسار نموده درضمان تایید پروردگار براند و چون قریب یك فرسخ برفتند لشکر دشمن در باغستان شهر قریب سه چهار هزار سوار پیدا شد مجموع زره و بگترمکمل پوشیده و تمام اسپان کجیم انداخته و علمها برافراخته * بیت *

* همه کمان کش و رزم آزمای و تیر انداز *
* همه مبارز و آهن گداز و جوشن در *

* همه افگنده تن اندر مغاکهای هلاک *
* همه نهاده دل اندر نشانهای خطر *

و شاه منصور شمشیرکین کشیده چون شیر خشمناک بی باک می آمد هرچند خرد صواب اندیش بهزار زبان باد میرسانید که * نظم *

* بترس ارچه شیرے زشیرافگنان *
* دلیري مکن بادلیر افگنان *
* گوزنِ جوان گرچه باشد دلیر *
* عنان به که برتابد ازنره شیر *
* بسر پنجهٔ آهنینت مناز *
* که نیروی (۱) دهراست آهن گداز *
* مشوغره گر زور بازوت هست *
* که بسیار دست است بالای دست *

لیکن بحکم اذا جاء القضاعمي البصر سابقه یکتب رزقه و اجله پرده غرور بدیده بصیرت او فروگذاشت و در کوه پا تیله وقت نماز جمعه برقلب سي هزار ترک پرخاش جوی کشورکشای حمله کرد و قوشونها را برهم زده صفِ سپاه بشگافت و بکوتلها که در عقبِ لشکر واداشته بودند رسید * بیت *

و زانجا عنانرا بعزم نبرد * به پیچید و رخ سوی ناورد کرد

(۱) در بعض نسخه بجای نیروی دهراست (آهنگران) دیده شد *

نگویم که مانند نر ازدها * چو دیوی که از بند گردد رها
نه اندیشهٔ جان و نه فکر سر * تو گفتی که از خود ندارد خبر
و حضرت صاحب قران با جمعی از خواص ایستاده نظارهٔ
جلادت آن پهلوان می فرمود شاه منصور بجانب آن حضرت
حمله آورد صاحب قران کامگار خواست که بضرب نیزه سندان
گذارد مار از روزگار او برآورد پولاد چهره (۱) که نیزهٔ
آنحضرت داشت از صدمه جنگ هزیمت نموده بود
و نیزه برده صاحب قران سعادت یار با آنکه پیش او ده
پانزده کس بیش نمانده بودند توکل بر حفظ و تایید پروردگار
کرده پای ثبات و قرار استوار داشت و اصلا از جای خود
نجنبید تا شاه منصور برسید و دو نوبت شمشیر بخود خجستهٔ
آن حضرت رسانید و از حفظ الهی که در همه حال حارس
و نگهبان آن موید کامگار بود هیچ ضرر بوجود مبارک ایشان
نرسید و چون کوه راسخ برجای خود متمکن و ثابت استاده
هیچ گونه تغییر باوضاع همایون آن حضرت راه نیافت
عادل اختاجی بر بالای آنحضرت سپر گرفت و قماری
یساول پیش آمده کوششهای مردانه نمود و دستش بزخم
شمشیر از کار باز ماند * * بیت *

ز گرد سپاه آسمان بست میغ * همه گوز بارید و پولاد و تیغ

(۱) در دو نسخه بجای چهره (جوزه) مرقوم است *

محمود شاه و توکل باورچي و امانشاه و محمد آزاد درميان سپاه دشمن درآمده آثار جلادت و دلاوري بظهور رسانيدند و شاه منصور ازانجا بطرف قول حمله برده و اميرزاده محمد سلطان لشکرِ دست راست مخالف را برانده * بيت *

همه ميمنه شد چو دريای خون * درفشِ سوارانِ ايران نگون

و ميشر بهادر و ديگر امراء که ملازم او بودند پی دشمن کرده برفتند و اميرزاده پير محمد جهانگير لشکرِ دست چپ ياغي را درهم شکست * ابيات *

دران ميسره هيچ رزم آزمای * زگُردانِ ايران نيفشرد پای

بيکباره از هم فرو ريخته * هرآن کو نشد کشته بگريخته

و اميرزاده شاه رخ بهنيروي دولت ورای فرخ استاده چون شيرغران و هزبرژيان جنگ ميکرد و جماعتی از عساکر گردون مآثر که گريخته بودند باز گشته بازنزد او جمع مي شدند و جلال حميد و بيرم صوفي پسر يوسف صوفي و پسران غياث الدين ترخان و خواجه راستين درپيش او وظايف شجاعت و جلادت بتقديم مي رسانيدند و سپاهِ ياغي که در مقابلهٔ ايشان حمله مي آورد همه را بزخم تير باز ميگردانيدند و عبدل خواجه بيراو و شيخ محمد ايکوتيمور نيز با ايشان اتفاق نموده مخالفان را راندند و قوشون الله داد که بوفادار

معروف بود و قوشون شیخ نورالدین پسر سارباوغا که پای ملك شهرت داشت و قوشون بوی هزاره خاصه که ایشانرا قوجین گفتندی و قلب لشکر مي بودند دیگر باره جمع آمده علم برافراختند و قول آراستند و مرتب ساختند و قوشون شیخ علي و لالم قوجین و قوشون بهرام داد مردي داده از جای خود نجنبیدند و با دشمنان درآویخته دست بردهای دلاورانه نمودند و امیرزاده شاهرخ با آنکه در سن هفده سالگي بود بعون تایید الهي دشمنان را رانده سرشاه منصور را بحضرت صاحب قران آورد و زانوزده سردشمن را بخاک افگنده به تهنیت فتح و فیروزي اقامت نمود و زبان بشاشت بدعا برکشوده که *

سرِ دشمنانِ تو استغفر الله * که خود دشمنانِ ترا سر نباشد
نثارِ سمِ مرکبت(۱) باد اگرچه * نثاری ازین بے بهاتر نباشد

و چون منصور مغرور مقهور گشته کشته شد * * بیت *

بآن رزمگه زو سواری نماند * و زان سرکشان نامداری نماند
برفتند از ایرانیان هرکه زیست * بران زندگاني بباید گریست

صاحب قران کامیاب نصرت هم عنان و ظفر در رکاب ببالای پشته برآمد و شاهزادگان و نوینان را کنار گرفته شکر و سپاس

---

(۱) در بعض نسخ بجای مصراع اول (فدای سمِ مرکبت فرق دشمن) است *

باري عزاسمه بادا رسانيد امراء و ارکان دولت برسم تهنيت الجامشي کرده گفتند * * نظم *

زمان تا زمان از سپهر بلند * بفتحِ دگر باش فيروزمند
بلند اختـرت عالم افروخته * زوال اخترت دشمنت سوخته

و بقاعده و عادتِ مغول سرود مي گفتند و زانوزده کاسه مي داشتند درين اثنا از دشمنان قوشوني دگر آراسته و مکمل از عقب پيدا شد و چون آب و آتش رو بجنگ نهادند حضرت صاحب قران و اميرزاده شاهرخ رو بايشان آورده سورن انداختند * * نظم *

از آواز گُردان بلرزيد کوه * زمين آمد از نعلِ اسپان ستوه

دشمنان از هيبت و صلابت راه گريز پيش گرفته و رنگ از بيم زرد و روی از نکبت سياه خود را بطرف کوه قلات سرخ انداختند صاحب قران ظفرقرين چندی از امراء و لشکريان را در عقب ايشان بتگامشي روان فرمود و مخالفان بکلي مخذول و منکوب گشته از ايشان دگر ثري ظاهر نشد * * بيت *

* ميانِ دو کوه از بر راه و دشت *
* ز خون و ز کشته نمي شد گذشت *
* جهانی برآغشته در خاک و خون *
* يکی بےسر و ديگـری سرنگـون *
* فراوان ز ايرانيـان کشتـه شد *

* بسی سرکش از جنگ سرگشته شد *

صاحب قران گیتي ستان مظفر و کامران در دنیوکان(۱) نزول فرمود و روز دیگر چون منوچهر رخشنده چهر مهر بعزم فتح کشور سپهر سنجق زرنگار اضاءت شعار از دروازه افق برافراخت صاحب قران گردون آثار بسعادت و اقبال عازم دارالملک شده دروازه سلم را مرکز رایت نصرت آیت ساخت و سپاه ظفر پناه در اطراف و جوانب شهر فرود آمدند و فرمان لازم الاتباع بنفاذ پیوست تا بغیر از دروازه سلم هشت دروازه دیگر را به بستند و جمعي از ارکان دولت بشهر در آمدند و از مجموع کلویان و کلانتران محلات مچاکات بازستده تمام خزاین و اموال و اقمشه و امتعه و اسپ و استر شاه منصور و اتباع و اشیاع او جمع کردند و از شهر بیرون آورده بعز عرض همایون رسانیدند بخشش پادشاهانه مجموع آنرا بر امراء قسمت فرمود و مال امان حواله رفته بحصول پیوست و امیر زاده محمد سلطان را بجانب اصفهان روان گردانید که آن مملکت را ضبط و نسق نموده مال اماني بستاند و منشیا بلاغت شعار صورت ترادف وتواترفیض وفضل پروردگار که پیوسته بروزگار همایون آثار واصل ومتواصل مي گشت به بلیغ تر عبارتی و بدیع تر سفارتے در سلک تحریر کشیده

---

(۱) در دو کتاب بجای دنیوکان (دنیکان) مکتوب است *

فتح نامها بسمرقند و دیگر ممالك ارسال نمودند * * بیت *

* دبیرِ سخن گسترِ چیره دست
* نشست و ظفرنامها نقش بست
* بهر کشورے گشت قاصد روان *
* پر آوازهٔ فتح نوشد جهان *

و امیرزاده عمر شیخ که در عقب مانده بود برحسب فرمان قضا جریان اغرق را سرکرده مي آمد و هرجاکه بمتمردان و مفسدان لُروشُول و کُرد میرسید غارت میکرد و درحیز ضبط مي آورد و چون از نوبنجان گذشته بکازرون رسید از حضرت صاحب قران فرمان آمد که همانجا توقف کرده آن نواحي را ضبط نمایند امرعالي را امتثال نموده بنسق و یاسامشي آن مواضع مشغول شد و بعد از چند روز یرلیغ لازم الاتباع بصدورپیوست که عازم پایه سریر اعلی گردد و بموجب فرموده توجه نموده در شیراز بشرف بساطبوس استسعاد یافت و چون آل مظفر بجائی دیگر نتوانستند رفت * * بیت *

و آنکس که جهان ازان او شد * از مملکتش کجا گریزد

بضرورت روی اطاعت بدرگاه عالم پناه آوردند شاه یحیی وفرزندان از یزد و سلطان احمد ازکرمان بآستان سلطنت آشیان شتافتند و هریک بقدر استطاعت پیشکش بسیار ازجواهر و نفایس و اسپ واستر و خیمه و خرگاه بمحل

عرض رسانیدند و سلطان مهدی پسر شاه شجاع و سلطان غضنفر پسر شاه منصور خود در شیراز بودند حضرت صاحب قران گیتی ستان با شاهزادگان فریدون قدر جمشید مکان و عظمای امراء و نویینان کامگار و کامران در باغ میدان مدت یکماه بزم عشرت آراسته بعیش و طرب گذرانید * * بیت * خروش ارغنون و نغمهٔ چنگ * رسانیده بگوش زهره آهنگ شراب لعل گون در ساغر زر * بدست ساقیان ماه پیکر و سلطان ابو اسحاق نبیرهٔ شاه شجاع نیز از سیرجان رسیده عز بساط بوس دریافت وپیشکش کشید و حضرت صاحب قران سایهٔ التفات بر ضبط امور مملکت و نسق اسباب جمعیت و رفاهیت رعیت انداخت و رفع رسوم جور و اعتساف و نصب الویه عدالت و انصاف انچه از مراحم چنان پادشاه دادگستر سزد بتقدیم رسانید * * رباعي *

لطفش بکرم چارهٔ بیچاره کند * عدلش ستم از زمانه آواره کند
در موسم عدل او صبا را نبود * آن یاره که پیراهن گل پاره کند

و مملکت فارس را که واسطه عقد ممالک است و در حساب بلاد و امصار بمثابت فلک نامزد فرزند ارجمند امیرزاده عمر شیخ فرمود و شاهزاده به ترتیب اسباب جشن قیام نموده آنحضرت را طوی داد و زانوزده پیش کشها کشید و انواع خدمات پسندیده بجای آورد *

گفتار در گرفتن آل مظفر و تفویض ممالک ایشان بگماشتگان سعادت نشان

چون اولاد و اسباط محمد مظفر از مدتی باز در ان ممالک تسلط یافته بودند و هریک در شهری و قصبه لوای سلطنت باستقلال برافراشته داعیه آن داشت که سکه و خطبه بنام او باشد و باوجود قرابت نزدیک اقارب چون عقارب نیش زهرآلود قهر تیز کرده پیوسته قصد خون و مال یکدیگر داشتند و در خرابی مواضع یکدیگر هیچ دقیقه فرو نمی گذاشتند و هرکه از ایشان بر یکی از خویشان دست می یافت اگر خونش می بخشید البته میل میکشید و پسر با پدر و پدر با پسر همین طریق می ورزید و بدین واسطه در زمان ایشان رعایای بیچاره همواره دست خوش رنج و عنا و لگد کوب هرگونه محنت و بلا بودند درین وقت که مرحمت حضرت صاحب قران سایه اهتمام برانتظام امور آن ممالک انداخته بود علما و مشایخ و اهالی فارس و عراق صورت حال و مقابح افعال آن طایفه بعز عرض رسانیدند و محصل درخواست آنکه نواب کامکار مقالید حل و عقد آن دیار دیگر بار بدست اقتدار و اختیار ایشان باز نگذارند که مسلمانان در مشقت و پریشانی می افتند و مآل مملکت بخرابی و ویرانی می کشد بنابرین روز دوشنبه بیست و سیوم جمادی الآخر حکم جهان مطاع بگرفتن ایشان صدور یافت

و همه را بند کرده قیتولهای ایشانرا بغارتیدند و برحسب فرمان امیرعثمان کس فرستاد و اموال و ذخایر سلطان احمد که درکرمان بود بیاورد وحضرت صاحبقران امیرزاده عمر شیخ راجهت ضبط ممالک فارس و دارائی اهالی آن در شیراز باز داشت و امیربیردی بیگ ساربوغا و امیرزاده عمر موید و امیرزاده زیرك جاکو و سونجک بهادر با فوجی از لشکر پیش او بتوشقال سالیانه بگذاشت و ازامرای خاصهٔ شاهزاده بیان تمور پسر بیکیجك جته و توکل بن هند و قرقرا و ملش اپردي و دولتخواجه و غیرهم ملازم بودند و ایدکو پسر غیاث الدین برلاس را بحکومت کرمان فرستاد و غیاث الدین مذکور برادر بزرگ امیرجاکو بود و دارغگي یزد را بتمّوك قوجین که برادر کیپکجي پورتجي بود رجوع نمود و لالم قوجین را بداروغگي ابرقوه نامزد فرمود و جمعی را بمحاصرهٔ قلعه سیرجان روان گردانید چه دران قلعه از گماشتگان سلطان ابو اسحٰق نبیره شاه شجاع غلامي کودرزنام کوتوال بود و چون آن حصن

* نظم *

دزي بود با آسمان هم نورد * نبرده کسی نام او در نبرد
تو دانی که بر تارك مهر و میغ * نشاید زدن نیزه و تیر و تیغ

بکلك غرور نقش پنداري برلوح خیال محال نگاشت و دران بالا یاغي شده رایت عصیان برافراخت و پسران شاه

شجاع شبلي که پدرش میل کشیده بود و زین العابدین که از جام جور شاه منصور همان تلخي چشیده بود هردو را بسمرقند فرستاد و از بهر هریك اقطاع مقرر فرمود و ایشان باقي عمر در سایه مرحمت آن حضرت روزگار برفاهیت گذرانیدند *

* مصراع * * بسا لطیفه که در ضمن نامراد بها است *

و تمام هنروران از محترفه و پیشه وران ممالك فارس و عراق را خانه کوچ بسمرقند نقل فرمود و مراحم خسروانه اتابك پیر احمد را ملحوظ نظر التفات گردانیده ایالت ولایت لُرستان باوارزاني داشت و یرلیغ عالم مطاع بآل تمغای همایون کرامت نمود و پیر احمد از میامن مرحمت حضرت صاحب قران با قریب دوهزار خانه دار از متعلقان و اتباع و اشیاع خود که شاه منصور ایشانرا غارتیده و کوچانیده بشیراز آورده بود بمقام اصلي بازگشت و بجای آباء و اجداد خویش درمآل امیر بحکومت مشغول شد *

گفتار در توجه رایت ظفر اشراق بصوب عراق

روز جمعه بیست و هفتم جمادی الآخر حضرت صاحب قران از شیراز نهضت فرموده بسعادت و اقبال بجانب اصفهان روان شد و در عین عشرت و شادماني کامران و شکار کنان مراحل و منازل قطع میکرد و میرفت * * بیت *

روان میراند یکرانِ ظفرشاه * شکارافگن شکارافگن دران راه
جهان خالي شد ازصیدِ چرنده * نماند اندر هوا مرغِ پرنده
و بعد از قطع دوازده منزل سه شنبه هشتم رجب قومشه محل
نزول همایون گشت و فرمان واجب الاذعان بقتل آل مظفر
جریان پذیرفت بزرگ و خرد ایشانرا بیاساق رسانیدند و دیگر
ذکور ذریات آن دودمان که در یزد و کرمان بودند دارغگان
درهمانجا کارایشان بساختند وآن ممالك را ازاستیلاء و تسلط
ایشان بکلي پرداختند اوراق اقبال شان بارقام تلك امة
قد خلت ارتسام پذیرفت و ازفرجام احوال ایشان مصدوقهٔ
و تلك الایام نداولها بین الناس وضوحی تمام یافت *

* نظم *

* منه تاتوانی دل اندر جهان *
* که ناپایدار است ونامهربان *
* هرآن پاره خشتی که برمنظریست *
* سرِ کیقبادي و اسکندریست *
* هرآن شاخ عرعرکه در گلشن است *
* نموداري ازقدّ سیمین تن است *
* هر آن گل که در گلستانی بود *
* سمن عارضِ دلستانی بود *
* بجز خون شاهان درین طشت نیست *

* بجز خاك خوبان درین دشت نیست *

و حضرت صاحب قران از انجا روان شده روز پنجشنبه دهم با صفهان رسیده و غبار موکب سعادت یارش سرمه دیدهٔ افتخار و استظهار اهالي آن دیار گشت امیرزاده محمد سلطان برسم استقبال قیام نموده بسعادت بساط بوس استسعاد یافت و آن حضرت را طوی داد و پیشکشهای پادشاهانه کشید و بصنوف خدمات شایسته چهرهٔ سعادت خود را برافروخت صاحب قران گیتي ستان پنج روز در نقش جهان اصفهان توقف نموده روز سه شنبه پانزدهم رجب از انجا بمبارکي و طالع فرخنده نهضت فرمود و امیرزاده شاهرخ رخصت خواسته پیشتر براه دیه علوي متوجه مهد اعلي سرایملک خانم شد و رایت نصرت شعار از اصفهان دو شب درمیان کرده به جرباد قان رسید و ازانجا شب درمیان بقریه انکوان نزول فرمود و مردم آنجا که فرقه از ملاحده بودند یاغي شده در نقبها تحصن جستند امر مطاع صدور یافت تا عساکر گردون مآثر از بلندي جوی بریده از بسی راه آب آوردند و دران نقبها انداختند تمام آن خاکساران باد پیمای از ممر آب بآتش دوزخ پیوستند و اموال و اسباب ایشان ببادتاراج برفت و حضرت صاحب قران شب همانجا بسعادت و کامراني بگذرانید و صباح یکشنبه کوچ کرده بصحرای پراهان فرود آمد و روز دیگر که شهسوار

گنبد فیروزه یعنی آفتاب بجرگه افق شتافته رمه ثوابت و سیّاره بیك باربراند صاحب قران گردون اقتدار کوچ کرده فرمان داد تا در صحرای پراهان شکار انداختند لشکر ستاره حشر کران تا کران آن بیابان فروگرفته انواع حیوانات را از وحوش و سباع براندند روز دیگر جرگه بهم آمد * بیت *

* دران دشت شیرانِ دشمن شِکَر *
* نگذند بس آهو و گور خر *
* زخونِ شکاري زمین شد تمام *
* چو دامانِ چرخ از شفق وقت شام *

وحضرت ابهت آیات عصمت سمات سرایملک خانم و تومان آغا و از حرمهای شاهزادگان خانزاده و دیگر خواتین براغرق پیشي گرفته درین محل بسعادت بساط بوس فایز گشتند و بعد از اقامتِ تهنیتِ فتح و سلامت نثارها کردند و پیشکشها کشیدند وحضرت صاحب قران روز چهارشنبه ازانجا کوچ کرده روان شد و در مرغزار فول خرورد نزول فرمود و سه روز آنجا توقف نموده روز شنبه بدولت و اقبال سوار شد و روز دوشنبه هوای همدان ازغبار موکب همایون عطربیز گشت و دران مرغزار خرم وصحرای خوشتراز باغ ارم سراپردهٔ عظمت و جلال محیط هامون شد و قبه بارگاه عالم پناه باوج گردون برآمد وکران تا کران آن دشت محل خیمه وخرگاه و سایبان گشت *

• نظم •

بپوشید خیمه همه دشت وکوه • ز آردو شده کوه وصحرا ستوه
و شب پنجشنه دران یورت جنت مثال هلال خجسته فال
شعبان مشاهده افتاد و امیرزاده میرانشاه اغرق را درراه
گذاشته بپایه سریر اعلی شتافت و جهانشاه بهادر
وامیرشمس الدین عباس وحاجي محمود شاه واوچ قرا
بهادر که در اغرق مانده بودند ازراه سلطانیه بالشکرها
بُاردوی اعلی پیوسته بدولت زمین بوس استسعاد یافتند و
امیرزاده محمد سلطان که در اصفهان توقف نموده بود مال آن
ولایت بتمام وکمال استحصال فرموده بدرگاه خلافت پناه
آمد ولب اقبال را از تقبیل قوایم سریر جلالت صریر خذدان
ساخت و مخدرات تتق سلطنت و کامکاري سرایملك خانم
وتومان آغا حضرت صاحب قرانرا طوی دادند •

گفتار در تفویض فرمودن صاحب قران ظفرپناه تخت هُلاکو خان را بامیرزاده میرانشاه

عاطفت پادشاهانه ممالک آذربایجان وری ودربند باکو
وشروانات و کیلانات باتوابع و مضافات تا روم نامزد
امیرزاده میرانشاه فرمود وشاهزاده جوان بخت از تبریز

و سلطانیه و دیگر ولایات ساوری و پیشکش آورده حضرت صاحب قران را در همدان طوی پادشاهانه داد و پیشکشهای ارجمند بیرون از وصف چون و چند بکشید و بزم عشرت از انتظام اسباب بهجت و حشمت در گرفته چند روز بعیش و شادمانی و مسرت و کامرانی بگذرانیدند صدای شُدُرغُو و قُبُوزُو پی پا وتیغان و زمزمه بشارت علوشان و رفعت منزلت و مکان سروران توران در ایران قهرمان پنجم کشور آسمان انداخته و نوای مطربان مجلس انس بنغمات زیروالحان دلپذیر رامشگری زهره را از نظر مهر سلطان سپهر انداخته * * نظم * همه بزمگه شیره در شیره بود * ازان جشن چشمِ فلک خیره بود یکی همچو آتش یکی همچو آب * بگردید جامِ قمر باشراب و روز سه شنبه سیزدهم ازانجا کوچ کرده امیرزاده میرانشاه را از پیش بطرف قلاغي فرستاد و شکار انداخته بمرغزار ایلمه قرق نزول فرمود روز دیگر سپاه مظفر لوا برتمامي دشت و صحرا محیط گشته انواع شکار از گوزن و آهو و گورخر صید کردند و بموضع توماتو رسیده پنج روز درانجا به نشستند و روز ششم چون رایتِ نهضت برافراختند باز شکار انداختند و امرای دست راست و دست چپ مجموع بیوسون معهود بجرگه رفتند روز دیگر صحرای بیش برماق را فرو گرفته صید فراوان افگندند و تمام آن دشت را از خون شکاري لاله گون ساخته

بمرغزار کل لوجه فرود آمدند روز دیگر بموضع دال پرد[1] در جلگای گنبذک فرود آمدند و دران محل برقندان[2] کرده طویها مرتب ساختند و ساز عشرت و شادمانی بآهنگ دولت و کامرانی بنواختند و روز دوشنبه ازانجا نهضت نموده و مقدار چهار فرسخ رفته نزول فرمودند امیرزاده میرانشاه که پیشتر رفته بود از صحرای قولاغی کس بپایه سریر اعلی فرستاد و عرضه داشت که سارق محمد ترکمان درمیان کوهستان نشسته است وکوچ رحشم خود را بکوههای محکم برآورده و لشکر بسیار جمع کرده دم از مخالفت می زند *

گفتار در تاخت فرمودن صاحب قران مظفر لواحشم سارق ترکمان را

چون رای ممالک آرای برخبر مذکور احاطه یافت رایت کشورکشای درضمان حفظ و تایید خدای بیچون ازراه قلعه سفاسون روان گشت و ازعقبه گذشته رود و شب درمیان کرده صباح پنجشنبه بقولاغی[3] رسید و درد شت جهان آورا مر فرمود

---

(۱) دربعض نسخ درمیان لفظ پر و دراین عبارت است (نقل نمودند و ازانجا کوچ کرده) (۲) دربعض نسخ بجای برقندان (برغندان) دیده شد و برغندان بفتح اول و سیوم بمعنی جشن و نشاط که اواخر ماه شعبان کنند وگاهی غین معجمه بقاف بدل میشود * (۳) دربعض نسخه بجای قولاغی (قلاغی) مکتوب است *

تا تمام راهها وگریزگاههای مخالفان گرفته محافظت نمایند وایشانرا حصـــاری بود که آنرا حبشي مي گفتند ودیگر درهای محکم ازکوه داشتند راههای آن بغایت دشوار و تنگ ترکمانان دران موضع متحصن شده راههای تنگ گرفته بودند لشکر منصور پیش رفته جنگ در پیوستند * نظم *

* غریو کوس داده مرده را گوش *
* دماغ زندگان را برده از هوش *
* صفیر تیر و چاکاچاک شمشیـــر *
* دریده مغز پیل وزهرهٔ شیر *
* سنان بر سینها سرتیز کرده *
* جهان را روز رستاخیز کرده *

وببالای کوه برآمده رمه بسیار وگوسفند بی شمار فرود آوردند وبرانخواجه کوکلتاش دران پرخاش کوششهای بهادرانه نمود وازممرهای تنگ بکوه برآمد وجنگ دلاورانه میکرد تا ازشستِ تقدیر تیری باو رسید وکمانِ حیاتش رازه بقابگسیخت وشیخ حاجي پسر قماري نیز بکوه برآمده جلادتهای مردانه نمود وزخم خورده باز گردید وبهمان زخم درگذشت *

* مصراع * * شیر مردان جان فدای نام نیکو مي کنند *

ترکمانان مغرور چون صدمه لشکر منصور شمه مشاهده نمودند همان شب غره ماه مبارک رمضان هرچه داشتند بگذاشتند

و ازکوه اوزمان و عقبها گذشته روی عجز بگریز نهادند عساکر گردون مآثر در پی ایشان کرده بکوهها برآمدند و چهارپای بسیار از اسپ و استر و شتر و گوسفند جمع آورده غنیمت گرفتند و شیخ تموربها در سپاه را سرشده در عقب گریختگان بتعجیل هرچه تمامتر براند و بایشان رسیده بسیاری را بقتل آوردند

* نظم *

سپاه جهانگیر صاحب قران * چوبشتافتند از پی دشمنان
رسیدند و شمشیر بران بجنگ * بآن روز برگشتگان بی درنگ
بکشتند از ایشان زاندازه بیش * وگرماند از ایشان کسی بود ریش
خسته و جسته چند ازان سرگشتگان که بجان خلاص یافتند همه
را از گرمسیر بگذرانیدند و دران حدود حصاری دیگر بود که
جماعتی گبران بی دین جمع شده بودند حضرت صاحب قران
به تسخیر و تخریب آن اشارت فرمود فی الحال عساکر گردون
مآثر اطراف و جوانب آن را فرو گرفته جنگ درانداختند
و به نیروی دولت ابد پیوند مسخر ساختند و قلعه و اهل قلعه
را توده خاک و فرسوده هلاک گردانیدند و صاحب قران
ممالک ستان با تمام شاهزادگان بسعادت و سلامت باز گشته
در دشت قولاغي نزول فرمود و روز یکشنبه دهم ماه مبارک
رمضان بعزم مراجعت از انجا نهضت نمود و شب درمیان
کرده صباح دوشنبه در کنار آب آق سای باغرق همایون

پیوست و دران نواحي بهر منزلی یک دو روز توقف نمود تدبیر قلع و قمع مفسدان مي فرمود و امیرزاده میرانشاه ر بمحاصره سارق قورغان فرستاده بود و اوج قرا را بکرد تو ایشان ازمیامن اقبال بی انتقال حضرت صاحب قران هرد و قلعه را مسخرکرده و ویران ساخته و مخالفانرا کشته و براندا خته مظفر و منصور معاودت نمودند و بمعسکر همایون لاحق شدند درین ولا خانزاده ترتیب طوی سنگیـــن کرده بود صاحب قران سپهر اقتدار امیرزاده محمد سلطان را فرمان داد که متوجه دربند کُردستان(۱) شود و جماعت قطاع الطریق راکه دران نواحي دست بی باکي بایذای مسلمـــانان کشاده اند ازپای درآرد و بکلي مستاصل گردانند شاهزاده کامکار بامتثال امر مبادرت کرده بطوی نه استاد و بی توقف روی توجه براه نهاد و خانزاده دران یورت حضرت صاحب قران را طوی پادشاهانه داد و آنحضرت ازانجا کوچ فرموده بآق بلاق آمد ورمضان درانجا باقامت فرایض و سنن صیام و قیام بطلب مرضات مالک الملک ذوالجلال و الاکرام بگذرانید و در یکشنبه غره همایون فال شوال بعد ازادای فطرو دیگر صدقات ازانواع احسان و افضال باقامت نماز عید قیام نمود و بعد ازدو روز شیخ الاسلام اعظم شیخ نورالدین عبدالرحمن اسفرایني

(۱) در بعض کتب موجوده بجای کُردستان (لُرستان) است *

علیه الرحمة و الرضوان که ازاکابرمشایخ روزگار بود از طرف بغداد از پیش سلطان احمد جلایربرسم رسالت بپایه سریر خلافت مصیر آمد حضرت صاحب قران چنانچه آداب آن موید گیتي ستان بود که در تعظیم اهل علم و صلاح هیچ دقیقه فرو نگذاشتي مقدم آن بزرگ دین را باعزاز تلقي فرمود و شیخ مشارالیه پیغام سلطان احمد بعرض رسانید مشتمل برآنکه کمر مطاوعت و خدمتکاري برمیان جان بسته ام اما از دهشت شکوه آنحضرت قوت احراز سعادت بساط بوس ندارم و اگر به بغداد مي فرماید مرا حدّ مقاومت نیست و قصد محاربه و معارضه در خاطر نه تقوزها و پیشکشها که با شیخ فرستاده بود از جانوران مرکن و بارس شکارافگن و اسپان نامي بازینهای زربمحل عرض رسانید لیکن چون نقد اخلاص بالتزام سکه و خطبه که متوقع بود رواج نیافته بود تحف و هدایا ملحوظ نظر التفات و قبول نگشت و شیخ نورالدین را بجهت علم و تقوی اعزاز فرموده خلعت خاص ارزاني داشت و اسپ و زرداده بازگردانید *

گفتار در توجه صاحب قران اسلام ملاذ بجانب دارالسلام بغداد

حضرت صاحب قران چون رسول سلطان احمد جلایرباز

گردانید عزم توجه بغداد جزم کرد و فرمان شد که امیرزاده پیرمحمد جهانگیر اغرق را سر کرده با حضرات عالیات سرایملک خانم و تومان آغا و دیگر آغایان مراجعت نمایند و بسلطانیه رفته آنجا توقف نمایند و امر فرمود تا لشکریان را جاررسانند که هرسری مرد از برای گذشتن آب دوسناج ترتیب نمایند و روز جمعه سیزدهم شوال سنه (خمس وتسعین وسبعمایة) موافق توق ئیل بسعادت واقبال سوار شد ودر ضمان عون وتایید ذوالجلال عنان توجه بصوب بغداد معطوف داشته بموضع یان بلاق فرود آمدند * بیت *

* زبس لشکرکه بر جوشید از انبوه *
* روان شد روی هامون کوه تا کوه *
* چوکوه آهنین از جای جنبید *
* زمین گفتی که سرتا پای جنبید *

وازانجا ایوار وشبگیرکرده وازکوه و بیابان گذشته روز سوم بنفس مبارک بقراولی ازلشکر پیش شد وشبگیرکرده وازعقبه گذشته بقوره قورغان رسید و چون صبح بدمید با صد سوار از مردان کار محمد ترکمان را که حاکم ترکمانان بود بگریزانید وازولایتش بدرکرد ولشکر که ازعقبش می آمدند اهل والوس اورا که در شهرزور بودند بغارتیدند و درآنجا لشکر اختیار نموده ودیگربار ایلغار فرموده بسعادت روان شد وآن

دره بود بغایت تاریک و عقبهای سخت و درهای تنگ و نانچه مردم آنجا بدشواري تردد میکردند حضرت صاحب زان در شب بمحفه عبور فرمود و مشعلها برافروخته بسرعت هرچه تمامتر میرفت و عساکر گردون مآثر فوج فوج در عقب مي شتافتند * نظم *

* زبس مشعل آن شب منور شده *
* زمین آسمانی پر اختر شده *
* بتعجیل ازان راه تاریک و تنگ *
* گذر کرد صاحب قران بی درنگ *
* بزرگانِ لشکر پسِ پشت او *
* جهان آمده پاک درمشت او *
* همي رفت لشکر گروها گروه *
* چو دریا بجوشیده هامون وکوه

وچون رایت نصرت شعار بمزار بزرگوار شیخ رباني ابراهیم یحیی قدس الله روحه العزیز که بقبه ابراهیم لك مشهور است رسید از ساکنان آنجا استفسار نمود که کبوتر ببغداد روان کرده اید ایشان گفتند بلی چون گردِ لشکر مشاهده کردیم کبوتر روان گردانیدیم که لشکر رسید صاحب قران گیتي ستان کبوتری دیگر طلب فرمود و ایشان را امر کرد تا مکتوبی دیگر نوشتند که آن گرد که از دور دیده بودیم تحقیق کردیم احشام

ترکمانان بودند که از لشکر گریخته باین طرف آمده اند
مکتوب بر بال کبوتر بسته رها کردند و چون آن کبوتر به بغد
رسید سلطان احمد را فی الجمله تسکینی حاصل شد اما بکلی
اعتماد نکرد و همچنان بنا بر خبر کبوتر اول بنه و اثقال خود را
از آب می گذرانید صاحب قران دین پرور پاک اعتقاد از
صدق نیت و صفای طویت بآن مزار متبرکه در آمد و میامن
زیارت را احراز نموده از روح مطهر صاحب آن مرقد منور
استمداد همت فرمود و بتضرع و ابتهال از حضرت ذوالجلال
نصرت و فیروزی طلبید و جبر خاطر شکستگان و تطییب قلوب
مسکینان کردن از موجبات نیل مراد شناخته بسی صدقات
بمستحقان رسانید و عثمان پهادر را بقراولی از پیش روان
ساخت و بنفس مبارک با عساکر گردون مآثر متوجه شد آن
مسافت که بیست و هفت فرسخ شرعی است بیک نهضت
قطع کرده صبح گاه روز شنبه بیست و یکم ماه مبارک مذکور
ببغداد رسید سلطان احمد جلایر از دجله گذشته و جسر بریده
و کشتیها شکسته و غرق کرده و دران طرف آب سوار ایستاده
و چون غریو بُرغُو و خروش سپاه سپهر نیرو از اطراف
و جوانب بشنید بی توقف رو بگریز نهاد و بطرف حلّه[1] بدر
رفت همه عساکر منصور از هردو طرف بغداد بالا و زیر قریب

---

(۱) در دو نسخه بجای حلّه (دجله) است *

دو فرسخ زمین بنوره خود را برآب زده چون مرغ درهوا و نهنگ در آب بگذشتند . محمد آزاد از آب گذشته کشتي خاصهٔ سلطان احمد که شمس نام کرده بود بیافت و آنرا باین طرف آب آورده صاحب قران دریا نوال بآن کشتي درآمده از آب عبور فرمود و امیرزاده میرانشاه با جمعي سپاه نصرت پناه از زیر شهر بموضعی که بقویة العقاب معروف است برآب زده بسلامت بگذشت • نظم •

• چو مور و ملخ لشکري بی شمار •
• برآن آب چون باد کرده گذار •
• روان درعراقِ عرب ریختند •
• سمندِ جلادت بر انگیختند •
• گشادند مردانه دستِ ستیز •
• به بستند برخصم راهِ گریز •

اهل بغداد درمشاهدهٔ آن حال متحیر مانده روی دجله را از گذشتن غلبه چغتای از صحرا بازنشناختند و انگشت تعجب بدندان گزیده بیقین دانستند و دریافتند که حضرت صاحب قران موید من عندالله است و اتباعِ او که بمزید قوت و وفور جلادت برکافهٔ خلایق سمت رجحان دارند نه از مقولهٔ دیگر سپاه القصه صاحب قران ممالک ستان با شاهزادگان و امراء بتکامشي روانه شدند و چون از مرحرگذشته به کنبتو

رسیدند ایباج اغلن و نوبینان و امراء و ارکان دولت التماس
نمودند که بندگي حضرت بمبارکي و سعادت معاودت نموده
در بغداد استراحت فرمایند تا بندگان تکامشي کرده سلطان
احمد را بدست آوریم و چون منشاء آن سخن محض اخلاص
و دولتخواهي بود بسمع قبول راه یافت و آن حضرت ازانجا
بشهر مراجعت نمود و خانه سلطان احمد را از فرنزول همایون
رفعت سپهر برین بخشید و انواع ذخایر و نفایس که از و باز
مانده بود بتحت تصرف بندگان حضرت درآمد و امراء
و لشکریان آن روز روانه شده شبگیر کردند و صبحدم بلب آب
فرات رسیدند سلطان احمد نیم شب از آب گذشته بود و جسر
بریده و کشتیها غرق کرده و براه کربلا متوجه دمشق شده عثمان
بهادر چون بران حال اطلاع یافت با دیگر امراء گفت وظیفه
آنست که بر آب زده بشتابه بگذریم و از برق خاطف سرعت سیر
استعاره کرده در عقب یاغي بشتابیم دیگر امراء گفتند کنار
بکنار آب برویم و گذاری مناسب پیدا کرده بگذریم برین
اتفاق نموده روان شدند و دران اثنا چهار کشتي یافتند کسی
با آن نه دران کشتیها نشستند و اسپان را در پهلوی کشتي
داشته بگذشتند و تمام لشکررا باین طریق بگذرانیدند وپای
چستي و چابکي برکاب درآورده بشتاب براندند و دررا
اموال و اسباب یاغي از خیمه و خرگاه و نقود و اقمشه که ا

غایت دهشت و استعجال در عقب می گذاشتند به غنیمت می گرفتند و امیرزاده میرانشاه نیز با یشان رسید و در حله توقف نموده لشکررا با یلغار در عقب سلطان احمد بفرستاد ایباج آغلن جوجی نژاد و جلال حمید و عثمان بهادر و شیخ ارسلان و سید خواجه شیخ علی بهادر و دیگر امرای تومان و بهادران به تعجیل هرچه تمامتر رانده چهل و پنج نفر روز یکشنبه بیست و دوم در دشت کربلا بسلطان احمد رسیدند و آن چهل و پنج کس همه امراء بودند که اسپان و لشکریان تمام باز مانده بود و با سلطان احمد قریب دو هزار سوار بود ازان جمله دویست مرد گزین باز گردیدند و با شمشیرهای کشیده حمله کردند امراء از اسپ فرود آمده دست جلادت بکمان و تیر یازیدند • • نظم •

• کمان برگرفتند و تیرِ خدنگ •
• ببردند از روی خورشید رنگ •
• زپیکان همی آتش افروختند •
• بتن برزره(۱) را همی سوختند •
• خدنگی که پیکانش الماس بود •
• زره پیش او همچو قرطاس بود •

وبزخم پیکان جانستان مخالفانرا رانده سوار گشتند و باز در پی

(۱) دریک کتاب بجای این مصرع ثانی (بتن برزرها همید وختند) است •

ایشان کردند ایشان دگرباره روبجنگ آورده حمله کردند و امراء دگرباره خود را از اسپ انداخته شهاب پیکان جگر هوز را از چرخ کمان بران دیوساران بارید ند وچون باز آهنگ گریز کردند امراء دگرباره سوار گشته از عقب دشمنان بتاختند و ایشان سیوم بار عنان پیچیده چنان حمله آوردند که امراء را مجال پیاده گشتن نشد و بهادران جانبین درهم آویخته جنگی درپیوست که از نهیب آن بهرام خون آشام را برفراز قلعهٔ فیروزه فام لرزه براندام افتاد • بیت •

• خروشان سوار و درفشان سنان •
• سر افشان شده تیغ گردن کشان •
• چو دریا شد از خونِ گُردان زمین •
• تنِ بی سران بُد همه دشتِ کین •

وعثمان عباس داد مردي و مردانگي داده بقوت بازوی کامکار و ضرب تیغ آبدار آتشبار دمار از روزگار مخالفان بر مي آورد تا از چشم زخم زمانه بردست او زخم شمشیري رسید ودستش از کار بیفتاد لیکن از میامنِ اقبال صاحب قران سپهر اقتدار آن دلاوران نامدار دشمنان را براندند و غنایم بسیار گرفتند وآن روز هوا بغایت گرم بود ودشت کربلا چون چشم اعدای آل عبا بي آب از شدت حرارت و غلبهٔ تشنگی همه را بیم هلاک بود و هر کس درجست و جوی آب

تکاپوی مي نمود و ایباج اُغلن و جلال حمید نیز جمعي را بجستن
آب فرستاد ند و بجـــد و جهد بسیار زیاد ت ازد و شربت آب
نیافتند و چون با یشان رسانید ند ایباج اُغلن یك شربت ازان
آب بیا شامید و تشنگي او تسکین نیافت جلال حمید را گفت
از تشنگي هلاك خواهم شد اگر آن شربت آب که نصیب تست
بمن بخشي غایت کرم و نهایت جوان مردي تواند بود امیر
جلال در جواب او گفت من از حضرت صاحب قران شنیده ام
که شخصی از عرب و یکی از عجم در سفری مصاحب بودند
و در بیابا ني بهمین بلا مبتلا گشتند و عرب را قدری آب مانده
بود عجمي با او گفت که سماحت و جوان مردي عرب مشهور
است چه شود اگر بشربتی آب مرا از هلاك خلاص بخشي
عرب تاملي کرد و گفت یقین میدانم که اگر این آب بتو میدهم
مراجان شیرین بتشنگي مي باید سپرد ولیکن روا نمي دارم
که این فضیلت عرب را فوت شود ذکر جمیل را بر حیات فاني
اختیار کردم و جان فدا کرده آب بتو مي دهم تا این اُحدوثه
حسناء عرب را یادگار ماند آب را بعجمي داد و او بآن شربتِ
آب از مرگ نجات یافته جان بسلامت ازان بیابان بیرون برد
و این ذکر ستوده بر روی روزگار باقي ماند امیر جلال این
قصه ادا کرد و گفت من اقتدا بآن عرب مي کنم و از بند حظ
خود برخاسته آب بتو میدهم و این حق بر نسل جوجي و الوس

او ثابت مي گردانم تا اين نيك نامي الوس چغتـــاى را
باقي ماند بشرط آنكه چون بپايهٔ سرير اعلى برسى صورت
اين حال عرضه داري تا در تاريخ ثبـــت كرده شود و اين
معني بتمادي روزگار برحواشي صفحات ليل و نهار ياد گار
ماند ايباج اُغلن تقبل نمود و بران گواه گرفت و امير جلال دل
برهلاكِ خود نهاده آب باو داد تا بيا شاميد و ازان تشنگي كه
بسرحد موت رسيده بود خلاص يافت و امير جلال نيز
به بركتِ آن مروت و نيكوكاري ازان ورطه بسلامت برست
و ازانجا با ساير امراء روان شده بمشهد تابان فرقد امام
معصوم ابي عبد الله الحسين بن على المرتضى عليهما السلام
رسيدند و باحراز سعادت آستان بوسي آن موقف مقدس
وميامن آن زيارت كه از جلايل فتوحات ارجمند است فايز گشته
برمخالفان فيروزي يافتند وعلاء الدولة پسرسلطان احمد وبعضى
فرزندان وزنان ومتعلقان او را اسيركردند وسلطان احمد از بيم
جان دل از ملك ومال وزن و عيال برداشته با معدودي چند
بيرون رفت و امراء با اسراء و غنائم مظفر ومنصور مراجعت
نموده بدرگاه عالم پناه شتافتند و چون دولتِ زمين بوس
دريافتند ايباج اغلن و امير جلال ماجراى آب باز راندند مكارم
اخلاق پادشاهانه را آن حركت پسنديده از امير جلال بغايت
مستحسن افتاد وعقل وكياست پدرش امير حميد ياد كرده

روح او را بصالح دعا شاد فرمود و امیر جلال را بزبان عنایت و تربیت ستایش نمود که در پیش ما بسی جان سپاریها کردی و این که در چنان روزی که جان در خطر بود دل بر هلاک خود نهادی و ایباج اغلن را آب دادی تا لباس مفاخر الوس چغتای باین ذکر جمیل مطرز گردد از همه پسندیده تر افتاده و او را بانواع نوازش خسروانه اختصاص بخشید امیر جلال طریق عبودیت و بندگی سپرده مراسم خدمت و الجامشی اقامت نمود آری طایفه ترک بیمن اتفاق و یک جهتی عالم مسخر گردانیده اند و از داد و دهش برسایر طوایف از بنی نوع فایق و برتر آمده و بمنقبت متعالی منزلت و جعلناکم خلایف فی الارض فایز گشته و این خصلت که صاحب قران گیتی ستان را از جلال حمید ملایم خاطر خطیر افتاد حضرت پادشاه پادشاهان جل جلاله و عم نواله از صحابهٔ کرام رضوان الله علیهم اجمعین مرضی داشته و در مقام ثنای ایشان فرموده و هو اصدق القایلین و یوثرون علی انفسهم ولوکان بهم خصاصة و این حکایت بدان سبب گذارش پذیرفت تا هوشمندان را تذکره باشد که مروت و مردمی پیش خالق و خلایق محمود است و مشکور و نام نیکوی صاحبش برروی روزگار بالسنه خیر مذکور و مشهور و الله الموفق و الیه ترجع الامور *

ذکر معاودت امیرزاده محمد سلطان بعد از دفع قطاع الطریق و مفسدان کردستان

امیرزاده محمد سلطان که پیش از یورش بغداد متوجه قلع و قمع کُردان و قطاع الطریق شده بود بکوهستان ایشان درآمد و بسیارے ازان مفسدان را نیست گردانید و بعضي را مطیع و منقاد ساخت و از انجمله هفت صد متمرد را که در قله کوهی شامخ متحصن شده بودند از بالای آن کوه در انداختند و از فر دولت صاحب قران و برکت آن سیاست براهی که پیش ازان کاروان غلبه با صد کماندار در پی راه بدهشت و خوف مي گذشتند دو کس و سه کس با من و حضور تردد مي نمودند و این معني را محرر این سطور در ذهاب و ایاب ازان طریق برای العین مشاهده کرده • بیت •

• ز عدلش جهان آنچنان امن گشت •
• که ایمن تر از خانه شد کوه و دشت •

و شاهزاده جوان بخت بعد از حصول فراغ ازان مهم از راه دربند تاشي خاتون عازم پایه سریر اعلی گشت و در بغداد بسعادت بساط بوس مستسعد شد و بعد از چند روز حضرت صاحب قران او را بضبط ونسق واسط و آن نواحی روان گردانید و بحله پیش امیرزاده میرانشاه کس فرستاد که ازانجا متوجه جانب بصره شود و فرمان قضاجریان بنفاذ

پیوست که زنان سلطان احمد و علاء الدولة پسرش با هنروران از اصناف محترفه و پیشه وران دارالسلام که هریک در قسمی از اقسام کامل و تمام بودند خانه کوچ بسمرقند برند برحسب فرموده کاربند شدند و خواجه عبدالقادر را نیز که از غایت اشتهار از تعریف و وصف مستغنی است و در فن موسیقی سرآمد اقران بود از خانه کوچ نقل کردند و فتح نامها بجانب تختگاه و کاشغر و ختن و خوارزم و آذربیجان و فارس و عراق و خراسان و زابلستان و مازندران و طبرستان و دیگر بلاد و دیار متطایر گشت * نظم *

دبیرانِ فاضل بکلکِ هنر * کشیدند برنامه خطِّ ظفر
چو شد ساز دانشوري ساخته * بسی نامهٔ فتح پرداخته
بشیري بهرجانبی شد روان * شتابان تر از تند بادِ وزان
زمانه زبانِ بشارت گشاد * صدا در خمِ سقف گردون فتاد

وصاحب قران گیتي ستان مدت دو ماه در بغداد داد عیش و کامراني داد و برکنارهای دجله در قصرهای زرنگار روزگار همایون آثار بعشرت و مسرت گذرانید * بیت *

* جهان بکام دل و کام دل بحسب مراد *
* زمانه تابعِ فرمان و آسمان منقاد *
* نشسته فارغ و فرمان برانش عالم گیر *
* عدو گریخته و باز ماندگانش اسیر *

و در بغداد شراب بسیار بود فرمان شد که همه را در آب ریزند بر حسب فرموده چرکس و دیگر سوچیان تمام شرابها جمع آورده در دجله ریختند و ماهیان را نیز کام عیش از تجرع مُدام بهره‌مند شد * * نظم *

* از یمنِ عدل پروریِ شاه دادگر *
* ماهی در آب و مرغ هوا گشته بهره ور *

و اهالی بغداد بشکرانه سلامتی نفس و عرض مال امانی قبول کردند محصلان بتحصیل آن قیام نموده بخزانه عامره فرود آوردند *

گفتار در فرستادن حضرت صاحب قران ایلچی بجانب مصر پیش برقوق

چون همت عالی نهمت حضرت صاحب قران دین پرور بامنِ ممالک و استقامت ممالک و رفاهیتِ بندگانِ خدا و سلامت آینده و رونده در راهها اهتمام و اعتنای هرچه تمامتر داشت درین ولا شیخ ساوه را که از مشاهیر هنروران عصر بود با جمعی مردم فرزانه و بیلاکات پادشاهانه بجانب والی مصر و شام ملک الظاهر برقوق برسم رسالت روانه فرمود مضمون رسالت آنکه پیش ازین پادشاهان کامگار که از نسل چنگیزخان بودند با ملوک آن ممالک منازعت داشتند و بدان واسطه بسی زحمت و تشویش باهالی شام و سکان

آن نواحي میرسید و در آخر میان ایشان رسل و رسایل متواتر شد و قضیه بمصالحت انجامید و آن معني موجب امن و امان عالم و عالمیان گشت و چون پادشاه سعید ابوسعید بهادر خان انارالله برهانه بجوار رحمت حق پیوست و از نسل چنگیز خان پادشاهي صاحب شوکت نافذ فرمان در ایران نماند و ملوک طوایف پدید آمدند هرج و مرج بحال عالم راه یافت این زمان چون سابقه عنایت بی غایت مالك الملوک جل وعلا تمام ممالك ایران تا عراق که در جوار آن مملکت واقع است مسخر فرمانِ ما گردانید خیر اندیشي و نیکو خواهي خلایق اقتضا ی آن مي کند که حق همسایگي رعایت کرده ابواب مراسله و مکاتبه مفتوح گردد و ایلچیان از هرد و جانب در آمد و شد باشند تا راهها ایمن شود و تجار جانبین با من و حضور تردد توانند نمود و این معاني هراینه مستلزم معموري بلاد و آسایش عباد تواند بود والسلام علی من اتبع الهدی والحمد لله رب العالمین *

گفتار در فتح قلعه تکریت

بعد ازانکه دارالسلام بغداد در حوزه تصرف بندگان حضرت صاحب قران درآمد تجار و مسافران بعرض همایون

رسانیدند که درین حوالي قلعه ایست تکریت نام بحصانت مشهور و بمتانت معروف و مذکور و جمعی مفسدان متمرد آن را پناه جسته اند و سرِ عصیان از جیب تعدي وطغیان برآورده پای از جاده راستي بیرون نهاده اند و راه برگذرندگان بسته دستِ تعدي و تطاول بنهب وغارت مال مسلمانان برکشوده اند وپیوسته کاروان مصر و شام را میزنند

* نظم *

* حصاریست عالي ز یک پاره کوه *
* درو ره زنانند چندین گروه *
* نه عراده بر گردِ او ره شناس *
* نه از گردشِ منجنیقش هراس *
* همه روز و شب کاروانها زنند *
* ز بد گوهری راه جانها زنند *

و تا غایت این عقده بسر انگشت تدبیر هیچ آفریده انحلال نیافته و هیچ صاحب قوت دفع این واقعه در حیزِ قدرت و مکنتِ خود ندیده و بدان اشتغال ننموده پرتو رای مشکل کشاي چون برکیفیتِ این حال افتاد فرمود که چون بحمد الله تعالی همگي همتِ ما بر صلاح حال بلاد وعباد و قلع وقمع اهل فساد و عناد مصروف است کفایت این مهم را از ذخایر مثوبات اخروي و جلایل فتوحات دنیوي

باید شمرد و فرمان داد که برهان اُغلن و بیق[1] صوفي و امیر جلال حمید و شاه ملک و سید خواجه شیخ علي بهادر از پیش روان شوند و بمحاصره قلعه تکریت اشتغال نمایند و ایشان بامتثال امر مبادرت نموده بدانجا رفتند و بمحاصره مشغول شدند و عاطفت پادشاهانه مال اماني بغداد که بحصول پیوسته بود برامراء و لشکریان انعام فرمود و امیر عثمان عباس را که درواقعه کربلا زخمدار شده بود در بغداد با غرق بازداشت و جهت مرهم او هرروز یکهزار دینار کپکي مقرر فرمود و رایت نصرت شعار درروز شنبه بیست و چهارم ذی الحجه بسعادت و اقبال نهضت نموده و در مزار متبرک شیخ صاحب قبول بهلول قدس سره نزول فرمود و مَیامنِ برکاتِ زیارت دریافته استمداد همت نموده امیرزاده شاهرخ را برسم مَنغَلا از پیش روان گردانید و روز یکشنبه ایوار کرده ببالای آب دجله توجه فرمود و بمنزلی فرود آمد و ازانجا کوچ کرده روز دوشنبه بکنار کولي عظیم رسیده آنجا نزول فرمود و روز سه شنبه بسعادت نهضت نموده عانه مخیم نزول همایون گشت و روز چهارشنبه لجرمه و روز پنجشنبه غره محرم سنه (ست و تسعین و سبعمایة) قریه حربی از فر وصول و حلول موکبِ همایون رشک فزای سپهر برین گشت و جمعه از حربی

(۱) در بعض نسخ بجاي بیق (تایق) و در بعض (تیق) است *

کوچ کرده بموضع بند اسار آمد و شب آنجا نزول فرمود و شنبه کزستان معسکر ظفرپناه گشت و شخصی در بیشه شیری دیده خبر آورد صاحب قران گردون اقتدار بدولت روزافزون تفاول نموده بعزم شکار شیر سوار شد و شیران بیشه پیکار بیشه شیران خون خوار را مرکزوار در میان گرفتند و پنج شیر شرزهٔ غران که از نهیب آسیب چنگال ایشان شیر فلک آن که آفتاب شکار اوست ازان سوی خانه ماه آرام گاه جستی از بیشه بیرون آمدند و دندان خشم تیز و چنگال کینه خون ریز کرده حمله آوردند دلاوران پیل افگن که به نشتر پیکان سندان گزار شریان شیرژیان کشودندی و بنوک سنان جان شکار حلقه حدقه هزبران غران ربودندی هرپنج را بیک زمان بیند اختند و طعمه دیگر سباع ساختند و حضرت صاحبقران ازانجا نهضت فرموده روز یکشنبه بقلعه تکریت رسید و صفهای لشکر مرتب ساخته و ازغریو کورگه و خروش سورن هول ان زلزلة الساعة شي عظیم در انداخته * * بیت *

بفرمود تا لشکر نامدار * درآیند پیرامن آن حصار

ببازوی قوت خرابش کنند * بسیلاب خون غرق آبش کنند

و در مقابل حصار قبه بارگاه گردون اشتباه محاذي منزل ماه گشته صاحب قران خلافت پناه در کنف حفظ و تایید الله نزول فرمود و درین اثنا امیر موصل یارعلي و حاکم اربیل

شیخ علي اویرات با تقوزها و پیشکشهـــای لایق بپایه سریر اعلی شتافت و بوسیله امراء نامدار سعادت بســاط بوس دریافتند و زانوزده پیشکشها بمحل عرض رسانیدند صاحبقران ممالك ستان سپاه ظفرقرین پیروزي نشان را بتسخیر قلعـــه فرمان داد و آن کوه پاره بود برلب دجله واقع شده چنانچه از بیخ آن آب مي گذشت و در زمان سلطنت ساسانیان باز آن قلعه را ساخته بودند و گذرهای آن بگچ و سنگ برآورده حصانت و متانت آن بمرتبهٔ که در هیچ روزگار کمند اقتدار خسروان رفیع مقدار بر کنگرهٔ فتح آن حصار نیفتاده بود و تیر تدبیر هیچ قلعه گشای کشور گیر بهوای تسخیـــر آن نرسیده *

* نظم *

از بلند یش فرق نتوان کرد * آتش دیده بان ز نور زحل

والیش امیر حسین (۱) پیوسته بقطع طریق اقدام نمودی و نسبت با هیچ پادشاه در مقام اطاعت و انقیـــاد نبودی و دران وقت که آوازهٔ توجه رایت نصرت شعار شنیده بود رعب و ترس برو غالب گشته برادر کوچك را بدرگاه عالم پناه فرستاده اظهار بندگي و خدمت گاري کرده مکارم ملکانه او را بعنایت و نوازش مخصوص داشته باسپ و خلعت گرامي گردانیده بود و باز فرستاده و فرموده که برادرت حسیـــن را

(۱) در بعض نسخ بجای حسین (حسن) مکتوب است *

بگوی که هیچ اندیشه نکند و بی دغدغه هرچه زودتر بیاید تا ملحوظ نظر عاطفت و تربیت گردد و چون برادرش برحسب فرموده باو رسیده بود و پیغام رسانیده آن بی توفیق را از غایت وهم و هراس قوت بیرون آمدن نبود و باضطرار و ضرورت دل برطغیان و مخالفت نهاده جنگ را آماده گشته بود عساکر منصور برحسب فرموده دامن مردی برکمر اجتهاد زدند و دست اقتدار از آستین سعی برآورده روی همت به تسخیر حصار آوردند و عراده ها نصب کردند و منجنیقها بر افراختند و خانهای آن خاینان بزخم سنگ خراب ساختند روز سه شنبه که سیوم روز بود امیرحسین مادر خود را بشفاعت بیرون فرستاد باچند سر اسپ و دیگر تحفها و بزبان عجز و استکانت عرضه داشت که مارا با بندگان و ملازمان حضرت حد مخالفت و مقاومت نیست اما شکوه آنحضرت بزرگ است و یارای بیرون آمدن ندارم اگرمرحمت پادشاهانه بنده را امان بخشد و عفوفرماید برادر و پسررا بپایه سریر اعلی فرستم حضرت صاحب قران مادرش را نوازش فرمود که گناه اورا بتو بخشیدیم و از خون او درگذشتم برود و بی توقف پسرت را بیرون فرست و یقین بداند که اگردرآمدن تقصیر نماید وبال خون چندین خلایق که درقلعه اند درگردن او خواهد بود و مادرش ازان سخن اندیشه ناک شد و متحیر

و متفکر باز گشته بقلعه در آمد و عساکر گردون مآثر نقبها بریده
بپای حصار بیرون در آمده بودند و سید خواجه پسر شیخ
علي بهادر با نوگران دلاور خویش یك برج خالي کرده
بودند آنرا در شب بینداختند و بقوت بازوی شجاعت و
زخم شمشیر جلادت دشمنان را رانده حصار بیرون بگرفتند
و ایشان از بیم جان بحصار اندرون گریختند و امیرحسین را
دهشت و خوف زیادت شده به پیغام مادر بیرون نیامد و دل
از جان برداشته بجد هرچه تمامتر بجنگ مشغول شد حکم لازم
الاتباع نفاذ یافت که تمام لشکر از اطراف و جوانب نقبها
در آرند و بیخ قلعه را تمام خالي سازند تواجیان بر حسب
فرمان زمین بخش کرده بموجب تفصیل بر لشکریان قسمت
کردند و چکه تواجي نسخه تفصیل بمردمان رسانید و بکار نقب
مشغول گشتند و مفصل آن ابتدا از دست چپ کرده بدین
موجب بود اول تومان کپک خان که مقدم ایشان شیخ ارسلان
بود روی کوشش بکار آوردند دیگر بیر پادشاه نبیره طغي تمور
خان بجد تمام دست سعي بنقب کندن برکشاد دیگر خواجه
علي پسر خواجه یوسف اولجایتو اپردي دیگر الله داد پسر
امیر توکل برلاس دیگر امیر جلال حمید و شمس الدین و علي
هرسه بیك نقب مشغول شدند دیگر برهان آغلن و جمال الدین
فیروز کوهی هردو بیك نقب استغال نمودند دیگر یادگار

اند خودي د يگر لطف الله بيان تمور بن آقبوغاد يگر حمزه تا بان
د يگر آ د ينه قهلغه چي و تنكري بيرد ي هرد و بيك نقب و از
تومانات شاهزاده جهان شاهرخ آيت خواجه وموسى كمال[1] بيك
نقب مشغول شد ند د يگر چركس سوچي و بايزيد بيك نقب د يگر
جلال باورچي وبيان قوجين وايشان نقب بريده بسنگ رسيد ند
وبه نيروى دولت قاهره مقدار سى وپنج گز سنگ خارا سوراخ
كرد ند ود يگر شمس الدين اوج قرا و تويلاق قوجين و ابوالقاسم
خويش اميرعباس هرسه بيك نقب د يگر جهان ملك ملكت[2]
و يوسف جليل پسرحسن جاندار بيك نقب د يگر خواجه راستي
و قرا محمد بيك نقب و از تومان كلان و توسقال تومان ختلان
علي درويش برلاس و شيخ حسن و شاه سوار هرسه بيك نقب
و از تومان طغي بوغا برلاس توكل و يوسف چوره[3] بيك نقب
د ركار بود ند د يگرسونجك وقوشون توى بوغا شيخ بيك نقب و
د يگرخواجه اصيل قمي د يگرشيخ درويش اللهي و از تومان
اميرزاده ميرانشاه اميرقطب الدين برادر قمرالدين جته
و احمد محمد سلطان شاه و تغلق تمور قوجين هرسه بيك نقب
و حمزه سلدوز و حمزه قطغوبيك نقب د يگر طاهرساوه د يگر
دولتخواجه ارلات و اميرزاده عمرموبد و شيرزاده اوج قرا

---

(١) در دو نسخه بجاى كمال (رك مال) (٢) در بعض نسخ
بجاى ملكت (مملكت) (٣) در دو كتاب بجاى چوره (چهره) است .

بیك نقب دیگر محمد بیگ ارلات و درویش بیک نقب دیگر یحیی که اتابك امیرزاده خلیل بود و ایدي بیردي بخشي اوزبك بیك نقب دیگر قوشون امیر عثمان که سرآن تیلك قوجین بود توشقال امیر یادگار برلاس ومنکلي خواجه وکپکجي یورنجي و علي همه بیک نقب دیگر شیخ محمد ایکو تمور دیگر شاه ملك دیگر اولجایتو بوغا مچلکاچي واسن تمور بیک نقب دیگر ارد شیربراد ر علقه نواجي دیگر سید خواجه شیخ علي بهادر دیگر الله داد برادر امیر حاجي سیف الدین وامان شاه هردو بیك نقب دیگر شیخ علي قوجین ولالم قوجین و استوی هرسه بیك نقب دیگر بیق صوفي ودر سرکار او کوه را سوراخ میکردند دیگر خواجه مسعود سبزواري ودر سرکار او نیز سنگ مي بریدند دیگر مراد پسر ایلچي بوغا قوجین وحاجي خداداد کشي درکنار آب بیک نقب و تمام این جماعت باندك زمانی اراضي حوالي قلعه را چون غربال مشبك ساختند امیر حسن چون حال برین منوال بدید مضطرب و سراسیمه شد وکس بیرون فرستاده و بجریمه و گناه خود اعتراف نموده امان خواست حضرت صاحب قران فرمود که بیرون مي باید آمد وچون فرستاده باز گشت روز دیگر تضرع و اضطرار زیادت کرد وکسی دیگر پیش امیرزاده شاهرخ فرستاده و دست توسل بدامن عاطفت آنحضرت زده درخواست

کرد که سایهٔ حمایت بر حالِ پریشان او انداخته بزبانِ شفاعت
خون او را بخواهد شاهزاده جوان بخت از مراحم خسروانه
التماس او را مبذول داشت و تقبل نمود که او را حمایت
نماید امیرحسین برادر را نیز پیش شاهزاده فرستاد و عجز
و استکانت بی حد اظهار کرده عرضه داشت که ما بندگان کمر
بندگي برمیان جان بسته خود را از کمترین غلامان حضرت
مي شماریم اما برادر مرا از استیلای دهشت و خوف قوت
بیرون آمدن ندارد و امیرزاده شاهرخ او را بعز بساط بوس
حضرت صاحبقران رسانید و سخن او عرضه داشت آنحضرت
فرمود که تا خود بیرون نیاید و از بدکرداري و قطع طریق توبه
نکند و رجوع ننماید هیچ عذر او مسموع نخواهد افتاد و اگر
بدین معني اقدام نماید او را خلعتِ عفو و اغماض ارزاني
داریم و با برادرش گفت اگر نخواهد آمد تو نیز برو و پیش او
باش و او را خلعت پوشانیده باز گردانید و چون برادران
بهم رسیدند مشورت کردند که مدتی مدید است که ما درین
مقام پدر بر پدر مستقل و بسرِ خود زیسته ایم و آنچه خواسته ایم
کرده ایم و کسی را دستي بر ما نبوده اکنون اگر بیرون رویم
بیشک جمعي که درین مدت اموال ایشان بناحق ستده ایم
داد خواهند خواست و فرمان شود که انچه بظلم ازیشان
گرفته ایم باز گردانیم و ما از عهده آن بیرون نتوانیم آمد البته

ببد عذاب کشته شویم اولی آنکه تا جان در تن و رگ در بدن باشد بکوشیم و جمعی قطاع الطریق که آنجا بودند درین معنی با ایشان اتفاق نمودند و بنا برین اباطیل طبل زده بتجدید اظهار مخالفت کردند شعلهٔ خشم حضرت صاحب قران ازان معنی اشتعال یافت فرمان نافذ شد تا کورگه و قفیر و برغو و نقاره فرو کوفته سورن انداختند زلزله در افتاد که کوهها از بیم حلول القارعة ما القارعة نزدیک بود که چون عهن المنفوش بباد فنا برود * بیت *

* بلرزید کوه و بجنبید دشت *
* غریو از نهم آسمان درگذشت *
* تو گفتی که صور قیامت دمید *
* زمین پاره شد آسمان بر درید *

صاحبقران گیتی ستان بخانه که بر بالای ملجور ساخته بودند برآمد و چون تمام قلعه را بر سر چوبها گرفته بودند پیش ازانکه آتش در زنند بعضی ازان دیوارها بیفتاد و اهل قلعه رخنه برآورده فدائی وار بجنگ مشغول شدند اشارت علیه صدور یافت که لشکر فوج فوج روی جلادت و اقتدار بحرب و پیکار آورند بر حسب اشارت مبادرت نمودند و هرجا که مجوف ساخته بر سر ستونها داشته بودند از هیمه و نفط پر کردند و شب چهارشنبه بیستم آتش زدند * نظم *

* ز نقطِ سیه چوبها برفروخت *
* ستونها سراسر همه پاک سوخت *
* زبس دود کامد فراز از فرود *
* سیه شد بیکباره چرخ کبود *
* چنان دود شد سوی گردون بتاب *
* که شد چشمهای کواکب پرآب *
* نگون باره گفتی که برداشت پای *
* بکردار کوه اندر آمد ز جای *

و اکثر دیوارهای قلعه برزمین افتاد وبرجی که بیق صوفي خالي کرده بود بکلي منهدم شد وبیست کس از دشمنان بزیر افتادند *

* بیت *

* ازان باره چندی زدندان دون *
* فتادند چون بخت خود سرنگون *

اهل قلعه تختها و توارها گرفته بجنگ مشغول شدند * بیت *

* برآمد خروشیدن کارزار *
* به پیروزیِ لشکرِ شهریار *
* سوی رخنهٔ دز نهادند روی *
* دلیرانِ خصم افگن و جنگ جوی *

حکم جهان مطاع نفاذ یافت و دیگر دیوارها که مانده بود از اطراف و جوانب نقب زده مجوف ساختند و بینداختند

برجي که سرکار الله داد و اما نشاه بود بدر الدین ازبیخ کنده بیندا خت امیر حسن (۱) و قوم گمراهش را آتش در نهاد افتاده دود حیرت از سر برآمد و از هول جان بقلهٔ کوهی که ازان قلعه مانده بود پناه جستند درین حال امراء وبهادران زانو زده اجازت طلبیدند که بآن بالا برآیند وبقلع واستیصال آن زمره ضلال اشتغال نمایند آن حضرت فرمود که چندان تحمل نمایند که قلعه تمام بازمین برابر شود چون کار باین مرتبه رسید اهل قلعه بتضرع وزاري درآمدند و امراء وارکان دولت را شفیع انگیختند وبجان امان طلبیدند حضرت صاحب قران شفاعت قبول نه فرمود و امان نداد و زبان دولت برکشاد که اگر بیایند واگرنیایند بعنایت حق ایشانرا بدست خواهم آورد * * نظم * چو عون الهي مرا یار راست * سعادت قرین دولتم رهبر است بدست آورم رهزن شوم را * بهم بر زنم این برو بوم را عساکر گردون مآثر چون این سخن از حضرت صاحب قران بشنیدند روی جلادت بآن قله کوه نهاده ببالا برآمدند و قلعه را بجنگ تسخیر کردند و امیر حسن را با هر که دران قلعه بود گردن بسته بحضرت آوردند فرمان شد که رعایا را از سپاهی جدا کرده تعرضی نرسانند وسپاهیان را بر تومانات بخش کرده سیاست نمایند برحسب فرموده آن مفسدان حرامي

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض کتب بجایش (حسین) است *

را جزای فعل بد که سالها خون مسلمانان ریخته بودند و مال ایشان برده درکنار نهادند وتواجیان از سرهای ایشان برای عبرت دیگران منارها ساختند و ایشانرا مصدوقه فتلک بیوتهم خاویة بما ظلموا نعت مساکن و محال شد ومضمون و مزقناهم کل ممزق وصف حال آمد و هل نجازي الا الکفور و این فتح مبارک روز دوشنبه بیست وپنجم ماه مذکور مطابق توق ئیل اتفاق افتاد وباشارت صاحبقران گردون اقتدار یک دیوار ازان قلعه رها کردند تا بتمادي روزگار عالمیان بدیده حیرت واعتبار مشاهده نمایند که احکام واستواري قلعه تا چه غایت بوده وببازوی قدرت و کامکاري چگونه تسخیر کرده اند ان في ذلک لعبرة لاولي الابصار *

گفتار در مراجعت رایت نصرت شعار و جمع آمدن شاهزادگان کامگار و امراء نامدار که بهر جانب رفته بودند برسبیل ایلغار

روز شنبه (۱) غره صفر المختوم بالفتح و الظفر * * بیت *

به پیروز رائی شه نیک بخت * بتخت رونده برآمد ز تخت
سر تاج برزد بسقف سپهر * برافراخت رایت برافروخت چهر

(۱) در دو نسخه بجایش (دوشنبه) دیده شد *

بصوب حربي[1] بسعادت و اقبال بازگشته شکار انداخت و خرگاه زده شب در چول نزول فرمود روز دیگر جرگاه[2] بهم برآمده گور خر بسیار و نخچیر بی شمار صید کردند و جماعتی از شاهزادگان و امراء با انبوهي از سپاه ظفرپناه فوج فوج جهت دفع مفسدان و قلع و قمع مخالفان بهر جانب از عراق عرب و بریه و اطراف و حوالی آن نواحي رفته بودند چه امیرزاده محمد سلطان از کنار کنار شط بواسط رفته بود و از امراء قول رستم طغي بوغا و شمس الدین عباس و غیاث الدین ترخان از آب شط گذشته بودند و شیخ تمور بهادر و اوچ قرا بهادر و مبشر و ارغونشاه با لشکری بطرفی دیگر رفته بودند و امیرزاده میرانشاه با سپاه خود از حله نهضت فرموده ببصره رفته بود و امیریادگار برلاس و جهانشاه جاکو باهم روانه شده بودند و محمد درویش برلاس و شیخ علي برغوی و اسمعیل برلاس باتفاق رفته بودند و این گروه بتفصیلي که گفته شد هر طایفهٔ بطرفی در استیصال مفسدان و دفع فساد متمردان کوششها نموده بودند و درین مدت بسی صحرا و بیابانها قطع کرده و از آبها گذشته و بسیارے از عظایم مهمات ساخته از انجمله شهر بصره و واسط را ضبط و یاسامشي کرده

---

(۱) در دو کتاب بجای حربي (حرپي) (۲) در دو نسخه بجایش (جرگا) و بتایید لغت جرگه صحیح معلوم میشود *

بودند و صحاري و براري بريده بسے از اعراب بريه راكه راه
مي زدند و مانع عبور قفل حجاز مي شدند بقتل آورده و بُنَه
و خيل ايشان را غارتيده و تمامي اصول وكلانتران آن بلاد
و نواحي را از دور و نزديک مطيع و منقاد گردانيد و خراج
و ساو بگردن داده و هركس كه پاى اطاعت برجادهٔ موافقت
نه نهاده سرش بدستِ قهر از تن جدا كرده اموال و اسبابش
عرضهٔ نهب و تاراج ساخته بودند و اميرزاده ميرانشاه ملوک
سربدال را بضبط بصره بازداشته و از شط العرب گذشته با مير
زاده محمد سلطان ملحق شده و مجموع امراء و لشكـــريان
با يشان پيوستند و با حصول مقاصد و مرام دشمن سوز و دوستكام
مراجعت نموده درينولا بموضع حرپي بسعادتِ بساط بوس
فايز گشتند و چون مملكت بغداد و ديگر بلاد عراق عرب در
حوزهٔ تسخير و تصرف بندگان حضرت آمد بر وفق اشارت عليه
امثله و احكام بحكام و وُلاتِ بلاد و ولاياتِ آن حوالي ونواحي
و پيشوايان احشام تركمانان اغراق قويلوق وقرا قويلوق ارسال
نمودند مشتمل برآنكه تا غايت اين مواضع را بى خداوند
يافتـــه بوديد و در ميدان خالي گوى مراد زده هرچه
مي خواستيد ميكرديد اكنون قدمِ اطاعت درراه خدمتكارى
و فرمان برداري مي بايد نهاد وبعد ازين از قطع طريق و
بدكرداري توبه كرده متعرض ايذاى بندگان خدا نمي بايد

شد تا سایهٔ مرحمت و جناحِ معدلت برحالِ شما گسترده شود واگرنه هرچه بینید از خود بینید • • بیت •

همینت پسند است اگربشنوي • که گرخار کاري سمن ندروي

هرکرا سعادت مساعد بود و توفیق معاونت نمود روی اذعان بدرگاه عالم پناه آورد و بقدر حال و استیهالِ خود ملحوظ نظر عنایت و تربیت پادشاهانه گشته بصنوف عواطف و سیورغامشي بلند پایه و سرافراز شد و هرکرا سابقه شقاوت از طریق متابعت و بندگي عنان برتافت هدفِ تیربلا و مصبِّ سیل غضب خدا گشت • • نظم •

• هر که سر از بندگيِ او کشید •
• چشمِ امیدش رخِ دولت ندید •
• و آنکه نشد چاکرِ این آستان •
• شد بدنش حبس غم افزای جان •

و درین اثنا امیرعثمان عباس با اغرق از بغداد آمده بمعسکر ظفرقرین ملحق شد والحمد لله رب العالمین •

گفتار درتوجه رایت همایون نهضت فرخنده فال بجانب دیار بکر رضمان حفظ وتایید ذوالجلال

صاحب قران گیتي ستان بعد از تسخیر عراق عرب و توابع

آن عزم دیاربکر وجهه همت عالي ساخت وخواجه مسعود سبزواري را بمحافظتِ بغداد فرستاد وفرمود که رعایا و اهالي آن دیاررا درکنفِ حمایت و رعایت مرفه داشته از تفقد حالِ عَجَزه ومساکین غافل وذاهل نباشد ودرتعظیم و اکرام سادات وعلماء ونوازش و اطعامِ فقراء وضعفاء حسب المقدور بکوشد و رایت نصرت شعار درضمان حفظ آفریدگار متوجه صوب دیار بکرشد و امیرزاده میرانشاه را با امراء ولشکریان جهت فتح وضبطِ ولایت ببالای آب بغداد روانه گردانید وبنفس مبارک نهضت فرمود وجسربسته و از آب گذشته آوازهٔ مراجعت انداخت تا مخالفان اعتماد بران کرده وظایف حزم و احتیاط مرعي ندارند • • بیت •

• سکندر که با شرقیان حرب داشت •
• درِ خیمه از جانبِ غرب داشت •

ولشکرِ ظفرقرین را از هرده نفر دو نفرگزین فرمود وباقی را دراغرق بگذاشت وعثمان بهادررا بازداشت تاباقي لشکر واغرق را سرکرده ازعقب بیاورد وارد شیرتواجي را جهت ضبط سپاه واحتیاط یورت تعیین فرمود ودراغرق امیرزاده محمد سلطان وغیاث الدین ترخان واوج قرابهادربرحسب فرموده باستادند که آنرا ضبط نموده بیارند و رایت منصور بتعجیل تمام ببالای آب روان شد وچون ازتورق

گذشته بقلعه کرکوک رسید اهل حصار بقدم اطاعت وانقیاد پیش آمدند عاطفت خسروانه آن قلعه را با میرعلی موصلی سپورغال فرموده ازانجا بگذشت درین اثنا نزل میرعلی اویرات وبیرعلی وجهانگیر بدرگاه عالم پناه شتافته بسعادت بساط بوس مشرف گشتند وامرای آن نواحی باجمعهم وکوتوالان قلاع آن حدود همه بتخصیص حاکم التون کوپروك باحراز دولت زمین بوس مبادرت جسته کمر خدمتکاری برمیان انقیاد بستند مراحم پادشاهانه ایشان رابنوازش واکرام اختصاص بخشیده بکمرهای زر وجامهای فاخر سرافراز گردانید وازبهرزنان وفرزندان ایشان زر وجواهر واقمشه انعام فرمود تا برای پسران دخترخواهند وجهت دختران جهیز ترتیب نمایند وازانجا بدولت واقبال روان شده روز چهارشنبه بموضع اردبیل رسید ووالی آنجا شیخ علی بمراسم طوی اقامت نموده پیشکشها کشید وانواع خدمات شایسته بتقدیم رسانید وآن حضرت روزدیگر ازانجا نهضت فرموده کنارآب خنازاب مخیم نزول همایون شد وروز جمعه بشناء ازآب گذشته موصل از فرّ وصول موکب نصرت قرین غیرت سپهربرین گشت صاحب قران سرافراز از صدق نیت بقدم نیاز باحراز میامن زیارت انبیاء یونس وجرجیس علی نبینا وعلیهما افضل الصلوات والتحیات مبادرت نمود وبعد از

استمداد همت در هر مزاری ده هزار دینار کپکی تصدق فرسود تا برسر مراقد نباهت معاقد ایشان گنبدها سازند و بسی صلات و صدقات بمستحقان و درویشان رسانید رجای واثق که میامن خیرات و مبزات که پیوسته ازان پادشاه دین پرور داد گستر صدور می یافت چنانچه در دنیا دستگیر دولت واقبال بود در آخرت پای مزد مغفرت و رضوان باشد و ما ذلک علی الله بعزیز و امیرزاده میر انشاه که بر حسب فرموده بتسخیر ایلهاے اطراف رفته بود از یمن اقبال روز افزون همه را بمقام اطاعت و فرمان برداری در آورده اینجا بسعادت بساط بوس استسعاد یافت و یارعلی والی موصل کمر خدمتگاری برمیان جان بسته باقامت مراسم طوی و پیشکش قیام نمود * نظم *

* چوطوکرد صاحب قران را زشرم *
* سلیمان و مور است میگفت نرم *
* بزد زانو و پیش کشها کشید *
* بحدی که دستش بآن می رسید *

گفتار در توجه صاحب قران سعادت انتما بجانب روحا

صاحبقران ممالک ستان یارعلی والی موصل را غجرجی ساخته ازانجا شبگیر فرمود و بمبارکی و طالع فرخنده متوجه

رو حا شد و امرای توسان ترتیب لشکر داده فوج فوج روان شدند *

* بیت *

* جهان شد چو دریای شوریده موج *
* روان گشته دریا دلان فوج فوج *
* بُد اُردو زکثرت جهانی دگر *
* ز گردِ سپه آسمانی دگر *

و در اثنای راه سلطان عیسی والی ماردین کس برسبیل استعجال باستقبال فرستاد و اظهار بندگی و خدمتگاری کرد بنا برین چون حضرت صاحبقران در اواخر صفر بحوالی ماردین رسید و او را مطیع و منقاد می دانست پیش وی کس فرستاد که با لشکر مرتب در عقب بتعجیل بیا که ما را عزیمت مصر و شام مصمم است و ازانجا گذشته براس العین نزول فرموده و تمامی لشکر را بجبقون[1] فرستاد سپاه برنغار ایل وولایت حسین و قراقویلوق را غارت کردند و سپاه جرنغار مواضع و مزارع آن نواحی را بتاراج دادند و اسپ و شتر بسیار و گاو و گوسفند بیشمار غنیمت گرفتند و چون عساکر منصور باغغایم نامحصور بارد وی همایون باز آمدند ازانجا نهضت نموده بروحا رسیدند کزل نامی که حاکم آن حصار بود چون خبر توجه عساکر گردون مآثر شنید از بیم حصار گذاشته بیرون

(۱) در بعض نسخ بجای آن (بحیقون) و در بعض (بچپقون) است *

رفت و بعضی از رعایا نیز بموافقت او بیرون رفتند و در کوهی بلند که داشتند پناه جستند حضرت صاحب قران امراء و لشکریان را از عقب ایشان بفرستاد و همه را غارتیده اسیر کردند و آن حضرت با شاهزادگان و نوینیان و ارکان دولت بمبارکي و طالع سعد بشهر درآمدند و عمارات آن شهر مجموع از سنگ تراشید برآورده اند و گویند از بناهای نمرود است و قصه درآتش انداختن ابراهیم خلیل علی نبینا و علیه الصلوة و السلام درانجا دست داده و آن چشمه که از منبع یانارکونی بردا وسلاما علی ابراهیم درمیان آتش جریان یافته هنوز جاریست و درحوالی چشمه آثار سیاهي آتش و دود پیدا است حضرت صاحب قران کامگار با اعوان و انصار آثار آن بدایع که بنور ایمان تصدیق نموده بودند برای العین مشاهده فرمودند و دران چشمه غسل کرده ازان آب بیاشامیدند و نوزده روز دران شهر توقف نموده مجلس انس و بزم عشرت بیاراستند و طویهای پادشاهانه مرتب داشته عاطفت خسروانه جماعتی را که بمراسم جان سپاري قیام نموده بودند عنایت فرمود و باصناف نوازش سرافراز گردانیده اوکاکا داد و جنید ترکمان درین موضع عزبساط بوس دریافته خدمتهای لایق بجاآورد و بجان زینهار جسته جهت اهل و عیال و ولایت خود امان طلبید و والی حسن کیف نیز

هما نجا بسعادت عتبه بوسی استسعاد یافت وبجبین عجز آستان عبودیت فرسوده وظایف نیکوبندگی بتقدیم رسانید و میامن مراحم بي دریغ شامل حال او گشت وچون سلطان عیسی حاکم ماردین در آمدن تعلل نموده خلاف آنکه خود اظهار کرده بود بظهور پیوست صاحب قران فرمود که مقتضای توره و یاساق نیست که یاغی را درمیان ولایت گذاشته متوجه مملکتی دیگر شوند بنابرین روز پنجشنبه بیست و ششم ربیع الاول بسعادت و اقبال سوار شد و عنانِ عزیمت بصوب ماردین معطوف داشته بازگردید و درین حال سلطان علی حاکم ارزین بدرگاه عالم پناه شتافته تحفهای لایق بمحل عرض رسانید و حاکم باتمن نیزبهدایتِ دولت و رفاقتِ اقبال بآستان سلطنت آشیان آمده درسلك بندگان انخراط یافت ومهد اعلي چلپان ملك آغا و دلشاد آغا که مدت سی و پنجروز بود که از حضرت صاحبقران جدا مانده در اغرق بودند از پیش رانده بربالای پشته بدولتِ تلاقي فایزگشتند و اغرق نیزاز ماردین گذشته بموکب همایون پیوست صاحب قران کامگار لشکرِ نصرت شعار مرتب داشته روان شد و چون بهفت فرسخی ماردین موضع چملیك[1] معسکر همایون گشت

(١) چنین است در اکثر نسخ و در بعض نسخه بجای چملیک (چبلیک) دیده شد .

ملك عزالدین حاکم جزیره(۱) بدرگاه عالم پناه آمد و شرف بساط بوس دریافته پیشکشها کشید و خراج و تغار قبول کرده بنوازش خسروانه مخصوص گشت و بازگردید و چون سلطان عیسی از توجه عساکر گردون مآثر آگاه شد بپایه سریر اعلی شتافته انواع پیشکشها از اسپان نامدار و استران راهوار و نقوزهای لایق بیاورد و بوسیله امراء در شنبه بیست و هشتم ماه مذکور زانو زده بعرض رسانید آن حضرت از سبب تعلل درآمدن سوال فرمود و او بزانو درآمده زبان استغفار باعتذار برکشاد پرتو آفتاب عاطفت خسروانه بر حال او تافته صنوف عنایت و نوازش پادشاهانه درباره او ارزانی داشت و بخلعت خاص اختصاص بخشید و ازانجا کوچ کرده به نزدیک ماردین دامن کوه مضرب خیام نزول همایون گشت *

ذکر واقعه شهادت امیرزاده عمر شیخ انارالله برهانه

شاهزاده عمر شیخ که باستجماع سایر ملکانه در شجاعت و مردی آیتی بود و درمیان لشکر منصور رایتی در قریب یکسال که در فارس بود از قلاع آن حوالی و نواحی انچه ایل نشده بودند چون قلعه اصطخر و قلعه فرک و در گرم سیر قلعه شهریاری به نیروی دولت روزافزون همه را فتح

(۱) در بعض نسخ بجای جزیره (حویزه) مکتوب است *

فرموده بود و بدر قلعه سیرجان که جمعی امراء بمحاصره آن
مشغول بودند و هنوز فتح نشده بود رفته و حضرت صاحبقران
دران وقت که عزم توجه شام و مصر جزم فرموده متوجه دیار
بکر شد کس بطلب امیرزاده مشارالیه فرستاد و در زمانی که
بمحاصره آن قلعه مشغول بود خبر باو رسید شاهزاده برحسب
فرمان ایلچی کوبرلاس و شاه شاهان والی سیستان وبیر علی
سلدوز را برقرار بمحاصره بازداشت و بشیراز مراجعت نمود
وازانجا یراق کرده امیر سونجک را جهت ضبط مملکت
فارس بگذاشت و بعزم بساط بوس حضرت اعلی متوجه دیار
بکر شد و امیر سونجک برحسب اشارت حضرت صاحبقران
بتعمیر قلعه قهندز که شاه شجاع خراب کرده بود مشغول شد و
شاهزاده با لشکری آراسته از راه شولستان روان شد واز
کردستان عبور نموده میرفت در راه بقلعه مختصر رسید که آنرا
خرماتو گویند و اندک مردمی درانجا ساکن بودند
شاهزاده بنظاره آن قلعه ببالای تلّی برآمد و ناگاه از
قلعه تیری انداخت و از قضا بشاه رگ او رسید و درجه
شهادت یافت * نظم *

هردم بکمان کینهٔ خویش * تیری کشد آسمان بدکیش
مذگر که بدیگری کشاید * کزوی چوگذشت برتو آید

آری ازافق حدوث آفتاب دولتی بالا نگرفت که بحد زوال

نرسید و در عرصهٔ ظهور کاخ حشمتی سر بگردون نکشید که از زلزله فنا اختلال پذیر نگشت * * نظم *

بگلزار گیتی درختی نرست * که ماند ازجفای تبرزن درست
درین باغ رنگین چوپرّتد رو * نه گل درچمن ماند خواهد نه سرو

فرزند ارجمندش امیرزاده پیرمحمد و ارکان دولت را دود حیرت از سربرآمد و حدوث آن واقعه هایل آتش اندوه در جان همگنان زد * * نظم *

* باز اجل چو جان جهان را شکار کرد *
* دلها خراب از اندوه و جانها فگار کرد *
* شام از فراق خسرو انجم زدُرّ اشک *
* اطراف چرخ پرگهر شاهوار کرد *
* زین هول صعب ناک بسی کار زار شد *
* درمان چه باقضا نتوان کار زار کرد *

واین واقعه اواسط زمستان در ربیع الاول سنه (ست و تسعین وسبعمایة) موافق توق ئیل دست داد مدت عمر شاهزاده شهید سعید چهل سال بود لشکریان بانالهٔ وخروش چون دریا بجوش آمدند و آن قلعه را با زمین برابر ساخته هیچ متنفس را در انجا زنده نگذاشتند و چون خبر این مصیبت جهان سوز در ظاهر مارد ین بارد وی اعلی رسید امراء متحیر مانده نه روی اظهار کردن داشتند و نه رای پنهان گذاشتن *

* نظم *

* بو العجب واقعه باشد و مشکل کاري *

* که نپوشیده توان داشت نه گفتن یارند *

اخر الامر همه اتفاق نموده صورت حادثه را در خلوتی بعرض رسانیدند * بیت *

حدیث شه و قلعه و زخم تیر * نمودند یک یک بآه و نفیر

صاحب قران کوه وقار از کمال نفس بزرگوار لباسِ کرامت بقت و ما صبرک الا بالله شعار ساخته زبان رضا و تسلیم بکریمه انا لله و انا الیه راجعون برکشاد و ادخار ثواب جزیل و اجر جمیل را بر مرارتِ این شربت تلخ مذاق صبر فرموده هیچ گونه فزع و جزع بخود راه نداد و حکومتِ مملکت فارس را با توابع به فرزند ارجمند او امیرزاده پیر محمد ارزانی داشت و بر لیغ عالم مطاع دران باب بنفاذ پیوست و او دران وقت شانزده ساله بود و اوج قرا بهادر را با حکم همایون بتعجیل روانه ساخت که بشتاب هرچه تمام تر با میرزاده مصیبت رسیده ملحق شود و او را با امراء پدرش بازگردانیده در رکاب دولتش متوجه شیراز گردد و چون اوج قرا بهادر بخرما تو رسید و فرمان برسانید امیر بیردی بیگ و امیرزیرک جاکو با لشکر توسقال متوجه اردوی اعلی گشتند و امیرزاده پیر محمد با امراء پدرش و اوج قرا متوجه

شیراز شد و نعش شاه زادهٔ شهید را از موضع برگشته خرماتو بشیراز نقل کردند و بمرقدي عاریتی بسپردند و بعد از چند گاه خواتینش سونج قتلغ آغا و بیگ ملک آغا و ملکت آغا و پسر او امیرزاده اسکندر که در صغرسن بود و در شیراز مانده نعش را از شیراز بکش بردند * * بیت *

* روانش روان شد بدارالسلام *
* شد آب و گلش سوی کش والسلام *

و درانجا ببقعهٔ که از مستحدثات حضرت صاحب قران است دفن کردند * * نظم *

مرقدش تابنده و پرنور باد * با شهید کربلا محشور باد

و باعث بران نقل باوجود آنکه در سلك ممالك صاحب قران متعالي مکان تمام ایران با توران انضمام و انتظام یافته بود آن شد که آن حضرت در کش بقعهٔ ساخته و پرداخته است بمحلی که مزار متبرک شیخ بزرگوار شمس الدین کلار و مدفن پدر نامدارش امیرطراغای در جانب قبلی آن واقع شده و از یمین و یسار آن بقعه از برای امیرزاده جهانگیر و دیگر اولاد امجاد (۱) مقابر و بقاع احداث فرموده و چون دولت سرمد صاحب قران موید از بینات آیات قدرت الٰهي و جلایل مخایل عنایات نامتناهي بود اعوان و انصار سپهر

(۱) در بعض نسخ بجای امجاد (و احفاد) دیده شد *

اقتدار نسبت با آن حضرت اخلاصي داشتند که سبب آنرا بمجرد حصول مال و جاه و دیگر اغراض دنیوي حمل نتوان کرد چه امیر آقبوغا که یکی ازان خدمتکاران مخلص بود مدة العمر در هر حال و هر محل که بود هرگز چنان نه نشست که پشتش بوطرفی بودي که آوازه آنحضرت ازان طرف شنودي و هنگام استراحت پای بآن جانب دراز نکردی بنابران اخلاص امرای برنغار و جرنغار و سایر خواص بندگان سعادت یار نسبت با بقعهٔ مذکوره هریك بمورچل مقرر خود مدفني ساخته بودند و در هرجا که بحکم وما تدری نفس بای ارض تموت وفات یافتند ایشانرا برحسب وصیت بآن مدفن نقل مي کردند * * بیت *

* محبتی که خدائي بود نه نفساني *
* بموت وفوت نیابد زوال تا داني *

تتمه داستان ماردین

چون سلطان عیسی که ملك ماردین بود موکب همایون را استقبال نموده بشرف بساط بوس فایز گشت و مال تغار قبول کرده محصلان جهت تحصیل وجه و لشکریان ازبرای خرید فروخت بشهر درآمدند گروهی از زمرهٔ جهال و انبوهی از جهله (۱) ارذال جمع آمده برلشکریان غوغا کردند حضرت

(۱) در بعض نسخه بجای جهله (جمله) است *

صاحب قران چون برین معني اطلاع یافت همان لحظه سلطان عیسی را طلب داشت و بزانو در آورده کیفیت حال از و سوال فرمود و از هرگونه کاوش و خطاب و مجاري کلمات او در جواب معلوم شد که در وقت بیرون آمدن برادر و اتباع خود را وصیت کرده است که بهیچ وجه حصار از دست ندهند و شهر نسپارند و مبالغه کرده که اگر من هزار مکتوب بنویسم و شفاعت کنم قطعا التفات مکنید که من جان خود را فدای شما و سلامت مملکت میسازم و چون این معنی بروثابت شد امر لازم الاتباع بگرفتن و بند کردن او نفاذ یافت و چون کثرت لشکر و انبوهي سپاه بسیار بود و او اخر زمستان و دران حوالی علف یافت نمي شد رای ممالک آرای ماردین را دران ولا محاصره کردن مصلحت ندید و روز سه شنبه هشتم ربیع الاخر ازانجا نهضت فرموده بطرف کوهستان روان شد و از دره گذشته فرود آمد و روز دیگر ازانجا کوچ کرده بجانب اسپنج توجه نمود و تمام شاهزادگان و امراء لشکرها آراسته بمورچل خود بنوره روان شدند و روز جمعه یازدهم ماه هوا متغیر شد و برق جستن و رعد غریدن گرفت و باراني دست داد که گفتي تمام اجرام آسمانها ابرگشته مي بارد *

* نظم *

* فلک خواست تا برگ چشم سحاب *

* خیـــام معسکـــر بر آرد بآب *
* ز دریا برآورد ابری چوقیـــر *
* سر مشـــک بکشـــاد ابر مطیـــر *
* تو گفتي جهـــان باز طوفان گرفت *
* محیـــط بلا جملـــه کیهـــان گرفت *
* دران دشت امکان بودن نمـــاند *
* بجز کشتـــي عجـــز مامن نمـــاند *
* روان گشت لشکـــر چو کشتي بر آب *
* فرو ماند اشتـــر چو خر در خلاب *
* ازان پیـــل بالا گل تیـــره جوش *
* ز اسپان نبودی برون غیـــر گوش *

و زمین آن موضع بغایت سست بود و گل و لای عظیم باز دیده شد بحیثیتی که چهار پایان تا بسینه در و حل فرو میرفتنـــد و چند روز لشکر در بلای آن لای ماندند و بسیاری از استران و شتران قطار قطار تلف شدند و در گل غرق گشته بماندند و بیشتر لشکریان فرود آمدند و خیمها زدند و زمان زمان شدت باران زیادت مي شد تا بحدی که اکثر مردم خیمها بگذاشتند و پیاده براه افتادند و حضرت صاحب قران با لشکر قول در جمعه دهم جمادی الاول ازان بلاد بیرون آمده در علف زاري نزول فرمود و از بهر تفقد و استعـــلام احوال شاهزادگان کس

بازگردانید وشاهزادگان و امراء با تومانهای خود هرکس
درپیش خود نمدها وزیلوها وتاجپرهای(۱) خیمه خود
برروی لای انداخته وراه ساخته بتمامی بیرون رفتند
وازانجا کوچ کرده بطرف موصل کهنه روان شدند وحضرت
صاحب قران کسی را با بسی تحف و هدایا جهت فرزندان
بجانب سلطانیه فرستاده بود وشخصی شیخ نام که درموضع
چیملک با ملك عزالدین بشرف بساط بوس رسیده بود
وبنوازش مخصوص گشته درراه پای از راه صواب بیرون
نهاده دست جسارت بآن تحف وهدایا دراز کرده همه را
برگرفت وبجزیره درآورد وملك عزالدین حاکم آنجا عهدی
که با بندگان حضرت کرده بود شکسته با آن شور بخت
هم داستان شد وياغي گشت صاحبقران گردون اقتدار الزام
حجت راد و نوبت قاصد فرستاد واورا پیغام داد که شیخ را
گرفته پیش ما فرست تا از سرگناه تو درگذریم واگرنه جزیره
وقلاع و خیل وحشمت درزیرسم ستور ناچیز خواهد شد
ملك عزالدین را نکبت وادبار دامن گیر شده بود
برحصانت قلعه وآب شط اعتماد کرد وسخن قبول ننمود
خرد داند که بنیادي که برآب نهند استوار نیاید اما خاکساری
را که بادِ نکبت آتش دولت فرونشاند پرده پندار پیشتر

---

(۱) دربعض نسخ بجای تاجپرهای (قناطهای) دیده شد •

بصیرت فرود آمد * * بیت *

قضا چون زگردون فرو هشت پر * همه زیرکان کور گشتند و کر

گفتار در توجه حضرت صاحب قران بجانب جزیره و نواحی آن

چون ملك عزالدین حاکم جزیره از امتثال امری که در باب ارسال شیخ صادر شده بود ابا نمود حضرت صاحبقران روز دوشنبه سیزدهم جمادی الاول اغرق را گذاشته ایلغار فرمود و با تمام لشکر از دجله بگوبسر و عمد گذشته شبگیر کرد در وقت سحر که آن روز برگشتگان در خواب بودند بیخبر و غافل عساکر گردون مآثر چون قضای نازل بایشان رسیدند و تمام ولایت و احشام ایشان عرضهٔ غارت و تاراج گشت و دو سه قلعه او را بگرفتند و مال و چهارپای بسیار فتوح روزگار لشکر نصرت شعار شد و حاکم جزیره ملك عزالدین دران آشوب بدست یکی از لشکریان افتاد چون او را بشناخت بشکنجه و عقوبت بسیار بسی چیزاز و بستد و او را رها کرد و چون صرصر قهر صامت و ناطق آن نواحی و دیار را ببباد غارت و تاراج برداد و حاکم جزیره نیم جانی بهزار مشقت بیرون برده آواره شد صاحب قران گیتی ستان ازانجا نهضت نموده بسعادت و اقبال بازگشت و روز پنجشنبه شانزدهم از دجله گذشته فرمان داد که تمام غنایم و گوسفندان را بموصل برند بر حسب

فرموده آنرا بچهل کشتي در مدت ده شبانه روز از آب بگذرانيدند و از آب بشيب رانده بارد وي همايون رسانيدند *

گفتار در توجه حضرت صاحب قراني بصوب ماردين نوبت ثاني

چون شهريار عدالت شعار بهاراز ميامن عون و اقتدار مبدع مختار جل و علا جنود قواى ناميه را تقويت نموده بكار درآورد و سپاه زبرجد لواى گيا روى زمين را بفيروزى فرو گرفته تمام دشت و صحرا سبزه زار و علف خوار گشت حضرت صاحب قران كامگار بعد از فتح جزيره و توابع و تسخير قلاع آن نواحي و مواضع عازم ماردين شد و قورلتاى فرموده سايه التفات برضبط لشكر انداخت و مجموع پيادگان را سوار ساخته و در روز جمعه غره جمادي الآخر متوجه ماردين شد * * نظم *

زكوس شهنشه برآمد خروش * سپاهي چو دريا درآمد بجوش
شد از جوش پولاد پوشان ستوه * همه دشت و صحرا و هامون و كوه

اميرزاده ميرانشاه با لشكرهاى خود بر حسب فرموده بمنقلاى روان گشت و صحرا نشينان آن ولايت كه در بيابان و كوهها بودند همه را بتاخت و غارت كرد و روز سه شنبه دوازدهم ماه مذكور صاحب قران كامگار با لشكر منصور بظاهر ماردين رسيده شهر را مركز وار در ميان گرفتند و خيمه

و خرگاه و سراپرده و بارگاه طناب در طناب کشیدند * بیت *
سپاه اندر آمد چنان چون سزد * همه بوم و بر خیمه بر خیمه زد

روز دیگر که خسرو جهان گیر زبرجد سریر گردون مقام بعزم تسخیر این عالي حصار فیروزه فام تیغ زرنگار از نیام ظلام برآورد صاحب قران گیتي ستان و شاهزادگان و امرای نومانات و هزارجات و قوشونات لشکرها آراسته متوجه حصار شهر شدند و از غریو کورگه و کوس و کرنای و خروشِ سورن و جوشِ بهادران رزم آزمای گوش زمانه کرساخته جنگ درانداختند * بیت *

* سواران سوی رزم کردند رای *
* تو گفتي که عالم برآمد زجای *
* جهان گشت پردار و گیرِ نبرد *
* شد از وهم رخسارِ خورشید زرد *

و پیش از همه لشکرِ قول سپر در روی کشیدند و نردبانها بر دیوار حصار نهادند و با تیغِ سرافشان و گرزِ گران بنردبانها برآمدند و سایر لشکر مغفر شگاف از جوانب و اطراف حمله آورده به نیروی دولت قاهره دشمنانرا براندند و شهر را مسخر گردانیدند و مخالفان از بیم جان روی گریز بقلعه کوه نهادند و سپاه ثوابت شمار بهرام انتقام با شمشیرهای خون آشام دربی ایشان کرده تا دروازه قلعه براندند وبسي از

ایشانرا بقتل آوردند و بسیاری از پسران و دختران ایشان در
زیر دست و پا هلاک شدند و بعضی بتشنگی بمردند و غنایم بی حد
بدست عساکر فلک حمله ستاره عدد افتاد و اسپان و قطارهای
شتران گرفتند و در پای قلعه کوه بجنگ مشغول شدند و آن
حصاریست بغایت استوار برسر کوهی بلند واقع شده و یك
راه بیش ندارد و از قلعه مقداریک آسیا آب بزیر می آید و
جواهر اوصاف آن حصار در عقد اشعار بلاغت شعار شعراء
بتخصیص ابن سرایا منظوم است و بقلعه شهبا موسوم سپاه
گردون انتقام آنروز تا بشام در پای آن حصار آتش پیکار
افروخته بودند و خرمن حیات مخالفان سوخته و ایشان از
بالای قلعه بسنگ بارانِ سیل بلارا پیش گیری میکردند و
چون شب درآمد لشکر ظفر قرین در حوالی قلعه توقف
نمودند و روز دیگر که شهسوار خورشید ببالای افق برآمده
جیش کواکب که در اطراف حصار نیلی سپهر التجا جسته
بودند همه را فروریخت عساکر گردون مآثر بازروی جلادت
بقلعه نهاده ببالا برآمدند و جمعی را که در اندرون حصار
رفته بودند و پناه بکمرها برده همه را دستگیر کردند و فرود
آوردند اهل قلعه چون قوت و شجاعت لشکر منصور مشاهده
کردند و هم و هراس بریشان غالب شد و بتضرع و زاری زنهار
خواستند صاحب قران سپهر اقتدار با لشکر فیروزی آثار از

پای قلعه معاودت نموده باردوی همایون خود فرود آمد و ایشان از قلعه تقوزهای بسیار و اسپان نامدار بیرون آورده پیشکش کردند و مال و خراج بگردن گرفتند و التزام وظایف خدمتگاري را متقبل شدند و از اتفاقات حسنه که درین ولا اهالي ماردین را یاوري نمود آن بود که چون شب بگذشت و مبشر سپیده دم بشارت قدوم نیراعظم در اغوار و انجاد عالم انداخت صباح جمعه از جانب سلطانیه از پیش سرایملک خانم ایلچي رسید و بشارت رسانید که حق سبحانه و تعالی شاهزاده عالمیان امیرزاده شاه رخ را فرزندي کرامت فرموده و نهال اقبال در جویبار سلطنت گلی تازه بار آورده * نظم *

* طالع عالم شده نیکو بمیمون اختري *
* منتظم شد سلک ملک و دین بوالا گوهري *

ذکر ولادت امیرزاده الغ بیگ

در روز یکشنبه نوزدهم جمادی الاول سنه (ست و تسعین و سبعمایة) مطابق فروردین ماه جلالي موافق ایت ئیل در قلعه سلطانیه * نظم *

* بسلطان گیتی ستان شاهرخ *
* خدا داد شهزادهٔ ماه رخ *
* که اوج سریر شهی یافت تاب *

* ازان ماه چون مشرق از آفتاب *
* فروغِ سعادت وانوارِ جاه *
* درخشان زرویش چوخورشید وماه *
* تو گفتی یکی کوکب ازاوج ماه *
* برآمد باقبال بر تخت گاه *

ماهرانِ صناعت نجیم درتحقیق وقتِ ولادت واستخراج جزو طالع وتحریر مراکز سایر بیوت وتعیین مواضع کواکب و سهام شرایط احتیاط مرعي داشته ودقایق اعمال بجای آورده زائچه طالع همایونش بقلم دولت برنیاض سعادت کشیدند * * نظم *

* اسد طالع و صاحبش آفتاب *
* ازان گشت درسلطنت کامیاب *
* شرف یافته آفتاب از حمل *
* گرایندده از علم سوی عمل *

وچون این بشارت مسرت افزا بسمع مبارک حضرت صاحب قران گیتي ستان رسید مواد بهجت وسرورش تضاعف پذیرفت وازغایت خرمی وشادمانی نایره غضب و[illegible] آن حضرت بکلي فرو نشست و بشکرانه آن عطیه اهالی ماردین وآن حوالی را رقم عفو واغماض زنهار سرِ انتقام ایشان گذشته مال راکه قبول کرده بودند آثار از

و آن ولایت را بسلطان صالح برادر سلطان عیسی ارزانی داشت و یرلیغ بآل تمغا کرامت فرمود *

* نظم *

بخواهند گان گر کسی زر دهد * بجای زر او شهر و کشور دهد

وروز شنبه کورگه کوچ زده بمبارکی و طالع سعد نهضت نمود وراهها بخش کرده متوجه طرف بسری شد و امیرزاده محمد سلطان با لشکرِ خود براه میدان روان گشت و حضرت صاحب قران از راه سور و امیرزاده شاهرخ ملازم رکاب همایون بود و امیرزاده میرانشاه بالشکرِ خود از راه جوسق و امرای تومان بمور چل خود بهمین سبیل هرکس از راهی باز گشتند وچون حضرت صاحب قران از راه سور بکنار شط رسید امیرزاده میرانشاه را بجهت ضبط آن نواحی ببالای آب دجله بایلغار روانه گردانید و بنفس مبارک از آب گذشته بعلف زاری در غایت نزاهت نزول فرمود و سه روز در انجا توقف نمود و در خاطر همایون چنان بود که عنان عزیمت بجانب آله تاق معطوف دارد که ناگاه از پیش امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده میرانشاه خبر آمد که مردم حصار قراجه قیاکه عبارت از شهر آمد است که بحامد اشتهار یافته بحصانت حصار مغرور گشته سرکشی مي کنند و بقدمِ انقیاد پیش نیامدند *

گفتار در توجه رایت کشورکشای گیتی ستان بصوب حامد و فتح آن

چون حضرت صاحب قران بر مخالفت اهالی حامد اطلاع یافت در حال امیر جهانشاه را بایلغار بفرستاد و روز دوشنبه بیست و سیوم جمادی الآخر قرین نصرت و ظفر با تمام لشکر متوجه حامد شد و شب درمیان کرده آنجا رسید و مجموع لشکر از دجله که آبش دران محل بغایت سبک است عبور نموده کورگه و نقاره فرود کوفتند و سورن انداختند و حصار را درمیان گرفته فرود آمدند و آن حصار در استحکام و استواری بمرتبه ایست که کس مثل آن در عالم ندیده و نشنیده چه باره ایست بغایت بلند از سنگهای تراشیده برآورده و بگچ استوار کرده و عرض دیوارش بحیثیتی است که بربالای آن دیوار دو سوار پهلوی یکدیگر توانند راند و برسر باره هم از طرف بیرون و هم از جانب اندرون بمقدار قامت شخصی بلند دیوار از سنگ تراشیده برآورده اند و بربالای آن آهک زده و باز برسر آن از طرف بیرون دیوار سنگ برآورده کنکرها ساخته چنانچه مجموع آن بارودو طبقه است تا هنگام بارندگی و وقت شدت سرما و گرما مردم در طبقه زیرین توانند بود و برجهای عالی ترتیب کرده اند و درمیان هر دو برج ده پانزده گز باشد و در اندرون حصار دو

چشمه آب سنگین جاریست و بسی باغهای معتبر هست و این اوصاف از دیده ثبت افتاده نه از مجرد سماع و گویند از بنای آن حصار چهار هزار و سیصد سال گذشته و در هیچ عصر از اعصار دست قدرت و قوت هیچ ذو شوکت صاحب اقتدار بفتح و تسخیر آن نرسیده مگر آنکه در ابتداء اسلام خالد بن ولید با فوجی از لشکر اسلام بعد ازانکه مدتی بمحاصره آن مشغول بودند از راهی که آب از شهر بیرون می آید به پنهانی در آمده اند و آنرا فتح کرده القصه پیرامن آن حصار مخیم نزول عساکر گردون مآثر گشت روز دیگر صاحب قران ممالک ستان بسعادت و اقبال سوار شد و لشکر را به تسخیر شهر تحریض فرمود و ایشان جنگ را آماده گشته با چپرها و توارها و خرکها پیش رفتند و از اطراف و جوانب بر اهل حصار تیرباران کردند و ایشان هرچند از بالا سنگ و تیر بر سر آن دلاوران نبرد آزمای می ریختند چون کوه از جای خود نجنبیدند و عثمان بهادر پیش رفت و یک برج او را نقب زده راه ساخت و سید خواجه جنگ بسیار کرده برجی دیگر را نقب در آورد و همچنین ارغونشاه برجی را نقب زده پیش از همه در آمد و ببالای برج برآمد و داد مردی و مردانگی داد و دیگر امرای تومان کوششهای دلاورانه نموده هریک بنوعی ببالای حصار برآمدند و چنان حصاری منیع که در مدت

چهار هزار سال هیچ آفریده بقوت و غلبه فتح نکرده بود
به نیروی دولت روزافزون بدو سه روز مسخّر گشت * بیت *

* و امثال این غرایب و زین هم غریب تر *
* بسیار کرد دولت این شاه داد گر *

و لشکریان باندرون حصار درآمده شهر را غارت کردند
و خانها را آتش زدند و سپاهیان آنجا تمام در نقبها رفته
ناپیدا شدند و کس ایشانرا نیافت و یساقیان با تبرها
و متیفها بربالای بارو برآمده بویران کردن حصار مشغول
شدند و چون آن بنا از غایت استحکام بمرتبهٔ بود که بسعی
بسیار اندکی ازان کنده می شد و خراب کردن آنرا روزگاری
می بایست پارهٔ از سرهای باروی آن بینداختند و روز
سه شنبه ازانجا کوچ کردند و روان شدند و روز جمعه آخر
جمادی الآخر یکی از طایفه اوزبک بپایه سریر اعلی حاضر شد
و بعز عرض همایون رسانید که بیق صوفی یاغی شده میخواهد
که درشب بگریزد درحال فرمان شد تا اورا گرفته حاضر
گردانیدند و چون تفحص نموده شد اقرار کرد و معترف شد
و جمعی مردم که با او متفق شده بودند باز نمود و حال آنکه
حضرت صاحب قران بکرات ازو امثال این حکایات ناپسندیده
مشاهده کرده بود و از مکارم اخلاق ملکانه عفو فرموده
و پیوسته درباره او عواطف و مراحم پادشاهانه ارزانی

داشته و او را تومان داده بود و در برنغار بعد از نسل خانان از و بزرگتر امیری نبود و با این همه از سرشت بد مرتکب چنین حرکات نا پسندیده میشد * * بیت *

زهرکس پشیمان تراو را شناس * که نیکي کند با کسی نا سپاس

بنابرین حضرت صاحب قران ببندِ او و پسرش امر فرمود و جماعتي را که با او متفق شده بودند بیاساق رسانیدند *

گفتار در مراجعت ماهچه رایت آفتاب اشراق بجانب آله تاق[1]

رایت آفتاب اشراق محفوف بعون و تایید پروردگار متوجه آله طاق شد و در جلگه مهروان[2] و نواحي آن از قلاع و ولایات مجموع حکام و کوتوالان و متعینان و سرداران کمر خدمتگاري بسته بدرگاه عالمپناه شتافتند و بسعادتِ بساط بوس استسعاد یافتند و مال و خراج قبول کردند و فرود آوردند و چون حضرت صاحب قران از میافارقین و باتمان و اشما عبور فرمود راهها تعیین فرمود و امرای تومان را غجرجیان مقرر کرد و امیرزاده محمد سلطان با امرای جرنغار از راه چپاچوروان شد و رایت ظفرنگار از راه سیواسر متوجه صحرای موش

---

(۱) دردو کتاب بجای تاق (طاق) (۲) دردو نسخه بجای مهروان (مهروران) و دریك نسخه بجایش (نهروان) دیده شد *

گشت و امیرزاده شاهرخ ملازم رکاب همایون بود و دران طریق عقبهای بلند بود بغایت مرتفع و با آنکه بهار بود از بسیاری برف بسی چهارپای از استر و شتر دران راه تلف شد روز شنبه پانزدهم رجب ازان عقبهای بلند و دشوار و راههای سخت عبور نموده در صحرای موش نزول فرمود و امیرزاده میرانشاه با امرای برنغار از راه تبلیس گذشته باردوی کیهان پوی ملحق شد و امیرزاده محمد سلطان نیز با لشکر جرنغار دران محل برسید و حکام آن نواحی مجموع مطیع و منقاد گشتند و حاکم تبلیس حاجی شرف که در تمام بلاد کرد ستان به نیکی و راستی او کسی نبود و نسبت با بندگان درگاه عالم پناه پیوسته در مقام عبودیت و بندگی بودی باحراز سعادت بساطبوس مبادرت نمود و اسپان نامدار پیشکش کرد * * نظم *

* بسی اسپ بازین و برگستوان *
* بلند و قوی مغز و سخت استخوان *
* سبق برده از آهوان در شتاب *
* بگرمی چو آتش بنرمی چو آب *
* بصحرا ز مرغان سبک خیز تر *
* بدریا در از ماهیان تیز تر *

و از انجمله یك اسپ بود که با مجموع اسپان نامی که حکام

وسرداران از اطراف آورده بودند در صحرای موش دوانیدند و از همه بدررفت و هیچ باد پای بگرد او نرسید حضرت صاحب قران او را ملحوظ نظر تربیت و عنایت گردانیده بسی نوازش فرمود و مملکت او را بادیگر ضمایم باو ارزانی داشت و یرلیغ داد و بخلعت طلادوز و کمر و شمشیر زرین بلند پایه و سرافراز ساخت و بیق صوفي را باو سپرد که او را در قلعه محبوس دارد و راهها را تفحص فرموده فرمان داد که بنویسند *

گفتار در فرستادن حضرت صاحب قران لشکرها باطراف وجوانب از برای تسخیر قلاع وبلاد و دفع اهل شرو فساد

رای ممالك آرای صاحب قران ممالك ستان محمد درویش برلاس را بافوجی از لشکر بمحاصره قلعهٔ النجق فرستاد و قرا یوسف و احشام ترکمانان از آوازه وصول عساکر گردون مآثر رو بگریز نهاده بودند و رفته حضرت صاحب قران با شاهزادگان و امراء و نوینان قورلتای کرده مشورت فرمود و رای بران قرار گرفت که لشکر درعقب ایشان برود و برهان اغلن را سرسپاه گردانید و ایباج اغلن و جهانشاه بهادر را بادیگر امراء همراه او کرده از صحرای موش بایلغار

روانه ساخت و فرمود که از پی دشمنان تاهرجا که باشد بروند و در دفع شر و فساد ایشان کوشش نمایند و بنفس مبارک دران جلکا چند روز توقف فرمود و بجهت قلع و قمع آنان که بدرگاه عالم پناه نیامده بودند امیر زاده میرانشاه را بفرستاد تاهر که بقدم اطاعت و انقیاد پیش آید امان بخشند و آنرا که سر کشی ورزد بدست انتقام از پای درآورده ولایت و احشام اورا غارت کنند و بقلعه النجق رفته بمحاصره مشغول شود و تواجیانرا فرمان داد که بر و واز تمام ممالک لشکر جمع کرده بپایه سریر اعلی آورند و رایات نصرت شعار نهضت نموده بسعادت و اقبال بجانب آله طاق بازگشت و حضرات عالیات سرایملک خانم و تومان آغا و سایر آغایان که در سلطانیه مانده بودند و زمستان آنجا گذرانیده در فصل بهار که موعد تلاقی گل و بلبل و موسم سمن و سنبل است ازانجا کوچ کرده متوجه پایه سریر اعلی گشتند و از تبریز گذشته می آمدند حضرت صاحب قران امیرزاده شاهرخ را در سه شنبه بیست و پنجم رجب باستقبال ایشان فرستاد و شاهزاده جوان بخت چهارشنبه روز قطع راه کرده در میان مرند و خوی بایشان رسید *

* نظم *

دولت دیدار میسر شده * دیدهٔ اقبال منور شده

و چون نواحي اخلاط مخيم نزول همايون گشت خاقان حاكم عادل جوزكه از هواخواهان ديرينهٔ آنحضرت بود بپايه سرير خلافت مصير آمد و پيشكشهاے لايق كشيد و چون خدمات او از سرِ اخلاص بود در حضـــرت اعلى عزقبول يافت و عاطفت پادشاهانه شامل حال او گشته اخلاط وايل آنجا را باو سپورغال فرموده يرليغ داد و روز سه شنبه دوم شعبان دران صحرا شكار انداخت روز چهار شنبه جرگه بهم آمد * نظم *

* جهان جوى ميشـــد چو غرنده شير *
* جهنـــده هزبري شكاري بزير *
* بران صيد گه چون گذر كرد شاه *
* معنبـــر شد از گرد او صيـــد گاه *
* شكار افگـــنان با ظفـــر هم قرين *
* ز چرّنده خالي شد آن سرزمين *
* اديمِ گوزنان سرين تا بســـر *
* ز پيـــكان زرين شده كان زر *
* كمانِ شهنشـــه كميـــن ساختـــه *
* شكاري بهـــر تيـــرى انداختـــه *

صيد بسيار از آهوي سفيد و غوچ و ميش كوهى و گوزن و غير آن بينداختند و چون مدت يازده ماه بود كه شاهزادگان

با اغرق مبارک در سلطانیه مانده بودند استیلای شدت شوق سلسله عطوفت حضرت صاحب قران را تحریک داد و اغرق گذاشته ایلغار فرمود و روی توجه بسوی ملاقات ایشان آورد و ازالش کرد گذشته شب در اوج کلیسای آله تاق استراحت نمود و صباح جمعه جمعیت آثار سعادت شعار که عید اخیار و ابرار است چشم امید روزگار بجمع شمل اقبال و اتفاق دولت تلاقي و اتصال روشن گشت امیرزاده پیر محمد جهانگیر و آغایان نثارها کردند و همگنان را نهالِ آمال و اماني از میامنِ وصول بحضرت صاحب قراني بازهار و اثمارِ بهجت و شادماني آراسته و برومند گشت * بیت * و بروفق دورنگي روزگار * که لطف گلشن نیست بی قهرخار از تذکر واقعهٔ جگرسوز غم اندوز امیرزاده عمر شیخ جراحتِ آن مصیبت تازه گشته و شاهزادگان و خواتین و نوبینان مراسم تعزیت بجای آورده و ظایف دعا باداء رسانیدند * نظم *

* گر فرو رفت اختري از آسمانِ سلطنت *
* آفتابِ اوج شاهي جاودان تابنده باد *
* ور گلی از شاخسارِ ملک برخاک اوفتاد *
* گلبنِ اقبال سلطانِ جهان پاینده باد *

صاحب قران خلافت پناه زبانِ استرجاع را باعادهٔ انا لله برگشاده چهرهٔ وقار پادشاهانه را بگلگونهٔ صبر جمیل بر

افروخت و رای ممالك آرای سایه التفات بر اشتغال جهانبانی انداخت و تیمور خواجه آقبوغا را با فوجی از لشکر بمدد محمد درویش برلاس بمحاصره قلعه النجق فرستاد و در روز دوشنبه بمبارکی و طالع فرخنده کوچ کرد و متوجه قلعه آیدین شد و چون بآنجا رسید اهالی قلعه اطاعت و انقیاد نموده هرچه داشتند از نقود و اقمشه و چهارپای و غلات بیرون فرستادند و بتضرع و زاری امان خواستند مرحمت حضرت صاحبقران ایشانرا معاف داشته ازانجا مراجعت نمود و شب درمیان کرده باوج کلیسیا نزول فرمود درین اثنا از شهرارزنجان که سرحد روم است طهرتن بدرگاه عالم پناه آمد و بتقبیل قوایم سریر خلافت مصیر بلند پایه و سرافراز گشته بخدمات پسندیده قیام نمود و زانوزده پیشکشهای لایق کشید عاطفت پادشاهانه او را بانواع نوازش و تربیت اختصاص بخشید *

گفتار در فتح قلعه اونیک

چون مصر پسر قرا محمد که حاکم اونیک بود تا غایت بدرگاه عالم پناه نیامد و باقامت مراسم بندگی و خدمتکاری قیام نه نمود داعیه تسخیر آن حصار از خاطر حضرت صاحبقران سربرزد و امیرزاده محمد سلطان را بالشکری بجانب اونیك روانه گردانید و بنفس مبارك روز

سه شنبه شانزدهم شعبان کوچ کرده در علف زار جلگای الش کرد نزول فرمود و ازانجا نهضت نموده به تعجیل براند و از کوسه طاق[1] گذشته روز پنجشنبه هزدهم پیشتر از امیرزاده محمد سلطان با و نیک رسید و از غریو کورگه و خروش سورن زلزله در جهان افگنده بتسخیر حصار فرمان داد عساکر گردون مآثر از اطراف و جوانب حصار جنگ انداخته به نیروی دولت قاهره حصار زیرین را مسخر گردانیدند و با زمین برابر ساختند و مصر با اتباعش گریخته ببالای قلعه کوه برآمدند و آن قلعه کوهیست بغایت بلند و تند و هر معرکه احتمال آن داشت که پیادگان کوه رو توانند رفت آنرا بگچ و سنگ استوار کرده بودند و یک طرف آنرا بار و کشیده و دروازه مستحکم گردانیده و ترکمانان دران بالا جنگ و قتال را آماده گشته امرای تومان و بهادران لشکر کشور ستان پیاده شده چپرها گرفتند و به نزدیک دروازه بپای کمر برآمدند و جنگ درپیوستند *

* نظم *

* پیاده روان شد بکردار پیل *
* سوی مصر مانند دریای نیل *
* سپه چون بقلعه رسیدند تنگ *
* برآمد ز هرجانبی کوس جنگ *

---

(۱) در سه نسخه بجای طاق (تاق) است *

* قبـــوجي ز هرگوشـه بگمـــاشتند *
* عراده ز هر سـو برافراشتنـــد *
* که هرکس که جنبـــد فرازِ فصیـــل *
* بنـاوک زننـــدش که گردد قتیـــل *
* فرازِ کمـــرها بســانِ پلنـــگ *
* سپاه انجمن شد بآییـــن جنـــگ *
* چومژگانِ خوبان دو صف رزم ساز *
* یکی در نشیب و یکی در فراز *

و جمعه نوزدهم ماه مصرپسرو نایب خود را با پیشکشهای لایق بیرون فرستاد و عرضه داشت که بنده مطیع آن حضرتم و مرا قوتِ مقاومت با بندگانِ درگاه نیست و زهره بیرون آمدن هم ندارم اگر آنحضرت این نوبت بنده را بجان امان بخشد از سرِ امن و اطمینان بوظایف خدمتگاری قیام نمایم حضرت صاحب قران ایشانرا نواخته خلعت و کمرداد و فرمود که از سرِ جریمهٔ او درگذشتم باید که هیچ اندیشه بخود راه ندهد و بی توقف بیرون آید و چون ایشان باز گشتند و بقلعه درآمده این سخن با و رسانیدند توفیقش یاوری ننمود و آن سخن را که خیر و صلاح او دران بود بسمع قبول راه نداد و جنگ آغاز نهاده بتیر انداختن مشغول شدند روز دیگر امیر طهرتن پیش رفت و مصر را از راهِ نیک خواهي

نصیحت کرد که این چه سودای فاسد است که ترا بر مخالفت میدارد با حضرتی که سلاطین هفت اقلیم از مقاومتِ او سپر انداخته اند معارضه کردن نه طریق عقل است ترا ازین ورطه جز بوسیله عجز و مسکنت خلاص ممکن نیست * نظم *

بشاهی که شاهانِ روی زمین * سپرد ند شاهي و تاج و نگین
چورستم د وصد برد ربار اوست * کمربسته وزجان هوادار اوست
فریدون و جمشید وخاقان چین * بدرگاه او بنده کمترین
نباشد ترا مصلحت داوري * همان به که رو سوی عجز آوري
به پشتي قلعه مسازید جنگ * که درچنگ ترکان چوموم است سنگ
چه حدّ تو باشد باو کارزار * چنین کار را خوار مایه مدار
همان به کزین قلعه آئي برون * سرِ کوه ناگشته دریای خون
د رین گفتن ایزد گواهِ من است * که سوی صلاحِ تو رای من است

مصر چون این سخنان استماع نمود خوف و هراسش زیاده شد و بازپسررا باستلمش که از خویشانِ نزدیک او بود و ازسرداران و دلاوران آن دیار با اسپانِ نامدار بیرون فرستاد و بتضرع و زاري همان التماس که اول کرده بود درخواست نمود صاحب قران سپهر اقتدار دانست که او خاطر بیرون آمدن ندارد في الحال بحبس ستلمش و کسانی که با او بودند فرمان داد و روز یکشنبه بیست و یکم

ماه مذکور امیرزاده محمد سلطان با لشکری که ملازم بودند بمعسکر همایون پیوست و شب هنگام لشکر منصور بپای کمر شتافته بجنگ مشغول شدند و تا روز کوششهای مردانه نمودند و در اثنای جنگ از قلعه تیری انداختند خبری بران نوشته چون بپایه سریر اعلی رسانیدند و برمضمون آن اطلاع افتاد حاصلش آن بود که ستلمش که بیرون آمده از خویشان نزدیک مصر است و بهادر و سردار این قلعه اوست اگر او را بند کنند پشت استظهار اینها بشکند

* بیت *

* بشه گفتی ایزد خبر داده بود *
* که بندی از پیش بفهاده بود *
* شهی را که دل گشت چون آفتاب *
* بود حکم رایش سراسر صواب *

وحضرت صاحب قران روز دوشنبه پسر مصر را طلب فرمود و او درسن شش سالگی بود و چون بپایه سریر اعلی آمد روی نیاز بر زمین نهاده پای بندگی حضرت را ببوسید و زانو زده بلفظی فصیح زاری کنان خون پدر درخواست کرد وعرضه داشت که اگر بندگی حضرت اورا ببخشد من بروم و او را بگویم که با کفن و شمشیر بدرگاه آید و از جمله غلامان این حضرت باشد صاحب قران کامگار فرمود که خون پدرت را

بتو بخشیدم بشرط آنکه بیاید و برحال این کودک ترحم فرموده خلعت فرزندان خود درو پوشانید و حمایل زرین درگردن او آویخت و استمالت نامه بقلم عاطفت نگاشته باو داد و پیش پدر فرستاد و چون اورا باین طریق بقلعه درآوردند اهالي آنجا درخروش آمده زبان بدعا و ثنا بوگشادند و جماعتی ازبندگان حضرت را که باآن کودک رفته بودند استقبال نمودند و ایشان را بسی زر و خلعت داده به تعظیمی هرچه تمامتر باز گردانیدند لیکن مصر را خوف بمرتبه غالب شده بود که سراسیمه مانده اصلا راه بصلاح خود نمي برد و آن مایه قوت نفس که بیرون آید و خود را ازان مهلکه برهاند نداشت و چون بازدرآمدن تعلل کرد حضرت صاحب قران امر فرمود که امراء تومان هرکس به سیبه خود استاده منجنیقها ترتیب کردند و سایر اسباب جنگ حصار از عراده و رعد و تیرچرخ آماده داشته کورگه و نقاره فروکوفتند و برغو کشیده بجنگ مشغول شدند *

* نظم *

* برآمد خروشیدن کارزار *
* سپاه اندر آمد بگرد حصار *
* ز بس ناوک وسنگ شد پر نهیب *
* نشیب از فراز و فراز ازنشیب *

عساکر گردون مآثر بزخم سنگِ منجنیق بسیارے ازان خانها که دران بالا ساخته بودند خراب کردند درین اثنا مادر مصراز قلعه فرود آمد و بسعادتِ بساطبوس فایز گشته زبان تضرع بشفاعت فرزند برکشاد و از سرِ عجز و اضطرار عرضه داشت که او را چه حد مقاومت با بندگان این آستان باشد این اضطراب از غایت خوف میکند والحق از هیبت شکوه این درگاه شیر شرزه را جگر آب میشود اگر او نیز ترسد عجب نباشد * مصراع

* چه کند بپای پیلان الجوق ترکمانی *

روز دیگر حضرت صاحب قران اورا نوازش فرموده خلعت فاخره پوشانید و فرمود که پسرت اگر امانِ جان و سلامتِ خان و مان مي طلبد بگو تا زود بیاید و حضرات عالیات سرایملك خانم و تومان آغا و دیگرخواتین اورا خلعت داده روانه گردانیدند و چون بقلعه درآمد و صورت حال با پسر باز راند دولتش پشت کرده بود یاری ننمود و سعادت روی برتافته بود دستگیري نکرد که از سرِ عناد برخاسته بپای اذعان و انقیاد بدرگاه عالم پناه شتابد و ازان مضیق خلاص یابد همچنان در مقام یاغي گري باز ایستاد یرلیغ لازم الاتباع بنفاذ پیوست که در مقابل حصار ملجورسازند *

* نظم *

چنین داد فرمان شهِ نامور * که هرکس که بود از سپه سربسر
سه روزه ره از هر طرف تاختند * درختی که پیدا شد انداختند
در اطراف قلعه به نیروی بخت * کران تا کران شد فگنده درخت
امیری که در رزم بود ي چوسام * علی قدر عثمان عباس نام
شهش گفت تا بر سرِ آن سپاه * ستاد از گهِ شام تا صبح گاه
و بجد هرچه تمام تر آن چوبها را برهم مینهادند و لشکریان میان
آنرا از سنگ و گل پر میکردند و بر مي آوردند تا ملجور تمام
شد و از حصار ایشان بلند تر آمد چنانچه بر قلعه مشرف بود *

* نظم *

چو ملجور سرکوب شد با حصار * بگردون برآمد دمِ کارزار
گروهِ سپه بر سرِ ملجور * چو دریای جوشان درآمد بشور
و از بالای ملجور که با کاخ ناهید و قصرهور برابر ساخته بودند
و ازان منجنیقها که از اطراف و جوانب حصار برافراخته
بودند چندان سنگ بر هوای آن قلعه پران گشت * * نظم *

* که گفتي سپهرِ بلند اقتدار *
* کند اهل آن قلعه را سنگسار *
* مگر آسمان سنگ بارد همي *
* جهان را بر ایشان سر آرد همي *
* کسي را که با شاه دل نیست راست *
* اگر بر سرش سنگ بارد رواست *

و چون از ماه رمضان پانزده روز بگذشت کار دشمنان بغایت اضطرار انجامید و از بی آبی آتش در نهاد ایشان افتاد و تمام رعایا را باین واسطه از قلعه بیرون کردند مصر و متعلقانش با جمعی سپاهیان همچنان بخیرگی جلادتی می نمودند و از بیم جان دست و پای می زدند لشکر منصور بسنگ منجنیق خانهای ایشانرا ویران ساختند و خرگاهها برسر ایشان کوفتند درین حال مصر مضطرو سراسیمه گشته باز نایب خود را بیرون فرستاده التجا بامیرزاده محمد سلطان آورد و تضرع و زاری بسیار نمود شاهزاده جوان بخت فرستادهٔ اورا پیش حضرت صاحب قران برد و حال اضطرار و سراسیمگی مصر را عرضه داشت آن حضرت فرمود که اگر بیاید در امان باشد و فرمان داد که فرستاده را خلعت پوشانیده باز گردانیدند و چون بمصر رسید و پیغام بگذارد دهشت و حیرت او زیاده ازان بود که بآن سخن تسکین یابد بهمان وضع که بود برقرار اصرار نمود و بکوشش بیهوده دست و پای میزد گروهی از مبارزان سپاه ظفر پناه بکمرها و راههای باریک رفته بودند و چون شب شد خواجه شاهین با هفت کس پیشتر از دیگران بپای حصار بکمری بلند برآمد * * نظم *

* چو بگرفت طوطي زرينه پر *
* زنيلي قفس آشيانی دگر *

* ابا هفت کس خواجه شاهین بجنگ *
* بر آورد پر و بیازید چنگ *
* دران شام مانندهٔ پر زاغ *
* که کس ره نبردی بشمع و چراغ *
* بر آمد ببالای کوه بلند *
* به نیروی اقبال شه بی گزند[1] *

و دران بالا جهت اعلام لشکر منصور آنش برافروخت امیر ارغونشاه اختاجي و امانشاه خزانچي چون آن حال مشاهده کردند با چند بهادر دیگر بالا رفتند و بکمری باریک رسیدند و مخالفان از وصول ایشان آگاه شده بجنگ مشغول شدند * نظم *

* شب تیره بود و گذرگاه تنگ *
دلیران سوی جنگ یازیده چنگ *
* خروشیدن تیغ افراشته *
* چراغی براه اجل داشته *
* برون جسته تیر از کمین کمان *
* شده مرگ را راهبر سوی جان *

ران جنگ امانشاه زخم دارشد و ازانجا بازگردید و نشاه و بهادران که با ایشان همراه بودند و ذکر هریک

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض نسخه بجای گزند (کمند) است *

بتفصیل تطویل دارد پیش رفته بکمری برآمدند که سَمْکِ آن
مقدارسي صد گز بیش بود بپای دیواری رسیدند بزخم
کلنگ و میْتین سنگ را سوراخ کرده زیربارو را مجوف
ساختند و برسرِ چوبها بازداشتند دران حال نوکران مصر
چون نیل بلا را برخود محیط یافتند از مصر اعراض کرده روی
برگردانیدند و از بالای کوه خود را مي انداختند و خلایق
که دراندرون حصار بودند بجمع فریاد برآوردند و ساز و سلاحِ
جنگ ازتن کشیده و انداخته راه بیرون آمدن طلبیدند مصر
ازین حال بغایت عاجزو مضطرب شد و روز آدینه که روز عید
بود دیگربارمادر و پسررا بیرون فرستاد و ایشان بپایه سریراعلی
شتافته مادرش برخاک افتاد و روی تضرع بر زمین مالیده
بآب دیده و سوزسینه خون پسررا درخواست کرد عاطفت
پادشاهانه برزاري آن بیچاره ترحم نموده فرمود که او را
بخشیدم و از خون او درگذشتم اما اگر حیاتِ خود میخواهد
همین لحظه بیرون آید و اگر تقصیرفماید بتایید الهي قلعه را
تسخیرخواهم کرد و خون خلایق بگردن او خواهد بود مادر
مصر متحیر و اندیشه ناك بازگشته بقلعه درآمد و آنچه شنیده
بود بازراند مصرآن روز دیگر بیرون نیامد و بقیه نوکرانش
که مانده بودند خود را از قلعه انداختن گرفتند چون مصر
حال بران منوال دید بر حسب ضرورت کفن در گردن

انداخته و شمشیر بدست گرفته روز شنبه دوم عید فرود آمد و التجا بامیرزاده محمد سلطان برده روی عجز برخاک نهاده زاریها کرد که خون مرا از حضرت صاحب قران درخواست کن که تا جان در تن و رگ در بدن باشد کمر بندگی برمیان جان بسته از زمره بندگان کمترین باشم و مدة العمر بمراسم خدمتگاری و جان سپاری قیام نمایم شاهزاده او را استمالت نموده دل خوشی داد و بدرگاه عالمپناه آورد و سخنان اورا بعرض رسانیده خون او را درخواست کرد حضرت صاحب قران آن شفاعت را بقبول تلقی فرموده و رقم عفو بر جریده عصیان مصر کشیده او را بشاهزاده بخشید *

* بیت *

شفیعی گرامی مددگار بود * گنه عفو شد گرچه بسیار بود

تمام اسلحه و ادوات حرب که دران قلعه بود فرود آوردند و فرمان واجب الاذعان بنفاذ پیوست که مصر و سلطان عیسی حاکم ماردین هردو را بسلطانیه برند و ازانجا بسمرقند فرستند بر حسب فرموده بتقدیم رسانیدند و عواطف خسروانه بهادران و مبارزان لشکر را که آثار جلادت و مردانگی بظهور رسانیده بودند همه را نوازش فرمود و خلعت داد و اولکا (۱) آرزانی داشت *

(۱) در چهار نسخه بجای اولکا (اوکلکا) دیده شد *

گفتار در مراجعت رایت نصرت شعار حضرت صاحب قران از اونیک

حضرت صاحب قران قلعه اونیک را بامیر اتلمش سپرده جمعی از لشکریانرا پیش او بتوسقال باز داشت و پنج روز دران موضع جشن کرده بعشرت و کامرانی بگذرانید و روز پنجشنبه هفتم شوال بسعادت و اقبال ازانجا نهضت فرموده روان شد و روز آدینه هشتم * * نظم *

جهانِ خرد آصفِ جم نگین * وزیرِ فلک مرتبت سیف دین
ز سوی سمرقند شادان رسید * بسی پیشکشهای لایق کشید
شه ازوی خبرهای توران زمین * بپرسید تا باز داند یقین
چنین گفت کاندر همه ملک شاه * نیارد کسی تیز کردن نگاه
چو چرخ ارکشد کس بسر طشت زر * که یارد دران تیز کردن نظر
جته از قرا خواجه زان سو شتافت * خبر زین ممالک ستانی چو یافت
حکایت بدستور می گفت شاه * چنین تا سوی منزلی کرد راه
یکی مرغزارِ چو باغِ بهشت * که رضوان تو گفتی دران لاله کشت
گلِ هفت رنگ اندران مرغزار * علف خوار اسپان وجای قرار
فرود آمد آنجا باقبال شاه * سپاهش گرفتند یکروزه راه
و دران جلگا چند روز توقف فرمود و روز دوشنبه هیزدهم
دران موضع طوی عظیم فرمود * * نظم *

دران مرغزار چو خلد برین * بفرمود شاه زمان و زمین
که شاهانه بزمی بر آراستند * بشاشت فزودند و غم کاستند
بگردون رسیده سر بارگاه * ز فرّ شه آراسته تاج و گاه
بهرسو امیران و گردن کشان * بآیین خدمت کمر بر میان
جهان در جهان شیره بود و شراب * خورشهای الوان برون از حساب
نواي مغنی و آواز رود * بعالم فگنده صدای سرود
که بی شه زمانه زمانی مباد * ز دور زمانش زیانی مباد
جهان باد یکسر بفرمانِ او * خداوند عالم نگهبانِ او
و درین اثنا امیر طهرتن را در امور ملکی نصیحتهای پادشاهانه
فرموده بانواع نوازش و انعام اختصاص بخشید و ولایت
ازرنجان و آن نواحی باو ارزانی داشت و یرلیغ بآل تمغا
کرامت فرمود و بکلاه و کمر مرصع سرافراز گردانیده روانه
ساخت و امیر زیرک جاکو با فوجی از سپاه ظفرپناه پیش
ازین بر حسب فرمان بدر قلعه آیدین رفته بود و در محاصره
آن حصار آثار شجاعت و مردانگی بظهور رسانیده و امیر
بایزید که حاکم آن قلعه بود چون عجز خویش و جلادت لشکر
منصور مشاهده نمود و یقین دانست که قلعه را بقهر و غلبه
خواهند گرفت امان طلبید و عهد کرد که اگر لشکر از پای
حصار بر خیزد من بیرون آیم امیر زیرک ملتمس او را مبذول
داشت و از پای حصار باز گشته نزول کرد و بایزید در شب

از قلعه بیرون آمد و بی آنکه امیر زیرک را خبر باشد شبگیر کرده بدرگاه عالم پناه شتافت و بسعادت بساط بوس مستسعد گشت * نظم *

* کمیتی گرانمایه آورد پیش *
* که از رخش رستم بُدش مایه بیش *

عاطفت بادشاهانه او را بصنوف نوازش و تربیت مخصوص گردانید و آن قلعه وولایت را باو بخشیده لشکرباز طلبید * نظم *

* شهش تربیت کرد و دادش مثال *
* که در قلعه هم او بود کوتوال *
* یکی خلعتش داد و زرین کمر *
* سوی قلعه کردش روان تاجور *
* به نزدیک مضراب پیغام کرد *
* که آرد سپاه و گذارد نبرد *

گفتار در لشکر فرستادن حضرت صاحب قران بغزوگرجستان

رفعت منزلت مجاهدان وعلوشان غازیان بنص کتاب وسنت بنوعی محقق و مقرر گشته که دربیان آن احتیاج بکلفت حجت و برهان نیست ان الله یحب الذین یقاتلون في سبیله صفا کانهم بنیان مرصوص لاجرم

صاحب قران گیتي ستان را پیوسته احراز فضیلت غزو و جهاد پیش نهاد همت عالي نهمت بود ي درین وقت به نیت غزا برهان اُغلن و امیرحاجي سیف الدین و امیرجهانشاه و عثمان بهادر را بالشکری گران بجانب گرجستان بسوی آقسقا فرستاد وبنفس مبارک از راه جنگلستان آله تاق عازم صوب گرجستان شد * نظم *

* ظفر بریمین نصرتش بریسار *
* قلاوُوز ره لطف پروردگار *
* الفهای انا فتحنا همه *
* علمهای او عرش فرسا همه *
* زسُم ستوران شیران کین *
* چو سیماب درلرزه آمد زمین *
* توگفتي همان است لشکر مگر *
* نگشت است ازیشان جدا یك نفر *

وچون عساکر گردون مآثر فوج فوج روان شد فرمان قضا جریان بنفاذ پیوست وجماعتی که دران نواحی یاغي بودند همه را بغارتیدند و حضرت صاحب قران دران صحرا شکار انداخت * نظم *

* چنین داد فرمان شهِ کامکار *
* که بهرِ شکار از یمین و یسار *

* همه کوه مالان صحرا نورد *
* بر افکند صید و بر آرند گرد *
* شه از پیش آراست قلب سپاه *
* سپه را شد از دور رخ سوی شاه *
* چو باز سفید سحر در رسید *
* غراب شب از سهم او بر پرید *
* بهم بسته شد جرگه پرکارسان *
* چو نقطه همه صیدها در میان *
* چو آمد سر جرگه با یکدگر *
* در و دشت پرصید شد سربسر *
* ز کثرت بپوشید روی زمین *
* گوزن سیه چشم عنبر سرین *
* ز آهوی مشکین دم تیزدو *
* فرو بسته شد راه بر راه رو *
* سواران چابک دران پهن دشت *
* فکندند هریک ده و هفت و هشت *
* ز خون گوزن و دد و غوچ و رنگ *
* سراسر در و دشت شد لاله رنگ *
* ز بس صیدکان روز افکند مرد *
* زده صید غربه یکی بار کرد *

* شکاری چنـــان کرد مالك رقاب *
* که بهرام گور آن نه بینـــد بخواب *

و صاحب قران سپهر اقتدار در ضمان عون و تایید پروردگار مراحل و منازل قطع کرده میرفت و لشکر نصرت شعار از هرجا که با اهل کفر و انکار دو چار می خوردند قتل و غارت کردند *

* نظم *

بسانِ سلیمان بر اسپ چوباد * همي رفت و هرکو نکرد انقیاد
بغارت ببردند مالش سپاه * که واجب بود زجر اهل گناه

و چون باعث برین سفر همایون اثر نیت جهاد و غزا و تقویت و تمشیت شریعت غرا بود هر آینه فتوحات ارجمند و سعادات برومند روي مي نمود از انجمله چون بشهر قارص رسیدند در ظاهر آن بصحرائی در غایت نزاهت فرود آمدند * * نظم *

* یکي منـــزلِ دل کش و جان فزا *
* ز باغِ خـــورنق فزون در صفـــا *
* بهرچند گامي دران سبـــزه زار *
* روانه شده چشمـــهٔ خوشگـــوار *
* هوای خوش و بیشهـــای فراخ *
* درختـــان بارآورِ سبـــز شاخ *
* روان آب در سبـــزهٔ آب خورد *
* چو سیمـــاب در پیکـــرِ لاجورد *

* ریاحین دمیده در اطراف جو *
* صبا عطر بیز و هوا مشک بو *
* شکفته گلِ بختش از شاخسار *
* ز پیروزیش سبزهٔ مرغزار *
* دران دل نشین دشت جنت مثال *
* باقبالِ سلطان دریا نوال *
برآمد ز اوجِ جلال اختری *
* سپهر اقتداری جهان داوری *
* جهان گشت ازان اتفاقِ گزین *
* پر از عشرت و بهجت و آفرین *

گفتار در ولادت همایون شاهزاده سپهر آستان ابراهیم سلطان

* شعر *

* نعم الاله علی العباد کثیرة *
* و اجلهن نجابة الاولاد *

اهل دانش و بینش و واقفان اسرار کارخانه آفرینش از جلایل آلاء بی انتها و جزایل نعماء بیرون از حیز حصر و احصاکه از فیض فضل نامتناهي الهي بتمادي ایام ولیالي علي التعاقب و التوالي بر عالم و عالمیان بتخصیص افراد و اشخاص نوع عالي شان متعالي مکان انسان فایض و ریزان

است نجابتِ فرزند و رشدِ اولاد شمرده اند چه بقای نوع بتوالد و تناسل منـــوط است و استدامت ایام دولت دودمان بوجود فرزندان شایسته بایستـــه متعلق و مربوط و لهذا زمره برگزیده انبیاء علیهم الصلوة والسلام که منشور منقبت شان بطغرای فحوای اولئـــک الذین هدی الله فبهدیهم اقتده موشح و محلـــی است حصول آن عطیه ارجمند از حضرت بخشنده بی مانند تعالی و تقدس بزبان دعا استدعاء فرموده اند چنانچه آیه کریمه رب هب لي من لدنک ذریة طیبة انک سمیع الدعاء ویتیمه فاجعلني من لدنک ولیا یرثني ویرث من آل یعقوب ازان افصـــاح نموده لاجرم عنایت ازلي بر وفق حکم لم یزلي بجلالتِ قدر و نباهت ذکر و تمادي روزگار خجسته آثار دولت واقبال حضرت صاحب قران تعلـــق پذیرفته بود کاخ راسخ ارکان سلطنت و جهانبـــاني اورا بکثرتِ اولاد عظام و اسباط کرام فرخنده فرجام از تطرق اختلال و انهدام ایمن گردانید وبیت القصیده این حکایت وطرازِ خلعـــت این کرامت وعنایت آنکه در روز فیروز سه شنبه بیست و ششم شوال مبارک فال سنه (ست و تسعین و سبعمایة) که بحقیقت غره ایام دولت واقبال و مفتح باشیر صبح نجح امانی وآمال بود حضرت وهاب شکور از خزانه

يهب لمن يشاء اناثا ويهب لمن يشاء الذكور

امیرزاده شاهرخ را پسری که لسان سعادتش بمضمون *

* مصراع *

* فلي فيه معني شاهدا بابوتي *

گویا بود کرامت فرمود * بیت *

یکی غنچه از باغ دولت دمید * کزان سان گلی چشم گیتي ندید

انوار سلطنت و پادشاهي از ناصیه همایونش مانند تلألؤ نور

از چهره حور لایح و تابان و آثار جلالت و سروري از فرمهد

گردون رفعتش چون فروغ مهر از اوج سپهر واضح و درخشان *

* شعر *

في المهد ينطق عن سعادة جده

* اثر النجابة ساطع البرهان *

* ان الهلال اذا رايت نموه *

* ايقنت منه البدر في اللمعان *

* گرامي دُرّی از دریای شاهي *

* چراغی روشن از نورِ الهي *

* مبارک طالعی فرخ سریری *

* بطالع تاجداری تخت گیری *

مهد اعلی قید افه زمان سرایملک خانم کس فرستاده مصامع

علیه حضرت صاحب قران را از ایصال این مژده دلکشا مملو

از سرور گردانید • • نظم •

• چو شاه این حدیث چو در کرد گوش •
• محیط عنایت در آمد بجوش •
• ازان مژده شه شادمان شد عظیم •
• بشکرانه بسیار زر داد و سیم •
• همی گفت شکر جهان کردگار •
• که آمد درخت امیدم ببار •
• چو از بخت فرخنده شاه جهان •
• بدیدار فرزند شد شادمان •
• دو چشم نیا در نبیره بماند •
• وزان فر و فرهنگ خیره بماند •
• گهی رو بروی نبیره نهاد •
• گهی بر سر و چشم او بوسه داد •
• دلم گفت بروی گواهی دهد •
• که او را خدا پادشاهی دهد •
• چو سرو خرامان شود این نهال •
• به بدر درفشان شود این هلال •
• که در روی پدید است از آغاز کار •
• که گیتی ستانی شود نامدار •
• همه تاجداران شوندش رهی •

* چو بینندش این فرّ و فرمان دهي *
* امیران لشکر کشِ کامگار *
* نمودند تقدیم رسمِ نثار *
* جواهر باشتر بخروار زر *
* بدرگاه آورده هر نامور *

شهزادگان و خواتین و امراء و نوینان نثار بسیار کردند حضرت صاحبقران در عین مسرت و کامرانی کلاهِ بهجت باوج ماه بر افراخت و دستِ همت دریا نوالش خزاین را از ذخایر و نفایس بپرداخت * نظم *

* بدین شادمانی یکی بزم ساخت *
* بگردون سرِ بارگه بر فراخت *
* شه از مهر فرزند فیروز بخت *
* درِ گنج بکشاد و بر شد بتخت *
* بشکرانه اندر سرای سپنج *
* بخواهندگان داد بسیار گنج *

کافه خلایق را بفیض انعامِ عام محظوظ و مسرور گردانید وطبقات مردم را از فرط احسان بی امتنان مرفه و معمور ساخت پرتو انوار شادمانیش بر سایر سرایر و ضمایر اکابر و اصاغر افتاد و ابواب معدلت و مرحمت بر جهان و جهانیان بر کشاد * نظم *

* بهر کشور و بوم ازین ابتهاج *
* ببخشید یکساله مال و خراج *
* همایون قدم بود و فرخنده فال *
* شد از مقدمش مردم آسوده حال *

و صاحب قران دین پرور نیکو اعتقاد هرچند میدانست که مجموع حوادث البته بی واسطه مستند است بقادر مختار تقدست اسماؤه خاطر خطیرش برین معنی اطلاع داشت که صانع عالم حکیم و علیم است و با آنکه وجود همه از محض جود اوست وقوع اشیاء را بر حسب حکمت بعضی ببعضی مرتبط فرموده چنانکه اختلاف لیل و نهار و تفاوت طباع فصول ازمنه سال از شتا و صیف و خزان و بهار بمسیر شمس متعلق ساخته و معرفت هنگام زرع و حصاد و موسم استواء هر گونه بدایع از انواع ازهار و اثمار بآن باز بسته و نظام عقد شهور هلالي که شناختن اوقات عبادات از صوم و حج و زکات موقوف است بران بتطورات اشکال قمر مربوط گردانیده چنانچه از نص ویسالونک عن الاهلة قل هي مواقیت للناس والحج مستفاد مي شود پس تواند بود که فی الجمله اوضاع اجرام علوی علامت و امارت ظهور بعضي امور در قوابل سفلي باشد ذلک تقدیر العزیز العلیم بنابرین اشارت علیه بنفاذ

پیوست و دقیقه شناسان صناعت تنجیم و متصدیان استخراج موالید و تقاویم بتخصیص مولانا عبد الله لسّان که برای صایب و رویت ثاقب * بیت *

همه زیج فلك جدول بجدول * باسطرلاب حکمت کرده بُدحل

از سر تیقظ و احتیاط زمان ولادت فرخنده نیکو تحریر نموده بتحقیق طالع همایون مشغول شدند * نظم *

* از اختر شناسان آن روزگار *
* خبر جست از طالعش شهریار *
* چنین باز دادند شه را جواب *
* که گردد بر آفاق مالك رقاب *
* چو از مهد فرق آورد زیر تاج *
* از ایران و توران ستاند خراج *
* شود ملك گیتی بفرمان او *
* همه گنج فرمان دهان زان او *
* بیك حمله کو برکشد تیغ کین *
* بگیرد چوخورشید روی زمین *
* یگیتی نماند یکی تاجور *
* به بندند پیشش بخدمت کمر *
* شود دشمن از تیغ تیزش جهان (۱) *

(۱) در بعض نسخه بجای جهان (نهان) است *

* بهـــر جا که رو آورد از جهـــان *
* مسلـــم شود ملك بی هیچ رنج *
* خزاین بدست آید و مال وگنج *
* بهر کس که قهرش فرستد سپـاه *
* بگیرد بران خصـــم اَجَل پیش راه *
* ز القاب این شاه عالی تبار *
* شود سکـه و خطبه هم نامدار *
* کند وقت را صرف کسبِ کمال *
* بعلـم و خطـش کس نیاید مثـال *
* بحکمـت ز دانشـوران بگـذرد *
* همـــه مردمِ اهـــل را پرورد *
* کند خوش چنان خط عنبرسرشت *
* که یاقوت پیشـش نیارد نوشت *
* چو نقد سخن در عیـــار آورد *
* همـه مغزِ حکمـت ببار آورد *
* سیاست کند چون شود کینه ور *
* ببخشاید آنگـه که یابد ظفـــر *
* چو در زین کشـــد سروِ آزاد را *
* براسپی که طعنـــه زند باد را *
* هم آورد اوگر بود زنده پیـــل *

* کم از قطره باشد بر رود نیل *
* زسر تا قدم مردی و مردمي *
* سروشي بود صورتش آدمي *
* باو تختگاه سلیمان نخست *
* رسد وآنکه آفاق گیرد درست *

واگر کیفیت اوضاع طالع خجسته او بتفصیل گزارش پذیرد واقفان دقایق احکام موالید را شبهه نماند که جواهر احکامي که ناظم در سلك بیان کشیده مجموع از اصناف دلایل و شواهد استنباط رفته که زایچهٔ طالع همایون محیط است بران و صریح قواعد فن بصدق آن گویا است نه از قبیل اطراء و اغراق است چنانچه شیمهٔ شعراء است اما چون رعایت حزم از افشای تفاصیل اوضاع طالع پادشاهان فرمان فرما مانع است در شرح آن شروع نرفت و بذکر یک نکته دقیق که غرابتي دارد اکتفا میرود و حال آنکه اگر بقانون اصول و قواعد این فن در بروج دوازده گانه و حالات لازمه هریك قطع نظر از خصوصیات اوضاع هر طالعي تفکر و تدبر کرده مي شود برجی که بطالع سلاطین نامدار که وثوق رجای بدوام ایام سلطنت و اقتدار ایشان تواند بود لایق تر و مناسب تر مي نماید از سابقه عنایت ازلي همان برج طالع واقع شده چه درمثل چنان طالع اهم امور حال طالع است و عاشر و

ثبات در هردو مطلوب است و انسب بطالع برجیست که صاحبش از کواکب علوي باشد علی الخصوص کوکبي که امضاء و اجراء عزایم و مقاصد از منسوبات او شمرند و ظاهر است که الیق بعاشر خانه آفتاب تواند بود *

* بیت *

اسد بود عاشر خداوند زور * کزان دیدهٔ دشمنان گشت کور

و این جمله اماراتیست که ظاهر تبیان بآن استدلال نمایند و اگرنه * * مصراع *

* اهل دل درصورتش معني رحمت دیده اند *

و حقیقت انکه * * نظم *

* رخشان زماه طلعتش انوار سروري *

* حاجت بحکم طالع و سیر ستاره نیست *

و از اتفاقات بدیع که درین ولادت همایون دست داده آنست که بقواعد علوم یقیني محقق شده که از امهات مشخصات و معینات حوادث زمان است و مکان و زمان بحسب اشرف تواریخ سال هفت صد و نود و شش بود عدد * بسم الله الرحمن الرحیم * بهج و قارص که ظاهرش مطالع آفتاب آن ولادت سعادت انتساب بوده ازروی عدد مطابق شمار اسم بزگوار - الرفیع - است باآنکه اسم آن شهر هر چند قارص مي نویسند بزبان اشتهار که اعتبار آن دارد بقرس

مذکور است که عدد[1] آن موافق مجموع درجات فلکي است و موافق اسم مبارک - رفیع - که مستند القاء روح واقع شده در کلام ربانی - حیث قال عزوعلا - رفیع الدرجات ذو العرش یلقي الروح من امره علی من یشاء من عباده و در امثال این اتفاقات حسنه بسی اسرار ارجمند مندرج مي باشد که واقفان زبان رمز آنرا دریابند - والله اعلم بحقایق الامور - و بروفق الاسماء تنزل من السماء اسم مبارکش ابراهیم سلطان مقرر گشت تا سمي خلیل الرحمن باشد

* نظم *

سلطنت از گنج خلت کام یافت * برحق ابراهیم سلطان نام یافت

و از شمول میامن توافق و اذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت و اسمعیل ارکان دولت و اقبال این دودمان خجسته به نیروی سعادت این شاهزاده جوان بخت و اولاد و امجادش مزید رفعتی یابد *

* رباعي *

* شاهی که زمانه کمترین چاکر اوست *

* خورشید غلام طلعت انور اوست *

* نامش ز خلیل است و نشانش ز حبیب *

* زان ملك سلیمان بسزا درخور اوست *

---

(١) در بعض نسخ بجای عدد (عدّه) دیده شد *

گفتار در جشن کردن حضرت صاحب قران جهت ولادت همایون بسعادت وکامراني

* نظم *

چو سلطانِ خاور برافراخت سر * بدامانِ گردون برافشاند زر

حضرت صاحب قراني درعيـــن شادماني وکامراني از مرغزار قارص نهضت نموده روان شد وبدشت منيک کول نزول فرمود وامراء که بجانب گرجستان به نيت غزو وجهاد رفته بودند غزوات بسيار کرده وولايت گرجستان را مسخر گردانيده وبسي از قلاع ايشانرا به نيروي دولت روز افزون کشوده مظفر ومنصـــور باغنايم نامحصور معاودت نمودند ودرين محل بشـرف بساط بوس فايز گشتة نقود بسيار وجواهر شاهوار نثار کردند * * نظم *

نثارِ بی شمار از سيم واز زر * برافشاندند بابس لعل وگوهر

زلؤلؤ حُلّها بستند ره را * نثار افشان ثنا گفتند شه را

کزين شهزاده دولت را نوي باد * وزو پيوسته پشتِ دين قوي باد

برحسب فرمان جهت ترتيب اسبـابِ طوي وآيين جشن بسی بارگاه پادشاهانه عالي تراز شرف ايوان زحـــل وسراپرده خسروانه فسيح تراز عرصه امل * * بيت *

دران پهن صحرای همچون بهشت * پرازخرده کاری اردی بهشت

برافراختند * * نظم *

* زده هرطرف خیمه و سایبان *
* دو فرسنگ راه از کران تا کران *
* ز سبزه رخِ خاک پیدا نبود *
* ز خیمه زمین پرستاره نمود *
* بسی خیمه و خرگهِ بی شمار *
* زده پیش و پس لشکرِ نامدار *
* تو گفتی فهم خیمهٔ آسمان *
* زدستند در مرغزارِ جهان *
* بهرسو یکی بارگه چون فلک *
* بگردش گروهی چوحور و ملک *
* چل استون زده سایبانی دگر *
* بطول و بعرض آسمانی دگر *
* مرصع یکی تخت زرین بپای *
* نشسته برو شاهِ کشور کشای *
* خواتین فرخ رخِ نازنین *
* دران سایبان جمع چون حورِعین *
* بفرقِ سرِ جمله بُغتاق زر *
* گرفته خم از بارِ لعل و گهر *
* چو برجِ سپهر از کران تا کران *

* جواهر درو جمع چون اختران *
* چو جنت یکی بزم آراسته *
* مهیا درو هرچه دل خواسته *
* کورگه ز شه صد قدم دور تر *
* فراوان تیق با صراحي زر *
* یمین کورگه همه مطربان *
* شدُ رُغوی سلطاني و یاتغان *
* زسوی یسارش نی و چنگ وعود *
* ز گردون گذشته صدای سرود *
* دران بزم چون گلشن از هرکران *
* چو بلبل نواساز رامشگران *
* یکی تُوقُوز از چاؤشانِ گزین *
* براسپانِ تازي و زرینه زین *
* به بسته مرصع کمرهای زر *
* طلا دوز خلعت فگنده ببر *
* یکایك همه شش پر زر بدست *
* ز بهرِ سرانجام اهلِ نشست *
* جهان تا جهان خوان و دستارخوان *
* بر آراسته شیرها بی کران *
* جدا نزد هرکس ز ارباب عیش *

* مهیا ز هرگونه اسباب عیش *
* مرصع صراحي و زرینه جام *
* پر از بادهٔ لعل سیما مدام *
* می خسرواني و صافی عرق *
* ز کوثر بصد وجه برده سبق *
* بسی سرو بالای زهره جبین *
* کشان ذیل بغتاق اندر زمین *
* بقامت چو سرو و سمن بو همه *
* بطلعت چو ماهِ سخن گو همه *
* تو گفتي کواکب ز چرخِ کبود *
* همه آمدستند آنجا فرود *

شاهزادگان نامدار و امراء و نویینان رفیع مقدار و جمهور ارکان دولت و سایر اعیان حضرت از کمال بهجت و شادماني و غایت مسرت و کامراني بعیش و عشرت مشغول گشتند *

* بیت *

* ز بس خسرو و میر فرخنده چهر *
* چو چرخی بدانجا پر از ماه و مهر *
* همه با درونهای صافي چو جام *
* بکف باده از بام تا وقت شام *

و طوایف اکابر و اشراف از سادات و موالي و علماء و مشایخ

واعالي که از اطراف و اکناف بدرگاه عالم پناه آمده بودند

* نظم *

همه نامداران و دانشوران * ز اطراف عالم کران تا کران
ز توران و ایران و هر مرز و بوم * ز هندوستان تا باقصای روم.
هر کس بحسب حال خویش به نیل امانی و آمال فایز شده
از شاخ شادمانی میوه کامرانی چیده و زبان مسرت بتهنیت
کشاده مراسم ثنا و دعا بادا رسانید که * * بیت *

* شکر خدا که از افق سلطنت ز نو *
* ماهی طلوع کرد که روشن کند جهان *
* خورشید طلعتی که ز فرّ جبین او *
* صد گونه نازش است زمین را بر آسمان *

و چون حضرت صاحب قران محافظت ذات شریف و جوهر لطیف او را که در کنف حفظ حفیظ علیم تعالی و تقدس پیوسته مصون و محروس است — والحمد لله علی ذلک — بمهد اعلی تومان آغا که بلقیس زمان و قیدافه عهد و اوان بود نامزد فرمود آن ملکه ملک نهاد فلک اقتدار مراسم طوی و نثار تقدیم نمود * * نظم *

* بشکرانه بانوی بلقیس فر *
* برآراست بزمی و جشنی دگر *
* که فردوس درجنب آن بزمگاه *

* نمـــودی زصد بوستان یك گیـــاه *

* دران بزم شه کرد بخشـــش بســـی *

* فزون زانکـــه داند شمارش کســـی *

* بعشـرت یکـی هفتـه بگـذاشتنـد *

* مرادِ دل از عیـــش برداشتنـد *

وچون امیـرعثمـان عبـاس برسم اتابکـي آن شاهزاده جوان بخت بلند پایه و سرافراز گشته بود وحلیله اش سادقین آغا که قرابت نزدیك با حضرت صاحب قران داشت بدایگي استسعاد یافته ایشان نیز طویهای لایق و چشنهای موافق مرتب داشته پیشکشها کردند و نثارها افشاندند

* نظم *

* بصـد گونه اقبـــال وشادي و کام *

* بعشـرت برآمد سه هفتـه تمـام *

وچون از وظایف طوی و لوازم عیش فراغت حاصل آمد ومراسم شکر و شکرانه باقامت پیوست حضرت صاحب قران گیتي ستان در سه شنبه هجدهم ذي قعده از منیك کول نهضت فرموده بسعادت و اقبال روان شد و بر سرعقبه فرود آمد *

گفتار در فرستادن حضرت صاحب قران شاهزاده جوان بخت ارجمند شاهرخ را جهت

ضبط تختگاه سمرقند

صاحب قران سپهر اقتدار صباح جمعه بیست و یکم ذي‌قعده امیرزاده شاه رخ را اشارت فرمود که متوجه سمرقند شود و بضبط و دارائي آن مملکت قیام نماید و درباب داد گستري و رعیت پروري سعي بلیغ بتقدیم رساند و درین معني از هرگونه نصایح پدرانه بسی سخن راند محصلش آنکه * نظم *

* روان شو سوی تخت گه با سپاه *
* ولي دار پندم سراسر نگاه *
* نخست آنکه غافل مباش از خدای *
* که فضلش بدولت بود رهنمای *
* میاسای از طاعت شبان دراز *
* سوی عدل چون روز شو سرفراز *
* ز گفتار پیغمبرش بر مگرد *
* اگر بر سریری وگر در نبرد *
* طلب هیچ جز نام نیکو مکن *
* که این نیک نامي نگردد کهن *
* بران باش تا هرچه نیت کني *
* نظر در صلاح رعیت کني *
* خدا ترس را بر رعیت گمار *

* که معمار ملک است پرهیزگار *
* بداندیش تست آنکه خونخوار خلق *
* که نفع تو بیند در آزار خلق *
* ز ظالم ستمکار داد مظلوم را *
* بیدار را بانصاف آن بوم را *
* حرام است برپادشه خواب خوش *
* چو بیند ضعیف از قوی بارکش *
* خدا مهربانست بر دادگر *
* به بخشای و بخشایش حق نگر *
* بسمع رضا مشنو ایذای کس *
* و گر گفته باشد بغورش برس *
* چو خشم آیدت بر گناه کسی *
* تامل کنش در عقوبت بسی *
* که سهل است لعل بدخشان شکست *
* شکسته نشاید دگر باره بست *
* ز صاحب غرض تا سخن نشنوی *
* که گر کار بندی پشیمان شوی *
* ترا این سخن ها ز من یاد باد *
* بنیروی دولت دلت شاد باد *
* برسم وداع آن زمان دربرش *

* گرفت و ببوسید چشم و سرش *
* روان گشت شهزادهٔ کامکار *
* رفیقِ رهش عون پروردگار *

و چون شاهزاده شاهرخ بعزم تختگاه روی سعادت براه آورد حضرات عالیات سرایملک خانم و تومان آغا و دیگر آغایان و خواتین نیز با تمامی اغرق بر حسب فرمان قضا جریان متوجه سلطانیه شدند و بعد از وصول بسلطانیه حضرات عالیات و خواتین با اغرق بر حسب فرموده درانجا اقامت کردند و شاهزاده جوان بخت ازانجا گذشته روان شد و چون منازل و مراحل قطع کرده از جیحون عبور فرموده اهالي ما و راء النهر برسم استقبال بانثار و پیشکش پیش آمدند * نظم *

زنزدیک شه تا حواشي کش * همه ره نثار و زرو پیشکش
زهر کشور و بوم فرمان دهان * پذیره شدندش کهان و مهان
چو آگاهي آمد سوی تختگاه * که شهزاده آمد بکش با سپاه
پذیره شدش میر روشن روان * سلیمان شه آن سرورِ کاردان
به بستند آذین[1] سمرقند را * که مستحسن افتد خردمند را
سراسر همه مردمِ پیشه ور * نمودند هریک دگرگون هنر
بیاراسته همچو خلدِ برین * همه شهر وکو از درِ آفرین

(۱) در همه نسخه بجای آذین (آیین) مکتوب است *

زگستـــرده زیور بدیوار ها * چمنهـــای گل گشته بازارها
زخفتان زربفت وخود وکمر * علم بسته دروازها سربســر
زدروازهٔ شهر تا قصر شاه * فگنده سقرلاط و اطلس براه
همه شهـــر در زیور زرنگار * زر وسیم درپای اسپان نثار
چون شاهزاده موید کامگار درعین جلالت و اقتدار بمستقر سریر
سلطنت قرار یافت وازمیامن انوار داد و نَصَفَت وآثار
مرحمت و معدلت بی نهایتش عرصه دل کشای روح افزای
سمرقند که نزهت گاه شیرین لبان شکرخنداست غیرت
فردوس برین و رشک نگارخانه چین گشت * * نظم *

* منادي بفرمود در شهر شاه *
* که آید سوي بارگه دادخواه *
* چو نوشیـروان کرد بنیـــاد داد *
* جهـــان را ز عدلِ عمـر یاد داد *
* چنان پنـــد صاحب قران کاربست *
* که از امرو نهیش درونی نه خست *
* بران پور باد آفرینِ خداي *
* که گفتِ پدر یکســـر آرد بجاي *

ازمجاري احوال واوضاعِ سکان آن دیارو بقاع واهالي آن
نواحي مصدوقه * * نظم *
بقومی که اقبال خواهد خداي * دهد خسروِ عادل و نیکراي

بظهور آمد و کافه خلایق در مهاد امن و امان و بساط عدل و احسان فارغ البال و مرفه الحال بیاسودند چه از کران تا کران آن ممالک و ولایات از کمال مهابت و عدالت آن سپهر سلطنت و جلالت * بیت *

* نکردي هیچ باد[1] از آب فریاد *
* قباي گل نگشتي پاره از باد *
* کبوتر را عقاب آموختي پند *
* بجان میش خوردي گرگ سوگند *
* بجز مطرب کسی رهزن نبودي *
* برهنه کس بجز سوزن نبودي *

گفتار در غزا فرمودن حضرت صاحبقران با کفار گرجستان

صاحب قران گیتي ستان را در گرباره داعیه احراز فضیلت و تجاهدون في سبیل الله باموالکم و انفسکم ذلکم خیر لکم دامن همت عالي نهمت گرفته عزم جهاد کفار گرج مصمم فرمود و ازان یورت کوچ کرده بکفان براه کوهستان گرجستان در آمد و گرجیان آن نواحي را مقهور گردانیده غارت کرد * بیت *

---

(۱) در دو نسخه بجای باد از آب (آب از باد) است *

روان کرد لشکر بعزم جهاد * سمند ظفر زیر ران مراد
ولایات گبران بتاراج داد * سران را ز شمشیر خود تاج داد

و عنان عزیمت بصوب بعضی گرجیان که بقرا قلقا نلیق مشهور اند معطوف داشت و ایشان بقلعه و کوهها ی بغایت محکم متحصن شده بودند برحسب وعده وان جندنا لهم الغالبون بر همه غالب آمده مجموع را بقتل و تاراج دمار ازروزگار برآورده مظفر و منصور ازان کوه فرود آمده بسعادت و اقبال دران جلگا نزول فرمود و بعیش و کامرانی مشغول شد و ازانجا رایت نهضت برافراخته بشهر تفلیس که تختگاه آن بلاد است نزول فرمود و ازانجا باز گشته شکارکنان بجلگای شکی درآمد و چند روز آن محل را مضرب خیام اقامت ساخت وجهت تسخیر ایل وولایات برتاز امیر حاجی سیف الدین و جهانشاه بهادر را با جمعی امراء و گروهی گزین از سپاه ظفرپناه بایلغار روانه فرمود و ایشان برحسب فرموده شتابان رفته تمامی کوه و دشت برتاز را بغارتیدند و ایل و الوس آن نواحی را کورن کرده براندند و بدرگاه عالم پناه آوردند شیخ نورالدین سار بوغا را با لشکری گران بجانب کوهستان فرستاد و او چون بکوهستان درآمد سید علی شکی ارلات ازخوف آن حال ملك و مال گذاشته راه گریز پیش گرفت شیخ نورالدین خانهای اورا چون دل دشمنان

خاکسار و خراب ساخت و بباد تاراج برداده آتش زد و چون ازان مهم فراغ یافت اقبال آسا بپایه سریر اعلی شتافت و درین اثنا از شروان خبر آمد که لشکر توقتمش خان مقدم ایشان علي اُغلن و الیاس اُغلن و عیسی بیگ و یغلي بی و دیگر امراء از دربند گذشته بعضی ولایات شروانات را تاختند * * نظم *

* بصاحب قران قصه برد اشتند *
* که اوزبک دگر رایت افراشتند *
* شهنشه مثل زد که نخچیر خام *
* بهای خود آن به که آید بدام *
* تد روی که بروی سر آید زمان *
* بنخچیر شاهینش آید گمان *
* ملخ چون پرِ سرخ را ساز داد *
* بکنجشک خطی بخون باز داد *

و با لشکر نصرت شعار بعون آفرید گار از شکی روی توجه بسوی ایشان نهاده شاهزادگان کامران و امراء و نوینان اعلام دولت برافراخته و اسباب جنگ و جدال آماده ساخته فوج فوج روان گشتند * * نظم *

دررا روفتاد موکب شاه * نم بماهي رسید و گرد بماه
لشکر انگیخت بیش از اندازه * تیغها تیز گشت و کین تازه
ناله کره نای و رویین خم * درجگر کرد زهرها را کم

کوه وصحرا زبس نفیر و خروش * بر طبقهای آسمان زد جوش
لشکری بیشتر ز مور و ملخ * گرم گشته چو آتشین دوزخ
همه پولاد پوش و آهن خای * کین کش و دیو بند و قلعه کشای
هریکی در نهاد خود شیری * قایم کشورے بشمشیری
لشکر توقتمش خان چون ازین حال واقف شدند بی توقف
رو بگریز نهاده بازگشتند و حضرت صاحب قران کنار بکنار
آب کر میرفت چون از گریختن سپاه دشت خبر آمد فرمان
داد که یورتجیان از برای قشلاق یورتی مناسب اختیار
نمایند ایشان بعد از تفحص علف زار محمود آباد را لایق
دیدند صاحب قران سپهر اقتدار بآنجا رسیده بقرب قریه
فخر آباد در قالین گنبذ نزول فرمودند و مجموع لشکر
نصرت شعار برنغار و جرنغار تومان تومان یورتها بخش کرده
فرود آمدند و چون تعلق خاطر و دل نگرانی حضرت صاحب
قرانی نسبت باصغار اولاد و اسباط نصاب کمال داشت
کس بسلطانیه فرستاد و حضرات را با اغرق طلب فرمود
سرایملک خانم و تومان آغا و چلپان ملک آغا و سایر خواتین
و فرزندان با اغرق بدرگاه عالم پناه شتافتند و از آب کر
گذشته باردوی همایون پیوستند و امیرزاده میران شاه نیز
از ظاهر النجق متوجه درگاه عالم پناه گشت و چون ببابی(۱)

(۱) در بعض نسخ بجای ببابی (بپایه میرزا علی) دیده شد *

رسید اورا پسری شد و چون صدای این بشارت بسمع مبارک حضرت صاحب قران رسید اورا ایجل نام نهاد و امیرزاده پیرمحمد برحسب فرموده امیر سونجک و حسن چغداول و علي بیگ عیسی را در شیراز گذاشته و با لشکر متوجه شده درین محل باردوی همایون پیوست و بعز زمین بوس استسعاد یافت و آن زمستان دران موضع بعیش و کامراني و مسرت و شادماني بگذرانیدند * بیت *

* شب و روز ارغنون عیش درساز *
* بهر جانب دری از خرمي باز *

گفتار در لشکر کشیدن صاحب قران ممالک ستان دوم بار بجانب توقتمش خان

در آخر زمستان که سپاه سبزه بفرمان سلطان ربیع بجوش درآمده روی پیروزي بدشت نهاد و از فرمقدم عدالت آثار صاحب قران بهار بنیاد شوکت لشکر بیداد آیین شنا بکلي برافتاد رای ممالک آرای حضرت صاحب قران اقتضای آن فرمود که لشکر بطرف توقتمش خان کشد و اورا ازنو گوشمالي دهد که دگر باره پای غرور از حدّ قدر و مکنت خود فراترننهد * بیت *

* کان سیه دل که شد از جام هوا مست غرور *
* فتنه انگیز تر از غمزهٔ خوبان گردد *

بنابرین سایهٔ التفات بر ترتیب سپاه انداخته لشکریان را اوکلکا داد * بیت *

غنی کرد گردن کشان را زگنج * زگوهرکشی لشکر آمد برنج

و فرمان داد که حضرات عالیات با اغرق بسلطانیه روند و سرایملک خانم و تومان آغا با فرزندان خرد روانه سمرقند شوند و چلپان ملک آغا و بعضی خواتین در انجا توقف نمایند و موسی رک مال را ملازم ایشان ساخت تا باتفاق اخی ایرانشاه که کوتوالی قلعه سلطانیه مفوض بدو بود بضبط آنجا قیام نماید چون ایشان برحسب فرمان متوجه شدند حضرت صاحب قران بتاریخ یکشنبه هفتم جمادی الاول سنه (سبع و تسعین و سبعمایة) * نظم *

* ازانجا برفتن علم برفراخت *
* بآهنگ نصرت نوائی بساخت *
* نشست از برِ بارهٔ ره نورد *
* برآراست لشکر برسمِ نبرد *
* جهان درجهان لشکر آراسته *
* زکوس وکورگه فغان خواسته *

و عساکر گردون مآثر با ترتیبی هرچه تمامتر فوج فوج علمها برافراخته و چین کین درجبین مهابت و جلادت انداخته متوجه شدند و چون روی توجه بصوب مشرق و شمال داشتند

پیشتر دست چپ چنانچه معهود سپاه ترک است روان گشت و حضرت صاحب قران هم در قشلاق جهت الزام حجت مکتوبي بتوقتمش خان نوشته بود * * نظم *

* سخنهـــای پرورده دل فریب *
* که از مغـــز مردم رباید شکیـــب *
* حفاظی که امیـــدواري دهد *
* عتـــابی که بر صـــلح یاري دهد *
* زبان بنـــدهای[1] چو پیکان تیـــز *
* دری درتواضـــع دری درستیـــز *
* سخن ساخته در گذارش دو نیم *
* یکی نیمـــه زامید و دیگـــر زبیـــم *
* طرازِ سر نامه بود از نخسـت *
* بنـــامی کزو نامهـــا شد درست *
* خدائي که امیـــد وآرام ازوست *
* دلِ مرد جوینـــده را کام ازوست *
* پدید آورِ هرچه آمـــد پدید *
* رساننـــده هرچه خواهد رسیـــد *
* پس از آفرینِ جهـــان آفرین *
* بسی داستان رانده ازمهر و کین *

(۱) در بعض نسخه بجاي بندهاي چو (بند ها همچو) است *

* که ای بردهٔ دیو غرورت ز راه *
* چرا پایهٔ خود نداري نگاه *
* چه داري ندانم دگر در دماغ *
* که بر باد صرصر کشائي چراغ *
* فراموش کردي مگر آن نبرد *
* که از ملك و مالت بر آورد گرد *
* مکن بازکاري که این تند شیر *
* بنخچیر گوران درآید دلیر *
* بلا بر سرِ خود فرود آورند *
* که با یاد مستان سرود آورند *
* بهر موز وبومي که من تاختم *
* زبیگانه آن خانه پرداختم *
* کسي کو مرا نیک خواهي نمود *
* ز من هیچ بد خواهي او را نبود *
* زبانم چو بر عهد شد رهنمون *
* نبردم سر از عهد وپیمان برون *
* گرم ژرف دریا بود هم نبرد *
* ز دریا برآرم به شمشیر گرد *
* بهرجا که نیروی من پي فشرد *
* مرا بود پیروزی و دست برد *

* چو کین آوري کین ستاني کنم *
* سوی مهربان مهربانی کنم *
* اگر گوهرت باید و گر نهنگ *
* ز دریای من هر دو آید بچنگ *
* درشتی و نرمي نمودم ترا *
* بدین هر دو قول آزمودم ترا *
* چو نامه بخواني نسازي درنگ *
* نمائي بمن صورتِ صلح و جنگ *
* تغافل نسازی که سیلاب تیز *
* بجوش است در ابر سیلاب ریز *

و شمس الدین المالیغی(۱) را با آن مکتوب برسالت پیش توقتمش خان فرستاده بود و شمس الدین مرد دانا و سخن ور و کار دیده بود و رسوم و قواعد توره را نیکو دانستی و بسخنان دلپذیر آداء مقصود برحسب اقتضای هر مقامی توانستی و چون از در بند گذشته در دشت قبچاق بتوقتمش خان رسید مکتوب رسانیده سخنان حضرت صاحب قران بحسن عبارت و چرب زبانی ادا کرد در خاطر توقتمش خان بغایت جای گیر آمد و میل بمصالحت نموده خواست که بدست مجامله در دامن اعتذار آویزد و از سرِ صدق و صفا پای

(۱) بجایش در دو کتاب (المالغي) و در یک کتاب (الماغي) است *

اطاعت در راه موافقت نهاده نوعی سازد که غبار وحشت از میان برخیزد امرای او ازسر جهل و عناد پای منع و افساد درمیان آن کارزده نگذاشتند و بدست پندار از خاک ادبار چشمه دولت ولی نعمت و چشم سعادت خود را بینباشتند * نظم *

گزندی که بر شهریاران رسد * ز تدبیر دستور نادان رسد
کسی را که دولت رود زآستان * شود با فرومایه هم داستان

توقتمش خان بسخن آن بی دولتان از راه صواب افتاده در تیه نخوت و غرور تخم ویل و ثبور کشت و سخنان خشونت امیز در جواب مکتوب نوشت * بیت *

* به نزدیك صاحب قران نامه کرد *
* سخنهای بد بر سر خامه کرد *

و شمس الدین الماليغي را خلعت پوشانیده باز گردانید چون مشارالیه در آب سمور بموکب همایون رسید و بعد از اقامت مراسم زمین بوس مکتوب توقتمش خان بعرض رسانید صاحب قران ازان جوابهای ناصواب بغایت خشم ناك شد و بعرض لشکر و ترتیب سپاه فرمان داد *

گفتار در عرض دیدن حضرت صاحبقران مظفرلوا لشکر فیروزي نشان را

* نظم *

شهنشاه دین دار صاحبقران * خدیو فلک قدر گیتی ستان
بفرمود تا بر نشیند سپاه * درآید بآیین سوی عرض گاه
برآراسته یکسر اسپ و سوار * همه با سلاح آنچه آید بکار
و آب سمور در دامن کوه البرز واقع شده و ازانجا تا دریای
قلزم پنج فرسخ باشد برحسب فرمان لشکرها به ترتیبی تمام
سوارشده توره انداختند چنانچه قنبل دست چپ در
دامن کوه البرز بود وقنبل دست راست درکنار دریای
قلزم ازجنب کوه تالب دریا صفها راست برآراسته ازفراز
توک رزم آزمایان تا شیب نعل باد پایان * * مصرع *
* درخشنده چون ماه ناکاسته *

ازکثرت و بسیاری بمرتبه که از زمان چنگیزخان بازهیچ
آفریده لشکری بآن انبوهی نشان نداده و ندیده و در تجمل
و آراستگی بحیثیتی که در قصص و حکایات ملوک عجم هیچ
کس مثل آن نخوانده ونشنیده * * بیت *
سپاهی بکثرت فزون از حساب * بآیین فروزنده تر ز آفتاب
همه غرق فولاد و آهن کسل * هزبران پیل افگن و شیردل
صاحب قران کامکار معطوف بعون و تایید پروردگار دست
چپ و قول و دست راست لشکر نصرت شعار گردیده بنفس
مبارک خود جبه دید و بهرفوج از سپاه ظفرپناه که میرسید امیر(۱)

(۱) در بعض نسخه بجای امیرایشان با بهادران (امیران وبهادران) است

ایشان با بهادران بزانو درآمده زبان اخلاص و خدمتکاري بعرض ثناگستري و جان سپاري برمي کشادند * * نظم *

* که ای ملک را از تو فرخنده فال *
* بعهدت سرِ فتنه شد پایمال *
* سپهرِ برین پایهٔ تختِ تست *
* جوان گیتي از دولتِ بختِ تست *
* سراسر سرو جانِ ما بندگان *
* فدای سمِ اسپِ صاحب قران *
* به نیروی اقبالت ای تاجور *
* اگر پر زدشمن شود بحر و بر *
* بروزي که باشد گهِ دار و گیر *
* بگرز و سنان و بتیغ و به تیر *
* زمین کوه تا کوه پر خون کنم *
* ز خون شان جهان رود جیحون کنم *

و هریك زانوزده اسپ بازین چنانچه رسم است میکشیدند و آن حضرت ایشانرا نوازش نموده بمواعید پادشاهانه استمالت مي فرمود و چون در کنف حفظ الله بقلب گاه باز آمد کورگه و نقاره و کوس فروکوفتند و کره نای و برغو کشیده از قلب و جناح و میمنه و میسره تیغهای برهنه برطرف دشمن آخته سورن انداختند بنوعی که ازصدای آن زلزله در

کوه و غلغله در بحر افتاد * * بیت *

بجوشید بحر و بلرزید کوه * روان گشت لشکر گروها گروه

امراء تومان وهزاره و قوشونات فوج فوج بمورچل خود روان شدند و چون از دربند بگذشتند در دامن البرز کوه قومی از هواداران توقتمش خان بودند که ایشانرا قیتاغ می گفتند حضرت صاحب قران جهت تفاول بافتتاح امر که الفاتحه ام الکتاب بقلع وقمع آن بی دینان فرمان داد عساکر گردون مآثر بی خبر بر سر ایشان ریختند و اطراف وجوانب ایشان را چنان فرو گرفتند که از هزاریکی جان بدر نبردند و مجموع را غارتیده دیههای ایشانرا آتش زدند آن بدکیشان خود در ضرام دوزخ سوخته و در مسکن شان شعله انتقام افروخته وکذلک یفعل بالمجرمین و توقتمش خان شخصی اورتاق نام بایلچی گری روانه بجانب صاحب قران کرده بود درین اثنا بنزدیک معسکر همایون رسید و چون کثرت و غلبه سپاه ظفر پناه مشاهده کرد سراسیمه وهراسناک بتعجیل تمام بازگشت و توقتمش خان را آگاهی داد که صاحب قران با لشکری گران منقلای و قول مرتب داشته اینک رسید توقتمش خان را از استماع این خبر درد حیرت بسر برآمد و قزانچی را منقلای ساخته با لشکری فراوان روان گردانید وچون حضرت صاحب قران

با مجموع لشکر بموضع ترقي رسیده نزول فرمود بمسامع علیه رسانیدند که منقلاي توقتمش خان قزانجي با غلبه تمام درکنار آب خوی فرود آمده است صاحب قران نصرت قرین بنفس مبارک با لشکری گزین شبگیر کرده روان شد و در وقت صبح چون باد از آب گذشته بر ایشان حمله کرد و بزخم شمشیر آتش بار دمار از روزگار مخالفان خاکسار برآورده عرصه صحرا و دشت را بخون دشمنان لاله گون گردانید و سبزهٔ تیغ از نهال اقبال غنچه فیروزي شکفانید * * شعر *

* روی صحرا همه گلگون شده از خونِ عدو *
* شسته شمشیر بخونِ جگرِ دشمن رو *

صاحب قران گیتي ستان با عساکر نصرت نشان از انجا روان شد و بکنار آب سونج رسیده فرود آمد و توقتمش خان بر کنار آب ترک لشکرهای خود جمع آورده بود و همه توراها و عرابها و کویمها در پیش داشته جای خود را محکم گردانیده بود و محاربه و مقاتله را آماده گشته چون حضرت صاحبقران با صفهای لشکر آراسته نزدیك رسید بهنیروی دولت ثابت ارکان و شکوه عساکر کشور ستان سیلاب رعب و هراس در خانهٔ ثبات و تمکن توقتمش خان انداخت و توقف نتوانست نمود با سپاهش چپرها انداخته و آهنگ گریز نیز ساخته بازگشتند صاحب قران با لشکرِ ظفر قرین گذار پیدا کرده از

آبِ ترک عبورنمود و توقتمش خان بآب قوري رسيده بايستاد وبجمع باقي لشکرهای خود مشغول شد و چون سپاه ظفر پناه را زواده (۱) کم مانده بود حضرت صاحب قران کنار کنار آب بطرف ولایت جولات روان شد تا لشکریان از غلات آنجا آزوق بردارند و از سر فراغ روی جلادت باستیصال مخالفان آرند درین اثنا قراولان خبر آوردند که توقتمش خان دگر باره لشکر آراسته است کنار کنار آب بطرف نشیب درعقبِ لشکر منصور مي آید حضرت صاحب قران میمنه و میسره و قلب و جناح لشکرنصرت شعار ترتیب داده باز گشت و ببالای آب متوجه ایشان شد و چون مسافت میان جانبین نزدیک شد درروز سه شنبه بیست و دوم جمادي الثاني سنه (سبع و تسعین و سبعمایة) موافق تنگوز ئیل در مقابل یکدیگر فرود آمدند تواجیانِ سپاه ظفرپناه برحسب فرمان زمین قسمت کردند و لشکریان از جمیع جوانب پیرامن معسکر نصرت قرین خندق فروبرده چپرها زدند و منددها استوار کردند و بیرون آن خندق خندقی دیگر بکندند و یرلیغ لازم الاتباع بنفاذ پیوست که دران شب هرکس بجای خود پای ثبات برقرار داشته از محلِ خود حرکت نکند واز شبیخون پرحذر بوده هیچ آفریده آواز برنیارد و فغان ندارد *

(۱) چنین است در اکثر نسخ و در بعض نسخه بجایش (آزوق) است *

* بیت *

بفرمود کاتش نسوزند کس * نباید که آید صدای جرس

امرعالي را امتثال نمودند و چون پاسي از شب بگذشت توقتمش خان عزم شبیخون ساخت که مگر تفرقه دراردوی همایون انداخت و چون نزدیك رسید کورگه زد و نقاره فروکوفته برغو برکشیدند و سورن انداختند عساکرگردون مآثر برحسب فرموده اصلا ملتفت ایشان نشدند وازکس آوازي برنیامد ایشان چون اثرتغیري به هیچ وجه احساس نکردند ازان تمکن‌اندیشناک شدند ویاراي پیش آمدن نداشتند بضرورت بازگشتند ودرهمان شب * * نظم *

زراي کج تیره ایباج اغل * بگشت از طریق سعادت بکل

بادبار شد نکبتش راهبر * خطاکرد وبگریخت دورابتر

زبود وزنابود امثالِ او * چه خیزد بجز سوء احوالِ او

زجوجي نژادان وفاکس ندید * کسی فَرِّ طَغْرُل زکرگس ندید

گفتار در رکوب حضرت صاحب قراني بعزم جنگ سلطاني

روز دیگر که ازکمین گاه افق * * نظم *

* شهِ خاور علمها را برافراخت *

* به تیغِ روزشب را سر بینداخت *

* فلک را شد تهی از مهـــرها طاس *
* مبدل شد لبـــاسِ آل عبـــاس *

صباح روز چهارشنبه لشکر از هرد و طرف بجوش و خروش درآمدند *

* نظم *

* علمهـــا کشیـــدند لشکـــرکشـــان *
* پدید آمد از روز محشر نشـــان *
* سپاه از دو جانب صف آراستـــه *
* زمیـــن آسمـــان وار برخاستـــه *
* غریویدنِ کوس گـــردون شکاف *
* زمین را درافگنده پیچش بناف *
* به تیـــره برآمد ز درگاه شـــاه *
* بســـر برنهـــادنـــد گردان کلاه *

صاحب قران سپهر اقتدار پرتو رای آفتاب اشراق برنسق و ترتیب لشکر افگند و هفت قول مرتب ساخته توره انداخت و بهادران را مقدم داشت و پیادگان لشکر چپرها گرفته پیش استادند و امیرزاده محمد سلطان را درقول بزرگ تعیین فرمود و اطراف و جوانب قول را بدلاوران صفدر وصف شکنان دلاور مستحکم گردانید *

* نظم *

* برآراست لشکـــر چو کوهِ بلنـــد *
* به شمشیـــر و گرز و کمـــان و کمنـــد *

* سر آهنگ تا ساقه از تیـــر و تیـغ *
* برآورده کوهی ز آهن بمیـــغ *
* جداگانـــه از موکبِ هر گروه *
* حصـــاری برآورده مانند کوه *

و بنفس مبارک با بیست و هفت قوشون مکمل * * بیت * همه آلتِ جنگ برداشتـــه * چو دریائي از آهن انباشته در عقب لشکر باستاد * * شعر *

* نصرت عنان گرفته و اقبال در رکاب *
* وز آسمان رسیده بشارت بفتح باب *

و لشکرِ مخالف نیز در مقابل صفها مرتب ساختند و علمها برافراختند * * بیت *

* ز نیزه نیستـــان شد آورد گاه *
* بپوشید دیدار خورشید و ماه *
* دو لشکر نگویم که دو کوه قاف *
* رسیدند در جلوه گاهِ مصاف *
* چو دریای هیجا درآمد بجوش *
* ز مردان جنگي برآمد خروش *
* اَجَل فتنه را کارسازي نمود *
* سپه با سپه دست‌بازي نمود *
* برآمد ز لشکر دِه و دارو گیر *

بپوشید روی هوا پرتیر *

درین اثنا از طرف میسرهٔ شخصی خبر آورد که از میمنه مخالف کونجه اغلن و بیگ یارق اغلن و اقتاد و داود صوفي داماد توقتمش خان و اتورکو با غلبه تمام مقابل میسرهٔ لشکر منصور در آمده اند حضرت صاحب قران بتعجیل تمام متوجه ایشان شد و با قوشونهای آراسته حمله کرد ایشان چون صولت عساکر گردون مآثر مشاهده کردند پشت داده رو بگریز نهادند و از جمله بیست و هفت قوشون که با حضرت صاحبقران بودند جمعی در عقب ایشان روان شدند و ایشان چون بقول خود رسیدند بازگشتند و بران جماعت که در پی ایشان رفته بودند حمله آورده بازگردانیدند و بحضرت صاحبقران رسانیدند و بعضی از هر طرف بگریختند و بدین واسطه قوشونات بهم برزده شد و ایشان دلیرگشته پیش راندند و بر حضرت صاحب قران حمله آوردند امیر شیخ نورالدین جان فدای ولي نعمت و توکل بر حضرت عزت عزّ اسمه کرده پیش دشمنان فرود آمد و پنجاه کس با وی فرود آمدند و بزخم تیر جگردوز ایشان را باز داشتند * نظم

بهر تیر کز شست شان شد روان * بپهلو درآمد یکی پهلوان

و محمد آزاد و علي شاه برادر او و توکل با ورچي هریک عرابهٔ از عرابهای مخالفان گرفته بیاوردند و هرسه را

در پیش حضرت صاحب قران کامگار بجای چپرها برهم بستند و الله داد با قوشون وفادار امداد رسیده او نیز پهلوی شیخ نورالدین پیاده شد و حسین ملک قوجین نیز با تغمکان برسید و فرود آمد و امیرزیرک جاکو نیز با قوشون خود بیامد و با ایشان موافقت کرد و قوشون قول با توغ و علم رسیده کورگه زدند و برغو کشیده سورن انداختند و استوی نیز با قوشون خود رسیده در عقب قوشون قول فرود آمد * * نظم *

* نهیب خروشیدن کوس جنگ *
* ز سر مغز مي برد و از روی رنگ *
* نفیر دلیران بر آمد باوج *
* بهر گوشه میرفت خون موج موج *

هرچند لشکر دشمن فوج فوج آمدند و حملهای پیاپی کرده کوششها نمودند بهادران ظفرپناه را که فرود آمده و سوکد امشي کرده تیر مي انداختند از جای نتوانستند جنبانید *

* بیت *

* ز بس قتل و زخم اندران دشت کین *
* تو گفتي که دریای خون شد زمین *
* ز بس کشتگان گرد بر گرد راه *
* چو بازار محشر شده حرب گاه *

خداداد حسیني که قنبل دست چپ بود از کونچه آغلن

که قنبل دست راست مخالف بود گذشته از پس پشت افتاد که در مقابل حضرت صاحب قران ایستاده جنگ میکرد درآمده بر ایشان تیر باران کردن گرفت و دران حال امیرزاده محمد سلطان با قوشونهای خاصه آراسته و مکمل بمدد رسید و از دست چپ حضرت صاحب قران درآمده بجنگ مشغول شدند و مجموع بهادران باتفاق حمله آوردند و بیکبار بر لشکر مخالف زدند و بزخم شمشیر آبدار و ضرب سنان آتش بار دست راست دشمن را منهزم گردانیدند و امیر حاجي سیف الدین را که قنبل دست راست بود ازان صعب ترحالتی افتاد چه دست چپ مخالف که قنبل ایشان امیرعیسی پی و بخشي خواجه بود غلبه کردند و ازوی گذشته اورا درمیان گرفتند و او نیزدل ازجان برداشته با تومان خود فرود آمد و چپرها پیش گرفته و سوکد امشي کرده بمدافعه و مقابله دشمنان دست جلادت برکشادند و چون کوه پای ثبات فشرده کوششهای مردانه نمودند و هرچند سپاه مخالف بمدد یکدیگر میرسیدند و به نیزه و شمشیر و سالیق حمله مي آوردند ایشان بزخم تیرهمه را باز مي گردانیدند *

* بیت *

ترنگ کمان کرده جانها ستوه * فشانش کنان تیربرهرگروه

تا جهانشاه بهادر با تومان خود از طرفی دیگر درآمد وبر

دشمنان حمله آورده جنگی عظیم درپیوست * * بیت *

* بر آشفته شیران کوپال گیر *
* فرو ریختند از دو سو تیغ و تیر *
* سنان چشمهٔ خون کشاده ز سنگ *
* برو رسته صد بیشه تیر خدنگ *
* خدنگی همه سرخ گل بار او *
* گل خون برآورده از خار او *
* همه باد پایان ز خون چون عقیق *
* شده تا نمد زین بخون درغریق *

و چون آن دو امیر صاحب تدبیر دل و شیر دشمن شکار کشور گیر پشت اتفاق بتقویت یکدیگر باز دادند قنبل دست چپ مخالف را که در مقابل بود منهزم گردانیدند و تمور خواجه آقبوغا نیز دست برد های دلاورانه نموده از میسره مخالف انچه برابر او بود براند و امیرزاده رستم عمر شیخ با تومان خود برق وار و صاعقه کردار بر اعداء زد و خرمن ثبات ایشان را سوزانیده بگریزانید و دران خرد سالی نام پدر نامدار را زنده گردانید * * شعر *

* ان السري اذا سري فبنفسه *

* وابن السري اذا سري اسراهما *

ویغلی بی بهرین که از مقربان وایچکیان توقتمش خان بود با بهادران لشکر خویش پیش رانده * * تظم *

ستایید خود را وگفتا منم * هزبری که در جنگ پیل افکنم
پلنگان درم بوسر کوهسار * نهنگان خورم برلب جوی بار
سنانم زپهلو درآید بناف * گزافی نمي گویم ایدك مصاف

وآواز برآورده عثمان بهادررا بمبارزت طلبید امیرعثمان را ازان لاف باد انگیزاو آتش حمیت زبانه زدوبی توقف *

* بیت *

* چوکوهی روان گشت برپشت باد *
* عجب بین که برباد کوه ایستاد *
* در آمد بمیدان چوسیلی بجوش *
* که از کوه در پستي آرد خروش *
* در آمد بناورد چالش کنان *
* بخون مخالف سگالش کنان *

چون عثمان بهادر باقوشون خود بایشان رسید از طرفین درهم آویختند و بی دریغ شمشیر وگرز و سالیق بر یکدیگر ریختند * * نظم *

* چنان درهم آویختند آن سپاه *
* که از گرد شد روي گیتي سیاه *
* زبس قتل روي زمین خون گرفت *

* فلک مانده زان چیره دستي شگفت *

عاقبة الامر از نیروي دولت قاهره عثمـــان بهادر غالب آمده مخالفان را مقهور گردانیده براند و دیگر امراء و بهادرانِ عساکر گردون مآثر هر کس در محل خود داد مردي و مردانگي داد ند و از میامن اقبال صاحب قران بی هَمال سپاه مخالف را بیکبارگي برهم شکسته همه را متفرق و پریشان ساختند و تو قتمش خان با شاهزادگان جوجي نژاد و امراء و نویینان پشت بهزیمت داده رو بگریز نهادند و بسیاري از لشکریان ایشان کشته شد * نظم *

* خداداد فرصت شهنشـــاه را *
* هزیمـــت درافتـــاد بدخواه را *
* زدشتي بسي خون وخوي ریختند *
* گرفتنـــد وکشتنـــد و آویختنـــد *
* پراز جوي(۱) خون گشت صحراودشت *
* سراسر زمیـــن سونشِ لعل گشت *
* بخون غرقه شد مرکبـــان را نعال *
* توگفتـــي مگردر شفـــق شد هلال *
* چوبر دشمنـــان شاه شد کامگار *
* شد از خرمي کارِ او چون نگار *

(۱) در دو نسخه بجاي جوي (موج) است *

* فرود آمد از بارهٔ خوش خرام *
* که[1] دید آنچه مقصود بودش بکام *
* بشکـــرِ خدا روي برخاک سود *
* که[2] پیـــروزي از داورِ پاك بود *
* چو کرد آفرین داورِ خویش را *
* بســـی سیـــم و زر داد درویش را *

شاهزادگان و امراء و نوینان زانوزده مراسم تهنیت بجاي آورده نثارها کردند و حضرت صاحبقران ایشان را کنار گرفته ستایش فرمود و رایتِ نصرت شعارازانجا نهضت نموده بفتح و فیروزي روان شد و چون کنار آب قوراي مخیم نزول همایون گشت عاطفت پادشاهانه تفقد احوال اعوان دولت نموده امیر شیخ نورالدین را که در جنگ جان سپاري کرده بود بمزید عنایت و تربیت اختصاص بخشید و پایه قدر او را بلند گردانیده اسپ و جامه زرد وز و کمر مرصع ارزاني داشت و صد هزار دینار کپکي او کلکا فرمود و دیگر امراء و بهادران که آثار شجاعت و جلادت بظهور رسانیده بودند همه را او کلکا داده بانواع نوازش خسروانه سرافراز گردانید

گفتار در ایلغار فرمودن حضرت صاحبقران از عقب توقتمش خان

(۱) (۲) هردو جا در بعض نسخ بجاي که (چو) دیده شد *

صاحب قران گیتي ستان اموال و غنایم که از اندازه بیرون درین فتح همایون حاصل آمده بود با اغرق بگذاشت و امیرزاده میرانشاه را که پیشتر از مصاف از اسپ خطا کرده بود و دست مبارکش آسیب کسری یافته در اغرق بگذاشت و امیر یادگار برلاس و امیر حاجي سیف الدین را پیش او باز داشت و لشکر اختیار کرده ایلغار فرمود و بتگامشي توقتمش خان روان گشت وبتعجیل تمام شب وروز در عقب او مي راند و چون بمعبر آتل رسید که آنرا گذار تورا تور گویند پسر اروس خان قویری چاق اُغلن را که ملازم حضرت صاحب قران بود و جمعي بهادران اوزبک که در سلک ملازمان موکب همایون منخرط بودند همراه کرد و اسباب پادشاهي آماده داشته بخلعت طلادوز و کمرزرین مشرف گردانید و از آب آتل بگذرانید و خاني الوس جوجي را باو تفویض فرمود * * بیت *

آوریدی جهان به تیغ فراز * بسرِ تازیانه دادی باز

گنج در حضرتش روانه شده * غارتِ تیغ و تازیانه شده

شاهزاده جوجي نژاد بر حسب فرموده بدانجانب رفت و بجمع آوردن سپاه پراگنده و ضبط الوس مشغول شد و عساکر گردون مآثر در پی دشمنان شتافته تا اوکک[1] برفتند و

(۱) در بعض نسخه بجای اوکک (الک) و در بعض (اوکل) است *

بسیاري ازیشان را بقتل آوردند و آن روز برگشتگان را ازین طرف ضرب شمشیر قاتل بود و ازان طرف آب خون خوار آتل بیشترایشان را گرفته اسیر کردند و اندکي ازیشان بعمدها خود را در آب انداختند و بآن طرف آتل گذشتند و توقتمش خان خاني را با خان و مان و هرچه داشت از پیـد او پنهـان بگذاشت و از بیم جان با معدودي چند بطرف بولر[1] بجنگلستان درآمد و از چنگال شیران دشمن شکن امان یافت و لشکرِ منصور ازین سوی آب تا بآن موضع رفتند که در یورش اول دشت ازان طرف آب بآنجا رسیده بودند و غارت کرده و آن موضع نزدیک است بظلمات و سپاه ظفرپناه این نوبت نیز بیشتر دشت قبچاق را غارت کردند * * نظم *

* نچندان غنیمـت بخسـرو رسیـد *
* که اندازهٔ آید آن را پدید *
* زسیـم وزرو قنـدز ولعـل ودر *
* منـازل کران تا کران گشتـه پر *
* غلامان تغمـاقي خوب روي *
* کنیـزان حورا وشِ مشـک بوي *
* وُشاقان موکب رويِ زود خیـز *
* بدیدار تازه برفتـار تیـز *

(١) در بعض نسخه بجاي بولر (بوکز) است *

* مواشي و انواع حيوان بسي *
* شمارِ جهاني چه داند كسي *

و اميرزاده ميرانشاه با امراء كه بكنار آب قوراى دراغرق مانده بودند تا اغرق را سر كرده در عقب بياورند در موضع يولوقلوق از وقلوق بموكب همايون ملحق شدند و چون دران سفر خجسته اثر اكثر شاهزادگان كرام و امراء عظام ظفر آسا ملازم ركاب مغلي بودند ملهم دولت ملاحظه رعايت جانب حزم در خاطر همايون انداخت و فرمان واجب الاذعان بصدور پيوست كه اميرزاده پيرمحمد عمر شيخ با شش هزار سوار بدارالملك شيراز معاودت نمايد و اميرشمس الدين عباس با سه هزار مرد و غياث الدين ترخان كه داخل تومان او بود بدارالسلطنة سمرقند شتابند ايشان برحسب فرموده روى توجه براه آوردند و چون از دربند گذشته باردبيل رسيدند از تبريز خبر آمد كه قرا يوسف تركمان با غلبه تركمانان كه باز جمع شده اند درحوالي آلهطاق است و عزيمت خوى دارد و اميرشمس الدين عباس و غياث الدين ترخان برقرار عازم سمرقند شدند و اميرزاده پيرمحمد با امراء خود مثل امير ابوسعيد برلاس و بكش و دولت خواجه و توكل بهادر در تبريز آمدند و سپاهى كه دران حوالي بودند تمام جمع گشتند و امراء شاهزاده ميرانشاه كه در تبريز مانده بودند بايشان

پیوستند و عرض سپاه دیده روی جلادت بقلع وقمع مخالفان نهادند و چون بخوي رسیدند تیزك و چالیق با لشکر ملحق شدند و درانجا خبر آمد که قراول قرا یوسف در قراداره است امیرزاده جوان بخت ایلغار فرمود و چون سایه وصول موکب کشور کشایش بر قراداره افتاد قراول قرا یوسف بگریخت و پیش او رفت که دربند ماهي بود و قرا یوسف را از استماع توجه عساکرگردون مآثر ارکان ثبات و قرار متزلزل شد و روی عجز و اضطرار بصوب هزیمت و فرار آورد و امیرزاده پیرمحمد در عقب او ایلغار فرمود و به بند ماهي راند و ملک عزالدین کرد با لشکرِ خود دران محل بموکب امیرزاده جوان بخت ملحق شد و شاهزاده مشارالیه امراء و لشکریان را از عقب قرا یوسف بفرستاد و دو سه منزل ازپی ایشان رفته فرود آمد و امراء تا اونیك برفتند و چون قرا یوسف را نیافتند باز گشتند و امیرزاده پیرمحمد ازانجا مراجعت نموده از تبریز گذشته بسلطانیه آمد و خافزاده او را طوي داده خلعت پوشانید وبجانب شیراز روان شد *

گفتار در تاخت فرمودن صاحب قران مظفرلوا دست راست الوس جوجي و ولایت روس را

همت عالي نهمت صاحب قران گیتي ستان که درهر

امری جز بغایت قصوی آن رضا نداد ي بعد از شکستن و راندن توقتمش خان و قتل و قهر سپاه و لشکریان او خواست که مجموع آن ممالک و ولایت را در حوزه تسخیر و تصرف آورد و تمام اقوام و احشام آن حدود و نواحي را مقهور و مستاصل سازد بقصد الوس دست راست جوجي خان بجانب آب اوزي دران دشت بی پایان روان شد و امیر عثمان را بقراولی تعین فرمود و اوقلاوز گرفته روی جلادت براه نهاد و چون بآب اوزي رسید در موضع منکرمن بیگ یارق آغلن را و بعضی الوس اوزبك (۱) که درانجا بودند تالان کرد و اکثر ایشان را در تحت ضبط آورد چنانچه اندکی یك سواره جان بیرون توانستند برد و باش تیمور اوغلن و اقتاد گریخته و از آب اوزي گذشته بالوس هرمدای که دشمن ایشان بودند در آمدند وحال ایشان آنجا از غارت و اسر بدتر شد و ازانجا تومان اقتاد فرار جسته بروم رفتند و در صحاري اسریقه ساکن شدند والحالة هذه هنوز آنجا اند و چون حضرت صاحب قران از آب اوزي باز گشت بسعادت و اقبال آهنگ روس فرمود عساکر گردون مآثر بیگ یارق را دگرباره بکنار آب تن در پیچیدند از پیش آب خونخوار داشتند و از عقب لشکر جرار و بقراسو که از شهرهای روس

(۱) در بعض نسخ بجاي یك (اوزبك) است *

است رسیده تمام آنرا از اندرون شهر و بیرون غارت کردند بیگ یارق اغلن بغایت عاجز و بیچاره گشت و از سر ضرورت و اضطرار اهل و اولاد خود را در چنگال بلا رها کرده با یک پسر بگریخت و از میان ایشان بیرون رفت و سپاه ظفرپناه زن و فرزند و متعلقان او را مجموع پیش حضرت صاحب قران آوردند و آن حضرت جهت ایشان خرگاه و خیام تعین نمود و انواع رعایت فرمود و از چهار پایان و اقمشه و اجناس و هرگونه تجملات بسی اسباب ارزانی داشته خوشدل و آسوده خاطر از عقب بیگ یارق اغلن بفرستاد و امیرزاده میرانشاه و جهانشاه بهادر و دیگر امراء تومان و هزاره با لشکریان باز گشته بطرف برنغار الوس جوجي دیگر باره تاخت کردند و بایشان رسیده بیگ خواجه و دیگر امراء را با تمام الوس او نقول بقتل و اسر و غارت دمار از روزگار ایشان برآوردند و شهر سرای[1] و اوروس جوق را نیز غارت کردند و تمامي الوس و ولایات را در تحت تصرف آوردند و مال و منال فزون از حد و تخمین وهم و خیال ضمیمه دیگر غنیمتها گشت و گله و رمه بیحساب گرفتند و زنان و دختران صاحب جمال اسیر کردند * نظم *

* گرفته لشکر سلطان آفاق *

---

(۱) در بعض نسخه بجاي شهرسراي (ازروس) دیده شد *

* بسی مه پیکران از دشت قبچاق *
* پری وش دختـــــرانِ سرو بالا *
* ظریف و چابک و دلبند و رعنا *

حضرت صاحب قران بجانب مسکوکه هم از شهرهای روس است نهضت فرمود و آنجا رسیده سپاه ظفرپناه تمام آن ولایت را از شهر و بیرون بتاختند و مجموع امراء آنجا را منکوب و مخذول ساختند * * بیت *

بنیروي بازوي شمشیر تیز * برآورده از روسیان رستخیز
زبس روسي برهم انداخته * شده دشت و کوهی برافراخته
و غنیمت بسیار بدست لشکریان افتاد * * نظم *

* نه چندان گرانمایه در کار بود *
* که آنرا شمـــاري پدیدار بود *
* زرِ کاني و نقـــرهٔ زیبقـــي *
که مهتاب را داد بي رونقـــي *
* ز کتّان و انطـــاکي خانه باف *
* زده کوهه بر کوهه چـــون کوه قاف *
* به خروارها قنـــدِ تیـــغ دار *
* سمورِ سیه نیز بیـــش از شمـــار *
* زقاقم نه چندان فروبسته بغـــد *
* که تقریر آن کرد شاید که چنـــد *

* وشق تیغهای شبستان فروز *
* چو خالِ شب افتاده برروی روز *
* فروزنده سنجاب و روباه لعل *
* همان کره اسپان نادیده نعل *
* جز این مایها نیز بسیار گنج *
* که آید ضمیر از شمارش برنج *

ورای این نفایس و اجناس امیرزاده محمد سلطان نیز جمیع اقوام قبونجي قراول را غارت کرد و دیگر اقوام وطوایف مخالف نیز مثل قوم کوربقا و بیرلان و یورکون و گلچي که ازبیم لشکر منصور در بیابان متحیر و سرگردان مي گشتند همه را دریافته غارت کردند و اموال و اسباب فراوان غنیمت گرفتند و زنان و فرزندان ایشانرا اسیرکرده بیاوردند * بیت *

* چه گویم زان پري رویان روسي *
* چو گل آگنده درکتّان روسي *

صاحب قران سپهر اقتدار غجرجي گرفته ازانجا متوجه طرف یال جمکین شد و چون بحصار آزاق رسید امیرزاده میرانشاه و لشکری که با او بود کنار آب تن گرفته و دشمنان را تاراج کرده درانجا بموکب همایون پیوست و یرلیغ لازم الاتباع نفاذ یافت و در آزاق مسلمانان را از میان غیر ملت جدا

ساخته رها کردند و تمام بی دینان را به تیغ جهاد بگذرانیدند و خانهای ایشان را غارت کرده آتش زدند و مصداق کم من قریة اهلکنا ها بظهور آمد *

گفتار در ایلغار فرمودن حضرت صاحبقران بجانب چرکس

رایت نصرت شعار از انجا نهضت نموده بصوب قوبان روان شد چرکسان علف زارها که میان آزاق و قوبان است سوخته بودند و بدان سبب بسیاری از چهارپایان عساکر منصور دران راه تلف شد و قریب هفت و هشت روز از بی علفی تشویش کشیدند و از آب و گل بسیار گذشته بقومان رسیدند و چند روزی دران مرحله توقف افتاد حضرت صاحبقران گیتی ستان امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده میرانشاه و امیرجهان شاه و دیگر امراء را بجانب چرکس فرستاد و مبالغه فرمود که هرچند زود تر آن ولایت را تسخیر کرده مراجعت نمایند شاهزادگان و امراء برحسب فرموده ایلغار کردند و بتعجیل تمام بآن ولایت شتافته از میامن تایید آسمانی و فر دولت حضرت صاحب قرانی مجموع الوس چرکس را بدست تسلط و استیلاء تاراج کرده غنایم بسیار گرفتند و بسعادت و اقبال بسلامت ازانجا معاودت نموده بشرف بساط بوس استسعاد یافتند *

گفتار در توجه موکب گردون شکوه بجانب البرز کوه

چون خاطر خطیر صاحب قران جهانگیر از مهمات ولایت روس و چرکس به پرداخت با تمامی عساکر گردون مآثر بصوب البرز کوه بازگشت ودرین اثنا شحنه غیرت و حمیت پادشاهانه بواسطه تهمتی که در واقع حقیقتی نداشت بقتل امیر عثمان عباس فرمان داد وچنان سروری بسبب افساد جمعی مفسدان فتّان از پای درآمد ولا مرد لقضاء الله ورایت کشورکشای به نیت غزا متوجه بوری برد ی وبراقن شد که حاکم قوم آس بود ودران طریق جنگلها بود درختان را انداخته وراه ساخته امیر حاجي سیف الدین را با اغرق بگذاشت وبقصد جهاد بالبرز کوه برآمد ودر قلعهای کوه و درهای محکم با مخالفان دین محاربه بسیار کرد ودر جمیع مواقف سپاه ظفرقرین بروفق میعاد وان جندنا لهم الغالبون مظفر آمدند وبسیاری ازان بی دینان را بتیغ جهاد گذرانیده بآتش جهنم پس المهاد فرستادند و قلعهای ایشانرا خراب ساختند غنیمت بی شمار از اموال کفار فتوح روزگار لشکر نصرت شعار گشت و ازانجا مظفر و منصور با مساعي مشکورو غنایم نا محصور بازگشته باردوی همایون نزول فرمود وامیر حاجي سیف الدین که در اغرق

ماندہ بود ترتیب طوی کردہ جشنی خسروانہ برآراست *

* نظم *

* زدہ بارگاهی بریشم طناب *
* ستونش زر و میخش از سیم ناب *
* بگوهر بیاراستہ تخت زر *
* نشستہ برو خسرو تاجور *
* سرانِ جهان جملہ در پیش گاہ *
* سر افگندہ در سایۂ یک کلاہ *
* کمر در کمر تاجدارانِ دهر *
* بہ پیشِ جهانجوی پیروز بهر *
* نخستین زجلاب نوشین سرشت *
* زمین گشت چون حوضهای بهشت *
* نهادند خوان آن گهی بیدریغ *
* گراینده شد گرد عنبر بمیغ *
* زهرنعمتی کاید اندر شمار *
* فرو ریختہ کوهی از هر کنار *
* خورشهای الوان زهر گونہ بیش *
* بخوانهای زرین نهادند پیش *
* چو خوردند چندانکه آمد پسند *
* زجام و صراحی کشادند بند *

* مي ناب خوردند با بانگ رود *
* زگردون گذشته صدای سرود *
* یکی هفته از خرمي یافت بهر *
* بر آسود با پهلوانان دهر *
* دگر هفته روزی پسندیده جست *
* کزو فال فیروزي آید درست *
* بفرمود تا کوس بنواختند *
* برفتن علمها بر افراختند *

گفتار در توجه حضرت صاحب قران بقلعه کولا و طاؤس و غیر آن

حضرت صاحب قران باز اغرق را گذاشته از آنجا متوجه قلعهٔ کولا و طاؤس شد و ایشان نیز از طوایف ساکنان البرز کوه بودند و سکان آنجا را قلعهای و حصارهای محکم بربالای کوه بود وراههای بغایت دشوار داشت از بس بلندي بمرتبه که نگرنده را چشم خیره ماندی وکلاه از سر افتادی بتخصیص قلعه طاوس که در سیومین کمر کوهی رفیع واقع بود چون آشیانه جانوری وارتفاعش بحدی که تیر پرتاب بآن نمیرسید عقل تسخیر آن از قبیل محالات مي دانست و وهم کشودن آن بهیچ وجه تصور نمي توانست صاحب قران کامگار جماعتی را از قبیله تکریت که در عساکر منصور بودند و ایشان

درکوه روی بحیثیتی چست و چالاک می باشند که هر جا که
نخچیر توانند رفت بروند طلب فرمود و به تفتیش و تفحص
راههای آن قلعه فرمان داد ایشان برحسب فرموده بجست
وجوی محل برآمدن و فرود آمدن آن کوه مشغول شدند
و هرچند بگشتند و احتیاط نمودند اصلا طریقی که بآن قلعه
توان رسید نیافتند رای مشکل کشای آن حضرت پرتو اندیشه
بران کار فرو بسته انداخت وبعد از امعان نظر بفرمود تا چند
نردبان بلند بساختند و بر یکدیگر پیوند کردند و برکمر اولین
نهاده جمعی بهادران ببالا برآمدند و نردبان را برکشیده بر
کمر دومین نهادند و ببالا برآمدند وباز برکشیده برکمر سیومین
نهادند که قلعه در آنجا بود و آن شیر مردان دلاور دل از جان
بریده و شمشیر کشیده از پی یکدیگر به نردبان برآمدند
و گروهی دیگر از دلاوران جان باز دست از سر شسته و دل
از جان برداشته در بالای کوه طنابها برمیان بستند و سرهای
طناب بر قله کوه مستحکم گردانیده با تیغهای آبدار آتش
بار تا برابر قلعه فرود آمدند و هر دو گروه باتفاق از زیر و بالا
حمله می آوردند و هرچند که از قلعه تیر و سنگ می انداختند
و بهادران بدرجه شهادت فایز می شدند دیگر دلاوران
دین دار از فر دولت صاحب قران کامکار روی جلادت بآن
کار می نهادند *

* بیت *

* حسن عالم سوز او چند انکه عاشق مي کشد *

* زمرهٔ دیگر بعشق از غیب سربر مي کنند *

اهل قلعه چون آفت سماوی وارضي از فراز و نشیب هابط وصاعد یافتند مضطر و سراسیمه گشتند و بهادران سپاه ظفر پناه آن قلعه را باین نوع مسخر گردانیدند و بسیاري از قوم ارکون که درانجا بودند بقتل آوردند * * نظم *

* روان شد یکی چشمهٔ خون زکوه *

* بفرمان سلطان توران گروه *

* غلط شاه توران وایران همه *

* که عدلش شبان بود و عالم رمه *

وکولاو طاوس را که سرداران قلعه بودند دستگیر کرده از پای درآوردند وراایت نصرت شعار ازانجا نهضت نموده متوجه قلعه پولاد شد که اوترکو که از عظماء امراء الوس جوجي بود پناه بآنجا برده بود ودر اثنای راه در موضع بلقان[1] یک روز توقف نمود دران جا چندان عسل بود که لشکریان هرچند خواستند برداشتند و ازآنجا کوچ کرده بسعادت واقبال روان شد وازبرای الزام حجت مکتوبي بپولاد نوشت ومضمون برادر اوترکو پیش اوفرستاد محصل کتابت و رسالت آنکه اوترکو را که التجا بتوآورده است

(۱) در دو کتاب بجای بلقان (بلقا) است بی نون *

بفرست و اگر نه با لشکر بی شمار همه شیران دشمن شکار میآیم
و چون مکتوب بپولاد رسید از سر استظهاری که بحصانت حصار
خویش داشت در جواب گفت که قلعه محکم دارم و اسباب
جنگ آماده است و اوترکو پناه بمن آورده تا جان در تن
باشد اورا نسپارم و تا توانم اورا محافظت نموده نگاه دارم
و چون آن جواب بحضرت صاحب قران رسید شعله حمیت
پادشاهانه برافروخت و در راه آن جنگلی سخت بود چنانچه
از کثرت اشجار و تشابک اغصان باد چابک نهاد ازانجا
افتان و خیزان گذار کردی امر عالی صدور یافت و عساکر
گردون مآثر سه فرسنگ جنگل بریده راه ساختند و رایت
عزم برافراختند چون بدانجا رسیدند قلعه او در دره بود
بغایت سخت و مردم آنجا راه دره را گرفته بودند و دل از
جان برداشته فدائی وار بجنگ مشغول شدند سپاه نصرت
پناه بعد از کوشش بسیار برایشان ظفر یافتند و قلعه را کشوده
بسیاری ازان گمراهان را بتیغ جهاد بگذرانیدند و اوترکو
گریخته بدرهای کوه البرز بدررفت و لشکر منصورخان ومان
ایشانرا غارت کرده آتش زدند و اولجه بسیار و غنیمت
بیشمار گرفتند درین اثنا شخصی خبر آورد که سه فوج از
مردم بی دین گریخته بکمرکوه برآمده اند و استاده حضرت
صاحب قران متوجه ایشان گشت و عساکر گردون مآثر

جنگ کرده ایشان را بگرفتند و تمام آن دوزخیان را بآتش بسوختند واز برنغار امیرزاده میرانشاه خبر فرستاد که اوترکو را درپی کرده ایم و درمیان کوهستان البرز بموضع اباسه درآمده صاحب قران سپهر اقتدار بسعادت و اقبال سوار شد واز عقبها و درهای کوه البرز گذشته در اباسه نزول فرمود ودران محل اوترکو را گرفته وبسته بدرگاه عالم پناه آوردند فرمان جهان مطاع صدور یافت که او را بند نهاده محبوس گردانند و لشکر منصور بسیاری از مردم آن نواحي را غارت کرده در ظل رایت نصرت شعار باز گشتند و باردوي همایون پیوستند *

* بیت *

شکوه سپاهش به تیغ نبرد * بر آورده از کوه البرز گرد

و صاحب قران کامگار با تمامي عساکر نصرت شعار چند روز درپاش طاق و حوالي آن توقف فرمود *

گفتار در توجه حضرت صاحب قران باجود بسمسم و قلاع کفار که دران جانب بود

صاحب قران ممالک ستان با عساکر فیروزي نشان ایلغار کرده متوجه سمسم شد و چون بسعادت و اقبال آنجا رسید تمامي آن الوس را بفر دولت روز افزون مسخر گردانید و محمد غیورخان کمر مطاوعت و انقیاد برمیان جان بسته با ایل خود در پایه سریر اعلی حاضر آمد و بشرف بساط بوس

مراقب گشته در سلك بندگان درگاه انخراط یافت و جمعی دیگر از اهل ولایت گریخته بودند و پناه بکوه برده و بجایهای سخت در آمده که پیاده بدشواری آنجا توانستی رفت حضرت صاحب قران بنفس مبارک متوجه ایشان شد و بآن کوهها برآمده سپاه ظفرپناه دست جلادت بجنگ برکشادند و مجموع آن قلاع را مسخر گردانیدند و باشارت قهرمان قهرمردمان آنجارا بسته ازکوه بیندا ختند و دران کوهستان (۱) بسی ولایات را بگرفتند و در تضاعیف آن مواقف بسی محل بود که فرود آمدن ازان نه سوارهٔ متمشي میشد و نه پیاده بلکه خود را رها مي بایست کرد که لغزیده بشیب آیند و آن خدیو موید دین دار از غایت شغف باحراز فضیلت جهاد بنفس مبارک مرتکب آن اهوال و اخطار میشد * نظم *

* هزار آفرین از جهان آفرین *
* بران شاه با دانش و داد و دین *
* که قصدی نبودش ز تیغ آختن *
* بجز رایت ملت افراختن *

و در مواضعی که از غایت ارتفاع وهم از عروج بران قاصر آمدی بقوت دولت جهانگیر و حسن رای و تدبیر مخالفان را مقهور و اسیر کرد و قلعها را بحیز تسخیر درآورد و یک دو

(۱) در دو کتاب بجای کوهستان (کوهسار) است *

روز آتش قهر چنان برافروخت که تر و خشک آن درهم سوخت و مجموع کلیساها و بتخانهای ایشان را خراب و ویران گردانید و ازانجا فرود آمده دامن کوه اوهر را تاخت فرمود و لشکریانرا غنیمت بسیار بدست افتاد و ازانجا بازگشته بجانب بیش کنت روان شد و آن ولایت را بانوار عدل و احسان و آثار مکرمت و امتنان آذین بست و اهالی آن مواضع که پیشتر ازین آمده بودند و انقیاد نموده سیورغال یافتند و ملحوظ نظر عنایت گشته از خوف و هراس ایمن شدند و فرمان قضا جریان بنفاذ پیوست که لشکریان اصلا متعرض ایشان نشوند و بکم و بیش زبان نرسانند تا عالمیان را معلوم گردد که هرچه از نیك و بد بمردم میرسد جزا و سزای اعمال و افعال ایشان است چنانچه از فحوای نص من عمل صالحا فلنفسه و من اساء فعلیها مستفاد میشود و حضرت صاحب قران ازانجا گذشته بر ولایت جوتورقزاق تاخت آورد و مجاهدان سپاه ظفرپناه تمام گمراهان که دران کوههای بزرگ نشست داشتند طعمه تیغ فساد سوز گردانیده ایل جوتور قزاق را تاراج کردند و اموال و غنایم بسیار درحیز حصول آمد و عسل فراوان نیز برداشتند و ازانجا بموضع بوغازقم رسیده دران محل قشلاق فرمود و تمامی اهالی ولایت ممقتو وقازی قوموق از سر اذعان

و مطاوعت بهای انقیاد و متابعت بدرگاه عالم پناه آمدند و مراسم بندگي و طاعت گزاري بجای آورده بعنایت و عاطفت پادشاهانه سرافراز گشتند و درمیان جزایر بسی مواضع بود که مردم آنجا برآب اعتماد کرده آنرا حصار خود ساخته بودند و در اظهار شعار خدمتگاري و فرمان برداري تهاون و تقصیر مي نمودند و ایشان را بالیق جزای مي گفتند یعني ماهي گیران حضرت صاحب قران جهت استیصال ایشان جمعی را بایلغار فرستاد و چون زمستان بود و آبها مقدار دو گز و زیادت یخ بسته * * بیت *

* بفرمانِ شه بر سرِ آب گیر *
* زپشتِ(۱) کمانها روان گشت تیر *
* ز پرنده پیکان بران روی یخ *
* تبه شد سپاهي چو مور و ملخ *

دلاوران بر روی یخ گذشته تمامي آن جزایر را بتاختند و در حوزه تسخیر و تصرف آورده ایشانرا بغارتید ند و اسیر گرفتند و مظفر و منصور مراجعت نموده بمعسکر همایون پیوستند *

گفتار در تاخت فرمودن حضرت صاحبقران مظفرلوا حاجي ترخان وسرای را

چون عمر تابان از بندگان حضرت صاحب قران که بر

(۱) در بعض نسخ بجای پشتِ (شستِ) معاینه افتاد *

حسب فرمان بضبط حاجي ترخان مشغول بود از محمدی کلان تر آنجا آثار مخالفت تفرّس نمود و صورت حال عرضه داشت پایه سریر اعلی گردانید رای عالي تخریب و استیصال حاجي ترخان و سرای را وجهۀ همت بلند جناب ساخته در اغرق امیرزاده محمد سلطان و امیرزاده میرانشاه و امیر حاجي سیف الدین و دیگر امراء را بگذاشت و بنفس مبارک ایلغار فرمود و آن زمستان بغایت سرد بود و برف بسیار *

* نظم *

* تاب سرما که برد ز آتش تاب *
* آب را تیـــغ و تیـــغ را گرداب *
* کوه قاقم زمیـــن حواصل پوش *
* چرخ سنجـاب درکشیـــده بدوش *

عساکر گردون مآثر برف کوفته روان شدند و حاجي ترخان برکنار آب آتل واقع است حصار او را متصل بآب از کنار آن نهر کشیده اند تا باز بآب رسیده چنانچه از یک جانب شهر آب بجای حصار است و چون زمستان درانجا یخ بنوعی مي بندد که سطح آب حکم بسیط خاک میگیرد برلب آب از پارهای یخ بجای خشت و گل دیواری بنیاد مي نهند و شب هنگام آب بران مي پاشند تا مجموع برهم بسته یک لخت میشود و باین طریقه بلند ساخته حصار شهر را بآن دیوار یکپاره از یخ

مکمل میگردانند و دروازه می نشانند والحق این وضعی غریب است ازین جهت ثبت افتاد القصه حضرت صاحبقران چون بنزدیك حاجي ترخان رسید صبحگاهی با اندك نفری از خواص پیش از سپاه بحاجي ترخان راند و محمدي حاکم آنجا بضرورت باستقبال بیرون آمد و آن حضرت اورا با امیرزاده پیر محمد و امیرجهانشاه و امیرشیخ نورالدین و تمور خواجه آقبوغا با لشکری بطرف سرای فرستاد و حضرت صاحب قران بحاجي ترخان درآمد وبعد از حوالهٔ مال امانی و تحصیل آن هرچه درانجا بود از صامت و و ناطق عرضهٔ تاراج گشت و شاهزاده مشارالیه با امراء از آب آتل بر روی یخ بگذشتند و برحسب فرمان محمدي را بزیر یخ فرستادند و طعمهٔ ماهیان شد و سپاه ظفرپناه سرای را بگرفتند وآتش زده بسوختند واحشام وصحرانشینان آن نواحي را مجموع غارت کرده براندند وبیاوردند وخراب کردن سراي انتقام جسارتی بود که لشکر دشت درتخریب زنجیر سرای نموده بودند چه در زمانی که حضرت صاحب‌قران بتسخیر فارس و عراق مشغول بود ایشان ماوراء النهررا خالي یافته تاخت کردند و سرای قزان سلطان خانرا که بزنجیر سراي مشهور است خراب کردند لاجرم سرای بدین گونه زیروزبر گشت * * مصرع *

* کلوخ انداز را پاداش سنگ است *

و تمام اهالی حاجي ترخان را کوچانیده شهررا آتش زدند و شاه عالم پناه با سپاه بقشلاق معاودت نمود و چون بواسطه شدت سرما و سورت برودت هوا ضعف و فتور بحال لشکر منصور راه یافته بود و بیشتر چهارپایان ایشان تلف شده و تنگي و غلا بمرتبه رسیده که یکمن ارزن به هفتاد دینار کپکي و یك کله گاو بصد دینار و یک سرگوسفند بدویست و پنجاه دینار یافت نمیشد مرحمت پادشاهانه غنایم حاجي ترخان و سرای را از غلات و اموال و انواع فتوحات که آورده بودند بر لشکریان ارزاني داشت و تواجیان برایشان قسمت کردند و بعضي پیادگان سوار شدند *

* بیت *

چو دریای رحمت درآمد بموج * سر حال لشکر برآمد باوج

گفتار در مراجعت فرمودن حضرت صاحب قران بني همال از دشت قبچاق و بلاد شمال

چون تمام ممالك دشت خزر و دست راست و دست چپ الوس جوجي و سایر بلاد شمال بحوزه تسخیر و تصرف درآمد و عساکر گردون مآثر بلاد و مواضع آن قطر و نواحي را از اولك (۱) و ماجر و روس و چرکس و باشقرد و مکس و بال جیمکین

(۱) در دو نسخه بجاي اولك (اوکك) و در بعضي (اوکل) و در بعض (اوکلك) دیده شد *

و قرم و ازاق و قوپان والان با مجموع توابع ضمایم آن تاخت
کرده آثار کمال تسلط و استیلاء بظهور رسانیدند و از دشمنان
انچه زنده مانده بودند آواره و سرگردان و متفرق و بي
خان و مان گشتند حضرت صاحب قران گیتي ستان در اوایل
بهار سنه (ثمان و سبعمایة) موافق سیچقان ئیل از قشلاق
بوغاز قم بسعادت و اقبال نهضت فرموده بصوب دربند
و آذربیجان روان شد * بیت *

سرانِ سپه رایت افراختند * روارو بعالم درانداختند
تو گفتي که گیتي کران تا کران * بجوش آمد از عزم صاحبقران
ز لشکر که عرضش بفرسنگ بود * بیابان به نخچیر بر تنگ بود
و چون از آب ترک برروی یخ عبور نموده بموضع ترقي
رسیدند صاحب قران کامگار از اغرق جدا شده لشکر ظفر قرین
را ترتیب داد و به نیت غزا متوجه اشکوچه شد و بعد از
وصول سپاه نصرت پناه اشکوچه را درمیان گرفته فرود آمدند
و لشکریان باطراف و جوانب بغارت و تاراج شتافتند درین
اثنا شوقل از قازي قوموق و او هر با سه هزار مرد بمدد اهل
اشکوچه مي آمدند با آنکه ایشانرا پیش ازین عادت بود
که پیوسته با کفارِ آن مواضع غزا کردندي قراول دست
راست از آمدنِ ایشان خبر یافت و بعز عرض همایون رسانید
حضرت صاحب قران * بیت *

درآمد بزین چون یکی اژدها * سر بارگي کرده بروی رها
نه اسپی عقابي برانگیخته * نه تیغی نهنگي در آویخته
وبا پانصد سوار مکمل گزیده پیش ایشان بازرفت و ایشان
درپس پشته فرود آمده بودند واسپان بعلف رها کرده
آنحضرت بنفس مبارک تنها ببالای پشته برآمده احتیاط
فرمود و بتعجیل فرود آمده سپاه ظفرپناه را آگاهي داد
دلاوران برایشان تاختند وبیشتررا به تیغ گذرانیده بنیاد
شان براندا ختند و مبشر (۱) بها دربشوقل رسید واوازبیم جان
بکوهی برآمد دلاور نامدار بیک (۲) چوبهٔ تیرد شمن شکار او را
ازان بالا بغلطانید * بیت *

* چنانش دودر کرد پیکان تیز *
* که کرد از قفس مرغ جانش گریز *

سرش بخنجرکین بریده بحضرت صاحب قران آورد * بیت *
هر سر که ازو بتافت گردن * آورد برش زمانه بی تن
وبعضی را ازیشان دستگیر کرده زنده بیاوردند صاحب
قران کامیاب بزبان عتاب ازایشان سوال فرمود که شما پیش

---

(۱) در دو کتاب بجای - ومبشربها دربشوقل رسید - (مصراع * مبشربها دربشوقل رسید *) (۲) همچنین دران دو کتاب بجای بیک چوبهٔ تیرد شمن شکار - (مصراع * بیک چوبهٔ تیرد شمن شکار *) دیده شد *

ازین بشعار اسلام مشرف شده دایما با کفار محاربه میگردید
اکنون چه شد که ازان برگشته بمعاونت ایشان می آمدید
مجموع بخطای خود معترف شدند و ببدی کار خود اقرار
نمودند و زبان مسکنت و انکسار باعتذار و استغفار بر کشاده
زنهار خواستند مراحم پادشاهانه شامل حال ایشان گشت
و رقم عفو برجرایم شان کشیده همه را بخلعت و انعام
نوازش فرمود و رخصت داد که بمحل خود باز گردند و
کلانتران و بزرگان خود را پیغام رسانند که اگر در راه دین
صادق دم و ثابت قدم اند بی توقف بیایند و از فعل قبیح
خود انابت نمایند تا همه را بعنایت و تربیت سرافراز
گردانیده ولایت برشما مقرر داریم و چون حضرت صاحب
قران بمعسکر ظفرقرین معاودت فرمود عساکر گردون مآثر
اشکوجه را به نیروی دولت قاهره بگرفتند و تمام آن بی
دینان را به تیغ جهاد بگذرانیدند و از کشته پشتها ساختند و
مجموع ولایتش را تاخت کردند درین اثنا کلانتران قازی
قوموق و او هر باقضات و اکابر آنجا بدرگاه عالم پناه آمدند
و بزلت و گناه خود اعتراف نموده به تمهید معذرت و انابت
مشغول شدند و مراسم بندگی و وظایف خدمتکاری بجای
آوردند حضرت صاحب قران زلال عفو را بشستن نقوش
سیئات ایشان افاضت فرموده پرتو نیر عاطفت خسروانه

بر احوال همه انداخت وبانواع عوارف وعواطف از خلعت های فاخر وجامهای زربفت وکمر و شمشیرزرواسپان تازي بنواخت ونصیحت فرمود که برقرار سابق باید که همواره با مخالفان دین غزا کنید و در تقویت اسلام شمشیر انتقام از نیام کشیده دارید ونص قاطع وجاهدوا فی سبیل الله نصب العین ضمیر داشته وفحوای اقتلوهم حیث ثقفتموهم را بر لوح خاطر نگاشته بهیچ حال از احراز آن فضیلت تغافل وتکاسل روا ندارید وولایت برایشان مقرر داشته یرلیغها داد وبازگردانید وازانجا بسعادت واقبال نهضت فرموده روی توجه بقلعه نرکس آورد وبعد از وصول آنرا بجنگ مسخر گردانیده لشکریان نصرت نشان گمراهان آنجارا طعمه شمشیر غزا ساختند وقلعه را غارتیده با زمین هموار کردند واز بی دینان گروهی انبوه بکمرها وغارهای کوه درآمده بودند وبسوراخها وشکافها که درمیان جای کوههای بلند بود پناه برده صاحب قران کامگار عنان مکنت واقتدار بجانب استیصال ایشان معطوف داشت وبقلع وقمع ایشان فرمان داد جمعي دلاوران جانباز باهبه وساز جنگ * مصراع *

* همه شیرافگن ونهنگ آهنگ *

درصندوقها نشستند وایشانرا ازبالای کوهها تابرابر کمرها وسوراخها که آن گمراهان درآنجا تحصن داشتند فروگذاشتند

و بزخم نیزه و تیر دمار از روزگار آن مخاذیل و مدابیر بر آوردند و بهمین طریق مجموع بی دینان که به بلند جایهای منیع متحصن شده بودند همه را مسخر گردانیدند و اموال و اسباب ایشان را قلیل و کثیر و جلیل و حقیر بغارتیدند فقطع دابر القوم الذین ظلموا الحمد لله رب العالمین و حصار میکا و حصار بالو و حصار درکلو را نیز بقهر و غلبه بکشادند و با زمین هموار ساخته بود و نابودش بباد نهب و تاراج بر دادند و ازانجا باقبال و سعادت سالم و غانم با غرق همایون معاودت نمودند اجر جزیل جهاد در دیوان مثوبات مثبت و سپاه ظفر پناه ازکثرت غنیمت در عین غنا و ثروت و چون تمامي قلاع و ولایات پشت البرز کوه که بجانب شمال داشت بعون تایید آسماني و فراقبال صاحب قراني بحوزه تسخیر در آمد و از خبث وجود کفار و مخالفانِ دین پاک شد رایت نصرت آیت بفتح و فیروزي روان گشت *

* نظم *

در آمد بزین شاه گیتي نورد * زهامون بگردون برآورد گرد
درای شتر خواست ازکوچ گاه * سر آهنگ لشکر در آمد براه
گلوی هوا در کشید ای شگفت * بضیق النفس کام گیتي گرفت
ز رنگین علمهای گوهر نگار * همه روی صحرا شده نوبهار

عساکر فیروزي شعار شادمان و بختیار هریك را پنج شش

سرو قد گلعذار در کنار و غـــایم بسیار فتوح روزگار بعرابها میرفتند * * بیت *

همه شادي کنان و باده گُسار * نقد مقصود شان تمام عیـــار و مجموع اهالي ولایت زره گران موکب همایون را بقـــدم اطاعت و انقیاد استقبال نمودند و زره و جوشن بسیار پیشکش کردند و عاطفت خسروانه ایشان را بصنوف نوازش اختصاص بخشید و ایل قیتاغ نیز مطیع شده امان جستند و مرحمت بی دریغ شامل حال ایشان نیز گشت و صاحب قران گیتي ستان درضمان عون و عنایت رحیم رحمان از دربند باکوعبور نموده بعمارت واستحکام قلعهٔ آنجا امر فرمود و برحسب فرموده کاربند شدند و طنطنه بشارتِ مراجعت حضرت صاحب قران در جهان افتاد * * نظم *

بهرشهری از شادي فتح شاه * بشارت بران بر گرفتند راه بشکرانه رایت برافراختند * بهر کشوری جشنها ساختند و والي شروانات شیخ ابراهیم که درین سفر ملازم رکاب همایون بود چند روز پیشتر رخصت خواسته بشابران آمده بود و به ترتیب و تهیه اسباب ترغو و ساوري مشغول شده و چون رایت ظفرپیکر آنجا رسید باقامت رسم ساوري وظایف خدمتکاري بتقدیم رسانید و حضرت صاحب قران ازانجا نهضت فرموده بعد ازطی منازل از شماخي گذشته

لب آب کرمخیم نزول فرخنده گشت * * بیت *

* سرا پردهٔ شاه گیتی پناه *

* کشیدند بر اوج خورشید و ماه *

و دران محل شیخ ابراهیم طوي مناسب ترتیب کرد و پیشکشهای فراخور کشید و مراسم نیکوبندگي چنانکه پیرسته وارِ آن سعادت مند دولت یار بود اقامت نمود لاجرم عواطف پادشاهانه اورا بانعامات بیکرانه مخصوص فرمود و بخلعت خاص و کمر مرصع بلند پایه و سرافراز گردانید و اعیان خواص و نزدیکانش را نیز بخلعتهای فراخور بنواخت و شروانات را با توابع برقراربرو مقرر داشت و فرمود که دربندرا نیکو محافظت نموده از سرحد باخبر باشد و وصاحب قران جهان ستان ممالك بخش چند روز دران محل دل فروز بعیش و کامراني و عشرت و شادماني گذرانیده ازانجا بسعادت و اقبال ارتحال فرمود و از آب کر گذشته موضع آق تام مضرب خیام نزول همایون گشت *

گفتار در فرستادن حضرت صاحب قران موفق امیرزاده میرانشاه را بضبط آذربیجان و محاصره قلعه النجق

حضرت صاحبقران تختگاه آذربیجان و حکومتِ آن

ممالك از دربند باکو تا بغداد و از همدان تا روم بامیرزاده میرانشاه تفویض فرموده بود چنانچه سبق ذکر یافت و کس رفته بود که متعلقان شاهزاده مشارالیه که در خراسان مانده بودند با کوچ تمام امراء و لشکریانش بآذربیجان نقل کنند درین وقت فرمان اعلی بنفاذ پیوست که شاهزاده بضبط آن ممالک قیام نماید و قلعه النجق را نیز محاصره کند شاهزاده جوان بخت برحسب فرموده عازم شد و صاحبقران کامکار او را برسم وداع کنار گرفت و بانواع نوازش فرموده روان ساخت و امیرزاده رستم و جهانشاه بهادر را با لشکر همراه او گردانید و فرمود که بمحاصره قلعه النجق مشغول شوند وکوچ امراء شاهزاده و لشکریانش که طلب داشته بودند رسیده دست راست سپاهش قراباغ ونخجوان تا باونیک یورت ساختند و دست چپ سوق بلاق و در کزین تا بهمدان فرو گرفتند *

ذکر فتح قلعه سیرجان و واقعه یزد و مخالفت بهلول مخذول در نهاوند

دران وقت که صاحب قران ممالک ستان با عساکر گردون مآثر در دشت قبچاق و اقصای بلاد شمال بدفع و استیصال مخالفان اشتغال داشت قلعه سیرجان که سه سال

متصل سپاه کشورستان بتخصیص شاه شاهان با لشکر سیستان
آن را محاصره مي کردند و مخالفان چنان به تنگ آمده
بودند که بجز کودرز کوتوال باشش کس خراب و بد حال
کسي زنده نمانده بضرورت و اضطرار قلعه بسپردند و کودرز
بغرامت عصیان و طغیان جان بتیغ بران سپرد و چون دران
یورش تموگ قوجین که آن حضرت داروغگي و ضبط یزد با او
تفویض فرموده بود ملازم معسکر همایون بود یکی را از نوکران
خود بمحافظت آنجا باز داشته بود و چون مدت یورش
فرخنده متمادي شد سلطان محمد پسر ابو سعید طبسي و
بعضی خراسانیان که از بقیه سپاه مظفریان در یزد مانده
بودند بخیال فاسد و سودای محال که از وساوس شیطان
در دماغ جهل و نادانی ایشان افتاد با یکدیگر اتفاق نموده
یاغي شدند و گماشته تموک را بقتل آوردند و از بزرگان و
متعینان یزد جمعی را بکشتند و بعضی بگریختند و دران هنگام
مال دوساله آن ولایت نقد کرده درخانه قابض اموال
دیواني نهاده بود و جهت مهد اعلی سرایملك خانم چند
خروار قماش دریزد خریده بودند و هنوز نقل نکرده آن
بی باکان نقود و اقمشه را تصرف نمودند و مجموع دوزندگان
شهر را جمع آورده قبای بسیار بدوزانیدند و هربی سروپا
که دست از جان شسته با ایشان هم داستان شد اورا جامه

پوشانیدند و زرداندند و باندک فرصتی بسی ارذال و جهال از اشرار الناس و قطاع الطریق آنجا جمع آمدند *

* بیت *

پراگنده چند را گرد کرد * که از آب دریا برآرند گرد

و امیرزاده پیرمحمد عمر شیخ از شیراز بالشکر متوجه اطفاء نایره آن فتنه گشت و سایر داروغگان آن حوالي و نواحي چون اصفهان و کرمان و قهستان و خراسان با مردم خود و جریک آن مواضع روی توجه بدریزد نهادند و در ظاهر یزد کثرتي تمام مجتمع شده شهررا محاصره کردند و بجنگ مشغول شدند و چون این معني بمسامع علیه حضرت صاحب قران رسید فرمان اعلی صادر شد که امیرزاده پیرمحمد جهان گیر با تمور خواجه آقبوغا و دیگر امراء و لشکریان روانه آن طرف گردند و چون بدان حوالي رسند بنابر آنکه در حوالي یزد علف زاري که داد چهارپایان چنان لشکری تواند داد نیست لشکریان اسپان را در ییلاق کوشک زر و ولایت اصفهان گذاشته پیاده بدریزد روند و بمحاصره اشتغال نمایند شاهزادگان و امراء با متثال امر مبادرت نمودند و چون از اصفهان گذشته بدریزد رسیدند شهررا مرکزوار احاطه کرده فرود آمدند و هرروز دو نوبت بالغدو و الآصال بمحاربه و قتال اشتغال مي نمودند و هم دران هنگام که صاحب قران گردون غلام

بجانب دشت بود امیر مزید برلاس که مردی اصیل نیکو سیرت و کاردانی شجاع پاک سریرت بود برحسب تفویض آنحضرت والی نهاوند بود بضبط آنجا مشغول و نوکری داشت بهلول نام مفسدی شریر نهاد نکوهیده فرجام از خبث طبیعت برکفران نعمت اقدام نمود و امیر مزید را بمکر و حیله هلاک گردانید و نهاوند را بدست فرو گرفته اسباب مدافعه و جدال را آماده داشت * * نظم *

* بتسویل نفس و فریب هوا *
* غروری بخود راه داد از خطا *
* سگ کیست روباه ریزیده چنگ *
* که در بیشهٔ شیر سازد درنگ *

و چون حضرت صاحب قران بسعادت و اقبال باردبیل رسید امیر شیخ نورالدین را بجهت ضبط اموال فارس بشیراز فرستاد و چون او بشیراز رسید امیر سونجك ازانجا متوجه اردوی همایون شد و موکب ظفر قرین از اردبیل نهضت نموده در کنف تایید الهی روان شد و چون منازل و مراحل قطع کرده بسلطانیه نزول فرمود عاطفت پادشاهانه پرتوترحم برحال سلطان عیسی حاکم ماردین انداخت که از قریب سه سال بازدرانجا مقید و محبوس بود و اورا از بند خلاص فرموده بخلعت عفو و مرحمت سرافراز گردانید و حکومت ماردین

بدو مسلم داشت ویرلیغ عالم مطاع ارزانی داشت واو با امراء عهد کرد که مدت العمر از جاده انقیاد و خدمتکاری انحراف نجوید و بهرجانب که رایت نصرت شعار توجه نماید ظفرکردار ملازم باشد ودر هیچ حال یک سرموی در وظایف خدمت و نیکوبندگی تقصیر و تهاون جایز ندارد و پیمان را بایمان موکد گردانیده بجانب ماردین روان شد و فرمان اعلی بنفاذ پیوست که امیرزاده سلطان حسین و خداداد حسینی با دیگر امراء و لشکریان بایلغار متوجه نهاوند شوند و بتسخیر آنجا قیام نموده بهلول مخذول را سزای کفران نعمت و بدکرداری در کنار روزگار نهند ایشان بر حسب فرمان بایلغار روان شدند و موکب گیتی ستان از سلطانیه متوجه همدان گشت و چون ایشان بنهاوند رسیدند کورگه زده و برغو کشیده سورن انداختند و قلعه را محاصره کرده بعد از کوشش بسیار مسخر گردانیدند و مجموع باغیان را بتیغ انتقام بگذرانیدند و بهلول کافرنعمت را گرفته بآتش بسوختند و بعد از وصول خبر این فتح بمسامع جلال حکم لازم الاتباع صادر شد که ایشان بطرف تستر توجه نمایند و تمام قطاع الطریق لرستان را قلع و قمع کرده آتش فساد آن خاکساران بادپیما را بآب تیغ دشمن سوز بکلی فرو نشانند و کناره ساحل گرفته مجموع آن برو بحر را تا بقصای هرمز در تحت ضبط آورند و بفتح

وفیروزی مراجعت کنند ایشان بامتثال امر مبادرت نموده
از فهاوند روان گشتند وچون رایت نصرت شعار محفوف
بعون و عنایت آفرید گار بهمدان رسید دران جلگای فردوس
آیین سرا پردهٔ ابهت و تمکین پیرامن بسیط زمین در کشیدند
و قبهٔ بارگاه عظمت و جلال از اوج افلاک و ذروهٔ سماک
بگذرانیدند و دران مکان سعادت نشان حضرت صاحب قران
ماه مبارک رمضان را بطاعت و عبادت ذوالمنن و اقامت
وظایف صیام و قیام و هرگونه فرایض و سنن بگذرانید *

گفتار در فرستادن حضرت صاحب قران امیرزاده محمد سلطان را بجانب هرمز جهت ضبط آن ولایت باتمام توابع و لواحق آن

چون تباشیرِ صبح عید از افقِ بخت سعید طالع شد و انوارِ
بهجت و آثارِ مسرت و استبشار بر بشرهٔ روزگار ساطع گشت
صاحب قران دین پرور باداء صلوات و افاضت صدقات
و اشاعت صنوف خیرات و مبرات قیام فرمود و بعد از تقدیم
مراسم جشن عید امیرزاده محمد سلطان را روانه جانب شیراز
گردانید و امیر حاجی سیف الدین و امیر جلال حمید و امیر
شاه ملک و ارغون شاه اختاجی و دیگر امراء تومان و هزاره

را ملازم او ساخت تا بضبط و نسق آن مملکت قیام نموده هرمز
وتمام بلاد سواحل را مستخلص گردانند همگنان برحسب فرمان
روان شدند و درین اثنا خبر فتح یزد رسید و صورت حال چنان
بود که چون مدت محاصره متمادي شد خلق شهر ازبی
قوتی چنان بتنگ آمدند که باوجود آنکه هرچه مي یافتند
از مرده و مردار وغیرآن میخوردند قریب سي هزار کس
بزعم عامه آنجا بگرسنگي هلاک شدند و آن بی باکان ناپاک
را نیز که آتش آن فتنه برافروخته بودند قوت نماند و از زیر
خندق شهر نقبی کنده بیرون رفتند که بگریزند سپاه ظفرپناه
آگاه گشته در پی ایشان کردند و پسر ابو سعید طبسي که مقدم
آن یاغیان بدکردار بود در حوالي مهریجرد کشته شد و تمام
مفسدان که باتفاق با او طریق بغي و عدوان سپرده بودند
بعضی را بشمشیر بگذرانیدند و بعضی را بآتش بسوختند و
چون رای عالم آرای حضرت صاحب قران که مطرح انوار
الهامات رباني بود اطلاع داشت برآنکه اهالي آن ولایت
مردم مسکین اند و دران واقعه که روی نمود ایشان را
اختیاری نبود مرحمت ارزاني فرموده بود که چون شهر مسخر
شود باید که غارت نکنند و اماني نطلبند برحسب فرموده
هنگام فتح امراء بر دروازها باستادند و تمولک قوجین را
که داروغهٔ آنجا بود با نوکرانش باندرون شهر فرستادند و

لشکریان را نگذاشتند که بشهر درآیند و متعرض مردم شوند و از میامن مراحم آن پادشاه دین پرور مسکین نواز هیچ آفریده اهل آن دیار را نه از جهت امانی و نه از جهت مال دو ساله که درانجا تلف شده بود باز خواستی نکرد و پرسشی نفرمود و با آنکه یزد از بیداد آن بد فعلان چنان خراب شده بود که در شهر هیچ دکان در نداشت و بیشتر خانها از فوت ساکنان غیر مسکون مانده بود باندک زمانی چنان شد که بسیاری از اول خوشتر و آبادان تر بود * * بیت *

* شه چو عادل بود ز قحط منال *
* عدل سلطان به از فراخی سال *

و چون خبر فتح یزد بپایه سریر اعلی رسید فرمان همایون نافذ گشت که شاهزادگان معاودت نمایند و لشکریان را رخصت دهند که بخانهای خود روند برحسب فرموده امیرزاده پیر محمد جهانگیر براه خراسان بازگشته متوجه قندز و بقلان شد و امیرزاده پیر محمد عمر شیخ متوجه درگاه عالم پناه گشت و عساکر منصور هر کس روی فراغت بخانهای خود نهادند *

گفتار در مراجعت صاحب قران بر جیس قدر بهرام قهر بجانب ماوراء النهر

صاحب قران گیتی ستان در تابستان سچقان ییل بروز

دوشنبه یازدهم شوال سنه (ثمان و تسعین و سبعمایة) بمبارکي و طالع سعد از همدان نهضت فرمود و عنان عزیمت همایون را بصوب سمرقند معطوف داشته در مرغزاری نزه دلکش فرود آمد و کس فرستاد تا امیرجهان شاه محاصره قلعه النجق را بسلطان سنجر حاجي سیف الدین و لشکریان امیرزاده میرانشاه باز گذارد و در عقب امیرزاده محمد سلطان متوجه صوب فارس گردد و همان روز بآهنگ شکار فرمان داد ارکان دولت و ملازمان حضرت جرگه انداخته بر تمامي آن صحاري محیط شدند روز دیگر که خسرو سیّارگان برسبز خنگ آسمان سوار گشته رمه نجوم چون نخچیر وحشي برمیدند صاحب قران گیتي ستان بسعادت و اقبال سوار شده نشاط شکار فرمود * * مصراع *

* که هم صید خوش بود و هم صید گاه *

و بعد از فراغ از شکار عبد الملک قراقان را که از النجق آمده بود باز فرستاد که امیرزاده رستم را طلب دارد و چون بسلطانیه آمد امیرزاده مشار الیه عزیمت نموده بود و بآنجا رسیده عبد الملک بر حسب فرمان ملازم شد و بی توقف روان گشتند و مراحم حضرت صاحب قران لشکر نصرت قرین را اجازت انصراف داد و از اغرق جدا شده بتعجیل تمام و سعادت بردوام روان گشت و سه منزل و چهار منزل را یکی کرده

بشتاب میراند * * نظم *

* سمندش در شتاب آهنگ بیشي *
* فلك را هفت میدان داد بیشـــي *
* جهت شش طاق او بردوش کرده *
* فلك نه حلقـــه زو درگوش کرده *

و چون موضع و رامین از وصول موکب فتح آیین غیرت چرخ برین گشت امیرزاده رستم بسعادت بساط بوس فایز شد و بموجب اشارت علیه متوجه جانب شیراز گشت تا با میرزاده محمد سلطان پیوندد و حضرت صاحب قران در حین مراجعت از دشت قبچاق سکزک تواجي را بسمرقند پیش امیرزاده شاهرخ فرستاده بود که امیرزاده ابا بکر را با جمعي از ابنای امراء مثل رستم طغي بوغا برلاس و پیرعلي پسر حاجي محمود شاه یسوري و پنج هزار سوار از لشکر که مانده اند روانه ارد و سازد و درین ولا چون رایت کشورکشا به بسطام رسید امیرزاده ابا بکر بموکب همایون پیوست و بعز بساط بوس استسعاد یافت عاطفت پادشاهانه شاهزاده را نوازش نموده صد هزار دینار کپکي انعام فرمود و اسپ کمیت طهرتني که پیکر کوه گران باسرعت باد وزان جمع داشت باو داد و نوکرانش را نیز بصنوف انعامات اختصاص بخشید و به تبریز پیش پدرش امیرزاده میرانشاه فرستاد و خود

بسعادت و اقبال بکران استعجال بصوب مستقر سریر سلطنت و جلال روان داشت و بهر ولایت که میرسید امراء و سرداران آنجا مراسم بندگی بتقدیم رسانیده ساوری می آوردند و پیشکشهای لایق می کشیدند و چون در کنف حفظ ذو الجلال بسعادت و اقبال بخراسان در آمد امیر آقبوغا از هرات برسم استقبال استعجال نموده بشرف بساط بوس استسعاد یافت و بتقدیم وظیفه نثار قیام نموده ساوری مناسب کشیده و پیشکشهای فراخور بمحل عرض رسانید صاحب قران داد گستر بهر ولایت که می رسید بنفس مبارک احوال رعایا پژوهش نموده داد مظلوم از ظالم می ستد و متغلبان را بجهت عبرت دیگران گوشمالیهای بلیغ میداد و بعضی را بقتل سیاست مینمود و ازبرای تحقیق این معنی که شاید که از قوی بر ضعیف زوری رفته باشد و از جلیل بر حقیر تعدی گذشته امیر الله داد را بمفرد خراسان تعیین فرمود و بکشتی از آب آمویه گذشته ولایت خزار را از فرقدوم همایون رشک سپهر دوار گردانید و حضرات عالیات سلطان بخت بیگم و سرایملک خانم و تومان آغا و دیگر آغایان با شاهزاده شاهرخ و دیگر شاهزادگان برسم استقبال شتافته سعادت بساط بوس دریافتند و نثارها کرده پیشکشها کشیدند * نظم *

هزار اسپ مرصع گوش تا دم * همه زرین ستام و آهنین سم

هزار استرستاره چشم یکرنگ * که دوران بود بارفتارشان لنگ
همه را دررياض آمال وامانی گلِ بهجت و شادماني
شکفیده دیده امید همگنان ازفروغِ طلعت مراد روشن گشته
وظایف شکر و شکرانه بادا رسانید وبرایت نصرت شعار از
خزارنهضت نموده بشهرکش درآمد ودرآق سراکه از
مستحدثات معمارهمت بلند جناب آنحضرت است چنانچه
اشارتي بدان رفته نزول فرمود و ازصدق نیت وصفای
عقیدت بمزاربزرگوارشیخ شمس الدین کلاروديگرمشایخ واکابر
آن دیارتوجه فرموده باقامت رسم زیارت قیام نمود و
مجاوران مزارات متبرکه را بصدقات وصلات بنواخت وبمرقد
پدرنامدارو امیرزاده جهانگیر ودیگرفرزندان واقارب در
آمده حفاظ را بتلاوت کلام الله اشارت فرمود تاختمات کردند
وایشان را بجزایل مواهب وعطایا اختصاص بخشید وتمام
بزرگان ومتعینان کش ودیگرممالك ماوراء النهر از ولایت
وشهربپایه سریراعلی شتافته * * نظم *
زمین بوسه دادند دربزم شاه * که خالي مباد ازتوتخت وکلاه
توئي آن جهاندارکشورکشای * که ازداد ودین آفریدت خدای
بهرجا که روآری ازنیک وبد * پناهت خدابادو پشتِ خرد
وبا ارکان دولت واعیان مملکت درآق سرابسط بساط نشاط
فرموده بعیش وشادماني وعشرت وکامراني مشغول شد *

* بیت *

نوازندگان با مي ورود وجام * برآراسته دست و مجلس تمام
بتان پري وش برامشگري * همه شیوهٔ ساقیان دلبری
وازانجا بفرخي وفیروزي وخرمي وبهروزي کوچ کرده واز
عقبه کش گذشته بسمرقند گزین که ساحه با راحتش از جلوهٔ ماه
پیکران زهره جبین غیرت خلد برین وطیرهٔ حور العین است در
آمد اهالي آنجا دستِ مسرت وشادي کشاده بودند
وشهررا آذین بسته واز هر طرف تعبیهای لطیف انگیخته
ومطربان خوش الحان نشسته * * نظم *
جهاني بشادي بیاراستند * بهرجای رامشگران خواستند
همه شهر درزیورِ زرنگار * گهرپوش روی زمین ازنثار
بآئین ببسته بسی چار طاق * که هریك بدي رشک نیلي رواق
بپوشیده بر هریکی زیوري * فرازش بهر گوشه رامشگري
همه مملکت گشته آراسته * در وبام ودیوار پر خواسته
چه درکوچها وچه بازارها * بزیور بر آموده دیوارها
تمامي بازارها سر بسر * بیاراسته مردمِ پیشه ور
همه راه زیرِ پی بارگیر * بگسترده دیبا وخَزّ و حریر
نهان گشته بوم و برآن دیار * ز زربفت آیین (۱) وسیمِ نثار
یمین و یسار و فراز و نشیب * نَبُدْ هیچ پیدا جز آیین وزیب

(۱) درسه نسخه بجای آیین (آذین) است *

صاحب قران دین پرور پاک اعتقاد نخست بمزار اولیا و اکابر و علماء و زهاد گشته مجاوران و سایر مستحقان را بافاضت صدقات و عطیات نوازش نمود و بسریر سلطنت و جهانبانی بر آمده نشاط عشرت و کامرانی فرمود و جشنهای پادشاهانه ترتیب افتاد و بزمهای خسروانه آراسته شد و خرگاههای مرصع زده و بارگاههای ملمع برافراخته * بیت *

* بگستـــرد فراش صد نوع فرش *
* زبهجت زمین گشت مانند عرش *
* شد آراستـــه بزمی از ناز و نوش *
* که مثلـــش ندیده بمینو سروش *
* جهان در جهان شیره درشیره بود *
* زمین آسمان شیره انجم نمـــود *
* زهر نعمتـــی کاید اندر شمـــار *
* فرو ریخته کوهی از هر کنـــار *
* خورشهای الوان زاندازه بیش *
* بخوانهای زرین نهادند پیـــش *
* می ارغوانی بزریـــن قدح *
* بمی خواره افگنده عکـــس فرح *
* مغنی مشکین نفـــس کرده ساز *
* سـرود خوش و نغمـــهٔ دل نواز *

ساقیان سیمین ساق و سوچیان زرین نطاق ساغرهای مالا مال از شراب زلال درگردش آورده قوبوز(۱)چیان خوش الحان و نغمهٔ سرایان شیرین زبان نوای تیغان و ارغنون و صدای بربط و قانون درگنبد گردون و فضای هامون انداخته *

* نظم *

* که تا باشد جهان صاحب قران باد *
* زمانه حکم کش او حکم ران باد *
* مظفر باد بر اعدا سپاهش *
* میفتاد از سر دولت کلاهش *
* مرادش را سعادت راهبر باد *
* زنو هر روزش اقبالی دگر باد *
* زماهی تا بماه افسر پرستش *
* زمشرق تا بمغرب زیر دستش *

چون خاطر خطیر آن حضرت از عیش و عشرت بپرداخت سایه التفات برضبط بلاد وتدبیرمصالح عباد انداخت وسادات و علماء و مشایخ و صلحاء مملکت را - علی تفاوت درجاتهم و تباین طبقاتهم - نوازش فرمود و همه را از فتوحات و غنایم که بتازه از عراقین و دشت قبچاق و دیگر دیار و آفاق آورده بود بمواهب پادشاهانه محظوظ و بهره مند گردانید و احوال

(۱) در چهار کتاب بجای قوبوزچیان (قویزچیان) دیده شد *

رعایا و زیردستان بتقیر و تطمیر استکشاف نموده بر هرکس که ظلمي رفته بود بعدالت و مرحمت جبرفرمود و ظلمه و متغلبان را بقید کرده و دو شاخها برگردن نهاده گوشمالهای عظیم داد و بعضی را بیاساق رسانید و خراج سه ساله برعایا بخشید و جمعی کاردان متدین معدلت نهاد را باطراف ممالک فرستاد تا احوال رعایا تحقیق نموده برهرکه بیدادي رفته باشد تدارک نماید و فقراو مساکین مملکت را جمع آورده زر و غله و جامه زمستاني ارزاني داشت و کافه خلایق و قاطبه برایا ازمیامن نَصَفَت واحسان و مکرمت و امتنان آن داد دده گیتي ستان درمهاد امن و امان صرفه و آسوده و فارغ البال و شادمان دست دعابدرگاه کبریا برداشته بزبان اخلاص بادا میرسانیدند * بیت *

* که یارب برین شاه صاحب قران *
* که آراست گیتي بامن وامان *
* بقای زیادت زاندازه بخش *
* بهرلحظه اش دولتی تازه بخش *
* همه کام او را برآور بخیر *
* بهیچش مباد احتیاجي بغیر *

و حضرت صاحبقران آن زمستان به ارک سمرقند درکوک سرای بسعادت و اقبال درعین عظمت و جلال * بیت *

عدل میکرد و داد میفرمود * خلق از و راضي و خدا خشنود و امیرزاده پیرمحمد عمر شیخ را که از فارس بعزم احراز دولت بساط بوس آمده بود اجازت مراجعت فرمود و او بر حسب فرمان باز گشته متوجه شیراز گشت و در خلال این احوال اختری از افق سلطنت و اقبال درخشیدن گرفت و امیرزاده محمد سلطان را پسري متولد شد و بمحمد جهانگیر موسوم گشت و برسم معهود مراسم طوي و نثار و لوازم بهجت و استبشار باقامت پیوست و برحسب اشارت علیه آن بشارت توره ملک قوجین بشاهزاده مشار الیه که بمملکت فارس بود رسانید *

گفتار در تعمیر قصر باغ شمال

اول فصل بهار که جمشید خورشید از نصف جنوبي فلک البروج بجانب شمال انتقال نموده به نزهت گاه شرف و اقبال نشست و طناب سراپرده شاهي از دنبال ماهي بگردن بره بست *

* بیت *

* نشست خسرو گردون ببارگاه حمل *

* بنام نامیه منشور داد بهر عمل *

مهندسان طبایع و معماران قواي نباتي در عرصه باغ قصر فیروز کار گلبن را ببدیع ترین وضعی اساس انداختند و کاخ شاخ را بنقوش وزیب از هار و اوراق بخوبترصورتی به پرداختند * * نظم *

* شد طرف جویبار ریمن بهار سبز *
* آری بنوبهار شود جویبار سبز *
* بستان به نیکوئی شده چون روی دلبران *
* گل درمیان شکفته و گشته کنار سبز *

حضرت صاحب قران ببا غي که بطرف شمال معموره سمرقند احداث فرموده بود و ببا غ شمال مشهور نقل فرمود سراپرده کیهان فسحت زده کُندلان و بارگاه و خیمه و خرگاه باوج آسمان رفروه ماه برافراختند وآن آرام گاه ارم آیین را از التیام اسباب تجمل و تمکین رشک نزهت سرای خلد برین ساختند و فرمان قضا جریان بصدور پیوست که دران با غ فردوس وش قصری رفیع دلکش وعشرت گاهی بغایت خوش باسم خدر معلی دختر امیرزاده میرانشاه بیکیمي سلطان بپردازند مهندسان کاردان و معماران چابک دست روشن روان که از تمام ممالک فارس وعراق وآذربیجان ودارالسلام ودیگربلاد بدارالسلطنته جمع آورده بودند طرح آنرا بکلک بصارت برلوح مهارت کشیدند وبعد از عز قبولِ حضرت اخترشناسان رخشنده رای دراختیار وقتِ بنا دقایق تیقظ و احتیاط مرعي داشته بتاریخ جمادی الآخر سنه (تسع وتسعین و سبعمایة) مطابق اُوي[1] ئیل در ساعتی فرخنده و طالعي خجسته بنیاد نهادند و چهار رکن

(۱) در بعض نسخ بجای اوي (اودّ) است هردو لفظ بمعني گاو *

آنرا برامراء قسمت کرده در هرسرکاری استادان مملکتی و هنروران کشوری تعیین نمودند و بجدّی از حد بیرون و سعیي از اندازه افزون روز وشب بعمارت آن مشغول گشتند و صاحب قران فلك غلام از غایت اعتناء و اهتمام در اتمام آن مدت یکماه و نیم بنفس مبارک ملتفت آن کار بود تا سقف رفیعش در بلندي از شرفات ایوان کیوان بگذشت و وضع بدیعش در نزاهت و ارجمندي غیرت فزای روضهٔ رضوان گشت * نظم *

* فراز قُمّهٔ کیوان رِواق آن نَزِه ایوان *
* فرود چنبر سقفش طلوع جبهه و شِعرَی *
* ز شوق آنکه شود حلقهٔ زدرگهِ قصرش *
* عروس چرخ شبی میکند هزار تجلی *

ارکان راسخ بنیانش بغایت متانت و استحکام برآوردند و بهر رکنی ازان ستوني از سنگ مرمر که از تبریز نقل نموده بودند نصب کردند سطوح دیوارش را بلاجورد و زر چنان طُرفه و درخور منقش ساختند که طراوتش گرد تغییر و تشویر برارتنگ[1] مانی و نگار خانه چین نشاند و فرشِ صحنش از سنگ مرمر و سنگ کوه نور بنوعي به پرداختند که در لطافتش

* مصراع * * هوش مد هوش و عقل خیره بماند *

ایزاره اندرون و دیوار بیرونش بکاشي کاری آراسته

(۱) در بعض نسخه بجای ارتنگ (ارژنگ) بمعني ارتنگ دیده شد *

روح القدس دفع عین الکمال را وان یکاد میخواند *

* بیت *

* رضوان بلاجورد ابد در کتابه اش *

* تحریر کرده دام لک العز والبقا *

بعد از اتمام دران مقام همایون فرجام خاقان گردون احتشام طویهای پادشاهانه وجشنهای خسروانه فرمود *

گفتار در تفویض فرمودن حضرت صاحبقران بطالع سعد ورای فرخ مملکت خراسان را بشاهزاده شاهرخ

صاحب قران سپهراقتدار با وجود کثرت اولاد واسباط که هریک ازایشان خسروي بود کامگار وفرمان دهي رفیع مقدار بحکم - ارباب الدول ملهمون - مي دانست که بقای دولت روزافزون ودوام اقبال دودمان همایونش بوساطت شاهزاده ارجمند شاهرخ واعقاب خلافت انتساب او خواهد بود لاجرم رای صواب نمای عالم آرای که بی شبهه عکس پرتو انوار الهامات رباني بود چنان اقتضا فرمود که مملکت خراسان را که دراقلیم رابع ووسط معموره ربع مسکون واقع شده و واسطه است میان ایران وتوران ومالک شرقي وغربي هم درزمان حیات خویش بآن شاهزاده جوان بخت تفویض فرماید درانثنای آن جشنها که در عمارت خجسته

امارت باغ شمال مي فرمود ايالت ممالک خراسان و سيستان و مازندران تا فيروزکوه وري بمهر سپهر سلطنت و سپهر مهر خلافت - المعتضد بالملک الذي يحکم ويامر - اميرزاده شاهرخ بهادر نامزد فرمود و امراء نامدار و سرداران عالي مقدار مثل امير سليمان شاه و امير مضراب چاکو و سيد خواجه شيخ علي بهادر و عبدالصمد حاجي سيف الدين و حسن جاندار و ملکت و جهان ملک پسرش و پير محمد پولاد و از فرزندان غياث الدين ترخان علي ترخان و حسن صوفي و از قوجيقان تويلاق و کپک چي بورنجي و طغاي مرکن و اولجه بوغاي مچلکاچي و شيخ علي و ميرک و غيرهم و از هرتومان جمعي همه را خانه کوچ بملازمت او تعيين فرمود و ديگر امراء هرکس پسري يا برادري همراه کردند و حضرت صاحب قران اورا پرليغ جهان مطاع ارزاني داشته در هنگام وداع اگرچه * نظم *

* جدائي او بر دلش سخت بود *
* که او زيور افسر و تخت بود *
* طلب کرد و بگرفت اندر برش *
* بصد مهر بوسيد چشم و سرش *
* و زان پس برون آمد از پيش شاه *
* چو شير ژيان رو نهاده براه *

* روان گشته شهزاده با لشکري *
* بروز وغا هر یکی صفدري *
* همه پادشه زادگان با سپاه *
* دو منزل برفتند با او براه *
* امیران و هرکس که بُدّ نام دار *
* برفتند پدرود را بنده وار *
* سران چون ز پدرود گشتند باز *
* همي راند شهزاده سرفراز *
* ظفر هم عنان نصرتش رهنمای *
* ز گردِ سپاهش هوا مشکسای *

و چون بسعادت و اقبال بکنار آب آمویه رسید در شعبان سنه (تسع و تسعین و سبعمایة) موافق اوی ئیل با تمامي لشکر از آب بگذشت و باند خود رسید، فرود آمد و ازانجا منازل و مراحل قطع کرد، * نظم *

* بهر یورت و منزل و هرمقام *
* که آنجا رسید آن شهِ نیك نام *
* مهیا شده ترغو و ساوري *
* خلایق ز شادي برامشگري *
* زهی دولتِ مردمِ آن دیار *
* که شاهی چنان باشدش شهریار *

وچون بحیجکتو رسید امیرآقبوغا با سادات وعلماء واعیان واکابرِ هرات برسم استقبال پیش آمده نثارها افشاندند و پیشکشها کشیدند و ازانجا بسعادت واقبال روان شد ودرآخر شعبان بروز مبارک وطالع فرخنده درظاهرهرات بمرغزار کهدستان نزول فرمود وآن مملکت را بانوار عدالت و احسان وآثار نصفت وامتنان آراسته رشك بستان ارم وباغ جنان گردانید وماه مبارک رمضان درانجا باقامت فرایض وسنن صیام وقیام وتقدیم سایر موجبات مرضات ملك علام بگذرانید وبسعادت واقبال ازانجا بشهر نزول فرموده باغ زاغان را نشیمن همایون ساخت * بیت *

* دست جور و درِ عدالت و داد *
* آن یکی بست واین دگر بکشاد *
* ستمِ گرگ برگرفت از میش *
* باز را کرد با کبوتر خویش *
* از سرِ فتنه برد مستیها *
* کرد کوته دراز دستیها *

حُکام وولات خراسان ومازندران وسیستان بانواعِ هدایا و پیش کشها بدرگاه سلطنت پناه شتافتند * نظم *

* کار داران ز جمله کشورِ او *
* گنجها ریختند بر درِ او *

• قلعـــه داران خزانهـــا بردند •

• قلعهـــا با کلیـــد بسپـــردند •

مجموع پادشاهزادگان از اطراف برسم تهنیت تحفه و نثار فرستادند و در آخر همین سال اختر دولت از برج اقبال طلوع نموده آنحضرت را در شب جمعه بیست و یکم ذی الحجه سنه (تسع و تسعین و سبعمایة) موافق اوی ئیل پسری آمد بطالع جوزا بارقه سعادت از جبین مبارکش لامع و انوار دولت از ناصیه همایونش ساطع و چون کس فرستاده خبر این بشارت بمسامع علیه رسید ببای سنقر موسوم گشت •

گفتار در نهضت همایون صاحبقران گیتی ستان بخطه فردوس نشان کش و رسیدن امیرزاده محمد سلطان از یورش فارس ونواحی آن

در شعبان سال مذکور حضرت صاحب قران از باغ شمال بیمن و اقبال سوار شده براه رباط یام عازم شهر سبز گشت و چون بچلگای دلکش کش رسیده بمبارکی نزول فرموده سرا پرده عظمت بربساط هامون کشیدند و قبه بارگاه بقمه خورشید و ماه برافراختند و چند روز دران سبزه و لاله زار بهجت آثار • نظم •

• صد هزار گل شکفتـــه درو •

• سبزه بیدار و آب خفته درو •
• هر گلی گونه گونه از رنگی •
• بوی هر گل رسیده فرسنگی •
• آبهای روان بسان گلاب •
• ریزه سنگش بلطف در خوشاب •

کامران و کامیاب توقف نموده بعشرت پرداخت و ازانجا کوچ کرده بشهر درآمد و بآق سرای نزول فرمود و ماه مبارک رمضان را آنجا دیده بسعادت ازان محل نهضت نمود و به ییلاق سلطان ارتوج برآمد • بیت •

• همه کار جهان برحسب دلخواه •
• ز ماهی بنده فرمانش تا ماه •

و در اثنای یورش پنج ساله گفته شد که امیرزاده محمد سلطان بر حسب فرمان حضرت صاحب قران با جماعتی امراء متوجه هرمز شده بود و صورت حال برین منوال بود که چون شاهزاده از شیراز توجه می فرمود با امراء کنکاش کرده مجموع راهها قسمت کرد و خود بنفس مبارک از طریق دارابجرد وطارم نهضت نمود و امیرجهانشاه و دیگر امراء ملازم رکاب نصرت انتساب بودند و امیرحاجی سیف الدین بواسطه عارضه مزاجی که داشت در کرمان باغرق توقف نمود و امیرزاده رستم عمرشیخ که برنغار بود

باتفاق امیر شاه ملک براه کارزین و فال بکنار دریا روان گشت و امیر جلال حمید و ارغونشاه اختاجي و بیان تمور و بیکیچک جته براه جهرم ولار متوجه شدند و از طرف دست چپ ایدکو برلاس از کرمان روان شد و کیج و مکران را تاخت کرده غنیمت فراوان گرفت * بیت *

* زمکـــران و دشتِ علی تا بکیـــج *
* مسخـــر نکـــرده نَهِشتنـــد هیـــچ *

وباین ترتیب هر طایفه بناحیهٔ عبور نموده راه براه هرجا که والي و اهالي آن بقدم اذعان و انقیاد پیش نیامدند بغارتیدند و سرکشان را بدست قهر از پای درآوردند *

* نظم *

* همـــه سرکشـــان را سر انداختنـــد *
* مخـــالف و شان را برانداختنـــد *
* امان یافت هرکس که گردن نهاد *
* شده عاصیـــان را سر و زر بباد *

و چون بحدود هرمز کهنه رسیدند هفت قلعه را دران حوالي و نواحي تسخیر کرده خراب ساختند اول قلعه تنگ زندان را بگشادند و غارت کرده ویران گردانیدند و ازانجا بکوشک شتافته با آن نیز همین طریق سپردند و ازانجا بحصار شامیل رفتند و آنرا هم گرفته خراب کردند و بهرمز کهنه درآمده

قلعه مینا را بگرفتند و آتش زدند و قلعه منوجان و ترزک و تازیان نیز مسخر گردانیده ویران ساختند * نظم *

* ز آسیب قهر لشکر صاحب قران دهر *
* باشند هفت قلعهٔ افلاک در خطر *
* هرمز و هفت قلعهٔ او را چه اعتبار *
* جائی که این سپاه درآید بکر و فر *

لا جرم محمد شاه ملک هرمز از بیم صدمهٔ آن سپاه پیروز مخالف سوز چون سمك آب بحر را وقایه خود ساخت و چون کشف درجزیره جرون سر در نقاب عجز کشید و از هیبت عساکر بحرجوش رعد خروش که زلزله درکوه وولوله در دریا افکندندی ایل شده زنهار خواست و بسی تحفه از تنسوقات بحر فرستاده باج و ساو برگردن گرفت * نظم *

* چو والي هرمز آن شغله دید *
* کزان بحر نم درجگرمي کشید *
* بترسید کان شاه بحر اعتراف *
* چو موسی بدریا درآرد شکاف *
* اگر هرکس آرد کف سنگ وخاک *
* شود تالب انباشته آن مغاك *
* و گرشان ز عمان بود آب خورد *
* ازان کو برآید بعیسوق گرد *

* درعجـــز و خواهش گري بازکرد *
* بسیـــم و بزر خدمت آغاز کرد *
* بران شد مقـــرر که هرسال باج *
* رساند نبـــاشد ببحـــث احتیـــاج *

و خراج آنجا هرسال سیصد هزار دینار بود و مدت چهار سال هیچ ازان بکسی نداده بود مال چهارساله قبول کرد و بازاء بعضی ازان بی توقف نقد و مروارید و اقشمه بفرستاد و تتمه التزام نمود که تدبیر کرده ارسال نماید و امیرزاده محمد سلطان ازانجا کوچ کرده بدولت و اقبال بازگشت و نورملک برلاس را که برادر ایدکو بود پیش او فرستاد که آن زمستان در جیرفت توقف نماید و از مخالفان هرکس که متواري و پنهان شده باشد او را بدست آورند و دربهار بشیراز آیند و خود بمباركي و سعادت بشیراز معاودت فرمود و بی توقف متوجه خوزستان شد و امیر حاجي سیف الدین ازراه یزد ملازم درگاه عالم پناه گشت و شاهزاده تمامي خوزستان و لرستان و آن نواحي را درتحت ضبط آورد و درائنای آن روزی شاهزاده سوار بود و جمال الدین فیروز کوهي برسم خدمتکاري پیاده درکاب همایونش استاده بود وصول اجل مقضي که لا یستاخرون ساعة ولا یستقدمون ازان خبرداده آن خون گرفته را بران داشت که بیخبر کاردي

بشاهزاده جوان بخت زد چنانچه اثر اندک جراحتی باندام همایونش رسید و خود ارهول جان بطرف کوه دوید و بسر درآمده دران دره افتاد و جان بداد وبعضی از چاکران شاهزاده از عقب او بدره درآمدند واورا مرده یافته سر از تن جدا کردند و بیاوردند شاهزاده ازانجا کامکار و مقضي الاوطار مراجعت نموده از راه وروجرد و همدان روی توجه بسمرقند نهاد و منازل و مراحل قطع کرده از خراسان بگذشت و از جیحون عبور نموده دربیلاق سلطان ارتوج بشرف بساط بوس حضرت صاحب قرانی استسعاد یافت و آنحضرت اورا کنار گرفته * بیت *

* به پرسید وبس مهرباني نمود *
* بران آمدن شادماني نمود *

و شاهزاده زانو زده پیشکشها کشید و طویهای بزرگ مرتب ساخته شادمانیها کردند و حضرت صاحب قران ازانجا نهضت فرموده بسمرقند تشریف داد و مهد اعلی خانزاده از تبریز عازم پایه سریر خلافت مصیر گشت و چون به نزدیک سمرقند رسید فرزند ارجمندش امیرزاده محمد سلطان برسم استقبال پیش باز رفت و آن بانوی بلقیس مانند را از دیدار فرزند دلبند دیده امید روشنائي پذیرفت و درسمرقند ببا غ بلند عزبساط بوس دریافته دیده روشن بختش از مطالعه

طلعت سعادت پرتو حضرت صاحبقران صورت نور علی نور مشاهده نمود و بسی پیشکشهای شایسته از جامه طلا دوز و اسپان تازي بازین زر بمحل عرض رسانید و مجموع شاهزادگان را خلعتهای فاخره زردوز پوشانید *

الحمد لله که طبع جلد اول ظفرنامه تمام شد

و این تقسیم بدو جلد از مولف نیست

بلکه عند الطبع براي تخفیف

حجم دو جلد نموده شد

فهرست جلد اول ظفرنامه

مقاله اول در ذکر صادرات افعال و وارداتِ صفحه

احوال صاحب قران ۱

تشبیب سخن و ذکر مفاخر صاحب قران ... ۴

گفتار در ولادت صاحب قران ۸

گفتار در خصایص این تالیف ۲۱

ذکر خروج امیر قزغن ۲۷

ذکر حکومت امیر زاده عبد الله بن قزغن ۳۹

ذکر لشکر کشیدن بیان شلدوز بر امیر زاده عبد الله ۴۰

ذکر لشکر کشیدن توغلوق تمور خان بما وراء النهر ... ۴۳

گفتار در مشورت صاحبقران با امیر حاجي برلاس ۴۴

ذکر لشکر کشیدن امیر حسین بر امیر بیان سلدوز ... ۴۸

ذکر مدد خواستن امیر حسین از صاحبقران نوبت ثاني ۵۱

گفتار در محاربه صاحب قران و امیر خضر یسوري با امیر
حاجي برلاس و شکست یافتن او ۵۲

گفتار در محاربه صاحب قران با امیر خضر یسوري ۵۴

ذکر لشکر کشیدن توغلوق تمور خان بما وراء النهر نوبت دوم ۵۷

ذکر مراجعت توغلوق تمور خان بتختگاه خویش ... ۵۹

صفحه

گفتار در توجه نمودن صاحبقران بطلب امیرحسین ۶۰
ذکر غدر علي بيـگ جون غرباني با اميـرحسين
وصاحبقراني ۶۶
گفتار در جدا شدن صاحب قران از امیرحسین ... ۶۹
گفتار در نهضت امیرحسین و صاحبقران بجانب سیستان ۷۲
گفتار در صحت یافتن صاحب قران ۷۵
گفتار در جنگ امیرحسین وصاحبقران با ابو سعید و غیر آن ۷۹
گفتار در توجه نمودن امیرحسین و صاحب قران بجانب
طالقان و بد خشان ۸۱
گفتار در گذشتن صاحب قران از آب پول سنگین ... ۸۴
گفتار در خواب دیدن صاحبقران و بآن تفاول نمودن ۸۸
گفتار در محاربه امیرحسین و صاحب قران با لشکر جته
و ظفر یافتن بر ایشان ۹۰
گفتار در قورلتای کردن امیرحسین و صاحب قران ۹۵
گفتار در جنگ لای و شرح کیفیت آن ۹۹
ذکر محاصره کردن لشکر جته سمرقند را ۱۰۹
گفتار در نهضت امیرحسین و صاحبقران بجانب سمرقند ۱۱۱
گفتار در وقوع مخالفت میان امیرحسین و صاحبقران ۱۱۴
گفتار در رفتن صاحبقران بسمرقند جهت جمع لشکر ۱۱۸

صفحه

گفتار در لشکرکشیدن صاحب قران بعزم رزم امیر حسین ۱۲۰
ذکر مکر و حیله امیر حسین و فرستادن خضر خزانه دار را
بمصالحت جستن ۱۲۳
گفتار در توجه نمودن صاحبقران بجانب قرشی ... ۱۲۷
ذکر لشکرکشیدن امیر حسین بجانب صاحب قران ۱۴۱
ذکر محاصره کردن امیر حسین بخارا را ... ۱۴۵
گفتار در عبور نمودن صاحبقران از آب آمویه ... ۱۴۷
گفتار در فرستادن صاحبقران امیر جاکو را پیش ملک
حسین برسالت ۱۴۹
گفتار در نهضت صاحب قران بماوراء النهر و شکستن لشکر
امیر حسین ۱۵۲
گفتار در توجه صاحب قران بجانب سمرقند ... ۱۵۷
ذکر لشکر فرستادن امیر حسین بجانب صاحبقران
و شکست یافتن ایشان ۱۶۱
گفتار در گریختن لشکر امیر حسین از هیبت صاحبقران ۱۶۴
گفتار در مصالحت امیر حسین و صاحب قران ... ۱۶۶
ذکر لشکرکشیدن امیر حسین بجانب بدخشان ... ۱۷۳
گفتار در لشکرکشیدن امیر حسین و صاحبقران بکابلستان ۱۷۵
گفتار در لشکرکشیدن صاحبقران بمحاربه سپاه جته ۱۷۷

صفحه

گفتار در نهضت امیرحسین و صاحب قران بجانب
بدخشان ۱۷۹
گفتار در مراجعت صاحب قران از بدخشان ... ۱۸۳
گفتار در سبب مخالفت صاحب قران با امیرحسین
نوبت ثاني ۱۸۷
گفتار در لشکرکشیدن صاحبقران و ظفر یافتن بر امیر حسین ۱۹۲
گفتار در جلوس صاحب قراني بر تخت سلطنت
و جهانبانی ۲۰۷
گفتار در مراجعت صاحب قران از بلخ و بناء قلعهٔ
سمرقند ۲۱۴
گفتار در قورلتای صاحب قران ۲۱۸
گفتار در لشکرکشیدن صاحبقران بجانب شبرغان ... ۲۲۱
گفتار در فرستادن صاحبقران لشکر را بجانب ترمذ و بلخ ۲۲۳
گفتار در فرستادن صاحب قران امیرجاکو را بمحاصرهٔ
شبرغان ۲۲۵
گفتار در نهضت صاحبقران بجانب جته ۲۲۶
گفتار در لشکرکشیدن صاحب قراني بجانب جته
نوبت ثاني ۲۲۹
گفتار در ایلچي فرستادن صاحبقران پیش حسین صوفي ۲۳۲

صفحه

گفتار در نهضت صاحب قران بعزم رزم بجانب خوارزم ۲۳۵
گفتار در مصالحت صاحب قران با یوسف صوفي
و خواستاري نمودن خانزاده را از برای امیرزاده
جهانگیر ۲۴۲
گفتار در لشکرکشیدن صاحبقران بخوارزم نوبت ثاني ۲۴۴
گفتار در فرستادن صاحبقران امراء را بطلب خانزاده
بجانب خوارزم ۲۴۵
ذکر زفاف امیرزاده جهانگیر با خدر معلی خانزاده ۲۴۹
گفتار در نهضت صاحب قران بجانب جته نوبت سیوم ۲۵۲
گفتار در زفاف صاحبقران باسرادق آبهت پناه دلشاد آغا ۲۵۶
گفتار در توجه صاحب قران بصوب خوارزم نوبت سیوم ۲۶۰
گفتار در توجه صاحبقران بجانب جته نوبت چهارم ۲۶۴
ذکر وفات امیرزاده جهانگیر ۲۶۸
گفتار در لشکر فرستادن صاحبقران بسر قمرالدین ۲۷۱
گفتار در نهضت همایون بجانب جته نوبت پنجم ۲۷۴
گفتار در فرستادن صاحبقران توقتمش اغلن را بحکومت
اتراروصیران ۲۷۵
گفتار در لشکرکشیدن صاحبقران بجانب اروس خان ۲۷۸
گفتار در تاخت کردن صاحب قران بالوس اروس خان ۲۸۲

صفحه

گفتار در ولادت امیرزاده شاهرخ ۲۸۴
گفتار در فرستادن صاحبقران توقتمش خانرا بجنگ
تمور ملك خان و ظفر یافتن برو ۲۸۸
گفتار در ایلچي فرستادن صاحبقران گیتي ستان بخوارزم ۲۹۰
گفتار در لشکر کشیدن صاحب قران بخوارزم نوبت چهارم
و فتح آن ۲۹۳
گفتار در بناء حصار شهرکش و عمارت آقسرا ... ۳۰۰
گفتار در فرستادن صاحب قران امیرحاجي سیف الدین
را بهرات بطلب والی آن ۳۰۲
گفتار در فرستادن صاحب قران امیرزاده میرانشاه را
بخراسان ۳۰۵
گفتار در لشکر کشیدن صاحب قران بایران زمین ... ۳۰۸
گفتار در تسخیر قلعه نوشبخ ۳۱۲
گفتار در تسخیر شهر هرات ۳۱۵
گفتار در توجه رایات نصرت آیات بجانب طوس و کلات ۳۲۳
گفتار در مراجعت صاحب قران بدار السلطنة سمرقند ۳۲۶
ذکر وفات اکه بیگي ۳۲۹
گفتار در لشکر کشیدن صاحب قران بایران زمین نوبت
ثانی ۳۳۳

صفحه

ذکر رفتن قلعه ترشیز ۳۴۳
ذکر رسیدن ایلچی فارس ۳۴۷
گفتار در توجه صاحبقران بصوب مازندران ... ۳۴۸
گفتار در مراجعت صاحبقران اسلام پناه بجانب تختگاه ۳۵۲
ذکر وفات حضرات دلشاد آغا و قتلغ ترکان آغا ... ۳۵۵
گفتار در فرستادن لشکر بجانب جته ۳۵۷
گفتار در نهضت صاحبقران بطرف مازندران و سیستان ۳۵۸
گفتار در محاصره شهر سیستان و فتح آن ۳۶۲
گفتار در توجه صاحب قران بجانب بست ... ۳۷۰
گفتار در پیکار جماعت اوغانیان بد کردار ... ۳۷۳
گفتار در نهضت صاحب قران بجانب مازندران ... ۳۷۹
ذکر شبیخون آوردن امیر ولی ۳۸۴
گفتار در توجه رایت منصور بجانب عراق ... ۳۸۷
گفتار در نهضت صاحبقران بصوب سلطانیه ... ۳۸۹
گفتار در مراجعت حضرت فرمان ده ربع مسکون بتخت
گاه همایون ۳۹۱
گفتار در توجه صاحب قران بعزم یورش سه ساله بجانب
ایران ۳۹۳
گفتار در توجه صاحب قران بجانب آذربایجان ... ۳۹۶

صفحه

گفتار در توجه صاحب قران بغزو گرجستان ... ۴۰۱
گفتار در مراجعت صاحب قران بطرف قراباغ برای
قشلاق ۴۰۴
گفتار در توجه صاحب قران ببرد ع و رسیدن خبر حرکت
لشکر دشت ۴۱۰
ذکر قدوم سرایملک خانم از سمرقند باشاهزادگان ارجمند ۴۱۵
گفتار در توجه رایت نصرت نشان بدفع فساد قرا محمد
ترکمان ۴۱۷
گفتار در توجه صاحبقران بصوب وان و وسطان ... ۴۲۱
ذکر مکتوبیکه شاه شجاع در حال وفات بصاحب قران
نوشته بود ۴۲۵
گفتار در توجه رایت آفتاب اشراق بجانب فارس و عراق ۴۳۰
گفتار در توجه صاحبقران مسکین نواز بجانب شیراز ۴۳۵
گفتار در سبب معاودت صاحبقران بجانب سمرقند ۴۳۹
گفتار در مراجعت صاحب قران و تفویض حکومت فارس
بآل مظفر ۴۴۳
گفتار در پرشس صاحبقران امراء ماوراء النهررا ۴۴۶
گفتار در نهضت صاحبقران بجانب خوارزم نوبت پنجم ۴۴۷
ذکر احوالی که در اثنای یورش خوارزم روی نمود ۴۴۹

صفحه

گفتار در نهضت صاحب قران بجنگ توقتمش خان و ظفر
یافتن برو بعون ملک دیّان ۴۶۰
گفتار در فرستادن صاحب قران امیرزاده میرانشاه را
بخراسان ۴۶۸
گفتار در توجه صاحب قران بمغولستان ۴۶۹
گفتار در قورلتای فرمودن صاحب قران و فرستادن لشکر
باستیصال الوس جته ۴۷۶
گفتار در مراجعت صاحبقران بدارالسلطنة سمرقند ۴۸۵
گفتار در قورلتای فرمودن صاحب قران ۴۹۱
گفتار در لشکر فرستادن صاحب قران بطرف جته ۴۹۳
گفتار در عرض دیدن صاحب قران لشکر منصور را ۵۰۶
گفتار در روان کردن صاحبقران امیرزاده محمد سلطان
را بمنقلای ۵۱۶
ذکر محاربه قراولان و کشته شدن امیر ایکو تمور ... ۵۲۵
گفتار در آراستن جیش سترگ و وقوع جنگ بزرگ ۵۳۱
گفتار در مراجعت صاحب قران بجانب سمرقند
از دشت قبچاق ۵۵۳
گفتار در تفویض فرمودن صاحب قران ایالت زابلستان
و کابلستان را با میرزاده پیر محمد جهانگیر ... ۵۵۸

صفحه

گفتار در نهضت صاحبقران بیورش پنج ساله ... ۵۶۱
گفتار در نهضت صاحبقران بعد صحت از جوی زر ۵۶۷
گفتار در تسخیر آمل و ساري و قلعهای ماهانه سر ۵۷۰
گفتار در فرستادن فتح نامها بتختگاه وطلب داشتن فرزندان
و خواتین عصمت پناه ۵۷۷
گفتار در توجه صاحبقراني بصوب فارس و عراق
نوبت ثاني ۵۸۲
گفتار در ایلغار فرمودن صاحب قران بجانب لرستان
و خوزستان ۵۸۶
ذکر بعضی از حکایات حکام فارس و عراق ... ۵۹۲
گفتار در نهضت صاحب قران سرافراز بجانب شیراز ۵۹۹
گفتار در جنگ کردن صاحبقران با شاه منصور ... ۶۰۷
گفتار در گرفتن آل مظفر و تفویض ممالک ایشان بگماشتگان ۶۱۷
گفتار در توجه رایت ظفراشراق بصوب عراق ... ۶۱۹
گفتار در تفویض صاحبقران تخت هُلاکو خانرا بامیرزاده
میرانشاه ۶۲۳
گفتار در تاخت فرمودن صاحبقران حشم سارق ترکمان را ۶۲۵
گفتار در توجه صاحب قران بجانب دارالسلام بغداد ۶۲۹
ذکر معاودت امیرزاده محمد سلطان بعد دفع قطاع الطریق

۵۵حه

کردستان ۶۴۰
گفتار در فرستادن صاحبقران ایلچي بجانب مصر ... ۶۴۲
گفتار در فتح قلعه تکریت ۶۴۳
گفتار در جمع آمدن شاهزادگان کامگار و امراء نامدار ۶۵۶
گفتار در توجه رایت فرخنده فال بجانب دیاربکر ۶۵۹
گفتار در توجه صاحب قران سعادت انتما بجانب روحا ۶۶۲
ذکر واقعه شهادت امیرزاده عمر شیخ انارالله برهانه ۶۶۶
تتمه داستان ماردین ۶۷۱
گفتار در توجه صاحبقران بجانب جزیره و نواحي آن ۶۷۵
گفتار در توجه صاحب قراني بصوب ماردین نوبت ثاني ۶۷۶
ذکر ولادت امیرزاده الغ بیگ ۶۷۹
گفتار در توجه رایت کشورستان بصوب حامد و فتح آن ۶۸۲
گفتار در مراجعت رایت آفتاب اشراق بجانب
آله تاق ۶۸۵
گفتار در فرستادن صاحبقران لشکرها باطراف ... ۶۸۷
گفتار در فتح قلعه اونیك ۶۹۱
گفتار در مراجعت صاحبقران از اونیك ... ۷۰۳
گفتار در لشکر فرستادن صاحبقران بغزو گرجستان ۷۰۵
گفتار در ولادت شاهزاده سپهر آستان ابراهیم سلطان ۷۰۹

صفحه

گفتار در جشن کردن صاحبقران جهت ولادت ابراهیم
سلطان ۷۲۰
گفتار در فرستادن صاحبقران شاهزاده شاهرخ را
جهت ضبط سمرقند ۷۲۶
گفتار در غزا فرمودن صاحبقران باکفار گرجستان ۷۳۰
گفتار در لشکرکشیدن صاحبقران دوم بار بر توقتمش خان ۷۳۴
گفتار در عرض دیدن صاحبقران لشکر فیروزی نشانرا ۷۳۹
گفتار در رکوب صاحب قراني بعزم جنگ سلطاني ۷۴۵
گفتار در تاخت فرمودن صاحبقران دست راست
الوس جوجي را ۷۵۸
گفتار در ایلغار فرمودن صاحبقران بجانب چرکس ۷۶۳
گفتار در توجه موکب گردون شکوه بجانب البرز کوه ۷۶۴
گفتار در توجه صاحبقران بقلعه کولا و طاؤس و غیرآن ۷۶۶
گفتار در توجه صاحبقران بسمسم و قلاع کفار ... ۷۷۰
گفتار در تاخت فرمودن صاحبقران حاجي
ترخان و سرای را ۷۷۳
گفتار در مراجعت صاحبقران از دشت قبچاق ۷۷۶
گفتار در فرستادن صاحبقران امیرزاده میرانشاه را
بضبط آذربیجان ۷۸۳

صفحه

ذکر فتح قلعه سیرجان و واقعه یزد و مخالفت
بهلول در نهاوند ۷۸۴
گفتار در فرستادن صاحبقران امیرزاده محمد
سلطان را بهرمز ۷۸۹
گفتار در مراجعت صاحبقران بجانب ماوراءالنهر ۷۹۱
گفتار در تعمیر قصر باغ شمال ۸۰۰
گفتار در تفویض صاحبقران خراسان را بشاهزاده شاهرخ ۸۰۳
گفتار در نهضت صاحبقران بخطه کش و رسیدن امیرزاده
محمد سلطان از فارس ۸۰۷

تمام گردید فهرست جلد اول از ظفرنامه

THE

ZAFARNÁMAH

BY

MAULÁNÁ SHARFUDDÍN 'ALÍ

OF YAZD.

EDITED FOR THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL.

BY

MAULAWÍ MUHAMMAD ILAHDÁD.

LATE PROFESSOR, ARABIC DEPARTMENT, CALCUTTA MADRASAH.

VOL. I.

CALCUTTA:

PRINTED BY J. W. THOMAS, BAPTIST MISSION PRESS.

1887.

آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائے گا۔